

امام ابوزکریا یحیی بن شرف نووی رحمۃ اللہ علیہ
(۶۳۱-۶۷۶ هـ)

شرح ریاض الصالحین

(۶)

شرح و توضیح:
علامہ محمد بن صالح العثیمین رحمۃ اللہ علیہ

با مقدمه و تعلیقاتی از:
علامہ محمد ناصر الدین آلبنی رحمۃ اللہ علیہ

ترجمہ و نگارش:
محمد ابراہیم کیانی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

آدرس ایمیل: book@aqeedeh.com

مجله عقاید
فصلنامه علمی

فهرست مطالب

۱۷- کتاب: کارهای ممنوع.....	۹
۲۵۴- باب: حرام بودن غیبت و امر به حفظ زبان.....	۹
۲۵۵- باب: حرام بودن گوش دادن به غیبت؛ کسی که غیبت حرامی را می شنود، باید آن را رد کند و گوینده اش را از غیبت باز بدارد و اگر نتوانست یا غیبت کننده قبول نکرد، مجلس غیبت را ترک گوید.....	۳۶
۲۵۶- باب: انواع غیبت های مباح.....	۴۲
۲۵۷- باب: حرام بودن سخن چینی که عبارتست از نقل سخن در میان مردم به قصد دو به هم زنی.....	۵۱
۲۵۸- باب: نهی از نقل سخن و احوال مردم به زمام داران در صورتی که ضرورتی چون نگرانی از پیامدی منفی و امثال آن وجود ندارد.....	۵۷
۲۵۹- باب: نکوهش افراد دوروی.....	۶۰
۲۶۰- باب: حرام بودن دروغ.....	۶۳
۲۶۱- باب: دروغ هایی که جایز است.....	۸۸
۲۶۲- باب: تشویق انسان به دقت کردن و حصول اطمینان درباره ی سخنی که می گوید یا از دیگران باز گو می کند.....	۹۱
۲۶۳- باب: شدت حرام بودن شهادت دروغ.....	۹۵
۲۶۴- باب: حرام بودن لعنت کردن انسانی معین یا هر جانوری.....	۹۹
۲۶۵- باب: جایز بودن لعنت کردن گناه کاران به طور کلی و بدون تعیین اشخاص.....	۱۱۱
۲۶۶- باب: حرام بودن دشنام دادن به مسلمان، به ناحق.....	۱۲۵
۲۶۷- باب: حرام بودن ناسزاگویی به مردگان به ناحق و بدون مصلحت شرعی.....	۱۳۷
۲۶۸- باب: نهی از مردم آزاری.....	۱۳۹
۲۶۹- نهی از کینه توزی، از هم بریدن و روی گردانی از یک دیگر.....	۱۴۳
۲۷۰- باب: حرام بودن حسد.....	۱۵۵

- ۲۷۱- باب: نهی از تجسس و گوش دادن به سخن کسی که دوست ندارد به سخنش گوش داده شود ۱۵۸
- ۲۷۲- باب: نهی از بدگمانی به مسلمانان بدون ضرورت ۱۶۴
- ۲۷۳- باب: حرام بودن تحقیر مسلمانان ۱۶۶
- ۲۷۴- باب: نهی از شماتت مسلمان و اظهار شادی در گرفتاری‌ها و مشکلاتش ۱۷۱
- ۲۷۵- باب: حرام بودن طعنه زدن بر نسب‌های ثابت‌شده در ظاهر شریعت ۱۷۲
- ۲۷۶- باب: نهی از تقلب و دغل‌بازی ۱۷۳
- ۲۷۷- باب: حرام بودن پیمان‌شکنی و خیانت ۱۷۷
- ۲۷۸- باب: نهی از منت گذاشتن در برابر عطا و بخشش ۱۸۳
- ۲۷۹- باب: نهی از فخرفروشی (خودستایی) و ستم و گردن‌کشی ۱۸۵
- ۲۸۰- باب: حرام بودن قهر کردن مسلمانان با یک‌دیگر بیش از سه روز؛ مگر به سبب مشاهده‌ی بدعت یا فسق آشکار از کسی که با او قهر کرده‌اند ۱۹۰
- ۲۸۱- باب: نهی از درگوشی صحبت کردن دو نفر در حضور شخصی دیگر بدون کسب اجازه از او، مگر به ضرورت؛ منظور از درگوشی صحبت کردن، این است که دو نفر به صورت آرام و پنهانی با هم حرف بزنند که سومی نشنود یا به زبانی که شخص سوم نمی‌فهمد، با هم سخن بگویند ۱۹۹
- ۲۸۲- باب: نهی از زدن زن و فرزند، و برده و حیوان بدون سبب شرعی یا افزون بر حد تأدیب ۲۰۳
- ۲۸۳- باب: حرام بودن شکنجه و آزار هرگونه حیوانی، حتی مورچه و امثال آن با آتش ۲۱۲
- ۲۸۴- باب: حرام بودن تأخیر توان‌گر در پرداخت بدهی‌اش (در زمان سررسید آن یا) هنگامی که بستانکار حقش را مطالبه کند ۲۱۵
- ۲۸۵- باب: کراهت پشیمان شدن انسان از بخششی که هنوز آن‌را به شخص مورد نظرش نداده است؛ و نیز کراهت پس گرفتن چیزی که انسان به فرزندش بخشیده است، چه آن‌را به او تسلیم کرده و چه تسلیم نکرده باشد؛ هم‌چنین خریدن چیزی که انسان به‌عنوان زکات یا کفاره و امثال آن به کسی داده است،

از خود آن شخص کراهت دارد؛ ولی ایرادی ندارد که آن را از شخص دیگری که به او انتقال یافته است، خریداری کند	۲۱۹
۲۸۶- باب: شدت حرام بودن مال یتیم	۲۲۲
۲۸۷- باب: شدت حرام بودن ربا	۲۲۹
۲۸۸- باب: حرام بودن ریا	۲۵۵
۲۸۹- باب: آن چه به اشتباه ریا قلمداد می شود، اما ریا نیست	۲۷۰
۲۹۰- باب: حرام بودن نگریستن به زن بیگانه و نوجوان زیبا بدون ضرورتی شرعی	۲۷۲
۲۹۱- باب: حرام بودن خلوت کردن با زن نامحرم	۲۸۱
۲۹۲- باب: حرام بودن همانند شدن مردان به زنان و زنان به مردان در لباس و حرکت و سایر امور	۲۸۴
۲۹۳- باب: نهی از شبیه کردن خود به شیطان و کافران	۲۸۸
۲۹۴- باب: نهی مرد و زن از رنگ کردن مو به رنگ سیاه	۲۹۲
۲۹۵- باب: نهی از تراشیدن بخشی از سر و گذاشتن بخشی دیگر؛ و مباح بودن تراشیدن تمام سر برای مرد، نه برای زن	۲۹۳
۲۹۶- باب: حرام بودن وصل مو، خال کوبی و تراش دندان	۲۹۶
۲۹۷- باب: نهی از کندن موهای سفید ریش و سر و دیگر موهای سفید؛ و نیز نهی نوجوان تازه بالغ از کندن موهای تازه روییده ی ریش خود	۲۹۹
۲۹۸- باب: کراهت استنجا و لمس شرمگاه با دست راست بدون عذر	۳۰۰
۲۹۹- باب: کراهت راه رفتن با یک لنگه ی کفش یا یک موزه (جوراب) بدون عذر؛ و نیز کراهت پوشیدن کفش و موزه در حالت ایستاده بدون عذر	۳۰۲
۳۰۰- باب: نهی از روشن گذاشتن آتش در خانه به هنگام خواب و امثال آن، چه آتش چراغ باشد و چه آتشی دیگر	۳۰۵
۳۰۱- باب: نهی از تکلف که عبارتست از گفتار یا کردار بی فایده یا بی موردی که با دشواری انجام شود	۳۰۷

- ۳۰۲- باب: حرام بودن نوحه خوانی و شیون بر مُرده، و نیز حرام بودن زدن به سر و صورت و چاک دادن گریبان و کندن موها و سر دادن آه و واویلا..... ۳۱۱
- ۳۰۳- باب: نهی از رفتن به نزد کاهنان، منجمان، فال گیران، و رمالانی که با ریگ و جو و امثال آن، رمالی می کنند..... ۳۲۰
- ۳۰۴- باب: نهی از بدشگونی یا فال بد زدن..... ۳۲۹
- ۳۰۵- باب: حرام بودن تصویر موجود زنده بر روی فرش، سنگ، لباس، پول، بالش و امثال آن، و امر به از میان بردن آن..... ۳۳۳
- ۳۰۶- باب: حرام بودن نگه داشتن سگ، مگر برای شکار یا نگهبانی گله یا زراعت..... ۳۴۱
- ۳۰۷- باب: کراهت بستن زنگوله در گردن چارپایان و کراهت همراه داشتن سگ و زنگ در سفر..... ۳۴۴
- ۳۰۸- باب: کراهت سوار شدن بر شتری که نجاست می خورد؛ و چون علف پاکی خورد و گوشتش پاک شد، کراهت از میان می رود..... ۳۴۶
- ۳۰۹- باب: نهی از انداختن آب دهان در مسجد، و امر به پاک کردن مسجد از آلودگی ها..... ۳۴۷
- ۳۱۰- باب: کراهت دعوا و درگیری در مسجد و بلند کردن صدا در آن و اعلام نشانی گم شده برای یافتن آن و نیز کراهت خرید و فروش و اجاره و سایر معاملات..... ۳۴۹
- ۳۱۱- باب: نهی از ورود به مسجد پس از خوردن سیر، پیاز، تره و دیگر خوراکی های بدبو، مگر به ضرورت..... ۳۵۵
- ۳۱۲- باب: کراهت چمباتمه زدن در روز جمعه در حالی که امام خطبه می خواند؛ زیرا این حالت، خواب آور است و گوش دادن به خطبه از دست می رود و ترس باطل شدن وضو است..... ۳۵۸
- ۳۱۳- باب: کسی که قصد قربانی دارد، از این که در دهه ی نخست ذی الحجه و پیش از قربانی کردن، موها و ناخن هایش را بگیرد، نهی شده است..... ۳۵۹
- ۳۱۴- باب: نهی از سوگند خوردن به هر مخلوقی مانند پیامبر، کعبه، فرشتگان، آسمان، نیاکان، زندگی، روح و...؛ و از سوگند خوردن به امانت، بیش از همه نهی شده است..... ۳۶۰

- ۳۱۵- باب: وعید شدید بر سوگند دروغ ۳۶۵
- ۳۱۶- باب: اگر کسی سوگند یاد کند و سپس خلاف سوگندش را بهتر ببیند، مستحب است که به آن چه بهتر است، عمل نماید و به خاطر شکستن سوگندش کفاره بدهد ۳۶۸
- ۳۱۷- باب: بخشودگی سوگند لغو و این که کفاره ندارد؛ سوگند لغو، سوگندی ست که بدون قصد بر زبان جاری می شود ۳۷۱
- ۳۱۸- باب: کراهت سوگند خوردن در معاملات، حتی اگر راست بگوید ۳۷۴
- ۳۱۹- باب: مکروه است که انسان با توسل به وجه و ذات ذوالجلال الله، چیزی جز بهشت را درخواست کند؛ و نیز کراهت دریغ داشتن از کسی که به نام الله چیزی را درخواست می کند و نام او را به میان می آورد ۳۷۶
- ۳۲۰- باب: حرام بودن به کار بردن واژه‌ی «شاهنشاه» یا «مَلِک الملوک» برای سلطان و غیر او؛ زیرا این صفت، تنها ویژه‌ی الله متعال است ۳۸۰
- ۳۲۱- باب: نهی از مورد خطاب قرار دادن فاسق و بدعت‌گر و امثالشان با عنوان سرور و آقا ۳۸۱
- ۳۲۲- باب: کراهت دشنام دادن به تب ۳۸۲
- ۳۲۳- باب: نهی از دشنام دادن به باد؛ و بیان دعایی که در هنگام وزیدن باد گفته می شود ۳۸۴
- ۳۲۴- باب: کراهت دشنام دادن به خروس ۳۸۷
- ۳۲۵- باب: نهی از گفتن این سخن که به برکت و اقبال فلان ستاره بر ما باران بارید ۳۸۸
- ۳۲۶- باب: گفتن «ای کافر» به مسلمان، حرام است ۳۹۱
- ۳۲۷- باب: نهی از گفتار و کردار ناپسند و بدزبانی ۳۹۴
- ۳۲۸- باب: کراهت ادیبانه حرف زدن و تکلف در سخن گفتن با عوام با به کار بردن واژه‌های نامأنوس ۳۹۵
- ۳۲۹- باب: گفتن «وضعیت درونی‌ام پلید و خراب است»، کراهت دارد ۳۹۸
- ۳۳۰- باب: به کار بردن عنوان «گرم» برای انگور، کراهت دارد ۳۹۹

- ۳۳۱- باب: نهی از وصف زیبایی‌های زن برای مرد، مگر آن که به ضرورت و با هدفی شرعی مانند ازدواج باشد ۴۰۱
- ۳۳۲- باب: این روش دعا مکروه است که انسان بگوید: «یا الله! اگر خواستی، مرا بیامرز»؛ بلکه باید قاطعانه و جدی درخواستش را مسألت کند ۴۰۳
- ۳۳۳- باب: کراهت دارد که انسان بگوید: «آن چه الله بخواهد و فلانی بخواهد» ۴۰۷
- ۳۳۴- باب: کراهت سخن گفتن (یا مجلس کردن) پس از نماز عشا ۴۱۰
- ۳۳۵- باب: حرام بودن سر باز زدن زن از هم‌خوابی با شوهرش، آن‌گاه که او را بدین منظور فرا می‌خواند؛ مگر آن که عذری شرعی داشته باشد ۴۱۳
- ۳۳۶- باب: حرام است که زن در حضور شوهرش بدون اجازه‌ی وی، روزه‌ی نفل بگیرد ۴۱۴
- ۳۳۷- باب: حرام است که مأموم (مقتدی) سرش را پیش از امام از رکوع یا سجده بلند کند ۴۱۶
- ۳۳۸- باب: کراهت گذاشتن دست بر کمر یا پهلوی در نماز ۴۱۸
- ۳۳۹- باب: کراهت نماز گزاردن در حالی که غذا حاضر است و انسان اشتهای خوردن دارد و نیز در حالی که انسان، تنگ‌وضوست ۴۱۹
- ۳۴۰- باب: نهی از نگاه کردن به سوی آسمان در نماز ۴۲۱
- ۳۴۱- باب: کراهت نگاه کردن به اطراف در نماز بدون عذر ۴۲۳
- ۳۴۲- باب: نهی از نماز خواندن به سوی قبرها ۴۲۵
- ۳۴۳- باب: حرام بودن عبور از جلوی نماز گزار ۴۲۶
- ۳۴۴- باب: کراهت آغاز کردن نماز نفل پس از شروع مؤذن به اقامه‌ی نماز، چه سنت راتبه‌ی همان نماز باشد و چه نماز نفل دیگری ۴۲۷
- ۳۴۵- باب: کراهت تخصیص روز جمعه برای روزه و شب جمعه برای نماز و قیام ۴۲۸
- ۳۴۶- حرام بودن روزه‌ی وصال یا به‌هم‌پیوسته؛ بدین‌سان که کسی دو روز پیایی یا بیش‌تر، روزه بگیرد و در میان آن‌ها چیزی نخورد و نیاشامد ۴۳۳
- ۳۴۷- باب: حرام بودن نشستن بر روی قبر ۴۳۴

- ۳۴۸- باب: نهی از گنج‌کاری قبر و ساختن بنا بر آن ۴۳۵
- ۳۴۹- باب: شدت تحریم گریختن برده از آقايش ۴۳۸
- ۳۵۰- باب: حرام بودن میانجی‌گری و شفاعت در حدود (مجازات‌های شرعی). ۴۳۹
- ۳۵۱- باب: نهی از قضای حاجت در راه مردم یا در سایه‌هایی که زیر آن می‌نشینند و نیز در مجاری آب و امثال آن ۴۴۶
- ۳۵۲- باب: نهی از ادرار کردن و امثال آن در آب راکد ۴۴۷
- ۳۵۳- باب: کراهت این که پدر، برخی از فرزندان را در هدیه و بخشش بر برخی دیگر برتری دهد ۴۴۹
- ۳۵۴- باب: حرام بودن بیش از سه روز سوگ‌نشینی زن و ترک آرایش در عزای مرده، مگر بر مرگ شوهرش که چهار ماه و ده روز است ۴۵۴
- ۳۵۵- باب: حرام بودن واسطه‌گری شهرنشین برای روستائیشینی که کالاهای خود را به منظور فروش به شهر می‌آورد؛ و نیز حرام بودن دست گذاشتن روی معامله و خواستگاری شخصی دیگر، مگر به اجازه‌ی او یا پس از رد شدن وی ۴۵۹
- ۳۵۶- باب: نهی از مصرف کردن مال در راه‌های نامشروع یا در راه‌هایی که شریعت اجازه نداده است ۴۶۵
- ۳۵۷- باب: نهی از گرفتن اسلحه و امثال آن به سوی مسلمان، چه جدی باشد و چه شوخی؛ و نهی از به دست گرفتن شمشیر برهنه ۴۷۴
- ۳۵۸- باب: کراهت خروج از مسجد پس از اذان، مگر به عذر تا آن که نماز فرض را به جای آورد ۴۷۶
- ۳۵۹- باب: کراهت رد کردن ریحان بدون عذر ۴۷۸
- ۳۶۰- باب: کراهت مدح و ستایش فرد در پیش روی او، اگر بیم آن باشد که فرد به خود مغرور شود و جایز بودن آن برای کسی که این خوف درباره‌ی او وجود ندارد. ۴۸۰
- ۳۶۱- باب: کراهت خروج یا فرار از شهر و منطقه‌ای که در آن وبا شیوع پیدا کرده است؛ و نیز کراهت ورود به آن ۴۸۴
- ۳۶۲- باب: شدت حرام بودن سحر و جادوگری ۴۹۳

- ۳۶۳- باب: نهی از مسافرت با قرآن به سرزمین کافران، در صورتی که بیم آن
برود که قرآن به دست کافران بیفتد..... ۵۰۵
- ۳۶۴- باب: حرام بودن استعمال ظروف طلا و نقره در خوردن و آشامیدن، و
طهارت و سایر موارد استعمال..... ۵۰۶
- ۳۶۵- باب: حرام بودن پوشیدن لباس زعفرانی رنگ برای مرد ۵۱۰
- ۳۶۶- باب: نهی از سکوت در طول روز تا شب..... ۵۱۱
- ۳۶۷- باب: حرمت نسبت دادن انسان به غیر پدرش یا انتساب برده‌ی آزادشده
به غیر آزادکننده‌اش..... ۵۱۳
- ۳۶۸- باب: برحذر داشتن از ارتکاب چیزهایی که الله و رسولش ﷺ از آن منع
کرده‌اند..... ۵۲۰
- ۳۶۹- باب: کسی که مرتکب عملی ممنوع می‌شود، چه بگوید یا چه انجام دهد ۵۲۴
- ۱۸- کتاب: موضوع‌های پراکنده و نکات ملیح و دل‌نشین ۵۲۹**
- ۳۷۰- باب: احادیثی درباره‌ی دجال و نشانه‌های قیامت..... ۵۲۹
- ۱۹- کتاب: استغفار (طلب آمرزش) ۶۳۹**
- ۳۷۱- باب: امر به استغفار و فضیلت آن ۶۳۹
- ۳۷۲- باب: آن چه الله در بهشت برای مومنان آماده کرده است ۶۵۱

۱۷- کتاب: کارهای ممنوع

۲۵۴- باب: حرام بودن غیبت و امر به حفظ زبان

شرح

مؤلف رحمه الله در کتابش بابی پیرامون حرام بودن غیبت و وجوب حفظ زبان، گشوده و تعدادی آیه در این باره ذکر کرده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای این که غیبت را برای یارانش تعریف کند، از آنان پرسید: «آیا می دانید که غیبت چیست؟» عرض کردند: الله و رسولش بهتر می دانند. فرمود: «ذِكْرُ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ»؛ یعنی: «درباره ی برادرت سخنانی بگویی که خوشش نمی آید». شخصی پرسید: اگر آن چه می گویم، در او وجود داشته باشد، چه؟ فرمود: «إِنْ كَانَ فِيهِ مَا تَقُولُ فَقَدْ اغْتَبْتَهُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ مَا تَقُولُ فَقَدْ بَهْتَهُ»^(۱). یعنی: «اگر آن چه می گویی در او وجود دارد، غیبتش را کرده ای؛ و اگر آن صفت در او نباشد، بر او بهتان بسته ای»؛ افزون بر این که غیبتش را هم کرده ای. غیبت جزو گناهان کبیره است که با نماز و روزه و صدقه و دیگر کارهای شایسته بخشیده نمی شود؛ بلکه در نامه ی اعمال انسان ماندگار می ماند؛ مگر این که انسان با رعایت شرایط توبه، از الله تعالی آمرزش بخواهد. ابن عبدالقوی رحمه الله می گوید:

وقد قيل صغرى غيبة ونميمة وكلتاهما كبرى على نص أحمد

یعنی: «گفته شده که غیبت و سخن چینی جزو گناهان صغیره هستند؛ اما احمد بن حنبل رحمه الله به این که هر دو گناه کبیره اند، تصریح کرده است».

همان گونه که بیان شد، پیامبر صلی الله علیه و آله در تعریف غیبت فرموده است: «ذِكْرُ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ». یعنی: «درباره ی برادرت سخنانی بگویی که خوشش نمی آید»؛ و این، شامل بازگویی هر عیب اخلاقی، جسمی و دینی می شود. به عبارت دیگر: هر چه که بازگویی آن برای برادر مسلمانان در پشت سرش ناخوشایند باشد، غیبت به شمار

(۱) مسلم، ش: ۲۵۸۹ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

می‌رود. مثلاً اگر بگویید: فلانی لنگ، یا کور یا بلندقامت یا قدکوتاه می‌باشد، این غیبت است. و همین‌طور در زمینه‌ی مسایل اخلاقی؛ مثلاً بگویید: فلانی، چشم‌چران است یا عیبی دینی از او را بازگو کنید؛ به‌عنوان مثال: خارج از ضوابط شرعی بگویید: فلانی، بدعتی‌ست؛ یا بگویید: فلانی با جماعت نماز نمی‌خواند. یعنی هر عیبی که از او در غیاب وی بازگو کنید، غیبتش را کرده‌اید و علت نام‌گذاری غیبت بدین نام، همین است که در غیاب شخص عیبتش را بازگو می‌کنند؛ اما اگر پیش روی او عیبتش را بگویند، این ناسزاگویی به‌شمار می‌آید، نه غیبت. پیامبر ﷺ فرمود: «اگر آنچه می‌گویی در او وجود دارد، غیبتش را کرده‌ای؛ و اگر آن صفت در او نباشد، بر او بهتان بسته‌ای»؛ یعنی: علاوه بر این‌که غیبتش را کرده‌ای، بر او بهتان نیز بسته‌ای. بحث غیبت در این بخش حدیث از آن جهت ذکر نشد که ناگفته پیداست که در چنین مواردی، غیبت زیرمجموعه‌ی بهتان به‌شمار می‌آید. نظیرش را می‌توانیم در این حدیث نبوی ببینیم که باری پیامبر ﷺ فرمود: «وَدِدْتُ أَنَا قَدْ رَأَيْنَا إِخْوَانًا»؛ یعنی: «دوست داشتم برادران خود را می‌دیدیم». اصحاب ﷺ عرض کردند: «ای رسول‌خدا! آیا مگر ما برادران شما نیستیم؟» فرمود: «أَنْتُمْ أَصْحَابِي، وَإِخْوَانُنَا الَّذِينَ لَمْ يَأْتُوا بَعْدُ»^(۱)؛ یعنی: «شما دوستان و یاران من هستید؛ و برادران ما، کسانی هستند که هنوز نیامده‌اند». این از اصحاب ﷺ نفی اخوت نمی‌کند و بدین معنا نیست که اصحاب ﷺ برادران رسول‌الله ﷺ به‌شمار نمی‌آیند؛ بلکه آن‌ها، هم یاران پیامبر ﷺ بودند و هم برادرانش؛ ولی نسل‌های بعد، فقط برادران پیامبر ﷺ، و اصحاب او محسوب نمی‌شوند. این‌جا نیز که فرمود: «بر او بهتان بسته‌ای»، بدین معناست که هم غیبتش را کرده‌ای و هم بر او بهتان بسته‌ای. به‌هر حال، غیبت، حرام است و یکی از گناهان بزرگ به‌شمار می‌رود و هرچه پیامدهایش شدیدتر باشد، قبح و گناهش نیز بیش‌تر است؛ به‌ویژه غیبت حکام و علما؛ زیرا غیبت این‌ها، پیامدها و آثار منفی بیش‌تری دارد. غیبت علما از ارزش و اهمیت علمی که در سینه دارند یا به مردم آموزش می‌دهند، می‌کاهد و در نتیجه، مردم، از آنان حرف‌شنوی نخواهند داشت و این، برای دین زیان‌آور است. غیبت حکام نیز از هیبت آن‌ها در چشم مردم می‌کاهد و آنان را

(۱) ر.ک: حدیث ۱۰۳۶. [مترجم]

به سرکشی در برابر حکام، و می‌دارد و آن‌گاه که مردم، بر حکام بشورند، هرج و مرج و نابسامانی به وجود می‌آید.

اگر دلی جوشان، پردرد و آکنده از خشم دارید، پیش از آن‌که آن را بر سرِ دیگران خالی کنید، بر سرِ خویش خالی نمایید و به خویشتن بنگرید که آیا خودتان از هر جهت کاملید و هیچ عیبی در شما نیست؟ نخستین عیب، همین است که از علما و حکام مسلمان بدگویی کنید. برخی‌ها می‌گویند: هدفمان، امر به معروف و نهی از منکر است. می‌گوییم: آفرین؛ چه نیت خوبی! اما هر کاری، راهی دارد و راه امر به معروف و نهی از منکر، این نیست که کاستی‌ها و معایب مسؤولان و زمام‌داران خویش را پخش و نشر کنید؛ زیرا این امر دامنه‌ی منکرات را گسترده‌تر می‌گرداند و بر کاستی‌ها می‌افزاید و دیگر، مردم به همه بدبین می‌شوند و آن‌گاه سنگ روی سنگ بند نمی‌آید. اگر عالمی بگوید: این، کار ناشایستی‌ست، مردم حرفش را نمی‌خوانند و می‌گویند: بی‌خیال! او یک چیزی گفت! هم‌چنین مردم از حاکم یا مسؤولی که به او بدبین شده‌اند، اطاعت نمی‌کنند و نتیجه‌اش آشوب و نابسامانی خواهد بود. شگفتا از کسانی که فقط کاستی‌های علما و مسؤولان را می‌بینند و نیمه‌ی پُر لیوان را نگاه نمی‌کنند و از خوبی‌هایشان هیچ نمی‌گویند تا نقد و انتقادشان، منصفانه باشد؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ

قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا﴾

[المائدة: ۸]

ای مؤمنان! برای الله به داد برخیزید و به عدالت گواهی دهید؛ و نباید دشمنی گروهی، شما را بر آن دارد که عدالت نورزید.

یعنی کینه و دشمنی با کسی، شما را بر آن ندارد که نسبت به او عدالت را رعایت نکنید. شگفتا از این‌ها که هیچ‌گاه و در هیچ جلسه‌ای، از زبانشان نمی‌شنویم که بگویند: ای مردم! خدا ترس و باتقوا باشید؛ دروغ نگویند و از خیانت و فریب‌کاری و کلاه برداری پروا کنید. این‌ها یک بار هم جام خشم خویش را برای اصلاح آحاد جامعه به روی مشکلات توده‌ی مردم خالی نمی‌کنند و به‌رغم این همه خیانت و دروغی که در داد و ستدها، رایج شده است، یک بار هم برای اصلاحی فراگیر در سطح شهروندان جامعه، دهان نمی‌گشایند یا قلم نمی‌فرسایند! به‌راستی جامعه‌ی رشديافته، جامعه‌ای‌ست که شهروندانش به وظایف فردی و مدنی خویش در چارچوب آموزه‌های دینی عمل

می‌کنند؛ زیرا جامعه از یکایک شهروندانی تشکیل شده است که اگر درست‌کار باشند، جامعه نیز جامعه‌ی شایسته و رشدیافته‌ای خواهد بود؛ پس حقیقت اصلاح این است که در متن جامعه صورت گیرد؛ ولی گویا برخی از مردم بیمارند و حتماً باید مشکلات و کاستی‌ها را فاش کنند؛ در صورتی که اگر شخصی، واقعاً قصد اصلاح یا امر به معروف و نهی از منکر دارد، باید به جای ریختن آبروی علما و مسؤولان یا پوشاندن خوبی‌هایشان، سر بحث و گفتگو را باز کند و با کمال بی‌تکلفی و به‌دور از هرگونه اشکال‌تراشی، در حضور علما و مسؤولان به واکاوی و بازگویی مسایل مورد نظرش بپردازد؛ ولی برخی‌ها باز هم بی‌توجه به خدمات‌های انجام‌شده، عادت کرده‌اند که خوبی‌ها و خدمات‌های زمام‌داران و مسؤولان را کتمان کنند و از کاه، کوه بسازند! پس عدل و انصاف کجاست؟ در صورتی که نباید از مسیر حق و بیان حقیقت خارج شویم. الله ﷻ در تعامل با مشرکان نیز حق را می‌گوید و راه درست را نشان می‌دهد؛ همان‌گونه که درباره‌ی مشرکان می‌فرماید:

﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا﴾ [الأعراف: ۲۸]

و چون کار زشتی انجام دهند، می‌گویند: پدرانمان را بر این کار یافته‌ایم و الله، ما را به انجام آن دستور داده است.

آن‌ها از این جهت که مدعی بودند که «ما نیاکانمان را بر این روش یافته‌ایم و از آنان پیروی می‌کنیم»، راست می‌گفتند؛ لذا الله متعال صحت این موضوع را پذیرفت؛ اما در این ادعا که به‌دروغ می‌گفتند: «الله، ما را به انجام آن دستور داده است»، تکذیبشان کرد و فرمود:

﴿قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾

[الأعراف: ۲۸]

بگو: الله به کار زشت فرمان نمی‌دهد.

لذا چه خوبست که ما نیز عدل و انصاف داشته باشیم و هر دو نیمه‌ی لیوان را ببینیم؛ به‌ویژه زمانی که پیرامون مسأله‌ای سخن می‌گوییم که ارتباط مستقیمی با آبروی مسلمانان دارد؛ به‌خصوص درباره‌ی حکام و علما. از یاد نبریم که هرکس در پی ریختن آبروی برادر مسلمانانش باشد، الله متعال نیز دیر یا زود، او را - حتی در خانه‌ی مادرش - رسوا می‌گرداند.

خلاصه این که بر ما واجب است که از غیبت دوری کنیم و زبان خویش را از غیبت دیگران بازداریم و بدانیم که با هر غیبتی، از نیکی‌هایمان کاسته شده، بر نیکی‌های کسی که از او غیبت می‌کنیم، افزوده می‌شود. چنان‌که در حدیثی آمده است که پیامبر ﷺ پرسید: «أَتَدْرُونَ مِنَ الْمُفْلِسِ؟» یعنی: «آیا می‌دانید که چه کسی مفلس است؟» پاسخ دادند: کسی که ثروت نقدی و غیرنقدی ندارد. فرمود: «إِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ أُمَّتِي مَنْ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِصَلَاةٍ وَصِيَامٍ وَزَكَاةٍ، وَيَأْتِي وَقَدْ شَتَمَ هَذَا، وَقَذَفَ هَذَا وَأَكَلَ مَالَ هَذَا، وَسَفَكَ دَمَ هَذَا، وَضَرَبَ هَذَا، فَيُعْطَى هَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ، وَهَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ، فَإِنْ فَنِيَتْ حَسَنَاتُهُ قَبْلَ أَنْ يَقْضِيَ مَا عَلَيْهِ، أُخِذَ مِنْ خَطَايَاهُمْ فَطُرِحَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ طُرِحَ فِي النَّارِ»^(۱) یعنی: «مفلس در امت من، کسی است که روز قیامت، با انبوهی از (اعمال نیک، مانند) نماز و روزه و زکات، حاضر می‌شود؛ ولی این را هم با خود دارد که فلانی را دشنام داده و به آن یکی، تهمت زده است؛ مال این را خورده و خون آن یکی را ریخته و فلانی را زده است. لذا از نیکی‌هایش به هر یک از این‌ها داده می‌شود؛ و اگر نیکی‌هایش پیش از ادای حقوق حق‌داران تمام شد، از بدی‌های آنان کسر می‌گردد و به حساب او منظور می‌شود و سپس او را در آتش دوزخ می‌اندازند». به یکی از سلف صالح گفتند: فلانی، غیبت تو را کرده است. آن بزرگوار پرسید: مطمئنید؟ گفتند: آری. لذا هدیه‌ای برای غیبت‌کننده فرستاد. وی تعجب کرد که از آن شخص غیبت کرده و او، هدیه‌ای برایش فرستاده است! هدیه‌دهنده به غیبت‌کننده فرمود: تو نیکی‌های خود را به من هدیه دادی و نیکی‌ها، ماندگارند؛ اما هدیه‌ای که من به تو داده‌ام، از میان می‌رود و چیز ماندگاری نیست. این، پاداش هدیه‌ای است که به من داده‌ای. ببینید که سلف صالح ﷺ چه بینشی داشته‌اند.

لذا از روی خیرخواهی از خواهران و برادران گرامی می‌خواهم که از غیبت دوری کنید و خود را در ورطه‌ی بدگویی و غیبت از علما و مسؤولان گرفتار نکنید. اگر قصد اصلاح دارید و امکان ارتباط با مسؤولان وجود دارد، مسایل و مشکلات را به گوش آن‌ها برسانید و یا از طریق مجاری و راه‌های دیگر مسؤولان امر را در جریان مشکلات و نارسایی‌ها قرار دهید و بدین نکته توجه داشته باشید که مگر

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۲۲۳. [مترجم]

غیبت علما و مسؤولان چه نفعی دارد و گره از کدامین مشکل می‌گشاید؟ بلکه بدبینی مردم نسبت به علما و زمامدارانشان را در پی دارد. همان‌گونه که پیش‌تر گفتم، نقد و انتقادِ رو در رو، باید منصفانه نیز باشد؛ یعنی خدمات‌ها و کارهای انجام‌شده از سوی مسؤولان را نادیده نگیریم و اگر به نشر و پخش کاستی‌ها دچار شده‌ایم، لااقل خوبی‌ها را هم بیان کنیم.

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَغْتَابُ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ

وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ ﴿۱۲﴾ [الحجرات: ۱۲]

و از یک‌دیگر غیبت نکنید. آیا هیچ‌یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ بی‌گمان از این کار نفرت دارید. و تقوای الله پیشه کنید. به یقین الله، توبه‌پذیر مهربور است.

شرح

پیش‌تر بیان شد که بازگویی هر ویژگی دینی، اخلاقی و جسمی برادر مسلمان - در صورتی که راضی نباشد - غیبت است؛ لذا هیچ‌گاه در غیاب برادر مسلمانان چیزی که خوشش نمی‌آید، نگوئید. هم‌چنین یادآوری شد که غیبت، جزو گناهان کبیره است و نماز، زکات، روزه و حج، باعث بخشش آن نمی‌شود؛ بلکه هم‌سان کارهای نیک و شایسته، مورد سنجش قرار می‌گیرد. این نکته هم بیان گردید که قبح و گناه این عمل، به میزان پیامدها و مفاسد آن بستگی دارد؛ لذا از آن‌جا که پیامدهای منفی ناشی از غیبت علما و مسؤولان، شدید است، گناهِش نیز بیش‌تر می‌باشد. و اما نخستین آیه‌ای که مولف رحمه الله در این باب آورده است؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَغْتَابُ بَعْضُكُم بَعْضًا﴾؛ یعنی: «و از یک‌دیگر غیبت نکنید». این، معطوف به دستورهایی است که در ابتدای این آیه آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾ [الحجرات: ۱۲]

ای مؤمنان! از بسیاری از گمان‌های بد بپرهیزید که بی‌شک برخی از گمان‌ها، گناه است. و به کنجکاوی و تجسس (در کارهای دیگران) نپردازید و از یک‌دیگر غیبت نکنید. آیا هیچ‌یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ بی‌گمان از این کار نفرت دارید. و تقوای الله پیشه کنید. به یقین الله، توبه‌پذیر مهرورز است.

بدین‌سان الله متعال از غیبت منع فرموده و سپس بدی غیبت کردن را به کاری نفرت‌انگیز تشبیه نموده است که همه از آن می‌گریزند؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾؛ یعنی: «آیا هیچ‌یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ بی‌گمان از این کار نفرت دارید». روشن است که هیچ‌کس حاضر نیست گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؛ بلکه از این کار نفرت دارد. ولی این چه ربطی به غیبت دارد؟ می‌گوییم: کسی که غیبتش را می‌کنی، حضور ندارد و نمی‌تواند از خودش دفاع کند؛ مانند مرده‌ای که اگر او را قطعه‌قطعه کنید، هیچ واکنشی از او سر نمی‌زند و هیچ کاری از او ساخته نیست. علت نام‌گذاری غیبت بدین نام، همین است که در غیاب شخص عیش را بازگو می‌کنند؛ اما اگر پیش روی او عیش را بگویند، این ناسزاگویی به‌شمار می‌آید، نه غیبت. الله متعال در ادامه‌ی این آیه می‌فرماید: ﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾؛ یعنی: «و تقوای الله پیشه سازید؛ به یقین الله، توبه‌پذیر مهرورز است». الله متعال پس از این‌که از غیبت نهی فرمود، به تقوا و پرهیزگاری دستور داد. این اشاره‌ای است به این‌که آنان‌که غیبت می‌کنند، تقوا ندارند. لذا اگر عیبی در برادر مسلمان خویش دیدی و آن را فاش کردی و آبرویش را ریختی، بدان که الله متعال کسی را بر تو می‌گمارد که در زندگی یا پس از مرگ، تو را بدنام و رسوا نماید؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا تُؤْذُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ، فَإِنَّهُ مَن تَتَّبَعَ عَوْرَاتِهِمْ، فَضَحَهُ اللَّهُ وَلَوْ فِي بَيْتِ أُمِّهِ»؛ یعنی:

«مسلمانان را میازارید و در پی عیب‌جویی و ریختن آبروی آن‌ها نباشید؛ به یقین هرکس، در پی ریختن آبروی برادرش باشد، الله متعال او را رسوا می‌گرداند؛ اگرچه در خانه‌ی مادرش باشد».

گفتنی‌ست که اگر غیبت از روی خیرخواهی و بیان حقیقت باشد، اشکالی ندارد؛ مثلاً شخصی می‌خواهد با دیگری معامله‌ای انجام دهد؛ لذا نزدتان می‌آید تا از شما نظر بنخواهد و از شما می‌پرسد که آیا با آن شخص معامله کند یا خیر؟ شما آن شخص را می‌شناسید و می‌دانید که آدم بدمعامله‌ای است. در این صورت بر شما واجب است که عیب آن شخص را از روی خیرخواهی به مشورت‌گیرنده بگویید. بدین دلیل که فاطمه بنت قیس رضی الله عنها برای مشورت و نظرخواهی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: اسامه بن زید، معاویه بن ابی‌سفیان و ابوجهم از او خواستگاری کرده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ابوجهم دست‌بزی دارد و زنان را می‌زند؛ معاویه فقیر است و چیزی ندارد؛ با اسامه ازدواج کن».^(۱)

بدین ترتیب پیامبر صلی الله علیه و آله از دو نفر نخست ویژگی‌هایی را بیان کرد که ذکرش برای آنان خوشایند نبود؛ اما رسول‌الله صلی الله علیه و آله این را از روی خیرخواهی بیان فرمود و قصدش، رسوا کردن یا عیب‌جویی نبود. این دو با هم تفاوت دارد. هم‌چنین اگر کسی نزدتان بیاید و با شما مشورت کند که نزد فلان استاد، تلمذ نماید یا نزد فلانی؛ اگر استاد مورد نظر این شخص، انحراف فکری داشته باشد، بر شما واجب است که حقیقت را به او بگویید و به او مشورت دهید که از درس خواندن در نزد چنین کسی صرف نظر کند. نمونه‌های فراوانی در این‌باره قابل ذکر می‌باشد؛ اما مهم، این است که ذکر معایب دیگران از روی خیرخواهی و در چارچوبی باشد که بیان شد. در میان مردم چنین رایج شده که می‌گویند: «غیبت فاسق، ایرادی ندارد!» این، نه حدیث است و نه سخن قابل قبولی؛ بلکه غیبت فاسق نیز مانند غیبت کردن از دیگران می‌باشد؛ البته اگر هدف، برحذر داشتن مردم از عقیده یا اندیشه‌ی انحرافی‌اش باشد، نه تنها غیبت از چنین شخصی ایرادی ندارد، بلکه واجب است.

(۱) ر.ک: صحیح مسلم، ش: ۱۴۸۰.

الله متعال می فرماید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ (۳۶) [الإسراء: ۳۶]

و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری. بی گمان گوش و چشم و دل، همه، بازخواست خواهند شد.

و می فرماید:

﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ (۱۸) [ق: ۱۸]

(انسان) هیچ سخنی بر زبان نمی آورد مگر آن که نزدش، نگهبانی (برای نوشتن آن) حضور دارد.

شرح

دومین آیه ای که مولف رحمه الله در این باب ذکر کرده، این است که الله تعالی می فرماید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ (۳۶) [الإسراء: ۳۶]

و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری. بی گمان گوش و چشم و دل، همه، بازخواست خواهند شد.

این نهی، شامل همه چیز می شود؛ یعنی درباره ی چیزی که دانش ندارید، سکوت کنید و حرفی نزنید؛ زیرا لازمه ی صحت گفتار و کردار، این است که مبتنی بر علم و آگاهی باشد؛ و گرنه، بر خطا هستید و اشتباه می کنید. نسبت دادن سخن یا گفتاری از روی ناآگاهی به الله و فرستاده اش، جزو بزرگ ترین گناهان و عملی حرام است. مثلاً اگر بگویید: «الله متعال، چنین و چنان فرموده» و در حقیقت آن گونه که شما می گوئید، نباشد یا آیه ای از قرآن را خودسرانه و بدون علم و آگاهی تفسیر کنید، بر الله دروغ بسته اید؛ از این رو حدیثی بدین مضمون خواهد آمد که: «مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^(۱). یعنی: «هرکس درباره ی قرآن مطابق برداشت های

(۱) رفعش، ضعیف می باشد و راجح، موقوف بودن آن است. روایت: ترمذی (۲۹۵۰)؛ و احمد در مسندش (۲۳۳، ۲۶۹/۱)؛ و نسائی در الکبری (۳۱/۵)؛ [و ابوعمر] دانی در السنن (۲۰۱/۱)؛ و ابن حزم

شخصی خویش سخن گوید، جایگاه خود در دوزخ را آماده سازد». به عبارت دیگر: رفتنش به دوزخ، قطعی است. برای کسی که مفاهیم قرآنی را نمی داند، جایز نیست که آیه‌ای از کتاب‌الله را تفسیر کند یا این‌که آن‌را بر اساس حدس و گمان یا برداشت شخصی خویش تفسیر نماید؛ زیرا تفسیر قرآن اهمیت فراوانی دارد؛ از آن جهت که وقتی آیه‌ای را تفسیر می‌کنید، در حقیقت گواهی می‌دهید که مفهوم مورد نظرتان، همان مفهومی است که الله ﷻ خواسته است و این، مسأله‌ی کوچکی نیست. از این‌رو بر انسان واجب است که درباره‌ی مسایل شرعی و احکامی که آگاهی ندارد، با شتاب‌زدگی اظهار نظر نکند. الله متعال چنین روی‌کردی را در کنار شرک، ذکر فرموده است:

﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ ۖ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا ۚ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝﴾

[الأعراف: ۳۳]

بگو: پروردگارم، کارهای زشت - چه آشکار و چه پنهانش - و گناه و تجاوز ناحق را حرام کرده است؛ و نیز این‌که چیزی را با الله شریک سازید که دلیلی بر درستی آن نازل نکرده است و این‌که چیزی را به الله نسبت دهید که نمی‌دانید.

درباره‌ی انسان‌ها نیز نباید هر حرفی را که می‌شنوید، بدون دلیل و بدون آگاهی از صحت آن، بپذیرید؛ به هر سخنی که به دیگران نسبت داده می‌شود، اعتماد نکنید و تا زمانی‌که مطمئن نشده‌اید، نپذیرید؛ به‌ویژه در شرایطی که بگومگو و اختلافات در میان مردم افزایش یافته است. چه‌بسا امکان دارد که انتساب آن گفتار به دیگران، بی‌پایه باشد؛ زمانی که اختلافات افزایش می‌یابد، مردم یک کلاغ را چهل کلاغ می‌کنند و از کاه، کوه می‌سازند.

در الإحکام (۲۱۰/۶)، چاپ: دارالحدیث، از طریق سفیان ثوری از عبدالاعلی از سعید بن جبیر از ابن‌عباس رضی الله عنهما به‌صورت مرفوع. گفتنی‌ست: عبدالاعلی، همان ابن‌عامر ثعلبی‌ست که قوی نیست و ابوزرعه درباره‌اش گفته است: در حدیث، ضعیف است و گاه، حدیث را مرفوع بیان می‌دارد و گاه، موقوف. ابن‌ابی‌شبیبه نیز (۱۳۶/۶) این حدیث را از وکیع از ابن‌عامر به‌صورت موقوف آورده است. و آنچه به‌درستی حفظ و ثبت شده، این است که این روایت، موقوف می‌باشد.

سپس مولف رحمه الله به این آیات اشاره کرده است که الله جل جلاله می فرماید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ﴿١٦﴾ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿١٧﴾ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿١٨﴾﴾ [ق: ۱۶، ۱۸]

و به راستی ما، انسان را آفریده ایم و وسوسه های نفس او را می دانیم؛ و ما از رگ گردن به او نزدیک تریم. آن گاه که آن دو فرشته ی نشسته در راست و چپ (آدمی، نیکی ها و بدی هایش را) دریافت می کنند (و می نویسند). (انسان) هیچ سخنی بر زبان نمی آورد مگر آن که نزدش، نگهبانی (برای نوشتن آن) حضور دارد.

البته مولف، فقط آیه ی هجدهم را ذکر کرده است و اگر همه ی این آیات را ذکر می کرد، بهتر بود. الله متعال خبر می دهد که او، انسان را آفریده است و این، امری ست فطری و قطعی که کاملاً هویدا است. تنها الله یکتا، آفریننده است و آفریننده، اسرار و رموز آفریده هایش را می داند؛ همان گونه که می فرماید:

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿١٤﴾﴾ [الملک: ۱۴]

آیا ذاتی که (همه چیز را) آفریده، (اسرار و رموز را) نمی داند؟ و او، باریک بین آگاه است.

پس الله جل جلاله از احوال، نیت ها، و آینده ی ما و نیز از همه ی چیزهایی که به ما مربوط می شود، آگاه است؛ از این رو فرمود: ﴿وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ﴾: «ما از وسوسه های درونی انسان آگاهیم». پیش از آن که سخن بگوییم، الله متعال می داند که در درون ما چه می گذرد؛ اما آیا ما را به خاطر این وسوسه های درونی مؤاخذه می کند؟ این، موضوعی مفصل است؛ اگر به وسوسه ی درونی خویش توجه کنید و در نتیجه این وسوسه به یک پندار و باور درونی تبدیل شود، باید به خاطر آن در برابر الله جل جلاله پاسخ گو باشید؛ وگرنه، هیچ گناهی بر شما نیست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي مَا حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسُهَا مَا لَمْ تَعْمَلْ أَوْ تَتَكَلَّمْ»^(۱) یعنی: «الله، وسوسه هایی را که در دل امت من خطور می کند، معاف فرموده است؛ البته تا زمانی که این وسوسه ها را عملی نکنند یا سخنی درباره ی آن، به میان نیاورند».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۵۲۸، ۲۵۶۴، ۵۲۶۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۲۷ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

مثلاً اگر کسی به طلاق دادن همسرش بیندیشد، آیا همسرش طلاق می‌شود؟ چنین مسأله‌ای در میان مردم، فراوان پیش می‌آید. خیر؛ همسرش طلاق نمی‌شود؛ حتی اگر در درون خویش تصمیم بگیرد که او را طلاق دهد؛ مگر این‌که تصمیمش را بر زبان بیاورد یا بنویسد یا به گونه‌ای به تصمیم خود، اشاره نماید که نشان از قصد و گفتار او داشته باشد. الله متعال می‌فرماید:

﴿إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ۖ مَا يُلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا

[ق: ۱۷، ۱۸]

لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿۱۸﴾

و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم. آن‌گاه که آن دو فرشته‌ی نشسته در راست و چپ (آدمی، نیکی‌ها و بدی‌هایش را) دریافت می‌کنند (و می‌نویسند). (انسان) هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورد مگر آن‌که نزدش، نگهبانی (برای نوشتن آن) حضور دارد.

الله متعال دو فرشته را بر انسان گماشته است که همواره با او هستند؛ یکی از آن‌ها در سمت راست اوست و دیگری در سمت چپش؛ این دو فرشته همه‌ی سخنان و کارهای انسان را ثبت می‌کنند و می‌نویسند. از این‌رو الله متعال فرمود: ﴿مَا يُلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ یعنی: «انسان هیچ سخنی نمی‌گوید مگر آن‌که نزدش نگهبانی (برای نوشتن) آن حضور دارد». با وجود حرف ﴿مِنْ﴾ مفهوم آیه، این است که همه‌ی سخنان انسان، ثبت و ضبط می‌شود. ﴿رَقِيبٌ﴾، یعنی مراقب و نگهبان؛ به عبارت دیگر: فرشته‌ای که هر لحظه انسان را زیر نظر دارد. و ﴿عَتِيدٌ﴾، یعنی فرشته‌ای که همیشه با توست و هیچ‌گاه غایب نمی‌شود و همه‌ی سخنان را می‌نویسد. اگر یک ضبط صوت با خود داشته باشید، در کمال تعجب خواهید دید که گاه از روی بی‌فکری سخنانی گفته‌اید که خودتان هم انتظارش را نداشته‌اید! گاه انسان از روی بی‌خیالی و بی‌توجهی، سخنی می‌گوید که اصلاً به آن اهمیت نمی‌دهد؛ اما همین سخن، سبب خشم پروردگار می‌گردد و انسان را به‌سوی دوزخ می‌کشانند. گفته می‌شود: امام احمد بن حنبل رحمه الله بیمار بود از شدت درد می‌نالید؛ یکی از پیروانش به عیادتش آمد و گفت: فلان تابعی می‌فرمود: فرشته‌ی نگهبان، حتی آه و ناله‌ی بیمار را هم می‌نویسد. امام احمد رحمه الله که از این بابت ترسید، دیگر آه و ناله

نکرد. از این رو شایسته است که انسان، تا آنجا که می‌تواند سکوت کند؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكَلِّمْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»^(۱) یعنی: «کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد، سخن نیک بگوید و یا سکوت نماید». به عبارت دیگر: انسان سخنی بگوید که در ذات خود نیکوست یا نتیجه‌ی نیکی داشته و مایه‌ی الفت و محبت دوستان و هم‌نشینان با یک‌دیگر باشد؛ زیرا اگر در مجلسی بنشینید و هیچ نگوئید، سکوت شما هم‌نشینان را آزار می‌دهد؛ اما گفتن سخنان مباح، الفت و محبت می‌آورد و این، خوب است. لذا سخن نیک دو جنبه دارد: یا در اصل خود نیکوست؛ یا سخن مباحی است که نتیجه‌اش نیکوست.

خلاصه این که غیبت کردن نیز مانند سایر سخنان انسان، ثبت می‌شود؛ از این رو به‌هوش باشید که مبدا چنین چیزی در کارنامه‌ی شما ثبت گردد! زیرا اگر از کسی غیبت کنید، روز قیامت از بهترین و ارزشمندترین دارایی شما در آن وقت، یعنی از نیکی‌هایتان برداشته شده، به کسی که از او غیبت کرده‌اید، داده می‌شود؛ و اگر چیزی از نیکی‌هایتان باقی نماند، از بدی‌های طرف مقابل برمی‌دارند و روی بدی‌های شما می‌اندازند و آن‌گاه نتیجه‌اش چیزی جز دوزخ نخواهد بود. پناه بر الله.

بدان که شایسته است که هر مکلفی زبانش را از هر گفتاری حفظ کند؛ مگر سخنی که مصلحتش آشکار باشد. و چنانچه مصلحت سخن گفتن و سکوت برابر بود، سنت این است که انسان از گفتن آن سخن خودداری نماید؛ زیرا چه بسا سخن مباح، به حرام یا مکروهی می‌انجامد و این، در روند عادی زندگی، مشهود و فراوان است و هیچ چیزی با سلامتی از گناه، برابری نمی‌کند.

۱۵۱۹- وعن أبي هريرة رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكَلِّمْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ». [متفقٌ عليه]^(۲)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۱۸ و...؛ صحیح مسلم، ش: ۴۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۰۱۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۷. این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۳۱۳ گذشت.

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، یا سخن نیک بگوید یا ساکت باشد».

[این حدیث، به روشنی بیان گر این است که انسان فقط باید سخن نیک بگوید؛ سخنی که درستی و مصلحتش نمایان است و هرگاه در آشکار بودن مصلحت شک کرد، نباید سخن بگوید.]

۱۵۴۰- وعن أبي موسى رضی الله عنه قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْمُسْلِمِينَ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ». [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: ابوموسی رضی الله عنه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! چه مسلمانی برتر است؟ فرمود: «کسی که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند».

شرح

مولف رحمه الله در باب حرام بودن غیبت و امر به حفظ زبان، می گوید: «بدان که شایسته است که هر مکلفی زبانش را از هر گفتاری حفظ کند؛ مگر سخنی که مصلحتش آشکار باشد»؛ یعنی منفعتی دنیوی یا دینی داشته باشد. این سخن، برگرفته از حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد که خود مولف رحمه الله نیز در این باب آورده است: «هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، یا سخن نیک بگوید یا ساکت باشد». پیش تر بیان شد که سخن نیک دو جنبه دارد: یا در اصل خود نیکو باشد؛ مانند قرائت قرآن، تسبیح، تکبیر، تهلیل، و آموزش علوم شرعی و امثال آن؛ و یا سخن مباحی باشد که نتیجه اش نیکوست؛ مانند سخن مباحی که انسان برای انس و الفت در میان جمع می گوید؛ زیرا اگر انسان در مجلسی ساکت باشد، سکوتش برای هم نشینان وی رنج آور است و مردم دوست ندارند که رفیقشان، مثل اخمو و ترش روی باشد. البته هنگامی که سخن می گوید، سخنان درست و شایسته و مباح بگوید؛ نه این که برای خنداندن مردم، هرچه می تواند، حتی سخن دروغ بر زبان بیاورد! برخی برای خنداندن دیگران، به زبان «طنز» دروغ می گویند. این، اشتباه است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «وَيْلٌ لِلَّذِي يُحَدِّثُ فَيَكْذِبُ لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمَ، وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَهُ»؛ یعنی: «وای به حال کسی که برای

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۲.

خندانند دیگران دروغ می‌گوید! وای به حالش! وای به حالش!» اگر می‌خواهید دیگران را شادمان کنید، سخن درست و مباح بگویید و به یاد داشته باشید که دروغ گفتن، حرام است.

سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابوموسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: عرض کردم: ای رسول‌خدا! چه مسلمانی برتر است؟ فرمود: «کسی که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند»؛ یعنی با زبان خویش به سایر مسلمانان تعدی نمی‌کند، نه با غیبت و نه با سخن‌چینی یا ناسزاگویی و امثال آن؛ و نیز با دست خویش به دیگر مسلمانان آزار نمی‌رساند، اموالشان را نمی‌گیرد و کتکشان نمی‌زند و رفتار خشوت‌آمیزی با آنان ندارد؛ بلکه خویشان‌دار و عادل است و همواره به دیگران خیر و نیکی می‌رساند. مسلمان، این‌گونه است؛ یعنی باید دست و زبان خویش را حفظ کند و از بندگان الله تعالی فقط به نیکی یاد نماید و به اموال، آبرو و حرمت آنان تجاوز نکند؛ به عبارت دیگر: رفتار سالمی دارد و سایر مسلمانان از او راضی و خرسند هستند؛ چنین کسی، بهترین مسلمان است.

۱۵۲۱- عن سهل بن سعد رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يَضْمَنْ لِي مَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ وَمَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ أَضْمَنْ لَهُ الْجَنَّةَ». [متفقٌ علیه] ^(۱)

ترجمه: سهل بن سعد رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرکس برایم ضمانت کند که پاره‌گوشت میان دو فک و پاره‌گوشت میان دو پایش را حفظ نماید، من نیز بهشت را برای او ضمانت می‌کنم».

۱۵۲۲- وعن أبي هريرة رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مَا يَتَّبِعُن فِيهَا يَزِلُّ بِهَا إِلَى النَّارِ أَوْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ». [متفقٌ علیه] ^(۲)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که او از پیامبر ﷺ شنید که می‌فرمود: «بنده با بی‌فکری - و بی‌توجه به این که سخنش درست است یا خیر - سخنی بر زبان می‌آورد

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۴۷۴.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۶۴۷۷، ۶۴۷۸)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۸۸.

که به موجب آن از فاصله‌ای بیش از فاصله‌ی میان مشرق و مغرب در آتش دوزخ می‌افتد».

۱۵۲۳- وَعَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ تَعَالَى مَا يُلْقِي لَهَا بَلَا يَرْفَعُهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَاتٍ، وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ تَعَالَى لَا يُلْقِي لَهَا بَلَا يَهْوِي بِهَا فِي جَهَنَّمَ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بنده بدون این که فکر کند، سخنی در جهت رضایت الله متعال می‌گوید که الله به موجب آن، بر درجاتش می‌افزاید. و بنده با بی‌فکری سخنی بر زبان می‌آورد که موجب خشم الله متعال است و به سببش در دوزخ سقوط می‌کند».

شرح

این سه حدیث، درباره‌ی اهمیت زبان است و نشان می‌دهد که زبان یکی از مهم‌ترین اندام بدن است که نقشی جدی در فرجام انسان دارد؛ در حدیث نخست آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس برایم ضمانت کند که پاره‌گوشت میان دو فک و پاره‌گوشت میان دو پایش را حفظ نماید، من نیز بهشت را برای او ضمانت می‌کنم»؛ یعنی هرکس زبان و شرمگاهش را از گناه و معصیت حفظ کند، به ضمانت رسول الله صلی الله علیه و آله به بهشت می‌رود. حفظ زبان بدین معناست که سخن حرام نگوید که شامل دروغ، غیبت، سخن چینی و امثال آن می‌باشد. و حفظ شرمگاه این است که مرتکب زنا، لواط و مقدمات آن نشود. لذا لغزش زبان، همانند لغزش شرمگاه و بسیار زشت می‌باشد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله این دو را با هم ذکر کرده است. زبان نیز شهوت سخن دارد؛ چنان‌که بسیاری از مردم، با لذت درباره‌ی آبروی دیگران سخن می‌گویند! پناه بر الله.

[المطففين: ۳۱]

﴿وَإِذَا أَنْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ أَنْقَلَبُوا فَكِهِينَ﴾

و آن‌گاه که نزد خانواده‌ی خویش باز می‌گشتند، به ناز و نعمتی که داشتند (و به سبب مسخره کردن مؤمنان) شادمان می‌گشتند.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۴۷۸.

لذا چنین افرادی خیلی دوست دارند که آبروی دیگران را به بازی بگیرند؛ برخی هم علاقه‌ی فراوانی به دروغ گفتن دارند؛ در صورتی که دروغ گفتن، یکی از گناهان بزرگ است؛ به‌ویژه اگر کسی برای خندانیدن دیگران، دروغ بگوید. رسول‌الله ﷺ فرموده است: «وَيْلٌ لِلَّذِي يُحَدِّثُ فَيَكْذِبُ لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمَ، وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَهُ»^(۱) یعنی: «وای به حال کسی که برای خندانیدن دیگران دروغ می‌گوید! وای به حالش! وای به حالش!»

دومین موردی که با شهوت سخن ذکر شده است، شهوت و تمایلات جنسی‌ست. این تمایلات در دوران جوانی شدیدتر است؛ لذا پیامبر ﷺ برای کسی که این دو شهوت را در کنترل خویش درآورد و زبان و شرمگاهش را از حرام حفظ کند، بهشت را ضمانت کرده است؛ یعنی بهشت، پاداش کسی‌ست که زبان و شرمگاه خویش را گناه حفظ می‌کند.

در حدیث دوم آمده است: «بنده با بی‌فکری - و بی‌توجه به این که سخنش درست است یا خیر - سخنی بر زبان می‌آورد که به موجب آن از فاصله‌ای بیش از فاصله‌ی میان مشرق و مغرب در آتش دوزخ می‌افتد»؛ یعنی سخنی می‌گوید که نسبت به درستی آن مطمئن نیست یا هر سخنی را که بشنود، بازگو می‌کند؛ رسول‌الله ﷺ فرموده است: «كَفَى بِالْمَرْءِ كَذِبًا أَنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ»^(۲) یعنی: «برای دروغ‌گو بودن شخص، همین کافی‌ست که هر چه می‌شنود، بازگو کند». آدم با فکری حرفی می‌زند و نگاه نمی‌کند که حرفش چه نتیجه یا بازتابی خواهد داشت؛ لذا به موجب آن از فاصله‌ای بیش از فاصله‌ی میان مشرق و مغرب در آتش دوزخ می‌افتد. فاصله‌ی میان مغرب و مشرق، بسیار طولانی و به‌اندازه‌ی نصف کره‌ی زمین است؛ با این حال یک حرف که انسان به آن توجه نمی‌کند، باعث می‌شود که آدمی از فاصله‌ای بیش‌تر از فاصله‌ی میان مشرق و مغرب در دوزخ سقوط کند. پس باید مواظب حرف زدن خود

(۱) حسن است؛ ترمذی، ش: ۲۳۱۵؛ ابوداود، ش: ۴۴۹۰؛ دارمی در سنن خود (۲۷۰۲) و احمد در مسند خود (۵،۷/۵) و... این حدیث را از طریق بهز بن حکیم از پدرش از جدش به‌صورت مرفوع روایت کرده‌اند.

(۲) مسلم در مقدمه‌ی صحیح خود؛ و ابوداود، ش: ۴۹۹۲.

باشیم و سنجیده و درست سخن بگوییم؛ چه آن‌گاه که سخنی را از کسی نقل می‌کنیم و چه آن‌گاه که سخنی را به دیگری می‌گوییم؛ در هر دو صورت، با صبر و تأنی رفتار نماییم و شتابزده سخن نگوییم یا با عجله و شتاب و از روی بی‌فکری حرفی را بازگو نکنیم. وقتی خوب دقت کردیم و برایمان روشن شد که نفع یا مصلحتی در آن سخن وجود دارد، آن‌را بر زبان بیاوریم؛ و گرنه سکوت کنیم که پیامبر ﷺ فرموده است: «هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، یا سخن نیک بگوید یا ساکت باشد».

در سومین حدیث آمده است: «بنده بدون این‌که - به نتیجه‌ی سخنش - فکر کند، سخنی در جهت رضایت الله متعال می‌گوید که الله به موجب آن، بر درجانش می‌افزاید»؛ یعنی قرآن می‌خواند، تسبیح می‌گوید، امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، میان دو نفر آشتی برقرار نموده یا دانشی را به دیگران منتقل می‌نماید و فکرش را هم نمی‌کند که عملش چه نتیجه‌ای خواهد داشت یا گمانش را هم ندارد که با چنین اعمالی این‌همه بر درجانش افزوده خواهد شد. هم‌چنین «بنده با بی‌فکری سخنی بر زبان می‌آورد که موجب خشم الله متعال است و به سببش در دوزخ سقوط می‌کند». چنین مواردی فراوان به چشم می‌خورد؛ بسیاری از مردم همین‌که سخن از یک انسان گنه‌کار به میان می‌آید، می‌گویند: وَلَسْ كُنْ؛ اصلاً فلانی را نام مبر؛ او که اصلاً سر به راه نیست؛ بی‌شک خدا او را نخواهد بخشید! این چه حرفی‌ست؟ از کجا می‌داند که خداوند ﷻ آن شخص را نخواهد بخشید؟! چنان‌که در حدیثی صحیح از پیامبر ﷺ آمده است که شخصی درباره‌ی انسان گنه‌کاری می‌گوید: «قسم به الله که او، فلانی را نمی‌آمرزد». و الله ﷻ می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يَتَأَلَّى عَلَيَّ إِلَّا أَغْفِرَ لِفُلَانٍ وَقَدْ عَفَرْتُ لِفُلَانٍ، وَأَبْطَلْتُ عَمَلَكَ»^(۱). یعنی: «چه کسی به نام من سوگند یاد می‌کند که من فلانی را نمی‌بخشم؟ حال آن‌که من او را بخشیدم و عمل تو را باطل و تباه گردانیدم». فرمانروایی و حکمرانی از آن کیست؟ آری؛ از آن الله ﷻ. پس تو چه حقی داری که می‌گویی: سوگند به الله که او، فلانی را نمی‌آمرزد؟ هرکه پا از گلیم خود درازتر کند و در این زمینه که هیچ ربطی به او ندارد، اظهار نظر نماید، در حقیقت در

(۱) صحیح است؛ علامه آل‌بانی رحمه الله، این حدیث را در السلسلة الصحيحة، ش: ۱۶۸۵ صحیح دانسته است.

زمینه‌ی فرمانروایی و سلطه‌ی الاهی نزاع کرده است و الله متعال چنین کسی را خوار و زبون می‌گرداند؛ از این رو الله ﷻ فرمود: «چه کسی به نام من سوگند یاد می‌کند که من فلانی را نمی‌بخشم؟ حال آن‌که من او را بخشیدم و عمل تو را باطل و تباه گردانیدم». آن بیچاره سخنی گفت که با آن، همه‌ی اعمال نیکش تباه شد. پس باید نسبت به لغزش زبان هوشیار باشیم. یکی از نمونه‌های لغزش زبان، این است که فردی می‌گوید: آقای فلانی! همسایه‌ی ما نماز نمی‌خواند؛ اگر نصیحتش کنید، امید است که نماز بخواند. اما این شخص می‌گوید: «امکان ندارد که فلانی هدایت یابد؛ او، سرکش و فاسق است». پناه بر الله؛ مگر دل‌ها در دست کیست؟ همان‌گونه که پیامبر ﷺ به ما خبر داده، دل‌ها در در دست الله متعال است: «إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلَّهَا بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ كَقَلْبٍ وَاحِدٍ يُصَرِّفُهُ حَيْثُ يَشَاءُ».^(۱) یعنی: «دل‌های همه‌ی انسان‌ها همانند یک قلب در میان دو انگشت از انگشتان پروردگار رحمان است و هرگونه که بخواهد، آن را دگرگون می‌گرداند».

این، امری مسلم است؛ حتی گاهی اوقات انسان در قلب خویش چیزهایی احساس می‌کند که خودش می‌داند که از سوی شیطان است و اگر الله ﷻ او را ثابت و استوار نگرداند، دچار لغزش می‌شود. وقتی دل‌ها به دست الله متعال است، چگونه و بر چه مبنایی می‌گویی که فلانی هدایت بشو نیست و نصیحت و ارشادش فایده‌ای ندارد؟! این، سخنی نارواست؛ بلکه دعوت بده و ناامید مشو. مگر در این امت کسانی نبودند که بیش‌ترین سرسختی و دشمنی را داشتند، اما مسلمان شدند؛ آن‌هم چه مسلمانانی؟! دومین پیشوای این امت پس از رسول الله ﷺ و ابوبکر صدیق ﷺ، کیست؟ آری؛ عمر فاروق ﷺ؛ همو که ابتدا در برابر اسلام سرسختی می‌کرد و از آن می‌گریخت و جزو سرسخت‌ترین دشمنان اسلام بود؛ اما الله متعال، او را هدایت کرد و بدین ترتیب دومین خلیفه پس از رسول الله ﷺ گردید. مگر خالد بن ولید و عکرمه بن ابوجهل در جنگ أُحُد در برابر مسلمانان چه کردند؟ آن دو سوار بر اسب‌هایشان با دیگر سوارکاران قریش، مسلمانان را از پشت سر غافل‌گیر نمودند و به صفوف مسلمانان تاختند و مسلمانان را تا آستانه‌ی شکست به پیش بردند؛ ولی در نهایت چه

(۱) صحیح مسلم، ش: ۴۷۹۸ به نقل از ابن عمر و ﷺ

شد؟ آری؛ هر دوی این بزرگوار جزو فرماندهان فاتح اسلام گردیدند. پس تو ای برادر و خواهر دعوت‌گرا! خسته و ناامید مشو و در مسیر دعوت، از پا منشین.

۱۵۴۴- وعن أبي عبد الرحمن بلال بن الحارث المزني رضي الله عنه أن رسول الله ﷺ قال: «إنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ تَعَالَى مَا كَانَ يَظُنُّ أَنْ تَبْلُغَ مَا بَلَغَتْ يَكْتُتُ اللَّهُ لَهُ بِهَا رِضْوَانَهُ إِلَى يَوْمٍ يَلْقَاهُ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ مَا كَانَ يَظُنُّ أَنْ تَبْلُغَ مَا بَلَغَتْ يَكْتُتُ اللَّهُ لَهُ بِهَا سَخَطُهُ إِلَى يَوْمٍ يَلْقَاهُ». [روایت مالک در الموطأ؛ و ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]^(۱)

ترجمه: ابوعبدالرحمن، بلال بن حارث مزنّی رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «شخص سخنی در جهت رضایت الله متعال می‌گوید که خودش گمان نمی‌کند که این سخن به آن‌جا برسد که می‌رسد؛ بدین‌سان که الله با آن، رضایت خویش را برای وی تا روزی که پروردگارش را دیدار کند، می‌نویسد. و شخص سخنی می‌گوید که مایه‌ی خشم الله می‌باشد و خودش گمان نمی‌کند که این سخن به درجه‌ای برسد که می‌رسد؛ بدین ترتیب که الله به سبب آن خشم خویش را بر او تا روزی که با پروردگارش دیدار کند، حتمی می‌گرداند».

۱۵۴۵- وعن سفيان بن عبد الله رضي الله عنه قال: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ حَدِّثْنِي بِأَمْرٍ أَعْتَصِمُ بِهِ؛ قَالَ: «قُلْ: رَبِّيَ اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقِمْ»؛ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَخَوْفُ مَا تَخَافُ عَلَيَّ؟ فَأَخَذَ بِلِسَانِ نَفْسِهِ، ثُمَّ قَالَ: «هَذَا». [ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]^(۲)

ترجمه: سفيان بن عبدالله رضي الله عنه می‌گوید: عرض کردم: ای رسول‌خدا! به من کاری بفرمایید که به آن چنگ بزنم. فرمود: «بگو: پروردگار من، الله است و سپس - بر اوامر

(۱) صحیح الجامع، ش: ۱۶۱۹؛ و السلسلة الصحيحة، از آلبنی رحمته الله، ش: ۸۸۸.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۴۳۹۵؛ و صحیح ابن ماجه، از آلبنی رحمته الله، ش: ۳۲۰۸؛ اصل این روایت در صحیح مسلم با این لفظ آمده است: «قُلْ: آمَنْتُ بِاللَّهِ ثُمَّ اسْتَقِمْ».

و نواهی الهی - استقامت کن». گفتم: ای رسول خدا! بیش‌تر از چه بابت بر من بیمناکی؟ آن بزرگوار زبان خویش را گرفت و فرمود: «این».

۱۵۲۶- وعن ابن عمر رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تُكْثِرُوا الْكَلَامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ؛ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْكَلَامِ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى قَسْوَةٌ لِلْقَلْبِ! وَإِنَّ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى الْقَلْبُ الْقَاسِي». [روایت ترمذی]^(۱)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود: «جز به ذکر الله، بسیار سخن نگویند که زیاد سخن گفتن به غیر ذکر الله متعال، موجب سنگ‌دلی است و دورترین مردم از الله متعال، افراد سنگ‌دل‌اند».

۱۵۲۷- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ وَقَاهُ اللَّهُ شَرَّ مَا بَيْنَ حَيِّهِ، وَشَرَّ مَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ». [ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حدیثی حسن می‌باشد].^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکه الله، او را از شرّ پاره‌گوشت میان دو فکش و نیز از شرّ پاره‌گوشت میان دو پاهایش حفاظت کند، وارد بهشت می‌شود».

۱۵۲۸- وعن عقبه بن عامر رضی الله عنه قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا التَّجَاةُ؟ قَالَ: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ لِسَانَكَ، وَلَيْسَعَكَ يَبْتُكَ، وَأَبْكِ عَلَى خَطِيئَتِكَ». [ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حدیثی حسن می‌باشد].^(۳)

ترجمه: عقبه بن عامر رضی الله عنه می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! نجات در چیست؟ فرمود: «زبانت را از گفتن سخنان زیان‌بار حفظ کن و خلوت و عبادت خانه‌ات را بر خود لازم بگیر و بر گناهان خویش گریه کن».

(۱) ضعیف است؛ ضعیف الجامع، ش: ۶۲۶۵؛ و السلسلة الضعيفة، از آل‌بانی رحمته الله علیه، ش: ۹۲۰.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۱۳۹۲؛ و السلسلة الصحيحة، از آل‌بانی رحمته الله علیه، ش: ۵۱۰.

(۳) صحیح الجامع، ش: ۶۵۹۳؛ و السلسلة الصحيحة، از آل‌بانی رحمته الله علیه، ش: ۸۹۰ و صحیح الترمذی، ش: ۲۴۰۶ با این لفظ: «أَمْلِكْ عَلَيْكَ لِسَانَكَ».

۱۵۲۹- وعن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَصْبَحَ ابْنُ آدَمَ، فَإِنَّ الْأَعْضَاءَ كُلَّهَا تُكْفِّرُ اللِّسَانَ، تَقُولُ: اتَّقِ اللَّهَ فِينَا، فَإِنَّمَا نَحْنُ بِكَ؛ فَإِنْ اسْتَقَمَّتْ اسْتَقَمْنَا، وَإِنْ اعْوَجَجَتْ اعْوَجَجْنَا». [روایت ترمذی]^(۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هر روز صبح اندام انسان به زبان او خواهش و التماس می کنند و می گویند: دربارهی ما از الله پروا کن که پاداش و کیفر ما به تو بستگی دارد؛ اگر تو راست باشی، ما نیز راست هستیم و اگر تو کجی کنی، ما هم دچار کجی می شویم».

۱۵۳۰- وعن مُعَاذٍ رضي الله عنه قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ يُدْخِلُنِي الْجَنَّةَ وَيُبَاعِدُنِي مِنَ النَّارِ؟ قَالَ: «لَقَدْ سَأَلْتَ عَنْ عَظِيمٍ، وَإِنَّهُ لَيَسِيرٌ عَلَى مَنْ يَسِّرُهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ: تَعْبُدُ اللَّهَ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِي الزَّكَاةَ، وَتَصُومُ رَمَضَانَ، وَتَحُجُّ الْبَيْتَ»، ثُمَّ قَالَ: «أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى أَبْوَابِ الْخَيْرِ؟ الصَّوْمُ جَنَّةٌ، وَالصَّدَقَةُ تُطْفِئُ الْخَطِيئَةَ كَمَا يُطْفِئُ الْمَاءُ النَّارَ، وَصَلَاةُ الرَّجُلِ مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ»، ثُمَّ تَلَا: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» حَتَّى بَلَغَ «يَعْمَلُونَ» [السجدة: ۱۷، ۱۶] ثُمَّ قَالَ: «أَلَا أُخْبِرُكَ بِرَأْسِ الْأَمْرِ، وَعَمُودِهِ، وَذِرْوَةِ سَنَامِهِ؟» قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «رَأْسُ الْأَمْرِ الْإِسْلَامُ، وَعَمُودُهُ الصَّلَاةُ، وَذِرْوَةُ سَنَامِهِ الْجِهَادُ»؛ ثُمَّ قَالَ: «أَلَا أُخْبِرُكَ بِمِلَاكِ ذَلِكَ كُلِّهِ؟» قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَخَذَ بِلِسَانِهِ قَالَ: «كُفَّ عَلَيْكَ هَذَا»؛ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنَّا لَمُؤَاخَذُونَ بِمَا نَتَكَلَّمُ بِهِ؟ فَقَالَ: «تَكَلَّمْتَ أَمَّا هَلْ يَكُفُّ النَّاسَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؟». [ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حسن صحیح می باشد].^(۲)

ترجمه: معاذ رضي الله عنه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! مرا از عملی آگاه کن که مرا وارد بهشت سازد و از آتش دوزخ دور کند. فرمود: «دربارهی امر بزرگی پرسیدی؛ و به راستی این امر بر کسی که الله متعال آن را بر او آسان بگرداند، سهل است: این که الله را عبادت کنی و هیچ چیز و هیچ کس را شریکش نگردانی، و نماز بگزاری، زکات

(۱) صحیح الجامع، ش: ۳۵۱؛ و صحیح الترمذی، از آلبنی رحمته الله، ش: ۱۹۶۲.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۱۳۹۲؛ و السلسلة الصحيحة، از آلبنی رحمته الله، ش: ۸۹۰؛ آلبنی در الإرواء، ش:

۴۱۳ این حدیث را صحیح دانسته است.

دهی، ماه رمضان را روزه بگیری و اگر توانایی رفتن به حج را داشتی، حج بیت الله را به جای آوری؛ سپس فرمود: «آیا تو را به سوی دروازه های خیر و نیکی رهنمون شوم؟ روزه، سپری (در برابر آتش دوزخ) می باشد و صدقه، آتش گناهان را خاموش می کند، آن گونه که آب، آتش را فرو می نشاند. و نماز خواندن شخص در دل شب (نیز جزو دروازه های خیر و نیکی ست)». سپس این آیات را تلاوت کرد:

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿١٦﴾ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٧﴾﴾

[السجدة: ۱۶، ۱۷]

(شبانگاهان) پهلوهایشان از بسترها دور می ماند و با بیم و امید، پروردگارشان را می خوانند و از آن چه نصیبشان کرده ایم، انفاق می کنند. هیچ کس نمی داند چه پاداش های ارزشمندی که روشنی بخش چشمها (و مایه ی شادمانی) است، برای آنان به پاس کردارشان، نهفته شده است.

سپس فرمود: «آیا تو را از اساس دین، و ستون و بالاترین بخش آن، آگاه گنم؟» عرض کردم: بله، ای رسول خدا! فرمود: «اساس دین، اسلام (= شهادتین) است و ستونش، نماز؛ و بالاترین بخش آن، جهاد می باشد». سپس افزود: «آیا تو را از پایه و زیرساخت همه ی این امور، آگاه سازم؟» گفتم: بله، ای رسول خدا! رسول الله ﷺ زبانش را گرفت و فرمود: «مواظب این باش». پرسیدم: ای رسول خدا! مگر ما به خاطر سخنانی که می گوئیم، بازخواست می شویم؟ فرمود: «مادرت، به سوگت بنشیند! مگر مردم را چیزی جز سخنانشان بر چهره در دوزخ، واژگون می کند؟»

شرح

این احادیث درباره ی زبان و آفت های آن هشدار می دهند. گاه انسان با بی پروایی و از روی بی توجهی سخنی می گوید که او را تا روز قیامت سزاوار خشم پروردگار می گرداند؛ از این رو چه به جا گفته اند که: «زبان سر سبز می دهد بر باد»!

برخی از مردم در کمال بی توجهی و ناآگاهی، بر ضد خود و اموال خویش و حتی بر ضد فرزند یا دوست خود، دعا می کنند و اصلاً به عواقب کار خویش توجه ندارند؛ زیرا ممکن است که این بددعایی با لحظه ی اجابت دعا از سوی الله، هم زمان گردد و آن گاه آن دعا پذیرفته شود. در حدیث معاذ بن جبل ؓ آمده است که پیامبر ﷺ به او فرمود: «آیا تو را از پایه و زیرساخت همه ی این امور، آگاه سازم؟» یعنی آیا به تو

بگویم که همه‌ی این امور به چیزی بستگی دارد؟ سپس رسول الله ﷺ زبان خویش را گرفت و فرمود: «مواظب این باش» که همه‌ی این امور به زبان بستگی دارد. معاذ رضی الله عنه پرسید: ای رسول خدا! مگر ما به خاطر سخنانی که می‌گوییم، بازخواست می‌شویم؟ پیامبر ﷺ فرمود: «بگویم: خدا چه کارت کند؟! مگر جز محصولات زبان (یا سخنانی که مردم می‌گویند)، چیز دیگری آن‌ها را بر چهره‌هایشان در دوزخ، واژگون می‌کند؟» حفظ زبان بدین معناست که انسان از دروغ‌گویی، سخن‌چینی، غیبت و هر سخنی که او را از الله متعال، دور می‌کند یا او را سزاوار عذاب می‌گرداند، پرهیز نماید.

۱۵۳۱- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اتَذَرُونَ مَا الْغَيْبَةُ؟» قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ؛ قِيلَ: أَفَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ فِي أَخِي مَا أَقُولُ؟ قَالَ: «إِنْ كَانَ فِيهِ مَا تَقُولُ، فَقَدْ اغْتَبْتَهُ؛ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ مَا تَقُولُ فَقَدْ بَهْتَهُ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «آیا می‌دانید که غیبت چیست؟» عرض کردند: الله و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: «درباره‌ی برادرت سخنانی بگویی که خوشش نمی‌آید». شخصی پرسید: اگر آن‌چه می‌گوییم، در او وجود داشته باشد، چه؟ فرمود: «اگر آن‌چه می‌گویی در او وجود دارد، غیبتش را کرده‌ای؛ و اگر آن صفت در او نباشد، بر او بهتان بسته‌ای».

۱۵۳۲- وعن أبي بكر رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ فِي خُطْبَتِهِ يَوْمَ التَّحْرِيمِ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ: «إِنَّ دِمَاءَكُمْ، وَأَمْوَالَكُمْ، وَأَعْرَاضَكُمْ، حَرَامٌ عَلَيْكُمْ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، أَلَا هَلْ بَلَغْتُ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابوبکر رضی الله عنه [نُفیع بن حارث رضی الله عنه] می‌گوید: رسول الله ﷺ در حج وداع، در خطبه‌ی عید قربان در "منا" فرمود: «همانا جان و مال و آبروی شما، همانند این روز

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۸۹.

(۲) صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (۶۷، ۴۴۶۲، ۸۰۷۸) و صحیح مسلم، ش: ۱۶۷۹. این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۲۱۸ آمده است.

و این ماه و این سرزمین، حرمت دارند و تعرض به جان و مال و آبروی یکدیگر، بر شما حرام است؛ گواه باشید که آیا تبلیغ کردم؟»

۱۵۳۳- وعن عائشة رضی الله عنها قالت: قُلْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: حَسْبُكَ مِنْ صَفِيَّةَ كَذَا وَكَذَا. قَالَ بَعْضُ الرُّوَاةِ: تَعْنِي قَصِيرَةً، فَقَالَ: «لَقَدْ قُلْتَ كَلِمَةً لَوْ مُرِجَتْ بِمَاءِ الْبَحْرِ لَمَرَجَتْهُ!» قَالَتْ: وَحَكَيْتُ لَهُ إِنْسَانًا فَقَالَ: «مَا أَحَبُّ أُنْيِّ حَكَيْتُ إِنْسَانًا وَإِنْ لِي كَذَا وَكَذَا». [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است.]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: به پیامبر ﷺ گفتم: برای شما همین بس که صفیه، فلان عیب را دارد. برخی از راویان گفته اند: منظورش، این بود که صفیه رضی الله عنها کوتاه قامت است. پیامبر ﷺ فرمود: «همانا سخنی گفتمی که اگر با آب دریا آمیخته شود، آن را تلخ و نامطبوع می گرداند». عایشه رضی الله عنها می گوید: و ادای کسی را برای ایشان درآوردم. فرمود: «دوست ندارم که در قبال مالی فراوان، ادای کسی را درآورم (یا عیب کسی را بازگو کنم)».

[این، یکی از رساترین فرموده های نبوی در نهی از غیبت است؛ الله متعال می فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳، ۴]

(پیامبر) از روی هوای نفس سخن نمی گوید. سخنش، چیزی جز وحی نیست که به او نازل می شود.]

۱۵۳۴- وعن أنس رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَمَّا عُرِجَ بِي مَرَرْتُ بِقَوْمٍ لَهُمْ أَظْفَارٌ مِنْ تُحَاسٍ يَحْمِسُونَ بِهَا وُجُوهَهُمْ وَصُدُورَهُمْ؛ فَقُلْتُ: مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جَبْرِيلُ؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ لُحُومَ النَّاسِ، وَيَقْعُونَ فِي أَعْرَاضِهِمْ». [روایت ابوداود]^(۲)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «آن گاه که مرا به معراج بردند، گذرم به گروهی افتاد که ناخن هایی از مس داشتند و با آن، صورت و سینه ی خویش را می خراشیدند. گفتم: ای جبرئیل! این ها کیستند؟ گفت: این ها کسانی هستند که گوشت مردم را می خورند و با آبروی آن ها بازی می کنند».

(۱) صحیح الجامع، ش: ۵۱۴۰؛ و صحیح أبی داود، از آلبنی رحمته الله، ش: ۴۰۸۰.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۵۲۱۳؛ و السلسلة الصحيحة، از آلبنی رحمته الله، ش: ۵۳۳.

۱۵۳۵- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ: دَمُهُ وَعِرْضُهُ وَمَالُهُ» [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «آبرو، مال و خون (=جان) هر مسلمانی بر سایر مسلمانان، حرام است».

شرح

این، بقیه‌ی احادیثی است که مولف رحمته اللہ علیہ در باب حرام بودن غیبت و امر به حفظ زبان آورده است. پیش‌تر بیان شد که غیبت، شامل بازگویی هر عیب اخلاقی، جسمی و دینی می‌شود؛ مگر آن‌که بازگویی عیوب کسی، از روی نصیحت و خیرخواهی باشد؛ مثلاً کسی درباره‌ی داد و ستد با شخصی دیگر از شما نظر بخواهد و شما می‌دانید که آن شخص اهل معامله نیست؛ مثلاً کلاه‌بردار یا دروغ‌گوست. در این صورت باید عیب آن شخص را به کسی که از شما نظر خواسته است، بگویید؛ بدین دلیل که فاطمه بنت قیس رضی اللہ عنہا برای مشورت و نظرخواهی نزد پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: اسامه بن زید، معاویه بن ابی سفیان و ابوجهم از او خواستگاری کرده‌اند. پیامبر ﷺ به او فرمود: «ابوجهم دست بزنی دارد و زنان را می‌زند؛ معاویه فقیر است و مالی ندارد؛ با اسامه ازدواج کن».^(۲) این، از باب نصیحت است و ایرادی ندارد.

در احادیثی که اینک بیان شد، به حرمت خون، آبرو و اموال مسلمانان نسبت به یک‌دیگر تصریح شده است؛ پیامبر ﷺ این موضوع را در بزرگ‌ترین جمعی که میان او و یارانش شکل گرفت، یعنی در حج وداع بیان نمود؛ زیرا در آن حج نزدیک به صد هزار نفر جمع شده بودند. پیامبر ﷺ فرمود: «همانا جان و مال و آبروی شما، همانند این روز و این ماه و این سرزمین، حرمت دارند و تعرض به جان و مال و آبروی یک‌دیگر، بر شما حرام است؛ گواه باشید که آیا تبلیغ کردم؟» و سپس افزود: «یا الله! تو شاهد باش».

در حدیث عایشه رضی اللہ عنہا بیان شده است که ذکر مسایلی که به خلقت شخص مربوط می‌شود، غیبت است؛ چنان‌که عایشه رضی اللہ عنہا به پیامبر ﷺ گفت: «نزد شما همین عیب برای

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۶۴.

(۲) رک: صحیح مسلم، ش: ۱۴۸۰.

صفیه (رضی الله عنه) کافی ست که قامتی کوتاه دارد». رسول الله ﷺ به همسرش، عایشه (رضی الله عنها) فرمود: «همانا سخنی گفتمی که اگر با آب دریا آمیخته شود، آن را تلخ و نامطبوع می گرداند». اگرچه سخت به ظاهر کم اهمیت بود، اما اثر بدش این همه زیاد است! چه بسا این سخن باعث می شد که پیامبر ﷺ نسبت به صفیه (رضی الله عنها) طور دیگری شود و از او خوشش نیاید. هم چنین پیامبر ﷺ در شب معراج مشاهده فرمود که جُرم غیبت، بسیار بزرگ است و عذاب بزرگی دارد؛ چنان که در آن شب از کنار گروهی گذر فرمود که ناخن هایی از مس داشتند و با آن، صورت و سینه ی خود را می خراشیدند. از جبرئیل (علیه السلام) پرسید: «این ها کیستند؟» پاسخ داد: «این ها کسانی هستند که گوشت مردم را می خورند و با آبروی آن ها بازی می کنند». لذا بر انسان واجب است که از سست زبانی و پُرگویی و غیبت دیگران و دیگر آفت های زبان پرهیزد و جز به نیکی سخن نگوید؛ همان گونه که پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»^(۱) یعنی: «کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد، سخن نیک بگوید و یا سکوت نماید».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۱۸ و...؛ صحیح مسلم، ش: ۴۷.

**۲۵۵- باب: حرام بودن گوش دادن به غیبت؛ کسی که غیبت
حرامی را می‌شنود، باید آن را رد کند و گوینده‌اش را از غیبت
باز بدارد و اگر نتوانست یا غیبت‌کننده قبول نکرد، مجلس غیبت
را ترک گوید**

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ﴾ [القصص: ۵۵]

و چون سخن بیهوده‌ای بشنوند، از آن روی می‌گردانند

و می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾ [المؤمنون: ۳]

و آنان که از کارهای بیهوده روی گردانند.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶]

بی‌گمان گوش و چشم و دل، همه، بازخواست خواهند شد.

و می‌فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ

غَيْرِهِ ۚ وَإِمَّا يَنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام: ۶۸]

[الأنعام: ۶۸]

و چون کسانی را دیدی که درباره‌ی آیاتمان بر خلاف حق سخن می‌گویند، از آنان روی -
بگردان تا به سخن و موضوع دیگری بپردازند. و اگر شیطان تو را دچار فراموشی کرد، پس
از یادآوری، با ستم‌کاران منشین.

۱۵۳۶- وعن أبي الدرداء رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «مَنْ رَدَّ عَنْ عَرِضِ أَخِيهِ، رَدَّ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ النَّارَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [ترمذی ضمن روایت ابن حدیث گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]^(۱)

ترجمه: ابودرداء رضی اللہ عنہ می‌گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرکه از آبروی برادرش دفاع کند، الله، روز قیامت آتش دوزخ را از او دور می‌گرداند».

۱۵۳۷- وعن عِتْبَانَ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ فِي حَدِيثِهِ الطَّوِيلِ الْمَشْهُورِ الَّذِي تَقَدَّمَ فِي بَابِ الرَّجَاءِ قَالَ: قَامَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم يُصَلِّي فَقَالَ: «أَيْنَ مَالِكُ بْنُ الدُّخَشِمِ؟» فَقَالَ رَجُلٌ: ذَلِكَ مُنَافِقٌ لَا يُحِبُّ اللَّهَ وَلَا رَسُولَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «لَا تَقُلْ ذَلِكَ؛ أَلَا تَرَاهُ قَدْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يُرِيدُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ؟» وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ». [متفقٌ عليه]^(۲)

ترجمه: در حدیث طولانی و مشهور عتبان بن مالک رضی اللہ عنہ که پیش‌تر در باب «امید» گذشت، آمده است: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم برای نماز ایستاد و فرمود: «مالک بن دُخشم کجاست؟» مردی پاسخ داد: او، منافقی است که الله و پیامبرش را دوست ندارد. پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «چنین مگو؛ مگر نمی‌دانی که او لا اله الا الله گفته و از گفتن آن، تنها خشنودی الله متعال را خواسته است؛ همانا الله، کسی را که به خاطر خشنودی او لا اله الا الله بگوید، بر آتش دوزخ حرام کرده است».

شرح

مولف، نووی رحمۃ اللہ علیہ پس از ذکر آیاتی از قرآن کریم درباره‌ی حرام بودن غیبت و ذکر پاره‌ای از پیامدهای منفی و گناهان این عمل، بابی درباره‌ی حرام بودن گوش دادن به غیبت گشوده است؛ یعنی اگر یک نفر، غیبت شخصی دیگری را بگوید، بر انسان حرام است که به این غیبت گوش دهد؛ بلکه باید او را از غیبت کردن باز بدارد و بکوشد که رشته‌ی سخن را به سمت و سوی دیگری بکشاند و موضوع را عوض کند. چنین کاری، اجر و پاداش فراوانی دارد؛ همان‌گونه که در حدیث ابودرداء رضی اللہ عنہ

(۱) صحیح الجامع، ش: ۶۲۶۲؛ و صحیح الترمذی، از آل‌بانی رحمۃ اللہ علیہ، ش: ۱۵۷۵.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۴۲۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۳۳. این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۴۲۲ آمده است.

آمده است. اما اگر غیبت‌کننده هم‌چنان بر غیبت کردن پافشاری کند، بر ما واجب است که آن مجلس را ترک کنید؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ﴾

[النساء: ۱۴۰]

و الله (این حکم را) در قرآن بر شما نازل کرده که چون شنیدید گروهی آیات الهی را انکار و استهزا می‌کنند، با آنان ننشینید تا آن‌که به گفتار دیگری بپردازند؛ زیرا در این صورت شما نیز همانند آنان هستید.

لذا اگر انسان به گفتار حرامی گوش دهد، در گناهش با گوینده‌ی آن شریک است؛ بلکه ترک آن مجلس بر او واجب می‌باشد. مولف رحمه الله چند آیه درباره‌ی روی‌گردانی از سخنان و کارهای بیهوده ذکر کرده است؛ منظور از کارهای بیهوده، سخنان و اعمالی است که هیچ نفعی ندارند. الله متعال در توصیف بندگان نیک خویش می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ۚ﴾ [الفرقان: ۷۲]

و آن‌گاه که بر گفتار و کردار لغو و بیهوده می‌گذرند، با بزرگواری و متانت می‌گذرند.

یعنی: به لغو و کارهای بیهوده مبتلا نمی‌شوند؛ نه بدان گوش می‌دهند و نه مرتکبش می‌شوند. مولف رحمه الله سپس حدیث عتبان بن مالک رضی الله عنه را درباره‌ی مالک بن دخشم رضی الله عنه آورده است که مردی درباره‌ی آبروی مالک بن دخشم سخن گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله آن مرد را از این کار نهی نمود و فرمود: «مگر نمی‌دانی که او لا اله الا الله گفته و از گفتن آن، تنها خشنودی الله متعال را خواسته است؟» این نشان می‌دهد که اگر کسی این‌گونه نباشد، حرف زدن پشت سرش غیبت نیست؛ یعنی: کافر در زمینه‌ی غیبت، محترم نمی‌باشد و غیبتش جایز است؛ مگر آن‌که غیبتش نزدیکان و خویشاوندان مسلمانش را دل‌آزرده کند که در این صورت از کافر نیز غیبت نمی‌شود. پیش‌تر بیان شد که غیبت از آدم فاسق و بدکار، درست نیست؛ مگر آن‌که در بازگو کردن فسق او، مصلحتی وجود داشته باشد؛ زیرا این، از روی خیرخواهی است.

۱۵۳۸- وعن كعب بن مالك رضي الله عنه في حديثه الطويل في قصة توبته وقد سبق في باب التوبة؛ قال: قال النبي ﷺ وهو جالس في القوم بتبوك: «مَا فَعَلَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ؟» فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَلَمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، حَبَسَهُ بُرْدَاهُ وَالتَّظَرُّ فِي عِطْفِيهِ. فَقَالَ لَهُ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ رضي الله عنه: بئسَ مَا قُلْتَ، وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا، فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: کعب بن مالک رضي الله عنه در حدیث طولانی اش که درباره ی توبه ی اوست و پیش تر در باب توبه ^(۲) گذشت، گفته است: پیامبر ﷺ در حالی که در "تبوک" در میان مردم نشسته بود، پرسید: «کعب چه کار کرد؟» مردی از بنی سلمه گفت: ای رسول خدا! او را لباس های زیبا و نگرستن به آن ها از آمدن، بازداشت. معاذ بن جبل رضي الله عنه گفت: سخن بدی گفתי؛ ای رسول خدا! به الله سوگند که ما جز خیر و نیکی، چیز دیگری از او نمی دانیم. و رسول الله ﷺ سکوت کرد.

شرح

نووی رحمه الله در باب حرام بودن شنیدن غیبت، داستان توبه ی کعب بن مالک رضي الله عنه را یادآوری کرده است. کعب رضي الله عنه یکی از سه نفری بود که بدون هیچ عذری از شرکت در غزوه ی تبوک، تخلف ورزیدند؛ این سه نفر مراره بن ربیع، هلال بن امیه و کعب بن مالک رضي الله عنه بودند که به فرمان رسول الله ﷺ برای شرکت در جنگ تبوک کوتاهی کردند. هنگامی که پیامبر ﷺ از تبوک بازگشت، کسانی که در این غزوه حاضر نشده بودند، نزد پیامبر ﷺ آمدند و سوگند یاد کردند که عذر داشتیم و نتوانستیم در این غزوه شرکت کنیم. پیامبر ﷺ نیز آن چه را که در ظاهر به زبان می آوردند، از آنان پذیرفت و باطنشان را به خدا واگذار نمود؛ ولی کعب بن مالک و دو دوستش راستشان را گفتند و اظهار داشتند که ما بدون هیچ عذری از حضور در این غزوه تخلف کردیم. پیامبر ﷺ به مردم دستور داد که با این سه نفر قطع رابطه کنند؛ لذا مردم به پیروی از فرمان پیامبر ﷺ به هیچ یک از این ها سلام نمی کردند و پاسخ سلامشان را هم نمی دادند؛ چنان که کعب رضي الله عنه

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۶۷۷، ۴۴۱۸)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۶۹. این حدیث پیش تر به شماره ی ۲۲ آمده است.

(۲) این حدیث پیش تر به شماره ی ۲۲ آمده است.

می‌گوید: «وقتی رسول‌الله ﷺ پس از نماز می‌نشست، نزدش می‌رفتم و به او سلام می‌کردم و با خود می‌گفتم: آیا لب‌هایش را برای جواب سلام حرکت می‌دهد یا خیر؟ آن‌گاه نزدیکش نماز می‌خواندم و زیرچشمی به او نگاه می‌کردم. هنگامی که نماز می‌خواندم، به من نگاه می‌کرد، ولی وقتی زیرچشمی، نگاهش می‌نمودم، صورتش را از من برمی‌گرداند». پس از چهل و هشت روز، پیامبر ﷺ به همسران این سه نفر دستور داد که از شوهران خود کناره‌گیری کنند؛ اما از آن‌جا که هلال و مراره بن ربیع ﷺ به همسران خود نیاز داشتند، پیامبر ﷺ به همسرانشان اجازه داد که نزد آن دو بمانند؛ ولی همسر کعب ﷺ نزد خانواده‌ی خویش رفت. این داستان شگفت‌آور در قرآن کریم نیز آمده است که انسان آن‌را تلاوت می‌کند و با هر حرفی که می‌خواند، ده ثواب می‌برد. این، بیان‌گر اهمیت این داستان است که تاریخ و سرگذشت یک انسان، در قرآن کریم می‌آید تا مسلمانان با خواندن هر یک از حروفش ده نیکی ببرند. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوْا أَن لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيُتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ [التوبة: ۱۱۸]

و به آن سه نفری که پذیرش توبه‌ی آنان به تأخیر افتاد، لطف و احسان نمود؛ آن‌گاه که زمین با همه‌ی گستردگی‌اش بر آنان تنگ شد و از خود به تنگ آمدند و دریافتند که در برابر الله هیچ پناهگاهی جز او نیست. سپس رحمتش را شامل حالشان کرد تا توبه نمایند. همانا الله توبه‌پذیر مهربان است.

پیامبر ﷺ زمانی که در تبوک تشریف داشت، در حالی که در میان مردم نشسته بود، سراغ کعب بن مالک ﷺ را گرفت و پرسید: «کعب چه کار کرد؟» مردی از بنی‌سلمه گفت: «ای رسول‌خدا! او را لباس‌های زیبا و نگریستن به آن‌ها از آمدن، بازداشت». بدون شک این سخن، غیبت کعب ﷺ بود؛ زیرا آن مرد درباره‌ی کعب ﷺ سخنی گفت که کعب ﷺ راضی نبود؛ اما الله متعال به معاذ بن جبل ﷺ توفیق داد که از کعب ﷺ دفاع کند؛ چنان‌که معاذ ﷺ گفت: «به الله سوگند که ما جز خیر و نیکی، چیز دیگری از کعب نمی‌دانیم». و رسول‌الله ﷺ سکوت کرد. از این حدیث چنین برداشت می‌شود که اگر در حضور انسان از کسی غیبت شود، بر او واجب است که غیبت‌کننده را ساکت کند و به او بگوید: ساکت باش؛ از الله پروا کن. و اگر حرفش

تأثیری نداشت یا نمی توانست این کار را بکند، آن جا را ترک نماید؛ زیرا هنگامی که انسان در جلسه ای نشسته که در آن از افراد نیکوکار غیبت می شود، ابتدا بر او واجب است که به دفاع از اهل خیر و صلاح برخیزد؛ و اگر نمی توانست، جلسه ی غیبت را ترک کند؛ و گرنه در گناه غیبت، شریک است.

۲۵۶- باب: انواع غیبت‌های مباح

بدان که غیبت با هدفِ درست و شرعی که دست‌یابی به آن جز با غیبت ممکن نباشد، به شش سبب مباح است:

یکم: دادخواهی؛ پس برای ستم‌دیده جایز است که نزد سلطان و قاضی و دیگر کسانی که قادر به گرفتن حقّ او هستند، از ظالم شکایت کند و بگوید: فلانی، به من ظلم کرده است.

دوم: کمک خواستن برای تغییر منکر و بازگرداندن گناهکار به راه راست؛ بدین‌سان که به آن‌که به توانایی‌اش برای از میان بردن منکر امید دارد، بگوید: فلانی، مرتکب فلان‌کار شد؛ او را توبیخ و از این کار منع کن؛ یا چنین چیزی بگوید و هدفش رسیدن به از میان بردن منکر باشد و اگر هدفی جز این داشته باشد، حرام است.

سوم: استفتا (فتوا خواستن)؛ مثلاً به مفتی می‌گوید: پدرم، یا برادرم، یا همسرم یا فلانی به من ستم کرده است؛ نظر شما چیست و چگونه می‌توانم از شرّ او رهایی یابم و به حقّ خود برسم و دفع ظلم کنم؟ این به‌خاطر ضرورت، جایز است؛ اما بهتر و احتیاط، این است که بگوید: نظر شما درباره‌ی مرد یا شخص یا همسری که چنین کرده است، چیست؟ بدین‌سان بدون ذکر نام شخص، به هدف خویش می‌رسد؛ البته ذکر نام فرد، جایز است و ان‌شاءالله این موضوع در حدیث هند خواهد آمد.^(۱)

چهارم: برحذر داشتن مسلمانان از شرّ، و نصیحت و خیرخواهی برای آنان می‌باشد که چند وجه دارد:

- بیان عیوب راویان و شاهدانی که خدشه‌هایی بر آنان، وارد است؛ این به‌اجماع مسلمانان، جایز و بلکه بنا بر ضرورت، واجب می‌باشد.
- مشاوره در زمینه‌ی ازدواج با کسی، یا در زمینه‌ی شراکت با او در کاری، یا نظرخواهی درباره‌ی به امانت گذاشتن چیزی در نزد او و یا مشورت خواستن درباره‌ی معامله یا همسایگی با او و امثال آن؛ در چنین مواردی بر مشاور، واجب

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۱۵۴۳.

است که وضعیت طرف را پنهان نکند؛ بلکه باید به نیت خیرخواهی، بدی‌هایی را که در آن شخص وجود دارد، بیان نماید.

- وقتی دانش‌پژوه یا طالب علمی را ببیند که نزد یک بدعتی یا فاسق می‌رود و از او دانش فرا می‌گیرد و این نگرانی وجود دارد که طالب علم از آن شخص اثر بپذیرد و بدین‌سان به عقیده و اخلاق او آسیبی برسد؛ در این صورت بر انسان واجب است که وضعیت آن شخص را بیان کند؛ البته به شرطی که قصد نصیحت و خیرخواهی داشته باشد. و این، از مواردی است که در آن، اشتباه‌های فراوانی روی می‌دهد و گوینده، قصد اصلاح ندارد؛ بلکه از روی حسادت چیزی می‌گوید و شیطان او را در این امر به اشتباه می‌اندازد و این پندار را در ذهنش می‌اندازد که این کار، خیرخواهی است! پس باید در این باره هوشیار بود.
- یکی از این موارد، این است که شخص مسؤولیتی دارد و چنان‌که باید و شاید انجام مسؤولیت نمی‌کند یا شایستگی آن مسؤولیت را ندارد؛ مثلاً فاسق یا سهل‌انگار است. ذکر ویژگی‌های او نزد بالادست وی واجب است تا او را برکنار کند و این مسؤولیت را به کسی بدهد که شایستگی‌اش را دارد؛ یا برای این‌که مقام بالادست، عیوب این مسؤول را بداند و با او به مقتضای وضعیت وی تعامل کند و به او فریفته نشود و او را به اصلاح خود و انجام وظیفه تشویق نماید یا شخص دیگری را جای‌گزینش بگرداند.

پنجم: کسی که آشکارا مرتکب فسق و فجور می‌شود و بدعتی می‌گزارد؛ مانند: باده‌نوشی، غصب اموال مردم، باج‌گیری و (فساد مالی) و اشتغال به کارهای بیهوده؛ لذا ذکر آن‌دسته از عیوبی که آشکارا انجام می‌دهد، جایز و بازگویی دیگر عیوبش ناجایز است؛ مگر این‌که برای جواز آن، سببی از اسبابی که ذکر کردیم، وجود داشته باشد.

ششم: لقب یا شهرت کسی باشد؛ مثلاً اگر کسی به لقبی مانند ضعیف‌چشم، لنگ، گر، کور، لوچ و مانند این‌ها معروف باشد، درست است که با این القاب معرفی یا نام برده شود؛ اما اطلاق چنین القابی به قصد تحقیر یا استهزا و خرده‌گیری و امثال آن، حرام است. البته اگر معرفی یا ذکر نام شخص با غیر این القاب ممکن بود، بهتر است. این‌ها، شش سببی است که علما ذکر کرده‌اند و بیش‌ترشان مورد اتفاق است.

شرح

نووی رحمه الله در کتابش «ریاض الصالحین» بابی را به بیان غیبتِ جایز، اختصاص داده و شش مورد در این باره ذکر کرده است. سخنش جامع می‌باشد و روی آن هیچ حرفی نیست؛ مواردی که ذکر کرده است، دلایلی دارد که ان شاء الله در این باب خواهد آمد. وی این دلایل را آورده است و به خواست الله متعال پیرامون این دلایل سخن خواهیم گفت. از الله متعال می‌خواهیم که نووی را ببخشاید و همه‌ی ما را وارد بهشت برین بگرداند.

۱۵۳۹- عن عائشة رضی الله عنها: أَنَّ رَجُلًا اسْتَأْذَنَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «اُذْنُوا لَهُ، يَسَّ أَخُو الْعَشِيرَةِ!»، [متفق علیه] ^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: مردی از پیامبر ﷺ اجازه‌ی ورود خواست؛ پیامبر ﷺ فرمود: «به او اجازه دهید که بد آدمی در قبیله‌ی خود می‌باشد».

[نووی: بخاری در جایز بودن غیبت از فاسدان و گمراهان به این حدیث استدلال کرده است.]

۱۵۴۰- وعنہا قالت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا أَظُنُّ فُلَانًا وَفُلَانًا يَعْرِفَانِ مِنْ دِينِنَا شَيْئًا». [روایت بخاری] ^(۲)

قَالَ: قَالَ اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ أَحَدُ رُوَاةِ هَذَا الْحَدِيثِ: هَذَانِ الرَّجُلَانِ كَانَا مِنَ الْمُنَافِقِينَ.

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «گمان نمی‌کنم که فلانی و فلانی از دین ما چیزی بدانند».

لیث بن سعد، یکی از راویان این حدیث می‌گوید: این دو مرد، از منافقان بودند.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۳۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۹۱.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۰۶۸.

۱۵۴۱- وعن فاطمة بنت قيس رضی اللہ عنہا قالت: أتيت النبي ﷺ فقلت: إن أبا الجهم ومعاوية خطبائي؟ فقال رسول الله ﷺ: «أما معاوية، فصعلوك لا مال له، وأما أبو الجهم، فلا يضع العصا عن عاتقه». [متفق عليه]^(۱)

وفي رواية لمسلم: «وأما أبو الجهم فضرب للنساء» وهو تفسير لرواية: «لا يضع العصا عن عاتقه».

ترجمه: فاطمه بنت قیس رضی اللہ عنہا می‌گوید: نزد پیامبر ﷺ آمدم و گفتم: ابوجهم و معاویه از من خواستگاری کرده‌اند. رسول‌الله ﷺ فرمود: «معاویه، فقیر است و مالی ندارد و ابوجهم عصا از دوش خویش بر زمین نمی‌گذارد».

و در روایتی از مسلم آمده است: «ابوجهم، زنان را زیاد کتک می‌زند» و این، تفسیر برای روایت پیشین است. نیز گفته شده که منظور از این که «عصا از دوش خویش بر زمین نمی‌نهد، این است که او زیاد به مسافرت می‌رود».

۱۵۴۲- وعن زيد بن أرقم رضی اللہ عنہ قال: خرجنا مع رسول الله ﷺ في سفر أصاب الناس فيه شدة، فقال عبد الله بن أبي: لا تنفقوا على من عند رسول الله ﷺ حتى ينفضوا، وقال: لئن رجعنا إلى المدينة ليخرجن الأعرض منها الأذل، فأتيت رسول الله ﷺ فأخبرته بذلك، فأرسل إلى عبد الله بن أبي، فأجتهد يمينه: ما فعل، فقالوا: كذب زيد رسول الله ﷺ فوقع في نفسي مما قالوه شدة حتى أنزل الله تعالى على نبيه تصديقي: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ﴾ [المنافقون: ۱] ثم دعاهم النبي ﷺ ليستغفر لهم فلووا رؤوسهم. [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: زید بن ارقم رضی اللہ عنہ می‌گوید: همراه رسول‌الله ﷺ به سفری رفتیم که در آن مردم سختی‌های فراوانی دیدند. عبدالله بن ابی گفت: به آنان که نزد رسول‌الله هستند، انفاق نکنید تا پراکنده شوند. و افزود: اگر به مدینه بازگردیم، به قطع اشراف و عزتمندان، ذلیلان و فرومایگان را بیرون می‌کنند. لذا نزد رسول‌الله ﷺ آمدم و این را به اطلاع ایشان رساندم. آن بزرگوار، به دنبال عبدالله بن ابی فرستاد. عبدالله بن ابی با تأکید فراوان سوگند یاد کرد که چنین نگفته است. تا جایی که دیگران گفتند: زید به

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۴۸۰. و در صحیح بخاری نیست.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۴۹۰۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۷۲.

رسول الله ﷺ دروغ گفته است. این سخن مرا سخت آشفته و غمگین کرد تا این که الله متعال در تصدیق من، ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ﴾ [یعنی سوره ی «منافقون»] را فرو فرستاد. سپس پیامبر ﷺ آنان را به حضور خواست تا برایشان درخواست آمرزش کند؛ ولی آنان نپذیرفتند و - متکبرانه - سر تافتند.

شرح

نوی ﷺ در باب «انواع غیبت‌های مباح» حدیثی بدین مضمون آورده است که عایشه رضی الله عنها می‌گوید: مردی از پیامبر ﷺ اجازه‌ی ورود خواست. پیامبر ﷺ فرمود: «اُذْنُوا لَهُ، يَتَسَّ أَخُو الْعَشِيرَةِ!» و در روایتی آمده است: «يَتَسَّ ابْنُ الْعَشِيرَةِ»؛ یعنی: «به او اجازه دهید که بد آدمی در قبیله‌ی خود می‌باشد». آن مرد، بداندیش و فاسد بود؛ لذا پیامبر ﷺ این را بیان فرمود تا مردم این را بدانند و به او فریفته نشوند. از این رو اگر شخصی بدکار و گمراه دیدید که با گفتار و نوشتارش مردم را جادو کرده بود و مردم نیز به او گمان نیک داشتند و سخنانش را می‌پذیرفتند، بر شما واجب است که بدی‌های این فرد را بیان کنید و به مردم نشان دهید که خیری در او نیست تا به او فریفته نشوند. چه بسیار کسانی که سخنورند و زبانی رسا و گیرا، و ظاهری فریبنده دارند و هرچه بگویند، پذیرفته می‌شود؛ ولی هیچ خیری در آنها نیست. پس واجب است که وضعیت این‌ها برای دیگران بیان گردد.

مؤلف رحمه الله حدیثی بدین مضمون نیز آورده است که عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «گمان نمی‌کنم که فلانی و فلانی از دین ما چیزی بدانند». آن دو مرد، از منافقان بودند؛ از این رو پیامبر ﷺ از آنان به بدی یاد کرد و بیان فرمود که آن دو چیزی از دین ما نمی‌دانند؛ زیرا در قلب منافق چیزی از دین اسلام وجود ندارد؛ هرچند چیزهایی از اسلام به گوش او می‌رسد؛ اما قلبش آن را در نمی‌یابد. پناه بر الله. منافق به ظاهر ادعای اسلام می‌کند، اما در حقیقت، کافر است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ۝٨
يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَلَٰئِذِنَ ءَامَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ۝٩﴾

[البقرة: ۸، ۹]

برخی از مردم می‌گویند: ما، به الله و روز رستاخیز ایمان آوردیم، اما مومن نیستند. می‌خواهند الله و مؤمنان را فریب دهند؛ اما بی‌آن که درک کنند، کسی جز خود را نمی‌فریبند.

مولف رحمه الله هم چنین حدیث فاطمه بنت قیس رضی الله عنها را در باب مشاوره با رسول الله صلی الله علیه و آله آورده است: فاطمه بنت قیس رضی الله عنها نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که اسامه بن زید، معاویه بن ابی سفیان و ابوجهم از او خواستگاری کرده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ابوجهم دست بزنی دارد و زنان را می‌زند؛ معاویه فقیر است و چیزی ندارد؛ با اسامه ازدواج کن». پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی معاویه رضی الله عنه فرمود که فقیر است و مالی ندارد؛ معاویه رضی الله عنه اگرچه بعدها به حکومت رسید، اما در آن زمان فقیر بود. درباره‌ی ابوجهم نیز فرمود: «فَضْرَابٌ لِلنِّسَاءِ» و در روایتی دیگر آمده است که فرمود: «لَا يَضَعُ الْعَصَا عَنْ عَاتِقِهِ»؛ هر دو، یک مفهوم دارد و بدین معناست که «ابوجهم، زنان را زیاد کتک می‌زند»؛ یعنی دست بزنی دارد و با زنان، خوش‌رفتار نیست. گفتنی‌ست که کتک زدن زنان جایز نیست، مگر به سببی که الله متعال بیان فرموده است:

﴿وَالَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَأَضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا﴾ [النساء: ۳۴]

و زنانی را که از نافرمانیشان بیم دارید، ابتدا نصیحت نمایید و آن‌گاه از هم‌خوابی با آن‌ها دوری کنید و (اگر مطیع نشدند) تنبیهشان نمایید؛ آن‌گاه اگر از شما اطاعت کردند، برای ستم به آنان در پی بهانه نباشید. همانا الله بلندمرتبه‌ی بزرگ است.

اما این‌که به هر بهانه‌ای دست روی همسر خویش بلند کنید، اشتباه و نارواست؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَعَايِشُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [النساء: ۱۹]

و با زنان به نیکی رفتار کنید.

ولی اگر از نافرمانی همسرت بیم داشتی و در انجام وظایفش کوتاهی می‌کرد، به ترتیب ذیل عمل کن:

نخست: او را نصیحت نما و حقوق شوهر را به او یادآوری کرده، برایش بیان کن که کوتاهی در ادای حقوق شوهر برایش جایز نیست و او را از خشم پروردگار و عواقب نافرمانی بترسان. اگر سر به‌راه شد که چه بهتر، و گرنه گزینه‌ی دوم را در پیش بگیر:

دوم: از هم‌خوابی با او دوری کن و با او نخواب؛ البته با او به‌کلی قهر نکن؛ یعنی با او حرف بزن؛ ولی این رخصت برایت وجود دارد که تا سه روز با او حرف نزنی و بیش از سه روز، جایز نیست که انسان با هم‌کیش خود قهر کند. چنان‌که در حدیث آمده است: «لَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ، يَلْتَقِيَانِ فَيُعْرِضُ هَذَا، وَيُعْرِضُ هَذَا، وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلَامِ»^(۱) «برای هیچ مؤمنی جایز نیست که بیش از سه شبانه‌روز با برادر مسلمانش قهر باشد؛ به‌گونه‌ای که وقتی هم‌دیگر را می‌بینند، از هم روی می‌گردانند. و بهترینشان، کسی است که سلام (و آشتی) را آغاز می‌کند».

سوم: اگر این دو گزینه افاده نکرد، می‌توانید کتکش بزنید؛ البته کتکی که شدید نباشد و به او آسیب نرساند؛ زیرا هدف، تنبیه یا ادب کردن است.

در روایتی آمده است که پیامبر ﷺ درباره‌ی ابوجهم فرمود: «لَا يَضَعُ الْعَصَا عَنْ عَاتِقِهِ». پیش‌تر بیان شد که مفهومش، این است که او زنان را زیاد کتک می‌زند. و نیز گفته شده که او زیاد به مسافرت می‌رود؛ زیرا در آن زمان سفرها با شتر انجام می‌شد و مسافر نیاز داشت که با خود، چوب‌دستی یا عصایی داشته باشد. گفتنی‌ست: از آن‌جا که روایت‌ها یک‌دیگر را شرح و توضیح می‌دهند، از جمع‌بندی این دو روایت بدین نتیجه می‌رسیم که مفهوم نخست، صحیح‌تر است. سپس رسول‌الله ﷺ به فاطمه بنت قیس رضی الله عنها پیشنهاد کرد که با اسامه بن زید رضی الله عنهما ازدواج کند؛ و همین‌گونه هم شد و فاطمه، از اسامه خیر فراوان دید و با او خوش‌بخت شد. در هر حال این حدیث نشان می‌دهد که اگر کسی برای مشاوره و نظرخواهی درباره‌ی شخصی نزدتان آمد و شما به‌رسم این‌که مشورت نوعی امانت است، عیوب آن شخص را گفتید، ایرادی ندارد و غیبت محسوب نمی‌شود؛ زیرا این به‌خاطر خیرخواهی و نصیحت است و هدف، رسوایی و فضیحت نیست و بین کسی که از مردم غیبت می‌کند تا بدی‌ها و عیوبشان را فاش کند و بین کسی که از روی خیرخواهی سخن می‌گوید، فرق فراوانی وجود دارد.

و اما حدیث چهارم، حدیثی بدین مضمون است که زید بن ارقم رضی الله عنه می‌گوید: همراه رسول‌الله ﷺ به سفری رفتیم که در آن مردم سختی‌های فراوانی دیدند. عبدالله

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۰۷۷، ۶۲۳۷)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۶۰ به نقل از ابویوب انصاری رضی الله عنه.

بن ابی گفت: به آنان که نزد رسول‌الله هستند، انفاق نکنید تا پراکنده شوند. الله متعال در سوره‌ی «منافقون» به همین سخن منافقان اشاره دارد؛ چنان که می‌فرماید:

﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا﴾ [المنافقون: ۷]

آنان، همان کسانی هستند که می‌گویند: به آنان که نزد رسول‌الله هستند، انفاق نکنید تا پراکنده شوند.

﴿حَتَّى﴾ در این جا برای تعلیل است و برای غایه نیست؛ ولی این سخن منافقان بی‌پایه بود؛ زیرا امکان نداشت که مسلمانان حتی اگر از گرسنگی و تشنگی بمیرند، پیامبر ﷺ را تنها بگذارند. «کافر همه را به کیش خویش پندارد»؛ منافقان همین که چیزی از اموال و غنایم به آنان می‌رسید، خشنود می‌شدند و چون به چیزی دست نمی‌یافتند، خشمگین شده، بر پیامبر ﷺ خرده می‌گرفتند!

این، همه‌ی حرف عبدالله بن ابی نبود؛ بلکه الله متعال در تأیید زید ﷺ خبر می‌دهد که:

﴿يَقُولُونَ لَيْنَ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾ [المنافقون: ۸]

(منافقان) می‌گویند: «اگر به مدینه بازگردیم، به‌طور قطع عزتمندان، ذلیلان (و فرومایگان) را بیرون می‌کنند».

زید ﷺ می‌گوید: لذا نزد رسول‌الله ﷺ آمدم و سخنان عبدالله بن ابی را به اطلاع ایشان رساندم. آن بزرگوار ﷺ به دنبال عبدالله بن ابی فرستاد. عبدالله بن ابی با تأکید فراوان سوگند یاد کرد که چنین نگفته است. تا جایی که دیگران گفتند: زید به رسول‌الله ﷺ دروغ گفته است. این سخن مرا سخت آشفته و غمگین کرد تا این که الله متعال در تصدیق من، سوره‌ی «منافقون» را فرو فرستاد. الله متعال می‌فرماید:

﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٧﴾ يَقُولُونَ لَيْنَ رَجَعْنَا إِلَى

الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ

الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨﴾﴾ [المنافقون: ۷، ۸]

آنان، همان کسانی هستند که می‌گویند: «به آنان که نزد رسول‌الله هستند، انفاق نکنید تا پراکنده شوند». حال آن که خزانه‌های آسمان‌ها و زمین، از آن الله است؛ ولی منافقان درک

نمی‌کنند. می‌گویند: «اگر به مدینه بازگردیم، به‌طور قطع عزتمندان، ذلیلان (و فرومایگان) را بیرون می‌کنند». حال آن‌که عزت، از آنِ الله و پیامبر او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی‌دانند.

دقت بفرمایید که الله ﷻ چگونه این سخن عبدالله بن ابی را پاسخ گفت. عبدالله بن ابی گفته بود: «اگر به مدینه بازگردیم، به‌قطع اشراف و عزتمندان، ذلیلان و فرومایگان را بیرون می‌کنند». الله ﷻ در پاسخش فرمود: ﴿وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ یعنی: «عزت، از آنِ الله و پیامبر او و مومنان است» و نفرمود که الله، عزیزتر است؛ زیرا در این صورت چنین به‌نظر می‌رسید که منافقان نیز عزت دارند؛ حال آن‌که هیچ عزتی ندارند.

از این آیات و نیز از حدیث زید رضی الله عنه چنین برداشت می‌کنیم که نقل قول منافقان به زمام‌دار مسلمانان جایز است تا اقدامات لازم را برای برخورد با آنان انجام دهد؛ و نیز نقل سخنان افراد تبه‌کار به مسئولان جایز می‌باشد تا از تبه‌کاری مفسدان جلوگیری کنند؛ البته باید دقت کرد که آن‌چه گفته می‌شود، مستند و قطعی باشد؛ زیرا اگرچه در دوران رسول‌الله ﷺ در تأیید زید بن ارقم رضی الله عنه و گزارشی که داده بود، وحی نازل شد؛ ولی اینک که وحی نازل نمی‌شود.

مولف رحمه الله مسایل و ضوابطی را در بیان انواع غیبت‌های مباح ذکر کرده و سپس دلایلش را آورده است.

۱۵۴۳- وعن عائشة رضی الله عنها قَالَتْ: قَالَتْ هِنْدُ امْرَأَةُ أَبِي سَفْيَانَ لِلنَّبِيِّ ﷺ إِنَّ أَبَا سَفْيَانَ رَجُلٌ شَحِيحٌ وَلَيْسَ يُعْطِينِي وَلَدِي إِلَّا مَا أَخَذْتُ مِنْهُ، وَهُوَ لَا يَعْلَمُ؟ قَالَ: «خُذِي مَا يَكْفِيكَ وَوَلَدَكَ بِالْمَعْرُوفِ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: هند، همسر ابوسفیان به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ابوسفیان، مرد بخیلی است و مخارج من و فرزندم را به‌اندازه‌ی کافی نمی‌دهد؛ مگر آن‌که خودم بدون اطلاع او، از اموالش بردارم؟ فرمود: «طبق عرف و به‌اندازه‌ی نیاز خود و فرزندت بردار».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۲۱۱، ۵۳۶۴)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۷۱۴.

۲۵۷- باب: حرام بودن سخن چینی که عبارتست از نقل سخن در میان مردم به قصد دو به هم زنی

الله متعال می فرماید:

[القلم: ۱۱]

﴿هَمَّا زَ مَشَاءَ بِنَمِيمٍ﴾

و از هیچ عیب جویی که به سخن چینی در رفت و آمد است، (فرمان مبر).

و می فرماید:

[ق: ۱۸]

﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾

(انسان) هیچ سخنی بر زبان نمی آورد مگر آن که نزدش، نگهبانی (برای نوشتن آن) حضور دارد.

۱۵۴۴- وعن حذيفة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «لا يدخل الجنة نمام» [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: حذیفه رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سخن چین وارد بهشت نمی شود».

۱۵۴۵- وعن ابن عباس رضي الله عنه: أن رسول الله ﷺ مرَّ بِقَبْرَيْنِ فَقَالَ: «إِنَّهُمَا يُعَذَّبَانِ، وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ، بَلَى إِنَّهُ كَبِيرٌ؛ أَمَّا أَحَدُهُمَا، فَكَانَ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَكَانَ لَا يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ» [متفق عليه؛ این، لفظ یکی از روایت های بخاری ست]^(۲)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ از کنار دو قبر عبور کرد و فرمود: «این دو نفر عذاب می شوند، آن هم به خاطر گناهی که آن را بزرگ نمی دانستند؛ در صورتی که گناه بزرگی بود: یکی از آن ها در میان مردم سخن چینی می نمود و دیگری، از ادرار خود پرهیز نمی کرد».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۵۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۵.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۲۱۶، ۱۳۸۷)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۲.

شرح

مؤلف رحمه الله در باب پیشین به بیان انواع غیبت‌های مباح پرداخت و شش مسأله در این‌باره ذکر نمود و دلایلی آورد که پیرامونش سخن گفتیم؛ از آن جمله: دادخواهی بود که انسان نزد قاضی یا حاکم، از کسی که به او ستم کرده است، شکایت کند. یعنی در چنین موردی ایرادی ندارد که درباره‌ی ستم جفاکار، سخن بگوید؛ زیرا حقّ اوست که دادخواهی کند و حقّ خود را بگیرد؛ دلیل جوازش، این است که هند، همسر ابوسفیان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول‌خدا! ابوسفیان، مرد بخیلی‌ست و مخارج من و فرزندم را به‌اندازه‌ی کافی نمی‌دهد؛ مگر آن‌که خودم بدون اطلاع او، از اموالش بردارم؟ فرمود: «طبق عُرف و به‌اندازه‌ی نیاز خود و فرزندت بردار». بُخل، صفت نکوهیده‌ای‌ست که هند به شوهرش نسبت داد؛ اما چرا؟ هدفش دادخواهی بود؛ یعنی می‌خواست حق خویش و فرزندش را بگیرد و از خود و فرزند خویش، رفع ظلم کند؛ زیرا بر مرد واجب است که نفقه و مخارج همسر و فرزندان خود را در حدّ متوسط و مطابق عُرف و بدون افراط و تفریط، تأمین نماید؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ [الفرقان: ۶۷]

و آنان که چون انفاق می‌کنند، زیاده‌روی نمی‌نمایند و بخل نمی‌ورزند، و انفاقشان همواره میان این دو حالت، در حدّ اعتدال است.

کسی که در نتیجه‌ی بُخل، ستمی بر او برود، می‌تواند به شخصی که توانایی گرفتن حقّش را دارد، شکایت ببرد؛ چنان‌که هند، نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله شکایت کرد که شوهرش، مخارج او را به‌اندازه‌ی کافی تأمین نمی‌کند. رسول‌الله صلی الله علیه و آله او را از این‌که شوهرش را بخیل نامید، منع نفرمود؛ بلکه از آن‌جا که او خواهان گرفتن حقّش بود، رسول‌الله سخنش را تأیید و او را راهنمایی نمود و فرمود: «طبق عُرف و به‌اندازه‌ی نیاز خود و فرزندت بردار». این حدیث، حاوی مسایلی‌ست؛ از جمله:

جایز بودن غیبت برای دادخواهی و گرفتن حقّ خویش؛ البته به‌شرطی که این غیبت، در قالب شکایت در نزد کسی باشد که توانایی رسیدگی به موضوع و گرفتن حق را دارد؛ و گرنه، دادخواهی فایده‌ای ندارد.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، این است که نفقه و تأمین مخارج زن و فرزندان، طبق عُرْف و به‌اندازه‌ی نیازشان، بر مرد یا سرپرست خانواده واجب است؛ حتی اگر خود زن، ثروتمند باشد، باز هم بر مرد واجب است که نفقه‌اش را بدهد.

اگر زنی معلم باشد و ضمن شرایط عقد، قید شده که مرد او را از تدریس منع نکند، در این صورت مرد حق ندارد که چیزی از حقوق دریافتی زن را مطالبه کند تا بر این اساس به همسر خویش اجازه دهد که هم‌چنان شاغل باشد؛ یعنی با پذیرش این شرط در هنگام عقد ازدواج، دیگر حق ندارد که زنش را از تدریس منع کند یا این‌که چیزی از حقوقش را برای خود بردارد؛ ولی اگر در زمان عقد، چنین شرطی به میان نیامده باشد، مرد می‌تواند زنش را از تدریس منع کند یا این‌که با توافق یک‌دیگر بخشی از حقوق زن از آن مرد باشد تا به همسرش اجازه‌ی اشتغال و تدریس بدهد.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که اگر کسی، نفقه‌ی زیردستان خود را طبق عُرْف و به‌اندازه‌ی کافی ندهد، آن‌ها می‌توانند طبق عُرْف و به‌اندازه‌ی نیازشان، بدون اطلاع سرپرست، از اموال او بردارند؛ چه سرپرست بداند و چه نداند و نیز فرقی نمی‌کند که اجازه دهد یا ندهد؛ یعنی زن می‌تواند به‌اندازه‌ی نیاز خود و فرزندانش از جیب شوهرش یا از گاوصندوق وی پول بردارد. حال این پرسش مطرح می‌شود که حسن، سی هزار تومان از سعید بستان‌کار است و سعید انکار می‌کند؛ در عین حال این امکان برای حسن وجود که با گرفتن بخشی از مال سعید، طلب خود را وصول کند؛ آیا این کار برای حسن که بستان‌کار است، جایز می‌باشد؟ می‌گوییم: خیر؛ زیرا مسأله‌ی نفقه با این موضوع تفاوت دارد؛ در بحث نفقه، تأمین نیازهای ضروری مطرح می‌باشد و این، سببی روشن است که صورت‌مسأله‌ی مذکور را جایز می‌گرداند و همه‌ی ما می‌دانیم که فلان زن، همسر فلانی است و بر او واجب است که نفقه‌ی همسرش را بدهد؛ بر خلاف بستان‌کار که این‌گونه روشن و واضح نیست و ثبوت آن به دلیل و مدرک نیاز دارد و باید از طریق مجاری قضایی و حقوقی پی‌گیری شود؛ هم‌چنین رسول‌الله ﷺ فرموده است: «أَدِّ الْأَمَانَةَ إِلَى مَنْ ائْتَمَكَ وَلَا تَخُنْ مَنْ خَانَكَ»^(۱)

(۱) این حدیث، طرق و شواهد زیادی دارد که پیش‌تر بان شد.

یعنی: «امانت را به کسی که آن را به تو می‌سپارد، بازگردان و به کسی که به تو خیانت کرده است، خیانت مکن». علما از این مسأله به‌عنوان مسأله‌ی «ظفر» یاد می‌کنند؛ یعنی اگر کسی به مالی از بدهکار خویش دست یافت، آیا می‌تواند آن را در قبال بستن کاری خود برای خویش بردارد یا خیر؟ پاسخ این است که برداشتن آن مال در مقابل نفقه‌ی واجب، ایرادی ندارد؛ اما در برابر بستن کاری، بنا بر فرموده‌ی عام و فراگیر رسول‌الله ﷺ جایز نیست که فرمود: «به کسی که به تو خیانت کرده است، خیانت مکن»؛ بلکه بحث تأمین اموال موضوعی است که از طریق مجاری قضایی و حقوقی انجام می‌شود.

۱۵۶- وعن ابن مسعود رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أَلَا أُنبِّئُكُمْ مَا الْعَضُّ؟ هِيَ التَّمِيمَةُ؛ الْقَالَةُ بَيْنَ النَّاسِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «آیا به شما خبر دهم که "عَضُّ" (=دروغ و بهتان) چیست؟ همان سخن‌چینی و دوبه‌هم‌زنی در میان مردم است».

شرح

مؤلف رحمه الله در باب حرام بودن سخن‌چینی، حدیثی بدین ذکر کرده است که ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «أَلَا أُنبِّئُكُمْ مَا الْعَضُّ؟ هِيَ التَّمِيمَةُ؛ الْقَالَةُ بَيْنَ النَّاسِ»؛ یعنی: «آیا به شما خبر دهم که "عَضُّ" (=دروغ و بهتان) چیست؟ همان سخن‌چینی و دوبه‌هم‌زنی در میان مردم است».

واژه‌ی «عَضُّ» به معنای بریدن و پاره‌پاره کردن یا بخش‌بخش نمودن است و هم‌خانواده‌ی واژه‌ی ﴿عِصِينَ﴾ می‌باشد که در قرآن کریم آمده است:

﴿الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِصِينَ﴾ [الحجر: ۹۱]

آنان که قرآن را بخش‌بخش قرار دادند (و بخشی از قرآن را سحر و بخشی را شعر پنداشتند).

یا به بخشی از قرآن ایمان آوردند و به بخشی دیگر کفر ورزیدند. سخن‌چینی نیز این‌گونه است؛ یعنی آدم سخن‌چین حرف برخی از مردم را به برخی دیگر می‌رساند

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۶۰۶.

تا دوبه هم زنی کند؛ این، جزو گناهان بزرگ است؛ چنان که پیامبر ﷺ از کنار دو قبر عبور کرد و فرمود: «این دو نفر عذاب می شوند، آن هم به خاطر گناهی که آن را بزرگ نمی دانستند؛ در صورتی که گناه بزرگی بود: یکی از آنها در میان مردم سخن چینی می نمود و دیگری، از ادرار خود پرهیز نمی کرد». برخی از مردم علاقه ی عجیبی دارند که حرف این و آن را به یک دیگر برسانند و حتی بدین منظور پیازداغش را هم بیش تر می کنند؛ نزد این یکی می روند و می گویند: فلانی، چنین و چنان گفته است. و نزد آن یکی می روند و می گویند: فلان کس چنین و چنان گفته است! گاه حرفی که نقل می کنند، راست است و گاه دروغ. تازه اگر راست باشد، باز هم حرام است و سخن چینی به شمار می آید و جزو گناهان بزرگ می باشد. الله ﷻ از پیروی از چنین کسانی منع نموده و فرموده است:

﴿وَلَا تُطِيعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ﴿١٠﴾ هَمَّا زِمَّ شَاءَ بَنِمِيمٍ ﴿١١﴾﴾ [القلم: ۱۰، ۱۱]

و از هیچ سوگندخورده ی فرومایه ای فرمان مبر؛ (و نیز) و از هیچ عیبجویی که به سخن چینی در رفت و آمد است.

شاعر چه نیک و به جا گفته است که:

هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد بی گمان عیب تو پیش دگران خواهد برد
هم چنین کسی که حرف دیگران را نزدت بازگو می کند، شک نکن که حرف تو را نیز پیش دیگران می برد؛ پس از چنین کسانی تحویل نگیر و نسبت به آنها بی تفاوت باش.

در این حدیث به یک شیوه ی آموزشی بسیار خوب اشاره شده است؛ چنان که رسول الله ﷺ برای جلب توجه مخاطبش و برای این که توجهش به موضوع را بیش تر کند، آن را در قالب یک پرسش مطرح می فرمود؛ این روش، باعث می گردد که حواس مخاطب به سوی موضوع کشیده شود و موضوع را با توجه بیش تری دنبال کند. لذا به کارگیری چنین روش هایی در آموزش، نیک و به جاست؛ زیرا هدف، این است که شنونده چیزی بیاموزد یا آن را به خاطر بسپارد.

حال این پرسش مطرح می شود که اگر دیدیم که فردی به دوست خود آن قدر فریفته شده که اسرار و رازهای خود را با او در میان می گذارد، ولی دوستش اسرار او را فاش می کند، آیا باید به شخص اول خبر دهیم که فلان دوست تو آدم رازداری

نیست و سخنان را پیش آن و آن بازگو می‌کند؟ پاسخ، مثبت است؛ آری؛ باید به آن شخص بگوییم که حواست به فلانی باشد که آدم رازداری نیست و درباره‌ی تو چنین و چنان می‌گوید. این، از باب نصیحت و خیرخواهی است و هدف، این نیست که میان دو طرف را به هم بزیم؛ یعنی هدف، اصلاح است، نه دوبه‌هم‌زنی؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ﴾

[البقرة: ۲۲۰]

الله، مفسد را از مصلح می‌شناسد.

۲۵۸- باب: نهی از نقل سخن و احوال مردم به زمامداران در صورتی که ضرورتی چون نگرانی از پیامدی منفی و امثال آن وجود ندارد

الله متعال می فرماید:

﴿وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ [المائدة: ۲]

و هم دیگر را بر انجام گناه و تجاوز یاری نکنید.

در این باب می توان به احادیث باب پیشین اشاره کرد.

۱۵۴۷- وعن ابن مسعود رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يُبَلِّغُنِي أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِي عَنْ أَحَدٍ شَيْئًا، فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ أُخْرَجَ إِلَيْكُمْ وَأَنَا سَلِيمُ الصَّدْرِ». [روایت ابوداود و ترمذی]^(۱)
ترجمه: از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ یک از اصحابم هیچ خبری از دیگری برای من نیاورد؛ زیرا دوست دارم که وقتی نزدتان می آیم، در دلم نسبت به کسی چیزی نباشد».

شرح

مؤلف رحمه الله در کتابش «ریاض الصالحین» باب بدین عنوان گشوده است: «نهی از نقل سخنان و احوال مردم به زمامداران، در صورتی که ضرورت و نیازی به این کار نباشد»؛ زیرا این امر نوعی دشمنی با کسی است که سخنش بدون ضرورت به مسؤولان منتقل می شود یا این که ممکن است زمینه ساز بدبینی مسؤولان باشد و باعث شود که این تصور را در ذهنشان تداعی کند که مردم به آنان ناسزا می گویند یا از آنان راضی نیستند؛ از این رو خبرچینی برای زمامداران، کار شایسته ای نیست؛ مگر آن که به راستی مصلحتی در این گزارش ها وجود داشته باشد؛ مثلاً به خاطر جلوگیری از اتفاقی ناگوار. لذا اگر شخصی در مجالس از حکام و مسؤولان به بدی یاد می کند یا به آنان ناسزا می گوید، شایسته نیست که خبرش را به مسؤولان برسانند؛ زیرا این ،

(۱) ضعیف است؛ ضعیف الجامع، ش: ۶۳۲۲؛ و ضعیف ابی داود، از آلبنی رحمه الله، ش: ۱۰۳۵.

جفایی در حق آن شخص می‌باشد و نیز سبب می‌شود که مسؤولان گمان ببرند که مردم از آنان راضی نیستند؛ در نتیجه در انجام وظایف خویش دلسرد شده، اقدامات لازم را در جهت خدمت به مسلمانان انجام ندهند. ولی اگر کسی بی‌مورد به بدگویی از حکام و مسؤولان می‌پردازد و چنین به‌نظر می‌رسد که هدفش ایجاد آشوب و گسترش دامنه‌ی نارضایتی در سطح جامعه می‌باشد و می‌خواهد مردم را نسبت به مسؤولان بدبین کند، باید خبرش را به مسؤولان بدهید؛ زیرا این، خیرخواهی برای خود آن شخص به‌شمار می‌آید؛ چراکه مسؤولان جلوی او را می‌گیرند تا بیش‌تر در آشوب‌گری و هجوم بر ضدّ زمام‌داران و مسؤولان، فرو نرود؛ افزون بر این، سکوت در برابر تبه‌کار، مفاسد بیش‌تری در پی خواهد داشت و این، بر خلاف نصیحت و خیرخواهی است.

لذا اگر خبرچینی برای حکومت اسلامی به‌قصدِ جلوگیری از آشوب باشد، ایرادی ندارد؛ البته این امر نیز باید با دقت انجام شود و مبتنی بر دلایل و مدارک کافی باشد تا مسؤولان از اقدامات فتنه‌گرانه جلوگیری کنند و در جهت بسط و گسترش رضایتمندی شهروندان بکوشند.

سپس مولف رحمه‌الله در این باره به یک آیه و یک حدیث، استدلال کرده است و در همان ابتدا این آیه را یادآور شده است که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ [المائدة: ۲]

و هم‌دیگر را بر انجام گناه و تجاوز یاری نکنید.

یکی از نمونه‌های تعاون و همکاری در مسیر گناه و تجاوز، این است که انسان بدون ضرورت خبر کسی را به مسؤولان برساند؛ زیرا این امر چه‌بسا ممکن می‌شود که مسؤولان بدون دلیلی شرعی، با آن شخص برخورد کنند. و اما حدیثی که مولف رحمه‌الله در این باره آورده، حدیثی است بدین مضمون که از ابن‌مسعود رضی‌الله عنه روایت شده است که رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله فرمود: «هیچ‌یک از اصحابم هیچ خبری از دیگری برای من نیاورد؛ زیرا دوست دارم که وقتی نزدیکان می‌آیم، در دلم نسبت به کسی چیزی نباشد».

این، از حکمت و فرزانگی رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله بود که نمی‌خواست در دلش چیزی نسبت به یارانش ایجاد شود. تجربه نشان داده است که گاه انسان، یک نفر را دوست دارد و

او را فردی بزرگوار می‌پندارد؛ اما درباره‌ی آن شخص خبری به انسان می‌رسد که مهر و محبتش نسبت به آن شخص از دلش می‌رود و از او متنفر می‌شود. این جاست که باید دقت کنیم که مصلحت در سکوت است یا در انتقال خبر یا موضوعی به مسئولان.^(۱)

(۱) سعدی:

«دو چیز طُره‌ی عقل است: دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی.»
«اگرچه پیش خردمند خاموشی ادب است؛ به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی.»

۲۵۹- باب: نکوهش افراد دوروی

الله متعال می فرماید:

﴿يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا﴾ (النساء: ۱۰۸)

آنان کارهای زشتشان را از مردم پنهان می کنند؛ ولی نمی توانند کارهای ناپسندشان را از الله پنهان نمایند. و آن گاه که شب را در تدابیر و سخنانی می گذرانند که (الله) نمی پسندد، الله با آنهاست؛ و الله به اعمالشان احاطه‌ی کامل دارد.

۱۵۴۸- وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «تَجِدُونَ النَّاسَ مَعَادِنَ: خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَهَّمُوا، وَتَجِدُونَ خِيَارَ النَّاسِ فِي هَذَا الشَّأْنِ أَشَدَّهُمْ لَهُ كَرَاهِيَةً، وَتَجِدُونَ شَرَّ النَّاسِ ذَا الْوَجْهِينَ، الَّذِي يَأْتِي هَوْلًا بِوَجْهِ، وَهَوْلًا بِوَجْهِ» [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مردم را مانند معادن (طلا و نقره) می یابید؛ آنان که در جاهلیت بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند، البته به شرطی که شناخت و دانش دینی پیدا کنند. و بهترین مردم را در امر خلافت کسانی می یابید که پذیرش آنرا ناگوار می شمارند و بدترین مردم را افراد دورویی می بینید که پیش این ها یک رو و پیش آن ها رویی دیگر دارند».

۱۵۴۹- وعن محمد بن زيد: أَنَّ نَاسًا قَالُوا لِحَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضي الله عنه إِنَّا نَدْخُلُ عَلَى سَلَاطِينِنَا فنَقُولُ لَهُمْ بِخِلَافِ مَا نَتَكَلَّمُ إِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِمْ. قَالَ: كُنَّا نَعُدُّ هَذَا نِفَاقًا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: از محمد بن زید روایت است که عده‌ای از مردم به جدش عبدالله بن عمر رضي الله عنه گفتند: ما هنگامی که نزد حاکمان خویش هستیم، سخنانی بر زبان می رانیم که بر خلاف سخنانی است که در غیاب آن ها می گوئیم. عبدالله رضي الله عنه فرمود: «ما این را در دوران رسول الله ﷺ نفاق می دانستیم».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۴۹۳، ۷۱۷۹) به صورت مختصر؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۲۶.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۷۱۷۸، بی آن که در آن لفظ «عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» آمده باشد.

شرح

مولف علیه السلام در کتابش، بابی در نکوهش افراد دوروی گشوده است؛ افراد دوروی به کسانی گفته می‌شود که پیش این‌ها یک روی و پیش دیگران، رویی دیگر دارند؛ مانند منافقان که الله معتال درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید:

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ

إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ ﴿١٤﴾ [البقرة: ۱۴]

و هنگامی که با مؤمنان، روبرو می‌شوند، می‌گویند: (ما نیز همانند شما) ایمان آورده‌ایم؛ و چون با شیاطین و دوستان گمراهشان، تنها می‌شوند، می‌گویند: ما با شما هستیم و تنها (مؤمنان را) به استهزا و ریشخند می‌گیریم.

خصلت دورویی که از ویژگی‌های نفاق است، در بسیاری از مردم دیده می‌شود؛ چنان‌که پیش شما چاپلوسی می‌کنند و حتی در تعریف از شما گزافه می‌گویند؛ ولی پشت سرتان شما را نکوهش کرده، از شما به بدی یاد می‌کنند و حتی ویژگی‌هایی به شما نسبت می‌دهند که در شما نیست. این، دورویی و ویژگی کسانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی آنان فرموده است: «بدترین مردم را افراد دورویی می‌بینید که پیش این‌ها یک رو و پیش آن‌ها رویی دیگر دارند». این، جزو گناهان بزرگ است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از کسانی که دارای چنین خصلتی هستند، به بدترین مردم یاد فرمود. بر انسان واجب است که رُک و صریح باشد و تنها همان چیزی را که در دل دارد، بر زبان بیاورد؛ اگر سخن نیکی باشد، ستوده می‌شود و اگر غیر از آن باشد، نتیجه‌اش خیر و نیکی خواهد بود؛ ولی این‌که پیش هر کسی، رویی داشته باشد، جایز نیست؛ فرقی نمی‌کند که در عبادتش چنین روی‌کردی داشته باشد یا در تعاملش با مردم؛ در هر صورت دورویی در عبادت و رفتارهای فردی و اجتماعی، ناجایز است.

سپس مولف علیه السلام این آیه را یادآور شده است که الله جل جلاله می‌فرماید:

﴿يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا

يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا ﴿١٧٨﴾ [النساء: ۱۰۸]

آنان کارهای زشتشان را از مردم پنهان می‌کنند؛ ولی نمی‌توانند کارهای ناپسندشان را از الله پنهان نمایند. و آن‌گاه که شب را در تدابیر و سخنانی می‌گذرانند که (الله) نمی‌پسندد، الله با آن‌هاست؛ و الله به اعمالشان احاطه‌ی کامل دارد.

همچنین از این نمونه، کسی است که پنهانی مرتکب گناه و معصیت می‌شود و از ارتکاب گناه در برابر مردم، خجالت می‌کشد؛ در حالی که از الله ﷻ شرم نمی‌کند! چنین فردی نیز در مفهوم این آیه می‌گنجد؛ اما این بدان معنا نیست که کسی که مرتکب گناه شده و توبه کرده است، آن را نزد مردم بازگو نماید؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «كُلُّ أُمَّتِي مُعَاذِي إِلَّا الْمُجَاهِرِينَ»^(۱) یعنی: «همه‌ی افراد امتم بخشیده می‌شوند، مگر کسانی که گناهانشان را آشکار می‌کنند»؛ بدین‌سان که «شخصی، شب‌هنگام مرتکب گناهی شود و صبح، در حالی که الله، گناهش را پوشانده است، (آن را برای مردم بازگو کند و) بگوید: فلانی! من، دیشب چنین و چنان کرده‌ام. این، در حالی است که الله، گناهانش را پوشانده بود؛ ولی او، صبح که می‌شود پرده و ستر الهی را از روی خود برمی‌دارد».

خلاصه این‌که انسان باید یک‌رو و رُک باشد و ظاهر و باطنش، یکی باشد. از الله متعال می‌خواهیم که باطنمان را از ظاهرمان بهتر بگرداند و به همه‌ی ما توفیق کردار و گفتاری بدهد که خود می‌پسندد؛ به‌یقین او بر هر کاری تواناست.

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۲۴۶. [مترجم]

۲۶۰- باب: حرام بودن دروغ

الله متعال می فرماید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الإسراء: ۳۶]

و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری.

و می فرماید:

﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ [ق: ۱۸]

(انسان) هیچ سخنی بر زبان نمی آورد مگر آن که نزدش، نگهبانی (برای نوشتن آن) حضور دارد.

شرح

مولف، نووی رحمته الله بابی درباره ی حرام بودن دروغ گشوده است؛ دروغ به سخن خلاف واقع گفته می شود؛ مثلاً کسی می گوید: چنین چیزی روی داد؛ در صورتی که روی نداده است. لذا دروغ، همان خبری ست که واقعیت ندارد.

گفتنی ست که دروغ بر چند نوع می باشد:

نخست: دروغ بستن بر الله و رسولش که بدترین نوع دروغ است؛ زیرا الله متعال

می فرماید:

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا

يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام: ۱۴۴]

هیچ کس ستم کارتر از کسی نیست که بر الله دروغ می بندد تا مردم را بی دلیل و ناآگاهانه گمراه کند. همانا الله ستم کاران را هدایت نمی بخشد.

حرف «لام» در ﴿لِيُضِلَّ﴾ برای عاقبت است، نه برای تعلیل؛ چنان که الله متعال

درباره ی موسی عليه السلام می فرماید:

﴿فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا﴾ [القصص: ۸]

بدین ترتیب فرعونیان، موسی را از آب برگرفتند تا دشمن و مایه ی غم و اندوهشان باشد.

حرفِ «لام» یا حرفِ «تا» که در ترجمه‌ی فارسی این آیات آمده است، برای عاقبت می‌باشد؛ نه برای تعلیل. فرعونیان، موسی را از آب گرفتند و الله متعال در نهایت، او را دشمن و مایه‌ی غم و اندوه ایشان قرار داد؛ هم‌چنین کسی که بر الله دروغ می‌بندد، با این دروغ و افترا مردم را به گمراهی می‌کشاند.

دروغ بر الله و پیامبرش بر دو گونه است:

- این که کسی که دروغ بگوید که الله چنین گفته است؛ یعنی سخنی را به الله ﷻ نسبت دهد که الله ﷻ نفرموده است.

- کلام الاهی را به معنا و مفهومی غیر از آنچه الله متعال خواسته است، تفسیر کند؛ زیرا مقصود از هر کلامی، معنا و مفهوم آن است؛ مثلاً بگوید: مراد از این آیه، این و آن است و آیه را به چیزی معنا کند که منظور پروردگار نیست. گفتنی است که اگر کسی از روی اجتهاد در تفسیر آیه‌ای دچار اشتباه شود، این گونه نیست و الله متعال از او درمی‌گذرد؛ زیرا خود می‌فرماید:

[الحج: ۷۸]

﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾

و در دینتان هیچ سختی و تنگنایی برای شما نگذاشت.

و نیز می‌فرماید:

[البقرة: ۲۸۶]

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾

الله، هیچ‌کس را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌دهد.

اما کسی که به‌عمد و به‌پیروی از امیال و خواسته‌های نفسانی خویش یا به نفع خود و بر طبق باورها و پیش‌داوری‌های خویش و امثال آن، کلام الاهی را به مفهومی غیر از خواسته و منظور پروردگار تفسیر کند، در حقیقت بر الله ﷻ دروغ بسته است. در درجه‌ی بعد، دروغ بستن بر رسول‌الله ﷺ قرار دارد؛ بدین‌سان که شخصی بگوید: رسول‌الله ﷺ چنین فرموده است؛ حال آن‌که رسول‌الله ﷺ چنین سخنی نگفته است. هم‌چنین اگر حدیثی را به مفهومی غیرحقیقی معنا کند، بر رسول‌الله ﷺ دروغ بسته است. آن بزرگوار ﷺ فرموده است: «وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ!»^(۱) یعنی:

(۱) این حدیث، جزو احادیث متواتری است که در صحیحین و دیگر کتاب‌های حدیث آمده و شمار فراوانی از صحابه ﷺ آن را روایت کرده‌اند.

«هرکه به عمد دروغی بر من ببندد، نشیمنگاهش را در دوزخ آماده کند». مفهومش این است که هرکه بر رسول الله ﷺ به عمد دروغ می‌بندد، جایگاه خویش را در آتش دوزخ آماده کرده است. لذا دروغ بستن بر الله و پیامبرش بدترین نوع دروغ است.

اهل بدعت رتبه‌ی نخست را در دروغ بستن بر رسول الله ﷺ دارند و همان‌گونه که حدیث‌شناسان و علمای مصطلح حدیث رحمهم الله گفته‌اند: در میان اهل بدعت، هیچ فرقه‌ای به اندازه‌ی این‌ها بر پیامبر ﷺ دروغ نبسته است و کسی که نیم‌نگاهی به کتاب‌های روایی آن‌ها بیندازد، این را به‌روشنی می‌بیند.

دوم: دروغ بستن بر مردم می‌باشد؛ یک نوعش بدین‌گونه است که کسی چنین وانمود می‌کند که اهل خیر و نیکوکاری و بنده‌ای مومن و پرهیزگار است؛ در حالی که این‌گونه نیست؛ بلکه اهل کفر و سرکشی‌ست و این، همان نفاق اکبر می‌باشد. الله متعال درباره‌ی منافقان می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾

[البقرة: ۸]

برخی از مردم می‌گویند: ما، به الله و روز رستاخیز ایمان آوردیم، اما مومن نیستند. آن‌ها این را به‌زبان می‌گویند و به‌دروغ سوگند می‌خورند و خودشان هم می‌دانند که چه وضعیتی دارند. در قرآن و سنت دلایل فراوانی درباره‌ی دروغ گفتن منافقان مبنی بر ادعای ایمان در نزد مردم وجود دارد. نمونه‌اش را می‌توان در سوره‌ی «منافقون» می‌بینید که الله متعال در ابتدای همین سوره پرده از دروغ منافقان در ادعای به پیامبر ﷺ بر می‌دارد و می‌فرماید:

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ﴾

[المنافقون: ۱]

هنگامی که منافقان نزدت می‌آیند، می‌گویند: «گواهی می‌دهیم که تو، فرستاده‌ی الله هستی». آن‌ها نزد پیامبر ﷺ می‌آمدند و به ایشان می‌گفتند: ﴿نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ﴾؛ سه تأکید در این عبارت وجود دارد: «نشهد»، «إِنَّ» و حرف «لام» در «لرسول الله». لذا ادعا می‌کردند و می‌گفتند: ما، گواهی می‌دهیم که به‌طور قطع، و به‌یقین، تو، فرستاده‌ی خدا هستی. ولی پروردگار متعال که از راز سینه‌ها، آگاه است، فرمود:

﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾ [المنافقون: ۱]

و الله، می‌داند که تو فرستاده‌ی او هستی. و الله، گواهی می‌دهد که منافقان، دروغ‌گویند.

دو گواهی در برابر هم قرار دارد؛ یکی سخن منافقان که می‌گفتند: ﴿كَذَّهْدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ﴾ و دیگری، فرموده‌ی الله ﷻ که می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾. به یقین سخن پروردگار، راست و درست است که گواهی می‌دهد منافقان در این ادعا که «شهادت می‌دهیم: محمد، فرستاده‌ی خداست»، دروغ می‌گویند؛ به عبارت دیگر، اگر چه در رسالت و حقانیت پیامبر ﷺ شکی نیست، اما آن‌چه منافقان می‌گویند که ما رسالتش را قبول داریم، دروغ و ادعایی بیش نیست.

سوم: دروغی‌ست که در میان مردم، رواج دارد؛ مثلاً شخص می‌گوید: به فلانی چنین گفتم؛ در صورتی که نگفته است. یا می‌گوید: حسن چنین سخنی گفت؛ حال آن‌که حسن چنین سخنی بر زبان نیاورده است. یا می‌گوید: سعید آمد؛ در صورتی که سعید نیامده است. این هم حرام و یکی از نشانه‌های نفاق است؛ همان‌گونه که پیامبر ﷺ فرموده است: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ...»^(۱)؛ یعنی: «نشانه‌ی منافق، سه چیز است: هنگام سخن گفتن، دروغ می‌گوید...».

سپس مولف رحمه الله دلایلی درباره‌ی حرام بودن دروغ ذکر کرده است؛ از جمله این آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ

عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الاسراء: ۳۶]

و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری. بی‌گمان گوش و چشم و دل، همه، بازخواست خواهند شد.

در این آیه از دنباله‌روی و پیروی چیزی که انسان به آن علم و آگاهی ندارد، منع شده است؛ پس درباره‌ی آن‌چه که انسان نسبت به آن آگاهی دارد و خلافش را می‌گوید، چه می‌توان گفت؟ روشن است که ممنوعیت شدیدتر می‌باشد. لذا

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۶۹۴. [مترجم]

درمی‌یابیم که اگر انسان از روی آگاهی و مطابق واقعیت سخن بگوید، سخنش در اصل، مباح است؛ البته مشروط به این‌که مفسده یا پیامدی منفی در سخنش وجود نداشته باشد؛ ولی اگر انسان، آگاهانه چیزی را بر زبان بیاورد که واقعیت ندارد، این دروغی آشکار است. و سومین حالت بدین صورت می‌باشد که انسان به چیزی علم ندارد و نمی‌داند که واقعیت چیز دیگری است؛ از این هم نهی شده است: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾؛ یعنی: «و از چیزی که دانشی به آن نداری، پیروی مکن». لذا از سخن گفتن در دو حالت منع شده است: از سخن گفتن درباره‌ی چیزی که انسان به آن آگاهی ندارد؛ و نیز از سخن گفتن درباره‌ی چیزی که انسان می‌داند که بر خلاف واقعیت است. اما اگر سخنی که انسان می‌گوید، مطابق واقعیت و از روی آگاهی است، گفتنش ایرادی ندارد.

مولف رحمه الله آیه‌ی دیگری هم ذکر کرده است؛ این‌که الله تعالی می‌فرماید: ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾؛ یعنی: «انسان هیچ سخنی نمی‌گوید مگر آن‌که نزدش نگهبانی (برای نوشتن) آن حضور دارد».

﴿إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ۖ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا

لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ۗ﴾ [ق: ۱۷، ۱۸]

آن‌گاه که آن دو فرشته‌ی نشسته در راست و چپ (آدمی، نیکی‌ها و بدی‌هایش را) دریافت می‌کنند (و می‌نویسند). (انسان) هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورد مگر آن‌که نزدش، نگهبانی (برای نوشتن آن) حضور دارد.

الله متعال می‌فرماید:

﴿أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ۝۸﴾

[الزخرف: ۸۰]

یا گمان می‌کنند که ما، رازشان و سخنان درگوشی آن‌ها را نمی‌شنویم؟ آری؛ (می‌شنویم) و فرشتگانمان نزدشان (هستند و) می‌نویسند.

پس موضوع، کاملاً جدی است و هر سخنی که بگوییم - خوب باشد یا بد، آشکار باشد یا پنهان، به نفع ما یا به زیان ما - ثبت و نوشته می شود و روز قیامت آن را می بینیم؛ همان گونه که الله متعال می فرماید:

﴿وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا

﴿۱۳﴾ أَقْرَأُ كِتَابِكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿۱۴﴾ [الإسراء: ۱۳، ۱۴]

و کردار هر انسانی را به گردنش آویخته ایم و روز قیامت نامه ای اعمالش را برایش بیرون می آوریم و آن را گشوده می بیند. (گفته می شود): کارنامه ات را بخوان؛ امروز خودت بر خویشتن به عنوان حسابرس کافی هستی.

پس انسان، خود حسابرس خویش است؛ یکی از سلف صالح می گوید: الله متعال نسبت ما با انصاف و عدالت حکم فرموده که هر یک از ما را حسابرس خویش قرار داده است.

خلاصه این که الله متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾؛ یعنی: «و از چیزی که دانشی به آن نداری، پیروی مکن». با وجود حرف ﴿مِنْ﴾ مفهوم آیه، این است که همه ی سخنان انسان، ثبت و ضبط می شود. ﴿رَقِيبٌ﴾، یعنی مراقب و نگهبان؛ به عبارت دیگر: فرشته ای که هر لحظه انسان را زیر نظر دارد. و ﴿عَتِيدٌ﴾، یعنی فرشته ای که همیشه با توست و هیچ گاه غایب نمی شود و همه ی سخنان را می نویسد. گفته می شود: امام احمد بن حنبل رحمه الله بیمار بود از شدت درد می نالید؛ یکی از پیروانش به عیادتش آمد و گفت: فلان تابعی - که به گمانم طاووس رحمه الله را نام برد - می فرمود: فرشته ی نگهبان، حتی آه و ناله ی بیمار را هم می نویسد. امام احمد رحمه الله که از این بابت ترسید، دیگر آه و ناله نکرد. از این رو شایسته است که انسان، تا آن جا که می تواند سکوت کند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكَلِّ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»^(۱) یعنی: «کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد، سخن نیک بگوید و یا سکوت نماید».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۱۸ و...؛ صحیح مسلم، ش: ۴۷.

۱۵۵۰- وعن ابن مسعود رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الصَّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَصْدُقُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صَدِيقًا؛ وَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ، وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ؛ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَابًا». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «همانا صدق و راستی، انسان را به سوی نیکی رهنمون می شود؛ و نیکی، انسان را به بهشت می رساند. و شخص، پیوسته راست می گوید تا این که نزد الله، به عنوان صدیق و راست گو نوشته می شود. و بی گمان کذب و دروغ، انسان را به فسق و فجور می کشاند و فسق و فجور، انسان را به جهنم می رساند. و شخص، همواره دروغ می گوید تا این که نزد الله، به عنوان کذاب و دروغ گو نوشته می شود».

شرح

مؤلف رحمته الله پس از ذکر آیاتی که شرح دادیم، حدیثی بدین مضمون آورده است که ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «همانا صدق و راستی، انسان را به سوی نیکی رهنمون می شود؛ و نیکی، انسان را به بهشت می رساند. و شخص، پیوسته راست می گوید تا این که نزد الله، به عنوان صدیق و راست گو نوشته می شود. و بی گمان کذب و دروغ، انسان را به فسق و فجور می کشاند و فسق و فجور، انسان را به جهنم می رساند. و شخص، همواره دروغ می گوید تا این که نزد الله، به عنوان کذاب و دروغ گو نوشته می شود».

پیامبر ﷺ از دروغ گفتن منع نموده و فرموده است: «إِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ»؛ یعنی: «از دروغ گفتن پرهیز و دوری نمایید» که این، شامل تمام دروغ هاست؛ پس به نادرستی این گفتار پی می بریم که: «اگر دروغ به دیگران زبانی نرساند، ایرادی ندارد» و در می یابیم که این، پنداری نادرست است؛ زیرا در هیچ یک از داده ها و آموزه های کتاب و سنت، چنین قیدی نیامده؛ بلکه دروغ به طور مطلق حرام شده است. سپس پیامبر ﷺ بیان فرمود که «کذب و دروغ، انسان را به فسق و فجور می کشاند»؛ یعنی: انسان آن قدر دروغ می گوید

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۹۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۰۷؛ این حدیث پیش تر به شماره ی ۵۵ آمده است.

که در نهایت به فسق و فجور می‌رسد و سر به طغیان و سرکشی می‌نهد و دست از اطاعت و فرمان‌برداری می‌کشد و نتیجه‌اش، دوزخ است. الله متعال می‌فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينَ ﴿٧﴾ وَمَا أَذْرُكَ مَا سِجِّينُ ﴿٨﴾ كِتَابٌ مَرْقُومٌ ﴿٩﴾

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ يَوْمَ الدِّينِ ﴿١١﴾﴾ [المطففين: ۷، ۱۱]

چنین نیست (که می‌پندارند)؛ به‌راستی نامه‌ی اعمال بدکاران در «سجین» است. و تو چه می‌دانی که «سجین» چیست؟ کتابی که (در «سجین» است، کتابی) مهمور و نوشته‌شده (در مورد سرنوشت بدکاران) می‌باشد. در آن روز وای به حال تکذیب‌کنندگان! آنان که روز جزا را انکار می‌کنند.

سپس فرمود: «و شخص، همواره دروغ می‌گوید تا این‌که نزد الله، به عنوان کذاب و دروغ‌گو نوشته می‌شود»؛ یعنی به دروغ گفتن عادت می‌کند و دربارہ‌ی هر چیزی دروغ می‌گوید؛ آن‌گاه وصف مبالغه، یعنی کذاب و بسیار دروغ‌گو دربارہ‌اش مصداق می‌یابد. و اما صدق و راستی؛ پیامبر ﷺ به صدق و راست‌گویی تشویق نموده و فرموده است: «عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ»؛ یعنی: همواره راست بگویید و هرگاه دهان به سخن می‌گشایید، چیزی جز صدق و راستی بر زبان نیاورید. سپس افزود: «همانا صدق و راستی، انسان را به‌سوی نیکی رهنمون می‌شود؛ و نیکی، انسان را به بهشت می‌رساند». الله متعال می‌فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيِّينَ ﴿١٨﴾ وَمَا أَذْرُكَ مَا عَلِيُّونَ ﴿١٩﴾ كِتَابٌ مَرْقُومٌ

﴿٢٠﴾ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ ﴿٢١﴾﴾ [المطففين: ۱۸، ۲۱]

هرگز؛ (چنین نیست که می‌پندارند). به‌راستی نامه‌ی اعمال نیکان در «علیین» است. و تو چه می‌دانی که «علیین» چیست؟ کتابی (که در «علیین» است، کتابی) مهمور و نوشته‌شده (در مورد سرنوشت نیکان) می‌باشد. و فرشتگان مقرب، شاهد آن هستند.

کسی که به صدق و راست‌گویی عادت کند، به‌سوی خیر و نیکی رهنمون می‌شود و نتیجه‌اش رهیابی به بهشت است؛ به عبارت دیگر: راست‌گویی، انسان را به بهشت می‌رساند. رسول‌الله ﷺ فرمود: و شخص، پیوسته راست می‌گوید تا این‌که نزد الله، به عنوان صدیق و راست‌گو نوشته می‌شود؛ و این، مقامی ست که پس از مقام پیامبران قرار دارد. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾ [النساء: ۶۹]

آنان که از الله و پیامبر اطاعت می‌کنند، هم‌نشین پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان خواهند بود که الله به آنان نعمت داده است؛ و چه رفیقان نیکی هستند!

گفتنی‌ست که هرچه پیامدهای دروغ شدیدتر باشد، قبح و گناهش نیز بیش‌تر است؛ لذا دروغ‌گویی در معاملات، از گفتن خبر دروغین یا غیرواقعی، بدتر است و گناه کسی که در داد و ستد دروغ می‌گوید، بیش از گناه کسی‌ست که سخنی دروغین بر زبان می‌آورد؛ زیرا دروغ گفتن در داد و ستد، برکت معامله را از میان می‌برد؛ پیامبر ﷺ فرموده است: «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا، فَإِنْ صَدَقَا وَبَيْنَا بَوْرُكُ لَهُمَا فِي بَيْعِهِمَا، وَإِنْ كَتَمَا وَكَذَبَا مُحِقَّتْ بَرَكَةُ بَيْعِهِمَا»^(۱) یعنی: «فروشنده و خریدار تا زمانی که از هم جدا نشده‌اند، اختیار فسخ معامله را دارند. اگر راست بگویند و عیب کالا را بیان کنند، در معامله‌ی آن‌ها، خیر و برکت خواهد بود، و اگر عیب کالا را پنهان کنند و دروغ بگویند، معامله‌ی آن‌ها بی برکت خواهد شد».

درآمد حاصل از دروغ‌گویی در داد و ستد، کسبی حرام است؛ زیرا مبتنی بر دروغ می‌باشد و دروغ، جایز نیست و هرچه مبتنی باطل باشد، نارواست. هم‌چنین دروغ‌گویی در توصیف یا معرفی کالا؛ مثلاً انسان سعی کند که کالایش را به دروغ، کالایی مرغوب معرفی نماید؛ این هم حرام‌خواری‌ست که به عنوان نمونه می‌توان به برخی از دلالتان و فروشندگان خودرو اشاره کرد وقتی می‌خواهند ماشینی را بفروشند، چند عیب جزئی‌اش را بیان می‌کنند تا خود را صادق نشان دهند و عیب اصلی‌اش را نمی‌گویند؛ این، حرام است که فروشنده، عیب ماشینش را که از آن اطلاع دارد، کتمان کند؛ ولی اگر واقعاً نمی‌داند که ماشینش چه عیبی دارد و در عین حال می‌ترسد که ماشینش عیبی داشته باشد که او از آن بی‌خبر است، می‌تواند از خود، رفع مسؤولیت کند و به مشتری بگوید: ماشین همین است که می‌بینی و من، عیبی در آن سراغ ندارم.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۰۷۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۵۳۲. [ر.ک: حدیث شماره‌ی ۶۰ (مترجم)]

۱۵۵۱- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه أن النبي ﷺ قال: «أربعٌ من كُنَّ فيه، كان مُنافِقاً خالصاً، ومن كانت فيه خصلةٌ منهنَّ، كانت فيه خصلةٌ من نفاقٍ حتى يدعها: إذا أُؤمِّنَ خان، وإذا حدَّثَ كَذَب، وإذا عاهدَ غدر، وإذا خاصَمَ فجر». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «چهار ویژگی است که در هرکس وجود داشته باشد، او منافقی خالص و تمام عیار است؛ و هرکس یکی از این ویژگی ها در او یافت شود، خصلتی از نفاق را دارد تا آن که آن را ترک کند: هرگاه امانتی به او بسپارند، در امانت، خیانت می نماید؛ هنگام سخن گفتن، دروغ می گوید؛ وقتی وعده می دهد، خُلف وعده می کند؛ و هنگام دعوا، حق کُشی می نماید».

شرح

نووی رحمته الله در باب حرام بودن دروغ حدیثی بدین مضمون آورده است که: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «چهار ویژگی است که در هرکس وجود داشته باشد، او منافقی خالص و تمام عیار است»؛ زیرا با وجود این چهار ویژگی در اوست، در حقیقت مرتکب همه ی اعمالی می شود که منافقان انجام می دهند. گفتنی است که منظور از نفاق در این جا، نفاق عملی است که از منافقان اعتقادی سر می زند و منظور، نفاق اعتقادی نیست؛ زیرا نفاق اعتقادی، کفر است و شخص را از دایره ی اسلام خارج می کند و منافقان اعتقادی، کسانی هستند که به ظاهر ادعای اسلام و ایمان می کنند؛ اما در باطن کافرند. ولی افرادی که دارای چهار ویژگی مذکور هستند، واقعاً به الله و آخرت، ایمان دارند و از این رو مسلمان محسوب می شوند؛ اگرچه بخشی از نفاق در آن ها وجود دارد. یکی از نشانه های نفاق شخص که در این حدیث بیان شده، این است که «هرگاه امانتی به او بسپارند، در امانت، خیانت می کند»؛ یعنی اگر مردم او را امین اموال یا اسرار یا فرزندان خود یا هر چیز دیگری قرار دهند، خیانت می کند. مثلاً انسان پول یا ساعت یا کالا و یا وسیله ای را نزد شخصی به امانت می گذارد و از او می خواهد که آن را برایش نگه دارد؛ ولی آن

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۵۸. این حدیث پیش تر به شماره ی ۶۹۵ آمده است؛ و همین طور حدیثی به همین مضمون از ابوهریره رضی الله عنه به شماره ی ۶۹۴ گذشت.

شخص از آن وسیله استفاده‌ی شخصی می‌کند یا از آن، آن‌گونه که باید و شاید نگه‌داری نمی‌کند و به حفظ آن اهمیت نمی‌دهد. هم‌چنین کسی راز خود را با شخصی در میان می‌گذارد و به او می‌گوید: این، رازی‌ست که فقط بین من و توست و نباید آن را به کسی بگویی؛ ولی نخود در دهان آن‌شخص نم نمی‌کشد که می‌رود و راز آن بنده‌ی خدا را فاش می‌کند. متأسفانه برخی از مردم علاقه‌ی عجیبی به شهرت دارند و وقتی یک مسئول یا عالم، رازی را با آنان در میان می‌نهد، برای این‌که نشان دهند که با افراد نام‌دار و سرآمد نشست و برخاست دارند، هر‌که را که می‌بینند، به او می‌گویند: من با فلانی نشسته بودم که به من چنین و چنان گفت؛ این هم نوعی خیانت در امانت است. خیانت در ولایت و سرپرستی نیز یکی از انواع خیانت می‌باشد؛ بدین‌سان که شخصی سرپرستی یتیمی را بر عهده می‌گیرد و در نگه‌داری از اموال آن یتیم و نیز در تربیت و نگه‌داری از او، امانت‌دار نیست و وظیفه‌اش را به‌خوبی انجام نمی‌دهد؛ مثلاً از اموالش برای خود به‌عنوان قرض برمی‌دارد و نمی‌داند که آیا توانایی بازپرداخت آن را دارد یا خیر؟ یا آن‌گونه که باید به او نیکی نمی‌کند و با او خوش‌رفتار نیست. این هم خیانت است. یکی از نمونه‌های خیانت، این است که انسان وظیفه‌ی خود را در قبال تربیت خانواده و فرزندان خویش انجام ندهد؛ زیرا آن‌ها امانت‌هایی هستند که الله متعال به انسان سپرده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾

[التحریم: ۶]

ای مؤمنان! خود و خانواده‌ی خود را از آتشی که هیزمش مردم و سنگ‌ها هستند، حفظ کنید. الله متعال آنان را تحت سرپرستی تو قرار داده است و روز قیامت درباره‌ی این مسؤولیت پاسخ‌گو خواهی بود؛ حتی در آن روز آرزو می‌کنی که ای کاش هیچ پیوندی میان تو و خانواده‌ات وجود نداشت! الله متعال می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَقْرَأُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ۖ وَأُمِّهِ ۖ وَأَبِيهِ ۖ وَصَلَاتِهِ ۖ وَبَيْنِهِ ۖ﴾ لِكُلِّ أَمْرٍ

مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿۳۷﴾ [عبس: ۳۴، ۳۷]

روزی که آدمی از برادرش فرار می‌کند، و از مادر و پدرش می‌گریزد، و نیز از همسر و فرزندان. در آن روز هر کسی گرفتاری و کاری دارد که او را به خود مشغول می‌کند.

یکی از نمونه‌های خیانت، این است که انسان پیش‌نماز مردم باشد و این وظیفه را به‌خوبی و سر وقت انجام ندهد؛ باری تعجیل نماید و باری دیگر، تأخیر؛ یا این که پاره‌ای از اوقات، خارج از چارچوب شریعت، نماز را طولانی کند و گاهی از اوقات نماز را تُند و بدون آرامش و اطمینان بخواند و به مقتدیان خود اهمیت ندهد! این، خیانت در امانت است. خلاصه این که خیانت، مصادیق گوناگونی در تمام جنبه‌های اخلاقی و رفتاری و نیز در داد و ستد دارد و این، یکی از نشانه‌های منافق است که «هرگاه امانتی به او بسپارند، در امانت، خیانت می‌کند». یکی دیگر از ویژگی‌های این فرد، این است که وقتی سخنی می‌گوید، یا از کسی نقل قول می‌کند و یا خبر می‌دهد که فلان اتفاق روی داده است، دروغ می‌گوید. این هم یکی از نشانه‌های نفاق است. برخی از مردم به نام شوخی با دیگران، دروغ گفته، آن‌گاه می‌گویند: شوخی کردیم! مگر شوخی و دروغ چه ربطی به هم دارند؟! برخی هم برای خنداندن دیگران دروغ می‌گویند و نامش را طنز می‌گذارند! در حالی که پیامبر ﷺ فرموده است: «وَيْلٌ لِلَّذِي يُحَدِّثُ فَيَكْذِبُ لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمَ، وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَهُ!» یعنی: «وای به حال کسی که برای خنداندن دیگران دروغ می‌گوید! وای به حالش! وای به حالش!» پیش‌تر بیان شد که بدترین نوع دروغ، دروغ بستن بر الله و پیامبر اوست و سپس دروغ بستن بر علما؛ زیرا کسی که در مسایل شرعی به علما دروغ می‌بندد و می‌گوید: فلان عالم گفته است که این، حلال و آن، حرام است یا فلان کار واجب می‌باشد، در حقیقت بر شریعت الهی دروغ می‌بندد؛ زیرا علما نمایندگان شریعت‌اند و این علما هستند که شریعت را برای مردم بیان می‌کنند. افرادی که از زبان علما دروغ می‌گویند، به کسانی که بر رسول الله ﷺ دروغ می‌بندند، نزدیک‌اند. در هر حال دروغ گفتن، یکی از ویژگی‌های منافقان است.

۱۵۵۲- وعن ابن عباسٍ رضي الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ تَحَلَّمَ بِحُلْمٍ لَمْ يَرَهُ، كُفَّ أَنْ يَعْقِدَ بَيْنَ شَعِيرَتَيْنِ وَلَنْ يَفْعَلَ، وَمَنْ اسْتَمَعَ إِلَى حَدِيثِ قَوْمٍ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ، صُبَّ فِي أُذُنَيْهِ الْأَنْكُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ صَوَّرَ صُورَةً عُدَّ وَكُفَّ أَنْ يَنْفَخَ فِيهَا الرُّوحَ وَلَيْسَ بِنَافِخٍ» [روایت بخاری]^(۱)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۰۴۲.

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس خوابی را که ندیده است، بیان کند، (در آخرت) به او دستور می دهند که دو دانه‌ی جو را با هم گره بزند؛ در حالی که هرگز نمی تواند چنین کاری بکند. و هرکه به سخن دیگران گوش دهد و آنان راضی نباشند، روز قیامت در گوش هایش سُرَب گذاخته می ریزند. و هرکس تصویر یا مجسمه‌ای بسازد، عذاب می شود و مکلف می گردد که در آن، روح بدمد؛ ولی هرگز نمی تواند چنین کاری انجام دهد».

شرح

حافظ نووی رحمته الله در باب حرام بودن دروغ، حدیثی بدین مضمون آورده است که ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس خوابی را که ندیده است، بیان کند، (در آخرت) به او دستور می دهند که دو دانه‌ی جو را با هم گره بزند؛ در حالی که هرگز نمی تواند چنین کاری بکند»؛ یعنی اگر کسی بی آن که خوابی دیده باشد، به دروغ بگوید که در خواب چنین و چنان دیدم، روز قیامت مکلف می شود که میان دو دانه‌ی جو گره بزند؛ روشن است که هیچ کس نمی تواند دو دانه‌ی جو را با هم گره ببندد؛ ولی پیوسته به او فرمان می رسد که این کار را انجام دهد و بدین سان عذاب می کشد. این، نشان می دهد که تعریف کردن خواب دروغین، جزو گناهان بزرگ است؛ چنان که برخی از افراد بی خرد به دروغ و بی آن که خوابی دیده باشند، می گویند: در خواب چنین و چنان دیدیم تا مثلاً خودشیرینی کنند یا مردم را بخندانند. و بدتر از این، دروغ کسی ست که به دروغ می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که چنین و چنان فرمود! گناه این دروغ، به مراتب بدتر و شدیدتر است؛ زیرا دروغ بستن بر پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. البته اگر انسان، خوابی ببیند، ایرادی ندارد که آن را برای دیگران تعریف کند؛ ولی در عین حال باید بداند که خواب بر سه گونه است:

نخست: خواب خوب که برای انسان خوشایند است و در آن، نویدهایی به او داده می شود؛ چنین خوابی را فقط برای کسانی تعریف کنید که دوستشان دارید؛ زیرا خیلی ها، حسود و بدخواه انسان هستند و ممکن است از این جهت به شما حسادت کنند و برای شما طرح و نقشه بریزند و شما را از دستیابی به نویدی که در خواب

دیده‌اید، باز بدارند. چنان‌که این موضوع، در داستان یوسف علیه السلام و برادرانش به روشنی نمایان است. الله متعال در قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ۝ قَالَ يَبْنَئِي لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ۝﴾ [یوسف: ۴، ۵]

آن‌گاه که یوسف به پدرش گفت: پدرجان! من (در خواب) دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده می‌کنند. (یعقوب) گفت: ای پسر عزیزم! خوابت را برای برادرانت بازگو نکن که بر ضد تو نیرنگ می‌کنند؛ بی‌گمان شیطان، دشمن آشکار انسان است.

لذا هر خوابی که دیدید، جز برای دوستان نزدیک خویش تعریف نکنید؛ بلکه خوابتان را تنها برای کسانی تعریف کنید که خیرخواه شما هستند و آن‌چه را که برای خود دوست دارند، برای شما نیز می‌پسندند.

نوع دوم: خواب بد، یعنی خوابی است که انسان از آن خوشش نمی‌آید و از سوی شیطان می‌باشد؛ شیطان، چیزهایی در خواب انسان می‌آورد که برای انسان، رنج‌آور است. دوایش، این است که انسان از شر شیطان و از شر خواب بد، به الله پناه ببرد و خواب بد را برای کسی بازگو نکند و مشتاق تعبیر آن نباشد؛ زیرا برخی از مردم همین‌که خواب بدی می‌بینند، دوست دارند تعبیرش را بدانند؛ لذا نزد تعبیرکنندگان خواب می‌روند یا به کتاب‌های تعبیر خواب مراجعه می‌کنند تا تعبیر خوابشان را پیدا کنند. در صورتی که اگر خوابی را بد تعبیر کنند، چه‌بسا تعبیر آن، به واقعیت می‌پیوندد. اما اگر انسان از شر شیطان و خواب بدی که دیده است، به الله تعالی پناه ببرد و خوابش را برای کسی بازگو نکند، خواب بد، زیانی برایش نخواهد داشت. یعنی به‌سادگی می‌توان از شر خواب بد نجات یافت؛ زیرا دارویش، آسان است. بدین‌سان که انسان، صبر نماید، خوابش را کتمان کند و از شر شیطان و از شر خواب یا اتفاقی که هنوز رخ نداده، به الله تعالی پناه ببرد.

نوع سوم: خوابی است که هدف و معنای روشنی ندارد و گاه نتیجه‌ی مسایل روانی‌ست؛ یعنی انسان به چیزی دل‌بستگی دارد و چون به آن فکر می‌کند، آن را در خواب می‌بیند. و گاه نتیجه‌ی وسوسه و بازی شیطان است؛ بدین معنا که شیطان، چیزهای بی‌معنایی به خواب انسان می‌آورد یا در خواب، به انسان نشان می‌دهد. چنان‌که شخصی به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد؟: ای رسول‌خدا! در خواب دیدم که سرم قطع

شده بود و به سرعت روی زمین می‌غلتید و من به دنبالش می‌دویدم. پیامبر ﷺ به او فرمود: «لَا تُحَدِّثُ النَّاسَ بِتَلْعُبِ الشَّيْطَانِ بِكَ فِي مَنَامِكَ»^(۱) یعنی: «بازی‌ای را که شیطان در خواب با تو کرده است، برای مردم بازگو نکن». چنین خوابی، بی‌معناست؛ چه معنا دارد که سر انسان قطع شود و آن‌گاه او به دنبال سر قطع شده‌اش که روی زمین می‌غلتد، بدود؟!

گفتنی‌ست: در حدیثی آمده است که شیطان نمی‌تواند خودش را شبیه پیامبر ﷺ بسازد و جرأت چنین کاری را ندارد؛ از این‌رو اگر انسان، کسی را در خواب ببیند و در دلش چنین بیاید که پیامبر ﷺ بوده است، ویژگی‌های شخصی را که در خواب دیده، با ویژگی‌هایی که درباره‌ی پیامبر ﷺ روایت شده است، مقایسه کند؛ اگر مطابقت داشت، پیامبر ﷺ را در خواب دیده، و گرنه، آن‌چه دیده، اوهامی از سوی شیطان بوده است. چنان‌که بسیار پیش می‌آید که شخصی می‌گوید: پیامبر ﷺ را در خواب دیدم که چنین و چنان گفت یا این عمل را انجام داد؛ اما با بیان اوصاف و ویژگی‌های فردی که در خواب دیده است، روشن می‌گردد که این اوصاف و ویژگی‌ها، با ویژگی‌های پیامبر ﷺ هم‌خوانی ندارد؛ یعنی آن فرد، پیامبر ﷺ نبوده است. در چنین مواردی قاطعانه می‌گوییم: کسی که در خواب دیده‌ای، پیامبر ﷺ نبوده است.

اما اگر اوصافی که بیان می‌کند، با ویژگی‌های پیامبر ﷺ مطابقت داشت، پس، پیامبر ﷺ را خواب دیده است. باید دانست که امکان ندارد رسول‌خدا ﷺ به خواب کسی بیاید و چیزی بگوید که بر خلاف شریعت اوست؛ یعنی اگر کسی بیاید و بگوید: «پیامبر ﷺ را در خواب دیدم که چنین و چنان گفت»، اگر با شریعت محمدی در تعارض باشد، در دروغ بودنش، جای هیچ شک و تردیدی وجود ندارد و اگر ویژگی‌های شخصی که در خواب این فرد آمده، با ویژگی‌های پیامبر ﷺ مطابقت داشت، چنین نتیجه‌گیری می‌کنیم که این فرد، به‌دروغ ادعا می‌کند که پیامبر ﷺ را در خواب دیده است؛ لذا به سخنانش اهمیت نمی‌دهیم. هم‌چنین اگر کسی، پیامبر ﷺ را در خواب دید که از او روی می‌گردانند، به خویشتن بازگردد و در خود تجدید نظر

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۲۶۸ به نقل از جابر رضی الله عنه.

کند که در چه موردی از رسول الله ﷺ پیروی نکرده یا در چه کاری بر خلاف روش و سنت آن بزرگوار رفتار نموده است.

در حدیث ابن عباس رضی الله عنه آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «و هر که به سخن دیگران گوش دهد و آنان راضی نباشند، روز قیامت در گوش هایش سُرَب گداخته می ریزند». سُرَب گداخته ی دوزخ، نود و نه بار داغ تر از آتش دنیاست؛ گفتنی ست: همین که دیگران راضی نباشند که این شخص به سخنانشان گوش کند، برای تحقق این عذاب کافی ست و فرقی نمی کند که آن شخص با هدفی درست یا با هدفی نادرست، این کار را انجام دهد؛ نفس استراق سمع، درست نیست؛ اگرچه در سخنی که دیگران می گویند، هیچ گفتار ناروایی نباشد. برخی از مردم به این رفتار زشت عادت کرده اند؛ مثلاً دو نفر با هم صحبت می کنند و شخص از روی فضولی، قرآن را برمی دارد و نزدیکشان می نشیند و چنین وانمود می کند که قرآن می خواند؛ اما هدفش این است که به سخنان آن دو نفر گوش کند! غافل از این که روز قیامت در گوش هایشان سُرَب گداخته می ریزند. پناه بر الله.

اما بخش دوم حدیث که درباره ی تصویرگری و مجسمه سازی ست، ان شاء الله در صفحات آینده مورد بررسی قرار می گیرد.

۱۵۵۳- وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال: قال النبي ﷺ: «أَفَرَى الْفِرَى أَنْ يُرَى الرَّجُلُ عَيْنَيْهِ مَا لَمْ تَرَيَا». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «یکی از بزرگ ترین دروغ ها این است که انسان چیزی را که خواب ندیده، بگوید که خواب دیده است».

۱۵۵۴- وعن سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِمَّا يُكْثَرُ أَنْ يَقُولَ لِأَصْحَابِهِ: «هَلْ رَأَى أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنْ رُؤْيَا؟» فَيَقْضُ عَلَيْهِ مَنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقْضَ، وَإِنَّهُ قَالَ لَنَا ذَاتَ غَدَاةٍ: «إِنَّهُ أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتِيَانِ، وَإِنَّهُمَا قَالَا لِي: انْطَلِقْ، وَإِنِّي انْطَلَقْتُ مَعَهُمَا، وَإِنَّا أَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ مُضْطَجِعٍ، وَإِذَا آخَرُ قَائِمٌ عَلَيْهِ بِصَخْرَةٍ، وَإِذَا هُوَ يَهْوِي بِالصَّخْرَةِ لِرَأْسِهِ، فَيَثْلَعُ رَأْسَهُ،

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۰۴۳.

فَيَتَدَهَّدُ الْحَجَرُ مَا هُنَا، فَيَتَّبِعُ الْحَجَرَ فَيَأْخُذُهُ فَلَا يَرْجِعُ إِلَيْهِ حَتَّى يَصِحَّ رَأْسُهُ كَمَا كَانَ، ثُمَّ يَعُودُ عَلَيْهِ، فَيَفْعَلُ بِهِ مِثْلَ مَا فَعَلَ الْمَرَّةَ الْأُولَى» قَالَ: «قُلْتُ لَهُمَا: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا هَذَا؟ قَالَا لِي: انْطَلِقْ انْطَلِقْ، فَانْطَلَقْنَا، فَاتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ مُسْتَلْقٍ لِقَفَاهُ، وَإِذَا آخِرُ قَائِمٍ عَلَيْهِ بِكُلُوبٍ مِنْ حَدِيدٍ، وَإِذَا هُوَ يَأْتِي أَحَدَ شِقَيَّ وَجْهِهِ فَيُبْشِرُ شِرْشُرَ شِدْقِهِ إِلَى قَفَاهُ، وَمِنْخَرَهُ إِلَى قَفَاهُ، وَعَيْنَهُ إِلَى قَفَاهُ، ثُمَّ يَتَحَوَّلُ إِلَى الْجَانِبِ الْآخَرِ، فَيَفْعَلُ بِهِ مِثْلَ مَا فَعَلَ بِالْجَانِبِ الْأَوَّلِ، فَمَا يَفْرَغُ مِنْ ذَلِكَ الْجَانِبِ حَتَّى يَصِحَّ ذَلِكَ الْجَانِبُ كَمَا كَانَ، ثُمَّ يَعُودُ عَلَيْهِ فَيَفْعَلُ مِثْلَ مَا فَعَلَ فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى» قَالَ: «قُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا هَذَا؟ قَالَا لِي: انْطَلِقْ انْطَلِقْ، فَانْطَلَقْنَا، فَاتَيْنَا عَلَى مِثْلِ الثَّنُورِ»؛ فَأَحْسِبُ أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا فِيهِ لَعَطٌ، وَأَصْوَاتٌ، فَاطْلَعْنَا فِيهِ إِذَا فِيهِ رَجُلٌ وَنِسَاءٌ عُرَاءٌ، وَإِذَا هُمْ يَأْتِيهِمْ لَهَبٌ مِنْ أَسْفَلِ مِنْهُمْ، إِذَا أَتَاهُمْ ذَلِكَ اللَّهَبُ ضَوْضُوءًا. قُلْتُ: مَا هَؤُلَاءِ؟ قَالَا لِي: انْطَلِقْ انْطَلِقْ، فَانْطَلَقْنَا، فَاتَيْنَا عَلَى نَهْرٍ»؛ حَسِبْتُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «أَحْمَرُ مِثْلَ الدَّمِ، وَإِذَا فِي النَّهْرِ رَجُلٌ سَابِحٌ يَسْبَحُ، وَإِذَا عَلَى شَطِّ النَّهْرِ رَجُلٌ قَدْ جَمَعَ عِنْدَهُ حِجَارَةً كَثِيرَةً، وَإِذَا ذَلِكَ السَّابِحُ يَسْبَحُ مَا يَسْبَحُ، ثُمَّ يَأْتِي ذَلِكَ الَّذِي قَدْ جَمَعَ عِنْدَهُ الْحِجَارَةَ، فَيَغْرُرُ لَهُ فَاهُ، فَيُلْقِمُهُ حَجَرًا، فَيَنْطَلِقُ فَيَسْبَحُ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَيْهِ، كُلَّمَا رَجَعَ إِلَيْهِ، فَغَرَّ لَهُ فَاهُ، فَأَلْقَمَهُ حَجَرًا، قُلْتُ لَهُمَا: مَا هَذَا؟ قَالَا لِي: انْطَلِقْ انْطَلِقْ، فَانْطَلَقْنَا، فَاتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ كَرِيهِ الْمَرْأَةِ، أَوْ كَاكْرِهِ مَا أَنْتَ رَأَيْ رَجُلًا مَرَأً، إِذَا هُوَ عِنْدَهُ نَارٌ يُحْشِئُهَا وَيَسْعَى حَوْلَهَا. قُلْتُ لَهُمَا: مَا هَذَا؟ قَالَا لِي: انْطَلِقْ انْطَلِقْ، فَانْطَلَقْنَا، فَاتَيْنَا عَلَى رَوْضَةٍ مُعْتَمَةٍ فِيهَا مِنْ كُلِّ نَوْرِ الرَّبِيعِ، وَإِذَا بَيْنَ ظَهْرِي الرَّوْضَةِ رَجُلٌ طَوِيلٌ لَا أَكَادُ أَرَى رَأْسَهُ طَوْلًا فِي السَّمَاءِ، وَإِذَا حَوْلَ الرَّجُلِ مِنْ أَكْثَرِ وَلَدَانٍ مَا رَأَيْتُهُمْ قَطُّ، قُلْتُ: مَا هَذَا؟ وَمَا هَؤُلَاءِ؟ قَالَا لِي: انْطَلِقْ انْطَلِقْ، فَانْطَلَقْنَا، فَاتَيْنَا إِلَى دَوْحَةٍ عَظِيمَةٍ لَمْ أَرْ دَوْحَةً قَطُّ أَعْظَمَ مِنْهَا، وَلَا أَحْسَنَ! قَالَا لِي: ارْقُ فِيهَا، فَارْتَقَيْنَا فِيهَا إِلَى مَدِينَةٍ مَبْنِيَّةٍ بِلَبَنِ ذَهَبٍ وَلَبَنِ فِضَّةٍ، فَاتَيْنَا بَابَ الْمَدِينَةِ فَاسْتَفْتَحْنَا، فَفُتِحَ لَنَا فَدَخَلْنَاهَا، فَتَلَقَّانَا رَجُلًا شَطْرُ مَنْ خَلَقَهُمْ كَأَحْسَنِ مَا أَنْتَ رَأَيْ وَشَطْرُ مَنْهُمْ كَأَقْبَحِ مَا أَنْتَ رَأَيْ! قَالَا لَهُمْ: اذْهَبُوا فَقَعُوا فِي ذَلِكَ النَّهْرِ، وَإِذَا هُوَ نَهْرٌ مُعْتَرِضٌ يَجْرِي كَأَنَّ مَاءَهُ الْمَخْضُ فِي الْبَيَاضِ، فَذَهَبُوا فَوَقَعُوا فِيهِ. ثُمَّ رَجَعُوا إِلَيْنَا قَدْ ذَهَبَ ذَلِكَ السُّوءُ عَنْهُمْ، فَصَارُوا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ» قَالَ: «قَالَا لِي: هَذِهِ جَنَّةُ عَدْنٍ، وَهَذَاكَ مَنْزِلُكَ، فَسَمَا بَصْرِي صُعْدًا، إِذَا قَصُرَ مِثْلُ الرَّبَابَةِ الْبَيْضَاءِ، قَالَا لِي: هَذَاكَ مَنْزِلُكَ؟ قُلْتُ لَهُمَا: بَارَكَ اللَّهُ فِيكُمْ، فَذَرَانِي فَادْخُلْهُ. قَالَا: أَمَّا الْآنَ فَلَا، وَأَنْتَ دَاخِلُهُ، قُلْتُ لَهُمَا: فَإِنِّي رَأَيْتُ مِنْذُ

اللَّيْلَةَ عَجَبًا؟ فَمَا هَذَا الَّذِي رَأَيْتُ؟ قَالَا لِي: أَمَّا إِنَّا سَنُخْبِرُكَ: أَمَّا الرَّجُلُ الْأَوَّلُ الَّذِي أَتَيْتَ عَلَيْهِ يُثْلَعُ رَأْسُهُ بِالْحَجَرِ، فَإِنَّهُ الرَّجُلُ يَأْخُذُ الْقُرْآنَ فَيَرْفُضُهُ، وَيَنَامُ عَنِ الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ. وَأَمَّا الرَّجُلُ الَّذِي أَتَيْتَ عَلَيْهِ يُشْرِشُرُ شِدْقَهُ إِلَى قَفَاهُ، وَمِنْخَرُهُ إِلَى قَفَاهُ، وَعَيْنُهُ إِلَى قَفَاهُ، فَإِنَّهُ الرَّجُلُ يَغْدُو مِنْ بَيْتِهِ فَيَكْذِبُ الْكَذْبَةَ تَبْلُغُ الْآفَاقَ. وَأَمَّا الرَّجَالُ وَالنِّسَاءُ الْعُرَاءُ الَّذِينَ هُمْ فِي مِثْلِ بَنَاءِ الثَّنُورِ، فَإِنَّهُمْ الرِّثَاءَ وَالزَّوَانِي، وَأَمَّا الرَّجُلُ الَّذِي أَتَيْتَ عَلَيْهِ يَسْبَحُ فِي النَّهْرِ، وَيُلْقِمُ الْحَجَارَةَ، فَإِنَّهُ آكَلَ الرِّبَا، وَأَمَّا الرَّجُلُ الْكَرِيمُ الْمَرَاةَ الَّذِي عِنْدَ الثَّارِ يَحْشُهَا وَيَسْعَى حَوْلَهَا، فَإِنَّهُ مَالِكٌ خَازِنٌ جَهَنَّمَ، وَأَمَّا الرَّجُلُ الطَّوِيلُ الَّذِي فِي الرُّوضَةِ، فَإِنَّهُ إِبْرَاهِيمُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأَمَّا الْوِلْدَانُ الَّذِينَ حَوْلَهُ، فَكُلُّ مَوْلُودٍ مَاتَ عَلَى الْفِطْرَةِ؛ وَفِي رِوَايَةِ الْبَرْقَانِيِّ: «وُلِدَ عَلَى الْفِطْرَةِ»؛ فَقَالَ بَعْضُ الْمُسْلِمِينَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَوْلَادُ الْمُشْرِكِينَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَأَوْلَادُ الْمُشْرِكِينَ، وَأَمَّا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَانُوا شَطَرٌ مِنْهُمْ حَسَنٌ، وَشَطَرٌ مِنْهُمْ قَبِيحٌ، فَإِنَّهُمْ قَوْمٌ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا، تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُمْ». [روایت بخاری]^(١)

وَفِي رِوَايَةٍ لَهُ: «رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ رَجُلَيْنِ أَتَيَانِي فَأَخْرَجَانِي إِلَى أَرْضٍ مُقَدَّسَةٍ، ثُمَّ ذَكَرَهُ وَقَالَ: «فَأَنْطَلَقْنَا إِلَى نَقَبٍ مِثْلِ الثَّنُورِ، أَعْلَاهُ ضَبٌُّّ وَأَسْفَلُهُ وَاسِعٌ؛ يَتَوَقَّدُ تَحْتَهُ نَارًا، فَإِذَا ارْتَفَعَتْ ارْتَفَعُوا حَتَّى كَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا، وَإِذَا خَمَدَتْ، رَجَعُوا فِيهَا، وَفِيهَا رِجَالٌ وَنِسَاءٌ عُرَاءٌ». وَفِيهَا: «حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى نَهْرٍ مِنْ دَمٍ» - وَلَمْ يَشَكْ - «فِيهِ رَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى وَسَطِ النَّهْرِ وَعَلَى شَطِّ النَّهْرِ رَجُلٌ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ حِجَارَةٌ، فَأَقْبَلَ الرَّجُلُ الَّذِي فِي النَّهْرِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ رَمَى الرَّجُلُ بِحَجَرٍ فِي فِيهِ، فَرَدَّهُ حَيْثُ كَانَ، فَجَعَلَ كُلَّمَا جَاءَ لِيَخْرُجَ جَعَلَ يَرْمِي فِي فِيهِ بِحَجَرٍ، فَيَرْجِعُ كَمَا كَانَ». وَفِيهَا: «فَصَعِدَا بِي الشَّجَرَةَ، فَأَدْخَلَانِي دَارًا لَمْ أَرَقُطْ أَحْسَنَ مِنْهَا، فِيهَا رِجَالٌ شُيُوحٌ وَشَبَابٌ». وَفِيهَا: «الَّذِي رَأَيْتَهُ يُشَقُّ شِدْقُهُ فَكَذَّابٌ، يُحَدِّثُ بِالْكَذْبَةِ فَتُحْمَلُ عَنْهُ حَتَّى تَبْلُغَ الْآفَاقَ، فَيُصْنَعُ بِهِ مَا رَأَيْتَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»، وَفِيهَا: «الَّذِي رَأَيْتَهُ يُشْدَخُ رَأْسُهُ فَرَجُلٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ، فَتَامَ عَنْهُ بِاللَّيْلِ، وَلَمْ يَعْمَلْ فِيهِ بِالنَّهَارِ، فَيُفْعَلُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَالِدَارُ الْأَوَّلَى الَّتِي دَخَلْتَ دَارَ عَامَّةِ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَمَّا هَذِهِ الدَّارُ فَدَارُ الشُّهَدَاءِ، وَأَنَا جِبْرِيلُ، وَهَذَا مِيكَائِيلُ، فَارْفَعْ رَأْسَكَ، فَارْفَعْتُ رَأْسِي، فَإِذَا فَوْقِي مِثْلُ السَّحَابِ، قَالَا: ذَاكَ مَنْزِلُكَ، قُلْتُ: دَعَانِي أَدْخُلَ مَنْزِلِي، قَالَا: إِنَّهُ بَقِيَ لَكَ عُمُرٌ لَمْ تَسْتَكْمِلْهُ، فَلَوْ اسْتَكْمَلْتَهُ أَتَيْتَ مَنْزِلَكَ».

(١) صحيح بخاری، ش: (١٣٨٤، ٧٠٤٧).

ترجمه: سمره بن جندب رضی الله عنه می گوید: یکی از مواردی که رسول الله صلی الله علیه و آله آن را فراوان تکرار می کرد، این بود که به اصحابش می فرمود: «آیا کسی از شما خوابی دیده است؟» و کسی که الله می خواست، خوابش را تعریف می کرد. یک صبح به ما فرمود: «امشب دو فرشته - در خواب - نزد آمدند و به من گفتند: با ما بیا و من با آن دو رفتم تا به مردی رسیدیم که بر پهلو دراز کشیده و شخصی دیگر با سنگی که در دست داشت، بالای سر او ایستاده بود و سنگ را بر سر وی می کوبید و سرش را می شکافت و سنگ کمی جلوتر می غلتید و آن شخص به دنبال سنگ می رفت و آن را برمی داشت و پیش از آن که برگردد، سر آن مرد خوب و مانند اول می شد؛ وی دوباره پیش مرد دراز کشیده بازمی گشت و همان کار را تکرار می کرد». می فرماید: «گفتم: سبحان الله! حکایت این دو چیست؟ دو فرشته به من گفتند: برو، برو! و با هم رفتیم تا به مردی رسیدیم که بر پشت خوابیده و مردی دیگر با قلابی آهنین بالای سرش ایستاده بود و قلاب را در یک سوی صورت آن مرد فرو می برد و گنج لب، بینی و چشم او را تا پشت سر می کشید و پاره می کرد. سپس به سراغ نیمه ی دیگر صورت وی می رفت و همین کار را تکرار می نمود. و پیش از آن که از این طرف فارغ شود، طرف دیگر خوب می شد و به حالت نخست درمی آمد. وی این کار را هم چنان تکرار می کرد». می فرماید: «گفتم: سبحان الله! جریان این دو چیست؟ دو فرشته به من گفتند: برو، برو! و با هم رفتیم تا به چیزی تنورمانند رسیدیم». راوی می گوید: گمان می کنم که فرمود: «فریادها و سر و صداهایی از آن به گوش می رسید و چون در آن سر کشیدیم، دیدیم که شماری زن و مرد برهنه در آن هستند و چون شراره ی آتش از پایین به سمت آن ها زبانه می کشید، جیغ می زدند. گفتم: این ها کیستند؟ - دو فرشته - به من گفتند: حرکت کن، برو! و با هم رفتیم تا به رودی رسیدیم». راوی می گوید: به گمانم فرمود: «رودی که آبش مانند خون، قرمز بود و مردی در آن شنا می کرد؛ و در کناره ی رود، مردی که سنگ های فراوانی با خود داشت، ایستاده بود. شناگر نزد این مرد می آمد و دهان خود را برای او می گشود؛ آن مرد نیز سنگی در دهان وی می انداخت و شناگر دوباره شنا می کرد و سپس نزد این مرد باز می گشت و این حکایت تکرار می شد. از دو فرشته پرسیدم: این چه ماجرایست؟ به من گفتند: راه بیفت، برو! و با هم رفتیم تا به مردی زشت روی رسیدیم - یا به مردی رسیدیم که

چهره‌اش مانند زشت‌ترین کسی بود که تا کنون دیده‌ای- و نزدش آتشی بود که خودش آن را شور می‌داد تا شعله‌ور شود و سپس در اطرافش می‌چرخید. به دو فرشته گفتم: این چیست؟ به من گفتند: به راحت ادامه بده، برو! و رفتیم تا به بوستانی خرم رسیدیم که در آن انواع گل‌های بهاری وجود داشت و در میان باغ، مردی بلندقامت بود که به خاطر بلندی قامتش، سرش در بلندای آسمان قرار گرفته و نزدیک بود که آن را نبینم و پیرامونش آنقدر بچه بودند که هیچ‌گاه آن‌همه بچه ندیده‌ام. پرسیدم: او کیست و این‌ها چه کسانی هستند؟ دو فرشته به من گفتند: حرکت کن، برو! و با هم رفتیم تا به درخت بزرگی رسیدیم که هرگز درختی به بزرگی و زیبایی آن ندیده‌ام. دو فرشته به من گفتند: از این درخت بالا برو. از درخت بالا رفتیم تا به شهری رسیدیم که از خشت‌های طلا و نقره ساخته شده بود؛ به دروازه‌ی شهر رفتیم و درخواست کردیم که دروازه را باز کنند؛ دروازه برای ما گشوده شد و وارد شهر شدیم؛ مردانی که نیمی از آنان در بهترین صورت بود و نیمی دیگر در بدترین شکلی که دیده‌ای، نزدمان آمدند. همراهانم به آنان گفتند: بروید و خود را در آن رود بیندازید؛ آن‌جا رودی پهن جریان داشت که آبش به سفیدی شیر بود. آن مردان رفتند و در رود غوطه زدند و سپس نزد ما بازگشتند، در حالی که آن زشتی از میان رفته بود و به بهترین شکل درآمده بودند». می‌فرماید: «- دو فرشته- به من گفتند: این، بهشت ابدیست و این، منزل توست؛ چشمانم به سوی بالا رفت؛ کاخی دیدم که همانند ابری سفید بود. همراهانم به من گفتند: این، منزل توست. به آن دو گفتم: الله به شما خیر و برکت دهد! بگذارید داخلش بروم. گفتند: تو واردش می‌شوی؛ ولی اینک وقتش نیست. به آن‌ها گفتم: من، در طول شب چیزهای عجیبی دیدم؛ این‌ها چه بود که دیدم؟ گفتند: برای توضیح می‌دهیم؛ نخستین مردی که به او رسیدی و سرش با سنگ شکافته می‌شد، کسی‌ست که قرآن را فرا می‌گیرد و سپس آن را فراموش می‌کند و به جای خواندن نماز فرض، می‌خوابد. و مردی که گنج لب، سوراخ بینی و چشمش را با گیره به پشت سر کشیده، پاره می‌کردند، کسی‌ست که صبح از خانه اش بیرون می‌رود و دروغ می‌گوید و دروغش به همه جا می‌رسد. و اما مردان و زنان برهنه‌ای که در گودال تنورمانند بودند، زنان و مردان زناکارند. و مردی که وقتی به او رسیدی، در رود شنا می‌کرد و سنگی به درون دهانش انداخته می‌شد،

کسی ست که ربا می خورد. و آن مرد زشت چهره‌ای که آتش را برافروخته می ساخت و پرامونش می چرخید، "مالک"، نگهبان دوزخ است. و آن مرد بلندقامتی که در بوستان بود، ابراهیم علیه السلام بود و بچه‌های اطرافش، کودکانی هستند که در فطرت - و دوران طفولیت - از دنیا می روند». در روایت "برقانی" آمده است که «...بر فطرت به دنیا آمده اند». برخی از مسلمانان پرسیدند: ای رسول خدا! حتی فرزندان مشرکان؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «حتی فرزندان مشرکان».

«و اما گروهی که یک نیمه‌ی آنان، زیبا و نیمه‌ی دیگرشان زشت بود، کسانی هستند که آمیزه‌ای از کارهای نیک و بد انجام می دهند و الله متعال از آنان درمی گذرد».

و در روایتی دیگر از بخاری آمده است: «امشب دو نفر را دیدم که - در خواب - نزدم آمدند مرا به سرزمینی مقدس بردند» و سپس این حدیث را ذکر کرد. و فرمود: «رفتیم و به سوراخی تنورمانند رسیدیم که دهانه اش تنگ، و پایینش فراخ بود و زیر آن آتشی زبانه می کشید؛ آن گاه که آتش بالا می آمد، زنان و مردان برهنه‌ای که در آن بودند نیز بالا می آمدند و چون آتش فرو می نشست، آن‌ها نیز به درون آن باز می گشتند».

در این روایت هم چنین آمده است: «تا این که به رودی از خون رسیدیم» و راوی بدون شک آورده است که فرمود: «مردی وسط رود بود و مردی دیگر در کناره‌ی رود قرار داشت که جلوی او مقداری سنگ بود. هنگامی که مرد وسط رود می خواست بیرون بیاید، مردی که در کنار رود ایستاده بود، سنگی در دهان وی می انداخت و او را جای اولش باز می گرداند و هربار که مرد وسط رود می خواست بیرون بیاید، مرد کنار رود سنگی در دهانش می انداخت، در نتیجه مرد شناگر به جای نخست باز می گشت».

در این روایت آمده است: «مرا از درخت بالا بردند و وارد خانه‌ای کردند که هیچ خانه‌ای بهتر از آن ندیده‌ام و شماری پیرمرد و جوان در آن بودند».

در این روایت آمده است: «مردی که دیدی که گوشه‌ی دهانش پاره می گردد، شخص بسیار دروغ‌گویی ست که دروغ می گوید و دروغش منتشر می شود و به تمام آفاق می رسد و تا روز قیامت با او همان کاری می شود که دیدی».

و در این روایت آمده است: «و آن‌که دیدی که سرش شکافته می‌گردد، مردی‌ست که الله قرآن را به او یاد داده و او به‌جای آن‌که آن را در شب بخواند، می‌خواند و در روز به آن عمل نمی‌کند؛ لذا تا روز قیامت همین‌گونه با او رفتار می‌شود».

«و خانه‌ی نخست که واردش شدی، سرای عموم مومنان است و این خانه، سرای شهادت؛ من جبرئیل و این، میکائیل است؛ سَرَت را بلند کن. سرم را بالا گرفتم و چیزی ابرگونه دیدم. آن دو فرشته به من گفتند: این، منزل توست. گفتم: مرا بگذارید که به درون منزل بروم. گفتند: هنوز عُمری از تو باقی مانده است که آن را کامل نکرده‌ای؛ وقتی که عمرت - در دنیا - به‌سر آمد، وارد منزلت می‌شوی».

شرح

پیش‌تر حدیثی بدین مضمون گذشت که ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس خوابی را که ندیده است، بیان کند، (در آخرت) به او دستور می‌دهند که دو دانه‌ی جو را با هم گره بزند؛ در حالی که هرگز نمی‌تواند چنین کاری بکند. و هرکه به سخن دیگران گوش دهد و آنان راضی نباشند، روز قیامت در گوش‌هایش سُرَب گذاخته می‌ریزند. و هرکس تصویر یا مجسمه‌ای بسازد، عذاب می‌شود و مکلف می‌گردد که در آن، روح بدمد؛ ولی هرگز نمی‌تواند چنین کاری انجام دهد».

پیرامون دو بخش ابتدایی این حدیث سخن گفتیم؛ و اما موضوع تصویرگری و مجسمه‌سازی که در این حدیث آمده است. گفتنی‌ست که تصویرگری بر دو گونه می‌باشد:

نخست: مجسمه‌سازی؛ یعنی ساختن تصاویر حجم‌دار که منظور از آن، ساختن چهره‌ی انسان یا حیوان می‌باشد؛ این، حرام است و فرقی نمی‌کند که با هدفی حرام انجام شود یا با هدفی مباح؛ در هر دو صورت، حرام است؛ بلکه جزو گناهان بزرگ می‌باشد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله تصویرگران و مجسمه‌سازان را نفرین نموده و بیان فرموده که سخت‌ترین عذاب را در روز قیامت، چنین کسانی دارند.

دوم: نقاشی یا کشیدن تصاویر بر روی کاغذ و امثال، بی‌آن‌که دارای حجم یا جسم باشند. علما در این‌باره اختلاف نظر دارند؛ برخی از آن‌ها این نوع تصویرگری

را جایز دانسته و گفته‌اند: ایرادی ندارد؛ مگر آن‌که قصدِ تصویرگر، هدفی حرام مانند تعظیم و گرامی‌داشتِ کسی باشد که صورتش را به تصویر کشیده است. در چنین موردی بیمِ آن می‌رود که با گذشتِ زمان، این تعظیم و گرامی‌داشت به شرک بینجامد؛ هم‌چنان‌که درباره‌ی قوم نوح علیهم‌السلام همین‌گونه شد و آنان نیک‌مردانی را به‌تصویر کشیدند و پس از گذشت مدتی طولانی تصاویر این مردان را پرستیدند! برخی از علما میان مجسمه‌سازی یا حجم‌سازی تصاویر جان‌دار و کشیدن نقاشی آن‌ها فرق گذاشته و به حدیث زید بن خالد استدلال کرده‌اند که در آن آمده است: «إِلَّا مَا كَانَ رَقْمًا فِي ثَوْبٍ»^(۱) یعنی: مگر آن‌چه که به‌صورت نقاشی بر روی پارچه به‌تصویر کشیده شود». این دسته از علما گفته‌اند: در حدیث، نقاشی بر روی پارچه مستثنا شده است؛ لذا فقط به تصویر کشیدن موجودات جان‌دار را حرام دانسته‌اند؛ ولی دیدگاه راجح این است که در این باره فرقی بین مجسمه‌سازی و نقاشی وجود ندارد و هر دو حرام است؛ زیرا کسی که با دست خویش نقاشی می‌کشد، می‌کوشد که اثرش در حد امکان شبیه به آفریده‌ی پروردگار باشد؛ لذا به تصویر کشیدن موجودات جان‌دار به صورت نقاشی نیز حرام است. اما عکس‌برداری با ابزارهای فتوگرافی که در دوران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وجود نداشت و جزو ابزارهای نوساخته‌ی بشر است، با نقاشی کردن و به‌تصویر کشیدن چشم و بینی و لب‌ها که با دست انجام می‌شود، متفاوت است؛ تصویر حاصل از این ابزار، نتیجه‌ی نوری‌ست که بر چیزی می‌تابد و سپس چاپ می‌شود؛ یعنی عکس‌برداری از طریق نور انجام می‌گردد و روشن است که نقاشی یا تصویرگری با عکس‌برداری تفاوت دارد؛ لذا عکس‌برداری، یعنی برداشتن تصویرِ یک مخلوق بدون دخالت دست بشر. به‌عنوان مثال: اگر کسی، کتابی به دست خود بنویسد و سپس کسی دیگر با دوربین عکس‌برداری یا با دستگاه کپی از آن عکس بگیرد یا کپی بردارد، درباره‌ی کپی یا عکس به‌دست‌آمده نمی‌گویند که این، کتابِ آقای عکاس یا تصویربردار است؛ بلکه می‌گویند: این، کتابِ آقای نویسنده است. تفاوت نقاشی و عکس در همین است. البته ناگفته نماند که اگر عکس‌برداری با ابزارهای امروزی با هدفی حرام انجام شود، بنا بر قاعده‌ی "سد ذرایع" که برای

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۹۵۸؛ و مسلم، ش: ۲۱۰۶ به نقل از زید بن خالد از طلحه رضی‌الله‌عنهم.

پیش‌گیری از ارتکاب حرام است، عکس‌برداری با دوربین و ابزار مربوطه حرام می‌باشد و حکمش مانند خریدن تخم مرغ برای قماربازیست؛ یعنی اگرچه خریداری تخم مرغ در اصل خود جایز است، اما آن‌گاه که با هدف قماربازی باشد، حرام است؛ ولی اگر عکس گرفتن برای گواهی‌نامه‌ی رانندگی یا کارت شناسایی و امثال آن باشد، ایرادی ندارد؛ اما امروزه مردم به عکس‌برداری به‌عنوان یک تفریح و ثبت خاطرات نگاه می‌کنند و این، مثل یک آفت در میان آن‌ها رواج پیدا کرده است؛ در این میان، بر ما واجب می‌باشد که میان آنچه که الله و پیامبرش حرام کرده‌اند و آنچه که آشکارا حرام نشده است، فرق بگذاریم تا از یک‌سو مردم را در تنگنا قرار ندهیم و از سوی دیگر، آنان را به حرام مبتلا نکنیم.

خلاصه این‌که روز قیامت به تصویرگر دستور می‌دهند که در آنچه به تصویر کشیده است، روح بدمد؛ اما به تصویر کشیدن اشیای بی‌روح مانند درختان، ماه و خورشید، کوه‌ها و رودخانه‌ها ایرادی ندارد. البته برخی از علما گفته‌اند: به تصویر کشیدن چیزهایی که رشد می‌کنند، مانند درختان و گیاهان - جایز نیست؛ زیرا در حدیث آمده است: «فَلْيَخْلُقُوا حَبَّةً وَلْيَخْلُقُوا شَعِيرَةً»^(۱) یعنی: «پس دانه‌ای گندم یا دانه‌ای جو بیافرینند» و گندم و جو اگرچه روح ندارند، اما رشد می‌کنند. این نظریه بر خلاف دیدگاه جمهور علماست و صحیح، این است که به تصویر کشیدن چنین چیزهایی ایرادی ندارد. هم‌چنین به تصویر کشیدن آنچه که انسان می‌سازد، درست است؛ مانند به تصویر کشیدن خودروها، خانه‌ها، دروازه‌ها و دیگر ساخته‌های دست بشر؛ هم‌چنین نقاشی کردن آن‌دسته از آفریده‌های الهی که رشد نمی‌کنند، مانند ماه و خورشید و کوه‌ها و امثال آن، به‌اتفاق علما رواست؛ جمهور علما بر این باورند که نقاشی کردن مخلوقاتی که رشد می‌کنند، اما روح ندارند، جایز است؛ ولی برخی از علما مانند مجاهد بن جبر^{رحمه‌الله} که تابعی مشهوریست، این را حرام دانسته‌اند؛ ولی قول راجح، این است که ایرادی ندارد؛ ولی به‌تصویر کشیدن چیزهایی که روح دارند، حرام می‌باشد؛ زیرا پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} تصویرگران را نفرین نموده است.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۹۵۳ به نقل از ابوهریره^{رضی‌الله‌عنه}.

اما عکس برداری را به طور مطلق نمی توان در تصویرگری ممنوع داخل کرد؛ زیرا فرآیند عکس برداری با تصویرگری متفاوت است؛ البته مشروط به این که عکس برداری آمیخته به عملی حرام یا با هدفی حرام نباشد.

۲۶۱- باب: دروغ‌هایی که جایز است

باید دانست که دروغ اگرچه در اصل خود حرام است، اما در پاره‌ای از حالت‌ها و در شرایطی خاص که در کتاب «الاذکار» نیز آورده‌ام، جایز می‌باشد؛ خلاصه‌اش این است که سخن، وسیله‌ای برای بیان منظور و اهداف است. هر هدف پسندیده‌ای که رسیدن به آن بدون دروغ گفتن ممکن باشد، دروغ گفتن در آن حرام است؛ اما اگر دستیابی به چنین هدفی جز با دروغ گفتن ممکن نباشد، دروغ گفتن جایز است. آن‌گاه اگر رسیدن به این هدف، مباح باشد، دروغ گفتن در آن مباح است و اگر واجب باشد، دروغ گفتن نیز واجب است؛ پس اگر مسلمانی، از کافری که در پی قتل او یا گرفتن مال اوست، پنهان شود یا مال خویش را پنهان کند و از کسی درباره‌ی او پرسیده شود، دروغ گفتن برای پنهان کردن وی، واجب است. همچنین اگر امانتی نزدش باشد و ستم‌کاری بخواهد که آن‌را تصاحب کند، دروغ گفتن برای پنهان کردن آن امانت، واجب می‌باشد. احتیاط در همه‌ی این‌ها این است که توریه کند؛ بدین معنا که با عبارتی که بر زبان می‌آورد، هدف درستی را نیت کند که نسبت به خودش دروغ‌گو نباشد؛ اگرچه در ظاهر الفاظی که به مخاطب می‌گوید و آن‌چه که شنونده برداشت می‌کند، دروغ‌گو باشد. البته اگر توریه نکند و عبارت دروغ را بر زبان بیاورد، در این حالت حرام نیست.

علما به جایز بودن دروغ در چنین حالتی به حدیث ام‌کلثوم رضی الله عنها استدلال کرده‌اند که می‌گوید: از رسول‌الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «لَيْسَ الْكَذَّابُ الَّذِي يُصْلِحُ بَيْنَ النَّاسِ فَيَنْمِي خَيْرًا، أَوْ يَقُولُ خَيْرًا»^(۱) یعنی: «کسی که برای ایجاد صلح و آشتی در میان مردم، سخن مصلحت‌آمیزی را به آن‌ها می‌رساند یا سخن خوبی بر زبان می‌راند، دروغ‌گو شمرده نمی‌شود».

در روایت مسلم، افزون بر این آمده است که ام‌کلثوم رضی الله عنها می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که در آن‌چه که مردم می‌گویند، (یعنی در توریه کردن) جز در سه مورد

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۲۵۴. [مترجم]

رخصت داده باشد: در جنگ، هنگام برقراری صلح و آشتی در میان مردم، در صحبت مرد با زنش یا صحبت زن با شوهرش».

شرح

پیش‌تر بیان شد که دروغ، حرام و جزو گناهان بزرگ است که در این میان دروغ بستن بر الله و پیامبرش ﷺ از همه بدتر می‌باشد. مولف رحمه الله در این باب به بیان این موضوع پرداخته که وقتی دروغ بنا بر مصلحتی بزرگ باشد، جایز است؛ هم‌چنین دروغ برای دفع زیان یا ستم، واجب می‌باشد؛ مثلاً ستم‌کاری در تعقیب آدم بی‌گناهی‌ست و می‌خواهد او را بکشد و آدم بی‌گناه پنهان می‌شود و شما محل اختفای او را می‌دانید. ستم‌کاری که در تعقیب اوست، از شما می‌پرسد: فلانی کجاست؟ در این حال به‌رغم این‌که شما محل مخفی شدن آن مظلوم فراری را می‌دانید، می‌گویید: نمی‌دانم. نه تنها این دروغ ایرادی ندارد، بلکه بر شما واجب است که در چنین حالتی دروغ بگویید؛ زیرا هدف، نجات دادن یک بی‌گناه از شرّ ستم‌کاری قاتل و بی‌رحم می‌باشد و این، واجب است؛ زیرا مقدمه‌ی واجب، واجب می‌باشد؛ به‌ویژه اگر راه‌کار دیگری برای انجام واجب، وجود نداشته باشد.

البته بهتر است که در چنین شرایطی نیز توریه کنید؛ یعنی سخنی بگویید که منظور یا نیتتان، چیزی غیر از مفهوم قابل برداشت از ظاهر سخنتان می‌باشد. لذا در توریه، چیزی که ابتدا به ذهن مخاطب (شنونده) می‌رسد، غیر از نیت یا منظور گوینده‌ی آن است؛ مثلاً ستم‌کار از شما می‌پرسد: فلانی کجاست؟ و شما ضمن اشاره به جایی که شخص فراری در آن جا نیست، می‌گویید: این جا که نیست. هم‌چنان‌که گفته می‌شود: شخصی در تعقیب یکی از شاگردان امام احمد حنبل رحمه الله بود؛ وی نزد این بزرگوار آمد و گفت: فلانی کجاست؟ امام احمد رحمه الله در حالی که دستان خود را به هم می‌مالید، فرمود: فلانی، این جا چه کار می‌کند؟ او، این جا نیست. و به‌راستی آن شخص در دستان امام احمد نبود؛ بدین‌سان این امام بزرگوار توریه کرد. همین‌طور اگر ستم‌کاری در تعقیب یک بی‌گناه فراری بود و از شما محل اختفای او پرسید که آیا فلانی این‌جاست، می‌توانید به روش امام احمد دستانتان را به هم بمالید و بگویید: خیر. هم‌چنین اگر کسی که به او اعتماد ندارید و با اصرار و پافشاری از شما درخواست پول کرد و می‌داند که پول را از دست می‌دهد یا ضایع می‌کند، می‌توانید دستانتان را

به هم مالیده، بگویند: یک ریال هم در دستم نیست! و او گمان می‌برد که اصلاً پول ندارید و دست از سرتان برمی‌دارد؛ بدین‌سان دروغ هم نگفته‌اید. در هر حال در شرایط خاص، دروغ گفتن جایز و حتی واجب می‌شود؛ البته بهتر است که انسان در چنین شرایطی نیز توریه کند؛ مانند شرایط جنگی؛ حفظ اسرار و اطلاعات از جاسوس‌های دشمن، اهمیت فراوانی در جنگ دارد؛ یا می‌توان برای جاسوسان دشمن چنین وانمود کرد که با لشکر بزرگی، طرف هستند تا بدین‌سان در دل دشمن، ترس و هراس بیفتد. دروغ گفتن و بهتر از آن، توریه کردن برای ایجاد صلح و آشتی در میان مردم، جایز است؛ یعنی اگر انسان، به قصد اصلاح و ایجاد صلح و آشتی در میان مردم، به هر یک از طرفین دعوا بگوید: «فلانی، از تو تعریف می‌کرد و دعاگوی تو بود»، و یا چنین عبارت‌هایی بگوید تا اعتماد آن‌ها را نسبت به یکدیگر جلب نماید، ایرادی ندارد.

و اما سومین مسأله‌ای که توریه در آن جایز می‌باشد، این است که مرد و زن در سخنانی که به یک‌دیگر می‌گویند، توریه کنند؛ به عنوان مثال: مرد به همسرش بگوید: تو را از همه بیش‌تر دوست دارم و یا سخنانی بگوید که بیان‌گر مهر و علاقه‌اش به همسرش باشد. خلاصه این‌که دروغ گفتن برای نجات آدم بی‌گناه از شرّ ستم‌کاری که در تعقیب اوست تا او را بکشد، واجب می‌باشد؛ هم‌چنین برای نگاه‌داری از مال کسی که ستم‌کاری در صدد غصب یا تصاحب آن می‌باشد، واجب است که دروغ بگویند. و در شرایطی که مصلحتی بزرگ در میان است، دروغ گفتن مباح می‌باشد؛ البته بهتر است که انسان در چنین شرایطی در حدّ امکان، توریه نماید تا از دروغ گفتن مصون بماند.

۲۶۲- باب: تشویق انسان به دقت کردن و حصول اطمینان درباره‌ی سخنی که می‌گوید یا از دیگران بازگو می‌کند

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الإسراء: ۳۶]

و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری.

و می‌فرماید:

﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ [ق: ۱۸]

(انسان) هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورد مگر آن که نزدش، نگهبانی (برای نوشتن آن) حضور دارد.

۱۵۵۵- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «كَفَى بِالْمَرْءِ كَذِبًا أَنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «برای دروغ‌گو بودن شخص، همین کافی‌ست که هرچه می‌شنود، بازگو کند».

۱۵۵۶- وعن سمرة رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ حَدَّثَ عَنِّي بِحَدِيثٍ يَرَى أَنَّهُ كَذِبٌ فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبِينَ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: سمرة رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرکه حدیثی از من بازگو کند که می‌داند دروغ است، او، خود یکی از دروغ‌گویان می‌باشد».

۱۵۵۷- وعن أسماء رضی الله عنها أَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ لِي صَرَّةً فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ إِنْ تَشَبَّعْتُ مِنْ رَوْحِي غَيْرَ الَّذِي يُعْطِينِي؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْمُتَشَبِّعُ بِمَا لَمْ يُعْطَ كَلَابِيسَ ثَوْبِي رُؤُوسًا». [متفق علیه]^(۳)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵.

(۲) صحیح مسلم، ش: (۹، ۲۶۶۲).

(۳) صحیح بخاری، ش: ۵۲۱۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۳۰.

ترجمه: اسماء رضی الله عنها می گوید: زنی عرض کرد: ای رسول خدا! من هووی دارم؛ اگر نزدش وانمود کنم که شوهرم به من چیزهای بیش‌تری می‌دهد، آیا گنه‌کار می‌شوم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس به دروغ چنین وانمود کند که از نعمتی برخوردار شده، مانند کسی‌ست که پیراهن و شلواری دروغین به تن کرده (که اندازه‌اش نیست)».

شرح

مولف رحمته الله در کتابش «ریاض الصالحین» پس از بابِ حرام بودن دروغ، بابی بدین عنوان گشوده است: «تشویق انسان به دقت کردن و حصول اطمینان درباره‌ی سخنی که می‌گوید یا از دیگران بازگو می‌کند»؛ دروغ، خبری‌ست که انسان بر خلافِ واقعیت یا به صورتی غیر از وجه اصلی آن بازگو می‌کند؛ از این‌رو برای این‌که خبر یا سخنی دروغ نباشد، انسان باید دقت کند و پس از حصول اطمینان از صحت خبر، آن‌را بازگو نماید؛ به‌ویژه در این دوران که شایعه‌پراکنی و دروغ‌گویی گسترش یافته است. سپس مولف رحمته الله در این‌باره به آیات و احادیث استدلال کرده است؛ از جمله این‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾

[الإسراء: ۳۶]

و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری.

در این آیه از دنباله‌روی و پیروی چیزی که انسان به آن علم و آگاهی ندارد، منع شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكَلِّمْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»^(۱) یعنی: «کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد، سخن نیک بگوید و یا سکوت نماید». الله متعال می‌فرماید: ﴿مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾؛ یعنی: «انسان هیچ سخنی نمی‌گوید مگر آن‌که نزدش نگهبانی (برای نوشتن) آن حضور دارد». با وجود حرفِ ﴿مِنْ﴾ مفهوم آیه، این است که همه‌ی سخنان انسان، ثبت و ضبط می‌شود. ﴿رَقِيبٌ﴾، یعنی مراقب و نگهبان؛ به عبارت دیگر: فرشته‌ای که هر لحظه انسان را زیر نظر دارد. و ﴿عَتِيدٌ﴾، یعنی فرشته‌ای که همیشه با توست و هیچ‌گاه غایب نمی‌شود و همه‌ی سخنان را می‌نویسد. این آیه، هشدار است جدی

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۱۸ و...؛ صحیح مسلم، ش: ۴۷.

به این که انسان از بازگو کردن چیزی که به آن آگاهی ندارد، خودداری کند یا چیزی که نمی‌داند، نگوید؛ وگرنه، گنه‌کار می‌شود. سپس مولف رحمه‌الله حدیثی بدین مضمون آورده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است: «برای دروغ‌گو بودن شخص، همین کافی‌ست که هرچه می‌شنود، بازگو کند»؛ یعنی: اگر انسان هرچه را می‌شنود، بدون دقت و بررسی بازگو کند، در معرض دروغ‌گویی قرار دارد؛ واقعیت نیز همین است؛ از این‌رو گاه شخصی خبری می‌آورد و می‌گوید: چنین و چنان شده است؛ اما وقتی بررسی می‌کنید، می‌فهمید که اصلاً خبری که او آورده، روی نداده است! هم‌چنین فردی می‌گوید: فلانی چنین گفته است و چون پرس‌وجو و بررسی می‌کنید، متوجه می‌شوید که فلان شخص چنین سخنی نگفته است! در این میان، بزرگ‌ترین گناه این است که انسان این‌گونه بی‌پروا درباره‌ی احکام و شریعت الهی سخن بگوید و بر الله دروغ ببندد؛ مثلاً قرآن را بنا بر نظر و برداشت شخصی خود و بدون علم و آگاهی، به چیزی غیر از معنا و مفهوم مورد نظر پروردگار، تفسیر کند یا این که بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دروغ ببندد و بگوید که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنین و چنان فرموده است؛ در حالی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنین چیزی نگفته باشد یا حدیثی نقل کند که خودش می‌داند که دروغ است؛ از این‌رو رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «هرکه حدیثی از من بازگو کند که می‌داند دروغ است، او، خود یکی از دروغ‌گویان می‌باشد».

دروغ عملی نیز گناه بزرگی‌ست؛ چنان‌که اسماء رضی‌الله‌عنها می‌گوید: زنی عرض کرد: ای رسول‌خدا! من هوویی دارم؛ اگر نزدش وانمود کنم که شوهرم به من چیزهای بیش‌تری می‌دهد، آیا گنه‌کار می‌شوم؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «هرکس به دروغ چنین وانمود کند که از نعمتی برخوردار شده، مانند کسی‌ست که پیراهن و شلواری دروغین به تن کرده (که اندازه‌اش نیست)».

خلاصه این که انسان هم باید درباره‌ی سخنی که خود می‌گوید، دقت کند و هم باید از صحت خبری که به او می‌رسد، اطمینان حاصل نماید و توجه داشته باشد که آیا شخصی که خبر یا سخنی را به او منتقل می‌کند، قابل اطمینان هست یا خیر؟ یعنی: همین که کسی حرفی زد یا خبری را بازگو کرد، قبول نکند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ [الحجرات: ۶]

ای مؤمنان! اگر فاسقی برای شما خبری آورد، به‌خوبی بررسی کنید.

در این دوران که بگومگوها زیاد شده است و هر سخنی بدون این‌که دلیل یا سندی بر صحتش وجود داشته باشد، زبان به زبان می‌گردد، بررسی و حصول اطمینان از صحت اخبار و سخنان اهمیت بیش‌تری دارد تا انسان در اثر بی‌پروایی در نقل اخبار و سخنان، خود را در ورطه‌ی هلاکت و دروغ‌گویی نیندازد.

۲۶۳- باب: شدت حرام بودن شهادت دروغ

الله متعال می فرماید:

[الحج: ۳۰]

﴿وَأَجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾^(۳۰)

و از سخن و گواهی دروغ دوری نمایید.

و می فرماید:

[الإسراء: ۳۶]

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾

و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری.

و می فرماید:

[ق: ۱۸]

﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^(۱۸)

(انسان) هیچ سخنی بر زبان نمی آورد مگر آن که نزدش، نگهبانی (برای نوشتن آن) حضور دارد.

و می فرماید:

[الفجر: ۱۴]

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾^(۱۴)

بی گمان پروردگارت در کمین گاه است.

و می فرماید:

[الفرقان: ۷۲]

﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ﴾

و کسانی که گواهی دروغ نمی دهند.

۱۵۵۸- عن أَبِي بَكْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلَا أُنبِّئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكِبَائِرِ؟ قُلْنَا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ»، وَكَانَ مُتَكِنًا فَجَلَسَ، فَقَالَ: «أَلَا وَقَوْلُ الزُّورِ وَشَهَادَةُ الزُّورِ». فَمَا زَالَ يُكْرِّرُهَا حَتَّى قُلْنَا: لَيْتَهُ سَكَتَ. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوبکره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «آیا شما را از بزرگ ترین گناهان کبیره، آگاه کنم؟» گفتیم: بله، ای رسول خدا! فرمود: «شرک به الله، و نافرمانی پدر و

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۶۵۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۷. این حدیث پیش تر به شماره ی ۳۴۱ آمده است.

مادر». پیامبر ﷺ که پیش‌تر تکیه زده بود، نشست و فرمود: «آگاه باشید که سخن دروغ و شهادت دروغین نیز جزو گناهان کبیره است». و آن‌قدر این جمله را تکرار کرد که با خود گفتیم: ای کاش سکوت می‌فرمود!

شرح

مؤلف رحمه الله می‌گوید: «باب: شدت حرام بودن شهادت دروغ». شهادت دروغ، سه حالت دارد:

- انسان بر خلاف واقعیت گواهی دهد و این را بداند.
 - یا نسبت به شهادتی که می‌دهد، نمی‌داند که درست است یا بر خلاف چیزیست که می‌گوید؛ یعنی شهادتی که حقیقت، برایش روشن نیست.
 - یا به چیزی شهادت می‌دهد که در اصلش درست است، اما نحوه‌ی شهادت، درست نیست و بدین‌سان اصل موضوع که حقیقت دارد، کتمان می‌شود.
- مثالی برای حالت نخست: مثلاً گواهی دهد که حسن صد هزار تومان از سعید بستانکار است؛ و خود می‌داند که دروغ می‌گوید. یا گواهی می‌دهد که فلانی، فقیر است و مستحق زکات می‌باشد؛ در حالی که می‌داند که فلانی، فقیر و مستحق زکات نیست. هم‌چنین فردی در ادارات دولتی و سازمان‌های حمایتی و اجتماعی، گواهی می‌دهد که فلانی عیال‌وار است و به کمک نیاز دارد؛ در حالی که خود می‌داند که دروغ می‌گوید تا بدین‌سان به گمان خود به برادر خویش کمک کرده باشد! در حالی که با این گواهی دروغین، هم به خود ستم کرده است و هم به برادر خویش؛ این که به خود جفا کرده، روشن است؛ زیرا با شهادت دروغین، گناه کار شده و گناهی بزرگ انجام داده است. ستمی که به برادر خویش کرده، این است که به او در ستم‌کاری و حرام‌خواری کمک نموده است؛ در حالی که باید جلوی او را می‌گرفت. رسول‌الله ﷺ فرمود: «انْصُرْ أَهْلَكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا»؛ یعنی: «برادرت را یاری کن؛ چه ظالم باشد و چه مظلوم». شخصی، پرسید: ای رسول‌خدا! اگر مظلوم باشد، او را یاری می‌کنم؛ ولی اگر ظالم باشد، چگونه یاری‌اش نمایم؟ فرمود: «بدین‌سان که او را از ظلم و ستم باز داری؛ این، یاری دادن به اوست».^(۱) لذا کسانی که به گمان خود با شهادت دروغین

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۲۴۲. [مترجم]

به برادر مسلمان خویش کمک می‌کنند، در حقیقت هم به خود ضرر می‌زنند و هم به برادران خویش. سپس مولف رحمه الله آیاتی را آورده است که پاره‌ای از آنها پیش‌تر گذشت؛ یکی از آیاتی که مولف رحمه الله در این باب ذکر کرده، این است که الله تعالی می‌فرماید:

﴿فَأَجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ [الحج: ۳۰]

پس از پلیدی بت‌ها و سخن و گواهی دروغ دوری نمایید.

نخستین مصداق سخن دروغین، شهادت دروغ می‌باشد که الله متعال آن را در کنار پلیدی بت‌ها، یعنی در کنار شرک، ذکر فرموده است و این نشان می‌دهد که شهادت دروغ، بسیار زشت و ناپسند می‌باشد. الله متعال در ستایش بندگان نیکش می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ﴾ [الفرقان: ۷۲]

و کسانی که گواهی دروغ نمی‌دهند.

آنگاه که عدم شهادت دروغ، ویژگی پسندیده‌ای است، پس روشن می‌شود که سخن دروغین و شهادت دروغ، بسیار زشت و نکوهیده است.

سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوبکره، نفع بن حارث رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا شما را از بزرگ‌ترین گناهان کبیره، آگاه کنم؟»

طرح این پرسش، برای این بود که توجه مخاطبان به موضوع، بیش‌تر شود و این شیوه‌ی مناسبی در انتقال مطالب و موضوع‌های مهم به دیگران است. فرمود: «آیا شما را از بزرگ‌ترین گناهان کبیره، آگاه کنم؟» اصحاب رضی الله عنهم گفتند: بله، ای رسول خدا! فرمود: «شرک به الله؛ شرک، بزرگ‌ترین ستم است که در رأس گناهان کبیره می‌باشد و بدترین و شدیدترین عذاب را در پی دارد؛ زیرا الله متعال بهشت را بر مشرکان حرام گردانیده است و دوزخ، جایگاه کسی است که به الله تعالی شرک می‌ورزد. دومین گناه بزرگی که در این حدیث آمده است، نافرمانی از پدر و مادر می‌باشد که مفهوم عام و گسترده‌اش، عدم نیکی به آنهاست. بر هر کسی واجب است که به پدر و مادرش نیکی کند و از آنها فرمان ببرد؛ مگر این‌که او را به نافرمانی از الله تعالی دستور دهند یا امرشان، زیان‌بار باشد که در این صورت، اطاعت و فرمان‌برداری از آنان،

واجب نیست. ابوبکره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله که پیش تر تکیه زده بود، نشست و فرمود: «آگاه باشید که سخن دروغ و شهادت دروغین نیز جزو گناهان کبیره است». وقتی درباره ی شرک و نافرمانی از پدر و مادر سخن می گفت، تکیه زده بود؛ اما موضوع شهادت دروغ آن قدر مهم بود که برای تأکید بر دوری از آن، نشست و فرمود: «آگاه باشید که سخن دروغ و شهادت دروغین نیز جزو گناهان کبیره است». و آن قدر این جمله را تکرار کرد که با حاضران با خود گفتند: ای کاش سکوت می فرمود! این نشان می دهد که شهادت دروغ، گناه بسیار بزرگی ست و بر انسان واجب است که از این گناه بزرگ، توبه کند و به سوی الله عز و جل باز گردد؛ زیرا شهادت دروغ، هم ستم به خویشان است و هم ستم به کسی که انسان در حق او شهادت دروغ می دهد.

۲۶۴- باب: حرام بودن لعنت کردن انسانی معین یا هر جانوری

۱۵۵۹- عن أبي زيد ثابت بن الصَّحَّاحِ الأنصاريِّ رحمه الله، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ بِمِلَّةٍ غَيْرِ الْإِسْلَامِ كَاذِبًا مُتَعَمِّدًا، فَهُوَ كَمَا قَالَ، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ، عَذَّبَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَيْسَ عَلَى رَجُلٍ نَذْرٌ فِيمَا لَا يَمْلِكُهُ، وَلَعْنُ الْمُؤْمِنِ كَقَتْلِهِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوزید، ثابت بن ضحاک انصاری رحمه الله - یکی از اصحاب حاضر در بیعت رضوان - می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکه به دروغ و به عمد به دینی غیر از اسلام سوگند یاد کند، پس او همان گونه است که می گوید. و هرکس در دنیا با چیزی خودکشی نماید، روز قیامت با آن عذاب می گردد و هرکه درباره ی چیزی که مالکش نیست، نذر کند، نذرش نادرست و بی اساس است. و نفرین کردن مومن، همانند کشتن اوست».

شرح

مؤلف رحمه الله بابی بدین عنوان گشوده است: «حرام بودن لعنت کردن انسانی معین یا هر جانوری».

لعن و نفرین به معنای دعای رانده شدن از رحمت الهی است؛ لذا وقتی می گویی: «لعنت خدا بر فلانی»، بدین معناست که الله متعال او را از رحمت خویش براند یا او را از رحمت خود، دور بگرداند. لعنت یا نفرین کردن شخصی معین، جزو گناهان بزرگ است؛ یعنی گفتن عبارت «لعنت خدا بر فلانی» یا گفتن «خداوند، فلانی را لعنت کند»، جایز نیست؛ حتی اگر آن شخص، کافری است که در حیات می باشد؛ زیرا هنگامی که پیامبر ﷺ افراد معینی را لعنت کرد، الله متعال به او فرمود:

﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾ (۱۲۸)

[آل عمران: ۱۲۸]

(ای پیامبر!) به دست تو کاری (جز تبلیغ) نیست. الله بخواهد توبه شان را می پذیرد یا عذابشان می کند؛ چراکه آنان ستم کارند.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۴۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۱۰.

برخی از مردم غیرتشان می‌گیرد و کسی را که کافر است، به‌طور مشخص لعنت می‌کنند؛ این، جایز نیست؛ زیرا چه می‌دانند؟ چه‌بسا الله متعال، آن کافر را هدایت کند. چه‌بسیار کسانی که جزو سرسخت‌ترین دشمنان اسلام بوده‌اند، اما هدایت یافته و در شمار برترین بندگان الله متعال درآمده‌اند. دومین پیشوای این امت پس از رسول الله ﷺ و ابوبکر صدیق رضی الله عنه، کیست؟ آری؛ عمر فاروق رضی الله عنه؛ همو که ابتدا در برابر اسلام سرسختی می‌کرد و از آن می‌گریخت و جزو سرسخت‌ترین دشمنان اسلام بود؛ اما الله متعال، او را هدایت کرد و بدین ترتیب دومین خلیفه پس از رسول الله ﷺ گردید. خالد بن ولید و عکرمه بن ابوجهل و بسیاری از اصحاب بزرگوار رضی الله عنهم در ابتدا جزو سرسخت‌ترین دشمنان اسلام نبودند؛ ولی الله ﷻ آنان را هدایت کرد؛ از این‌رو به پیامبرش فرمود:

﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾ (۱۲۸)

[آل عمران: ۱۲۸]

(ای پیامبر!) به دست تو کاری (جز تبلیغ) نیست. الله بخواهد توبه‌شان را می‌پذیرد یا عذابشان می‌کند؛ چراکه آنان ستم‌کارند.

اما لعن و نفرین کسی که بر کفر مرده است، جایز می‌باشد؛ زیرا دیگر امیدی به هدایتش نیست؛ چراکه فرصتش تمام شده و بر کفر مرده است؛ ولی به‌راستی لعن و نفرین کافر مرده چه فایده‌ای دارد؟ بلکه بیم آن نمی‌رود که لعن و نفرین کافری که مرده، در مفهوم این حدیث بگنجد که رسول الله ﷺ فرموده است: «لَا تَسُبُّوا الْأَمْوَاتَ فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلَىٰ مَا قَدَّمُوا»^(۱) یعنی: «به مردگان ناسزا نگوئید؛ زیرا آن‌ها به نتیجه‌ی اعمال خویش رسیده‌اند». لذا از کسی که کافر مرده را لعنت می‌کند، می‌پرسیم: این که او را لعن و نفرین کنی، چه فایده‌ای دارد و چه چیزی را عوض می‌کند؟ او که بدون لعن و نفرین تو، از رحمت الهی رانده شده و جزو دوزخیانی ست که برای همیشه در دوزخ می‌مانند. پس چه دلیلی دارد که او را نفرین کنی؟ لعنت کردن چارپایان و جانوران نیز جایز نیست. ان‌شاء الله حکم این مسأله در احادیث بعدی خواهد آمد.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۳۹۳، ۶۵۱۶) به نقل از ام‌المؤمنین، عایشه رضی الله عنها.

سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوزید، ثابت بن ضحاک انصاری رحمه الله می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که به دروغ و به عمد به دینی غیر از اسلام سوگند یاد کند، پس او همان گونه است که می گوید». مثلاً شخصی می گوید: یهودی یا نصرانی باشم که ماجرا، چنین و چنان باشد. و اگر موضوع بر خلاف سخنش باشد، همان گونه که خودش گفته است، یهودی یا نصرانی است! این، نشان می دهد که سوگند دروغ و عمدی به آیینی غیر از اسلام، حرام و جزو گناهان بزرگ است؛ ولی کسی که صادقانه چنین سوگندی می خورد، نه به دروغ، مشمول این هشدار نمی شود؛ اما در عین حال به او می گوئیم: اگر می خواهی سوگند یاد کنی، به نام الله سوگند یاد کن؛ همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصُتْ»^(۱) یعنی: «کسی که می خواهد سوگند بخورد، به نام الله سوگند یاد کند، یا سکوت نماید». هم چنین اگر با این گمان که سخنش درست است، به غیر عمد چنین سوگندی یاد کند، مشمول این وعید نیست. از این حدیث چنین برداشت می شود که اگر کسی به این پندار که موضوع همان گونه است که می گوید، قسم بخورد و سپس روشن شود که ماجرا بر خلاف پندارش بوده است، نه گناه کار می باشد و نه کفاره ای بر اوست؛ مثلاً شخصی بنا بر باور خود، می گوید: قسم می خورم که سعید فردا می آید؛ ولی فردایش سعید نمی آید. بر کسی که سوگند یاد کرده است، کفاره ای نیست؛ چنان که مردی در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند یاد کرد که در میان دو سنگ لایخ مدینه، هیچ خانواده ای از خانواده ی او فقیر نیست؛ در حالی که او از اوضاع و احوال همه ی خانه های مدینه خبر نداشت؛ ولی بنا بر گمان غالب خود، سوگند یاد کرد که خانواده اش فقیرترین خانواده ی مدینه است و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز سوگند او را پذیرفت.^(۲) در ادامه ی حدیث ثابت رحمه الله آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس در دنیا با چیزی خودکشی نماید، روز قیامت با آن عذاب می گردد»؛ یعنی: اگر کسی با خوردن سم یا زهر خودکشی کند، در دوزخ همواره باید زهر بنوشد. یا اگر اگر خودش را از ارتفاع به پایین بیندازد و خودکشی کند، در دوزخ نیز به همین شکل عذاب داده می شود. کسی که با

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۶۷۹، ۶۶۴۶)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۴۶ به نقل از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما.

(۲) ر.ک: صحیح بخاری، ش: (۱۹۳۷، ۲۶۰۰، ۵۳۶۸، ۶۰۸۷، ۶۷۱۰) به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

چاقو خودکشی نماید، در دوزخ به همان شکل مجازات می‌گردد؛ کسانی که بمب و مواد منفجره به خود می‌بندند و خود را در میان دشمن منفجر می‌کنند، در حقیقت مرتکب خودکشی می‌شوند و این، عملیات شهادت طلبانه نیست؛ بلکه عملیات انتحاری است و کسی که مرتکب چنین عملی می‌شود، در حقیقت خودکشی کرده است؛ اگرچه کسی که مرتکب چنین اعمالی می‌شود، خود را شهادت طلب می‌پندارد، اما از آن‌جا که مرتکب عمل حرامی شده و خودکشی کرده است، جزو شهدا به‌شمار نمی‌آید؛ زیرا شهید، کسی است که مطابق فرمان الهی، به او نزدیکی می‌جوید؛ نه با انجام عمل حرامی که الله تعالی از آن منع فرموده است؛ الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ۝۲۹﴾ [النساء: ۲۹]

و خویشان را نکشید. به‌درستی که الله نسبت به شما مهربور است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۝۱۹۵﴾ [البقرة: ۱۹۵]

[البقرة: ۱۹۵]

و خود را به هلاکت نیندازید و نیکی نمایید؛ بی‌گمان الله، نیکوکاران را دوست دارد.

البته ما، درباره‌ی این‌ها که به اشتباه و با تأویل عملیات انتحاری انجام می‌دهند، امیدواریم که به عذاب الاهی گرفتار نشوند؛ اما بدون شک هیچ اجری ندارند و در جرگه‌ی شهیدان نیستند؛ زیرا عملی انجام داده‌اند که الله به آن دستور نداده است؛ بلکه از آن نهی فرموده است. شاید کسی پرسد: مگر صحابه رضی الله عنهم به میان دشمن نمی‌زدند؟

می‌گوییم: بله؛ گاه یک صحابی به میان دشمن یورش می‌برد؛ اما آیا این، به معنای خودکشی است؟ شکی نیست که خطر کشته شدن زیاد بود؛ اما احتمال نجات هم وجود داشت. از این‌رو یک مجاهد به صفوف دشمن یورش می‌برد و پس از کشتن چندین نفر از پیکارجویان دشمن، به میان لشکر مسلمانان باز می‌گشت. به عنوان نمونه می‌توان به ماجرای براء بن مالک رضی الله عنه در جنگ "یمامه" اشاره کرد. براء، برادر انس بن مالک رضی الله عنه و مردی شجاع بود؛ در جنگ یمامه، مسیلمه‌ی کذاب و پیروانش به باغی پناه بردند. براء بن مالک رضی الله عنه گفت: «مرا از بالای دیوار در باغ بیفکنید». مسلمانان،

او را در سپری نهادند و با نیزه بالا دادند تا این که موفق شد خود را از بالای دیوار به درون باغ بیندازد. او، کنار درب شروع به جنگ کرد و در را باز نمود. مسلمانان، از دری که براء^{رضی الله عنه} گشوده بود، وارد باغ شدند و آن گاه پیروزی مسلمانان بر مسیلمه ی کذاب رقم خورد و براء^{رضی الله عنه} نیز زنده ماند. لذا نمی توان با استدلال به چنین مجاهدت هایی از سوی صحابه^{رضی الله عنهم}، عملیات انتحاری را جایز قلمداد کرد؛ در هر حال امیدواریم که الله متعال آن دسته از کسانی را که دچار این اشتباه شده اند، مؤاخذه نفرماید و از آنان درگذرد؛ زیرا آن ها از روی ناآگاهی و با نیت درست، این کار را کرده اند. ولی همان گونه که در حدیث آمده است: «هرکس در دنیا با چیزی خودکشی نماید، در آتش دوزخ با آن عذاب می گردد».

گفتنی ست که پیامبر^{صلی الله علیه و آله} درباره ی کسی که خودکشی می کند، فرموده است: «با همان چیزی که خودکشی کرده است، در آتش دوزخ، جاودانه و برای همیشه عذاب می گردد». آیا این که فرمود: «همیشه و جاودانه عذاب می شود»، بدین معناست که آن شخص، کافر می باشد؟ پاسخ: خیر؛ کافر نیست؛ بلکه غسل داده می شود، کفن می گردد و بر او نماز می خوانند و برایش درخواست آمرزش می کنند. چنان که مردی در زمان پیامبر^{صلی الله علیه و آله} خودکشی کرد؛ او را نزد پیامبر^{صلی الله علیه و آله} آوردند تا بر او نماز بخوانند؛ اگرچه پیامبر^{صلی الله علیه و آله} خود بر او نماز نخواند، اما دستور داد که بر او نماز بخوانند. و این، نشان می دهد که کسی که خودکشی می کند، کافر به شمار نمی آید و برای همیشه در دوزخ نخواهد ماند؛ لذا ذکر ابدی بودن عذاب در چنین احادیثی، بیان گر شدت تهدید و هشدار نسبت به چنین اعمالی ست؛ وگرنه مسلمانی که مرتکب خودکشی یا چنین اعمالی شود، کافر نیست.

نکته: اعتصاب غذا تا سرحد مرگ، خودکشی ست.

در ادامه ی حدیث ثابت بن ضحاک^{رضی الله عنه} آمده است که پیامبر^{صلی الله علیه و آله} فرمود: «و نفرین کردن مومن، همانند کشتن اوست»؛ یعنی اگر به مومنی بگویی: «لعنت خدا بر تو»، گویا او را کشته ای؛ زیرا لعن و نفرین، به معنای دعای محرومیت و دوری از رحمت الهی ست و کسی که از رحمت الله دور شود، مانند کسی ست که به قتل می رسد و از زندگی ساقط می گردد؛ وجه شباهتش این است که کسی که از رحمت الهی دور می شود، از حیات و سعادت اخروی محروم می گردد. لذا لعن و نفرین مومن، حرام و

یکی از گناهان بزرگ است و هر که مومنی را لعنت کند، نفرین وی به سوی کسی می‌رود که او را لعنت کرده است؛ و اگر آن شخص سزاوار لعن و نفرین نباشد، لعن و نفرین به سوی لعنت‌کننده برمی‌گردد و بدین‌سان خود کسی که نفرین کرده است، ملعون می‌شود! پناه بر الله.

۱۵۶۰- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «لا يَنْبَغِي لِصَدِّيقٍ أَنْ يَكُونَ لَعَنًا».

[روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «شایسته‌ی هیچ صدیقی نیست که لعنت‌کننده باشد».

۱۵۶۱- وعن أبي الدرداء رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لا يَكُونُ اللَّعَانُونَ شُفَعَاءَ، وَلَا شُهَدَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

[روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابودرداء رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لعنت‌کنندگان در روز قیامت نه شفیع خواهند بود و نه گواه».^(۳)

شرح

پیش‌تر درباره‌ی حدیث ثابت بن ضحاک انصاری رضی الله عنه سخن گفتیم و یک عبارتش باقی ماند؛ این که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «و هر که درباره‌ی چیزی که مالکش نیست، نذر کند، نذرش نادرست و بی‌اساس است»؛ یعنی انسان نباید درباره‌ی چیزی که مالکش نیست یا آن را در اختیار ندارد، نذر کند و به فرض این که نذر نماید، نذرش باطل است؛ مثلاً کسی نذر می‌کند و می‌گوید: به‌خاطرِ الله نذر می‌کنم که مالِ فلانی را صدقه دهم! این، نذری بی‌هوده است که منعقد نمی‌شود؛ زیرا مالِ فلانی، هیچ ربطی به این آقا ندارد. گفتنی‌ست که نذر کردن، مکروه می‌باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله از نذر کردن، نهی

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۹۷.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۵۹۸.

(۳) یعنی نه شفاعتشان پذیرفته می‌شود و نه شهادتشان. [مترجم]

نموده و فرموده است: «إِنَّ النَّذْرَ لَا يَأْتِي بِخَيْرٍ وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ»^(۱) یعنی: «نذر، هیچ خیری برای انسان ندارد (و تقدیر را تغییر نمی‌دهد) و تنها به وسیله‌ی آن، چیزی از دست بخیل، بیرون می‌آید». فراوان دیده می‌شود که شخصی، مریضی دارد یا زیانی مالی می‌بیند؛ لذا نذر می‌کند که اگر الله متعال، بیمارش را شفا دهد، روزه بگیرد، یا حج بگذارد یا صدقه دهد یا مثلاً فلان عمل نیک را انجام دهد؛ سپس وقتی که الله، عزیز آن شخص را شفا می‌دهد، این آقا برای این که خود را از این نذر خلاص کند، پیش علما می‌رود تا راهی بیابد و به نذرش عمل نکند! حتی گاه تنبلی کرده، نذرش را ادا نمی‌کند؛ این، گناه بزرگی است؛ وقتی نذر می‌کنید که اگر خداوند عز وجل چیزی را برای شما محقق سازد، فلان عمل نیک را انجام دهید و خواسته‌ی شما برآورده می‌شود، اگر به نذر خود عمل نکنید، مرتکب عمل زشتی شده‌اید؛ همان‌گونه الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَإِنْ ءَاتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّٰلِحِينَ﴾^(۷۵) فَلَمَّا ءَاتَيْنَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۷۶﴾
فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿۷۷﴾

[التوبة: ۷۵، ۷۷]

برخی از ایشان با الله پیمان بستند که اگر (الله) از فضل خویش به ما ببخشد، حتماً زکات می‌دهیم و از نیکوکاران می‌شویم. و هنگامی که الله از فضل خویش به آنان بخشید، در آن بخل ورزیدند و روی گردانی نمودند و ایشان (از خیر و نیکی) روی گردانند. پس بدان سبب که در پیمانشان با الله خلاف کردند و بدان سبب که دروغ می‌گفتند، (پروردگار نیز) نفاق را تا روزی که با او دیدار کنند، سرانجام ایشان قرار داد.

یعنی: الله متعال، نفاق را تا زمان مرگشان در دل‌هایشان انداخت. این، وعید بسیار سختی است؛ از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله از نذر نهی نموده است؛ زیرا وقتی انسان نذر می‌کند، خود را به انجام کاری وادار می‌سازد که الله او را بدان مکلف نکرده است. اگر می‌خواهید که الله عز وجل بیمارتان را شفا دهد یا مالی را که از دست داده‌اید، به شما

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۱۱۸، ۶۱۹۸، ۶۱۹۹)؛ و مسلم، ش: (۳۰۹۳، ۳۰۹۴، ۳۰۹۵) به نقل از ابن عمر رضی الله عنهما.

برگرداند، دعا کنید و بگویید: یا الله! بیمارم را شفا بده؛ یا الله! مالَم را به من برگردان. راه دعا که باز است و این طور نیست که رفع مشکلاتان فقط به نذر کردن بستگی داشته باشد. در هر حال علما گفته اند: نذر بر سه نوع است: یک نوع نذر، حکم سوگند را دارد؛ و نوع دوم، نذر معصیت است و نوع سوم، نذر اطاعت می باشد.

نوع نخست: نذر اطاعت است؛ مثلاً کسی، نذر می کند که نماز بخواند، روزه بگیرد، صدقه دهد و حج یا عمره بگذارد. ادای چنین نذری، بر انسان، واجب می باشد؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعهُ»^(۱) یعنی: «هر کس نذر کرد که از الله اطاعت کند، پس، از او اطاعت نماید». فرقی نمی کند که نذرش وابسته به شرطی باشد یا خیر.

دوم: نذر معصیت یا نذر حرام است؛ و به نذری گفته می شود که ادای آن، جایز نیست. مثلاً کسی به خاطر سوء تفاهمی که میان او برادر دینی اش پیش آمده است، نذر کند که با او قهر نماید. چنین نذری، حرام است و برای او روا نیست که به چنین نذری عمل کند؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلَا يَعْصِيهِ»^(۲) یعنی: «هر که نذر کرد که از الله نافرمانی نماید، از او نافرمانی نکند»؛ به عبارت دیگر: نذرش را ادا نکند. البته بنا بر قول راجح، کفاره ی سوگند بر او واجب می شود.

و سومین نوع نذر، نذری ست که حکم سوگند را دارد و انسان به قصد تأکید بر یک موضوع، بیان می کند؛ چه برای نفی آن باشد و چه برای اثبات و یا تصدیق آن. مثلاً به شخصی می گویند: خبری که به ما داده بودی، دروغ بود؛ و او، در پاسخ می گوید: اگر دروغ گفته باشم، نذر می کنم که یک سال، روزه بگیرم. روشن است که قصدش از چنین نذری تأکید بر این است که راست گفته و خبرش، دروغ نیست و می خواهد مردم، حرفش را باور کنند. این، حکم سوگند را دارد. هم چنین اگر قصد انسان، تشویق یا برانگیختن باشد، باز هم نذرش، حکم قَسَم را دارد. مثلاً می گوید: اگر فلان کار را انجام ندهم، نذر روزه ی یک سال، بر من واجب است. این هم، حکم

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۲۰۲، ۶۲۰۶) به نقل از عایشه ؓ. این حدیث در همین کتاب به شماره ی

۱۸۷۱ آمده است. [مترجم]

(۲) صحیح بخاری، ش: (۶۶۹۶، ۶۷۰۰) به نقل از مادر مومنان، عایشه ؓ.

سوگند را دارد؛ زیرا قصدش، این است که به نحوی خود را به انجام کاری، مُلَزَم نماید. در این صورت به خودش بستگی دارد که آن کار را انجام دهد یا این که به جای انجام آن کار، کفاره‌ی سوگند بدهد. اگر آن را انجام داد که هیچ، و گرنه، کفاره‌ی سوگند بر او واجب می‌شود.

نوع چهارمی هم وجود دارد که **نذر مطلق** نامیده می‌شود؛ یعنی نذر معینی نیست و انسان به طور مطلق می‌گوید: به خاطر الله، نذر می‌کنم؛ این هم کفاره‌ی سوگند دارد؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «كَفَّارَةُ النَّذْرِ إِذَا لَمْ يُسَمَّ كَفَّارَةُ يَمِينٍ»^(۱)، یعنی: «کفاره‌ی نذری که معین نشود، کفاره‌ی سوگند است».

در هر حال شایسته نیست که انسان برای دست‌یابی به خواسته‌اش نذر کند؛ زیرا آنچه از خیر و نیکی مقدر شده باشد، بدون نذر نیز می‌رسد؛ همان‌گونه که پیامبر ﷺ فرموده است: «نذر، هیچ خیری برای انسان ندارد و تقدیر را تغییر نمی‌دهد». بسیاری از مردم، امروزه نذر می‌کنند که اگر کارشان در آینده، سر و سامان یابد یا مشکلشان حل شود، فلان کار نیک را انجام دهند. مثلاً وقتی یکی از عزیزان آن‌ها بیمار می‌شود، می‌گویند: اگر بیمارمان بهبود یافت و الله، او را شفا بخشید، هفت گوسفند سر می‌بُرم. و اگر بیمارشان بهبود یافت، باید این کار را بکنند و خودشان از این گوشت نخورند و همه را صدقه دهند. هم‌چنین اگر کسی برای پیدا شدن گم‌شده‌اش نذر نماید که گوسفندی ذبح می‌کند، در صورتی که الله متعال گم‌شده‌اش را به او برگرداند، بر وی واجب است که به نذر خویش وفا نماید و همه‌اش را صدقه دهد و خودش از آن نخورد. لذا از اساس، نذر نکنید و چنانچه نذر اطاعت کردید، بر شما واجب است که آن را ادا نمایید.

۱۰۶۲- وعن سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَلَاعَنُوا بِلَعْنَةِ اللَّهِ، وَلَا بِغَضَبِهِ، وَلَا بِالتَّارِ». [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است.]^(۲)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۶۴۵ به نقل از عقبه بن عامر رضی الله عنه.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۷۴۴۳؛ و السلسلة الصحيحة، از آل‌بانی رحمته الله، ش: ۸۹۰.

ترجمه: سمره بن جندب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «یکدیگر را به دوری از رحمت الله، و خشم او و به آتش دوزخ، لعن و نفرین نکنید».

۱۵۶۳- وعن ابن مسعود رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَيْسَ الْمُؤْمِنُ بِالطَّعَّانِ، وَلَا اللَّعَّانِ، وَلَا الْفَاحِشِ، وَلَا الْبَذِيّ». [ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حدیثی حسن می باشد.]^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مومن طعنه زن، لعنت کننده، بددهن و بدرفتار (و بی شرم) نیست».

۱۵۶۴- وعن أبي الدرداء رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا لَعَنَ شَيْئًا، صَعَدَتِ اللَّعْنَةُ إِلَى السَّمَاءِ، فَتُغْلَقُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ دُونَهَا، ثُمَّ تَهْبِطُ إِلَى الْأَرْضِ، فَتُغْلَقُ أَبْوَابُهَا دُونَهَا، ثُمَّ تَأْخُذُ يَمِينًا وَشِمَالًا، فَإِذَا لَمْ تَجِدْ مَسَاغًا رَجَعَتْ إِلَى الَّذِي لُعِنَ، فَإِنْ كَانَ أَهْلًا لِذَلِكَ، وَإِلَّا رَجَعَتْ إِلَى قَائِلِهَا». [روایت ابوداود و ترمذی]^(۲)

ترجمه: ابودرداء رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی بنده چیزی - یا کسی - را لعنت می کند، آن نفرین به آسمان بالا می رود و دروازه های آسمان بر آن بسته می شود؛ آن گاه به زمین می آید و درهای زمین هم بر آن بسته می گردد؛ پس به چپ و راست می رود و چون راهی نمی یابد، به کسی که لعنت شده است، باز می گردد؛ اگر سزاوارش باشد؛ و گرنه، لعنت به گوینده اش بر می گردد».

۱۵۶۵- وعن عمران بن الحصين رضی الله عنه قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، وَامْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ عَلَى نَاقَةٍ، فَضَجَرَتْ فَلَعَنَتْهَا، فَسَمِعَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «خُذُوا مَا عَلَيْهَا وَدَعُوهَا؛ فَإِنَّهَا مَلْعُونَةٌ». قَالَ عمران: فَكَأَنِّي أَرَاهَا الْآنَ تَمْشِي فِي النَّاسِ مَا يَعْرِضُ لَهَا أَحَدٌ. [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: عمران بن حصین رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در یکی از سفرهایش تشریف داشت و زنی از انصار بر شتری سوار بود که از راندن شتر به تنگ آمد و لعنتش کرد.

(۱) صحیح الجامع، از آل بانی رحمته الله، ش: ۵۳۸۱؛ و السلسلة الصحيحة، ش: ۳۲۰.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۱۶۷۲؛ و السلسلة الصحيحة، ش: ۱۲۶۹؛ و صحیح أبی داود، از آل بانی رحمته الله، ش: ۴۰۹۹.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۵۹۵.

رسول الله ﷺ آن را شنید و فرمود: «بارِ شتر را بردارید و رهایش کنید که لعنت شده است». عمران ؓ می گوید: گویی که اینک آن شتر را می بینم که در میان مردم راه می رود و کسی به آن توجه نمی کند.

۱۵۶۶- وعن أَبِي بَرْزَةَ نَضْلَةَ بْنِ عُبَيْدِ الْأَسْلَمِيِّ ؓ قَالَ: بَيْنَمَا جَارِيَةٌ عَلَى نَاقَةٍ عَلَيْهَا بَعْضُ مَتَاعِ الْقَوْمِ، إِذْ بَصُرْتُ بِالنَّبِيِّ ﷺ وَتَضَاقَقَ بِهِمُ الْجَبَلُ فَقَالَتْ: حَلِّ، اللَّهُمَّ الْعَنْهَا؛ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تُصَاحِبُنَا نَاقَةٌ عَلَيْهَا لَعْنَةٌ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوبرزه، نضله بن عبید اسلمی ؓ می گوید: - در یک سفر- دختری بر شتری که مقداری از وسایل قوم را حمل می کرد، سوار بود که ناگهان چشمش به پیامبر ﷺ افتاد (و دست و پایش را گم کرد؛ در همان هنگام) به کوهی رسیدند که ادامه ی راه را بر آنان دشوار کرد. آن دختر برای راندن شتر بانگ برآورد و گفت: خدا، لعنتت کند! پیامبر ﷺ فرمود: «شتری که لعنت شده است، نباید با ما باشد».

[گفتنی ست که گاه در مفهوم این حدیث اشکالی پیش می آید که در حقیقت، هیچ اشکالی در آن نیست. از این که آن شتر با آنان باشد، نهی شد؛ نه این که فروختن، سوار شدن یا ذبح آن در نبود پیامبر ﷺ نیز ممنوع شده باشد؛ بلکه همه ی این ها و دیگر تصرفات، جایز بود و از هیچ یک منع نشد؛ و فقط از همراهی با پیامبر ﷺ نهی گردید.]

شرح

این ها، احادیثی ست که مولف رحمه الله درباره ی ممنوعیت لعنت کردن آورده است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که سمره بن جندب ؓ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «یک دیگر را به دوری از رحمت الله، و خشم او و به آتش دوزخ، لعن و نفرین نکنید»؛ یعنی به کسی نگوئید که «خدا لعنتت کند»؛ یا «خداوند بر تو خشم بگیرد»؛ یا «خداوند تو را به دوزخ ببرد». پیامبر ﷺ از همه ی این ها منع فرمود؛ زیرا ممکن است این سخنان به کسی گفته شود که سزاوارش نیست. هم چنین حدیثی بدین مضمون گذشت که پیامبر ﷺ فرموده است: «مومن طعنه زن، لعنت کننده، بددهن و بی شرم

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۹۶.

نیست». این حدیث نشان می‌دهد که یک از این کارها، نقصی در ایمان به‌شمار می‌آید و حقیقت و کمال ایمان را از مومن، سلب می‌کند؛ لذا مومن طعنه‌زن نیست و به هیچ‌کس زخم زبان نمی‌زند؛ یعنی از نَسَب، آبرو، شکل و قیافه و آرزوهای کسی، بد نمی‌گوید. لعن و نفرین هم نمی‌کند و این‌طور نیست که با هر جمله‌ای، به مخاطبش بگوید: «لعتی!» یا «خدا لعنتت کند!» مانند برخی از پدرها که عادت کرده‌اند که باید فرزندان‌شان را با لعن و نفرین، صدا بزنند! مثلاً می‌گویند: خدا لعنتتان کند؛ فلان چیز را بیاورید!

مومن، نه بددهن است و نه بدرفتار؛ یعنی ناسزا نمی‌گوید و صدا بلند نمی‌کند و رفتار بدی با دیگران ندارد؛ بلکه گفتار و رفتارش، نیک و پسندیده است. و نیز حدیثی بدین مضمون گذشت که «وقتی بنده چیزی - یا کسی - را لعنت می‌کند، آن نفرین به آسمان بالا می‌رود و دروازه‌های آسمان بر آن بسته می‌شود؛ آن‌گاه به زمین می‌آید و درهای زمین هم بر آن بسته می‌گردد؛ پس به چپ و راست می‌رود و چون راهی نمی‌یابد، به کسی که لعنت شده است، باز می‌گردد؛ اگر سزاوارش باشد؛ و گرنه، لعنت به گوینده‌اش برمی‌گردد».

مؤلف رحمته حدیثی ذکر کرده است که عمران بن حصین رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در یکی از سفرهایش تشریف داشت و زنی از انصار بر شتری سوار بود و چون از راندن شتر به تنگ آمد، لعنتش کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله آن را شنید و فرمود: «بار شتر را بردارید و رهایش کنید که لعنت شده است». عمران رضی الله عنه می‌گوید: «گویی که اینک آن شتر را می‌بینم که در میان مردم راه می‌رود و کسی به آن توجه نمی‌کند». یعنی در همان سفر، کسی به آن شتر توجه نمی‌کرد؛ زیرا این، نوعی تنبیه برای آن زن بود تا بداند که نباید جانوری را که سزاوار لعن و نفرین نیست، لعنت کند؛ چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شتری که لعنت شده است، نباید با ما باشد».

۲۶۵- باب: جایز بودن لعنت کردن گنه کاران به طور کلی و بدون تعیین اشخاص

الله متعال می فرماید:

﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ [هود: ۱۸]

آگاه باشید که لعنت و نفرین الله بر ستم کاران است.

و می فرماید:

﴿فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ [الأعراف: ۴۴]

و آن گاه ندادنده ای در میانشان بانگ سر می دهد که نفرین الله بر ستم کاران.

در حدیث صحیح ثابت شده که رسول الله ﷺ فرموده است: «لَعَنَ اللَّهُ الْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ»؛ یعنی: «لعنت الله بر زنی ست که مویش را به موی دیگری پیوند می زند و نیز بر زنی که چنین درخواستی می کند». و فرموده است: «لَعَنَ اللَّهُ آكِلَ الرِّبَا»؛ یعنی: «الله، رباخوار را لعنت کرده است». پیامبر ﷺ تصویرگران را نیز لعنت نمود؛ هم چنین فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ الْأَرْضِ»؛ یعنی: «لعنت الله بر کسی که نشانه های زمین را تغییر دهد»؛ منظور از نشانه های زمین، علامت هایی است که برای تعیین حدود اراضی نصب می کنند. و نیز گفته است: «لَعَنَ اللَّهُ السَّارِقَ يَسْرِقُ الْبَيْضَةَ»؛ یعنی: «لعنت الله بر دزدی که تخم مرغ می دزدد...». و نیز فرموده است: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدَيْهِ»؛ یعنی: «لعنت الله بر کسی که پدر و مادرش را لعنت کند». و فرموده است: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ»؛ یعنی: «لعنت الله بر کسی که برای غیر الله قربانی کند». هم چنین فرموده است: «مَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا أَوْ آوَى مُحْدِثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسُ أَجْمَعِينَ»؛ یعنی: «هر که در مدینه، بدعت - یا فتنه ای - ایجاد کند یا بدعت گذاری - یا فتنه گری - را جای دهد، لعنت الله و فرشتگان و همه ی مردم بر اوست». پیامبر ﷺ هم چنین سه قبیله از قبایل عرب را لعنت نمود و عرض کرد: «اللَّهُمَّ الْعَن رِعْلًا، وَذَكْوَانَ، وَعُصَيَّةَ: عَصُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ یعنی: «یا الله! رعل، ذکوان و عُصَيَّة را که از الله و فرستاده اش نافرمانی کردند، لعنت کن». و نیز فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»؛ یعنی: «لعنت الله بر یهودیان که قبرهای پیامبرانشان را محل عبادت قرار دادند».

همچنین پیامبر ﷺ بر آن دسته از مردانی که خود را به زنان شبیه می‌سازند و نیز بر زنانی که خود را شبیه مردان می‌گردانند، لعنت فرستاد. همه‌ی این الفاظ در احادیث صحیح آمده که برخی از آن‌ها در دو صحیح بخاری و مسلم و برخی هم در یکی از این دو صحیح، موجود است و بنده به قصد اختصار به این احادیث اشاره کردم و ان شاء الله تعالی بیش‌تر این احادیث را در همین کتاب در باب‌های مربوط به هر موضوع، ذکر خواهم کرد.

شرح

مولف رحمه الله پیش‌تر به این موضوع پرداخت که لعن و نفرین شخص معینی جایز نیست؛ هرچند کافری ست که در حیات می‌باشد؛ زیرا چه بسا الله ﷻ او را هدایت کند و اگر مرتد یا از دین برگشته است، دوباره مسلمان شود و اگر از اساس، کافر می‌باشد، اسلام بیاورد.

سپس مولف رحمه الله بابی درباره‌ی جایز بودن لعنت کردن گنه‌کاران به‌طور کلی و بدون تعیین اشخاص گشوده است؛ زیرا لعن و نفرین فردی معین با لعن و نفرین کلی و بدون تعیین اشخاص تفاوت دارد؛ لذا لعنت فرستادن بر گنه‌کاران به‌طور کلی و بدون تعیین اشخاص معین، جایز می‌باشد.

وی در این باره به شماری از آیات و احادیث استدلال کرده است؛ از جمله این که الله متعال می‌فرماید:

﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ [هود: ۱۸]

آگاه باشید که لعنت و نفرین الله بر ستم‌کاران است.

و نیز می‌فرماید:

﴿فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ [الأعراف: ۴۴]

و آن‌گاه نداده‌نده‌ای در میان‌شان بانگ سر می‌دهد که نفرین الله بر ستم‌کاران.

لذا لعنت فرستادن بر عموم ستم‌گران، جایز است؛ یعنی جایز است که بگویید: «یا الله! ستم‌کاران را لعنت کن»؛ زیرا بر شخص معینی لعنت نمی‌فرستید و این، هر ستم‌کاری را در بر می‌گیرد.

همچنین از پیامبر ﷺ ثابت است که آن بزرگوار بر زنی که مویش را به موی دیگری پیوند می‌زند و نیز بر زنی که چنین درخواستی می‌کند تا موهایش را انبوه و بلند و فشرده نشان دهد، لعنت فرستاد. لذا چنین زنانی به زبان رسول الله ﷺ نفرین شده‌اند؛ اما اگر زنی معین مویش را به موی دیگری پیوند می‌زد یا زنی معین چنین درخواستی می‌کرد، جایز نیست که هیچ‌یک از این دو زن را به‌طور معین لعن و نفرین کنید. هم‌چنان‌که ما به‌طور کلی شهادت می‌دهیم که شهدا بهشتی‌اند؛ اما اگر کسی در میدان نبرد کشته شود، قاطعانه نمی‌گوییم که فلانی شهید است، یا فلانی بهشتی‌ست؛ لعن و نفرین شخصی معین نیز همین‌گونه است. مولف رحمه الله نمونه‌هایی از لعن و نفرین کُلی را ذکر کرده است؛ از جمله این‌که پیامبر ﷺ فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ الْأَرْضِ»؛ یعنی: «لعنت الله بر کسی که نشانه‌های زمین را تغییر دهد»؛ منظور از نشانه‌های زمین، علامت‌هایی‌ست که برای تعیین حدود اراضی نصب می‌کنند؛ و این درباره‌ی افرادی‌ست که در همسایگی یک‌دیگر، زمین دارند و یکی از آن‌ها، علامت‌های نصب‌شده را تغییر می‌دهد تا بخشی از زمین همسایه را در زمین خود داخل کرده، آن را تصاحب کند. چنین شخصی به زبان پیامبر ﷺ نفرین شده است و روز قیامت همان مقدار که به‌ناحق تصاحب کرده است، البته از هفت طبقه‌ی زمین، به دُور گردنش پیچیده می‌شود؛ همان‌گونه که رسول الله ﷺ فرموده است: «هرکه یک وجب از زمین - کسی - را به‌ناحق تصاحب کند، روز قیامت همین یک وجب از هفت زمین، به دور گردنش پیچیده می‌شود». از ننگ و رسوایی به الله متعال پناه می‌بریم. پناه بر الله؛ روز قیامت در انظار عموم مردم، باید زمینی را که تصاحب کرده است، آن‌هم هفت طبقه‌ی آن را بر دوش خود حمل کند!

پیامبر ﷺ بر کسی که پدر و مادرش را لعن و نفرین می‌کند، لعنت فرستاد؛ یعنی کسی که پدر و مادرش را نفرین کند، سزاوار لعن و نفرین الهی‌ست؛ زیرا این، حق هر پدر و مادری‌ست که فرزندان‌شان به آنان نیکی کنند و با آن‌ها به‌نرمی سخن بگویند و هرکه پدر و مادرش را لعن و نفرین کند، سزاوار لعنت الهی می‌گردد و از رحمت الله عز و جل دور و محروم می‌شود. پیامبر ﷺ فرموده است: «لعنت الله بر کسی که پدر و مادرش را لعنت کند»؛ لذا جایز است که بگوییم: «یا الله! هرکه را که پدر و مادرش را نفرین کند، لعنت و از رحمت خویش دور بگردان». لعن و نفرین

تصویرگران نیز همین‌گونه است و رواست که به‌طور کلی بگوییم: «پروردگارا! مجسمه‌سازان را لعنت کن». لذا میان عام و خاص تفاوت وجود دارد؛ یعنی در نفرین کلی و عمومی، شخص معینی را هدف قرار نمی‌دهیم و همان‌گونه که بیان شد، لعن و نفرین کسی به‌طور مشخص، حرام است.

مولف رحمه الله با استدلال به چند حدیث، به بیان این موضوع پرداخته است که لعنت کردن گنه‌کارها به‌طور کلی و بدون تعیین اشخاص، جایز می‌باشد. وی به حدیثی اشاره کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «لَعَنَ اللَّهُ الْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ»؛ بدین‌سان پیامبر صلی الله علیه و آله بر زنی که مویش را به موی دیگری پیوند می‌زند و نیز بر زنی که چنین درخواستی می‌کند تا موهایش را انبوه و بلند و فشرده نشان دهد، لعنت فرستاده است؛ حتی این کار برای زنی که موهای کوتاه و کم‌تراکم دارد، جایز نیست. هم‌چنین علما استفاده از کلاه‌گیس را - حتی برای خودآرایی و زینت زن برای شوهرش - جایز نمی‌دانند و کسی که از کلاه‌گیس استفاده می‌کند، در وعید این حدیث می‌گنجد. استفاده از لنزهای زیبایی نیز همین حکم را دارد. شاید کسی این اشکال را وارد کند که لنزهای زیبایی نیز همانند سرمه کشیدن، ثابت و ماندگار نیست؛ می‌گوییم: پیوند مو نیز همین‌گونه است. می‌دانید که از نظر پزشکی نیز استفاده از لنز، در بلندمدت ضرر دارد؛ اگرچه عوارضش در کوتاه‌مدت نمایان نمی‌شود.

مولف رحمه الله در این باب به این حدیث استدلال کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله بر افراد رباخوار لعنت فرستاد. گفتنی‌ست که پیامبر صلی الله علیه و آله پنج نفر را در رابطه با ربا لعن و نفرین کرده است: کسی که ربا می‌خورد، کسی که ربا می‌دهد، دو شاهد ربا، و نیز نویسنده‌ای که میان دو طرف ربا، قرارداد ربوی را تنظیم می‌کند و می‌نویسد. همه‌ی این‌ها به زبان رسول‌الله صلی الله علیه و آله نفرین شده‌اند؛ اما اگر کسی را دیدید که معامله‌ی ربوی انجام می‌دهد، جایز نیست که به او بگویید: خدا لعنتت کند؛ بلکه به‌طور کلی بگویید: الله متعال هر که را که در معامله‌ی ربوی نقشی دارد، لعنت کرده است؛ زیرا کلی‌گویی، با تعیین فرد تفاوت دارد؛ یعنی نفرین کلی و بدون تعیین اشخاص، جایز است؛ اما با تعیین اشخاص جایز نیست.

هم‌چنین پیامبر صلی الله علیه و آله تصویرگران را نفرین کرد؛ البته نه هر تصویرگری؛ بلکه کسانی مشمول این وعید هستند که موجوداتی چون انسان، شیر، میمون و حشرات را که

دارای روح هستند، به تصویر می‌کشند. لذا لعن و نفرین عموم تصویرگران، بدون ذکر فرد معینی، جایز است. گفتنی است که تصویرگری بر دو گونه می‌باشد:

نخست: مجسمه‌سازی؛ یعنی ساختن تصاویر حجم‌دار که منظور از آن، سختن چهره‌ی انسان یا حیوان می‌باشد؛ این، حرام است و فرقی نمی‌کند که با هدفی حرام انجام شود یا با هدفی مباح؛ در هر دو صورت، حرام است؛ بلکه جزو گناهان بزرگ می‌باشد؛ زیرا پیامبر ﷺ تصویرگران و مجسمه‌سازان را نفرین نموده و بیان فرموده که سخت‌ترین عذاب را در روز قیامت، چنین کسانی دارند.

دوم: نقاشی یا کشیدن تصاویر بر روی کاغذ و امثال، بی‌آن‌که دارای حجم یا جسم باشند. علما در این باره اختلاف نظر دارند؛ برخی از آن‌ها این نوع تصویرگری را جایز دانسته و گفته‌اند: ایرادی ندارد؛ مگر آن‌که قصد تصویرگر، هدفی حرام مانند تعظیم و گرامی‌داشت کسی باشد که صورتش را به تصویر کشیده است. در چنین موردی بیم آن می‌رود که با گذشت زمان، این تعظیم و گرامی‌داشت به شرک بینجامد؛ هم‌چنان‌که درباره‌ی قوم نوح علیهم‌السلام همین‌گونه شد و آنان نیک‌مردانی را به تصویر کشیدند و پس از گذشت مدتی طولانی تصاویر این مردان را پرستیدند! برخی از علما میان مجسمه‌سازی یا حجم‌سازی تصاویر جان‌دار و کشیدن نقاشی آن‌ها فرق گذاشته و به حدیث زید بن خالد استدلال کرده‌اند که در آن آمده است: «إِلَّا مَا كَانَ رَقْمًا فِي ثَوْبٍ»^(۱) یعنی: مگر آن‌چه که به صورت نقاشی بر روی پارچه به تصویر کشیده شود. این دسته از علما گفته‌اند: در حدیث، نقاشی بر روی پارچه مستثنا شده است؛ لذا فقط به تصویر کشیدن موجودات جان‌دار را حرام دانسته‌اند؛ ولی دیدگاه راجح این است که در این باره فرقی بین مجسمه‌سازی و نقاشی وجود ندارد و هر دو حرام است؛ زیرا کسی که با دست خویش نقاشی می‌کشد، می‌کوشد که اثرش در حد امکان شبیه به آفریده‌ی پروردگار باشد؛ لذا به تصویر کشیدن موجودات جان‌دار به صورت نقاشی نیز حرام است. اما عکس‌برداری با ابزارهای فتوگرافی که در دوران پیامبر ﷺ وجود نداشت و جزو ابزارهای نوساخته‌ی بشر است، با نقاشی کردن و به تصویر کشیدن چشم و بینی و لب‌ها که با دست انجام می‌شود،

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۹۵۸؛ و مسلم، ش: ۲۱۰۶ به نقل از زید بن خالد از طلحه رضی الله عنه.

متفاوت است و در وعید رسول الله ﷺ که فرموده است: «هر تصویرگری در دوزخ می‌باشد»، نمی‌گنجد. تصویر حاصل از این ابزار، نتیجه‌ی نوری‌ست که بر چیزی می‌تابد و سپس چاپ می‌شود؛ یعنی عکس‌برداری از طریق نور انجام می‌گردد و روشن است که نقاشی یا تصویرگری با عکس‌برداری تفاوت دارد؛ لذا عکس‌برداری، یعنی برداشتن تصویر یک مخلوق بدون دخالت دست بشر. البته ناگفته نماند که اگر عکس‌برداری با ابزارهای امروزی با هدفی حرام انجام شود، بنا بر قاعده‌ی سد ذرایع و پیش‌گیری از انجام کارهای حرام، عکس‌برداری با دوربین و ابزار مربوطه حرام می‌باشد و حکمش مانند خریدن تخم مرغ برای قماربازی‌ست؛ یعنی اگرچه خریداری تخم مرغ در اصل خود، جایز است، اما آن‌گاه که با هدف قماربازی باشد، حرام است؛ ولی اگر عکس گرفتن برای گواهی‌نامه‌ی رانندگی یا کارت شناسایی و امثال آن باشد، ایرادی ندارد؛ اما امروزه مردم به عکس‌برداری به‌عنوان یک تفریح و ثبت خاطرات نگاه می‌کنند و این، مثل یک آفت در میان آن‌ها رواج پیدا کرده است؛ در این میان، بر ما واجب می‌باشد که میان آنچه که الله و پیامبرش حرام کرده‌اند و آنچه که آشکارا حرام نشده است، فرق بگذاریم تا از یک‌سو مردم را در تنگنا قرار ندهیم و از سوی دیگر، آنان را به حرام مبتلا نکنیم.

تا این‌جا سه مورد از مواردی که رسول الله ﷺ به‌طور کلی و بدون تعیین اشخاص، لعنت کرد، بیان شد و اما چهارمین مورد:

«لَعَنَ اللَّهُ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ الْأَرْضِ»؛ یعنی: «لعنت الله بر کسی که نشانه‌های زمین را تغییر دهد»؛ منظور از نشانه‌های زمین، علامت‌هایی‌ست که برای تعیین حدود اراضی نصب می‌کنند. این وعید درباره‌ی افرادی‌ست که در همسایگی یک‌دیگر، زمین دارند و یکی از آن‌ها، علامت‌های نصب‌شده را تغییر می‌دهد تا بخشی از زمین همسایه را در زمین خود داخل کرده، آن را تصاحب کند. چنین شخصی به زبان پیامبر ﷺ نفرین شده و روز قیامت همان مقدار که به‌ناحق تصاحب کرده است، البته از هفت طبقه‌ی زمین، به دور گردنش پیچیده می‌شود؛ همان‌گونه که رسول الله ﷺ فرموده است: «هرکه یک وجب از زمین - کسی - را به‌ناحق تصاحب کند، روز قیامت همین یک وجب از هفت زمین، به دور گردنش پیچیده می‌شود». این، وضع کسی‌ست که یک وجب از زمین کسی را به‌ناحق تصاحب کند؛ پس ناگفته پیداست که هرکس، همه‌ی زمین

کسی را غصب کند، به لعن و نفرین و دوری از رحمت الهی سزاوارتر است؛ چنان که گاه مشاهده می شود که برخی از مردم به زمین های همسایگان تجاوز کرده و حتی بدین منظور گواهان دروغینی هم می آورند که به نفعشان شهادت دهند؛ لذا در دادگاه، به نفعشان حکم می گردد و بدین سان مشمول این لعن و نفرین شده، روز قیامت نیز در انتظار عمومی هفت طبقه از زمینی که غصب کرده اند، به دور گردنشان پیچیده می شود.

پیامبر ﷺ هم چنین گفته اند: «لَعَنَ اللَّهُ السَّارِقَ يَسْرِقُ الْبَيْضَةَ فَتُقَطَّعُ يَدُهُ، وَيَسْرِقُ الْحَبْلَ فَتُقَطَّعُ يَدُهُ»^(۱) یعنی: «لعنت الله بر دزدی که تخم مرغ می دزدد و دستش قطع می شود و ریسمان می دزدد و دستش بریده می گردد». دزد، کسی ست که پنهانی، مالی را که از آن نگه داری می شود یا در جای بسته و امنی ست، بر می دارد؛ مانند کسی که در تاریکی شب و هنگامی که مردم در خواب اند، از دیوار خانه ی مردم بالا می رود یا دری را باز کرده، دزدی می کند. اگر قیمت اموال مسروقه به ربع دینار یا معادل آن برسد، دست راست دزد از قسمت مُج قطع می شود؛ زیرا الله متعال می فرماید:

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾

[المائدة: ۳۸]

دست مرد و زن دزد را به سزای عملی که مرتکب شده اند، به عنوان مجازاتی از سوی الله قطع کنید. و الله، توانای باحکمت است.

فرقی نمی کند که دزد، فردی نامدار یا از طبقه ی بالای جامعه باشد یا این که فرد ضعیفی مرتکب دزدی شود؛ دزد هر که باشد، دستش قطع می گردد؛ زیرا زنی از «بنی مخزوم» سرقت کرد؛ وقتی رسول خدا ﷺ دستور داد که دستش را قطع کنند، اسامه ﷺ به درخواست نزدیکان این زن، نزد رسول خدا ﷺ رفت و از ایشان درخواست نمود که این حکم را اجرا نکنند؛ رسول الله ﷺ به اسامه ﷺ فرمود: «آیا درباره ی حکم و قانون خدا سفارش می کنی؟» آن گاه برخاست و برای مردم سخنرانی نمود؛ پس از حمد و ثنای الله، فرمود: «امت های پیش از شما (بنی اسرائیل)، از آن جهت به هلاکت رسیدند که وقتی فرد مشهور و نامداری در میان آنها دزدی می کرد، او را رها

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۷۸۳، ۶۷۹۹)؛ و مسلم، ش: ۱۶۸۷ به نقل از ابوهریره ؓ.

می‌کردند و هرگاه، فردِ ضعیفی، مرتکب سرقت می‌شد، دستش را قطع می‌نمودند. سپس سوگند یاد کرد و ادامه داد: «لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا»^(۱) یعنی: «اگر دخترم، فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم».

در حدیثی که نووی رحمه الله ذکر کرده، به تخم مرغ دزد اشاره شده است؛ یعنی به کسی که تخم مرغ می‌دزد و دست قطع می‌شود؛ این در حالی‌ست که قیمت یک تخم مرغ به اندازه‌ای نیست که دست سارقش قطع شود. برخی از علما گفته‌اند: واژه‌ی «الْبَيْضَةُ» به معنای تخم مرغ نیست؛ بلکه منظور از آن، «کلاه‌خود» است که ارزش آن به ربع دینار می‌رسد. یا منظور از واژه‌ی «الْحَبْلُ» در این حدیث، ریسمان معمولی نیست؛ بلکه ریسمانی‌ست که با آن، کشتی را به اسکله می‌بندند؛ این هم، کالایی قیمتی‌ست. برخی دیگر از علما، واژه‌ی «الْبَيْضَةُ» را به تخم مرغ معنا کرده‌اند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله این را به‌طور مطلق ذکر فرمود و در زبان عربی به تخم مرغ، «الْبَيْضَةُ» گفته می‌شود. هم‌چنین منظور «الْحَبْلُ» یا ریسمان در این حدیث، ریسمان معمولی‌ست؛ مانند ریسمان هیزم‌کش. رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: دست تخم‌مرغ‌دزد، قطع می‌شود؛ زیرا به دزدی عادت می‌کند و کارش به جایی می‌رسد که کالاهای قیمتی می‌دزدد؛ یعنی کالاهایی که ارزش آن‌ها، ربع دینار و یا بیش‌تر است. و چه درست و به‌جا گفته‌اند که: «تخم‌مرغ دزد، عاقبت شتر دزد می‌شود». و همین معنا، صحیح‌تر است.

و اما حدیث دیگری که مولف رحمه الله در این باب به آن استدلال کرده، این است که پیامبر صلی الله علیه و آله گفته‌اند: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدَيْهِ»؛ یعنی: «لعنت الله بر کسی که پدر و مادرش را لعنت کند»؛ صحابه رضی الله عنهم تعجب کردند و گفتند: مگر کسی پدر و مادرش را لعن و نفرین می‌کند یا به آن‌ها ناسزا می‌گوید؟! رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نَعَمْ! يَسُبُّ أَبَا الرَّجُلِ فَيَسُبُّ أَبَاهُ، وَيَسُبُّ أُمَّهُ فَيَسُبُّ أُمَّهُ»^(۲)؛ یعنی: «آری؛ بدین‌سان که شخصی به پدر شخص دیگری دشنام می‌دهد و او نیز در مقابل به پدر وی ناسزا می‌گوید یا شخصی، به مادر شخص دیگری دشنام می‌دهد و او هم به مادر وی ناسزا می‌گوید». لذا کسی که باعث می‌شود که دیگران به پدر و مادرش دشنام دهند یا پدر و مادرش را نفرین

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۴۵۳، ۳۹۶۵، ۶۲۹۰)؛ و مسلم، ش: (۳۱۹۶، ۳۱۹۷) به نقل از عایشه رضی الله عنها.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۳۰ به نقل از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه.

کنند، مانند کسی ست که خودش پدر و مادر خود را لعن و نفرین می کند. پناه بر الله. اما اگر کسی زمینی را غصب کند، می توانیم به او بگوییم: «لعنت خدا بر تو باد»؟ خیر؛ زیرا لعن و نفرین فردی معین، جایز نیست؛ بلکه به او می گوییم: این، حرام است؛ از الله ﷻ پروا کن و بدان که رسول الله ﷺ گفته اند: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ الْأَرْضِ»؛ یعنی: «لعنت الله بر کسی که نشانه های زمین را تغییر دهد». هم چنین به کسی که پدر و مادرش را لعن و نفرین می کند یا سبب می شود که دیگران به پدر و مادرش دشنام دهند یا نفرینشان کند، یادآوری می کنیم که عملش حرام است و پیامبر ﷺ بر افرادی که مرتکب چنینی عملی می شوند، لعنت فرستاده است؛ لذا ما آن شخص را به طور معین، لعن و نفرین نمی کنیم؛ زیرا لعن و نفرین فرد معینی، جایز نیست. هم چنین لعنت کردن یک دزد به طور مشخص، جایز نیست؛ بلکه او را نصیحت می کنیم و به او می گوییم: از الله ﷻ پروا کن و دست از سرقت و دزدی بردار.

پیامبر ﷺ فرموده است: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ»؛ یعنی: «لعنت الله بر کسی که برای غیر الله قربانی کند». هم چنین فرموده است: «مَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا أَوْ آوَى مُحْدِثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»؛ یعنی: «هر که در مدینه، بدعت - یا فتنه ای - ایجاد کند یا بدعت گذاری - یا فتنه گری - را جای دهد، لعنت الله و فرشتگان و همه ی مردم بر اوست». پیامبر ﷺ هم چنین سه قبیله از قبایل عرب را لعنت نمود و دعا کرد: «اللَّهُمَّ الْعَن رِعْلًا، وَذَكْوَانَ، وَعُصَيَّةَ: عَصُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ یعنی: «یا الله! رعل، ذکوان و عُصَيَّة را که از الله و فرستاده اش نافرمانی کردند، لعنت کن».

شرح

این سه گروه نیز جزو کسانی هستند که لعن و نفرین آن ها به طور کلی و عمومی، جایز است؛ پیش تر بیان شد که لعن و نفرین فردی معین - حتی اگر کافر باشد - روا نیست؛ یعنی جایز نیست که بگوییم: «لعنت خدا بر فلانی». اما لعن و نفرین گنه کاران، به طور کلی و بدون تعیین اشخاص، جایز است؛ مانند لعنت فرستادن بر عموم ظالمان یا کافران. پیش تر نمونه هایی از این دست ذکر شد؛ یکی از این نمونه ها، این است که پیامبر ﷺ گفته اند: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ»؛ یعنی: «لعنت الله

بر کسی که برای غیرالله قربانی کند؛ زیرا قربانی کردن برای غیرالله، شرک است و عبادت، ویژه‌ی الله متعال می‌باشد و هرکه عبادتی را برای غیرالله انجام دهد، مشرک است. الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ۱۶۲]

بگو: همانا نماز و قربانی و زندگی و مرگم، از آن الله، پروردگار جهانیان است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَحْزِرْ﴾ [الکوثر: ۲]

پس برای پروردگارت نماز بگزار و (برای او، شتر) قربانی کن.

لذا هرکه برای غیرالله نماز بگزارد، مشرک است؛ و نیز کسی که برای غیرالله قربانی کند، مشرک می‌باشد؛ این، در صورتی‌ست که قربانی یا ذبح حیوان برای غیرالله، به قصد تقرب و نزدیکی به کسی یا تعظیم و بزرگ‌داشت او انجام شود؛ لذا روشن است که ذبح حیوان برای پذیرایی از مهمان، جایز و پسندیده می‌باشد و خود، نمونه‌ای از مهمان‌نوازی‌ست؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ»^(۱) یعنی: «هرکس به الله و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد».

اما این‌که شخصیتی برجسته مانند عالمی نام‌دار یا مسؤولی بلندپایه به جایی می‌رود و جلوی پایش گوسفند می‌کشند تا او را بزرگ بدارند، شرک اکبر است و فاعلش را از دایره‌ی اسلام خارج می‌کند و الله متعال، بهشت را بر کسی که مرتکب شرک اکبر شود، حرام نموده است؛ و جایگاه چنین فردی، دوزخ می‌باشد و ستم‌کاران، هیچ یاوری ندارند به گفته‌ی صریح پیامبر ﷺ، چنین فردی ملعون می‌باشد. مولف رحمه الله نمونه‌ی دیگری از جایز بودن لعن و نفرین گنه‌کاران، بدون تعیین اشخاص ذکر کرده و به این حدیث اشاره نموده که پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ أَحَدَّثَ فِيهَا حَدَّثًا أَوْ آوَى مُحَدِّثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»؛ یعنی:

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۳۱۳. [مترجم]

«هرکه در مدینه، بدعت - یا فتنه‌ای - ایجاد کند یا بدعت‌گذاری - یا فتنه‌گری - را جای دهد، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست».

واژه‌ی «حَدَّث» در این حدیث به دو معناست:

نخست: بدعت؛ لذا مفهوم حدیث، این است که هرکس در مدینه، بدعتی ایجاد کند، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست؛ در احادیث پیامبر ﷺ «حَدَّث» و «بدعت» به صورت مترادف ذکر شده است: «فَإِنَّ كُلَّ مُحَدِّثٍ بِدْعَةٌ وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»^(۱) یعنی: «هر عمل خودساخته‌ای، بدعت است و هر بدعتی، گمراهی‌ست». آری؛ کسی که در مدینه، در شهر پیامبر ﷺ که شهر سنت و هدایت است، بدعتی ایجاد کند، سزاوار لعن و نفرین پروردگار است؛ زیرا بدعت، در برابر سنت قرار دارد.

دوم: فتنه؛ یعنی واژه‌ی «حَدَّث» در این روایت، به معنای فتنه و آشوب می‌باشد؛ از این رو مفهوم حدیث این خواهد بود که هرکس در مدینه فتنه و آشوب به پا کند، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست؛ چه آشوب‌گری‌اش به قتل و خون‌ریزی بینجامد و چه به اختلاف و تفرقه یا کینه و دشمنی.

گفتنی‌ست: کسی که در مدینه مرتکب گناه و معصیت شود، مشمول این وعید نیست؛ بلکه ارتکاب گناه و معصیت در مدینه، از ارتکاب گناه و معصیت در سایر مکان‌ها بدتر است؛ ولی کسی که در مدینه مرتکب گناه و معصیت شود، سزاوار لعن و نفرین نیست. در این رابطه، کسی سزاوار لعن و نفرین است که در مدینه بدعتی بیاورد یا آشوبی به پا کند.

و اما مورد دیگری که مولف رحمه الله درباره‌ی جایز بودن لعن و نفرین کلی بدان استدلال کرده، این است که پیامبر ﷺ هم‌چنین سه قبیله از قبایل عرب را لعنت نمود و دعا کرد: «اللَّهُمَّ الْعَن رِعْلًا، وَذَكْوَانَ، وَغُصَيَّةَ: عَصَاؤُا اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ یعنی: «یا الله! رِعل، ذکوان و غُصَيَّة را که از الله و فرستاده‌اش نافرمانی کردند، لعنت کن».

این سه قبیله به یاران پیامبر ﷺ خیانت کردند و شماری از اصحاب ﷺ را کشتند؛ لذا رسول الله ﷺ این سه قبیله را نفرین نمود و گفت: «یا الله! لعنتشان کن»؛ البته شخص معینی را نام نبرد؛ بلکه به طور کلی سه قبیله را ذکر کرد. لذا مفهومش این است که یا

(۱) صحیح است؛ نک: صحیح الجامع (۲۵۴۹، ۴۳۶۹).

الله! بر آن دسته از افراد این سه قبیله یارانم را به قتل رساندند، لعنت بفرست و آنان را از رحمت خویش دور بگردان. لذا روشن است که این نفرین، آن دسته از افراد این سه قبیله که مرتکب این جنایت نشدند، نمی رسد؛ زیرا الله متعال می فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾

[الأنعام: ۱۶۴]

و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد.

فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»؛ یعنی: «لعنت الله بر یهودیان که قبرهای پیامبرانشان را محلّ عبادت قرار دادند». هم چنین پیامبر ﷺ بر آن دسته از مردانی که خود را به زنان شبیه می سازند و نیز بر زنانی که خود را شبیه مردان می گردانند، لعنت فرستاد. همه ی این الفاظ در احادیث صحیح آمده که برخی از آنها در دو صحیح بخاری و مسلم و برخی هم در یکی از این دو صحیح، موجود است و بنده به قصد اختصار به این احادیث اشاره کردم و ان شاء الله تعالی بیش تر این احادیث را در همین کتاب در باب های مربوط به هر موضوع، ذکر خواهم کرد.

شرح

مؤلف رحمه الله درباره ی جایز بودن لعن و نفرین کلی، بدون تعیین اشخاص، به این حدیث استدلال کرده که پیامبر ﷺ فرموده است: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»؛ یعنی: «لعنت الله بر یهودیان که قبرهای پیامبرانشان را محلّ عبادت قرار دادند». یهودیان مدعی پیروی از موسی علیهما السلام هستند و نصارا خود را پیروان عیسی علیهما السلام می دانند؛ اما زمانی که پیامبر اسلام ﷺ برانگیخته شد، به رغم این که آن بزرگوار را می شناختند و نشانه های صداقتش را می دانستند، به او ایمان نیاوردند؛ از این رو به خاطر روی گردانی از حق و حقیقت، مورد خشم پروردگار قرار گرفتند. پیامبر ﷺ آنان را لعن و نفرین کرد و سببش را نیز بیان نمود و فرمود: «آنان قبرهای پیامبرانشان را محلّ عبادت قرار دادند». لذا هر که مرتکب چنین عملی شود، چه یهودی و نصرانی باشد و چه کسی که ادعای اسلام می کند، ملعون می باشد و به زبان پیامبر ﷺ نفرین شده است. حتی اگر کسی که عبادت گاهی بر سر قبر می سازد، در آن الله را عبادت کند، نه صاحب قبر را، نمازش باطل و حرام است و اعاده ی آن بر او واجب می باشد.

تخریب بناها یا پرستش گاه‌هایی که در کنار قبور ساخته می‌شوند، واجب است و نماز خواندن در آن‌ها جایز نیست؛ زیرا مساجد برای عبادت و پرستش الله، و نماز و ذکر و قرائت قرآن ساخته می‌گردند، نه برای این‌که به مقبره تبدیل شوند. لذا اگر مسجدی، از پیش ساخته شده و سپس امیر یا وزیری را در آنجا دفن کرده‌اند، واجب است که قبرش را نبش نموده، جنازه را به قبرستان منتقل کنند و ابقای قبر در مسجد، جایز نیست؛ اما اگر شک و تردید بود که ابتدا مسجد بنا شده است یا قبر و سپس بر روی آن، مسجد ساخته‌اند، احتیاط این است که در چنین مسجدی نماز نخوانند و از آن دوری کنند تا نمازشان در معرض بطلان قرار نگیرد.

برخی از مردم، بر وجود قبر پیامبر ﷺ اشکال می‌تراشند و می‌گویند: چرا قبر پیامبر ﷺ در مسجد قرار گرفته است؟

اما هیچ ایرادی بر این مسأله وارد نیست؛ زیرا مسجد، بر سر قبر پیامبر ﷺ بنا نشده است؛ بلکه با وجود توسعه‌ی مسجد، باز هم قبر، در خانه‌ای قرار دارد که از مسجد، جدا و مستقل می‌باشد و تنها باطل‌گرایان و کسانی که به دنبال باطل هستند، دلیل تراشی می‌کنند و چنین اعتراض‌هایی مطرح می‌نمایند. مشهور است که دو نفر قصد ربودن پیکر رسول الله ﷺ را داشتند؛ لذا تونلی در زیر زمین حفر کردند تا به قبر پیامبر ﷺ برسند و پیکر مبارکش را ببرایند؛ یکی از پادشاهان، در خواب دید که دو نفر چنین قصدی دارند. وی به این خواب اهمیت داد و برای پی‌گیری به مدینه سفر کرد و برای این‌که آن‌دو را پیدا کند، به امیر مدینه گفت: همه‌ی اهالی مدینه را دعوت کن؛ گویا ویژگی‌های آن دو نفر را در خواب دیده بود و اگر آن‌ها را می‌دید، می‌توانست آنان را شناسایی کند. امیر مدینه، اهالی شهر را به ضیافت دعوت کرد؛ اما پادشاه آن دو نفر را در میان جمع نیافت؛ لذا از آنجا که به درستی خواب خود باور داشت، پرسید: گویا همه در این مهمانی حضور نداشتند؛ گفتند: چرا؛ همه‌ی اهالی مدینه در این مهمانی حاضر بودند، مگر دو نفر که در مسجد هستند. گفت: آن دو نفر را نزد من بیاورید. وقتی آن‌دو را نزد پادشاه آوردند، همان دو نفری بودند که پادشاه در خواب دیده بود و آنان را شناخت. سپس دستور داد که پیرامون قبر پیامبر ﷺ را حفر کنند و با مس و سُرَب و سنگ، حفاظی به دَوَرِ قبر بکشند تا کسی به پیکر مبارک دست نیابد و بدین‌سان قبر رسول الله ﷺ از مسجد، جداست. لذا اهل شرک و قبرپرستان نمی‌توانند

اشکالی تراشی کنند که قبر پیامبر ﷺ در مسجد است؛ هرگز؛ بلکه قبر پیامبر ﷺ از مسجد جداست.

مؤلف رحمه الله در تأیید سخنش درباره‌ی جایز بودن لعن و نفرین کلی، بدون تعیین اشخاص، روایتی بدین مضمون آورده است که پیامبر ﷺ بر آن دسته از مردانی که خود را به زنان شبیه می‌سازند و نیز بر زنانی که خود را شبیه مردان می‌گردانند، لعنت فرستاد. شبیه‌سازی خود به جنس مخالف، می‌تواند در روش حرف زدن، راه رفتن، و نیز در نحوه‌ی لباس پوشیدن و امثال آن باشد؛ مثلاً یک مرد، صدایش را مانند زنان، نازک کند و مانند زنان سخن بگوید؛ چنین کسی به زبان پیامبر ﷺ لعنت شده است. یا این که لباس زنانه بپوشد یا بر سرش کلاه‌گیس بگذارد و خود را به شکل و قیافه‌ی زنان درآورد یا ساعت زنانه به دست کند؛ زیرا ساعت‌های زنانه و مردانه، با هم تفاوت دارند. خلاصه این که اگر مردی به هر شکلی خود را شبیه زنان بسازد، مرتکب گناه بزرگی شده است. زن نیز همین گونه می‌باشد؛ یعنی اگر زنی در نحوه‌ی راه رفتن یا سخن گفتن و یا در موردی دیگر، خود را شبیه مردان بگرداند، مرتکب گناهی بزرگ شده است؛ اما آیا می‌توانیم به چنین مرد یا زنی بگوییم: خدا لعنتت کند؟ خیر؛ بلکه به او یادآوری می‌کنیم که پیامبر ﷺ بر آن دسته از مردانی که خود را به زنان شبیه می‌سازند و نیز بر زنانی که خود را شبیه مردان می‌گردانند، لعنت فرستاده است. زیرا لعنت کردن فردی معین، - حتی اگر کافر و فاسق باشد - جایز نیست.

۲۶۶- باب: حرام بودن دشنام دادن به مسلمان، به ناحق

الله متعال می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ (۵۸)

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی آن که مرتکب گناهی شده باشند، می آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

۱۵۶۷- وعن ابن مسعود رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ». [متفقٌ علیه] ^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دشنام دادن به مسلمان، فسق است و جنگیدن با او، کفر».

شرح

مولف رحمه الله بابی درباره‌ی حرام بودن دشنام دادن به مسلمان گشوده است؛ دشنام دادن یا ناسزاگویی، بدین معناست که انسان در حضور برادر مسلمانش به او بد بگوید یا بر او خرده بگیرد و از او عیب‌جویی نماید؛ اما اگر در پشت سرش چنین کاری بکند، غیبت به‌شمار می‌آید. سپس مولف رحمه الله این آیه را آورده است که الله ﻋَﻠَیْهِ السَّلَام می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ (۵۸)

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی آن که مرتکب گناهی شده باشند، می آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

منظور از تهمت و گناه آشکار، این است که باید پاسخ‌گوی چنین عملی باشند و مجازاتش را خواهند دید؛ این، شامل هرگونه گفتار و رفتار آزاردهنده‌ای می‌شود؛

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۶۴.

هرچه انسان گرامی‌تر باشد، اذیت و آزارش، گناه بزرگ‌تری‌ست؛ لذا آزاررسانی به خویشاوند و نزدیک، از اذیت کردن بیگانگان بدتر است؛ هم‌چنان‌که اذیت کردن همسایه از آزاررسانی به غیرهمسایه بدتر و شدیدتر می‌باشد. از این رو قُبْح و گناه آزاررسانی به این بستگی دارد که طرف مقابل چگونه و در چه وضعیتی باشد؛ پس جای بسی شگفت است که برخی از مردم همسایگان خود را می‌آزارند و در زندگی آن‌ها سَرک می‌کشند! در صورتی که این، گناه بسیار بزرگی‌ست. ابوه‌ریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به الله سوگند، ایمان ندارد؛ به الله سوگند ایمان ندارد!» پرسیدند: چه کسی ای رسول‌خدا! فرمود: «کسی که همسایه‌اش از شر او در امان نیست».^(۱)

در این آیه آمده است: ﴿يَغْيِرْ مَا أَكْتَسَبُوا﴾؛ یعنی: «آنان که مردان و زنان مومن را بی آن‌که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند...». از این آیه چنین برداشت می‌شود که آزار دادن زن یا مرد مومنی که مرتکب گناه شده است، ایرادی ندارد؛ به عبارت دیگر: اگر آزار رساندن شما به یک مسلمان، واکنشی به عمل خودش باشد، اشکالی ندارد و شما می‌توانید در برابر اذیت و آزاری که به شما رسانده است، تلافی کنید؛ بلکه الله متعال درباره‌ی دو نفری که مرتکب زنا می‌شوند، فرموده است:

﴿وَالَّذَانِ يَأْتِيَنِهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا﴾ [النساء: ۱۶]

و آن زن و مردی را که از میان شما مرتکب زنا می‌شوند، آزار دهید و چون توبه نمودند و رو به نیکی آوردند، دست از آزارشان بردارید.

این حکم مربوط به زمانی‌ست که هنوز فرمان کشتن هم‌جنس‌بازان اعم از فاعل و مفعول نازل نشده بود؛ یعنی زمانی که لواط‌کار را نه شلاق می‌زدند و نه می‌کشتند؛ بلکه او را آزار می‌دادند تا توبه کند. سپس الله متعال به زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله به کشتن لواط‌کار، اعم از فاعل و مفعول دستور داد و صحابه رضی الله عنهم نیز بر این اجماع کرده‌اند. سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دشنام دادن به مسلمان، فسق است و جنگیدن با او، کفر». این حدیث نشان می‌دهد که فسق، از کفر کم‌تر است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله ناسزاگویی به مسلمان

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۳۱۰. [مترجم]

را فسق قلمداد کرد و جنگیدن با او را کفر دانست؛ لذا کسی که به برادر مسلمانش دشنام دهد، فاسق به شمار می آید؛ در نتیجه شهادتش پذیرفته نمی شود و حق سرپرستی یا ولایتش بر دخترش نیز سلب می شود و نمی تواند در ازدواج دخترش نقشی داشته باشد یا در مقام امام و پیش نماز مسلمانان قرار گیرد یا مؤذن شود. این، باور بسیاری از علماست؛ البته پاره ای از این مسایل، محل اختلاف است. لذا هرکه به برادر مسلمانش دشنام دهد، فاسق است و هرکس به برادر مسلمان بجنگد، کافر می شود؛ البته در صورتی که جنگیدن به ناحق با برادر مسلمانش یا کشتن او را حلال بدانند؛ و اگر کشتنش را روا ندانند، از دایره ی اسلام خارج نمی گردد؛ بدین دلیل که الله متعال می فرماید:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَاقْتُلُوا الَّتِي تَبَغَىٰ حَتَّىٰ تَفِئَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾﴾^۱ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾

[الحجرات: ۹، ۱۰]

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر جنگیدند، میانشان صلح برقرار کنید. و اگر یکی از این دو گروه، به گروه دیگر تجاوز نمود، با گروه تجاوزگر بجنگید تا به حکم الله بازگردد. و اگر (به حکم الله) بازگشت، در میانشان به عدالت و انصاف، صلح برقرار کنید و دادگری پیشه نمایید. بی گمان الله، دادگران را دوست دارد. جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند؛ پس در میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید.

بدین سان الله متعال دو گروه مسلمان را که با یکدیگر می جنگند، برادران گروه میانجی که در میانشان صلح و سازش برقرار می کنند، نامیده است و این، نشان می دهد که پیکار مسلمانان با یکدیگر، اگرچه خطر سقوط در کفر را دارد، اما از مرحله ی کفر، پایین تر است و آنان را از اسلام بیرون نمی کند.

۱۵۶۸- وعن أبي ذرٍّ رضی اللہ عنہ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَا يَرْمِي رَجُلٌ رَجُلًا بِالْفِسْقِ أَوْ الْكُفْرِ، إِلَّا أَرْتَدَّتْ عَلَيْهِ، إِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبُهُ كَذَلِكَ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: از ابوذر رضی اللہ عنہ روایت است که وی از رسول الله ﷺ شنید که می فرمود: «هر که، شخصی را به فسق یا کفر متهم کند و آن شخص این گونه نباشد، فسق و کفر به خودش برمی گردد».

۱۵۶۹- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْمُتَسَابَّانِ مَا قَالَا فَعَلَى الْبَادِي مِنْهُمَا حَتَّى يَعْتَدِيَ الْمَظْلُومُ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دو نفر که به یکدیگر دشنام می دهند، گناهش بر آغازگر است تا آن که ستم دیده [یعنی نفر دوم] از حد بگذرد».

شرح

نووی رحمہ اللہ در این باب حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوذر رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هر که، شخصی را به فسق یا کفر متهم کند و آن شخص این گونه نباشد، فسق و کفر به خودش برمی گردد»؛ یعنی اگر به کسی بگویی: «تو، فاسقی» یا «تو کافری»، این اتهام به خودتان برمی گردد؛ مگر این که آن شخص واقعا فاسق یا کافر باشد. لذا متهم کردن کسی به فسق یا کفر، جزو گناهان بزرگ است؛ زیرا پیامبر ﷺ خبر داده است که این اتهام ها به خود متهم کننده برمی گردد؛ مگر این که متهم، یعنی کسی که این اتهام ها به او وارد می شود، واقعا فاسق یا کافر باشد و برای برحذر داشتن از او، فسق و کفرش را برملا می کنند. البته از این حدیث چنین برمی آید که تفسیق یا تکفیر مسلمانان، بدون دلیل شرعی، روا نیست؛ اگرچه برخی از مردم در این باره سهل انگاری و گستاخی می کنند و به اندک چیزی دیگران را به فسق و کفر متهم کرده، می گویند: این کار، فسق است؛ این کار، کفر است!

و اما حدیث دوم، حدیثی بدین مضمون است که ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دو نفر که به یکدیگر دشنام می دهند، گناهش بر آغازگر است تا

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۴۵؛ و مسلم، ش: ۶۱.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۵۸۷.

آن که ستم دیده [یعنی نفر دوم] از حد بگذرد». لذا دو نفر که به یکدیگر بد و بیراه می‌گویند، گناهِش بر کسی ست که ناسزاگویی را آغاز می‌کند؛ البته تا زمانی که نفر دوم از حد نگذرد و فقط جواب دشنام‌دهنده را بدهد؛ اما اگر از حد تجاوز کند، آن‌گاه گناهِش با هر دوی آنهاست. از این حدیث چنین برداشت می‌کنیم که برای انسان جایز است که ناسزاگوییِ شخص دشنام‌دهنده را تلافی کند و دشنام‌هایش را به خودش برگرداند؛ البته نباید از حد تجاوز نماید؛ از این رو باری پیامبر ﷺ فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدَيْهِ» یعنی: «لعنت الله بر کسی که پدر و مادرش را لعنت کند»؛ صحابه ﷺ تعجب کردند و گفتند: مگر کسی پدر و مادرش را لعن و نفرین می‌کند یا به آن‌ها ناسزا می‌گوید؟! رسول الله ﷺ فرمود: «نَعَمْ! يَسُبُّ أَبَا الرَّجُلِ فَيَسُبُّ أَبَاهُ، وَيَسُبُّ أُمَّهُ فَيَسُبُّ أُمَّهُ»^(۱) یعنی: «آری؛ بدین‌سان که شخصی به پدر شخص دیگری دشنام می‌دهد و او نیز در مقابل به پدر وی ناسزا می‌گوید یا شخصی، به مادر شخص دیگری دشنام می‌دهد و او هم به مادر وی ناسزا می‌گوید». لذا اگر کسی آغازگر شر باشد، شر و بدی‌اش به خودش باز می‌گردد و از آن، بی‌نصیب نیست؛ چنان‌که اگر فردی به شخصی دیگر بد و بیراه بگوید، تا زمانی که نفر دوم از حد نگذرد، گناه ناسزاگویی به شخص اول، یعنی به آغازکننده می‌رسد؛ هم‌چنین روشن می‌شود که نفر دوم، مورد ستم قرار گرفته و می‌تواند در حد و اندازه‌ی حق خویش، تلافی کند و گناهی بر او نیست.

۱۵۷۰- وعنه قال: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ خَمْرًا قَالَ: «اضْرِبُوهُ» قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَمَتَّ الضَّارِبُ بِيَدِهِ وَالضَّارِبُ بِنَعْلِهِ، وَالضَّارِبُ بِثَوْبِهِ؛ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: أَخْزَاكَ اللَّهُ، قَالَ: «لَا تَقُولُوا هَذَا، لَا تُعِينُوا عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ». [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: مردی را که شراب خورده بود، نزد پیامبر ﷺ آوردند. پیامبر ﷺ فرمود: «او را بزنید». ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: برخی از ما با دست خود،

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۳۰ به نقل از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۷۷۷؛ این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۲۴۸ آمده است.

بعضی هم با کفش خویش و عده‌ای نیز با پارچه یا لباس خود، او را زدند. هنگامی که آن مرد، رفت، یکی از حاضران گفت: خدا، تو را خوار و رسوا کند. پیامبر ﷺ فرمود: «چنین نگوئید و بر ضد او به شیطان، کمک نکنید».

شرح

مؤلف رحمه الله از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده است: «مردی را که شراب خورده بود، نزد پیامبر ﷺ آوردند».

در این روایت، واژه‌ی «خمر» آمده است؛ خمر، شامل هر نوشیدنی مست‌کننده‌ای می‌شود. فرقی نمی‌کند که از آب انگور باشد یا از خرما یا از جو و گندم یا هر نوشیدنی مست‌کننده‌ی دیگری. اصل بر این است که همه‌ی نوشیدنی‌های مست‌کننده، حرام است؛ چه کم باشد و چه زیاد، چه اعتیادآور باشد و چه نباشد؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ، وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ»^(۱)؛ یعنی: «هر مست‌کننده‌ای، خمر و حرام است».

مستی، خارج شدن از حالت عادی‌ست که با لذت و طرب یا شادی همراه است؛ از این رو "بنگ" اگرچه مخدر است، اما مست‌کننده نیست؛ یعنی جزو مواد مست‌کننده به‌شمار نمی‌آید؛ آدم مست، از حالت عادی به‌دور می‌شود و گاه احساس می‌کند که فرمان‌روا یا مسؤولی بلند پایه است! باری پیامبر ﷺ عمویش حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه را دید که شراب خورده بود و با حمزه رضی الله عنه سخن گفت؛ اما حمزه که شراب خورده و از حالت عادی به‌دور شده بود، گفت: مگر شما غلامان پدرم نیستید؟ و چون مست بود، نمی‌دانست که چه می‌گوید؛ البته این، پیش از حرام شدن شراب بود؛ لذا گناهی بر او نیست. گفتنی‌ست که حکم شراب، چهار مرحله داشته است:

مرحله‌ی نخست: ابتدا شراب، مباح بود. چنان‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا﴾ [النحل: ۶۷]

و از محصولات درختان خرما و انگور، گاهی شراب مست‌کننده می‌گیرید و گاهی رزق پاک و نیکو به‌دست می‌آورید.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۰۰۳، به‌نقل از ابن عمر رضی الله عنهما.

مرحله ی دوم: این بود که الله متعال، آنرا در آستانه ی تحریم قرار داد؛ اما حرامش نفرمود. چنان که می فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْتَفِعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾
[البقرة: ۲۱۹]

از تو درباره ی شراب و قمار می پرسند. بگو: در هر دو گناه بزرگی ست و منافی هم برای مردم دارد؛ اما گناهشان از سودشان بیش تر است.

الله متعال در این مرحله، از باده نوشی و شراب خواری، منع نفرمود.

مرحله ی سوم: الله متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾
[النساء: ۴۳]

ای مومنان! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می گوئید.

الله متعال در این آیه از نزدیک شدن به نماز در حالت مستی نهی فرمود؛ لذا باده نوشی جز در هنگام نماز هم چنان مباح بود.

مرحله ی چهارم: الله متعال در سوره ی «مائده»، شراب را به کلی حرام فرمود و این، حکم نهایی درباره ی شراب که نازل شد. الله متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾
[المائدة: ۹۰]

ای مؤمنان! شراب، و قمار، و بت ها (و همه ی معبودان باطل) و تیرهای قرعه، پلید و از کارهای شیطان است؛ پس، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید.

لذا مردم از باده نوشی منع شدند؛ اما از آن جا که نفس انسان به شراب و شراب خواری علاقه دارد، مجازاتی بازدارنده برای جلوگیری از شراب خواری قرار داده شد.

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: مردی را که شراب خورده بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او را بزنید». پیامبر صلی الله علیه و آله تعداد ضربه ها را معین نکرد؛ لذا مجازات شراب خوار، جزو حدود نیست؛ حدود به آن دسته از مجازات های شرعی گفته می شود که حد و اندازه اش، مشخص می باشد؛ پس مجازات شراب خواری جزو تعزیرات است. از این رو هنگامی که آن مرد شراب خوار را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند،

فرمود: «او را بزنید»؛ ولی تعداد ضربه‌ها را معین نکرد. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: برخی از ما با دست خود، بعضی هم با کفش خویش و عده‌ای نیز با پارچه یا لباس خود، او را زدند. هنگامی که آن مرد رفت، یکی از حاضران گفت: خدا، تو را خوار و رسوا کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چنین نگوئید و بر ضد او به شیطان، کمک نکنید». بدین‌سان اگرچه آن مرد شراب خورده بود، اما پیامبر صلی الله علیه و آله از ناسزاگویی به او منع فرمود؛ پس درباره‌ی شراب‌خوار چه موضعی باید داشته باشیم؟ آری؛ باید برایش درخواست هدایت و آمرزش نماییم. مثلاً بگوییم: پروردگارا! او را هدایت بفرما؛ پروردگارا! او را از این گناه، دور بگردان.

این حدیث نشان می‌دهد که شراب، حرام است و شراب‌خواری، مجازات دارد؛ در دوران عمر رضی الله عنه مردمان زیادی، اسلام را پذیرفتند؛ برخی از آن‌ها، مانند گذشتگان به اسلام و احکام آن، پای‌بند نبودند. لذا شراب‌خواری، زیاد شد. عمر رضی الله عنه در این‌باره با اصحاب رضی الله عنهم مشورت کرد و از آن‌ها درباره‌ی حکمی شراب‌خواری و مجازات آن، نظر خواست. گفتنی‌ست که آن بزرگوار همه‌ی اصحاب رضی الله عنهم را جمع نکرد؛ بلکه از صاحب‌نظران و اهل مشورت، نظر خواست؛ زیرا عموم مردم صلاحیت اظهار نظر درباره‌ی چنین مسایلی را ندارند. در مسایل سیاسی نیز افراد صاحب‌نظرند که صلاحیت اظهار نظر دارند و هر کسی باید مطابق توانمندی‌های خود به ایفای نقش در جامعه بپردازد؛ «هر کسی را بهر چیزی ساخته‌اند». اگر هر کسی خود را در هر کاری صاحب‌نظر بداند، آن‌وقت سنگ روی سنگ بند نمی‌آید؛ لذا هر کاری را باید به اهل آن سپرد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ ۖ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾

[النساء: ۸۳]

و هنگامی که خبر امیدبخش یا نگران‌کننده‌ای به آنان می‌رسد، آن را شایع می‌کنند. و اگر آن را به پیامبر و صاحبان امور خویش واگذار می‌کردند، آنان که اهل درک و استنباطند، حقیقتش را درک می‌نمودند.

مشارکت عمومی بدین معنا که هر کسی مطابق توانایی و تخصص خود ایفای نقش نماید، خوب و مفید است؛ اما بدین معنا که هر کسی در مسایل گوناگون از جمله مسایل سیاسی اظهار نظر و دخالت کند، بر خلاف روش صحابه و خلفای

راشیدین علیه السلام می باشد؛ بلکه روش سلف، بیان گر این است که هر کسی مطابق شایستگی های خود، نقشی را در جامعه بر عهده می گیرد.

خلاصه این که عمر فاروق رضی الله عنه که شخصیتی دوراندیش و باریک بین بود، صاحب نظران صحابه رضی الله عنهم را جمع کرد و درباره ی موضوع شراب خواری و گسترش این آسیب، از آنان نظر خواست. لذا روشن می شود که وقتی انگیزه ها و بازدارنده ها دینی و ایمانی ضعیف می گردد، وظیفه ی حاکم و فرمانروای مسلمان برای جلوگیری از آسیب های اجتماعی جدی تر و بیش تر می شود و وقتی این دو امر، یعنی بازدارنده های ایمانی و حکومتی در برخورد با چالش های اخلاقی و آسیب های اجتماعی ضعیف شوند، آسیب های اجتماعی افزایش یافته، امت و ملت رو به تباهی می نهند. عمر رضی الله عنه درباره ی چگونگی برخورد با گسترش شراب خواری از اهل نظر، مشورت خواست. عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه گفت: کم ترین مجازات، مجازات تهمت است که هشتاد تازیانه می باشد. لذا حد شراب خواری را به هشتاد شلاق، افزایش دهید. عمر رضی الله عنه پیشنهاد عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه را پذیرفت و مجازات شراب خواری را که پیش تر به عنوان یک تعزیر، چهل شلاق بود به هشتاد شلاق افزایش داد و صحابه رضی الله عنهم نیز این را پذیرفتند.

در سنت آمده است که اگر کسی شراب نوشید، او را می زنند؛ و اگر دوباره شراب خورد، باز هم او را می زنند؛ و چنانچه بار سوم شراب خورد، مجازاتش این است که او را بزنند؛ اما مرتبه ی چهارم که شراب نوشید، واجب است که او را بکشند. در سنت، این گونه آمده است و ظاهریه همین دیدگاه را دارند و بر این باورند که شراب خوار در چهارمین مرتبه، گشته می شود؛ زیرا به یک عنصر فاسد تبدیل شده است که امیدی به اصلاحش نیست؛ ولی جمهور علما گفته اند: شراب خوار را نباید گشت و هر بار که مرتکب این عمل شود، شلاق می خورد. شیخ الاسلام رحمه الله حد وسط را گرفته و گفته است: وقتی شراب خواری در جامعه زیاد شود و مردم جز از ترس اعدام دست از شراب خواری برندارند، در این صورت شراب خوار در چهارمین مرتبه ی مجازاتش، گشته می شود. این، دیدگاه دقیق و عالمانه ای است که هر دو مصلحت را در خود جمع کرده است: هم مصلحت متون صریح را و هم مصلحت جلوگیری از افزایش شراب خواری در جامعه را؛ زیرا عمر فاروق رضی الله عنه مجازات

شراب‌خواری را تا حد اعدام قرار نداد؛ به‌ویژه این‌که علما در مورد حدیثی که در این‌باره روایت شده است، اختلاف نظر دارند و دیدگاه‌های متفاوتی درباره‌ی آن وجود دارد که آیا حُکْمش باقی‌ست یا خیر، صحیح است یا نه و آیا منسوخ شده یا منسوخ نشده است؟ در هر صورت، دیدگاه شیخ‌الاسلام رحمته‌الله که حد وسط را گرفته است، دیدگاهی درست و دقیق می‌باشد. و ای کاش حکام و سران کشورهای اسلامی به اجرای مجازات‌ها و احکام شرعی از جمله برخورد با پدیده‌ی شراب‌خواری که رو به افزایش است، توجه می‌کردند و می‌دیدند که چه خیر و برکتی در پی دارد و از چه آسیب‌ها و منکراتی پیش‌گیری می‌کند! امروزه در برخی از کشورهای اسلامی، شراب‌خواری همانند نوشیدن آب پرتقال و آب لیمو و دیگر نوشیدنی‌های حلال، رواج پیدا کرده است. شکی نیست که این پدیده، جلوه‌ای غیراسلامی‌ست؛ بدین‌سان که مردم درب یخچال را باز می‌کنند و بطری شراب را از درون یخچال برداشته، سر می‌کشند! این، یعنی گسترش بی‌بند و باری که شایسته‌ی جامعه‌ی اسلامی نیست؛ بلکه مصداق فرموده‌ی پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که فرمود: «لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْحِرَّ وَالْحَرِيرَ وَالْخَمْرَ وَالْمَعَازِفَ»؛ یعنی: «در میان امت‌م مردمانی خواهند آمد که زنا، ابریشم، شراب و آلات موسیقی را حلال می‌پندارند». و اینک مردم به این چهار آفت مبتلا شده‌اند؛ مفساد اجتماعی از جمله زنا و لواط در برخی از کشورها به‌اندازه‌ی گسترش یافته است که انگار آن‌را مباح می‌پندارند. گفته می‌شود که در برخی از کشورها، همین‌که هواپیما فرود می‌آید، دختران و پسرانی جوان با جام‌های شراب از مسافران استقبال می‌کنند و حتی...! [پناه بر الله]

در برخی از کشورها، می‌بینیم که مردان همانند زنان لباس ابریشمی می‌پوشند؛ به‌ویژه ثروتمندان و افرادی که از رفاه اجتماعی بالایی برخوردارند! حتی استفاده از گردن‌بند، انگشترهای طلا و گوشواره و امثال آن برای مردان، عادی شده است. درباره‌ی موسیقی که اصلاً بر کسی پوشیده نیست و موسیقی با انواع گوناگونش تقریباً در همه‌ی کشورهای اسلامی رواج و گسترش عجیب و غریبی پیدا کرده است. الله متعال همه را از این آفت‌ها در پناه خویش قرار دهد و سران و شهروندان کشورهای اسلامی را اصلاح بگرداند؛ به‌یقین الله بر هر کاری تواناست.

۱۵۷۱- وعنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ قَذَفَ مَمْلُوكَهُ بِالزَّنى يُقَامُ عَلَيْهِ الْحَدُّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ كَمَا قَالَ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هرکه غلامش را به زنا متهم کند، روز قیامت حدّ شرعی بر او اجرا می شود؛ مگر آن که اتهامش صحت داشته باشد».

شرح

مولف رحمه الله در این باب حدیثی آورده است که ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکه غلامش را به زنا متهم کند، روز قیامت حدّ شرعی بر او اجرا می شود؛ مگر آن که اتهامش صحت داشته باشد».

غلام، همان برده‌ی زرخرید است که مانند کالا خرید و فروش می گردد یا به رهن داده می شود و وقف می گردد یا هبه می شود؛ البته احکام الهی درباره‌ی آزاد و برده، جز در امور مادی، یکسان است.

مالک برده، علاوه هم مالکیت برده را در دست دارد و هم منافع برده، از آن اوست؛ با این حال اگر برده‌اش را به زنا متهم کند، مثلاً بگوید: «ای زناکار»، در دنیا بر او حدّ شرعی اجرا نمی شود؛ می دانید که گفتن عبارت‌هایی مثل «ای زناکار» و «ای لواطکار»، قذف یا تهمت به شمار می آید و حدّ شرعی دارد. بر مالک برده که چنین عبارت‌هایی بگوید، حدّ قذف اجرا نمی گردد؛ اما در آخرت که عذابش سخت تر و شدیدتر است، حدّ شرعی را بر او اجرا می کنند. این، نشان می دهد که متهم کردن برده‌ی زرخرید به زنا، جزو گناهان بزرگ می باشد؛ زیرا همان گونه که علما رحمهم الله گفته اند: هر عملی که درباره‌ی به مجازاتش در آخرت تصریح شده، جزو گناهان بزرگ است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکه غلامش را به زنا متهم کند، روز قیامت حدّ شرعی بر او اجرا می شود؛ مگر آن که اتهامش صحت داشته باشد»؛ اما صحت اتهام چگونه ثابت می شود؟ در صورتی که چهار نفر با صراحت و بدون کنایه، گواهی دهند که شاهد دخول بوده و دیده اند که عمل زنا انجام شده است یا این که خود شخص به انجام این عمل، اعتراف کند.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۸۵۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۶۰.

گفتنی‌ست: مجازات کنیزی که مرتکب زنا می‌شود، نصف مجازات افراد آزاد است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِذَا أَحْصَيْتَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَلْحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ

الْعَذَابِ﴾

[النساء: ۲۵]

و چون شوهر کردند و مرتکب عمل زشتی شدند، نصف مجازات زنان آزاد را خواهند داشت.

حکم دوشیزه‌ی آزادی که مرتکب زنا می‌شود، این است که او را صد شلاق بزنند و به مدت یک سال تبعید کنند؛ اما اگر کنیزی زنا کند، او را پنجاه تازیانه می‌زنند و دوباره‌ی تبعیدش، اختلاف نظر وجود دارد. برخی از علما گفته‌اند: او را نباید تبعید کرد؛ زیرا تبعیدش، به پایمال شدن حقوق صاحبش می‌انجامد. مالک یا صاحب برده می‌تواند حد را بر برده‌اش که مرتکب زنا شده است، اجرا کند؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «اگر کنیزی زنا کرد و زنایش ثابت شد، صاحبش (طبق احکام شرعی) او را شلاق بزند و او را سرزنش نکند؛ اگر دوباره زنا کرد، بی‌آن‌که او را سرزنش نماید، حد شرعی را بر او اجرا کند و اگر برای سومین بار، مرتکب زنا شد، او را بفروشد؛ اگرچه در برابر ریسمانی از مو باشد».^(۱) اما شلاق زدن به شخص آزادی که مرتکب زنا می‌شود، توسط قاضی یا نماینده‌ی وی انجام می‌گردد؛ از این‌رو اگر کسی که بالغ و عاقل است، مرتکب زنا شود، حتی برادرش نیز حق ندارد که حد شرعی را بر او اجرا کند؛ بلکه این، کار قاضی یا نماینده‌ی اوست. گفتنی‌ست: اگر برده‌ای مرتکب دزدی یا سرقتی شد که حدش قطع دست است، صاحبش نمی‌تواند این حکم را بر او اجرا کند؛ بلکه اجرای چنین احکامی با قاضی یا نماینده‌ی اوست. علما گفته‌اند: صاحب یا مالک برده، نمی‌تواند حد یا مجازاتی را بر برده‌ی خود اجرا کند؛ مگر مجازات شلاق را. والله اعلم.

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۲۴۷. [مترجم]

۲۶۷- باب: حرام بودن ناسزاگویی به مردگان به ناحق و بدون مصلحت شرعی

و مصلحت شرعی، این است که دیگران را از اقتدا کردن به او در بدعت یا فسقش برحذر دارند. آیه و احادیثی که در باب پیشین ذکر شد، در این باب نیز صادق است.

۱۵۷۲- وعن عائشة رضی الله عنها قالت: قال رسول الله ﷺ: «لا تَسُبُّوا الْأَمْوَاتَ، فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلَى مَا قَدَّمُوا»، [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به مردگان ناسزا نگوئید؛ زیرا آن‌ها به نتیجه‌ی اعمال خویش رسیده‌اند».

شرح

مولف رحمه الله می گوید: «باب: حرام بودن ناسزاگویی به مردگان به ناحق و بدون مصلحت شرعی».

منظور از مردگان، مردگان مسلمان هستند؛ نه کسانی که کافر از دنیا رفته‌اند؛ زیرا کافر هیچ حرمتی ندارد؛ مگر این که ناسزاگویی به کافر مرده، باعث دل‌خوری و ناراحتی نزدیکان و بازماندگانش شود؛ از این رو اگر این نگرانی وجود نداشته باشد، کافر هیچ حرمت و احترامی ندارد و همین، معنای سخن مولف رحمه الله می‌باشد که گفته است: «به ناحق»؛ زیرا این حق برای مسلمانان وجود دارد که از مردگان کافری که با مسلمانان جنگیده‌اند یا به آنان آزار رسانده و کوشیده‌اند که در مسایل دینی بر مسلمانان فشار بیاورند، بد بگویند. هم‌چنین ناسزاگویی به مردگان، بنا بر مصلحت شرعی، ایرادی ندارد؛ بدین سان که مُرده، آدمی بدعتی بوده و بدعتش در میان مردم رواج یافته است؛ از این رو مصلحت در این است که بدی‌های آن مرده را بیان کنیم تا مردم به او فریفته نشوند و از راه و روش وی دوری نمایند.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۳۹۳.

سپس مولف رحمته به حدیثی بدین مضمون استدلال کرده است که عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به مردگان ناسزا نگوئید»؛ نهی در اصل، برای تحریم است؛ از این رو ناسزاگویی به مردگان مسلمان، حرام می‌باشد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله علتش را بیان نمود و فرمود: «زیرا آن‌ها به نتیجه‌ی اعمال خویش رسیده‌اند». بنابراین اگر به آنان ناسزا بگوییم، چه فایده دارد و چه چیزی را عوض می‌کند؟ آن‌ها که از سرای عمل به سرای مکافات منتقل شده و سزای اعمالشان را دیده‌اند؛ مرگ هر کسی، قیامت اوست و هر که می‌میرد، اعمالش قطع می‌شود؛ مگر در مواردی که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مستثنا کرده است؛ مانند این حدیث که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ»^(۱)؛ یعنی: «هنگامی که انسان می‌میرد، عملش قطع می‌شود؛ مگر در سه مورد: صدقه‌ی جاری، یا علمی که دیگران از آن نفع می‌برند یا فرزند صالحی که برایش دعا می‌کند».

حدیث عایشه رضی الله عنها بیان‌گر این است که انسان باید زبانش را از گفتن سخنان بی‌مورد و بی‌فایده حفظ کند؛ این، روش پرهیزگاران و بندکان نیک خداست که از کنار سخنان و کارهای بیهوده، با بزرگواری و متانت می‌گذرند و به هیچ عنوان شهادت دروغین نمی‌دهند و جز سخن درست و به‌جا بر زبان نمی‌آورند.

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۱۳۹۱. [مترجم]

۲۶۸- باب: نهی از مردم آزاری

الله متعال می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَنًا
وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ (۵۸)

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی آن که مرتکب گناهی شده باشند، می آزارند، بدون تردید
تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

۱۵۷۳- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْمُسْلِمُ مَنْ
سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ، وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ». [متفق علیه]^(۱)
ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مسلمان
کسی است که سایر مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند. و مهاجر، کسی است که
از آن چه که الله منع کرده است، دوری نماید».

۱۵۷۴- وعنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُزْحَرَ عَنِ النَّارِ، وَيُدْخَلَ الْجَنَّةَ،
فَلْتَأْتِهِ مَنِيَّتُهُ وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَلَيَأْتِيَ إِلَى النَّاسِ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يُؤْتَى إِلَيْهِ».
[روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس دوست دارد که از
آتش دوزخ دور و وارد بهشت شود، باید در زمانی که مرگش فرا می رسد، به الله و
آخرت ایمان داشته باشد و باید با مردم به گونه ای رفتار کند که دوست دارد با خودش
همان طور رفتار گردد».

شرح

مؤلف رحمته الله در کتابش «رياض الصالحين» بابی بدین عنوان گشوده است: «حرام بودن
مردم آزاری».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۰. این حدیث پیش تر به شماره ی ۲۱۶ گذشت.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۸۴۴. این حدیث پیش تر به شماره ی ۶۷۳ آمده است.

مردم آزاری گونه‌های مختلفی دارد؛ چه با زبان باشد و چه با دست و عمل یا به صورت عملی یا به هر شکلی که سبب اذیت شدن دیگران شود. مثلاً انسان سخنی بگوید که برادر مسلمانش دل آزرده گردد؛ اگر چه به او زیانی نرسد. اما چنانچه به برادر مسلمانش زیانی برسد، گناهش بیش‌تر و شدیدتر است. و اما اذیت و آزار عملی؛ مثلاً جای نشستن یا راه رفتن را برای برادر مسلمانش تنگ کند. یا با چیزی برادر مسلمانش را بترساند. همه‌ی این کارها حرام و مردم‌آزاری است و وعید سختی دارد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا

وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٨﴾

[الأحزاب: ۵۸]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

در این آیه آمده است: ﴿بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا﴾، یعنی: «آنان که مردان و زنان مومن را بی‌آن که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند...». از این آیه چنین برداشت می‌شود که آزار دادن زن یا مرد مومنی که مرتکب گناه شده است، ایرادی ندارد؛ به عبارت دیگر: اگر آزار رساندن شما به یک مسلمان، واکنشی به عمل خودش باشد، اشکالی ندارد و شما می‌توانید در برابر اذیت و آزاری که به شما رسانده است، تلافی کنید؛ بلکه الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذَانِ يَأْتِيَنِهَا مِنْكُمْ فَأَازُوهُمَا فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا﴾ [النساء: ۱۶]

و آن زن و مردی را که از میان شما مرتکب زنا می‌شوند، آزار دهید و چون توبه نمودند و رو به نیکی آوردند، دست از آزارشان بردارید.

این حکم مربوط به زمانی است که هنوز فرمان کشتن هم‌جنس‌بازان اعم از فاعل و مفعول نازل نشده بود؛ یعنی زمانی که لواط‌کار را نه شلاق می‌زدند و نه می‌کشتند؛ بلکه او را آزار می‌دادند تا توبه کند. سپس الله متعال به زبان پیامبر ﷺ به کشتن لواط‌کار، اعم از فاعل و مفعول دستور داد و صحابه رضی الله عنهم نیز بر این اجماع کرده‌اند چنان‌که پیامبر ﷺ

فرمود: «مَنْ وَجَدْتُموهُ يَعْمَلُ عَمَلًا لَوْطٍ فَأَقْتُلُوا الْقَاعِلَ وَالْمَفْعُولَ بِهِ»^(۱) یعنی: هر که را دیدید که عمل قوم لوط را انجام می‌دهد، فاعل و مفعول را بکشید».

امام ابوالعباس حرانی رحمته الله می‌گوید: صحابه بر کشتن لواط‌کار اعم از فاعل و مفعول، اجماع کرده‌اند؛ اما در کیفیت کشتنش اختلاف نظر دارند. برخی گفته‌اند: سنگسار می‌شود و شماری دیگر گفته‌اند: باید او را از بلندترین نقطه‌ی منطقه (یا مکانی بلند، مانند قله‌ی کوه) به پایین بیندازند و سپس آن‌قدر به او سنگ بزنند تا بمیرد. و برخی هم گفته‌اند: باید او را آتش بزنند.

در هر حال اگر اذیت و آزار دیگران، به‌حق و به‌جا باشد، ایرادی ندارد؛ مثلاً شخصی از حق و حقیقت خوشش نمی‌آید و شما با انجام حق و حقیقت، او را آزار می‌دهید؛ خُب، سزاوارش! زیرا برخی از مردم با دیدن کسانی که به سنت پای‌بندند، خودخوری می‌کنند و اذیت می‌شوند. سپس مولف رحمته الله حدیثی بدین مضمون آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مسلمان کسی‌ست که سایر مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند».

لذا مسلمان کامل و راستین، مسلمانی‌ست که به دیگران دشنام نمی‌دهد، نفرینشان نمی‌کند، پُشت سرشان حرف نمی‌زند، نه غیبت می‌کند و نه سخن‌چینی؛ بلکه از همه‌ی آفت‌های زبان در رابطه با مردم دوری می‌نماید. هم‌چنین سایر مسلمانان از دست او در امان هستند؛ نه کتکشان می‌زند، نه اموالشان را تصاحب می‌کند و نه به اموالشان دست‌برد می‌زند. منظور این حدیث، این نیست که جز این، مسلمان دیگری وجود ندارد؛ بلکه این حدیث نشان می‌دهد که چنین رفتار و منشی، جزو ویژگی‌های اسلامی‌ست؛ و گرنه، مسلمان کسی‌ست که در ظاهر و باطن، تسلیم امر الله متعال است؛ ولی چنین تعابیری، جنبه‌ی تشویقی دارد تا انسان مسلمان رفتاری درست و شایسته با هم‌کیشان خود داشته باشد.

در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «و مهاجر، کسی‌ست که از آنچه که الله منع کرده است، دوری نماید». می‌دانید که مهاجر به کسی گفته می‌شود که برای حفظ دین خود، از سرزمین کفر به سرزمین اسلام، هجرت می‌کند؛ اما هجرت، معنای

(۱) صحیح الجامع، ش: ۶۵۸۹ به نقل از ابن عباس رضی الله عنهما.

دیگری هم دارد که در این حدیث بیان شده است؛ بدین معنا که انسان از آنچه که الله متعال منع فرموده، دوری نماید؛ لذا مهاجر کسی است که دروغ نمی‌گوید، عمل حرام انجام نمی‌دهد، واجبی را ترک نمی‌کند و از محرمات می‌پرهیزد؛ چنین کسی، مهاجر است؛ زیرا از آنچه که الله متعال منع فرموده، دوری کرده است.

و اما دومین حدیث، حدیثی بدین مضمون است که پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس دوست دارد که از آتش دوزخ دور و وارد بهشت شود، باید در زمانی که مرگش فرا می‌رسد، به الله و آخرت ایمان داشته باشد و باید با مردم به گونه‌ای رفتار کند که دوست دارد با خودش همان‌طور رفتار گردد».

ساختار حدیث، برای تشویق است؛ زیرا همه دوست دارند که از آتش دوزخ دور و وارد بهشت شوند؛ لذا پیامبر ﷺ با طرح این موضوع، راه‌کارش را فراروی انسان‌ها قرار داد و فرمود: «هرکس دوست دارد که از آتش دوزخ دور و وارد بهشت شود، باید در زمانی که مرگش فرا می‌رسد، به الله و آخرت ایمان داشته باشد»؛ از این‌رو انسان باید همواره در ذکر و یاد الله و آخرتش باشد؛ زیرا نمی‌داند که مرگش چه زمانی فرا می‌رسد. پس باید ایمان به الله و آخرت را پیش چشم خویش قرار دهیم و بر دین پروردگار استقامت ورزیم؛ این، حق پروردگار است که به او و آخرت ایمان داشته باشیم. در عین حال، باید مراقب باشیم که حقوق دیگران را رعایت کنیم؛ چنان‌که پیامبر ﷺ برای نجات از دوزخ و ورود به بهشت، این راه‌کار و قانون را هم فراروی هر یک از انسان‌ها قرار داد که: «باید با مردم به گونه‌ای رفتار کند که دوست دارد با خودش همان‌طور رفتار گردد»؛ یعنی از مردم آزاری پرهیزد؛ زیرا دوست ندارد که دیگران او را اذیت کنند یا حقش تجاوز نمایند یا در داد و ستد به او کَلک بزنند! خلاصه این‌که رفتار هر کسی با دیگران باید به گونه‌ای باشد که دوست دارد دیگران با او همان رفتار را داشته باشند. اگر مردم در تعامل با یک‌دیگر به این رهنمود نبوی عمل کنند، آثار و نتایجش را در زندگی خویش خواهند دید. این حدیث، همانند حدیثی است که پیامبر ﷺ فرمود: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ»^(۱) یعنی: «ایمان هیچ‌یک از شما کامل نیست تا آن‌که برای برادر مسلمانش همان چیزی را بپسندد که برای خود می‌پسندد».

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۱۸۸؛ [مترجم]

۲۶۹- نهی از کینه‌توزی، از هم بریدن و روی‌گردانی از یکدیگر

شرح

مولف رحمه الله بابی تحت عنوان «نهی از کینه‌توزی، از هم بریدن و روی‌گردانی از یکدیگر» گشوده است.

کینه‌توزی، یعنی تنفر قلبی از یکدیگر؛ از هم بریدن یا قطع رابطه با یکدیگر، هم با زبان است و هم در عمل؛ روی‌گردانی از یکدیگر، نتیجه‌ی کینه‌توزی و از هم بریدن است. جایز نیست که مسلمان، کینه‌ی برادر مسلمانش را در دل داشته باشد؛ این، حرام است. اصلاً چه دلیل و معنایی دارد که مسلمانی از برادر مسلمانش متنفر باشد؟ اگر مرتکب گناه و نافرمانی از الله تعالی شده است، باز هم نباید به‌طور مطلق کینه‌اش را به دل بگیرید یا به‌کلی از او متنفر شوید. تنها کافران سزاوار چنین کینه و تنفری هستند و مسلمان باید کینه‌ی کافران را در دل داشته باشد؛ زیرا هیچ خیری در آنها نیست؛ اما مسلمان، حتی اگر گناه‌کار باشد و بر گناهش پافشاری کند، باز هم به‌خاطر ایمانی که دارد، بر ما واجب است که دوستش بداریم و متناسب با فسق و معصیتی که مرتکب می‌شود، از او ناراحت باشیم. اما مگر حب و بغض یا دوستی و تنفر، با هم یک‌جا جمع می‌شوند؟ می‌گوییم: آری؛ به‌خاطر ایمانی که دارد، دوستش بداریم و به‌خاطر فسقی که مرتکب می‌شود، از او ناراحت باشیم. مانند بیمار که طعم و رایحه‌ی داروی تلخ را دوست ندارد؛ اما دوست دارد دارو بخورد تا بهبود بیابد. مومن نیز همین‌گونه است و بدین خاطر که شما و او در اصل ایمان، یکی هستید و هر دوی شما ایمان دارید، نباید به‌خاطر معصیتی که مرتکب می‌شود، به‌طور مطلق کینه‌اش را به دل بگیرید؛ در صورتی که اگر هر دو جنبه را در نظر بگیرید، یعنی او را به‌خاطر ایمانش دوست بدارید و متناسب با معصیتی که مرتکب می‌شود، از او دل‌خور باشید، نتیجه‌اش این خواهد بود که نصیحتش کنید و آنچه را که برای خود می‌پسندید، برای او نیز بپسندید. لذا با او قطع رابطه نکرده، به او سلام کنید؛ مگر آن‌که قهر کردن باعث شود که به خود بیاید و بیندیشد که چرا دوست یا برادر مسلمانم با من قهر کرده است؛ در نتیجه دست از معصیت بردارد.

و اما از هم بریدن بدین معناست که دو مسلمان یا یکدیگر قطع رابطه کنند؛ یکی از حقوق مسلمانان بر یکدیگر این است که با هم ارتباط داشته باشند و از هم بریدن یا قطع ارتباط با هم دیگر جایز نیست؛ حتی قطع ارتباط با مسلمان گناه کار. از این رو انسان همسایه اش را گرامی می دارد؛ هرچند همسایه اش مرتکب گناه و معصیت شود؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ»؛ یعنی: «هرکس به الله و روز قیامت ایمان دارد، همسایه اش را گرامی بدارد». لذا در نیکی کردن به همسایه کوتاهی نکنید و گرامی اش بدارید؛ و اگر اهل گناه و معصیت است، نصیحتش کنید. هم چنین برخی از مردم با نزدیکان و خویشاوندان خود قطع رابطه می کنند؛ توجیهشان این است که فلانی، اهل گناه و معصیت می باشد. این، اشتباه است؛ بلکه با خویشاوندان ارتباط داشته باشید؛ هرچند اهل گناه و معصیت باشند یا با شما قطع ارتباط کنند. چنان که ابوهریره رضی الله عنه می گوید: مردی، عرض کرد: ای رسول خدا! من، خویشاوندانی دارم که با آنان ارتباط برقرار می کنم، ولی آنها با من ارتباط ندارند؛ و من به آنان نیکی می کنم، ولی آنها به من بد می کنند؛ من در برابر بدی هایشان شکیبایی می ورزم، ولی آنها باز هم به من بدی می کنند. پیامبر ﷺ فرمود: «اگر همین گونه باشی که گفتی، گویا خاکستر داغ به آنان می خورانی و تا زمانی که به همین روش عمل کنی، پشتیبانی از سوی الله در برابر آنان با تو خواهد بود».^(۱) لذا اگر خویشاوندانت با تو ارتباط ندارند یا به تو بد می کنند، باز هم با آنان ارتباط داشته باش؛ پیامبر ﷺ فرموده است: پیامبر ﷺ فرمود: «وصل کننده ی راستین پیوند خویشاوندی، کسی نیست که به خاطر ارتباطی که خویشاوندانش با او دارند، با آنها ارتباط برقرار می کند؛ بلکه کسی است که وقتی با او قطع رابطه می کنند، او ارتباطش را با آنها حفظ می نماید».^(۲)

روی گردانی از یکدیگر نیز برای مسلمانان روا نیست؛ روی گردانی هم به دل خوری قلبی اطلاق می شود و هم جنبه ی عملی دارد؛ لذا اگر احساس کردید که برادر مسلمانان از شما دل خور است، از او دلجویی کنید یا اگر از شما روی گرداند یا به شما بی محلی کرد، شما به او نزدیک شوید و به او نیکی کنید:

(۱) ر.ک: حدیث شماره ی ۳۲۳؛ [مترجم]

(۲) ر.ک: حدیث شماره ی ۳۲۷؛ [مترجم]

﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ (۳۴)

[فصلت: ۳۴]

(بدی را) به بهترین شیوه پاسخ بده که اگر چنین کنی، ناگاه کسی که میان تو و او دشمنیست، چنان می‌شود که گویا دوستی صمیمی و نزدیک است.

اگر به این رهنمودهای الهی و نبوی عمل کنیم، به خیر و نیکی فراوانی دست می‌یابیم و نتیجه‌اش را می‌بینیم؛ اما شیطان، ما را به بازی می‌گیرد و می‌گوید: فلانی که با تو قطع رابطه کرده است؛ پس چرا می‌خواهی با او ارتباط داشته باشی؟ او از تو روی می‌گرداند و به تو بی‌محلی می‌کند؛ آن وقت تو می‌خواهی نزدش بروی!

این، وسوسه‌ی شیطان است؛ اما متون کتاب و سنت نشان می‌دهد که روی گردانی از برادر مسلمان، جایز نیست. یکی از نشانه‌ها و مصادیق روی گردانی از دیگران، این است که انسان به دیگران بی‌محلی می‌کند یا شخصی با او سخن می‌گوید و او بی‌توجه یا از روی غرور و تکبر، صورت خود را به سمت دیگری می‌گرداند! این، جایز نیست. برخی از افراد، ادب نشستن در جمع را نمی‌دانند و حتی مانند چارپایان پُشت به دیگران می‌نشینند؛ این، از ادب به‌دور است. الله متعال در توصیف بهشتیان فرموده است که برادروار بر تخت‌هایی روبه‌روی یک‌دیگر قرار دارند.^(۱) روبه‌روی هم نشستن، از ادب و کار پسندیده‌ایست؛ اما پشت به هم نشستن، رفتار ناپسندیست که از ادب به‌دور است؛ ولی افسوس که برخی از افراد از تربیت اسلامی بهره‌ای ندارند!

برخی از مردم پس از اتمام نماز، کمی جلوتر می‌روند؛ این هم نمونه‌ای از پشت کردن به مردم است. به‌گمان بنده چنین رفتاری از روی خودبزرگ‌بینیست؛ لذا اگر کسی را دیدید که چنین کاری می‌کند، با حکمت به او تذکر دهید که این کار، نمونه‌ای از پشت کردن به دیگران است. و اگر بگویید: «جا، تنگ بود و می‌خواستم راحت بنشینم»، به او می‌گوییم: برادر عزیز! برای این که راحت باشی، برخیز و جلو برو و به دیوار تکیه بزن؛ بدین‌سان پشتت به مردم نیست و خودت هم راحت‌تری.

(۱) اشاره‌ایست به آیه‌ی ۴۷ سوره‌ی «حجر». [مترجم]

الله متعال می فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰]

جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند.

و می فرماید:

﴿أَذَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۵۴]

در برابر مؤمنان، فروتن هستند و در برابر کافران سخت و شدید.

و می فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹]

محمد، فرستاده‌ی الله است؛ و آنان که با او هستند، در برابر کافران سرسختند و با یکدیگر مهربان.

شرح

مولف رحمه الله درباره‌ی نهی از کینه‌توزی و از هم بریدن و روی گردانی از یکدیگر به آیاتی از قرآن کریم استدلال کرده است؛ از آن جمله، این که الله متعال می فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰]

جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند.

این آیه در ادامه‌ی آیه‌ایست که الله متعال در آن دو گروه از مومنان را ذکر می فرماید که با یکدیگر می‌جنگند و گروه سومی از مسلمانان، آنان را با هم آشتی می‌دهند:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَاقْتُلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٠﴾﴾ [الحجرات: ۹، ۱۰]

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر جنگیدند، میانشان صلح برقرار کنید. و اگر یکی از این دو گروه، به گروه دیگر تجاوز نمود، با گروه تجاوزگر بجنگید تا به حکم الله بازگردد. و اگر (به حکم الله) بازگشت، در میانشان به عدالت و انصاف، صلح برقرار کنید و عدالت و دادگری

پیشه نمایید. بی‌گمان الله، دادگران را دوست دارد. جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند؛ پس در میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید.

لذا گروه سوم، در میان دو گروه میانجی‌گری می‌کند و برای برقراری صلح و آشتی در میان آنان، تلفات جانی و مالی دو طرف را عادلانه محاسبه می‌نماید. این آیه، بیان‌گر این است که مؤمنان با یکدیگر برادرند؛ حتی آن‌دسته از ایشان که رویاروی هم قرار می‌گیرند و با هم می‌جنگند. لذا این آیه ردی صریح بر خوارج است که ارتکاب گناه کبیره را کفر می‌دانند و می‌گویند: هرکه مرتکب گناه کبیره‌ای شود، کافر است! در صورتی که یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره، این است که مسلمانان با یکدیگر بجنگند؛ با این حال الله متعال از دو گروه ستیزه‌گر و نیز از گروه میانجی به عنوان مؤمنان یاد نموده و فرموده است:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۰]

جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند؛ پس در میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید.

از آن‌جا که الله متعال به میانجی‌گری و برقراری صلح و آشتی در میان دو گروه ستیزه‌گر حکم فرموده، پس بر ما واجب است که در میان دو نفر که با هم کینه و دشمنی دارند و هنوز کارشان به درگیری و قتل و خون‌ریزی نینجامیده است، میانجی‌گری کنیم تا دل‌خوری‌ها و کینه‌ها را کنار بگذارند و با هم آشتی کنند. در چنین شرایطی، به‌خاطر مصلحت، دروغ گفتن نیز جایز است؛ البته بهتر است که به جای دروغ گفتن، توریه کنیم تا زمینه‌ی سازش این دو نفر فراهم شود و با هم آشتی کنند. دومین آیه‌ای مولف رحمه الله در این باب ذکر کرده، این است که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۵۴]

ای مؤمنان! آن‌دسته از شما که از دینشان برگردند، بدانند که الله گروهی خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آن‌ها نیز الله را دوست دارند و در برابر مؤمنان، فروتن هستند و در برابر کافران سخت و شدید.

الله متعال در این آیه بیان می‌فرماید که در برابر کسانی که از دینشان برگردند و مرتد شوند، کسانی را می‌آورد که آنان را دوست دارد و آن‌ها نیز الله را دوست دارند؛ چراکه آن‌ها الله را می‌پرستند و از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی می‌کنند. می‌دانید که پیروی از

رسول الله ﷺ یکی از مهم ترین اسباب و دلایل محبت الاهی است؛ همان گونه که الله متعال می فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾

[آل عمران: ۳۱]

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد.

لذا اگر می خواهی که الله متعال تو را دوست داشته باشد، از رسول الله ﷺ پیروی کن؛ راه، واضح و روشن است. الله ﷻ می فرماید:

﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى

[المائدة: ۵۴]

الْكَافِرِينَ﴾

...الله گروهی خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آنها نیز الله را دوست دارند و در برابر مؤمنان، فروتن هستند و در برابر کافران سخت و شدید.

این، ویژگی مومن است که در برابر برادران مسلمانش متواضع و فروتن می باشد و در برابر کافران، سخت و شدید؛ یعنی در برابر کافران، نرمش و خواری نشان نمی دهد. لذا سرسختی و شدت یک مسلمان، باید در برابر کافران باشد و چنین رفتاری در برابر مسلمانان، حرام است. هم چنین برای مسلمان، روا نیست که با کافران سازش و دوستی کند یا در برابرشان به ذلت و خواری تن دهد؛ زیرا الله متعال برای مسلمانان، دینی قرار داده که فراتر و برتر از همه ی ادیان است. بر ما واجب است که کینه ی کافران را در دل داشته باشیم و آنان را دشمنان خود بدانیم و از یاد نبریم که آنان هیچ اقدامی در جهت نافع ما انجام نمی دهند و هر کاری که در تعامل با ما می کنند، در جهت منافع خودشان است و در این بدهستان ها، به دنبال این هستند که به اهداف شوم خود برسند؛ زیرا آنها دشمن ما هستند؛ مگر می شود از دشمن، طمع خیر داشت؟ دشمن هر چه قدر اظهار دوستی کند، باز هم دشمن است و دروغ می گوید؛ هیچ کس از الله ﷻ که راز سینه ها را می داند، راست گوتر نیست؛ الله ﷻ می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾

[الممتحنة: ۱]

ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خودتان را دوستان خود مگیرید.

هم چنین می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
وَمَن يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾﴾

[المائدة: ۵۱]

ای مؤمنان! یهود و نصارا را به دوستی نگیرید. آنان دوستان یکدیگرند. هر کس از شما با آنان دوستی نماید، از جرگه‌ی آنان است. بی‌گمان الله، گروه ستم‌کار را هدایت نمی‌کند.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَلَن تَرْضَىٰ عَنكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ [البقرة: ۱۲۰]

و یهود و نصارا هرگز از تو راضی نخواهند شد مگر آن‌که از آیینشان پیروی کنی.

امکان ندارد که یهود و نصارا از مسلمانان راضی شوند؛ مگر آن‌که مسلمانان از خواسته‌ها و آیین آنان پیروی کنند؛ از این‌رو به روش‌های گوناگون می‌کوشند که مسلمانان را از دینشان برگردانند؛ گاه از طریق و ترویج بی‌بند و باری به‌وسیله‌ی تولید و پخش فیلم‌های مبتذل و تبلیغات گسترده از طریق سینمای مبتذل و ویران‌گر و البته هدفمند خویش؛ و گاه آشکارا به سوی کفر فرا می‌خوانند. همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى الْتَارِ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ لَا يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾ وَأَتَّبَعْنَاهُمْ فِي
هَذِهِ الدُّنْيَا لَعَنَةً وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ﴿٤٢﴾﴾ [القصص: ۴۱، ۴۲]

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به‌سوی آتش فرامی‌خوانند و روز قیامت یاری نمی‌شوند. و در دنیا پیایی بر آنان لعنت و نفرین فرستادیم و روز قیامت در شمار رانده‌شدگان قرار دارند.

شاهد موضوع این‌جاست که الله متعال می‌فرماید: ﴿أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ یعنی:

«در برابر مومنان، فروتن و متواضع هستند».

در سومین آیه‌ای که مولف ﷺ ذکر کرده، آمده است:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹]

محمد، فرستاده‌ی الله است؛ و آنان که با او هستند، در برابر کافران سرسختند و با یکدیگر مهربان.

این، وصف اصحاب پیامبر ﷺ است که در برابر کافران، سرسختند؛ با آنان نه دوستی می‌کنند و نه در برابرشان نرمش و سازش از خود نشان می‌دهند؛ بلکه با یک‌دیگر مهربان هستند: ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾؛ یعنی: به یک‌دیگر مهر می‌ورزند و رفتار نرم و مهربانی نسبت به هم‌دیگر دارند؛ این، ویژگی مومنان است و عکس این ویژگی، نقص در ایمان به‌شمار می‌آید؛ یعنی کسی که به برادران ایمانی‌اش مهر نمی‌ورزد، ایمانش ناقص است و چه‌بسا از رحمت الاهی محروم می‌شود؛ زیرا کسی که مهر نوزد، مورد مهر و محبت قرار نمی‌گیرد. لذا تا می‌توانید سعی کنید که آتش بغض و کینه نسبت به هم‌کیشان خود را در دلتان خاموش کنید و به‌خاطر کالای ناچیز دنیا کینه‌ی هیچ مسلمانی را به‌دل نگیرید. اگر برادر مسلمانان روی خوشی به شما نشان نمی‌دهد، شما گذشت کنید و با گشاده‌رویی با او رفتار نمایید و دل‌خوری‌ها را کنار بگذارید و تا می‌توانید از آن‌چه به کینه و دل‌خوری می‌انجامد، دوری کنید.

۱۵۷۵- وعن أنسٍ رضي الله عنه أن النبي ﷺ قال: «لا تَبَاغَضُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَلَا تَقَاطَعُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا، وَلَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: انس رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «نسبت به یک‌دیگر کینه و دشمنی نداشته باشید، به هم‌دیگر حسادت نوزید، به هم پشت نکرده، با یک‌دیگر قطع رابطه نکنید و برادروار بندگان (نیک و عبادت‌گزار) الله باشید؛ و برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیش از سه شبانه‌روز با برادر مسلمانش قهر باشد».

شرح

مولف رحمه الله پس از ذکر آیاتی درباره‌ی حرام بودن کینه‌ورزی نسبت به یک‌دیگر حدیثی بدین مضمون آورده است که انس رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «نسبت به یک‌دیگر کینه و دشمنی نداشته باشید، به هم‌دیگر حسادت نوزید، به هم پشت

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۰۶۵، ۶۰۷۶)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۵۹.

نکرده، با یکدیگر قطع رابطه نکنید و برادروار بندگان الله باشید؛ و برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیش از سه شبانه‌روز با برادر مسلمانش قهر باشد.

پیامبر ﷺ در این حدیث از چهار چیز نهی فرموده است:

یکم: کینه و دشمنی نسبت به یکدیگر؛ لذا اگر در دلت نسبت به مسلمانی، کینه افتاد یا از کسی دل‌خور شدی، سعی کن که کینه و دل‌خوری را از قلبت بیرون بیندازی؛ بدین منظور به خوبی‌های آن شخص بنگر تا بدی‌هایش را از یاد ببری؛ هم‌چنان‌که پیامبر ﷺ فرموده است: «هیچ مرد مؤمنی، نسبت به زنی مؤمن - یعنی از همسر خویش - بد نبرد؛ زیرا اگر یک اخلاقش را نمی‌پسندد، اخلاق دیگرش را می‌پسندد».^(۱) این، یعنی رعایت توازن و انصاف درباره‌ی خوبی‌ها و بدی‌های دیگران. برخی از مردم، فقط بدی‌های دیگران را می‌بینند و بر همین اساس هم قضاوت می‌کنند؛ برخی دیگر، فقط خوبی‌ها را می‌بینند و بدی‌ها را از یاد می‌برند؛ اما عدل و انصاف، این است که هر دو روی سکه را ببینیم؛ یعنی هم بدی‌ها را ببینیم و هم خوبی‌ها را؛ اما در عین حال، اهل عفو و گذشت باشیم؛ زیرا الله متعال، کسانی را که از خطای دیگران گذشت می‌کند، دوست دارد. پس همین‌که از کسی دل‌خور شدی یا در دلت نسبت به او کینه‌ای پیدا شد، سعی کن که دل‌خوری و کینه را از میان ببری و خوبی‌هایش را به‌خاطر بیاور؛ اگرچه در میان شما سوء تفاهم پیش آمده است؛ ولی چه‌بسا او فردی محترم و نیک باشد که خیر و نیکی را دوست دارد؛ پس خوبی‌هایش را به یاد بیاور تا اشتباه‌هایی که در تعامل با تو مرتکب شده است، از خاطرت محو شود.

هم‌چنین در حدیثی آمده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «وَلَا تَنَاجَشُوا». یعنی: «قیمت کالاها را بدون این‌که قصد خرید داشته باشید، بالا نبرید». «لَا تَنَاجَشُوا»، یعنی «نَجَش» نکنید. نَجَش، بدین معناست که شخصی، بی‌آن‌که قصد خرید کالایی را داشته باشد، برای فریب دادن خریدار یا به‌قصد بالا بردن سود فروشنده یا به هر دو نیت، چنین وانمود می‌کند که می‌خواهد این کالا را به فلان قیمت خریداری نماید. به عنوان مثال: کالایی را در بازار در معرض فروش

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۲۸۰؛ [مترجم]

می‌گذارید و هرکس، قیمتی می‌گوید و بدین‌سان، کالای شما، عملاً به مزایده گذاشته می‌شود. آخرین قیمتی که برای این کالا گفته‌اند، صدهزار تومان است؛ در این میان، شخصی برمی‌خیزد و قصد خرید ندارد؛ ولی صد و ده هزار تومان قیمت‌گذاری می‌کند. قصدش، فقط این است که مشتری را به خرید آن جنس، تحریک نماید و به اصطلاح بازارگرمی کند و قیمت کالا را به نفع فروشنده بالا ببرد. این، حرام است. اما اگر کسی، واقعاً از ابتدا قصد خرید داشته باشد، ولی در جریان قیمت‌های پیشنهادی، قیمت آن جنس به اندازه‌ای بالا برود که از خرید آن منصرف شود، اشکالی ندارد؛ زیرا بسیاری از مردم، هنگام مزایده، قیمت پیشنهادی خود را مناسب می‌دانند، ولی وقتی قیمت، بالا می‌رود، از خرید آن جنس منصرف می‌شوند؛ هیچ ایرادی بر این کار وارد نیست و اشکالی ندارد.

دوم: «وَلَا تَحَاسَدُوا»؛ یعنی: به یک‌دیگر حسادت نورزید. پیش‌تر درباره‌ی حسادت به‌طور مفصل سخن گفتیم.

سوم: «وَلَا تَدَابَرُوا»؛ یعنی: به هم پشت نکنید. در این باره نیز توضیحاتی ارائه گردید.

چهارم: «وَلَا تَقَاطَعُوا»؛ یعنی با یک‌دیگر قطع رابطه نکنید. به عبارت دیگر هر مسلمانی باید مطابق عُرف و بنا بر انگیزه‌ی ارتباط با هم‌کیشان خود، با برادر مسلمان خویش آمد و شد داشته باشد؛ انگیزه‌ی ارتباط، می‌تواند پیوند خویشاوندی، همسایگی، دوستی و هم‌صحبتی و امثال این‌ها باشد؛ در هر صورت مسلمان با هم‌کیش خود، ارتباط دارد و می‌داند که الله متعال کسانی را که پیوند خویشاوندی را رعایت می‌کنند، دوست دارد. در ادامه‌ی حدیث آمده است: «برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیش از سه شبانه‌روز با برادر مسلمانش قهر باشد». قهر کردن، خود بارزترین مصداق قطع رابطه است؛ بدین‌سان که برادر مسلمانش را می‌بیند و به او سلام نمی‌گوید یا از او روی می‌گرداند؛ این، حرام است؛ البته پیامبر ﷺ قهر کردنی را که بنا بر مصلحت باشد، جایز قرار داده است؛ مثلاً شخصی مرتکب گناهی شده است و با او قهر می‌کنیم تا به این بیندیشد که چرا دوستم با من سخن نمی‌گوید؟ و در نتیجه به خود بیاید و گناه و اشتباهش را جبران کند یا توبه نماید. چنان‌که شخص پیامبر ﷺ با سه تن از اصحابش که از شرکت در غزوه‌ی تبوک تخلف ورزیدند، قهر و

قطع رابطه کرد. البته قهر کردن در اصل، حرام است. برخی از علما گفته‌اند: قهر کردن با کسی که آشکارا معصیت می‌کند، جایز است؛ ولی این دیدگاه، جای بحث و تأمل بیش‌تری دارد و از نظر ما، قهر کردن بیش از سه شبانه‌روز جایز نیست؛ مگر آن‌که مصلحتی در آن باشد.

۱۵۷۶- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «تُفْتَحُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وَيَوْمَ الْخَمِيسِ، فَيُغْفَرُ لِكُلِّ عَبْدٍ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا، إِلَّا رَجُلًا كَانَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَخِيهِ شَحْنَاءٌ، فَيَقَالُ: أَنْظِرُوا هَذَيْنِ حَتَّى يَصْطَلِحَا، أَنْظِرُوا هَذَيْنِ حَتَّى يَصْطَلِحَا». [روایت مسلم]^(۱)

وفي رواية له: «تُعْرَضُ الْأَعْمَالُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمِيسٍ وَإِثْنَيْنِ».

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دروازه‌های بهشت در روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه گشوده می‌شود و هر بنده‌ای که به الله شرک نیاورده است، آمرزیده می‌گردد؛ مگر کسی که میان او و برادر مسلمانش کینه‌ای وجود دارد؛ گفته می‌شود: آمرزش این دو را تا زمانی که آشتی کنند، به تأخیر بیندازید؛ آمرزش این دو را تا زمانی که آشتی کنند، به تأخیر بیندازید».

در روایتی دیگر از مسلم آمده است: «اعمال (مردم) در روز دوشنبه و پنج‌شنبه - به الله متعال - عرضه می‌شود»؛ و سپس همین مضمون را آورده است.

شرح

مولف، نووی رحمته الله حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دروازه‌های بهشت در روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه گشوده می‌شود و هر بنده‌ای که به الله شرک نیاورده است، آمرزیده می‌گردد؛ مگر کسی که میان او و برادر مسلمانش کینه‌ای وجود دارد؛ گفته می‌شود: آمرزش این دو را تا زمانی که آشتی کنند، به تأخیر بیندازید؛ آمرزش این دو را تا زمانی که آشتی کنند، به تأخیر بیندازید». لذا درمی‌یابیم که بر انسان واجب است که به کنار گذاشتن دل‌خوری و کینه نسبت به برادران مسلمانش مبادرت ورزد؛ و اگر این کار، برای نفس انسان،

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۶۵.

سنگین و دشوار بود، باز هم در جهت برطرف شدن دل‌خوری‌ها بکوشد و با صبر و شکیبایی و به امید پاداش الهی دلش را نسبت به برادران خویش، پاک و صاف بگرداند و توجه داشته باشد که چنین کاری، پاداش و فرجامی بس نیک دارد؛ آن‌گاه که انسان به پاداش عملش بیندیشد، انجام آن برای او آسان می‌شود؛ هم‌چنین اگر به پیامد یا فرجام بد عملی بیندیشد، ترک کردن آن برایش آسان می‌گردد. اگر خودش نمی‌توانست برای رفع کینه‌ها و دل‌خوری‌ها نزد برادرش برود، فرد قابل اعتمادی را که مورد قبول هر دو طرف است، واسطه قرار دهد.

۲۷۰- باب: حرام بودن حسد

حسد، آروزی زوال نعمت از صاحب آن است؛ چه نعمتی دینی باشد و چه نعمتی دنیوی.

الله متعال می‌فرماید:

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النساء: ۵۴]

یا به آنان که الله از فضل و کرمش به آنان بخشیده است، حسد می‌ورزند؟!

در این باب می‌توان به حدیث انس رضی الله عنه اشاره کرد که در باب پیشین گذشت.^(۱)

۱۵۷۷- عن أبي هريرة رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالْحَسَدَ؛ فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» أَوْ قَالَ: «الْعُشْبَ». [روایت ابوداود]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از حسد بپرهیزید؛ زیرا حسد، نیکی‌ها را از میان می‌برد؛ همان‌گونه که آتش، هیزم- یا فرمود: گیاه- را نابود می‌کند».

شرح

نووی رحمته الله بابتی درباره‌ی حرام بودن حسد گشوده است.

حسادت، این است که انسان، از بابت نعمتی که الله به کسی بخشیده است، ناراحت باشد. مثلاً الله متعال، به کسی مال و ثروت یا همسر و فرزندان نیکی عنایت کرده یا او را از علم و دانش، برخوردار نموده است؛ حال، اگر کسی ناراحت باشد که خداوند عز و جل به این بنده، چنین نعمت‌هایی ارزانی داشته، در حقیقت به او حسد ورزیده است. حسد، یکی از گناهان بزرگ می‌باشد. حسادت، یکی از ویژگی‌های یهودیان است؛ همان‌گونه که الله متعال درباره‌ی آنان می‌فرماید:

(۱) رک: حدیث شماره‌ی ۱۵۷۵.

(۲) ضعیف است؛ ضعیف الجامع، ش: ۲۱۹۷؛ و السلسلة الضعيفة، ش: ۱۹۰۲؛ و ضعیف ابی داود، از آلبانی رحمته الله، ش: ۱۰۴۸.

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ﴾
[البقرة: ۱۰۹]

بسیاری از اهل کتاب، به سبب حسادتی که در وجودشان ریشه کرده، دوست دارند شما را که ایمان آورده‌اید، به کفر بازگردانند.

و نیز می‌فرماید:

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ ءَاتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَءَاتَيْنَاهُمْ مُّلْكًا عَظِيمًا﴾
[النساء: ۵۴]

یا به آنان که الله از فضل و کرمش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند؟! به‌راستی ما، به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت عطا کردیم و به آنان حکومت بزرگی دادیم.

پیامبر ﷺ از حسد بر حذر داشته و بیان فرموده است: همان‌گونه که آتش هیزم را در کام خود فرو می‌خورد، حسد نیز نیکی‌ها را می‌خورد. حسد، نوعی اعتراض بر تقدیر الهی است؛ زیرا مگر چه کسی، این نعمت را به این بنده، ارزانی داشته است؟ آری؛ الله ﷻ لذا کسی که از خوشیِ برادرِ مسلمانش ناراحت است، در حقیقت از تقدیر الله متعال، ناراحت می‌باشد. ناگفته پیداست که هرکس بر تقدیر الهی اعتراض کند، در خطرِ بزرگی قرار دارد و هر لحظه، ممکن است دین و ایمانش را از دست بدهد. - پناه بر الله - گویا به مقابله و رقابت با تدبیر و تقدیر رب الارباب ﷻ برخاسته است!

گاه حسد، آدم حسود را به تجاوز و تعدی به برادر مسلمانش وا می‌دارد یا این‌که او را بر آن می‌دارد که نزد دیگران به‌دروغ یا به‌راست از کسی که دارای نعمتی‌ست، بدگویی کند؛ آتش حسد در قلبِ حسود، زبانه می‌کشد و او را در آه و افسوس، و غم و اندوه فرو می‌برد و او را ناآرام و بی‌قرار می‌گرداند؛ زیرا نعمت‌هایی که الله به بندگانش می‌بخشد، بی‌شمار است و از آن‌جا که آدم حسود، چشم دیدن این همه نعمت را ندارد، حسادت در قلبش به‌جوش می‌آید و تمام وجودش را می‌سوزاند.

حسد، هیچ تغییری در تقدیر الهی ایجاد نمی‌کند؛ آدم حسود، هرچه کند و به هر اندازه که ناراحت و ناخوش باشد، و هر چه برای زوال نعمت از دوستان و اطرافیانش، سعی و تلاش نماید، هیچ کاری از پیش نمی‌برد؛ پیامبر ﷺ به عبدالله بن

عباس رضی الله عنه فرمود: «وَأَعْلَمُ: أَنَّ الْأُمَّةَ لَوْ اجْتَمَعَتْ عَلَى أَنْ يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ، لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ لَكَ، وَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَضُرُّوكَ بِشَيْءٍ، لَمْ يَضُرُّوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ»^(۱) یعنی: «بدان که اگر همه‌ی مردم، جمع شوند تا نفعی به تو برسانند، نمی‌توانند؛ مگر آن‌چه را که الله، برایت مقدر کرده است. و اگر همه‌ی مردم جمع شوند تا زیانی به تو برسانند، نمی‌توانند مگر زیانی که الله، برایت رقم زده است».

در هر حال بر انسان واجب است همین‌که احساس کرد که به کسی حسادت می‌ورزد، تقوای الهی پیشه سازد و نفس خود را توبیخ و سرزنش کند و به آن بگوید: چرا به نعمتی که الله به دیگران داده است، حسادت می‌کنی؟ اگر این نعمت به تو داده می‌شد، آیا دوست داشتی که دیگران به تو حسادت کنند؟ حسادت تو، زیانی برای دیگران ندارد؛ بلکه به ضرر خودِ توست. و بدین‌سان نفس خویش را سرزنش کند تا حسادت را ترک نماید و به اطمینان و آرامش برسد. پروردگارا! ما را به سوی بهترین اخلاق و کردار رهنمون شو که تنها تو به سوی بهترین کردار و اخلاق سوق می‌دهی؛ اخلاق زشت و ناپسند را از ما دور بگردان و این، تنها از تو ساخته است.

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۶۳. [مترجم]

۲۷۱- باب: نهی از تجسس و گوش دادن به سخن کسی که دوست ندارد به سخنش گوش داده شود

الله متعال می فرماید:

﴿وَلَا تَجَسَّسُوا﴾ [الحجرات: ۱۲]

و به کنجکاوی و تجسس (در کارهای دیگران) نپردازید.

و می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَنًا

وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۵۸]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی آن که مرتکب گناهی شده باشند، می آزارند، بدون تردید
تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

۱۵۷۸- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ
الْحَدِيثِ، وَلَا تَحَسَّسُوا وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا تَنَافَسُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَلَا تَدَابَرُوا،
وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ؛ الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ، وَلَا يَخْذُلُهُ وَلَا
يَحْقِرُهُ، التَّقْوَى هَهُنَا، التَّقْوَى هَهُنَا» وَيُشِيرُ إِلَى صَدْرِهِ: «يَحْسِبُ امْرَأً مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخَاهُ
الْمُسْلِمَ، كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ: دَمُهُ، وَعِرْضُهُ، وَمَالُهُ؛ إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى
أَجْسَادِكُمْ، وَلَا إِلَى صُورِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ».

وَفِي رِوَايَةٍ: «لَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَلَا تَجَسَّسُوا، وَلَا تَحَسَّسُوا، وَلَا تَنَاجَشُوا وَكُونُوا
عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا».

وَفِي رِوَايَةٍ: «لَا تَقَاطَعُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ
إِخْوَانًا».

وَفِي رِوَايَةٍ: «لَا تَهَاجَرُوا وَلَا يَبِعْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ». [مسلم، همهی این احادیث را
روایت کرده و بخاری نیز بیش تر آن ها را روایت نموده است.]^(۱)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۶۴؛ و صحیح مسلم، ش: (۲۵۶۳، ۲۵۶۴).

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از گمان بد بپرهیزید؛ زیرا گمان بد، بدترین نوع دروغ است. و در پی عیب جویی از یک دیگر نباشید و به کنجکاوی و تجسس در کارهای دیگران نپردازید و- بر سر دنیا- رقابت و چشم و هم چشمی نکنید و به هم دیگر حسادت نورزید و با یک دیگر دشمنی و کینه نداشته باشید و به هم پشت نکنید و همان گونه که الله به شما فرمان داده است، برادروار، بندگان (نیک و عبادت گزار) الله باشید. مسلمان، برادر مسلمان است؛ به او ستم و خیانت نمی کند و او را خوار نمی گرداند». و با اشاره به سینه اش فرمود: «تقوا، این جاست؛ تقوا، این جاست» و افزود: «همین قدر بدی برای بد بودن شخص، کافی ست که برادر مسلمانش را کوچک بشمارد. آبرو، مال و خون (جان) هر مسلمانی بر سایر مسلمانان، حرام است. همانا الله به جسم ها و چهره های شما نگاه نمی کند؛ بلکه به دل ها و اعمالتان می نگرد».

در روایتی دیگر آمده است: «به هم دیگر حسادت نورزید و نسبت به یک دیگر دشمنی و کینه نداشته باشید و به کنجکاوی و تجسس در کارهای دیگران نپردازید و در پی عیب جویی از یک دیگر نباشید و قیمت کالاها را بدون این که قصد خرید داشته باشید، بالا نبرید و برادروار، بندگان (نیک و عبادت گزار) الله باشید».

و در روایتی آمده است: «با هم قهر و قطع رابطه نکنید؛ به هم پشت نکرده، نسبت به یک دیگر کینه و دشمنی نداشته باشید و به هم دیگر حسادت نورزید و برادروار، بندگان (نیک و عبادت گزار) الله باشید».

و در روایتی آمده است: «با یک دیگر قهر نکنید؛ و هیچ کس به خاطر خود، معامله ی شخص دیگری را به هم نزند».

شرح

مولف رحمه الله بابتی درباره ی حرام بودن تجسس و کنجکاوی در کارهای دیگران گشوده است.

تجسس، بدین معناست که انسان در کارهای دیگران تجسس کنجکاوی کند و در پی کشف عیب هایشان باشد؛ فرقی نمی کند که به طور مستقیم به تجسس در کارهای دیگران و عیب جویی از آنان بپردازد یا این که از دستگاه های ضبط صوت یا تلفن و

ابزارآلات امروزی استفاده کند؛ در هر صورت، کنجکاوی در کارهای دیگران و عیب‌جویی از آنان حرام است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا﴾ [الحجرات: ۱۲]

ای مؤمنان! از بسیاری از گمان‌های بد بپرهیزید که بی‌شک برخی از گمان‌ها، گناه است. و به کنجکاوی و تجسس (در کارهای دیگران) نپردازید.

از آن‌جا که تجسس و کنجکاوی در کارهای دیگران، آزاررسانی به آن‌ها به‌شمار می‌آید، مولف رحمه الله پس از این آیه، آیه‌ی دیگری را آورده است که درباره‌ی آزاررسانی به مومنان است؛ چنان‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۵۸]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

تجسس، نوعی آزاررسانی به کسی‌ست که در کارش کنجکاوی می‌کنند. این امر به‌کینه و دشمنی می‌انجامد؛ تجسس در کار دیگران، خودآزاری نیز محسوب می‌شود؛ زیرا کسی که در کار دیگران کنجکاوی می‌کند، خودش را نیز در زحمت می‌اندازد و برای این‌که سر از کار دیگران درآورد، ناگزیر است که گاه به این‌جا و گاه به آن‌جا سرک بکشد. یکی از نمونه‌های تجسس و فضولی در کار دیگران، این است که درب خانه‌ی مردم پا به گوش بایستند تا بشنود که چه می‌گویند! آن‌گاه بر اساس این استراق سمع، دروغ و تهمت و گمان بد، شکل می‌گیرد.

سپس مولف رحمه الله حدیث ابوهریره رضی الله عنه آورده است که دارای مضامین متعددی‌ست و پیش‌تر درباره‌ی بیش‌تر آن‌ها سخن گفتیم. یکی از مهم‌ترین مواردی که در این حدیث ذکر شده، این است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از گمان بد بپرهیزید؛ زیرا گمان بد، بدترین نوع دروغ است». همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾ [الحجرات: ۱۲]

ای مؤمنان! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که بی‌شک برخی از گمان‌ها، گناه است.

نفرمود: از همه‌ی گمان‌ها بپرهیزید؛ بلکه فرمود: از بسیاری از گمان‌ها دوری کنید؛ زیرا گمانی که مبتنی بر شواهد و قراین باشد، ایرادی ندارد و سرشت انسان، به‌گونه‌ای است که گمان نیک یا بدش بر اساس شواهد و قراین قوی شکل می‌گیرد و انسان نمی‌تواند نسبت به این شواهد، بی‌تفاوت باشد؛ اما گمان محض که پایه و اساسی ندارد، همان چیزی است که پیامبر ﷺ از آن نهی فرموده و آن را بدترین نوع دروغ برشمرده است؛ زیرا وقتی انسان به کسی، گمانی می‌برد، در دلش چیزهای زیادی می‌آید و نفسش به او می‌گوید: فلانی، چنین و چنان کرد؛ فلانی چنین قصدی دارد یا چنین چیزهایی به ذهنش خطور می‌کند؛ از این رو پیامبر ﷺ ظن و گمان بی‌پایه را بدترین نوع دروغ برشمرده.

در این حدیث هم‌چنین آمده است: «برادروار، بندگان (نیک و عبادت‌گزار) الله باشید»؛ یعنی بر هر مسلمانی واجب است که به معنای واقعی کلمه، برای هم‌کیش خود به‌سان یک برادر باشد؛ نه این‌که با او دشمنی کند. برخی از مردم در اثر یک معامله و سوءتفاهم کینه‌ی برادر مسلمانانش را به‌دل می‌گیرند. در صورتی که کینه‌توزی و دشمنی نسبت به سایر مسلمانان، حرام می‌باشد و بر هر مسلمانی واجب است که برادر هم‌کیش خود باشد، به او محبت کند، از او دفاع و پشتیبانی نماید و وظایف یک برادر در حق برادرش را انجام دهد و نسبت به برادر مسلمانش آن‌گونه باشد که پیامبر ﷺ فرموده است: «مسلمان، برادر مسلمان است؛ به او ستم و خیانت نمی‌کند، او را خوار نمی‌گرداند و به او دروغ نمی‌گوید».

سپس رسول‌الله ﷺ فرمود: «تقوا، این جاست» و به سینه‌اش اشاره کرد؛ یعنی تقوا در دل است. وقتی دل باتقوا و پرهیزگار باشد، همه‌ی اندام و جوارح انسان، تقوا پیشه می‌کنند و اگر دل خداترس نباشد، سایر اندام و جوارح نیز بی‌تقوا خواهند بود. همان‌گونه که رسول‌الله ﷺ فرموده است: «أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضَغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ: أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ».^(۱) یعنی: «بدانید که در بدن،

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۲ و مسلم، ش: ۱۵۹۹ به نقل از نعمان بن بشیر رضی الله عنه.

پاره‌گوشتی‌ست که صلاح و فساد همه‌ی بدن وابسته به آن است. بدانید که آن عضو، قلب است». بنابراین اگر در دل انسان، تقوا و خوف و خشیت الاهی باشد، همه‌ی اعمال انسان، نیک و شایسته خواهد بود؛ زیرا اعمال انسان، تابع قلب اوست. برخی از مردم، این حدیث را دستاویز قرار داده‌اند و همین‌که آن‌ها را به انجام کار نیکی فرامی‌خوانیم، می‌گویند: اصل، نیت است؛ قلب انسان، باید پاک باشد؛ یا می‌گویند: تقوا در دل است. وقتی به شخصی تذکر می‌دهید که تراشیدن ریش، حرام و تقلید از مشرکان و مجوسیان است یا همین‌که می‌گویید: گذاشتن ریش، روش پیامبران و بندگان نیک خداست، در پاسخ می‌گوید: تقوا در دل است. در پاسخ چنین شخصی باید بگوییم: آری؛ تقوا در دل است؛ اما تو، دروغ می‌گویی؛ زیرا اگر راست می‌گفتی و باتقوا بودی، از خدا می‌ترسیدی و این عمل حرام را ترک می‌کردی؛ چون محال است که در قلب کسی تقوا باشد، ولی اندام و جوارح او، از الله متعال نافرمانی کنند. این حدیث نبوی، رهنمود و آیین‌نامه‌ی جامع‌ست که شایسته است هر مسلمانی، آن را اساس زندگی خویش قرار دهد و از رهنمودهای اخلاقی آن بهره بگیرد و از آنچه که پیامبر ﷺ نهی فرموده است، دوری نماید تا به خیر و نیکی فراوانی دست یابد.

۱۵۷۹- وعن معاوية رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّكَ إِنْ اتَّبَعْتَ عَوْرَاتِ الْمُسْلِمِينَ أَفْسَدْتَهُمْ، أَوْ كِدْتَ أَنْ تُفْسِدَهُمْ». [حدیث صحیحی‌ست که ابوداود با اسناد صحیح روایت کرده است.]^(۱)

ترجمه: معاویه رضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «اگر در پی آشکار کردن عیوب و مسایل پنهان مسلمانان برآیی، آنان را فاسد می‌کنی یا نزدیک است که ایشان را خراب بگردانی».

(۱) صحیح الجامع، ش: ۲۲۹۵؛ و صحیح أبی داود، از آل‌بانی رحمته الله علیه، ش: ۴۰۸۸.

۱۵۸۰- عن ابن مسعود رضی الله عنه أَنَّهُ أُتِيَ بِرَجُلٍ فَقِيلَ لَهُ: هَذَا فُلَانٌ تَقْطُرُ لِحَيْتُهُ خَمْرًا، فَقَالَ: إِنَّا قَدْ نُهَيْنَا عَنِ التَّجَسُّسِ، وَلَكِنْ إِنْ يَظْهَرُ لَنَا شَيْءٌ، نَأْخُذُ بِهِ». [حدیث حسن صحیحیست که ابوداود با اسنادی بر طبق شرط بخاری و مسلم روایت کرده است.]^(۱)

ترجمه: از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که مردی را نزد وی آوردند و گفتند: این، فلانیست که ریش او آغشته به قطرات شراب است. فرمود: «ما از تجسس و کنکاش در کار دیگران منع شده‌ایم؛ ولی اگر چیزی برایمان نمایان شد، به موجب آن - به مجازات شرعی یا تعزیر - عمل می‌کنیم».

(۱) صحیح ابی داود، از آلبنی رحمته الله، ش: ۴۰۹۰.

۲۷۲- باب: نهی از بدگمانی به مسلمانان بدون ضرورت

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾ [الحجرات: ۱۲]

ای مؤمنان! از بسیاری از گمان‌های بد بپرهیزید که بی‌شک برخی از گمان‌ها، گناه است.

۱۵۸۱- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَا كُفَّيْكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «از گمان بد بپرهیزید؛ زیرا گمان بد، بدترین نوع دروغ است».

شرح

این احادیث، بیان‌گر این است که مسلمان به کنجکاوی درباره‌ی برادران مسلمانش نمی‌پردازد و در پی کشفِ عیوب و مسایل پنهانشان بر نمی‌آید؛ بلکه متناسب با رفتار ظاهر و نمایانشان با آنان تعامل و برخورد می‌کند؛ لذا کاری به اسرارشان ندارد و در پی عیب‌جویی از آنان یا فضولی در کارهایشان نیست. همان‌گونه که در حدیث معاویه رضی الله عنه آمده است: اگر انسان در پی آشکار کردن عیوب و مسایل پنهان مسلمانان برآید، آنان را فاسد می‌کند یا نزدیک است که ایشان را خراب بگرداند؛ زیرا بسیاری از مسایل، میان انسان و پروردگار اوست و کسی جز الله ﷻ آن را نمی‌داند. در این صورت، ممکن است که الله ﷻ آن بنده را در ستر و پوشش خود قرار دهد یا این‌که بنده توفیق توبه بیابد و وضعیتش خوب شود؛ اما اگر کسی در پی کنجکاوی از اسرار و اعمال پوشیده‌ی آن بنده برآید تا بفهمد که فلانی چه می‌کند یا چه می‌گوید، و پس از سرک کشیدن در کار او، هر جایی به‌صراحت یا به‌کنایه بازگو نماید که فلانی چه گفته یا چه کرده است، در این صورت، آن بنده را خراب کرده و رازی را که میان او و پروردگارش بوده، برملا نموده است. این، در

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۶۴؛ و صحیح مسلم، ش: (۲۵۶۳، ۲۵۶۴).

حالی است که پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا تُؤْذُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ، فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَاتِهِمْ، فَضَحَّهُ اللَّهُ وَلَوْ فِي بَيْتِ أُمِّهِ»؛ یعنی: «مسلمانان را میازارید و در پی عیبجویی و ریختن آبروی آنها نباشید؛ به یقین هرکس، در پی ریختن آبروی برادرش باشد، الله متعال او را رسوا می گرداند؛ اگرچه در خانه‌ی مادرش باشد».

این، سزای کسی است که آبروی برادر مسلمانش را می ریزد؛ لذا در و دیوار هم از آبروی چنین کسی حفاظت نمی کند و الله متعال چنین کسی را حتی در خانه‌ی مادرش نیز رسوا می گرداند.

در حدیث ابن مسعود رضی الله عنه آمده است: مردی را نزد وی آوردند و گفتند: این، فلانی است که ریش او آغشته به قطرات شراب است. فرمود: «ما از تجسس و کنکاش در کار دیگران منع شده ایم؛ ولی اگر چیزی برایمان نمایان شد، به موجب آن - به مجازات شرعی یا تعزیر - عمل می کنیم». این، نشان می دهد که تجسس و کنجکاوی در کار دیگران، جایز نیست. مولف رحمته الله سپس در باب نهی از بدگمانی به مسلمانان، به حدیث ابوهریره رضی الله عنه و آیه‌ای از سوره‌ی «حجرات» اشاره کرده است؛ پیش تر درباره‌ی آیه و حدیث مذکور سخن گفتیم.

۲۷۳- باب: حرام بودن تحقیر مسلمانان

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَبِ بِيُسُ أَلْأَسْمِ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿١١﴾﴾

ای مؤمنان! هیچ گروهی نباید گروه دیگری را مسخره کند؛ چه بسا (آن‌ها که مسخره می‌شوند) از این‌ها (که مسخره می‌کنند) بهتر باشند. و نیز زنان نباید سایر زنان را مسخره نمایند؛ چه بسا زنانی که مسخره می‌شوند، از زنانی که مسخره می‌کنند، بهتر باشند. و به عیب‌جویی از یک‌دیگر نپردازید و هم‌دیگر را با لقب‌های زشت صدا نزنید. پس از ایمان آوردن، فسق و بدکاری، نام و رسم بدی‌ست. و کسانی که توبه نکنند، ستم‌کارند.

و می‌فرماید:

﴿وَيْلٌ لَّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ﴿١﴾﴾
وای بر هر عیب‌جوی مسخره‌گری!

شرح

مولف رحمه الله بابتی درباره‌ی حرام بودن تحقیر یا خوار شمردن مسلمانان گشوده است. تحقیر مسلمان، بدین معناست که او را به‌ریشخند بگیرند یا از جایگاه و منزلتش بکاهند یا به او طعنه بزنند. این، حرام و ستم و جفا در حق مسلمانی‌ست که الله متعال احترامش را بر دیگران واجب قرار داده است؛ زیرا به‌فرموده‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مسلمان، برادر مسلمان است و به او ستم نمی‌کند. سپس مولف رحمه الله این آیه را ذکر کرده که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ﴾

ای مؤمنان! هیچ گروهی نباید گروه دیگری را مسخره کند؛ چه بسا (آن‌ها که مسخره می‌شوند) از این‌ها (که مسخره می‌کنند) بهتر باشند. و نیز زنان نباید سایر زنان را مسخره نمایند؛ چه بسا زنانی که مسخره می‌شوند، از زنانی که مسخره می‌کنند، بهتر باشند.

الله متعال در این آیه، مومنان را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾: «ای مومنان!»؛ این خطاب، بیان‌گر این است که دستوری که به شما داده می‌شود، جزو لوازم ایمان است و مخالفت با آن، یا عدم عمل به آن، نقص در ایمان به‌شمار می‌آید؛ زیرا بیان یک حکم پس از ندا یا خطاب، برای جلب توجه مخاطب به پیامی است که به او داده می‌شود. مسخره کردن یا به ریشخند گرفتن، آشکال گوناگونی دارد؛ مانند این که چه ادای کسی را درآورند؛ یا چه شکل و قیافه‌ی کسی را مسخره کنند بر قد و قامت او خرده بگیرند! همه‌ی این‌ها استهزا و به‌ریشخند گرفتن دیگران است که حرام می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ﴾؛ یعنی: «چه‌بسا آنان که مسخره می‌شوند، از کسانی که مسخره می‌کنند، بهتر باشند». و همین تعبیر را درباره‌ی زنان نیز بیان می‌فرماید.

در ادامه‌ی این آیه آمده است: ﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ﴾؛ یعنی: «از خودتان عیب‌جویی نکنید». روشن است که انسان، عیب خودش را بیان نمی‌کند؛ لذا مفهوم آیه این است که از یک‌دیگر عیب‌جویی نکنید؛ اما این مفهوم را از آن جهت با واژه‌ی ﴿أَنفُسَكُمْ﴾ بیان فرمود که مسلمان، برادر مسلمان است و هر کسی، برادرش را هم‌سان خود می‌داند. از این رو ﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ﴾ بدین معناست که از یک‌دیگر یا از برادران خود عیب‌جویی نکنید. و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَبِ﴾؛ یعنی: به‌قصد استهزا، هم‌دیگر را با لقب‌های زشت صدا نزنید. ﴿بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَنِ﴾؛ یعنی: «پس از ایمان آوردن، فسق و بدکاری، اسم و رسم بدی‌ست». به عبارت دیگر: اگر انسان، از برادر مسلمانش عیب‌جویی کند یا او را به‌ریشخند بگیرد، فاسق و بدکار است. این، نشان می‌دهد که مسخره کردن دیگران و نیز صدا زدن آن‌ها با القاب زشت، جزو گناهان کبیره است. ﴿وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾؛ یعنی کسی که به این گناهان ادامه دهد و به سوی الله ﷻ توبه نکند، ستم‌کار است. سپس مولف رحمه الله آیه‌ی دیگری ذکر کرده است:

﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾

[الهمزة: ۱]

وای بر هر عیبجوی مسخره‌گری!

واژه‌ی ﴿وَيْلٌ﴾ برای هشدار به کار می‌رود و در چند جای قرآن آمده است. ﴿هُمَزَةٍ﴾ یعنی عیب‌جویی که با زبانش از دیگران بدگویی می‌کند و ﴿لُّمَزَةٍ﴾ به مسخره‌گری اطلاق می‌گردد که با ادا و اطوار، دیگران را به‌ریشخند می‌گیرد.

۱۵۸۲- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ أن رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم قال: «يَحْسِبُ امْرِيٍّ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: رسول‌الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «همین قدر بدی برای بد بودن شخص، کافی‌ست که برادر مسلمانش را کوچک بشمارد».

۱۵۸۳- وَعَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مَثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ؛ فَقَالَ رَجُلٌ: إِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ ثَوْبُهُ حَسَنًا، وَنَعْلُهُ حَسَنَةً؟ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ؛ الْكِبَرُ بَطْرُ الْحَقِّ وَغَمْطُ النَّاسِ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابن‌مسعود رضی اللہ عنہ می‌گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «کسی که در قلبش به‌اندازه‌ی ذره‌ای کبر باشد، وارد بهشت نمی‌شود». شخصی پرسید: آیا کسی که دوست دارد لباس و کفش زیبا بپوشد، این هم تکبر است؟ فرمود: «همانا الله زیباست و زیبایی را دوست دارد؛ کبر، سرپیچی از حق و تحقیر مردم است».

۱۵۸۴- وعن جندب بن عبد الله رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «قَالَ رَجُلٌ: وَاللَّهِ لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لِفُلَانٍ، فَقَالَ اللَّهُ تعالى: مَنْ ذَا الَّذِي يَتَأَلَّى عَلَيَّ أَنْ لَا أَغْفِرَ لِفُلَانٍ؟ إني قد غفرتُ له، وَأُحْبِطْتُ عَمَلَهُ». [روایت مسلم]^(۳)

(۱) صحیح مسلم، ش: (۲۵۶۳، ۲۵۶۴)؛ این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۱۵۷۸ گذشت.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۹۱. این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۶۱۷ گذشت.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۶۲۱.

ترجمه: جندب بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی گفت: قسم به الله که الله، فلانی را نمی آمرزد؛ الله تعالی فرمود: چه کسی به نام من سوگند یاد می کند که من فلانی را نمی بخشم؟ حال آن که من او را بخشیدم و عمل تو را باطل و تباه گردانیدم».

شرح

این احادیث درباره ی حرام بودن تحقیر مسلمان یا خوار شمردن اوست. مولف رحمته الله در این باره به حدیثی بدین مضمون اشاره کرده است که ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همین قدر بدی برای بد بودن شخص، کافی ست که برادر مسلمانش را کوچک بشمارد». لذا تحقیر مسلمان، به اندازه ای زشت و ناپسند است که اگر انسان فقط مرتکب همین یک عمل شود، برای بد بودن او کافی ست! پس هیچ گاه برادر مسلمانان را خوار نکنید و او را کوچک شمارید؛ نه در رابطه با پوشاک و لباسش و نه به خاطر شکل و قیافه یا وضعیت ظاهری اش. برادر مسلمانان حق و حقوقی بر ما دارد و بر ما واجب است که احترامش را حفظ کنیم. حدیث ابن مسعود و جندب بن عبدالله رضی الله عنه نیز بیان گر حرام بودن تحقیر مسلمان است. ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که در قلبش به اندازه ی کبر باشد، وارد بهشت نمی شود». شخصی پرسید: آیا کسی که دوست دارد لباس و کفش زیبا بپوشد، این هم تکبر است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا الله زیباست و زیبایی را دوست دارد». آری؛ الله متعال در ذات و صفات و افعالش زیباست و زیبایی را دوست دارد؛ لذا انسان هرچه زیباتر باشد، نزد الله تعالی محبوب تر است؛ البته به شرطی که در چارچوب شریعت و در حدّ وسع و توان خویش، به خودش برسد؛ نه این که دست و بالّش بسته باشد و برای تجمل و شیک پوشی، از این و آن، قرض بگیرد! الله متعال دوست دارد که وقتی نعمتی به بنده اش می بخشد، اثرش را بر او ببیند.

جندب بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی گفت: قسم به الله که الله، فلانی را نمی آمرزد؛ الله تعالی فرمود: چه کسی به نام من سوگند یاد می کند که من فلانی را نمی بخشم؟ حال آن که من او را بخشیدم و عمل تو را باطل و تباه گردانیدم». پناه بر الله! آن مرد کلمه ای گفت که با آن، دنیا و آخرت خود را تباه کرد؛ زیرا به خود فریفته شد و برادرش را تحقیر نمود و قسم خورد که الله متعال، فلانی را

نمی‌بخشد! اما الله متعال بر خلاف پندار این مرد، آن شخص را بخشید؛ زیرا گناهش کم‌تر از شرک بود یا این‌که الله متعال به آن شخص توفیق توبه داد و توبه‌اش را پذیرفت؛ اما عمل کسی را که چنین جسارتی کرده و گفته بود که الله عز و جل فلانی را نمی‌آمرزد، تباه و باطل گردانید. الله متعال بر همه چیز، چیره است و هیچ‌کس را یارای جسارت در برابر او نیست و نمی‌تواند به ناحق به نام پروردگار سوگند بخورد؛ ولی اگر سوگند کسی به حق و درست باشد، نه تنها جسارت به شمار نمی‌آید، بلکه الله متعال چنین سوگندی را تحقق می‌بخشد؛ همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «رُبَّ أَشْعَثٍ أَغْبَرَ مَذْفُوعٍ بِالْأَبْوَابِ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَأَبْرَهُ»^(۱) یعنی: «چه بسا شخص ژولیده‌موی، غبارآلود و رانده از هر دری، به نام الله سوگند یاد می‌کند و الله، سوگندش را محقق می‌سازد».

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۲۶۲. [مترجم]

۲۷۴- باب: نهی از شتمانت مسلمان و اظهار شادی در گرفتاری‌ها و مشکلاتش

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰]

جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ [النور: ۱۹]

به‌راستی آنان که دوست دارند کارهای خیلی زشت در میان مؤمنان شایع شود، عذاب دردناکی در دنیا و آخرت خواهند داشت.

۱۵۸۵- وَعَنْ وَاثِلَةَ بْنِ الْأَسْقَعِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تُظْهِرِ الشَّمَاتَةَ لِأَخِيكَ فَيَرْحَمَهُ اللَّهُ وَيَبْتَلِيكَ». [و ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]^(۱)

ترجمه: واثله بن اسقع رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «برای ناراحتی و گرفتاری برادر مسلمانان اظهار شادی نکن که الله بر او رحم می‌کند (و او را از غم و غصه رهایی می‌بخشد) و تو را گرفتار می‌گرداند».

[نووی:] در این باره حدیث ابوهریره رضی الله عنه که در باب پیشین گذشت، صادق است: «كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ: دَمُهُ، وَعِرْضُهُ، وَمَالُهُ»^(۲) یعنی: «آبرو، مال و خون (=جان) هر مسلمانی بر سایر مسلمانان، حرام است».

(۱) ضعیف است؛ ضعیف الجامع، ش: ۶۲۴۵؛ و ضعیف الترمذی، از آل‌بانی رحمته الله، ش: ۴۵۰.

(۲) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۱۵۷۸.

۲۷۵- باب: حرام بودن طعنه زدن بر نسب‌های ثابت‌شده در ظاهر شریعت

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا

وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۵۸]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

۱۵۸۶- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «اِثْنَتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمَا كُفْرٌ:

الظُّعْنُ فِي النَّسَبِ، وَالتَّيَاحَةُ عَلَى الْمَيِّتِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «دو رفتار در میان مردم رواج

دارد که هر دو، از خصلت‌های کفر و جاهلی‌ست: طعنه زدن در نسب و نوحه‌گری بر مُرده».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۶۷.

۲۷۶- باب: نهی از تقلب و دغل بازی

الله متعال می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ (۵۸)

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی آن که مرتکب گناهی شده باشند، می آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

۱۵۸۷- وعن أبي هريرة رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السَّلَاحَ فَلَيْسَ مِنَّا، وَمَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا». [روایت مسلم]^(۱)
و فِي رَوَايَةٍ لَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّ عَلَى صُبْرَةٍ طَعَامٍ فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِيهَا فَنَالَتْ أَصَابِعُهُ بَلَلًا، فَقَالَ: «مَا هَذَا يَا صَاحِبَ الطَّعَامِ؟» قَالَ: أَصَابَتْهُ السَّمَاءُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ قَالَ: «أَفَلَا جَعَلْتَهُ فَوْقَ الطَّعَامِ حَتَّى يَرَاهُ النَّاسُ؟ مَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا».

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که بر ضد ما اسلحه به دست گیرد، از ما نیست؛ و آن که با ما تقلب و دغل بازی کند، از ما نیست».
و در روایتی دیگر از مسلم آمده است: رسول الله ﷺ از کنار توده ای گندم گذشت و دستش را در آن فرو بُرد؛ انگشتان مبارک، خیس شد؛ فرمود: «ای صاحب گندم! این، چیست؟» پاسخ داد: ای رسول خدا! آب باران به آن خورده است. فرمود: «پس چرا آن را در قسمت بالا نگذاشته ای تا مردم آن را ببینند؟ هر که ما را فریب دهد، از ما نیست».

۱۵۸۸- وعنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تَنَاجَشُوا». [متفق علیه]^(۲)
ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «قیمت کالاها را بدون این که قصد خرید داشته باشید، بالا نبرید».

(۱) صحیح مسلم، ش: (۱۰۱، ۱۰۲).

(۲) صحیح بخاری، ش: (۲۱۴۰، ۲۱۵۰)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۵۱۵.

۱۵۸۹- وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم نَهَى عَنِ النَّجَشِ. [متفق علیہ]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از "نَجَش" نهی فرمود.^(۲)

۱۵۹۰- وعنه قَالَ: ذَكَرَ رَجُلٌ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم أَنَّهُ يُخَدَعُ فِي الْبُيُوعِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم:

«مَنْ بَايَعْتَ، فَقُلْ: لَا خِلَابَةَ». [متفق علیہ]^(۳)

ترجمه: ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: مردی به رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم عرض کرد که در معاملات، فریبش می دهند. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «با هر که معامله می کنی، بگو: به شرطی که فریبی در کار نباشد».^(۴)

۱۵۹۱- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «مَنْ حَبَبَ زَوْجَةً امْرِيٍّ، أَوْ مَمْلُوكَهُ

فَلَيْسَ مِنَّا». [روایت ابوداود]^(۵)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هر که همسر کسی یا برده‌ی او را فریب دهد- و او را به نافرمانی تحریک کند-، از ما نیست».

شرح

مولف رحمۃ اللہ علیہ در دو باب پیشین به دو موضوع شماتت و طعنه زدن در نسب پرداخته است.

شماتت، یعنی شادمانی در برابر بیچارگی ناراحتی یا گرفتاری دیگران که حرام است و منافعی با این فرموده‌ی الهی ست که می فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۱۴۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۵۱۶.

(۲) همان گونه که در حدیث پیشین گذشت، نَجَش این است که کسی، قصد خرید کالایی را ندارد؛ اما برای فریب دادن خریدار یا به قصد بالا بردن سود فروشنده یا به هر دو نیت، چنین وانمود می کند که می خواهد این کالا را به فلان قیمت خریداری نماید. شارح رحمۃ اللہ علیہ ذیل حدیث شماره‌ی ۲۴۱ در این باره مفصل سخن گفته است. [مترجم]

(۳) صحیح بخاری، ش: ۲۱۱۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۵۳۳.

(۴) یعنی: اگر پس از اتمام معامله، فریبی ملاحظه شد، معامله فسخ می گردد. به عبارت دیگر: ثبوت غبن در صورتی که در شروط ضمن معامله قید شده باشد، اعتبار دارد و سبب فسخ معامله است. [مترجم]

(۵) صحیح الجامع، ش: ۶۲۲۳؛ و السلسلة الصحيحة، از آلبنی رحمۃ اللہ علیہ، ش: ۳۲۴؛ و صحیح ابی داود، ش: ۴۳۰۷.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾

[الحجرات: ۱۰]

جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند.

هیچ برادری دوست ندارد که برادرش را شماتت کند یا به خاطر گرفتاری برادرش شادی نماید. شماتت، نوعی مردم‌آزاری است و نیز منافی با این فرموده‌ی الله ﷻ می‌باشد که می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا

وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٨﴾﴾

[الأحزاب: ۵۸]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که واثله بن اسقع رحمه الله می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «برای ناراحتی و گرفتاری برادر مسلمانان اظهار شادی نکن که الله بر او رحم می‌کند (و او را از غم و غصه رهایی می‌بخشد) و تو را گرفتار می‌گرداند». **طعن زدن در نسب**، بدین معناست که مثلاً به کسی بگویند: تو از فلان خانواده هستی که هیچ خیری در آن‌ها نیست یا به هر نحوی به نسب کسی طعنه بزنند. مولف رحمه الله در این باره حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابوهریره رحمه الله می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دو رفتار در میان مردم رواج دارد که هر دو، از خصلت‌های کفر و جاهلی است: طعنه زدن در نسب و نوحه‌گری بر مُرده».

نوحه‌گری به معنای گریستن با شیون و فریاد و درآوردن صداهایی از خود، مانند صدا و بقبقو کردن کبوتر است. نوحه‌گری یا شیون و فریاد بر مرگِ مرده، حرام می‌باشد و پیامبر ﷺ، زنِ نوحه‌خوان و شنونده‌ی آن‌را نفرین کرده است. یکی از مصادیق نوحه‌گری بر مُرده، این است که امروزه مردم برای عزا یا پُرسه‌ی میّت در خانه‌اش جمع می‌شوند و بازماندگان میّت با غذا و خرما و امثال آن، از آن‌ها پذیرایی می‌کنند؛ این، نوعی نوحه‌گری و حرام است؛ زیرا صحابی بزرگوار، جریر بن عبدالله بَجَلی رحمه الله می‌گوید: «ما جمع شدن در خانه‌ی میّت و غذا درست کردن را جزو نوحه‌گری به‌شمار می‌آوردیم». صحابه رحمه الله این عمل را نوحه‌گری به‌شمار می‌آوردند؛ از این‌رو بازماندگان مُرده، نباید درب خانه‌ی خود را برای عزا و پُرسه، بگشایند؛ زیرا

بدعت و کاری ناشایست است و صحابه رضی الله عنهم چنین کاری نمی‌کردند؛ به‌ویژه این‌که این کار، نوعی اعتراض بر قضا و قدر الاهی است. در صورتی که بر انسان واجب است که به تقدیر الاهی راضی باشد؛ لذا درب خانه‌اش را برای پرسه و عزا باز نکند؛ هرکه خواسته باشد، به او تسلیت بگوید، در کوچه و بازار یا مسجد، او را می‌بیند و به او تسلیت می‌گوید. این در رابطه با مردان است؛ پرسه و مجلس عزا به صورتی که امروزه مرسوم شده، برای زنان، بدتر است. خلاصه این‌که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «دو رفتار در میان مردم رواج دارد که هر دو، از خصلت‌های کفر و جاهلی است: طعنه زدن در نسب و نوحه‌گری بر مُرده».

این‌که دلیل نمی‌شود که چون بیش‌تر مردم پرسه می‌گیرند یا این کار را می‌کنند، ما هم این کار را انجام دهیم! الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تُطِيعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [الأَنْعَام: ۱۱۶]

و اگر از بیش‌تر مردم روی زمین پیروی کنی، تو را از راه الله منحرف می‌کنند.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۲]

هر چقدر که مشتاق (و آرزومندِ ایمان آوردنشان) باشی، (باز هم) بیش‌تر مردم ایمان نمی‌آورند.

اساس، عمل کرد مردم نیست؛ بلکه مدار اعمال بر کتاب و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و روش خلفای راشدین و عمل کرد صحابه رضی الله عنهم می‌باشد؛ هیچ‌یک از آن‌ها پرسه نگرفت و درب خانه‌اش را برای عزا و پرسه باز نکرد؛ آن‌ها چیزی به نام غذای پرسه نداشتند؛ بدین معنا که پس از مرگ کسی در خانه‌اش برای غذا خوردن جمع نمی‌شدند؛ بلکه این عمل را نمونه‌ای از نوحه‌گری می‌دانستند؛ لذا به‌شدت از آن دوری می‌کردند؛ زیرا نوحه‌گری یکی از خصلت‌های کفر و جاهلی است و پیامبر صلی الله علیه و آله زنِ نوحه‌خوان و شنونده‌اش را نفرین کرده است.

۲۷۷- باب: حرام بودن پیمان شکنی و خیانت

الله متعال می فرماید:

[المائدة: ۱]

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾

ای مؤمنان! به پیمان ها وفا کنید.

و می فرماید:

[الإسراء: ۳۴]

﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾

و به پیمان ها وفا نمایید که درباره ی عهد و پیمان سؤال خواهد شد.

شرح

نوی رحمه الله باب درباره ی حرام بودن پیمان شکنی و خیانت گشوده است. خیانت یا نارو زدن، بر خلاف امانت داری ست. نارو زدن، می تواند با پیمان شکنی باشد یا با خیانت در امانت؛ البته عهد و پیمان، خود یک نوع امانت است. مولف رحمه الله درباره ی حرام بودن پیمان شکنی و خیانت به آیاتی استدلال کرده که درباره ی وجوب وفاداری ست؛ زیرا هر چیزی با ضد خود، شناخته می شود. نخستین آیه ای که مولف رحمه الله در این باره ذکر کرده، این فرموده ی الله متعال است که می فرماید:

[المائدة: ۱]

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾

ای مؤمنان! به پیمان ها وفا کنید.

یعنی: هر پیمانی که می بندید، به شروط آن، به طور کامل عمل کنید. این پیمان ها، شامل همه ی قراردادهای می شود؛ از جمله قراردادهای مالی و معاملات یا داد و ستدها؛ لذا هنگامی که دو نفر با هم معامله می کنند، باید به شروطی که در ضمن معامله می پذیرند، پای بند باشند؛ مثلاً اگر خانه ای را به برادر مسلمانان می فروشید و در ضمن معامله شرط می گذارید که یک سال در آن خانه سکونت کنید، بر خریدار واجب است که به این پیمان، وفادار باشد؛ یا به خریدار اعلام می کنید که خانه، فلان عیب را دارد و با وجود همان عیب، خانه را به او می فروشید و او هم می پذیرد؛ در این صورت، خریدار حق ندارد که به بهانه ی عیبی که خودش از آن اطلاع داشته و آن را پذیرفته است، معامله را به هم بزند.

شایان ذکر است که برخی از فروشندگان به‌رغم این‌که از عیب کالای خود باخبرند، به مشتری می‌گویند: کالا، همین است که می‌بینی؛ هر عیبی که داشته باشد، به خودت مربوط می‌شود؛ می‌خواهی پولش را بده و اگر عیبی داشت، به من ربطی ندارد. در صورتی که فروشنده از عیب کالایش باخبر است؛ این دغل‌بازی و تقلب است؛ زیرا اگر عیب کالایش را بگوید، قیمتش کاهش می‌یابد؛ لذا این‌که مشتری را متردد بگذارد و عیب کالا را بیان نکند، حتی اگر مشتری، با همین شرط کالا را خریداری نماید، شخص فروشنده که نقص یا عیب کالا را کتمان کرده است، روز قیامت پاسخ‌گو خواهد بود و طرح این شرط، سودی به حالش ندارد؛ به عبارت دیگر: فروشنده، باید عیب کالایش را آشکارا بگوید و هیچ‌یک از عیوبی را که می‌داند، کتمان نکند؛ اما اگر کسی، کالایی را بفروشد و نبود عیب را شرط معامله قرار ندهد و بگوید: کالا همین است که می‌بینی، - سالم یا عیب‌ناک - آن را به تو فروختم؛ و واقعاً از عیبی که در آن بوده، خبر نداشته است. آن‌گاه پس از یک یا دو روز، آن عیب مشخص می‌شود؛ در این حالت، هیچ اشکالی بر فروشنده وارد نیست و فروشنده، تقلب نکرده است.

خلاصه این‌که اگر عیبی در کالای مورد معامله وجود دارد، بر فروشنده واجب است که آن را به خریدار بگوید؛ و اگر عیبی سراغ نداشته، می‌تواند شرط بگذارد که جنس فروخته‌شده را پس نمی‌گیرد.

یکی از نمونه‌های وفای به عهد، پای‌بندی زن و مرد به شروط ضمن عقد است؛ یعنی پای‌بندی به شرط‌هایی که در عقد ازدواج، زن و مرد برای یک‌دیگر می‌گذارند؛ مثلاً زن شرط می‌گذارد که با خانواده‌ی شوهرش زندگی نکند و مسکن مستقلی داشته باشد و مرد نیز می‌پذیرد؛ پای‌بندی به این شرط، بر مرد واجب است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾

[المائدة: ۱]

ای مؤمنان! به پیمان‌ها وفا کنید.

یا بیوه‌زنی که از شوهر پیشینش فرزند دارد، در ازدواج جدید شرط می‌گذارد که در خانه‌ی خود بماند و خواستگارش می‌پذیرد؛ آن‌گاه که ازدواج کردند، بر مرد واجب است که به پیمان خود وفا کند و نباید آن زن را مجبور کند یا او را تحت

فشار قرار دهد که خانه‌ی شخصی خود را ترک کند؛ به دلیل همان آیه‌ای که پیش‌تر ذکر شد. همچنین مرد باید مهریه‌ی زنش را مطابق شرطی که در میان آن‌ها بوده است، بدهد. گفتنی‌ست که اگر شرط بی‌اساسی در میان آن دو باشد، اعتبار ندارد؛ مثلاً زنی برای ازدواج با مردی شرط بگذارد که آن مرد، همسر نخستش را طلاق دهد؛ چنین شرطی، باطل و بی اعتبار است و پای‌بندی به آن، واجب نیست؛ زیرا از اساس، باطل است؛ اما اگر زنی، ابتدا شرط بگذارد که شوهرش نباید دوباره ازدواج کند و مرد نیز بپذیرد، بر مرد واجب است که به این شرط عمل کند؛ زیرا در این شرط، به هیچ‌کس ستم نشده و پذیرش یا عدم پذیرش این شرط با خودِ مرد بوده است؛ و چون این شرط را قبول کرده، پس بر او واجب است که به آن، پای‌بند باشد؛ لذا اگر مردی این شرط را بپذیرد و سپس به آن عمل نکند و دوباره ازدواج نماید، همسر نخستش حق دارد و می‌تواند ازدواج دوم شوهرش را به هم بزند؛ چه شوهرش راضی باشد و چه راضی نباشد؛ زیرا خودش به شرط که پذیرفته، عمل نکرده است. در هر حال وفای به عهد و پیمان، واجب است و انسان باید از پیمان شکنی و تقلب و دغل‌بازی دوری کند.

۱۵۹۲- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه أنَّ رسولَ الله ﷺ قال: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا؛ وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ التَّفَاقُ حَتَّى يَدَعَهَا: إِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «چهار ویژگی‌ست که در هرکس وجود داشته باشد، او منافقی خالص و تمام‌عیار است؛ و هرکس یکی از این ویژگی‌ها در او یافت شود، خصلتی از نفاق را دارد تا آن‌که آن را ترک کند: هرگاه امانتی به او بسپارند، در امانت، خیانت می‌نماید؛ هنگام سخن گفتن، دروغ می‌گوید؛ وقتی وعده می‌دهد، خُلف وعده می‌کند؛ و هنگام دعوا، حق‌گویی می‌نماید».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۵۸. این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۶۹۵ [و نیز به شماره‌ی ۱۵۵۱] گذشت.

۱۵۹۳- وعن ابن مسعود، وابن عمر، وأنس رضی الله عنهم قالوا: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يُقَالُ: هَذِهِ غَدْرَةُ فُلَانٍ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابن مسعود، ابن عمر و انس رضی الله عنهم می گویند: پیامبر ﷺ فرمود: «روز قیامت هر فرد پیمان شکن (و خیانت کاری)، پرچمی دارد که گفته می شود: این، خیانت فلانی ست (و بدین سان رسوا می گردد)».

۱۵۹۴- عن أبي سعيد الخدري رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ عِنْدَ أَسْتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرْفَعُ لَهُ بِقَدْرِ غَدْرِهِ، أَلَا وَلَا غَادِرَ أَعْظَمَ غَدْرًا مِنْ أَمِيرٍ عَامَّةٍ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «روز قیامت هر پیمان شکنی پرچمی در نشیمنگاه خود دارد که به اندازه ی خیانت و بی وفایی اش برافراشته می شود؛ هان! هیچ پیمان شکنی و خیانتی بزرگ تر از عهد شکنی نسبت به فرمانروای مردم نیست».^(۳)

۱۵۹۵- وعن أبي هريرة رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ثَلَاثَةٌ أَنَا خَصْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: رَجُلٌ أُعْطِيَ بِي ثَمَّ غَدْرٌ، وَرَجُلٌ بَاعَ حُرًّا فَأَكَلَ ثَمَنَهُ، وَرَجُلٌ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا، فَاسْتَوْفَى مِنْهُ، وَلَمْ يُعْطِهِ أَجْرَهُ». [روایت مسلم]^(۴)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «الله متعال می فرماید: سه نفرند که من در روز قیامت، دشمن و طرف حساب ایشان هستم: کسی که به نام من پیمان ببندد و سپس خیانت کند؛ آن که شخص آزادی را بفروشد و پول فروش او را بخورد؛ شخصی که کارگری بگیرد و از او کار بکشد و مزدش را ندهد».

شرح

مؤلف رحمته الله در کتابش «ریاض الصالحین» می گوید: «باب: حرام بودن پیمان شکنی و خیانت». پیش تر مفهوم پیمان شکنی و بی وفایی بیان شد و پیرامون نخستین آیه ای که

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۱۸۶، ۳۱۸۷، ۳۱۸۸، ۶۱۷۸)؛ و صحیح مسلم، ش: (۱۷۳۵، ۱۷۳۷).

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۷۳۸.

(۳) معنای دیگری نیز برای این بخش حدیث گفته اند؛ این که «خیانت فرمانروای مسلمانان، از هر خیانتی بزرگ تر است»؛ زیرا ضررش به شمار بیش تری از مردم می رسد. [مترجم]

(۴) صحیح بخاری، ش: ۲۲۲۷.

مؤلف رحمته در این باب ذکر کرده است، سخن گفتیم. و اما دومین آیه‌ای که نووی رحمته در این باب به آن اشاره کرده است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۴]

و به پیمان‌ها وفا نمایید که درباره‌ی عهد و پیمان سؤال خواهد شد.

الله متعال در این آیه فرمان داده است که وقتی پیمانی می‌بندید، یا به کسی قول می‌دهید که فلان کار را انجام ندهید یا فلان خبر را به کسی نگویید، باید به عهد خویش وفا کنید؛ زیرا روز قیامت درباره‌ی عهد و پیمانتان بازخواست می‌شوید و باید پاسخ‌گو باشید.

سپس مؤلف رحمته احادیثی در این باره ذکر کرده است؛ از آن جمله، حدیثی بدین مضمون که «روز قیامت هر فردِ پیمان‌شکن (و خیانت‌کاری)، پرچمی دارد که گفته می‌شود: این، علامتِ خیانتِ فلانی‌ست»؛ و بدین‌سان فردِ پیمان‌شکن، رسوا می‌گردد. پناه بر الله! روز قیامت مانند پرچمی که در جنگ‌ها برافراشته می‌شود، درفش‌ی در نشیمنگاه فردِ پیمان‌شکن برافراشته می‌گردد که علامتِ خیانت‌کاریِ اوست؛ ارتفاع این درفش، متناسب با میزان پیمان‌شکنی و خیانتی‌ست که فرد مرتکب شده است و سپس گفته می‌شود: این، علامتِ خیانتِ فلانی‌ست. لذا خیانت و پیمان‌شکنی، جزو گناهان بزرگ می‌باشد؛ زیرا درباره‌اش این وعید شدید بیان گردیده است. هم‌چنین از این حدیث چنین برمی‌آید که مردم در آخرت نیز همانند دنیا به پدران‌شان نسبت داده می‌شوند؛ نه به مادرانشان.

آخرین حدیث، بیان‌گر گناهی‌ست که امروزه در میان مردم، رواج فراوان یافته است؛ این که کارگرانی را به کار می‌گیرند و با این که از آنان کار می‌کشند، مزدشان را نمی‌دهند؛ روز قیامت، الله متعال دشمن و طرف‌حسابِ چنین کسانی‌ست؛ همان‌گونه که الله متعال در حدیث قدسی می‌فرماید: «سه نفرند که من در روز قیامت، دشمن و طرف‌حسابِ ایشان هستم: کسی که به نام من پیمان ببندد و سپس خیانت کند؛ آن که شخص آزادی را بفروشد و پول فروش او را بخورد؛ شخصی که کارگری بگیرد و از او کار بکشد و مزدش را ندهد».

امروزه بسیاری از مردم از کارگران‌شان، کار می‌کشند؛ اما مزدشان را نمی‌دهند و به اشکال گوناگون، حقوق کارگران را پایمال می‌کنند. بسیاری از کارگران، نمی‌دانند که

چگونه و از چه طریقی حقوق خود را مطالبه کنند و حتی مقررات و قوانین کار در پاره‌ای از موارد، به گونه‌ای است که به پایمال شدن حقوق کارگران می‌انجامد. در هر حال، پایمال کردن حقوق کارگران، نوعی حرام‌خواری است و هر جسمی که با حرام تغذیه کند، سزاوار آتش دوزخ است. پس پیمان‌کاران ستم‌گر چه توقعی دارند که دعاهایشان پذیرفته شود؟! زیرا پیامبر ﷺ درباره‌ی شخصی سخن گفت که «سفری طولانی کرده و ژولیده‌موی و غبارآلود است؛ دستانش را به سوی آسمان بلند می‌کند و می‌گوید: پروردگارا! پروردگارا! در حالی که آب و غذا و لباسش، حرام می‌باشد و با حرام، تغذیه شده است؛ دعای چنین شخصی چگونه پذیرفته می‌شود؟»^(۱) لذا پیمان‌کارانی که حقوق کارگران را پایمال می‌کنند، در حقیقت، حرام می‌خورند. انسان باید تقوای الله متعال پیشه سازد؛ لذا انتظار می‌رود که اگر کسی را می‌شناسید که حق و حقوق کارانشان را نمی‌دهد، نصیحتش کنید؛ چه‌بسا کسانی که مرتکب چنین عملی می‌شوند، به مجازاتی زود هنگام دچار گردند! یکی از مجازات‌های زود هنگام هر عمل زشتی، این است که انسان به عمل زشتش ادامه می‌دهد و بر آن، پافشاری می‌کند و بدین‌سان بر گناهش افزوده می‌شود و گناهش روز به‌روز او را از الله متعال دور می‌گرداند و در ایمانش نقص و کاستی می‌آورد؛ در نتیجه اگر توفیق توبه نیابد، مجازات سختی خواهد دید.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۰۱۵ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

۲۷۸- باب: نهی از منت گذاشتن در برابر عطا و بخشش

الله متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾ [البقرة: ۲۶۴]

ای مؤمنان! صدقات و بخشش هایتان را با منت و آزار باطل نکنید.

و می فرماید:

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى﴾

[البقرة: ۲۶۲]

آنان که اموالشان را در راه الله انفاق می کنند و به دنبالش منتی نمی گذارند و آزاری نمی رسانند....

۱۵۹۶- وعن أبي ذرٍّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ، وَلَا يُزَكِّيهِمْ، وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». قَالَ: فَقَرَأَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. قَالَ أَبُو ذَرٍّ: خَابُوا وَخَسِرُوا مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْمُسِيلُ، وَالْمَتَّانُ وَالْمُنْفِقُ سَلَعَتَهُ بِالْحَلْفِ الْكَاذِبِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوذر رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سه گروه هستند که الله، روز قیامت با آنها سخن نمی گوید، به آنان نظر نمی کند، آنها را پاکیزه نمی گرداند و عذاب دردناکی خواهند داشت». ابوذر رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله این جمله را سه بار تکرار کرد. ابوذر رضی الله عنه گفت: چقدر بدبخت و زیان کارند! ای رسول خدا! اینها چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسی که اسبال ازار می کند، [یعنی کسی که شلوار یا لباسش را پایین تر از دو قوزک پایش قرار می دهد] کسی که - در برابر نیکی اش بر دیگران - منت می گذارد، و کسی که کالایش را با سوگند دروغ به فروش می رساند».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۰۶؛ [این حدیث پیش تر به شماره ی ۷۹۸ آمده است. (مترجم)]

شرح

مولف رحمه الله می گوید: «باب: حرام بودن منت گذاشتن در برابر بخشش و صدقه و امثال آن». کسی که به دیگران صدقه می دهد، در حقیقت صدقه اش به خاطر الله تعالی و به فرمان اوست و آن که نیکی و احسان می نماید، نیکی اش امر پسندیده ای است؛ پس چه دلیلی دارد که در برابر بذل و بخشش یا نیکی اش، منت بگذارد؟ لذا برای کسی جایز نیست که در برابر بذل و بخشش خویش بر دیگری منت بگذارد و بگوید: من به تو فلان چیز را دادم؛ فرقی نمی کند که این را جلوی خود شخص بگوید یا پشت سرش؛ مثلاً به مردم بگوید: من به فلانی، فلان چیز را داده ام. سپس مولف رحمه الله در این باره به این آیه استدلال کرده است که الله تعالی می فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾ [البقرة: ۲۶۴]

ای مؤمنان! صدقات و بخشش هایتان را با منت و آزار باطل نکنید.

این، نشان می دهد که منت گذاشتن، صدقه را باطل می گرداند و صدقه ای که با منت باشد، هیچ ثوابی در آن نیست؛ بلکه جزو گناهان بزرگ است. الله متعال می فرماید:

﴿الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ

أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۲۶۲]

آنان که اموالشان را در راه الله انفاق می کنند و به دنبالش منتی نمی گذارند و آزاری نمی رسانند، پاداششان نزد پروردگارشان می باشد و هیچ ترس و اندوهی بر آنان نخواهد بود.

سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین آورده است که ابوذر رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سه گروه هستند که الله، روز قیامت با آنها سخن نمی گوید، به آنان نظر نمی کند، آنها را پاکیزه نمی گرداند و عذاب دردناکی خواهند داشت». ابوذر رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله این جمله را سه بار تکرار کرد. ابوذر رضی الله عنه گفت: چقدر بدبخت و زیان کارند! ای رسول خدا! اینها چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسی که اسباب آزار می کند، [یعنی کسی که شلوار یا لباسش را پایین تر از دو قوزک پایش قرار می دهد] کسی که - در برابر نیکی اش بر دیگران - منت می گذارد، و کسی که کالایش را با سوگند دروغ به فروش می رساند».

۲۷۹- باب: نهی از فخرفروشی (خودستایی) و ستم و گردن‌کشی

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾ [النجم: ۳۲]

پس خودستایی نکنید. او به کسی که تقوا پیشه کرده است، به‌طور کامل آگاهی دارد.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ

لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [الشوری: ۴۲]

ایراد و عتاب تنها بر کسانی‌ست که به مردم ستم می‌کنند و در زمین به‌ناحق به ستم و تبه‌کاری می‌پردازند. چنین کسانی عذاب دردناکی (در پیش) دارند.

۱۵۹۷- وعن عِيَاضِ بْنِ حِمَارٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ تَوَاضَعُوا حَتَّى لَا يَفْخَرَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ وَلَا يَبْغِيَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: عیاض بن حمار رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «همانا الله متعال به من وحی نمود که نسبت به یک‌دیگر فروتن باشید تا هیچ‌کس به دیگری نه فخر بفروشد و نه ستم و گردن‌کشی کند».

شرح

نووی رحمه الله در کتابش «ریاض‌الصالحین» باب درباره‌ی نهی از فخرفروشی و ستم و گردن‌کشی گشوده است.

فخرفروشی، این است که انسان به‌خاطر نعمت‌هایی چون مال و فرزند یا زور و قوت بازو که از آن برخوردار شده است، نزد دیگران خودستایی کند و خود را سر و گردنی از آن‌ها برتر بداند؛ اما بازگو کردن نعمت‌های الهی از آن جهت که لطف و احسان پروردگار است، در صورتی که با تواضع و فروتنی باشد، ایرادی ندارد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۸۶۵. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی ۶۰۷ آمده است. (مترجم)]

﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ۝۱۱﴾

[الضحی: ۱۱]

و نعمت‌های پروردگارت را بازگو کن.

و نیز بدین دلیل که پیامبر ﷺ فرموده است: «أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا فَخْر»^(۱) یعنی: «من، در روز قیامت سرور فرزندان آدم هستم و فخرفروشی و تکبر نمی‌کنم».

موضوع دیگری که مولف رحمه الله در این باب به آن پرداخته، ممنوعیت ستم و تبه‌کاری است که گونه‌های مختلفی دارد؛ چه انسان به مال دیگران تعدی و تجاوز کند و چه به ناموس آن‌ها و چه به موقعیتشان یا این‌که به بدن کسی آسیبی برساند؛ همه‌ی این‌ها، حرام است. سپس مولف رحمه الله به این آیه‌ی قرآن استدلال کرده که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى ۝۳۲﴾

[النجم: ۳۲]

پس خودستایی نکنید. او به کسی که تقوا پیشه کرده است، به‌طور کامل آگاهی دارد.

الله متعال در این آیه، با عبارت «فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ» از فخرفروشی و خودستایی نهی فرموده است؛ مانند این‌که کسی به دوستش بگوید: «من از تو داناتر»؛ یا «من از تو ثروتمندترم» یا با هر عبارت دیگری، بر دیگران فخرفروشی کند. در این آیه از فخرفروشی و خودستایی به «تزکیه‌ی نفس» تعبیر شده است؛ منظور از تزکیه‌ی نفس در این‌جا، این است که کسی خودستایی کند؛ لذا هیچ تعارضی میان این آیه با ششمین آیه‌ی سوره‌ی «شمس» وجود ندارد؛ زیرا منظور از تزکیه‌ی نفس در سوره‌ی شمس، خودسازی و پاک‌سازی خویشتن است؛ آن‌جا که الله متعال می‌فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ۝۹﴾

[الشمس: ۹]

به‌راستی کسی که نفس خود را پاک بدارد، رستگار است.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۲۷۸ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

و هرکس خویشتن را با شرک و معصیت بیالاید، زیان‌کار است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَدْ حَابَ مَنْ دَسَلَهَا ۝۱۰﴾ [الشمس: ۱۰]

و کسی که آن را (با شرک و معصیت) بیالاید، زیان‌کار است.

برخی از باطل‌گرایان برای فریفتن مردم، در پی آیات متشابه برمی‌آیند و چنین آیاتی را دستاویز قرار می‌دهند و می‌گویند: «در آیات قرآن، تعارض وجود دارد؛ قرآن در یک‌جا تزکیه‌ی نفس را می‌ستاید و در جایی دیگر می‌گوید: ﴿فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ﴾». به‌راستی کسانی که در قبال قرآن، چنین روی‌کردی دارند، به توصیف قرآن، در دل‌هایشان انحراف و میل به باطل وجود دارد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي اَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ ءَايَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ اُمُّ الْكِتَابِ وَاُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ ۚ فَاَمَّا الَّذِيْنَ فِي قُلُوْبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُوْنَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَاْوِيلٍ ۚ﴾ [آل عمران: ۷]

او، ذاتی‌ست که قرآن را بر تو فرو فرستاد؛ بخشی از آن، آیات روشن و مشخصی هستند که اصل و اساس این کتاب‌اند و بخش دیگر، آیات متشابه‌اند. کسانی که در دل‌هایشان انحراف (و میل به باطل) وجود دارد، برای فتنه‌انگیزی و تأویل (نادرست) آیات، در پی آیات متشابه بر می‌آیند.

آری؛ امکان ندارد که در قرآن کریم، تعارض یا تناقضی وجود داشته باشد؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوْا فِيْهِ اخْتِلَافًا كَثِيْرًا ۝۸۲﴾ [النساء: ۸۲]

اگر قرآن از نزد غیر الله بود، به‌طور قطع در آن اختلاف فراوانی می‌یافتند.

ولی هیچ اختلاف و تناقضی در قرآن کریم وجود ندارد. سیوطی در کتاب «الاتقان فی علوم القرآن» آورده است: یکی از خوارج مشهور به نام نافع بن ازرق، در گفتگو با ابن عباس رضی الله عنهما شماری از آیات متشابه قرآن را ذکر کرد که به‌ظاهر، در آنها تعارض بود؛ اما ابن عباس رضی الله عنهما درباره‌ی یکایک این آیات، توضیح گفت و شبهات نافع بن ازرق را پاسخ گفت.

سپس مولف رحمه الله درباره‌ی حرام بودن ستم و تبه‌کاری به این آیه استدلال کرده است که الله تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [الشوری: ۴۲]

ایراد و عتاب تنها بر کسانی‌ست که به مردم ستم می‌کنند و در زمین به‌ناحق به ستم و تبه‌کاری می‌پردازند. چنین کسانی عذاب دردناکی (در پیش) دارند.

آری؛ کسانی سزاوار عتاب و سرزنش هستند که به مردم ستم روا می‌دارند و به مال و آبرو و جان و ناموس دیگران تعدی می‌کنند و در زمین به‌ناحق به ستم و تبه‌کاری می‌پردازند؛ قید «به‌ناحق» برای بیان واقعیت است؛ زیرا هیچ ستمی، به‌حق نیست. موارد فراوانی از این دست در قرآن کریم وجود دارد؛ مانند این آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۲۱]

ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیانتان را آفریده است، پرستش کنید؛ باشد که پرهیزگار شوید.

غیر از پروردگاری که ما را آفریده است، پروردگار دیگری وجود ندارد؛ لذا این‌که فرمود: «پروردگاری را که شما و گذشتگان را آفریده است، بپرستید»، برای بیان واقعیت و بدین معناست که پروردگارمان، همان ذاتی‌ست که ما را خلق کرده و به ما روزی می‌دهد. در هر حال الله متعال بیان فرمود که عتاب و سرزنش، تنها متوجه کسانی‌ست که به مردم ستم می‌کنند و در زمین، به‌ناحق به ظلم و تبه‌کاری می‌پردازند. سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که عیاض بن حمار رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا الله متعال به من وحی نمود که نسبت به یک‌دیگر فروتن باشید تا هیچ‌کس به دیگری نه فخر بفروشد و نه ستم و گردن‌کشی کند». شاهد موضوع همین بخش حدیث است که: «کسی به دیگری نسبت به دیگری ستم و گردن‌کشی نکند»؛ لذا ستم و گردن‌کشی، امر ساده‌ای نیست و گناه بزرگی به‌شمار می‌آید. این حدیث اشاره‌ای‌ست به این‌که الله متعال به بندگانش عنایت دارد و برایشان بیان

فرموده است که از ستم و گردن‌کشی دوری کنند و از یاد نبرند که باید در برابر حق فروتن باشند و در مقابل پروردگارشان، گُرنش نمایند.

۱۵۹۸- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «إِذَا قَالَ الرَّجُلُ: هَلَكَ النَّاسُ، فَهُوَ أَهْلُكُهُمْ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه کسی بگوید: مردم هلاک شدند، خودش بیش از همه در هلاکت و نابودی‌ست».

[نووی: این نهی برای کسی‌ست که این سخن را از روی خودبزرگ‌بینی و تحقیر مردم و فخرفروشی بر آنان می‌گوید که حرام است؛ اما اگر کسی به سبب کاستی‌هایی که در پای‌بندی مردم به مسایل دینی مشاهده می‌کند، از روی غم‌خواری بر آنان و دین چنین سخنی بگوید، ایرادی ندارد. علما این حدیث را این‌گونه توضیح داده‌اند؛ مالک بن انس، خطابی، حمیدی و شماری دیگر از علما، از آن دست امامان بزرگواری هستند که این نظر را داده‌اند و بنده، این را در کتاب «الاذکار» توضیح داده‌ام.]

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۶۲۳.

۲۸۰- باب: حرام بودن قهر کردن مسلمانان با یکدیگر بیش از سه روز؛ مگر به سبب مشاهدۀ بدعت یا فسق آشکار از کسی که با او قهر کرده‌اند

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۰]

جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند؛ پس در میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید.

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ [المائدة: ۲]

و هم‌دیگر را بر انجام گناه و تجاوز یاری نکنید.

۱۵۹۹- وعن أنسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَقَاطَعُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا، وَلَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ». [متفق عليه]^(۱)
ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «نسبت به یک‌دیگر کینه و دشمنی نداشته باشید، به هم‌دیگر حسادت نورزید، به هم پشت نکرده، با یک‌دیگر قطع رابطه نکنید و برادروار بندگان (نیک و عبادت‌گزار) الله باشید؛ و برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیش از سه روز با برادر مسلمانش قهر باشد».

۱۶۰۰- وعن أبي أيوبٍ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ لَيَالٍ؛ يَلْتَقِيَانِ، فَيُعْرِضُ هَذَا، وَيُعْرِضُ هَذَا، وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلَامِ». [متفق عليه]^(۲)
ترجمه: ابویوب رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیش از سه شبانه‌روز با برادر مسلمانش قهر باشد؛ به‌گونه‌ای که وقتی هم‌دیگر را می‌بینند، از هم روی می‌گردانند. و بهترینشان، کسی است که سلام (و آشتی) را آغاز می‌کند».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۶۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۵۹.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۰۷۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۶۰.

۱۶۰۱- وعن أبي هريرة رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تُعَرِّضُ الْأَعْمَالُ فِي كُلِّ اثْنَيْنِ وَخَمْسِينَ، فَيَغْفِرُ اللَّهُ لِكُلِّ امْرِئٍ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا، إِلَّا امْرَأًا كَانَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَخِيهِ شَحْنَاءٌ، فَيَقُولُ: اتْرُكُوا هَذَيْنِ حَتَّى يَصْطَلِحَا».^(۱) [روایت مسلم]

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «(اعمال مردم) در روز دوشنبه و پنجشنبه - به الله متعال - عرضه می شود و الله، هر که را به او شرک نیاورده باشد، می آمرزد؛ مگر کسی را که میان او و برادر مسلمانش دشمنی و کینه وجود دارد؛ - الله - می فرماید: این دو را تا زمانی که آشتی کنند، واگذارید».^(۲)

۱۶۰۲- وعن جابر رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ آيَسَ أَنْ يَعْبُدَهُ الْمُصَلُّونَ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَلَكِنْ فِي التَّحْرِيشِ بَيْنَهُمْ».^(۳) [روایت مسلم]

ترجمه: جابر رضي الله عنه می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «شیطان از این که نمازگزاران شبه جزیره ی عرب او را عبادت و پرستش کنند، ناامید شده است؛ ولی برای خراب کردن آنان با یکدیگر و برپا کردن فتنه و آشوب در میان آنها می کوشد».

۱۶۰۳- وعن أبي هريرة رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ، فَمَنْ هَجَرَ فَوْقَ ثَلَاثٍ فَمَاتَ دَخَلَ النَّارَ».^(۴) [روایت ابوداود با اسنادی که مطابق شرط مسلم است]

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیش از سه شبانه روز با برادر مسلمانش قهر باشد؛ و هر که بیش از سه روز قهر کند و بمیرد، وارد دوزخ می شود».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۶۵. [پیش تر روایتی به همین مضمون به شماره ی ۱۵۷۶ گذشت. (مترجم)]

(۲) یعنی: آمرزش این دو تا زمانی که آشتی کنند، به تأخیر می افتد. [مترجم]

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۸۱۲.

(۴) صحیح الجامع، ش: ۷۶۵۹؛ و صحیح ابی داود، از آلبنی رحمته الله، ش: ۴۱۰۶.

۱۶۰۴- وعن أبي خراش حَدَرِدَ بْنِ أَبِي حَدَرِدٍ الْأَسْلَمِيِّ، وَيُقَالُ: السُّلَيْمِيُّ الصَّحَابِيُّ عليه السلام: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وسلم يَقُولُ: «مَنْ هَجَرَ أَخَاهُ سَنَةً فَهُوَ كَسَفِكِ دَمِهِ». [روایت ابوداود با إسناد صحیح]^(۱)

ترجمه: از ابوخراش، حَدَرِدَ بن ابوحدرد اسلمی - و گفته می‌شود: سُلَمی صحابی عليه السلام - روایت است که وی از پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم شنید که می‌فرمود: «هرکه یک سال با برادر مسلمانش قهر کند، مانند ریختن خون اوست».

۱۶۰۵- وعن أبي هريرة رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم قَالَ: «لَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَهْجُرَ مُؤْمِنًا فَوْقَ ثَلَاثٍ، فَإِنْ مَرَّتْ بِهِ ثَلَاثٌ، فَلْيَلْقَهُ فَلْيَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَإِنْ رَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَقَدْ اشْتَرَكَ فِي الْأَجْرِ، وَإِنْ لَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ فَقَدْ بَاءَ بِالْإِثْمِ، وَخَرَجَ الْمُسْلِمُ مِنَ الْهَجْرَةِ». [روایت ابوداود با إسناد حسن]^(۲)

ترجمه: از ابوهریره رضي الله عنه روایت شده است که رسول‌الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «برای هیچ مومنی جایز نیست که با مومنی دیگر، بیش از سه روز قهر کند؛ پس از گذشت سه روز باید به دیدنش برود و به او سلام بگوید. اگر وی، جواب سلامش را داد، هر دو در پاداش شریک‌اند و اگر جواب نداد، مرتکب گناه شده و سلام‌کننده از قهر بودن، بیرون آمده است».

[ابوداود گوید: اگر قهر کردن به‌خاطر الله متعال باشد، مشمول این حکم نمی‌شود.]

شرح

پیش‌تر درباره‌ی بیش‌تر این احادیث توضیح دادیم و اینک به نکات مهمی می‌پردازیم که در این بخش آمده است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «هرگاه کسی بگوید: مردم هلاک شدند، خودش بیش از همه در هلاکت و نابودی‌ست». این سخن، دو وجه دارد که هر دو وجهش را

(۱) صحیح الجامع، ش: ۶۵۸۱؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۹۲۸؛ و صحیح أبی داود، از آلبنی رحمته الله، ش: ۴۱۰۷.

(۲) ضعیف است؛ ضعیف الجامع، ش: ۶۳۳۵؛ إرواء الغلیل، ش: ۲۰۲۹؛ و ضعیف أبی داود، از آلبنی رحمته الله، ش: ۱۰۵۱.

نوی رحمه الله به نقل از ائمه رحمهم الله ذکر کرده است. یک وجهش این است که فردی می گوید: مردم هلاک شدند؛ یعنی در ورطه‌ی گناهان و معاصی افتادند و هدفش از گفتن چنین سخنی، خودستایی و طعنه زدن به دیگران می باشد؛ چنین کسی بیش از همه در ورطه‌ی هلاکت و نابودی است؛ زیرا بی آن که درک کند، اعمال خویشان را تباه می گرداند. همان گونه که پیش تر حدیثی بدین مضمون گذشت که جندب بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی گفت: قسم به الله که الله، فلانی را نمی آمرزد؛ الله صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی به نام من سوگند یاد می کند که من فلانی را نمی بخشم؟ حال آن که من او را بخشیدم و عمل تو را باطل و تباه گردانیدم»؛^(۱) زیرا آن شخص، این سخن را از روی تکبر و خودبزرگ بینی و به خاطر تحقیر شخص گنه کار بر زبان آورد و چنین می پنداشت که آن مرد از رحمت الاهی، به دور است! در صورتی که فقط افراد بی خرد، چنین پنداری دارند؛ همان گونه که الله متعال می فرماید:

﴿وَمَنْ يَقْنُطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾ [الحجر: ۵۶]

کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش ناامید نمی شود.

لذا کسی که به قصد تحقیر دیگران یا برای خودستایی، از هلاکت و فسق و فجور مردم سخن می گوید، خودش بیش از همه در ورطه‌ی هلاکت و نابودی است. مولف رحمه الله احادیثی درباره‌ی حرام بودن قهر کردن آورده است که پیش تر درباره‌ی آنها به طور مفصل توضیح دادیم و بیان کردیم که برای هیچ مسلمانی روا نیست که بیش از سه روز با برادر مسلمانش قهر کند؛ این، بدین معناست که ترک سخن در کم تر سه روز جایز می باشد؛ اگرچه این هم کار شایسته‌ای نیست؛ ولی اگر کسی از برادر مسلمانش دل خور شد، تا سه روز می تواند با او حرف نزند و پیامبر صلی الله علیه و آله چنین اجازه‌ای به او داده است؛ اما با گذشت سه روز، باید به او سلام کند. اما اگر قهر کردن به خاطر مصلحتی دینی باشد، مثلاً برای این که طرف مقابل به خود بیاید و به اشتباهش پی ببرد و دست از معصیت بردارد، قهر کردن با او هیچ ایرادی ندارد؛ بلکه در پاره‌ای از موارد، واجب است. همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله به یارانش دستور داد که با کعب بن مالک و هلال بن امیه و مراره بن ربیع رضی الله عنه که از غزوه‌ی تبوک تخلف کرده

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۱۵۸۴. [مترجم]

بودند، قطع رابطه کنند. هنگامی که پیامبر ﷺ از تبوک بازگشت، منافقان نزد آن بزرگوار می آمدند و به خاطر تخلف از شرکت در این غزوه عذر و بهانه می آوردند و سوگند یاد می کردند که معذور بوده اند. الله متعال می فرماید:

﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَنَعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجَسٌ وَمَا لَهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٥﴾ يَحْلِفُونَ لَكُمْ لَنَرَضُوا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرَضُوا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٩٦﴾﴾ [التوبة: ۹۵، ۹۶]

هنگامی که (از تبوک) به نزدشان بازگردید، برایتان به نام الله سوگند یاد می کنند تا از آنان صرف نظر کنید؛ پس از آنان روی بگردانید؛ همانا آن ها، پلیدند و جایگاهشان به سبب آنچه مرتکب می شدند، دوزخ است. برایتان سوگند می خورند تا از آنان راضی شوید. اگر شما از آنان راضی شوید، به طور قطع الله، از مردم فاسق و نابکار راضی نخواهد شد.

اما الله متعال بر این سه نفر - کعب بن مالک، مراره بن ربیع، هلال بن امیه - منت نهاد و توفیقشان داد که راست بگویند؛ لذا با صداقت به رسول الله ﷺ عرض کردند که هیچ عذری نداشته اند. در این میان، کعب بن مالک ﷺ که جوانی چابک بود، با صداقت تمام اظهار داشت که هیچ عذری نداشته است؛ زمانی که اصحاب ﷺ رهسپار تبوک شدند، دو شتر داشت و از هر زمانی آماده تر بود؛ اما آن قدر امروز و فردا کرد که از حضور در این غزوه بازماند تا این که رسول الله ﷺ از تبوک بازگشت و کعب بن مالک ﷺ نزد آن بزرگوار رفت و گفت: «به الله سوگند که اگر نزد کسی جز شما نشسته بودم، می توانستم عذری بیاورم و خود را از خشمش برهانم؛ زیرا من از فن سخنوری برخوردارم، ولی به الله سوگند، یقین دارم که اگر امروز با کذب و دروغ، رضایت شما را جلب کنم، به زودی خداوند شما را از من ناخشنود می گرداند. و اگر به شما راست بگویم، از من می رنجید؛ اما راست می گویم و امیدوارم که خداوند مرا ببخشد. والله که هیچ عذری نداشتم. به خدا سوگند، هنگامی که از جهاد بازماندم، از هر زمان دیگری قوی تر و سرمایه دارتر بودم. رسول الله ﷺ فرمود: «این شخص راست گفت. برخیز (و برو) تا خداوند درباره ات قضاوت کند». و آن گاه مسلمانان را از سخن گفتن با این سه نفر که تخلف کرده بودند، منع فرمود؛ حتی خویشاوندان و نزدیکانشان نیز با این ها قطع رابطه کردند و شخص پیامبر ﷺ که از همه خوش اخلاق تر بود، با ایشان سخن نمی گفت. کعب بن مالک ﷺ می گوید: «وقتی رسول الله ﷺ پس از نماز می نشست، نزدش می رفتم و به او سلام

می‌کردم و با خود می‌گفتم: آیا لب‌هایش را برای جواب سلام حرکت می‌دهد یا خیر؟ آن‌گاه نزدیکش نماز می‌خواندم و زیرچشمی به او نگاه می‌کردم. هنگامی که نماز می‌خواندم، به من نگاه می‌کرد؛ ولی وقتی زیرچشمی، نگاهش می‌نمودم، صورتش را از من برمی‌گرداند. پنجاه شب را بدین حال سپری کردند. کعب رضی الله عنه می‌گوید: «باری از دیوار باغ ابوقتاده که پسرعمویم و محبوب‌ترین مردم نزد من بود، بالا رفتم و به او سلام کردم؛ ولی به خدا سوگند که جواب سلام را نداد». ابوقتاده رضی الله عنه به خاطر فرمان‌برداری از الله و رسولش، جواب سلام کعب رضی الله عنه را نداد:

﴿مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ [النساء: ۸۰]

کسی که از پیامبر اطاعت کند، از الله اطاعت نموده است.

کعب رضی الله عنه گریست و گفت: «ای ابوقتاده! تو را به خدا سوگند، آیا می‌دانی که من، الله و رسولش را دوست دارم؟» او، هیچ نگفت. کعب رضی الله عنه او را دوباره سوگند داد. باز هم ابوقتاده رضی الله عنه سکوت کرد و کعب رضی الله عنه بار دیگر او را سوگند داد. این بار ابوقتاده رضی الله عنه گفت: الله و رسولش بهتر می‌دانند. اشک از چشمان کعب رضی الله عنه جاری شد و برگشتم و از باغ بیرون رفتم؛ اما با آزمون دیگری مواجه شد. نامه‌ای از پادشاه «غسان» به کعب رضی الله عنه رسید که در آن نوشته بود: «به ما خبر رسیده که رفیق (محمد)، به تو ستم کرده است. خداوند، تو را در وضعیتی قرار نداده که خوار و زبون شوی و حقّ ضایع گردد. نزد ما بیا تا از تو قدردانی کنیم». کعب رضی الله عنه می‌گوید: «پس از خواندن نامه، با خود گفتم: این هم بخشی از آزمایش است. پس آن‌را در تنور انداختم و سوزاندم». وی، نامه را از آن جهت سوزاند که هرگونه روزنه‌ای را ببندد تا مبادا وسوسه شود و به این دعوت پادشاه غسان تن دهد.

پس از این که چهل شب از پنجاه شب گذشت، پیک رسول الله صلی الله علیه و آله نزد کعب رضی الله عنه رفت و گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله به تو دستور داده است که از همسرت، کناره‌گیری کنی. کعب پرسید: چه کار کنم؟ او را طلاق دهم؟ گفت: خیر؛ بلکه با او نزدیکی نکن. قاصد رسول الله صلی الله علیه و آله به همسر کعب رضی الله عنه گفت: نزد خانواده‌ات برو و آن‌جا باش تا این که خداوند در این باره، حکم کند. همسر کعب رضی الله عنه نزد خانواده‌اش رفت و کعب ده روز دیگر را نیز در سختی و تنگنا سپری کرد؛ الله متعال در توصیف حال و روز این سه نفر در این ایام می‌فرماید:

﴿حَقَّ إِذَا صَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَصَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ﴾
[التوبة: ۱۱۸]

آن گاه که زمین با همه‌ی گستردگی‌اش بر آنان تنگ شد و از خود به تنگ آمدند و دریافتند که در برابر الله هیچ پناهگاهی جز او نیست.

کعب رضی الله عنه می‌گوید: «بدین‌سان ده شب دیگر نیز صبر کردم و پنجاه شب کامل، از زمانی که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله مردم را از سخن گفتن با ما منع کرده بود، گذشت. نماز صبح پنجاهمین شب را خوانده و بر بام یکی از خانه‌هایم نشسته بودم و همان حالی را داشتم که الله متعال، ذکر کرده است؛ یعنی زمین با تمام وسعتش بر من تنگ شده بود و از خود، به‌تنگ آمده بودم. ناگهان فریاد شخصی را شنیدم که بالای کوه «سَلْع» رفته بود و با صدای بلند می‌گفت: ای کعب بن مالک! تو را بشارت باد. از شنیدن این سخن، به سجده افتادم و دانستم که گشایشی حاصل شده و رسول‌الله صلی الله علیه و آله پس از نماز صبح، پذیرش توبه‌ی ما را از سوی الله، به مردم اعلام نموده است. لذا مردم، به‌راه افتادند تا به ما مژده دهند. مژده‌دهندگان، نزد دوستانم (هلال و مراره رضی الله عنهما) رفتند. مردی به‌قصد مژده، سوار بر اسبش به‌سوی من تاخت و شخص دیگری از طایفه‌ی «اسلم»، پیاده دوید و بر بالای کوه رفت و صدایش زودتر از سوارکار به من رسید. وقتی آن شخصی که صدایش را شنیده بودم، برای تبریک نزد آمد، لباس‌هایم را درآوردم و به‌خاطر مژده‌ای که به من داده بود، به او بخشیدم. به‌خدا سوگند، در آن وقت، لباس دیگری نداشتم؛ از این‌رو دو لباس (ازار و ردایی) به‌امانت گرفتم و پوشیدم و به‌سوی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله به‌راه افتادم. مردم، گروه‌گروه برای تبریک و تهنیت به‌خاطر قبولی توبه‌ام، به استقبالم می‌آمدند و می‌گفتند: پذیرش توبه‌ات از سوی الله، مبارکت باد. تا این‌که وارد مسجد شدم. دیدم رسول‌الله صلی الله علیه و آله نشسته و مردم، اطرافش را گرفته‌اند. هنگامی که به پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کردم، در حالی که چهره‌اش از خوش‌حالی می‌درخشید، فرمود: «تو را به بهترین روزی مژده باد که از وقتی متولد شده‌ای، چنین روزی بر تو نگذشته است». پرسیدم: ای رسول‌خدا! آیا این مژده، از سوی شماست یا از سوی الله؟ فرمود: «خیر؛ بلکه از سوی الله ﷻ».

کعب رضی الله عنه به‌شکرانه‌ی این لطف پروردگار، سجده‌ی شکر به‌جای آورد. آری؛ در نتیجه‌ی شکیبایی بر تنگنایی که به‌خاطر پایداری بر صداقت و ایمانشان متحمل شدند، آیاتی نازل گردید که تا روز قیامت تلاوت می‌شود و مسلمانان داستان‌شان را در خلوت

و تنهایی خویش در تهجدها و نمازهایشان می خوانند و با تلاوت این آیات به الله تعالی نزدیکی می جویند و با خواندن هر یک از حروفش ده نیکی به دست می آورند. به راستی چه کسی به چنین امتیازی دست می یابد؟ آری؛ این دست آورد بازگشت به سوی الله متعال است و الله متعال، کسی را که به سوی او روی بیاورد، ناامید نمی گرداند. خلاصه این که قهر کردن مسلمانان با کعب بن مالک و دو دوستش که به فرمان رسول الله ﷺ بود، این فایده بزرگ را در پی داشت که آنان به الله تعالی پناه ببرند و با الله و رسولش صادق باشند و بر ایمانشان پایداری کنند. بنابراین اگر قهر کردن یا قطع رابطه با کسی که واجب شرعی را ترک می کند یا مرتکب معصیتی می شود، او را بر آن دارد که به خود بیاید، باید با او قهر یا قطع رابطه کنیم تا این نتیجه بزرگ به دست آید؛ ولی اگر قهر کردن هیچ نتیجه ای نداشت یا شرایط را بدتر می کرد و آن فرد را از نیکوکاران و مصلحان دور می گردانید، در این صورت با او قهر و قطع رابطه نمی کنیم؛ بلکه به او سلام می گوئیم و جواب سلامش را هم می دهیم؛ هرچند به نافرمانی از الله تعالی ادامه دهد؛ زیرا قهر کردن با مسلمان بیش از سه روز روا نیست.

مایه تأسف است که امروزه دو مسلمان از کنار یکدیگر رد می شوند و حتی شانه هایشان به هم می خورد، اما به هم سلام نمی کنند؛ گویا هر یک از آنها از کنار یک مردار یا از کنار یک یهودی یا نصرانی می گذرد! در صورتی که برادر دینی اوست و اگر به او سلام کند، ده نیکی می برد و ایمان و الفت و محبت در دلش جای می گیرد و نتیجه اش بهشت برین خواهد بود؛ پیامبر ﷺ فرموده است: «وَاللَّهِ لَا تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا، وَلَا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا، أَفَلَا أُخْبِرُكُمْ بِثَنِيٍّ إِذَا فَعَلْتُمُوهُ تَحَابَبْتُمْ؟ أَفَشُوا السَّلَامَ بَيْنَكُمْ».^(۱) یعنی: «سوگند به الله که وارد بهشت نمی شوید تا این که ایمان داشته باشید و ایمان ندارید مگر زمانی که یکدیگر را دوست بدارید؛ آیا شما را به کاری راهنمایی نمایم که اگر انجامش دهید، هم دیگر را دوست خواهید داشت؟ سلام گفتن به یکدیگر را در میان خود رواج دهید». بدین سان پیامبر ﷺ بیان فرمود که سلام کردن مردم به یکدیگر و ترویج آن در میانشان، یکی از زمینه های افزایش محبت و ورود به بهشت است. واقعا تأسف آور است که مسلمانان به این رهنمود نبوی و ارزش اخلاقی، اهمیت

(۱) ر.ک: حدیث شماره ۳۸۳ همین کتاب. [مترجم].

نمی‌دهند؛ حتی گاه دو هم‌کلاسی در مسجد یا دانشکده‌ی علوم دینی از کنار هم بی‌تفاوت می‌گذرند و به یک‌دیگر سلام نمی‌کنند! پس فایده‌ی کسب علم چیست؟ وقتی یک دانشجوی علوم دینی نسبت به آموزه‌ها و رهنمودهای کتاب و سنت بی‌توجه باشد، پس، از دیگران چه انتظاری است؟ از این‌رو از شما می‌خواهم که به سلام کردن به برادران دینی خود اهمیت دهید که نه تنها ضرری ندارد، بلکه دارای فواید فراوانی است؛ یک جمله به زبان می‌گویید و به نیکی‌های بسیاری دست می‌یابید؛ کار خسته‌کننده‌ای هم نیست.

۲۸۱- باب: نهی از درگوشی صحبت کردن دو نفر در حضور شخصی دیگر بدون کسب اجازه از او، مگر به ضرورت؛ منظور از درگوشی صحبت کردن، این است که دو نفر به صورت آرام و پنهانی با هم حرف بزنند که سومی نشنود یا به زبانی که شخص سوم نمی‌فهمد، با هم سخن بگویند

الله متعال می‌فرماید:

[المجادلة: ۱۰]

﴿إِنَّمَا السَّخْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ﴾

در گوشی سخن گفتن و گفتگوی محرمانه، تنها از سوی شیطان است.

۱۶۰۶- وعن ابن عمر رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا كَانُوا ثَلَاثَةً، فَلَا يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ

الثَّالِثِ». [متفق عليه]^(۱)

ورواه أبو داود وزاد: قَالَ أَبُو صَالِحٍ: قُلْتُ لَابْنِ عُمَرَ: فَأَرْبَعَةٌ؟ قَالَ: لَا يَضُرُّكَ.

ورواه مالك في «الموطأ»: عن عبد الله بن دينار، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَابْنُ عُمَرَ عِنْدَ دَارِ خَالِدِ بْنِ عَقْبَةَ الَّتِي فِي السُّوقِ، فَجَاءَ رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يُنَاجِيَهُ، وَلَيْسَ مَعَ ابْنِ عُمَرَ أَحَدٌ غَيْرِي، فَدَعَا ابْنَ عُمَرَ رَجُلًا آخَرَ حَتَّى كُنَّا أَرْبَعَةً، فَقَالَ لِي وَلِلرَّجُلِ الثَّالِثِ الَّذِي دَعَا: اسْتَأْخِرَا شَيْئًا، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَا يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ وَاحِدٍ».

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه سه نفر با هم باشند، دو نفر از آن‌ها نباید بدون (رضایت و در حضور) شخص سوم، با یک‌دیگر درگوشی سخن بگویند».

ابوداود افزون بر این آورده است: ابوصالح می‌گوید: از ابن عمر رضی الله عنهما پرسیدم: اگر چهار نفر بودند، چه؟ فرمود: اشکالی ندارد.

مالک در «الموطأ» این روایت را بدین‌سان آورده است که عبدالله بن دينار می‌گوید: با ابن عمر رضی الله عنهما در بازار دربِ خانه‌ی خالد بن عقبه که در بازار بنشسته بودم که مردی آمد

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۲۸۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۸۳.

و می‌خواست درگوشی با ابن عمر سخن بگوید و کسی جز من با ابن عمر رضی الله عنه نبود؛ ابن عمر رضی الله عنه شخص دیگری را فراخواند تا این که چهار نفر شدیم؛ آن گاه به من و شخصی که صدایش زده بود، گفت: کمی عقب بروید؛ من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «دو نفر نباید بدون (رضایت و در حضور) شخص سوم، با یکدیگر درگوشی سخن بگویند».

۱۶۰۷- وعن ابن مسعود رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا كُنْتُمْ ثَلَاثَةً، فَلَا يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ الْآخَرِ حَتَّى تَخْتَلِطُوا بِالنَّاسِ، مِنْ أَجْلِ أَنْ ذَلِكَ يُحْزِنُهُ». [متفق علیه] ^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه سه نفر با هم بودید، دو نفر نباید بدون مشارکت شخص سوم با یکدیگر درگوشی صحبت کنند تا این که در جمع مردم قرار بگیرید؛ زیرا این کار، شخص سوم را نگران و غمگین می‌گرداند».

شرح

یکی از آدابی که اسلام به آن تشویق کرده و نووی رحمته الله نیز در این کتاب به آن اشاره کرده، این است که از درگوشی صحبت کردن دو نفر با یکدیگر در جمع سه نفره نهی شده است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ﴾ [المجادلة: ۱۰]

درگوشی سخن گفتن و گفتگوی محرمانه، تنها از سوی شیطان است.

الله متعال در این آیه، علت این ممنوعیت و هدف شیطان را بیان نموده و فرموده است:

﴿لِيَحْزَنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا﴾ [المجادلة: ۱۰]

...تا مؤمنان را اندوهگین کند؛ و جز به خواست الله، نمی‌تواند هیچ زیانی به آنان برساند.

منافقان و کافران همواره می‌کوشیدند که مسلمانان را غمگین کنند و هرگاه مسلمانان را می‌دیدند، درگوشی به یکدیگر می‌گفتند: این‌ها تصمیم‌های بدی برای ما گرفته‌اند. و بدین‌سان مسلمانان را غمگین و نگران می‌کردند؛ این، همان انتظاری است

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۲۹۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۸۴.

که شیطان از دشمنانِ الله دارد؛ یعنی توقعش این است که مسلمانان را غمگین و نگران بگرداند و به هر شکلی که شده به آنان آسیب برساند؛ اما الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا﴾: «و جز به خواستِ الله، نمی‌تواند هیچ آسیبی به آنان برساند». آری؛ هرکه بر الله توکل کند و امید و اعتمادش به الله ﷻ باشد، شیطان نمی‌تواند هیچ زیانی به او برساند؛ همان‌گونه که پیامبر ﷺ به ابن عباس  فرمود: «وَعَلِمَ: أَنَّ الْأُمَّةَ لَوِ اجْتَمَعَتْ عَلَى أَنْ يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ، لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ لَكَ، وَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَضُرُّوكَ بِشَيْءٍ، لَمْ يَضُرُّوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ»؛^(۱) یعنی: «بدان که اگر همه‌ی مردم، جمع شوند تا نفعی به تو برسانند، نمی‌توانند؛ مگر آن‌چه را که الله، برایت مقدر کرده است. و اگر همه‌ی مردم جمع شوند تا زیانی به تو برسانند، نمی‌توانند مگر زیانی که الله، برایت رقم زده است».

سپس مولف ﷺ دو حدیث از ابن عمر و ابن مسعود  در همین باره ذکر کرده است؛ بدین مضمون که پیامبر ﷺ از درگوشی صحبت کردن دو نفر در میان یک جمع سه نفره نهی فرمود؛ یعنی هرگاه سه نفر با هم باشند، دو نفر از آن‌ها نباید بدون (رضایت و در حضور) شخص سوم، با یک‌دیگر درگوشی سخن بگویند؛ زیرا شخص سوم، ناراحت و نگران می‌گردد و با خود می‌گوید: «چرا به من چیزی نگفتند؟» این، در صورتی‌ست که به آن‌دو خوش‌بین باشد؛ اما چه‌بسا به آن دو بدبین شود. از این‌رو پیامبر ﷺ از درگوشی حرف زدن دو نفر با هم در حضور یک نفر دیگر منع فرموده است و این، یکی از آداب ارزشمند می‌باشد.

حال اگر سخن محرمانه یا مسأله‌ای بین یک نفر و دوستش باشد و نخواهد که شخص دیگری از آن اطلاع یابد، چه باید بکند؟ می‌گوییم: مانند ابن عمر  یک نفر دیگر را هم صدا بزن تا جمع شما به چهار نفر برسد؛ بدین‌سان دو نفر، حرفشان را آرام و درگوشی به هم می‌زنند و دو نفر دیگر با هم سخن می‌گویند؛ همان‌گونه که ابن عمر  این کار را انجام داد و رهنمود نبوی نیز بیان‌گر همین راه‌کار است؛ چنان‌که فرمود: «تا این‌که در جمع مردم قرار بگیرید». یکی دیگر از نمونه‌های درگوشی حرف

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۶۳. [مترجم]

زدن دو نفر در یک گروه سه نفره، این است که دو نفر با هم به زبانی سخن بگویند که نفر سوم نمی‌فهمد یا آن زبان را یاد ندارد؛ در این حالت حتی اگر دو نفر با صدای بلند سخن بگویند، نفر سوم نمی‌فهمد و این، یعنی درگوشی حرف زدن. لذا راهش این است که مانند ابن عمر رضی الله عنهما عمل کنند یا این که صبر نمایند تا در جمع مردم قرار بگیرند و اگر امکانش نبود، از شخص اجازه بخواهند و به او بگویند: آیا اجازه می‌دهی که ما دو نفر با هم حرف بزنیم؟ و اگر اجازه داد، ایرادی ندارد که به زبان دل‌خواهشان با یکدیگر سخن بگویند؛ زیرا در این صورت، باعث نگرانیِ شخص سوم نگران نمی‌شوند.

۲۸۲- باب: نهی از زدن زن و فرزندان، و برده و حیوان بدون سبب شرعی یا افزون بر حد تأدیب

الله متعال می فرماید:

﴿وَالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَنُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا﴾ [النساء: ۳۶]

و به پدر و مادر نیکی نماید و به خویشاوندان، و یتیمان، و بینوایان، و همسایه‌ای که خویشاوند است و به همسایه‌ی بیگانه، و یار هم‌نشین و مسافر در راه‌مانده و آن‌که مالکش شده‌اید (نیز نیکی کنید). بی‌گمان الله هیچ متکبر خودستایی را دوست ندارد.

۱۶۰۸- وعن ابن عمر رضی الله عنهما أنَّ رسول الله ﷺ قَالَ: «عَذَّبَتْ امْرَأَةٌ فِي هِرَّةٍ سَجَنَتَهَا حَتَّى مَاتَتْ، فَدَخَلَتْ فِيهَا النَّارَ، لَا هِيَ أَطْعَمَتَهَا وَسَقَمَتَهَا، إِذْ هِيَ حَبَسَتْهَا، وَلَا هِيَ تَرَكَتَهَا تَأْكُلُ مِنْ خَشَاشِ الْأَرْضِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «زنی به‌خاطر یک گربه عذاب داده شد؛ زیرا گربه را زندانی نمود تا این‌که گربه مُرد و بدین‌خاطر آن زن وارد دوزخ گردید. آن‌گاه که گربه را زندانی کرد، به او آب و غذا نداد و آزادش نکرد که از جانوران زمین - شکار کند و - بخورد».

۱۶۰۹- وَعَنْهُ أَنَّهُ مَرَّ بِفَتْيَانٍ مِنْ قُرَيْشٍ قَدْ نَصَبُوا طَيْرًا وَهُمْ يَرْمُونَهُ، وَقَدْ جَعَلُوا لِصَاحِبِ الطَّيْرِ كُلِّ خَاطِئَةٍ مِنْ نَبْلِهِمْ، فَلَمَّا رَأَوْا ابْنَ عُمَرَ تَفَرَّقُوا، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: مَنْ فَعَلَ هَذَا؟ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ فَعَلَ هَذَا، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَعَنَ مَنْ اخْتَذَ شَيْئًا فِيهِ الرُّوحُ غَرَضًا. [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که وی از کنار تعدادی از جوانان قریش گذشت که پرنده‌ای را - به عنوان نشانه - آویزان کرده بودند و به سوی او تیراندازی می‌نمودند. آن‌ها همین‌که ابن عمر رضی الله عنهما را دیدند، پراکنده شدند. ابن عمر رضی الله عنهما فرمود: چه کسی این کار

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۳۶۵، ۳۴۸۲)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۴۲.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۵۱۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۹۵۸.

را کرده است؟ لعنت الله بر کسی که این عمل را انجام داده است؛ رسول الله ﷺ بر کسی که از جان داری به عنوان هدف و نشانه‌ی تیراندازی استفاده کند، لعنت فرستاد.

۱۶۱۰- وعن أنسٍ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُصْبَرَ الْبَهَائِمُ. [متفق علیه] ^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ از این که جانوران زنده و دربند را هدف و نشانه‌ی تیراندازی قرار دهند، نهی فرمود.

۱۶۱۱- وعن أبي عليٍّ سويد بن مقرنٍ رضی الله عنه قَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُنِي سَابِعَ سَبْعَةٍ مِنْ بَنِي مُقَرِّنٍ مَا لَنَا خَادِمٌ إِلَّا وَاحِدَةً لَطَمَهَا أَصْغَرْنَا فَأَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ نُعْتِقَهَا. [روایت مسلم] ^(۲)

ترجمه: ابوعلی، سويد بن مقرن رضی الله عنه می گوید: من یکی از هفت پسر مقرن بودم؛ ما فقط یک خدمت کار داشتیم. به یاد دارم که کوچک ترین برادر، به آن کنیز سیلی زد؛ لذا رسول الله ﷺ به ما امر فرمود که آن کنیز را آزاد کنیم. در روایتی آمده است: من هفتمین برادر بودم.

شرح

مؤلف رحمه الله در این باب به این آیه استدلال کرده است که الله ﻻ یَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ می فرماید:

﴿وَالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا﴾ [النساء: ۳۶]

و به پدر و مادر نیکی نمایید و به خویشاوندان، و یتیمان، و بینوایان، و همسایه‌ای که خویشاوند است و به همسایه‌ی بیگانه، و یار هم‌نشین و مسافر در راه‌مانده و آن که مالکش شده‌اید (نیز نیکی کنید). بی‌گمان الله هیچ متکبر خودستایی را دوست ندارد.

برخی از علما ﴿وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ﴾ را یار هم‌نشین و هم‌سفر معنا کرده‌اند و برخی دیگر گفته‌اند: منظور از ﴿وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ﴾، «همسر» است.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۵۱۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۹۵۶.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۶۵۸.

شاهد موضوع از این آیه، اینجاست که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا مَلَکَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾. «و به آن‌که مالکش شده‌اید، نیکی کنید» که هم شامل بردگان می‌شود و هم شامل چارپایان. انسان دستور دارد که به برده‌ی زرخرد خود یا به خدمت‌کار ویژه‌ی خود که شبانه‌روز در خدمتش می‌باشد، نیکی کند؛ بدین‌سان که از همان غذایی که خود می‌خورد، به برده‌اش نیز بخوراند و مانند لباسی که خود می‌پوشد، به او نیز بپوشاند و خانه و استراحت‌گاهی درخور و شایسته در اختیارش دهد و او را به کارهای که در توانش نیست، وادار نسازد. سپس مولف رحمه‌الله حدیثی بدین مضمون آورده است که ابن عمر رضی‌الله‌عنہما می‌گوید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «زنی به‌خاطر یک گربه به دوزخ رفت؛ زیرا گربه را زندانی نمود و به او نه آب و غذا داد و نه آزادش کرد که از جانوران زمین شکار کند و بخورد؛ در نتیجه گربه مُرد و آن زن به‌سزای این کردار به دوزخ رفت و مجازات شد». هرچند حیوانی که آن زن به او ستم کرد، یک گربه بود که عدد و رقمی به‌شمار نمی‌آمد؛ اما همین‌که به آن گربه آب و غذا نداد، کافی بود تا زمینه‌ی ورودش به دوزخ فراهم شود. از این حدیث چنین برمی‌آید که اگر به گربه آب و غذای کافی می‌داد، ایرادی نداشت و به چنین فرجامی دچار نمی‌شد. نگه داشتن پرندگان در قفس نیز همین حکم را دارد؛ یعنی نگه‌داری پرندگان در قفس در صورتی که آب و غذای کافی به آن‌ها بدهند و آن‌ها را از گرما و سرما حفاظت کنند، ایرادی ندارد؛ اما اگر کسی در نگه‌داری و مراقبت از حیوانات کوتاهی نماید و باعث مرگشان شود، باید پاسخ‌گو باشد و مجازاتش را خواهد دید؛ مانند آن زن که گربه را زندانی کرد. این حدیث، نشان می‌دهد که بر انسان واجب است که حق آن‌که را که مالکش شده است - چه انسان و چه حیوان - به‌خوبی ادا کند؛ روشن است که ادای حق انسان‌ها در اولویت قرار دارد؛ زیرا گرمی‌ترند و شرافت انسانی دارند.

دومین حدیثی که مولف رحمه‌الله ذکر کرده بدین مضمون است که ابن عمر رضی‌الله‌عنہما از کنار تعدادی از جوانان قریش گذشت که پرنده‌ای را - به عنوان نشانه - بسته بودند و به سوی او تیراندازی می‌کردند. آن‌ها همین‌که ابن عمر رضی‌الله‌عنہما را دیدند، پراکنده شدند. ابن عمر رضی‌الله‌عنہما

فرمود: «چه کسی این کار را کرده است؟ لعنت الله بر کسی که این عمل را انجام داده است؛ رسول الله ﷺ بر کسی که از جان داری به عنوان هدف و نشانه‌ی تیراندازی استفاده کند، لعنت فرستاد»؛ زیرا این کار باعث اذیت و آزار حیوان است و مرگش را سخت و دشوار می‌گرداند؛ یکی به بالش می‌زند و دیگری به سر و گردن پرنده و آن یکی، به سینه و پهلوی و بدین‌سان پرنده یا حیوان زبان‌بسته رنج و درد فراوانی می‌کشد و سپس می‌میرد؛ اما حیوانی که مرده باشد، دردی حس نمی‌کند. در حدیث انس رضی الله عنه آمده است: «رسول الله ﷺ از این که جانوران زنده و دربند را هدف و نشانه‌ی تیراندازی قرار دهند، نهی فرمود»؛ یعنی این کار، جایز نیست؛ زیرا می‌توان حیوان دربند و بسته را ذبح کرد؛ از این‌رو نیازی به نشانه‌گیری‌اش نیست؛ تیراندازی به سوی چنین حیوانی علاوه بر این که برایش دردآور است، تباه شدن یک نعمت را هم در پی دارد.

۱۶۱۲- وعن أبي مسعود البدری رضي الله عنه قال: كُنْتُ أَضْرِبُ غُلَامًا لِي بِالسَّوْطِ، فَسَمِعْتُ صَوْتًا مِنْ خَلْفِي: «اعْلَمْ أَبَا مَسْعُودٍ» فَلَمْ أَفْهَمْ الصَّوْتِ مِنَ الْغَضَبِ، فَلَمَّا دَنَا مِنِّي إِذَا هُوَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا هُوَ يَقُولُ: «اعْلَمْ أَبَا مَسْعُودٍ أَنَّ اللَّهَ أَقْدَرُ عَلَيْكَ مِنْكَ عَلَى هَذَا الْغُلَامِ». فَقُلْتُ: لَا أَضْرِبُ مَمْلُوكًا بَعْدَهُ أَبَدًا.

وَفِي رَوَايَةٍ: فَسَقَطَ مِنْ يَدِي السَّوْطُ مِنْ هَيْبَتِهِ.

وَفِي رَوَايَةٍ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هُوَ حُرٌّ لَوْجِهَ اللَّهِ تَعَالَى، فَقَالَ: «أَمَا لَوْ لَمْ تَفْعَلْ، لَلْفَحْتُكَ النَّارَ، أَوْ لَمَسْتُكَ النَّارَ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابومسعود بدری رضي الله عنه می‌گوید: غلام خود را با شلاق می‌زدم که از پشت سر صدایی شنیدم که به من می‌گفت: «هان! ای ابومسعود!»؛ اما از شدت خشم صدا را نشناختم. وقتی نزدیک شد، دریافتم که رسول الله ﷺ است و می‌فرماید: «ای ابومسعود! بدان که الله نسبت به تو از قدرت و توانی که نسبت به این غلام داری، تواناتر است». گفتم: پس از این، هرگز هیچ غلامی را نمی‌زنم. و در روایتی آمده است: از هیبتش شلاق از دستم افتاد.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۶۵۹.

و در روایت آمده است: گفتیم: ای رسول خدا! او برای رضای الله متعال، آزاد است. پیامبر ﷺ فرمود: «اگر این کار را نمی کردی، آتش تو را می سوزاند یا آتش تو را لمس می کرد».

۱۶۱۳- وعن ابن عمر رضی الله عنهما أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ ضَرَبَ غُلَامًا لَهُ حَدًّا لَمْ يَأْتِهِ، أَوْ لَطَمَهُ، فَإِنَّ كَفَّارَتَهُ أَنْ يُعْتَقَهُ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هر که غلامی را به جرم نکرده، حد یا سیلی بزند، کفاره اش این است که او را آزاد کند».

۱۶۱۴- وعن هشام بن حكيم بن حزام رضی الله عنه أَنَّهُ مَرَّ بِالشَّامِ عَلَى أَنَاسٍ مِنَ الْأَنْبَاطِ، وَقَدْ أُقِيمُوا فِي الشَّمْسِ، وَصَبَّ عَلَى رُؤُوسِهِمُ الرِّيتُ؛ فَقَالَ: مَا هَذَا؟ قِيلَ: يُعَذَّبُونَ فِي الْخَرَاجِ- وفي رواية: حُبْسُوا فِي الْجَزْيَةِ- فَقَالَ هِشَامٌ: أَشْهَدُ لَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يُعَذِّبُ الَّذِينَ يُعَذَّبُونَ النَّاسَ فِي الدُّنْيَا». فَدَخَلَ عَلَى الْأَمِيرِ، فَحَدَّثَهُ، فَأَمَرَ بِهِمْ فَخُلُّوا. [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: از هشام بن حکیم بن حزام رضی الله عنه روایت است که وی در شام بر عده ای از کشاورزان غیر عرب گذشت که آن ها را در آفتاب نگه داشته و روی سرشان روغن ریخته بودند! پرسید: ماجرا چیست؟ گفتند: به خاطر خراج، مجازات می شوند. - و در روایتی آمده است: به خاطر جزیه حبس شده اند. - هشام رضی الله عنه گفت: گواهی می دهم که از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «همانا الله، کسانی را که در دنیا مردم را شکنجه می کنند، عذاب می دهد». آن گاه نزد امیر رفت و حدیث را بازگو کرد. امیر دستور آزادی آنان را صادر نمود و بدین ترتیب آزاد شدند.

۱۶۱۵- عن ابن عباس رضی الله عنهما قَالَ: رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِمَارًا مَوْسُومَ الْوَجْهِ، فَأَنْكَرَ ذَلِكَ؛ فَقَالَ: «وَاللَّهِ لَا أَسْمُهُ إِلَّا أَقْصَى شَيْءٍ مِنَ الْوَجْهِ»؛ وَأَمَرَ بِحِمَارِهِ فَكُوِيَ فِي جَاغِرَتَيْهِ، فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ كُوِيَ الْجَاغِرَتَيْنِ. [روایت مسلم]^(۳)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۶۵۷.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۶۱۳.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۱۱۸.

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله درازگوشی دید که صورتش داغ شده بود و این کار - یعنی داغ کردن صورت - را ناپسند شمرد. ابن عباس رضی الله عنه گفت: «به الله سوگند که من فقط جایی را داغ می کنم که از صورت حیوان دور باشد».^(۱) سپس دستور داد که الاغش را بیاورند و آن گاه دو کپلش را داغ کردند. و او، نخستین کسی بود که داغ کردن دو کپل حیوانات را - برای نشانه گذاری - انجام داد.

۱۶۱۶- وعنه رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله مَرَّ عَلَيْهِ حِمَارٌ قَدْ وُسمَ فِي وَجْهِهِ، فَقَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ الَّذِي وُسمَهُ». [روایت مسلم]^(۲)

وفي رواية لمسلم أيضاً: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الضَّرْبِ فِي الْوَجْهِ، وَعَنِ الْوُسمِ فِي الْوَجْهِ. **ترجمه:** ابن عباس رضی الله عنه می گوید:^(۳) درازگوشی که صورتش داغ شده بود، از کنار رسول الله صلی الله علیه و آله گذشت. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لعنت الله بر کسی که او را داغ کرده است». هم چنین در روایتی دیگر از مسلم آمده است: رسول الله صلی الله علیه و آله از زدن به صورت و از داغ کردن آن نهی فرمود.

شرح

می دانید که هدف از زدن، اصلاح و ادب کردن است؛ نه ایجاد درد و رنج یا اذیت و آزار کسی که او را می زنند؛ به همین خاطر نیز از کتک زدن به "تنبیه" تعبیر می شود. لذا تا زمانی که ادب کردن فرزند با روشی غیر از زدن ممکن باشد، زدنش جایز نیست؛ اما اگر واقعاً راه دیگری نبود، ایرادی ندارد که او را کتک بزنند؛ البته مشروط به این که زدن، خشونت آمیز نباشد و آسیبی به او نرساند. به یاد داشته باشید که الله متعال درباره ی تنبیه زنان می فرماید:

(۱) از ظاهر این روایت چنین برمی آید که گوینده ی این سخن، ابن عباس رضی الله عنه بوده است که وقتی از زشتی و حرمت داغ کردن صورت حیوان، اطلاع یافت، این سخن را از جهت فرمان برداری از پیامبر صلی الله علیه و آله بر زبان آورد؛ شایان ذکر است: بنا بر روایتی که بخاری در «التاریخ» آورده، گوینده ی این سخن، عباس، پدر عبدالله بوده است؛ و همو نخستین کسی بود که داغ کردن کپل حیوانات را انجام داد. [مترجم]

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۱۱۷. به نقل از جابر رضی الله عنه.

(۳) همان گونه که در تخریج این حدیث آمده است، راوی این حدیث جابر رضی الله عنه می باشد، نه ابن عباس رضی الله عنه.

[مترجم]

﴿وَالَّتِي تَخَافُونَ ذُشُورَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَأَضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۳۴]

و زنانی را که از نافرمانیشان بیم دارید، ابتدا نصیحت نمایید و آن‌گاه از هم‌خوابی با آن‌ها دوری کنید و (اگر مطیع نشدند) تنبیهشان نمایید؛ آن‌گاه اگر از شما اطاعت کردند، برای ستم به آنان در پی بهانه نباشید.

می‌بینید که الله متعال تنبیه کردن زنانِ نافرمان را در مرحله‌ی سوم قرار داده است. همان‌گونه که بیان شد، هدف از زدن، اصلاح است و نباید به مرز درد و آسیب برسد. مولف رحمه الله در این باب حدیثی بدین مضمون آورده است که ابومسعود رضی الله عنه غلام خود را با شلاق می‌زد که از پشت سر صدایی شنید که به او می‌گفت: «هان! ای ابومسعود!»؛ اما ابومسعود رضی الله عنه از شدت خشم صدا را نشناخت. وقتی گوینده‌ی این سخن نزدیک شد، ابومسعود دریافت که رسول‌الله صلی الله علیه و آله است و می‌فرماید: «ای ابومسعود! بدان که الله نسبت به تو از قدرت و توانی که نسبت به این غلام داری، توانا تر است»؛ یعنی توان و قدرت پروردگار متعال را به او یادآوری کرد. این، همان مفهومی است که الله متعال در آیه‌ای که پیش‌تر ذکر کردم، بیان فرموده است:

﴿فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا﴾ [النساء: ۳۴]

آن‌گاه اگر از شما اطاعت کردند، برای ستم به آنان در پی بهانه نباشید. همانا الله بلندمرتبه‌ی بزرگ است.

بدین‌سان رسول‌الله صلی الله علیه و آله به ابومسعود رضی الله عنه یادآوری کرد که قدرت پروردگار بلندمرتبه و بزرگ را به‌خاطر بیاورد و دست از زدن غلامش بردارد؛ هیت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و تذکرش باعث شد که همان‌دم شلاق از دست ابومسعود رضی الله عنه به زمین بیفتد؛ از این‌رو ابومسعود رضی الله عنه غلامش را آزاد کرد. این، بیان‌گر فهم و بینش دقیق آن بزرگوار است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ [هود: ۱۱۴]

بی‌گمان نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برند.

لذا ابو مسعود رضی الله عنه که غلامش را زده بود، به جبران این کار ناسزا به او نیکی کرد و آزادش نمود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بیان فرموده است که «هرکس غلامش را به جرم نکرده، حد یا سیلی بزند، کفاره اش این است که او را آزاد کند».

سپس مولف رحمه الله روایتی بدین مضمون ذکر کرده است که هشام بن حکیم بن حزام رضی الله عنه در شام بر عده ای از کشاورزان غیرعرب گذشت که آن ها را در آفتاب نگه داشته و روی سرشان روغن ریخته بودند! پرسید: ماجرا چیست؟ گفتند: به خاطر خراج، مجازات می شوند گویا آن ها خراج و مالیات نداده بودند؛ از این رو برای مجازاتشان روی سرشان روغن ریخته و آن ها را در آفتاب نگه داشته بودند؛ و این، شکنجه ی دردآوری بود؛ زیرا روغن آغشته به سر باعث می شد که حرارت خورشید را بیش تر احساس کنند. هشام رضی الله عنه گفت: گواهی می دهم که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «همانا الله، کسانی را که در دنیا مردم را شکنجه می کنند، عذاب می دهد». آن گاه نزد امیر رفت و حدیث را بازگو کرد. امیر دستور آزادی آنان را صادر نمود و بدین ترتیب آزاد شدند.

این روایت، بیان گر خیرخواهی و حُسن رفتار سلف رضی الله عنه در تعامل با حاکم است؛ چنان که نزدشان می رفتند و نصیحتشان می کردند؛ بدین سان اگر حاکم، حرفشان را می پذیرفت و سر به راه می شد، خوب و پسندیده بود؛ و گرنه، تکلیف یا مسئولیت خیرخواهی، از دوش نصیحت کننده برداشته می شد و مسئولیت متوجه حاکم می گردید؛ حاکم خداترس همین که با آیات الهی پند داده شوند یا احکام الهی به آن ها یادآوری گردد، از کنارش بی توجه نمی گذرند؛ بلکه به آن عمل می کنند؛ مانند همین حاکم که به نصیحت هشام رضی الله عنه عمل کرد و دستور آزادی کشاورزان را صادر نمود.

هم چنین از این حدیث چنین برمی آید که شکنجه و مجازاتی که از حد تنبیه و اصلاح خارج شود و به این حد برسد، جایز نیست.

مولف رحمه الله احادیثی هم درباره ی نهی از داغ کردن صورت حیوانات ذکر کرده است؛ داغ کردن صورت حیوانات، حرام و جزو گناهان کبیره می باشد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله بر کسی که صورت حیوانات را داغ کند، لعنت فرستاد. داغ کردن حیوانات به قصد نشانه گذاری و شناسایی آن ها انجام می شود؛ در عربی به این عمل «وَسَم» می گویند که هم خانواده ی واژه ی «السَّمة» می باشد که به معنای نشانه و علامت است. دام داران برای نشانه گذاری

دام‌هایشان، آن‌ها را داغ می‌کنند و هر ایل و طایفه‌ای، علامت ویژه‌ی خودش را دارد تا در صورتی که دام‌هایشان با گله یا حیوانات دیگری درآمیزند، بتوانند آن‌ها را شناسایی کنند. هم‌چنین وجود این نشانه‌ی مخصوص، سند مالکیت نیز محسوب می‌شود؛ لذا اگر کسی، دامی را در دست شخص دیگری ببیند و ادعای مالکیت آن حیوان را بکند، وجود داغ مخصوصش بر روی دام، بیان‌گر صداقت مدعی‌ست. داغ کردن حیوانات به قصد نشانه‌گذاری، در سنت پیامبر ﷺ و خلفای راشدین رضی الله عنهم ثابت است؛ چنان‌که در آن زمان شترهای زکات را علامت‌گذاری و داغ می‌کردند؛ اما همان‌گونه که بیان شد، داغ کردن صورت حیوانات، جایز نیست؛ بلکه بدین منظور، ران، کپَل و گردن شترها را داغ می‌کنند.

گفتنی‌ست: اگر کسی، حیوانی ببیند که صورتش را داغ کرده بودند، می‌تواند بر کسی که صورت حیوان را داغ کرده است، لعنت بفرستد و بگوید: «لعنت الله بر کسی که صورت حیوان را داغ کرده است»؛ البته ذکر نام شخص، جایز نیست؛ یعنی روا نیست که بگوییم: خداوند، فلانی را لعنت کند! بلکه همانند پیامبر ﷺ، به‌طور کلی و بدون ذکر نام کسی می‌گوییم: لعنت الله بر آن که صورت حیوان را داغ کرده است. هم‌چنین اگر در کوچه و بازار، مدفوع یا نجاستی دیدیم، می‌توانیم بدون ذکر نام کسی، بگوییم: لعنت الله بر کسی که این کار را کرده است؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «اتَّقُوا الْمَلَاعِينَ الثَّلَاثَةَ: الْبَرَّازَ فِي الْمَوَارِدِ وَقَارِعَةَ الطَّرِيقِ وَالظَّلَّ»؛ یعنی: از سه کار که مایه‌ی لعن و نفرین است، دوری کنید: مدفوع کردن بر سر چشمه‌ها، در راه‌ها و گذرگاه‌ها و نیز در سایه‌ها.

۲۸۳- باب: حرام بودن شکنجه و آزار هرگونه حیوانی، حتی مورچه و امثال آن با آتش

۱۶۱۷- عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: بعثنا رسول الله ﷺ في بعث فقال: «إِنْ وَجَدْتُمْ فَلَانًا وَفُلَانًا»- لِرَجُلَيْنِ مِنْ قُرَيْشٍ سَمَاهُمَا- «فَأَحْرِقُوهُمَا بِالنَّارِ»؛ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَرَدْنَا الْخُرُوجَ: «إِنِّي كُنْتُ أَمَرْتُكُمْ أَنْ تُحْرِقُوا فَلَانًا وَفُلَانًا، وَإِنَّ النَّارَ لَا يُعَذَّبُ بِهَا إِلَّا اللَّهُ، فَإِنْ وَجَدْتُمُوهُمَا فَاقْتُلُوهُمَا». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ ما را در قالب لشکری به جهاد فرستاد و دو نفر از قریش را نام برد و فرمود: «اگر فلانی و فلانی را یافتید، آنها را آتش بزنید؛ سپس هنگام حرکت به ما فرمود: «به شما دستور داده بودم که فلانی و فلانی را آتش بزنید؛ ولی عذاب دادن با آتش، ویژه‌ی الله می‌باشد؛ پس اگر آن دو را یافتید، آنها را بکشید».

۱۶۱۸- وعن ابن مسعود رضي الله عنه قال: كنّا مع رسول الله ﷺ في سفري، فانطلق لحاجته، فرأينا حمرةً معها فرخان، فأخذنا فرخيهما، فجاءت الحمرة فجعلت تعرش فجاء النبي ﷺ فقال: «مَنْ فَجَعَ هَذِهِ بَوْلَدهَا؟ رُدُّوا وَلَدَهَا إِلَيْهَا»؛ ورأى قرية نملٍ قد حرقناها، فقال: «مَنْ حَرَقَ هَذِهِ؟» قلنا: نحن؛ قال: «إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يُعَذَّبَ بِالنَّارِ إِلَّا رَبُّ النَّارِ». [روایت ابوداود با إسناده صحيح]^(۲)

ترجمه: ابن مسعود رضي الله عنه می گوید: در سفری همراه رسول الله ﷺ بودیم؛ آن بزرگوار به قضای حاجت رفت که در این میان، پرنده‌ای دیدیم که دو جوجه داشت؛ جوجه‌هایش را گرفتیم. پرنده‌ی مادر، اطراف جوجه‌هایش می‌گشت. پیامبر ﷺ تشریف آورد و فرمود: «چه کسی این پرنده را با گرفتن جوجه‌هایش آزرده است؟ بچه‌هایش را به او برگردانید». پیامبر ﷺ لانه‌ی مورچه‌هایی را دید که آن را آتش زده بودیم؛ پرسید: «چه

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۰۱۶.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۲۴۲۵؛ السلسلة الصحيحة، ش: (۲۵، ۴۸۷) و صحیح أبی داود، از آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۲۳۲۹.

کسی این را آتش زده است؟» پاسخ دادیم: ما. فرمود: «شایسته - و روا - نیست که کسی با آتش، عذاب دهد؛ مگر پروردگار آتش».

شرح

مولف رحمه الله در این باب به موضوع حرام بودن شکنجه با آتش پرداخته است؛ یعنی باری انسان، جایز نیست که موجود زنده‌ای را با آتش، شکنجه کند؛ زیرا حتی اگر هدف باشد، امکانش به روش‌های دیگری ممکن می‌باشد و آتش زدن یا سوزاندن، شکنجه‌ی شدیدی و سختی‌ست که هیچ نیازی به آن نیست.

سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله ما را در قالب لشکری به جهاد فرستاد و دو نفر از قریش را نام برد و فرمود: «اگر فلانی و فلانی را یافتید، آن‌ها را آتش بزنید»؛ سپس هنگام حرکت به ما فرمود: «به شما دستور داده بودم که فلانی و فلانی را آتش بزنید؛ ولی عذاب دادن با آتش، ویژه‌ی الله می‌باشد؛ پس اگر آن‌دو را یافتید، آن‌ها را بکشید». بدین سان پیامبر صلی الله علیه و آله دستور نخستش را با فرمان دوم خویش لغو کرد؛ فرمان نخستش این بود که آن دو قریشی را پس از دست‌گیری آتش بزنند؛ اما با فرمان دومش این را لغو کرد و دستور داد که آن‌دو را فقط بکشند. از این حدیث چنین برمی‌آید که اگر کسی سزاوار مرگ باشد، نباید او را به آتش کشید و سوزاندن او، جایز نیست؛ بلکه مطابق آموزه‌ها و دستورهای شرعی، با روش‌های عادی گذشته می‌شود.

هم‌چنین در حدیثی که ابوداود رحمه الله روایت کرده، آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به قضای حاجت رفت؛ در این بین، صحابه رضی الله عنهم پرنده‌ای دیدند که دو جوجه داشت و جوجه‌هایش را گرفتند؛ از این رو پرنده‌ی مادر در اطراف جوجه‌هایش پرواز می‌کرد؛ زیرا الله متعال در دل جانوران نسبت به فرزندان‌شان مهر و محبت عجیبی گذاشته است؛ از همین‌روست که جانور، سُم خود را بالا می‌گیرد تا مبادا به بچه‌اش آسیبی برسد و این، از حکمت الله تعالی می‌باشد. خلاصه این‌که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که بچه‌های آن پرنده را آزاد کنند و آن‌ها نیز همین کار را کردند؛ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله لانه‌ی مورچه‌هایی را دید که آتش زده بودند؛ پرسید: «چه کسی این را آتش زده است؟» پاسخ دادند: ما، ای رسول خدا! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شایسته - و روا - نیست که کسی با آتش، عذاب دهد؛ مگر پروردگار آتش». لذا اگر خانه‌ی شما مورچه افتاده باشد، نباید

آن‌ها را آتش بزیند؛ بلکه با روشی که خود می‌دانید کاری بکنید که مورچه‌ها آن‌جا را ترک کنند و اگر امکان دفعشان وجود نداشت و آن‌جا را ترک نکردند، می‌توانید - به صورت عادی، نه با آتش - آن‌ها را بکشید؛ زیرا در این صورت، کُشتنشان به خاطر دفع جانوران و حشرات موذی است؛ و گرنه، پیامبر ﷺ از کشتن مورچه‌ها نهی فرموده است؛ اما اگر وجود مورچه‌ها به حدّ اذیت و آزار رسید و امکان دفعشان جز با کُشتن وجود نداشت، ایرادی ندارد که آن‌ها را بکشید؛ البته نه با آتش.

۲۸۴- باب: حرام بودن تأخیر توان‌گر در پرداخت بدهی‌اش (در زمان سررسید آن یا) هنگامی که بستانکار حقش را مطالبه کند

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ [النساء: ۵۸]

الله به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید.

و می‌فرماید:

﴿فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِنَ أَمَنَتَهُ﴾ [البقرة: ۲۸۳]

و اگر به یک‌دیگر اطمینان داشتید، پس آن که امان قرار گرفت، باید امانتش را پس دهد.

۱۶۱۹- وعن أبي هريرة رضی‌الله‌عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قَالَ: «مَظْلُ الْعَيِّ ظُلْمٌ، وَإِذَا أُتْبِعَ أَحَدُكُمْ عَلَىٰ مَلِيٍّ فَلْيَتَّبِعْ». [متفق علیه] ^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی‌الله‌عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «تأخیر نمودن ثروتمند برای ادای بدهی‌اش، ظلم است؛ و چون یکی از شما برای دریافت طلبش به شخص توان‌گری حواله داده شد، بپذیرد و به او مراجعه کند».

شرح

مؤلف رحمته‌الله در کتابش بابی بدین عنوان گشوده است: «حرام بودن تأخیر توان‌گر در بازپرداخت بدهی‌اش»؛ یعنی کسی که توانایی پرداخت بدهی‌اش را دارد و آن را پرداخت نمی‌کند، ستم‌کار است؛ زیرا در انجام وظیفه یا حقی که بر گردن اوست، کوتاهی می‌نماید و این، حرام می‌باشد. در کشورهایی که نیروی کار از خارج می‌آورند، این آفت وجود دارد که کفیل یا صاحب کار از پرداخت حقوق کارگرش استنکاف می‌ورزد و پرداخت حقوق کارگر یا کارگرائش را به تأخیر می‌اندازد و امروز و فردا می‌کند؛ کارگر بینوا نیز که کشور و خانواده‌اش را در طلب لقمه‌ای نان رها کرده است، جرأت ندارد چیزی بگوید؛ زیرا از این می‌ترسد که صاحب کارش، ویزا

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۲۸۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۵۶۴.

یا روادید کار او را لغو کند. آیا کسانی که چنین برخوردی با زیردستان و کارگران خود دارند، نمی‌دانند که الله ﷻ فراتر از آن‌هاست و بیم آن می‌رود که ایشان را پیش از مرگشان به عذابی سخت و دردناک گرفتار کند؟! زیرا این کارگران بینوا، فقیر و درمانده‌اند و پیامبر ﷺ فرموده است: «الله متعال می‌فرماید: ثَلَاثَةٌ أَنَا خَصْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: رَجُلٌ أُعْطِيَ بِي ثُمَّ غَدَرَ، وَرَجُلٌ بَاعَ حُرًّا فَأَكَلَ ثَمَنَهُ، وَرَجُلٌ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا، فَاسْتَوْفَى مِنْهُ، وَلَمْ يُعْطِهِ أَجْرَهُ»؛^(۱) یعنی: «سه نفرند که من در روز قیامت، دشمن و طرف حساب ایشان هستم: کسی که به نام من پیمان ببندد و سپس خیانت کند؛ آن‌که شخص آزادی را بفروشد و پول فروش او را بخورد؛ شخصی که کارگری بگیرد و از او کار بکشد و مزدش را ندهد». این، ظلم آشکاریست که روز قیامت تاریکی‌های فراوانی در پی خواهد داشت؛ هر ساعت یا هر لحظه‌ای که بر چنین بدهکاری سپری می‌شود و او، نسبت به پرداخت بدهی‌اش اقدام نمی‌کند، در حقیقت بر بار گناهش می‌افزاید و هر آن امکان دارد تنگ‌دست شود و از ادای بدهی‌اش بازماند یا بخلش او را به کلی از ادای بدهی‌اش بازدارد.

سپس مولف رحمه به این آیه استدلال کرده است که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ [النساء: ۵۸]

الله به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید.

یکی از امانت‌ها، قیمت یا پول کالاییست که انسان خریداری می‌کند و بر انسان واجب است که این پول را بدهد و در پرداخت آن تأخیر نکند؛ سپس مولف رحمه به حدیث بدین مضمون استدلال کرده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «تأخیر نمودن ثروتمند برای ادای بدهی‌اش، ظلم است؛ و چون یکی از شما برای دریافت طلبش به شخص توان‌گری حواله داده شد، بپذیرد و به او مراجعه کند». پیامبر ﷺ در این حدیث هم جانب بستانکار را گرفته است و هم جانب بدهکار را؛ یعنی بازپرداخت نیک و به‌موقع بدهی را مورد تأکید قرار داده و هم روش نیک مطالبه‌ی حق یا بستانکاری را. آن‌جا که فرمود: «تأخیر نمودن ثروتمند برای ادای بدهی‌اش، ظلم است»، اشاره‌ایست به پرداخت نیک و به‌موقع بدهی؛ به عبارت

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۱۵۹۵. [مترجم]

دیگر: این فرموده‌ی نبوی بدین معناست که انسان باید نسبت به پرداخت بدهی‌اش مبادرت ورزد؛ نه این‌که پرداخت آنرا به تأخیر بیندازد. چه بسیارند بدهکارانی که از آن‌ها قیمت کالایی که خریده‌اند یا دست‌مزد خدمتی که دریافت کرده‌اند، مطالبه می‌شود و آن‌ها به‌رغم این‌که دستشان باز است و گاوصندوقشان پُر از پول، امروز و فردا می‌کنند! کسی‌که در پرداخت بدهی‌اش چنین روی‌کردی دارد، ستم‌کار است؛ در واقع شیطان، این افراد را به بازی گرفته است؛ این‌ها با خود چه فکر می‌کنند؟ انگار اگر پول را نزد خویش نگه دارند، بیش‌تر می‌گردد یا این‌که این دین از گردنشان برداشته می‌شود! هرگز؛ بلکه این حق بر عهده‌ی آن‌هاست و باید سرانجام، بدهی خود را پرداخت کنند؛ در دنیا ندهند، در آخرت، از آنان می‌گیرند؛ اما به‌راستی که این‌ها بازی‌چه‌ی دست شیطان شده‌اند.

رسول‌الله ﷺ فرمود: «تأخیر نمودن ثروتمند برای ادای بدهی‌اش، ظلم است»؛ لذا فقری که دست و بالش بسته است و نمی‌تواند بدهی‌اش را پرداخت کند ستم‌کار نیست؛ بلکه ستم‌کار، همان بستان‌کار است که شرایط بدهکارش را می‌داند و با این حال، طلب خود را از او مطالبه می‌کند؛ باید دانست که مهلت دادن به افراد تنگ‌دست، واجب می‌باشد و برای بستان‌کار روا نیست که بدهکار تنگ‌دست خود را زیر فشار قرار دهد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾ [البقرة: ۲۸۰]

باید تنگ‌دست را تا زمانی که دستش باز شود، مهلت داد.

این بخش حدیث که پیامبر ﷺ فرمود: «و چون یکی از شما برای دریافت طلبش به شخص توان‌گری حواله داده شد، بپذیرد و به او مراجعه کند»، اشاره‌ای است به روش نیک مطالبه‌ی حق یا بستانکاری؛ به‌عنوان مثال: سعید، سی هزار تومان از حسن بستانکار است؛ حسن نیز همین مبلغ را از عامر طلب دارد. حال حسن، سعید را به عامر حواله می‌دهد و می‌گوید: من از عامر بستانکارم؛ نزد او برو و طلبت را از او بگیر. در این حالت برای سعید شایسته نیست که نه بگوید یا نپذیرد؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «و چون یکی از شما برای دریافت طلبش به شخص توان‌گری حواله داده شد، بپذیرد و به او مراجعه کند»؛ مگر این‌که عامر، فقیر و تنگ‌دست یا بدحساب باشد و پرداخت این مبلغ را به تأخیر بیندازد یا این‌که عامر از نزدیکان سعید باشد و

سعید نتواند به طرفیت عامر شکایت کند؛ ولی اگر مانعی وجود نداشت، پیامبر ﷺ دستور داده است که بستانکار، حواله‌ی بدهکارش را بپذیرد.

علما در این باره که این دستور نبوی، جنبه‌ی وجوبی دارد یا مستحب است، اختلاف نظر دارند:

حنبل‌ها این را واجب دانسته‌اند؛ یعنی بر این باورند که اگر بستانکاری به شخص دیگری حواله داده شد، بر او واجب است که بپذیرد و برای مطالبه‌ی طلبش به آن شخص مراجعه کند؛ ولی بیش‌تر علما پذیرش این حواله را مستحب دانسته و گفته‌اند: بر بستانکار واجب نیست که این حواله را بپذیرد؛ زیرا چه‌بسا مطالبه‌ی بستانکاری‌اش از شخص اول، ساده‌تر باشد تا این‌که به شخص دومی که به او حواله داده شده است، مراجعه کند؛ اما شکی نیست که اگر مانعی وجود نداشت، بهتر است که حواله‌ی بدهکارش را بپذیرد.

۲۸۵- باب: کراهت پشیمان شدن انسان از بخششی که هنوز آنرا به شخص مورد نظرش نداده است؛ و نیز کراهت پس گرفتن چیزی که انسان به فرزندش بخشیده است، چه آنرا به او تسلیم کرده و چه تسلیم نکرده باشد؛ همچنین خریدن چیزی که انسان به عنوان زکات یا کفاره و امثال آن به کسی داده است، از خود آن شخص کراهت دارد؛ ولی ایرادی ندارد که آنرا از شخص دیگری که به او انتقال یافته است، خریداری کند

۱۶۲۰- وعن ابن عباس رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الَّذِي يَعُودُ فِي هَبْتِهِ كَالْكَلْبِ يَرْجِعُ فِي قَيْئِهِ». [متفق عليه]^(۱)

و فی روایت: «مَثَلُ الَّذِي يَرْجِعُ فِي صَدَقَتِهِ، كَمَثَلِ الْكَلْبِ يَقِيءُ، ثُمَّ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ فَيَأْكُلُهُ». و فی روایت: «الْعَائِدُ فِي هَبْتِهِ كَالْعَائِدِ فِي قَيْئِهِ».

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که بخشش خود را پس می گیرد، مانند سگی ست که استفراغ خود را می خورد».

و در روایتی آمده است: «مثال کسی که صدقه و بخشش خود را پس می گیرد، مانند سگی ست که استفراغ می کند و آن گاه به سراغ استفراغش می رود و آنرا می خورد».

و در روایتی آمده است: «کسی که بخشش خود را پس می گیرد، مانند کسی ست که استفراغ خود را می خورد».

۱۶۲۱- وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قَالَ: حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَأَضَاعَهُ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَشْتَرِيَهُ، وَظَنَنْتُ أَنَّهُ يَبِيعُهُ بِرُخْصٍ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «لَا تَشْتَرِهِ وَلَا تَعُدْ فِي صَدَقَتِكَ وَإِنْ أَعْطَاكَ بِدَرَاهِمٍ؛ فَإِنَّ الْعَائِدَ فِي صَدَقَتِهِ كَالْعَائِدِ فِي قَيْئِهِ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: اسبی را به یکی از مجاهدان راه الله بخشیدم؛ ولی او در نگهداری از آن کوتاهی کرد. از این رو با این گمان که او، آنرا به قیمتی

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۵۸۹، ۲۶۲۱)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۲۲.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۶۲۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۲۰.

ارزان می فروشد، تصمیم گرفتم که آنرا بخرم. از پیامبر ﷺ پرسیدم؛ فرمود: «آنرا نخر و در پی بازپس گیری صدقهات نباش؛ هرچند آنرا به یک درهم به تو بدهد؛ زیرا کسی که صدقه‌ی خود را پس می گیرد، مانند کسی است که استفراغ خود را می خورد».

شرح

نووی در این باب به موضوع حرام بودن پس گرفتن بخشش پرداخته است؛ یعنی اگر چیزی را به داوطلبانه و به دلخواه خود به کسی ببخشید، دیگر برای شما جایز نیست که آن را پس بگیرید؛ چه اندک و کم ارزش باشد و چه فراوان یا قیمتی؛ زیرا پیامبر ﷺ کسی را که بخشش خود خود را پس می گیرد به سگی تشبیه فرموده که آنچه را در شکم دارد، بالا می آورد و سپس آن را می خورد؛ این تشبیه، نشان می دهد که پس گرفتن بخشش، کار بسیار زشتی است و انسان باید به شدت از چنین کاری پرهیز نماید. فرقی نمی کند که به خویشاوند یا یکی از نزدیکان خود، بخشش کند یا به کسی که خویشاوندی و قرابتی با او ندارد؛ مگر این که بخواهد که چنین مثالی درباره اش صادق باشد؛ لذا اگر فرد ثروتمندی، خانه‌ای به پدر خود ببخشد، برایش جایز نیست که خانه را پس بگیرد؛ اما بر عکس، اگر پدری به فرزند خویش خانه‌ای هدیه کند، می تواند و برایش رواست که هدیه اش را پس بگیرد؛ چرا که پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا يَحِلُّ لَوَاهِبٍ أَنْ يَرْجَعَ فِيمَا وَهَبَ إِلَّا الْوَالِدَ فِيمَا وَهَبَ لَوْلَدِهِ»؛ یعنی: «برای هیچ بخشنده‌ای روا نیست که بخشش خود را پس بگیرد؛ مگر پدر که برایش رواست هدیه‌ی خویش به فرزندش را بازپس بستاند»؛ زیرا هر پدری می تواند به اندازه‌ای که فرزندش زیان نبیند، از مال وی، حتی از مالی که به او نبخشیده است، بردارد.

سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: اسبی را به یکی از مجاهدان راه الله بخشیدم؛ ولی او نمی توانست از آن به خوبی نگهداری کند. از این رو با این گمان که او، آنرا به قیمتی ارزان می فروشد، تصمیم گرفتم که آنرا بخرم. از پیامبر ﷺ پرسیدم؛ فرمود: «آنرا نخر و در پی بازپس گیری صدقهات نباش؛ هرچند آنرا به یک درهم به تو بدهد»؛ زیرا تو، آن را در راه الله صدقه داده‌ای و برای هیچ کس روا نیست که آنچه را صدقه داده است، دوباره بخرد؛ از این رو فرمود: «کسی که صدقه‌ی خود را پس می گیرد، مانند

کسی ست که استفراغ خود را می خورد». این در صورتی ست که انسان، آنچه را که قصد هدیه اش را داشته است، به فرد مورد نظرش تحویل داده باشد؛ اما اگر هنوز آن را به او تحویل نداده است، می تواند از تصمیمش منصرف شود؛ ولی اگر آن را به او تسلیم نکرده، اما به او خبر داده است که چنین تصمیمی دارد، باید به وعده اش عمل کند؛ زیرا خُلف وعده، یکی از خصلت های نفاق می باشد و برای انسان روا نیست که خصلتی از ویژگی های نفاق را به خود راه دهد.

۲۸۶- باب: شدت حرام بودن مال یتیم

الله متعال می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا
وَيَصِلُونَ سَعِيرًا ۝﴾ [النساء: ۱۰]

به راستی کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، در حقیقت آتش (جهنم) را در شکم-
هایشان فرو می برند و به زودی در آتش فروزان خواهند افتاد.

و می فرماید:

﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۝﴾ [الأنعام: ۱۵۲]

به مال یتیم جز به بهترین شکل نزدیک نشوید.

و می فرماید:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ
يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ ۝﴾ [البقرة: ۲۲۰]

و از تو درباره ی یتیمان می پرسند. بگو: اصلاح امورشان بهتر است. و اگر با آنان مشارکت
کنید، برادرانتان هستند. الله، مفسد را از مصلح می شناسد

۱۶۲۲- وعن أبي هريرة رضي الله عنه عن النبي ﷺ قَالَ: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ»؛ قَالُوا: يَا رَسُولَ
اللَّهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشَّرْكُ بِاللَّهِ، وَالسَّحَرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ
الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلَّى يَوْمَ الرَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْعَافِيَّاتِ».
[متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «از هفت گناه مهلک بپرهیزید»؛
گفتند: ای رسول خدا! آن ها چه گناهای هستند؟ فرمود: «شرک به الله، سحر و
جادوگری، قتل نفسی که الله گشتش را حرام کرده است؛ مگر به حق، ^(۲) رباخواری،

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۷۶۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۹.

(۲) یعنی: در مواردی که اسلام جایز قرار داده است. [مترجم]

خوردن مال یتیم، فرار کردن از میدان نبرد در هنگام رویارویی با دشمن، و تهمت زنا به زنان پاکدامن و مومن و بی خبر از گناه».

شرح

مولف رحمه الله می گوید: «حرام بودن مال یتیم».

یتیم به هر دختر یا پسری گفته می شود که قبل از بلوغ پدرش را از دست بدهد. هر یتیمی، سزاوار مهر و عطوفت و مهربانی ست؛ زیرا با مرگ پدرش، دل شکسته شده و سرپرستی جز الله تعالی ندارد؛ از این رو الله متعال در کتابش نسبت به یتیم ها سفارش فرموده و در آیات فراوانی به مهرورزی به آنان تشویق نموده است؛ هم چنان که می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا
وَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ۝﴾ [النساء: ۱۰]

به راستی کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، در حقیقت آتش (جهنم) را در شکم هایشان فرو می برند و به زودی در آتش فروزان خواهند افتاد.

متأسفانه دیده می شود که فردی می میرد و برادرش سرپرستی فرزندان خردسال وی را بر عهده می گیرد؛ اما با مال و ثروتی که از آن فرد برجای مانده است، به نفع خود یا برای خویشان داد و ستد می کند و دخل و تصرفش در ارث به جامانده برای بچه ها، در جهت منافع آنان نیست. روشن است که چنین کسانی، مشمول این وعید هستند و در حقیقت، آتش دوزخ را در شکم های خویش فرو می برند.

الله متعال می فرماید:

﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۝﴾ [الأَنْعَام: ۱۵۲]

به مال یتیم جز به بهترین شکل نزدیک نشوید.

یعنی: با اموال یتیم به نفع خود وی و به گونه ای داد و ستد کنید که برایش سودمندتر باشد؛ و گرنه، حق هیچ گونه دخل و تصرفی را در آن ندارید؛ اگر دو کار یا طرح اقتصادی و درآمدزا پیش روی شماست و می خواهید مال یتیم را در کار بیندازید، همان کاری را انتخاب کنید که به مصلحت یتیم است و سود بیش تری برای او دارد و برای شما روا نیست که در این زمینه در پی منفعت خود یا نزدیکان دیگر

باشید. حتی اگر متردد و دودل بودید که آیا فلان کار به نفع یتیم است یا خیر، اصلاً سرمایه‌ی یتیم را در کار نیندازید و در آن دخل و تصرف نکنید؛ بلکه از آن به‌عنوان یک امانت نگه‌داری کنید؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (۱۵۲)

[الأنعام: ۱۵۲]

به مال یتیم جز به بهترین شکل نزدیک نشوید.

گفتنی‌ست: به قرض دادن مال یتیم به دیگران، جایز نیست؛ یعنی اگر کسی نزدتان آمد و مثلاً بیست میلیون تومان وام خواست، برای شما جایز نیست که از پول یتیم، به آن شخص وام بدهید؛ زیرا این کار به مصلحت یتیم نیست و چه‌بسا وام‌گیرنده از بازپرداخت آن، ناتوان شود. تأسف‌آور است که برخی از افراد، با سرمایه‌ی یتیم برای خود تجارت می‌کنند و ریالی از درآمد حاصل از این تجارت را که با سرمایه‌ی یتیم صورت گرفته است، به یتیم نمی‌دهند! گفتنی‌ست: اگر بنا بر محاسبات و انتظارات شما، کاری سودمند بود و سرمایه‌ی یتیم را در آن کار انداختید، اما به‌رغم تلاشتان زیان کردید، گناهی بر شما نیست؛ زیرا در چنین مواردی، مجتهد و تلاش‌گری که به نتیجه می‌رسد، دو پاداش می‌برد و به آن‌که اشتباه می‌کند یا به خطا می‌رود، یک ثواب می‌رسد؛ اما اگر این زیان، نتیجه‌ی غفلت و کوتاهی باشد، گنه‌کارید.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتِيمِ ۖ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ ۚ وَاللَّهُ

يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ﴾ (البقرة: ۲۲۰)

و از تو درباره‌ی یتیمان می‌پرسند. بگو: اصلاح امورشان بهتر است. و اگر با آنان مشارکت کنید، برادرانتان هستند. الله، مفسد را از مصلح می‌شناسد

این آیه در پاسخ صحابه رضی الله عنهم نازل شد که از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند: ای رسول خدا! اموال یتیمان نزد ماست؛ با یک‌دیگر در یک خانه زندگی می‌کنیم و با هم بر سر یک سفره می‌نشینیم؛ جدا کردن غذایشان برای ما مشکل است و چه‌بسا برای آنان نیز زیان‌بار باشد؛ پس چه کنیم؟ الله تعالی این آیه را فرو فرستاد و فرمود: ﴿إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ﴾؛ یعنی: همان کاری را بکنید که به صلاح آن‌هاست و در

غذا با آنان مشارکت کنید؛ پس قصد اصلاح داشته باشید و به صلاح یتیمان بیندیشید، چراکه الله متعال، مفسد را از مصلح می شناسد و اگر می خواست، شما را در رنج و مشقت می انداخت؛ اما الله متعال نسبت به مومنان، مهربان است.

سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون ذکر کرده که ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از هفت گناه مُهلک بپرهیزید»؛ گفتند: ای رسول خدا! آن ها چه گناهای هستند؟ فرمود: «شرک به الله...».

شرک به الله، بزرگ ترین گناه مهلکی ست که دین انسان را به تباهی می کشاند؛ آری؛ هلاکت بارترین گناه این که به الله عز و جل که تو را آفریده و در مراحل مختلف زندگی ات، از شکم مادر گرفته تا دوران کودکی ات و پس از آن، به تو نعمت داده است، شرک بیاوری و کسی یا چیزی را با او شریک سازی. پناه بر الله! این، بزرگ ترین ظلم می باشد؛ بزرگ ترین ظلم و بزرگ ترین گناه مهلک، این است که به الله عز و جل که تو را آفریده، شرک بورزی.

شرک به الله، انواع گوناگونی دارد؛ از جمله این که انسان همان گونه که آفریننده اش را بزرگ می دارد، مخلوق و آفریده ای چون خود را نیز تعظیم کند و او را به سان پروردگارش، بزرگ بدارد؛ چنان که برخی از افراد مانند خدمت کاران برای آقا و خان و رئیس خویش بیش از تعظیم پروردگار، تعظیم می کنند! اگر جناب رئیس در وقت نماز به او دستوری بدهد، برای اجرای دستورش نماز را ترک می کند و پروایی ندارد؛ این، بدین معناست که مخلوق را بیش از آفریدگار متعال بزرگ داشته است.

برخی هم در زمینه ی محبت، به الله عز و جل شرک می ورزند؛ مثلاً مخلوقی را همانند الله متعال و حتی بیش از الله متعال دوست دارند. این شرک در کسانی که عاشق و دل باخته ی کسی می شوند، بیش تر وجود دارد و دل هایشان آکنده از محبت غیر الله می گردد و حتی معشوقشان را از الله متعال نیز بیش تر دوست دارند؛ الله متعال می فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا

أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾

[البقرة: ۱۶۵]

برخی از مردم معبودانی غیر از الله بر می گزینند که آن ها را همانند الله دوست می دارند؛ اما مؤمنان، الله را بیش تر دوست دارند.

ریا نیز یکی از نمونه‌های شرک به الله متعال می‌باشد که امری پوشیده و خفی است؛ مثلاً انسان به نماز می‌ایستد و چون فلانی او را می‌بیند، نمازش را بهتر و به‌ظاهر با خضوع و خشوع بیش‌تری می‌خواند! این، ریا و خودنمایی است که نوعی شرک می‌باشد؛ یا به‌عنوان مثال: کسی روزه می‌گیرد تا دیگران درباره‌اش بگویند: عجب آدم عبادت‌گزاری است و چه همه روزه می‌گیرد! یا صدقه می‌دهد تا از او به‌عنوان فردی بخشنده یاد کنند؛ این هم ریاست. الله متعال در حدیثی قدسی می‌فرماید: «أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءَ عَنِ الشَّرِكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِيَ غَيْرِي تَرَكَهُ وَشَرَكُهُ»^(۱) یعنی: «من بر خلاف شریکان، به‌طور مطلق از شرک بی‌نیازم؛ هرکس عملی انجام دهد و جز من را در آن عمل، شریکم بسازد، او را با شرکش (عمل شرک‌آمیزش) وامی‌گذارم».

یکی دیگر از نمونه‌های شرک خفی، این است که دنیا و محبتش فکر و تمام وجود انسان را بگیرد؛ بدین‌سان که خواب و خوراک و فکر و خیال انسان، همه‌اش دنیا باشد و به این بیندیشد که امروز چه به‌دست آوردم، چه‌قدر فایده کردم و چه مقدار زیان دیدم؟ از این‌رو شیفته و فریفته دنیا می‌شود و می‌کوشد تا از هر راهی که شده، چه با دروغ و کلاهبرداری زر و ثروتی به هم بزند و اصلاً برایش مهم نیست که کاری که انجام می‌دهد، حلال است یا حرام؛ زیرا دنیا او را اسیر خود کرده است. دلیل این نوع شرک، این است که پیامبر ﷺ فرمود: «تَعَسَّ عَبْدُ الدِّينَارِ»؛ یعنی: «بنده‌ی دینار، نابود باد!» فرمود: «بنده‌ی دینار»؛ مگر کسی برای دینار سجده می‌کند؟ خیر؛ اما از آن جهت که محبت مال و پول، تمام وجودش را تسخیر می‌کند، از چنین کسی به بنده‌ی دینار یاد فرمود: «تَعَسَّ عَبْدُ الدِّينَارِ وَالدَّرْهَمِ وَالْقُطِيفَةِ وَالْحَمِيصَةِ، إِنْ أُعْطِيَ رُضِيَ، وَإِنْ لَمْ يُعْطَ لَمْ يَرْضَ»^(۲) «بنده‌ی دینار و درهم، و بنده‌ی پارچه‌های نفیس و لباس‌های

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۹۸۵ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

(۲) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۴۷۲. [مترجم]

زیبا،^(۱) نابود باد. اگر از اموال دنیا برخوردار شود، خشنود می‌گردد و اگر برخوردار نشود، خرسند نمی‌گردد». چنین کسی، بنده و برده‌ی زر و زیبایی ست و آن قدر که به پول و لباس و فرش خود اهمیت می‌دهد، به نماز و دیگر عبادت‌ها اهمیت نمی‌دهد؛ آن گاه که الله متعال نعمتی به او می‌بخشد، خشنود می‌شود و می‌گوید: چه پروردگار بزرگ و بخشنده‌ای دارم؛ اما اگر به آن چه می‌خواهد، نرسد یا از آن برخوردار نشود، خشمگین می‌گردد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ۝﴾

[الحج: ۱۱]

و برخی از مردم الله را در حاشیه و با شک و دودلی عبادت می‌کنند. اگر خیری به آنان برسد، به آن آرامش می‌یابند و اگر بلایی به آنان برسد، روی گردان می‌شوند؛ در دنیا و آخرت زیان می‌بینند. این، همان زیان آشکار است.

نابودی چنین کسی بدین معناست که الله متعال به امور وی سر و سامان نمی‌دهد و کسی که چنین ویژگی‌هایی دارد، همواره پریشان و بی‌قرار است؛ چنان‌که پیامبر ﷺ در ادامه فرمود: «وَإِذَا شَيْكَ فَلَا انْتَفَاشَ»؛ یعنی: «اگر خاری به پایش بخلد، نمی‌تواند آن را از پای خود بیرون بکشد»؛ زیرا مشغول زران‌دوزی ست یا فقط به انباشتن زر و پول می‌اندیشد. سپس پیامبر ﷺ فرمود: «طُوبَىٰ لِعَبْدٍ آخِذٍ بِعِنَانٍ فَرَسِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَشَعَتْ رَأْسُهُ مُعْبَرَةً قَدَمَاهُ إِنْ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ وَإِنْ كَانَ فِي السَّاقَةِ كَانَ فِي السَّاقَةِ»؛^(۲) یعنی: «زندگی نیک و پاکیزه در دنیا و آخرت از آن بنده‌ای ست که با سری ژولیده و پاهایی غبارآلود افسار اسبش را در راه الله به‌دست می‌گیرد؛ اگر به نگهبانی گماشته گردد، انجام وظیفه می‌کند و چنان‌چه در بخش تدارکات و پشتیبانی به‌کار گرفته شود، باز هم در انجام وظیفه‌اش کوتاهی نمی‌کند»؛ به عبارت دیگر: آنچه برایش مهم

(۱) یعنی کسی که بدون توجه به ارزش‌های معنوی، اهل تجمل است و به دنیا و ظواهر آن، دل‌بستگی دارد؛ هنگام برخورداری از نعمت‌های دنیا، خرسند است و احساس شادی می‌کند، ولی همین‌که چیزی از دست بدهد یا آن‌گونه که دلش می‌خواهد، از دنیا برخوردار نشود، خشمگین می‌گردد. [مترجم].

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۸۸۷.

است، انجام وظیفه و کسب رضایت پروردگار می‌باشد؛ خوشا به حال چنین کسی که به زندگی نیک و پاکیزه‌ای در دنیا و آخرت دست می‌یابد؛ بر خلاف شخص نخست که فقط به زر و سیم می‌اندیشد.

خلاصه این‌که برخی از مردم، ندانسته به شرک مبتلا می‌شوند؛ لذا اگر احساس کردی که دنیا بر قلبت چنبره زده و به چیزی جز دنیا نمی‌اندیشی، در فکر و اندیشه‌ی زر و سیم می‌خوابی و با همین فکر و خیال بیدار می‌شوی، در این صورت بدان که قلبت به شرک آلوده شده است و در معرض نابودی قرار گرفته‌ای؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرمود: «تَعَسَّ عَبْدُ الدِّينَارِ»؛ یعنی: «بنده‌ی دینار، نابود باد!» این، ویژگی کسی است که فقط به کسب پول و ثروت می‌اندیشد و برایش مهم نیست که از راه حلال به این خواسته دست یابد یا از راه حرام؛ زیرا حرص و آز، چشم و دلش را کور کرده است. اما کسی که الله متعال را به‌درستی عبادت می‌کند، امکان ندارد که به کسب حرام روی بیاورد؛ زیرا می‌داند که حرام خواری، خشم و غضب پروردگار را در پی دارد و رضایت الله ﷻ در کسب حلال است؛ لذا کسی که الله متعال را به‌درستی عبادت و پرستش می‌کند، می‌گوید: تنها از راه درست و حلال، کسب درآمد می‌کنم و آنرا تنها در راه درست و حلال به مصرف می‌رسانم.

لذا شرک به الله، یکی از گناهان مهلک است که پیامبر ﷺ به پرهیز از آن‌ها سفارش فرمود و ان‌شاءالله درباره‌ی شش مورد دیگر که در این حدیث آمده است، سخن خواهیم گفت.

۲۸۷- باب: شدت حرام بودن ربا

الله متعال می فرماید:

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۷۵﴾﴾ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ ﴿۲۷۶﴾

آنان که ربا می خورند، همانند کسی (از قبرشان) بر می خیزند که شیطان، او را به شدت دچار جنون و اختلال حواس کرده است؛ زیرا می گفتند: «داد و ستد مانند رباست»؛ حال آن که الله خرید و فروش را حلال، و ربا را حرام کرده است. بنابراین کسی که پس از رسیدن فرمان پروردگارش (درباره ربا)، از این عمل باز آید، آنچه پیشتر کسب کرده، از آن اوست و کارش با الله (متعال) است و کسانی که دوباره به رباخواری بپردازند، دوزخی اند و برای همیشه در دوزخ خواهند ماند. الله، ربا را نابود می کند و صدقات را افزایش می دهد...

تا آن جا که می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا ؕ﴾ [البقرة: ۲۷۸]

ای مؤمنان! تقوی الله پیشه کنید و آنچه را که از اموال ربا (نزد مردم) باقی مانده است، رها کنید.

احادیث مشهوری در این باره در کتاب های صحیح آمده است؛ از جمله حدیث ابوهریره رضی الله عنه که در باب پیشین گذشت.

شرح

مولف رحمه الله بابتی درباره شدت حرام بودن ربا گشوده است.

ربا یعنی زیاد شدن و افزایش یافتن چیزی بر اصل یک چیز و یا تأخیر در دریافت آن؛ الله متعال در کتابش حکم ربا و وعید آن را بیان فرموده است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله نیز ماهیت و کیفیت ربا را بیان نموده و یادآور شده است که ربا در شش نوع کالاست: طلا، نقره، گندم، جو، خرما و نمک.^(۱) لذا وقتی که یک جنس را با کالایی

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۴۳۵ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

از همان جنس معامله می‌کنید، صحت معامله به دو شرط بستگی دارد: برابر بودن هر دو کالا، و معاوضه‌ی هر دو کالا پیش از جدا شدن؛ یعنی اگر طلا را با طلا معامله می‌کنید، هم وزن هر دو باید برابر باشد و هم هر دو طرف معامله پیش از جدا شدن از یک‌دیگر، کالای مورد معامله‌ی خود را بگیرند؛ و همین‌طور در معامله‌ی نقره با نقره. در معامله‌ی گندم با گندم نیز پیمانه‌ی هر دو باید برابر باشد و داد و ستد یا مبادله در میان دو طرف معامله پیش از جدا شدن از یک‌دیگر، به صورت پایاپای و دست به دست انجام شود. معامله‌ی خرما با خرما، و نیز معامله‌ی جو با جو، و نمک با نمک نیز همین‌گونه است.

این، در رابطه با شش کالایی‌ست که در حدیث آمده است؛ اما اگر معامله‌ی یک کالا با کالایی از جنس دیگر باشد، در این حالت مساوی بودن، شرط نیست؛ بلکه مبادله‌ی کالاهای مورد معامله به‌صورت پایاپای شرط است؛ یعنی معامله‌ی یک صاع گندم با دو صاع جو ایرادی ندارد؛ به‌شرطی که مبادله‌ی گندم و جو پیش از جدا شدن دو طرف معامله از یک‌دیگر، انجام شود؛ هم‌چنین معامله‌ی طلا با نقره با تفاوت در وزن، ایرادی ندارد؛ اما مبادله باید به‌صورت پایاپای و دست به دست و پیش از جدا شدن طرفین معامله باشد.

این، حکم کالاهای شش‌گانه‌ای‌ست که رسول‌الله ﷺ به واقع شدن ربا در آنها تصریح فرموده است؛ گفتنی‌ست: کالاهای جای‌گزین نیز همین حکم را دارند؛ منظور از کالاهای جای‌گزین، کالاهایی‌ست که شبیه هر یک از این کالاهای شش‌گانه هستند؛ زیرا شریعت اسلامی میان کالاهای هم‌سان و شبیه به یک‌دیگر، تفاوتی نمی‌گذارد؛ هم‌چنان‌که دو چیز جدا و پراکنده، یک‌سان به‌شمار نمی‌آیند. رباخواری، یکی از هفت گناه مهلک و جزو گناهان کبیره است. کسی که ربا می‌خورد، به یهودیان شباهت دارد که پلیدترین انسان‌ها هستند؛ زیرا یکی از ویژگی‌های یهودیان، حرام‌خواری و رباخواری بوده و هست؛ از این‌رو هر مسلمانی که مرتکب این عمل حرام شود، شبیه یهودیان است.

یکی از وعیدهای رباخواری، این است که الله متعال می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾
[البقرة: ۲۷۵]

آنان که ربا می‌خورند، همانند کسی (از قبرشان) بر می‌خیزند که شیطان، او را به شدت دچار جنون و اختلال حواس کرده است.

این، حکم افراد رباخوار است که شیطان بر آنان چیره می‌شود. آری؛ شیطان بر انسان‌ها مسلط می‌گردد، مگر آنان که لطف و منت الهی شامل حالشان می‌شود و با پای‌بندی بر اذکار شرعی مانند خواندن آیه‌الکرسی در شب‌ها از شر شیطان مصون می‌مانند. انسان جن‌زده، دچار بیهوشی و صرع می‌شود و از حالت عادی بیرون می‌آید؛ رباخوران نیز همین‌گونه‌اند و حرکاتشان مانند افراد جن‌زده، غیرعادی‌ست. علما دو دیدگاه دارند که آیا منظور از برخاستن رباخواران در این آیه، برخاستن از قبرهایشان در روز قیامت می‌باشد یا این‌که رفتارشان در دنیا همانند افراد جن‌زده می‌باشد و در آخرت نیز حرکاتشان غیرعادی‌ست؟

صحیح این است که وقتی آیه، محتمل هر دو معناست، پس هر دو معنا را بر آن حمل می‌کنیم؛ یعنی رباخوران در دنیا همانند افراد جن‌زده رفتاری غیرعادی دارند و در آخرت نیز همانند کسی از قبرشان بر می‌خیزند که شیطان، او را دچار جنون و اختلال حواس کرده است. پناه بر الله!

سپس الله تعالی بیان می‌فرماید که این‌ها با منطقی بی‌اساس و قیاسی نادرست به رباخواری روی می‌آورند؛ چنان‌که می‌گویند: ﴿إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا﴾؛ یعنی: ادعا می‌کنند که داد و ستد، مانند رباست و فرقی در میان ربا و داد و ستد وجود ندارد! به ادعای این‌ها کار کسی که گوسفندی را به صد هزار تومان می‌فروشد، مانند کار کسی‌ست که صد هزار تومان را با صد و ده هزار تومان مبادله می‌کند! قیاس این‌ها، مانند قیاس شیطان است که خود را با آدم علیه السلام مقایسه کرد؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ [ص: ۷۶] یعنی: «(ابلیس) گفت: من از آدم بهترم؛ مرا از آتش و او را از گِل آفریده‌ای». افراد رباخوار نیز همانند شیطان به قیاسی بی‌پایه روی می‌آورند و می‌گویند: «داد و ستد، مانند رباست!» اما

الله ﷻ بیان می‌فرماید که با وجود حکم شرعی، چنین قیاسی بی‌پایه است: ﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾ یعنی: «حال آن‌که الله خرید و فروش را حلال، و ربا را حرام کرده است» و این، بیان‌گر تفاوت فراوانی است که خرید و فروش، با ربا دارد؛ یعنی این دو یکسان نیستند؛ اما کسی که قلبش وارونه شده است، باطل را حق و حق را باطل می‌بیند. الله متعال درباره‌ی کسی که درک و قلبش محو و وارونه شده است، می‌فرماید:

﴿إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ [المطففين: ۱۳]

و چون آیات ما بر او خوانده شود، می‌گوید: افسانه‌های پیشینیان است.

سبحان‌الله! کسی که بینش سالم ندارد، بزرگ‌ترین، واضح‌ترین و رساترین کلام را افسانه‌های پیشینیان می‌نامد؛ الله ﷻ دلیلش را بیان فرموده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [المطففين: ۱۴]

هرگز چنین نیست؛ بلکه گناهی که همواره مرتکب می‌شوند، بر دل‌هایشان زنگار بسته است.

کسی که بر قلبش زنگار گناه نشسته است، حق را باطل و باطل را حق می‌بیند؛ مانند رباخواران که داد و ستد و ربا را یکسان می‌پندارند و می‌گویند: «خرید و فروش، مانند رباست»؛ حال آن‌که الله متعال، خرید و فروش را حلال، و ربا را حرام کرده است.

سپس الله متعال راه توبه را فراروی رباخواران قرار داده است؛ و این، سنت پروردگار متعال می‌باشد که راه توبه را فراروی هر گنه‌کاری می‌نهد تا توبه کند و به سوی پروردگار بازگردد؛ زیرا الله متعال توبه‌کنندگان را دوست دارد. همان‌گونه که پیامبر ﷺ فرموده است: «لَلَّهِ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ أَحَدِكُمْ بِرَاحِلَتِهِ...»^(۱) یعنی:

(۱) صحیح است؛ این حدیث را مسلم با همین لفظ به صورتی طولانی به‌شماره‌ی ۲۷۴۴ از ابن‌مسعود رضی الله عنه و به صورتی مختصر به‌شماره‌ی ۲۷۴۷ روایت کرده است؛ بخاری نیز این حدیث را به‌شماره‌ی ۶۳۰۹ از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده است؛ این حدیث با روایت‌های دیگری در صحیح بخاری وجود دارد.

«الله، از توبه‌ی بنده‌اش بیش‌تر از فردی شادمان می‌شود که در بیابانی بر شتر خود سوار است؛ شترش که آب و غذای او را بر پشت دارد، از او می‌رمد و فرار می‌کند و او، از- زندگی- و از یافتن شترش ناامید می‌شود؛ لذا زیر سایه‌ی درختی می‌رود و ناامید دراز می‌کشد. در آن حال که به‌کلی ناامید شده، ناگهان شترش را می‌بیند که کنارش ایستاده است. افسار شتر را می‌گیرد و از شدت خوشحالی، به‌اشتباه می‌گوید: پروردگارا! تو، بنده‌ی منی و من، پروردگار تو هستم». بدین‌سان از فرط خوشحالی اشتباه می‌کند! که می‌داند که این فرد که خود را در آستانه‌ی مرگ می‌بیند و سپس نجات می‌یابد، چه‌قدر خوشحال می‌گردد؟! الله متعال به‌خاطر توبه‌ی بنده‌اش از چنین فردی نیز بیش‌تر شادمان می‌شود. بنگرید که الله متعال در آیه‌ی تحریم ربا، می‌فرماید: ﴿فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ﴾؛ یعنی: «بنابرین کسی که پس از رسیدن فرمان پروردگارش (درباره‌ی ربا) از این عمل باز آید، آنچه پیش‌تر کسب کرده، از آن اوست»؛ لذا الله متعال توبه‌ی رباخواری را که با شنیدن فرمان پروردگارش از این عمل حرام دست می‌کشد، می‌پذیرد؛ آنچه پیش‌تر کسب کرده، از آن اوست؛ ولی اگر از بابت ربا از کسی بستانکار است، باید از آن بگذرد و رهایش کند؛ از این‌رو رسول‌الله ﷺ در حج وداع اعلام فرمود: «آگاه باشید که ربای جاهلیت، زیرِ پاهای من است»؛ یعنی اعتبار ندارد و باطل و بی‌اساس می‌باشد. در دوران جاهلیت، در سررسیدِ بازپرداخت وامی که به فقیر داده بودند، به او می‌گفتند: وامِ خود را پرداخت کن، وگرنه، مقداری دیگر روی آن می‌کشیم و برای بازپرداختش به تو فرصت می‌دهیم. پیامبر ﷺ به عنوان حاکم و مبلغ شریعت، ربای دوران جاهلیت را لغو کرد و فرمود: «نخستین ربایی که باطل اعلام می‌کنم، ربای عباس بن عبدالمطلب است». یعنی بدهی همه‌ی کسانی که از بابت دریافت وام ربوی، بدهکار بودند، بخشیده شد؛ اما این نیروی بزرگ ایمانی را بنگرید که چگونه پیامبر ﷺ احکام الاهی را اجرا می‌نماید و نخستین ربایی که لغو می‌کند، ربای عمویش عباس است و تنها به اجرای دستورهای الله متعال می‌اندیشد و در این راستا به قرابت و خویشاوندی

هیچ کس یا جایگاه و موقعیت او اهمیت نمی‌دهد؛ بر خلاف آقازادگان امروزی که زیر چتر موقعیتشان، هر کار که بخواهند انجام می‌دهند و از دیپلوماسی و نفوذ سیاسی خود برای پیش‌برد اهداف شخصی، سوءاستفاده می‌کنند؛ اما در دوران پیامبر ﷺ این‌گونه نبود؛ بلکه نخستین ربایی که رسول‌الله ﷺ باطل اعلام کرد، ربای عمویش عباس ﷺ بود. عمر بن خطاب ﷺ نیز هرگاه مردم را از کاری باز می‌داشت، خانواده و نزدیکانش را جمع می‌کرد و می‌گفت: من، مردم را از فلان کار منع کرده‌ام؛ اینک نگاه مردم به شما، مانند نگاه پرنده‌ی شکاری به شکارش می‌باشد؛ مبدا به من خبر برسد که کسی از شما فلان کار ممنوع را انجام داده است که او را دوچندان مجازات خواهم کرد. به همین خاطر بود که ملت‌های گوناگون به حکومت و خلافت اسلامی تن دادند و بدین‌سان آن بزرگواران بر مشرق‌زمین تا مغرب‌زمین حُکم راندند و از خاور تا باختر را در قلمرو خلافت اسلامی درآوردند؛ این، ویژگی متمایز امت و خلافت اسلامی‌ست که احکام و قوانین، ابتدا بر نزدیکان و خانواده‌ی حاکم جاری می‌شود تا کسی بهانه‌تراشی نکند که دستور حاکم به نفع نزدیکان اوست و برای آن‌ها حاشیه‌ی امنی در برابر مجازات‌ها ایجاد کرده است.

خلاصه این‌که الله متعال به لطف و کرم و رحمت خویش راه توبه را فراروی گنه‌کاران قرار داده است: ﴿فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ﴾^(۱)

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ

عَذَابُ الْحَرِيقِ ﴿١٠﴾ [البروج: ۱۰]

کسانی که مردان و زنان باایمان را شکنجه دادند و سپس توبه نکردند، عذاب دوزخ و عذاب آتش سوزان، برایشان (آماده) است.

می‌دانید که این آیه به داستان "اصحاب اخدود" اشاره دارد که گودال‌هایی در زمین حفر کردند و در آن آتش برافروختند و زنان و مردان باایمان را در این

(۱) بقره: ۲۷۵؛ ترجمه‌ی آیه پیش‌تر گذشت.

کوره‌های آدم‌سوزی به آتش کشیدند و به تماشا می‌نشستند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ۖ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ

الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٨﴾ [البروج: ۷، ۸]

و شکنجه و عذابی را که به مؤمنان می‌رسانند، تماشا می‌کردند. و از مؤمنان ایرادی جز این نگرفتند که آن‌ها به الله توانا و ستوده ایمان آورده بودند.

با این‌که آن‌ها مومنان و دوستان الله را می‌سوزانند، الله متعال به آنان فرصت توبه داده بود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا﴾: «کسانی که مردان و زنان باایمان را شکنجه دادند و سپس توبه نکردند». به‌راستی که الله متعال توبه‌کنندگان را دوست دارد؛ از این‌رو درباره‌ی گنه‌کاران رباخوار نیز می‌فرماید: ﴿فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَانْتَهَىٰ فَلَهُ مَا سَلَفَ﴾: «بنابراین کسی که پس از رسیدن فرمان پروردگارش (درباره‌ی ربا) از این عمل باز آید، آن‌چه پیش‌تر کسب کرده، از آن اوست»؛ اما اگر کسی پس از حرام شدن ربا، به این عمل حرام روی بیاورد و حرام بخورد و توبه نکند، دوزخی خواهد شد. الله متعال در این باره می‌فرماید: ﴿وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾: «و کسانی که دوباره به رباخواری بپردازند، دوزخی‌اند و برای همیشه در دوزخ خواهند ماند». این، مجازات رباخواران در آخرت می‌باشد؛ اما مجازات دنیوی رباخواران، این است که الله متعال می‌فرماید: ﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا﴾: «الله، ربا را نابود می‌کند» و آن‌را از میان می‌برد؛ نابود کردن ربا بر دو گونه می‌باشد:

نابود کردن حسی و ظاهری؛ بدین معنا که الله متعال بر مال و ثروت شخص، آفتی چون بیماریِ خودش یا عزیزانش می‌اندازد و رباخوار ناگزیر می‌شود که برای دارو و درمان، پول فراوانی هزینه کند یا این‌که آتش به مالش می‌افتد یا دزدی، همه‌ی دارایی او را به‌سرقت می‌برد. این، مجازاتی دنیوی است.

نابودی معنوی و نامحسوس ربا، این است که خیر و برکتی در ثروت رباخوار نیست؛ چه بسا کیسه‌هایی پُر از پول دارد، اما خودش از آن هیچ بهره‌ای نمی‌برد و مانند فقرا زندگی می‌کند. آیا چنین کسی را می‌توان ثروتمند دانست؟ هرگز؛ بلکه وضع چنین کسی از هر فقری بدتر است؛ زیرا کیسه‌ها پول دارد و آن‌را برای

وارثانش ذخیره می‌کند؛ ولی خودش هیچ استفاده‌ای از آن نمی‌برد. این، همان بی‌خیری و نابودی معنوی است.

الله متعال در ادامه‌ی این ایه می‌فرماید: ﴿وَيُرِي الصَّدَقَتِ﴾ «الله، صدقات را افزایش می‌دهد». یعنی: صدقه، رشد و افزایش مال و ثروت را در پی دارد. پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ فَإِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُهَا بِبِمِيزَانِهِ، ثُمَّ يُرَبِّيها لِصَاحِبِهَا، كَمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فَلُوَّهُ حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ»^(۱)؛ یعنی: «هرکس به اندازه‌ی یک خرما از مال حلال صدقه دهد، - و الله، فقط صدقه‌ای را قبول می‌کند که از مال حلال باشد - الله متعال، آن را به دست راست خویش می‌گیرد و آن را چنان پرورش می‌دهد که مثل کوه، بزرگ می‌شود؛ همان‌طور که شما، کره‌اسب خود را پرورش می‌دهید». الله متعال می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي

كُلِّ سُتْبَلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ﴾ [البقرة: ۲۶۱]

مثال کسانی که اموالشان را در راه الله انفاق می‌کنند، همانند دانه‌ای است که از آن هفت خوشه به ثمر می‌رسد و در هر خوشه، یکصد دانه است.

پس صدقه، احسان و نیکوکاری است و عبادتی بزرگ به‌شمار می‌آید و انسان هر صدقه‌ای که بدهد، اجر و ثواب صدقه‌اش چندین برابر می‌شود و در باقی‌مانده‌ی ثروتش نیز برکت می‌افتد؛ همان‌گونه که پیامبر ﷺ فرموده است: «مَا نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ»^(۲)؛ یعنی: «صدقه هرگز از ثروت انسان نمی‌کاهد»؛ بلکه مایه‌ی برکت است.

الله متعال صدقات را در کنار ربا ذکر فرموده است؛ زیرا ربا، ظلم و ستم و نوعی حرام‌خواری است؛ اما صدقه دادن، احسان و نیکوکاری است؛ از این‌رو صدقه و ربا را در کنار هم ذکر فرمود تا روشن شود که نیکوکاران و ستم‌کاران رباخوار، یک‌سان نیستند. سپس الله متعال در ادامه‌ی این آیات می‌فرماید:

(۱) رک: حدیث شماره‌ی ۵۶۶. [مترجم]

(۲) رک: حدیث شماره‌ی ۵۶۱. [مترجم]

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۲۷۷]

پاداش کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام داده و نماز را بر پا داشته و زکات داده -
اند، نزد پروردگارشان است و هیچ ترس و اندوهی بر آنان نیست.

و بدین سان پس از تشویق به ایمان و عمل صالح، می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [البقرة: ۲۷۸]

ای مؤمنان! تقوای الله پیشه سازید و اگر به راستی ایمان دارید، آن چه را که از اموال ربا (نزد مردم) باقی مانده است، رها کنید.

بدین ترتیب پس از یک حکم عام و فراگیر که همان تقواست، این فرمان خاص،
یعنی نهی از ربا را بیان فرمود؛ زیرا تقوا، به طور عموم به اجتناب از کارهای حرام و
انجام واجبات اطلاق می شود.

الله متعال می فرماید:

﴿وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۷۸، ۲۷۹]

و اگر به راستی ایمان دارید، آن چه را که از اموال ربا (نزد مردم) باقی مانده است، رها کنید.
پس اگر چنین نکردید، بدانید که به جنگ با الله و رسولش برخاسته اید؛ و اگر توبه کنید،
اصل سرمایه هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می کنید و نه (با از
دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می گیرید.

لذا اگر در یک وام ربوی، بیست و پنج هزار تومان را در برابر سی هزار تومان به
کسی داده اید و به راستی می خواهید توبه کنید، فقط باید اصل پول خود را بگیرید و از
گرفتن فرع، خودداری کنید؛ یعنی فقط همان بیست و پنج هزار تومان را دریافت
نمایید.

برخی از مردم به اشتباه می گویند: اگر کسی در بانک های ربوی از جمله در
بانک های غربی سپرده گذاری کند، می تواند سود پولش را بگیرد و آنرا صدقه دهد!
این، قیاس و پندار باطلی است. چه معنا دارد که کسی، دست خود را به نجاست آلوده

کند و سپس آنرا بشوید؟ چرا از همان ابتدا از نجاست دوری نکنند؟ چنین قیاسی اعتبار ندارد. وقتی چنین بانک‌هایی به تو سود می‌دهند، بگو: ربا در شریعت ما حرام است. برخی از مردم می‌گویند: اگر ما این پول را نگیریم، آنرا برای جنگ با مسلمانان و ساختن کلیساها هزینه می‌کنند. می‌گوییم: نمی‌توان قاطعانه چنین سخنی گفت؛ اگرچه شاید کارمند بانک آنرا برای خود یا خانواده‌اش بردارد. تازه اگر از آن پول برای ساختن کلیسا استفاده کنند، چه ربطی به شما دارد؟ پولی که اصلاً در اختیار شما یا از آن شما نبوده است، اگر در چنین راهی هزینه شود، نمی‌توان گفت که شما به آن‌ها کمک کرده‌اید. از این‌رو آن‌ها در حقیقت، بهره‌ی حاصل از پولتان را به شما نمی‌دهند؛ بلکه از همان ابتدا بر اساس توافق انجام‌شده، سود مشخصی به سپرده‌ی شما تعلق می‌گیرد و چنین نیست که شما در سود و زیان سرمایه‌گذاری، شریک باشید؛ پس سودی که به سپرده‌ی شما می‌دهند، بهره‌ی حاصل از پولتان نیست که بگویید: اگر من این سود را از آنان نگیرم، آن‌ها آنرا در راه حرام هزینه می‌کنند. اصلاً این‌طور نیست که شما در سرمایه‌گذاری حرامشان، سهیم باشید؛ تازه اگر سود پول شما همین مبلغی باشد که به شما می‌دهند یا حتی بیش‌تر از آن، باز هم شما که به آن‌ها دستور نداده‌اید که این پول را برای ساختن کلیسا یا جنگ با مسلمانان هزینه کنند؛ پس تقوا پیشه سازید و با این بهانه‌تراشی به گرفتن اصل سرمایه‌ی خود بسنده نمایید تا نه با گرفتن ربا، مرتکب ظلم و ستم شوید و نه با از دست دادن سرمایه‌ی خویش مورد ستم قرار گیرید. حکایت این‌ها که بدین‌سان برای گرفتن ربا بهانه‌تراشی می‌کنند، مانند حکایت کسی‌ست که دستش را در نجاست فرو می‌برد و آن‌گاه درخواست آب می‌کند تا دستش را بشوید؛ این، درست نیست. تازه چه کسی ضمانت می‌کند که اگر چند ملیون پول از طریق ربا یا بهره‌ی بانکی به کسی برسد، او آنرا صدقه دهد؟ چه‌بسا حرص و آز، او را از این کار باز بدارد و با خود بگوید: چگونه این‌همه پول را بذل و بخشش کنم؟ و آن‌قدر امروز و فردا می‌کند که مرگش فرا می‌رسد و آنرا برای دیگران می‌گذارد. این کار برای دیگران نیز بدآموزی دارد؛ دیگران خواهند گفت: «فلانی که آدم خداترسی‌ست، پولش را در بانک گذشته، سودش را می‌گیرد و صدقه می‌دهد؛ پس لابد چنین کاری ایرادی ندارد». وقتی مزه‌ی این کار به کام برخی از مسلمانان بنشیند، دیگر در پی تأسیس و راه‌اندازی بانک

اسلامی نخواهند بود؛ زیرا تأسیس بانک اسلامی، موانع و مشکلاتی دارد و کار دشواری است و حتی برخی از سودجویان برای راه اندازی بانک اسلامی، مانع تراشی می کنند؛ در نتیجه مردم که فقط به بانک های ربوی دست رسی دارند، می گویند: ناگزیریم در بانک های ربوی سپرده گذاری کنیم. در هر حال، این که خودمان از بهره ی بانکی استفاده نکنیم و آن را بذل و بخشش نماییم، دلیل موجهی برای جواز سپرده گذاری در بانک های ربوی و گرفتن سود بانکی نیست؛ بلکه این کار، حرام است. کسانی که قایل به جایز بودن این کار هستند، به قیاسی باطل در برابر نص آشکار قرآن روی آورده اند؛ زیرا الله متعال می فرماید: ﴿فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾: «اصل سرمایه هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می گیرید».

هم چنین پیامبر ﷺ ربای رایج در دوران جاهلی پیش از اسلام را باطل و مردود اعلام کرد؛ در صورتی که این ربا پیش از نزول احکام شرعی رواج داشت و مردمان آن دوران، این ربا را در میان خود درست می دانستند؛ ولی پیامبر ﷺ آن را باطل کرد و فرمود: «آگاه باشید که ربای جاهلیت، زیر پاهای من است»؛ یعنی اعتبار ندارد و باطل و بی اساس می باشد. لذا چگونه یک مسلمان با این که ربا را حرام می داند، می گوید: ربا می گیرم و آن را صدقه می دهم؟!

متأسفانه برخی از علمای نام داری که با انگشت به آن ها اشاره می شود، چنین پنداری دارند؛ در صورتی که با اندکی دقت و تفکر، درمی یابند که در اشتباه هستند؛ به راستی روز قیامت در نزد الله متعال چه دلیلی خواهیم داشت که می فرماید: ﴿وَإِنْ تُبْتِغُوا فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ﴾: «و اگر توبه کنید، اصل سرمایه هایتان از شماست»؟ الله متعال در این آیه، معامله با کفار را مستثنا نفرمود؛ بلکه به طور مطلق معامله ی ربوی را حرام کرد و فرمود: ﴿وَإِنْ تُبْتِغُوا فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾: «و اگر توبه کنید، اصل سرمایه هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می گیرید». لذا تأسف آور است که برخی از علمایی که به آن ها اشاره می گردد، فتوا می دهند که معامله ی ربوی با بانک های غربی و کافران در صورتی که سود حاصل از این معامله صدقه داده شود، جایز می باشد! حال آن که پروردگار متعال بیان فرموده است که رباخوار باید برای توبه، به اصل پول یا سرمایه ی خود بسنده کند

و از فرع آن بگذرد تا بدین سان نه با گرفتن ربا مرتکب ظلم و ستم گردد و نه با از دست دادن سرمایه اش مورد ستم قرار گیرد. دلیل کسانی که می گویند: باید این پول را از دست کفار به در آوریم تا در ساختن کلیسا یا برای جنگ مسلمانان از آن استفاده نکنند، بی اعتبار است؛ زیرا مگر این هزینه ها فقط با همین پول تأمین می شود؟ این، تصور و توهمی بیش نیست که برخاسته از وسوسه و فریب شیطان می باشد؛ تازه حال که این همه مسلمان بر اساس چنین فتوایی عمل می کنند، آیا سرکوب مسلمانان و ساختن کلیساها، متوقف شده است؟ در هر حال، این کتاب خداست که میان ما حکم می کند: ﴿وَإِنْ تُبْتِغُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾: «و اگر توبه کنید، اصل سرمایه هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می گیرید».

اگر از شریعت الهی پیروی کنیم، الله متعال برای ما گشایش و برون رفتی از هر مشکل و تنگنایی قرار می دهد؛ ولی درست نیست که خودسرانه و بدون توجه به آموزه های دینی عمل نماییم یا بر پایه ی قیاسی بی پایه، خرید و فروش را با ربا یکسان بدانیم؛ این، اشتباه بزرگی است؛ زیرا مسأله، کاملاً روشن است و نیازی به اجتهاد و اظهار نظر شخصی ندارد؛ زیرا الله متعال به وضوح می فرماید: ﴿وَإِنْ تُبْتِغُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾: «و اگر توبه کنید، اصل سرمایه هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می گیرید».

اگر شخص بدهکار، در هنگام سر رسید بدهی اش تنگ دست بود و چیزی نداشت، بر بستانکار واجب است که به او مهلت دهد؛ البته بی آن که چیزی بر اصل طلبش بیفزاید؛ نه این که بگوید: به جای دویست و پنجاه هزار تومانی که اینک به من بدهکاری، یک سال دیگر به تو وقت می دهم؛ اما به شرطی که سیصد هزار تومان به من بدهی! این، درست نیست؛ زیرا الله متعال در ادامه می فرماید:

﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾ [البقرة: ۲۸۰]

باید تنگ دست را تا زمانی که دستش باز شود، مهلت داد.

این، حکم الله ﷻ می باشد؛ اوست که به انسان مال و ثروت بخشیده و تصرف در آنرا برای او مباح گردانیده است؛ حال برای بستانکار روا نیست که بدهکارش را به

زندان، تهدید کند یا به او بگوید: «همین حالا پولم را بده؛ یا اگر مهلت می‌خواهی، باید درصدی سود پردازی؛ و گرنه، تو را به دادگاه و زندان می‌برم». پس ایمان و فرمان‌برداری از الله ﷻ کجاست؟ بنده‌ی راستین، بنده‌ای است که از پروردگارش فرمان می‌برد؛ بر خلاف بنده‌ی درهم و دینار یا غلام زر و سیم که به چیزی جز پول و ثروت نمی‌اندیشد؛ می‌داند که پیامبر ﷺ برای بنده‌ی زر و سیم، دعای نابودی کرده است. تا این‌جا دو مرحله شد:

نخست: مطالبه‌ی اصلِ طلب، بدون فرع یا بی‌آن‌که چیزی بر آن بیفزایند.

دوم: مهلت دادن به بدهکارِ تنگ‌دست تا زمانی که دستش باز شود.

و اما مرحله‌ی سوم که از مهلت دادن نیز بهتر است: ﴿وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ﴾؛

یعنی: «و اگر (بدهی‌اش را) ببخشید، برایتان بهتر است».

لذا چه خوبست که از بدهکارِ تنگ‌دستِ خویش بگذری و بدهی‌اش را ببخشی؛ آیا وقتی به دنیا آمدی، هزار دست لباس و هزار کیسه زر و سیم داشتی؟ هرگز؛ بلکه وقتی به دنیا آمدی، برهنه بودی. چه کسی، تو را به این‌جا رساند و این همه نعمت به تو ارزانی داشت؟ آری؛ الله ﷻ. همو می‌فرماید: ﴿وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ﴾؛ یعنی: «و اگر (بدهی‌اش را) ببخشید، برایتان بهتر است». سپس می‌فرماید:

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا

يُظْلَمُونَ ﴿٢٨١﴾﴾ [البقرة: ۲۸۱]

و از روزی بترسید که در آن، به سوی الله بازگردانده می‌شوید و سپس نتیجه‌ی عمل هر شخصی به‌طور کامل به او داده می‌شود و به آنان هیچ ستمی نمی‌شود.

آری؛ باید از آن روز بزرگ ترسید که همه، لخت و پابرهنه برانگیخته می‌گردند:

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾ وَصَحْبَتِهِ وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾ لِكُلِّ امْرِئٍ

مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾﴾ [عبس: ۳۴، ۳۷]

روزی که آدمی از برادرش فرار می‌کند، و از مادر و پدرش می‌گریزد. و نیز از همسر و فرزندان. در آن روز هر کسی گرفتاری و کاری دارد که او را به خود مشغول می‌کند.

تنها با اطاعت و فرمان برداری از الله متعال است که می توان از سختی های آن روز نجات یافت.

۱/۱۶۲۳- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ»؛ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشَّرْكُ بِاللَّهِ، وَالسَّحَرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلَّى يَوْمَ الرَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلَاتِ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «از هفت گناه مُهلک پرهیزید». گفتند: ای رسول خدا! آن ها چه گناہانی هستند؟ فرمود: «شرک به الله، سحر و جادوگری، قتل نفسی که الله کُشتنش را حرام کرده است؛ مگر به حق،^(۲) رباخواری، خوردن مال یتیم، فرار کردن از میدان نبرد در هنگام رویارویی با دشمن، و تهمت زنا به زنان پاک دامن و مومن و بی خبر از گناه».

شرح

مولف رحمہ اللہ در باب حرام بودن ربا، حدیثی بدین مضمون آورده است که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «از هفت گناه مُهلک پرهیزید». بدین سان پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم هفت گناه مُهلک را نام برد تا مردم به شناختن گناہان مُهلک، اشتیاق بیش تری پیدا کنند و آمادہ ی شنیدن رهنمود نبوی شوند؛ از این رو عرض کردند: ای رسول خدا! آن ها چه گناہانی هستند؟ فرمود: «شرک به الله». پیش تر درباره ی انواع شرک، سخن گفتیم.

دومین گناه مُهلک، سحر و جادوست که عبارتست از گره بستن و دمیدن؛ بدین سان که جادوگر با خواندن افسون و دمیدن در آن، شخص مورد نظرش را اذیت می کند یا درصددِ آسیب زدن به او برمی آید یا این که او را از هدفش منع می کند یا او را بر آن می دارد که کاری ناخواسته انجام دهد؛ حتی جادوگر برای رسیدن به هدفش از شیطان ها و جن های پلید و زشت کمک می گیرد؛ همان گونه که الله متعال می فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۷۶۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۹.

(۲) یعنی: در مواردی که اسلام جایز قرار داده است. [مترجم]

﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ ۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ ۖ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَرْوُتَ ۚ وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ۚ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ ۚ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٠٢﴾﴾ [البقرة: ۱۰۲]

و (یهودیان) از آن چه شیاطین درباره‌ی پادشاهی سلیمان (به هم می‌باقتند و برای مردم می‌خواندند، پیروی کردند؛ در حالی که سلیمان هیچ‌گاه کفر نورزید؛ بلکه این شیاطین بودند که کفر ورزیدند و به مردم، سحر می‌آموختند و نیز آن چه را که بر دو فرشته‌ی بابل (به نام- های) هاروت و ماروت نازل شد، (به مردم آموزش می‌دادند). (آن دو فرشته، طرز باطل کردن سحر را به مردم می‌آموختند) و به هیچ‌کس چیزی یاد نمی‌دادند مگر این که (ابتدا) به او می‌گفتند: ما وسیله‌ی آزمایشیم؛ مبدا کافر شوی. ولی آن‌ها از آن دو مطالبی می‌آموختند که بتوانند با آن، میان مرد و همسرش جدایی بیندازند؛ اما جز به اجازه و خواست الله نمی‌توانند به کسی زبانی برسانند. آن‌ها چیزهایی می‌آموختند که برایشان ضرر داشت، نه فایده؛ و به قطع می‌دانستند که هرکس خریدار چنین کالایی باشد، هیچ بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت. و آن چه خود را به آن فروختند، خیلی زشت و ناپسند است؛ اگر می‌دانستند.

سحر و جادو، یکی از گناهان بزرگ است. هم‌چنین کشتن ساحر، واجب می‌باشد؛ چه از سحر و جادوگری توبه کند و چه توبه نکند. این، به‌خاطر جسارت و گستاخی‌اش و نیز به سبب زیان بزرگی‌ست که به مردم می‌رساند. از این رو در حدیث آمده است: «حَدَّثَ السَّاحِرُ صَرْبُهُ بِالسَّيْفِ»^(۱) یعنی: «مجازات ساحر، این است که او را با شمشیر بزنند (و بکشند)». و در روایتی دیگر آمده است: «صَرْبُهُ بِالسَّيْفِ»

(۱) موقوف است؛ بلکه رفع آن، ضعیف می‌باشد؛ روایت: ترمذی (۱۴۶۰)؛ دارقطنی در سنن خود (۱۱۴/۳)؛ ابن ابی‌عاصم در الدیات، ص: ۵۳؛ و رامهرمزی در المحدث الفاضل، ص: ۴۸۵، از طریق اسماعیل بن مسلم مکی از حسن از جندب به صورت مرفوع؛ گفتنی‌ست: اسماعیل، خیلی ضعیف است و حسن نیز مدلس می‌باشد و به صورت معنعن نیز روایت کرده است؛ نگا: العلل الکبیر از ترمذی (۴۳۰)؛ ترمذی در جامع خود (۶۰/۴) گفته است: «درست، روایت موقوف این حدیث از جندب می‌باشد و دیدگاه بیش‌تر اهل علم از اصحاب پیامبر ﷺ نیز همین بوده است؛ نظر مالک نیز همین می‌باشد».

که به همین معناست. برخی از انواع سحر و جادو، کُفر می‌باشد؛ یعنی سحری که به کمک شیطان‌ها یا با توسل به جن‌ها انجام می‌شود؛ مانند جدایی انداختن در میان زن و شوهرش که پیش‌تر آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی بقره در این باره ذکر شد. لذا سحری که به کمک شیطان‌ها انجام شود، کُفر است؛ زیرا امکان ندارد که شیاطین با چیزی غیر از شرک، در خدمت انسان قرار بگیرند یا به خواسته‌ی انسان تن دهند. باری پیامبر ﷺ نیز جادو شد؛ یهودی پلیدی به نام لبید بن اعصم، آن بزرگوار را سحر کرد؛ وی جادویش را در چاهی گذاشت؛ اگرچه جادوی آن پلید هیچ تأثیری بر رسالت رسول الله ﷺ نداشت، اما باعث شده بود که پیامبر ﷺ در پاره‌ای از کارهای شخصی خود، دچار مشکل شود تا این که الله متعال سوره‌های ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ را بر آن بزرگوار فرو فرستاد و جبرئیل علیه السلام این دو سوره را بر پیامبر ﷺ خواند و بدین ترتیب سحر و جادو را از پیامبرش دور کرد. رسول الله ﷺ به خواست پروردگار بهبود یافت و این سحر را از چاه بیرون آورد و آن را از میان بُرد و بدین سان سحر و جادوی آن یهودی پلید، باطل شد. این، نشان‌گر خباثت یهودیان و دشمنی آنان با اسلام است؛ بلکه الله متعال می‌فرماید:

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا﴾ [المائدة: ۸۲]

به قطع سرسخت‌ترین مردم را در دشمنی با مومنان، یهود و مشرکان می‌یابی.

در این آیه، ابتدا یهود را به عنوان سرسخت‌ترین دشمن مومنان ذکر فرمود و سپس مشرکان را؛ لذا یهودیان، سرسخت‌ترین دشمنان مسلمانان هستند؛ به همین خاطر نیز پیامبر ﷺ را سحر کردند و الله ﷻ را حمد و سپاس که سحرشان را باطل نمود.

پس، سحر و جادو بر دو گونه است:

- سحری که با کمک گرفتن از ارواح شیطانی به انجام می‌رسد و کُفر است.
- و سحری که کفر نیست؛ اما گناهی بزرگ می‌باشد و با گره بستن و داروها و چوب‌های عجیب و غریب و امثال آن انجام می‌گردد.

حُکم جادوگر، این است که او را بکشند؛ اگر جادویش از نوع کُفر باشد، به خاطر ارتدادش کشته می شود و اگر سحرش از نوع دوم باشد، او را به خاطر تبه کاری و جنایتی که در حق دیگران مرتکب می گردد، اعدام می کنند. الله متعال می فرماید:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ﴾ [المائدة: ۳۳]

سزای کسانی که با الله و رسولش می جنگند و در زمین برای فساد و تبه کاری می کوشند، تنها این است که کشته شوند یا به دار کشیده شوند یا دست ها و پاهایشان بر خلاف یکدیگر بریده گردد یا از سرزمینی (که در آن هستند) تبعیدشان کنند.

سومین گناه مهلک، قتل نفسی ست که الله کُشتنش را حرام کرده است؛ مگر به حق. کسانی که الله متعال، کُشتن آنها را حرام فرموده، عبارتند از: مسلمان، کافر ذمی، کافر هم پیمان و کافر پناه جو.

ذمی، به کافری گفته می شود که در قلمرو حکومت اسلامی زندگی می کند و در قبال وظایفی که دارد، از حقوق شهروندی برخوردار است. هم پیمان، کافری ست که خارج از قلمرو حکومت اسلامی زندگی می کند و با مسلمانان، هم پیمان است، و در جنگ نیست؛ اگرچه وارد قلمرو اسلامی شود.

کافر پناه جو به کافری گفته می شود که به مسلمانان پناهنده شده و مسلمانی، او را در پناه خویش قرار داده است؛ مثلاً بازرگان است و برای داد و ستد به او امان می دهیم که به سرزمین اسلامی بیاید یا این که می خواهد درباره ی اسلام جست و جو کند تا اسلام را بشناسد؛ همان گونه که الله متعال می فرماید:

﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَا آمَنَهُ﴾ [التوبة: ۶]

و اگر مشرکی از تو امان خواست، به او امان بده تا کلام الله را بشنود و آن گاه او را به جایگاه امنش برسان.

اما کافر حربی یا ستیزه گر، کافری ست که میان ما و او جنگ است و هیچ عهد و پیمانی میان ما و او نیست؛ کُشتن چنین کافری، جایز می باشد؛ همان گونه که او برای کُشتن مسلمانان، تلاش می کند. رسول الله ﷺ در بیان سومین گناه مهلک، فرمود: «قتل نفسی که الله کُشتنش را حرام کرده است؛ مگر به حق» و در مواردی که اسلام جایز

قرار داده است. لذا گاه کشتن افرادی که الله متعال کشتن آنها را حرام نموده، روا و بلکه واجب می‌گردد؛ پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِأَحَدٍ ثَلَاثٍ: الثَّيِّبُ الزَّانِي، وَالنَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَالتَّارِكُ لِدِينِهِ الْمُفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ»^(۱) یعنی: «کشتن هیچ مسلمانی روا نیست، مگر در یکی از این سه مورد: متأهلی که مرتکب زنا می‌شود، کسی که مرتکب قتل می‌گردد و قصاص می‌شود، آن که دینش را ترک می‌کند و از جماعت مسلمانان جدا می‌گردد».

لذا اگر مسلمانی که ازدواج کرده و با همسرش نزدیکی نموده است، مرتکب زنا شود، سنگ‌سار می‌گردد؛ بدین‌سان که مردم در اطرافش جمع شده، با سنگ او را هدف قرار می‌دهند؛ البته سنگ‌ها نباید آنقدر بزرگ باشد که کارش به یک‌باره تمام شود و آنقدر کوچک هم نباشد که سنگ‌سار وی طول بکشد و درد و رنجش طولانی و بیش از حد گردد. هم‌چنین سنگ‌ها را به نقاط حساس بدن، یعنی به جاهایی که باعث مرگ زود هنگام می‌شود، زنند؛ بلکه پُشت، شکم، شانه و ران او را هدف قرار دهند تا آن‌که بمیرد. همان‌گونه که پیامبر ﷺ به سنگ‌سار کردن زنی از غامدی‌ها و نیز ماعز بن مالک حُکم فرمود.

همان‌گونه که در این حدیث آمده است: اگر کسی، شخصی را به‌عمد بکشد و شرایط قصاص کامل شود، قصاص می‌گردد؛ اگرچه مسلمان باشد. همین‌طور کسی که دینش را ترک می‌کند و از جماعت مسلمانان جدا می‌گردد، مرتد است و باید کشته شود.

تا این‌جا درباره‌ی سه گناه مُهلک سخن گفتیم. پیامبر ﷺ «رباخواری» را چهارمین گناه مهلک برشمرد؛ پیش‌تر ربا را تعریف کردیم و اجناس و کالاهایی را که ربا در آنها جریان دارد، برشمردیم و بیان کردیم که ربا، یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره است.

سپس رسول‌الله ﷺ «خوردن مال یتیم» را یکی از هفت گناه مهلک برشمرد. یتیم، کسی است که قبل از بلوغ پدرش را از دست می‌دهد. اگر سرپرست یتیم، از اموال وی سوءاستفاده کند یا از آن به نفع خود و نزدیکانش هزینه نمایند، مرتکب گناه مهلکی

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۶۷۶ به نقل از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه.

شده است. فرقی نمی‌کند که یتیم، دختر باشد یا پسر؛ در هر صورت خوردن مال یتیم، یکی از هفت گناه مهلک به‌شمار می‌آید.

«فرار از میدان نبرد در هنگام رویارویی با دشمن»، ششمین گناه مهلک است؛ زیرا دو پیامد منفی دارد: نخست این‌که روحیه‌ی مسلمانان را در هم می‌شکند و دوم این‌که تقویت روحیه‌ی دشمن را به دنبال دارد. گفتنی‌ست: الله ﷻ پشت کردن به میدان نبرد را در دو مورد، مستثنا فرموده است:

﴿وَمَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾ [الأنفال: ۱۶]

هرکس در آن هنگام به آنان پشت کند- جز (به عنوان یک تاکتیک) برای حمله‌ی دوباره یا به منظور پیوستن به گروهی دیگر- سزاوار خشم الله می‌شود و جایگاهش دوزخ است و چه بد جایگاهی‌ست!

اگر پشت کردن به دشمن، یک تاکتیک جنگی در جهت غلبه بر دشمن باشد و نه به‌خاطر فرار از میدان نبرد، ایرادی ندارد؛ به‌عنوان مثال: عده‌ای از رزمندگان در محاصره‌ی دشمن قرار می‌گیرند و برای بیرون آمدن از محاصره، تغییر موقعیت می‌دهند یا برای تجدید قوا، عقب‌نشینی می‌کنند.

و اما هفتمین گناه مهلک: «تهمت زنا به زنان پاک‌دامن و مومن و بی‌خبر از گناه»؛ این هم یکی از گناهان بزرگ و مهلک است؛ مثلاً کسی بگوید: فلان زن، زناکار یا بدکار است. گوینده‌ی چنین سخنی را هشتاد شلاق می‌زنند؛ چنین شخصی از عدالت خارج شده، فاسق به‌شمار می‌آید و دیگر، شهادتش قابل قبول نیست؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَا يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [النور: ۴]

و به آنان که به زنان پاک‌دامن نسبت زنا می‌دهند و آن‌گاه چهار گواه نمی‌آورند، هشتاد تازیانه بزنید و هرگز گواهی آنان را نپذیرید. و چنین کسانی فاسق‌اند.

البته حکم به فسق چنین افرادی یا اسقاط عدالت از آنان، حکمی تعلیقی‌ست؛ زیرا الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النور: ۵]

مگر کسانی که پس از آن، توبه کنند و اصلاح و نیکوکاری در پیش بگیرند؛ پس به یقین الله، آمرزنده‌ی مهرورز است.

البته ادعای توبه و پشیمانی، کافی نیست و باید با گذشت زمان، ثابت شود که این شخص، واقعاً توبه کرده و اصلاح و نیکوکاری در پیش گرفته است. گفتنی‌ست: تهمت زنا به مرد پاک‌دامن و بی‌خبر از گناه نیز همین حکم را دارد و جزو گناهان مهلک است. از الله متعال می‌خواهیم که همه‌ی ما را از فتنه‌ها در پناه خویش قرار دهد؛ به یقین الله بر هر کاری تواناست.

۱۶۲۳/۲- وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال: لعن رسول الله صلی الله علیه و آله آكل الربا وموكله. [روایت

مسلم]^(۱)

زاد الترمذی و غیره: وَشَاهِدِيهِ وَكَاتِبُهُ.

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله رباخوار و ربادهنده را لعنت کرد. ترمذی و دیگران افزوده‌اند: دو شاهد و نویسنده‌ی آن را نیز لعنت نمود.

شرح

مؤلف رحمه الله در باب حرام بودن ربا، روایتی بدین مضمون آورده است که ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله رباخوار و ربادهنده را لعنت کرد. رباخوار به کسی گفته می‌شود که ربا می‌گیرد؛ چه از آن تغذیه کند و چه آن را برای لباس یا مسکن یا فرش و یا سواری‌اش استعمال نماید؛ مهم، همان گرفتن رباست که حرام می‌باشد؛ همان‌گونه که الله متعال درباره‌ی یهود می‌فرماید:

﴿وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ﴾ [النساء: ۱۶۱]

و (نیز) به سبب رباخواری آن‌ها، در حالی که از آن نهی شده بودند (از نعمت‌های پاک، محروم گشتند).

خلاصه این‌که رباخوار و ربادهنده به زبان پیامبر صلی الله علیه و آله لعنت شده‌اند.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۵۹۷.

آری؛ ربا دهنده نیز به زبان پیامبر ﷺ لعنت شده است؛ اگرچه از آن جهت که از او ربا می گیرند، مورد ستم قرار می گیرد و مظلوم می باشد؛ زیرا کسی که ربا می گیرد، ستم کار است؛ از این رو آن که ربا می دهد، اگرچه مظلوم می باشد، ما به زبان پیامبر ﷺ نفرین شده است؛ چراکه به ستم کار یا رباخوار در زمینه ی گناه و ستم کاری کمک کرده است؛ این، در حالی ست که پیامبر ﷺ فرموده است: «انْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا» یعنی: «برادرت را یاری کن؛ چه ظالم باشد و چه مظلوم». شخصی، پرسید: ای رسول خدا! اگر مظلوم باشد، او را یاری می کنم؛ ولی اگر ظالم باشد، چگونه یاری اش نمایم؟ فرمود: «بدین سان که او را از ظلم و ستم باز داری؛ این، یاری دادن به اوست».^(۱) اگر کسی به دو میلیون و پانصد هزار تومان پول نیاز داشته باشد و کسی این مبلغ را به او بدهد و شرط بگذارد که باید به جایش سه میلیون تومان پس بدهد، وام دهنده و وام گیرنده، هر دو به زبان بهترین و برگزیده ترین بنده ی الله، نفرین شده اند؛ و به راستی لعن و نفرین رسول الله ﷺ چه قدر به اجابت، نزدیک است! می دانید که منظور از لعن و نفرین، دوری از رحمت الاهی ست و کسی که از رحمت الاهی رانده شود، در این لعن و نفرین، شریک شیطان است؛ زیرا شیطان نیز نفرین گردید و از رحمت الاهی رانده شد؛ هم چنان که الله متعال به او فرمود: «وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»؛ یعنی: «و تا روز جزا بر تو لعنت خواهد بود».

کسی که ربا می خورد، هم از رحمت الاهی دور و رانده می شود و هم مرتکب حرام خواری می گردد؛ می دانید هر جسمی که با حرام، تغذیه شود، سزاوار آتش دوزخ است. علاوه بر این، خیر و برکت را از مال و ثروتی که با ربا آمیخته گردد، برداشته می شود و چه بسا به آفت های گوناگون دچار شده، از میان می رود. الله متعال می فرماید:

﴿وَمَا آتَيْتُمْ مِّن رَّبٍّ لَّيْرُبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [الروم: ۳۹]

و آنچه به قصد افزایش می دهید تا در میان اموال مردم افزایش یابد (و بیش تر از آنچه که داده اید، دریافت کنید)، نزد الله فزونی نخواهد یافت.

کسی که ربا می دهد، از آن جهت ملعون و نفرین شده می باشد که در زمینه ی رباخواری به رباخوار، کمک کرده است. اگر کسی بپرسد: آیا کسی که این عمل حرام

(۱) ر.ک: حدیث شماره ی ۲۴۲. [مترجم]

را انجام داده و پشیمان شده است، می‌تواند توبه کند؟ می‌گوییم: بله؛ امکان توبه برایش وجود دارد و هیچ‌کس نمی‌تواند مانع از توبه‌اش شود؛ اما باید صادقانه و با اخلاص توبه کند و بر گناهش پشیمان باشد و تصمیم جدی بگیرد که دوباره این عمل حرام را انجام ندهد. هم‌چنین مبلغ ربا از رباخوار گرفته شده، به ربادهنده مسترد می‌شود یا یا به نفع خزانه‌ی عمومی مصادره می‌گردد؛ البته اگر ربادهنده از آن استفاده کرده باشد، مبلغ ربا به او مسترد نمی‌شود؛ زیرا در صورتی که از آن استفاده کرده است، نمی‌توانیم هم مبلغ ربا را به او بدهیم و هم حق بهره‌بری از آن را.

ترمذی و دیگران در روایتی دیگر آورده‌اند: پیامبر ﷺ علاوه بر رباخوار و ربادهنده، دو شاهد و نویسنده‌ی آن را نیز لعنت کرد؛ اگرچه هیچ نفعی متوجه دو شاهد و نویسنده‌ی ربا نیست؛ اما از آن‌جا که به انجام گناه و معصیت کمک کرده‌اند، خود نیز گناه‌کارند. بدین ترتیب پنج نفر درباره‌ی ربا، به زبان پیامبر ﷺ نفرین شده‌اند: «رباخوار، ربادهنده، دو شاهد، و نویسنده‌اش». از این حدیث چنین برمی‌آید که هرکس به ارتکاب گناه و معصیت کمک کند، در گناه انجام‌دهنده‌ی آن، سهیم است؛ قرآن کریم نیز این موضوع را تأیید می‌کند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٦٨﴾﴾

[الأنعام: ۶۸]

و چون کسانی را دیدی که درباره‌ی آیاتمان بر خلاف حق سخن می‌گویند، از آنان روی - بگردان تا به سخن و موضوع دیگری بپردازند. و اگر شیطان تو را دچار فراموشی کرد، پس از یادآوری، با ستم‌کاران منشین.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿١٤٠﴾﴾

[النساء: ۱۴۰]

و الله (این حکم را) در قرآن بر شما نازل کرده که چون شنیدید گروهی آیات الهی را انکار و استهزا می‌کنند، با آنان ننشینید تا آن‌که به گفتار دیگری بپردازند؛ زیرا در این صورت شما نیز همانند آنان هستید. الله، همه‌ی منافقان و کافران را در دوزخ جمع می‌کند.

لذا کسی که در انجام گناه با شخص گنه‌کار مشارکت می‌کند- حتی اگر با نشستن باشد- خود نیز همانند آن‌ها گنه‌کار می‌گردد.

روایت ابن مسعود رضی الله عنه هشدار جدی درباره‌ی رباست که بیان‌گر وجوب دوری از آن است. امروزه به‌خاطر گسترش و رواج رباخواری، زیان‌های فراوانی به مسلمانان وارد شده است؛ فقیر بینوایی را می‌بینی که به سادگی وام ربوی می‌گیرد و حتی ممکن است قصد بازپرداخت وامش را نداشته باشد. الله از نیت این فقیر بینوا آگاه‌تر است؛ اما بینوا آن قدر وام می‌گیرد که بدون هیچ ضرورتی، زیر بار قرض می‌رود. حتی برخی از افراد برای فرش کردن پله‌های ساختمان‌شان، وام می‌گیرند! آیا به‌راستی چنین کاری، ضرورت دارد؟ متأسفانه زندگی تجملاتی و چشم و هم‌چشمی باعث شده که برخی از مردم، به وام‌های ربوی روی بیاورند؛ در صورتی که نفس قرض گرفتن، جز در ضرورت شدید، کار پسندیده‌ای نیست؛ چه رسد به وام‌های ربوی که از اساس، حرام است. حتی برخی از افراد، بی‌توجه به این که بستانکار، رحم و مروت نخواهد داشت، از این و آن قرض می‌گیرند و کارشان به زندان می‌انجامد؛ زیرا بستانکار بی‌رحم، پول خود را می‌خواهد و اگر طلبش وصول نشود، بر بدهکار خود فشار می‌آورد یا او را به دادن ربا مجبور می‌کند و یا از او شکایت کرده، او را به زندان می‌اندازد؛ چراکه بسیاری از بستانکاران، به فرمان الهی اهمیت نمی‌دهند که فرموده است:

﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾ [البقرة: ۲۸۰]

باید تنگ‌دست را تا زمانی که دستش باز شود، مهلت داد.

مسکین بینوایی که به سادگی قرض می‌گیرد، گویا نمی‌داند که اگر مدیون و بدهکار از دنیا برود، تا زمانی که بدهی‌اش پرداخت نشود، بلا تکلیف خواهد بود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله عادت داشت که وقتی جنازه‌ای می‌آوردند تا بر آن نماز بخواند، می‌پرسید: «آیا بدهکار است؟» و اگر پاسخ، منفی بود، جلو می‌رفت و بر او نماز می‌خواند؛ اما اگر می‌گفتند که بدهکار است، خود، بر او نماز نمی‌خواند. چنان که یک بار جنازه‌ی یکی از انصار را آوردند تا بر او نماز بخواند. چند قدمی جلو رفت؛ آن‌گاه پرسید: «آیا بدهکار است؟» گفتند: آری؛ سه دینار بدهکار بوده و ادا نکرده است. لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله به عقب برگشت و فرمود: «بر رفیقان نماز بخوانید». رنگ چهره‌ی حاضران عوض

شد که چرا رسول الله ﷺ بر رفیقشان نماز نخواند؟ ابوقتاده ؓ جلو رفت و عرض کرد: ای رسول خدا! بدهی اش را من می پردازم. لذا رسول الله ﷺ جلو رفت و بر جنازه ای آن شخص، نماز خواند.^(۱)

این، نشان می دهد که دین و بدهکاری، موضوع کم اهمیتی نیست. کسانی که به سادگی از این و آن قرض می گیرند، گویا نمی دانند که شهادت در راه الله، کفاره ای همه ی گناهان است؛ یعنی اگر کسی در راه الله به شهادت برسد، همه ی گناهانش بخشیده می شود؛ اما بدهی اش بخشیده نمی شود. با این حال، برخی از افراد کم فکر، توانایی خریدن ماشینی به قیمت هفت میلیون تومان را دارند، اما به خاطر پُذرفتاری، زیر بار قرض می روند تا ماشینی بیست میلیونی بخرند! شگفتا از کسانی که بدین منظور وام ربوی می گیرند! یا به خرید اقساطی روی می آورند و با انواع حيله، به اصطلاح کلاه شرعی می سازند تا پُذ ماشینی را بدهند که پولش را ندارند! مثلاً نزد ثروتمندی می روند و می گویند: فلان ماشین را بخر و به من بفروش؛ آقای پول دار هم که فقط به جیب خود می اندیشد و قصد خرید ماشین را ندارد، ماشین را می خرد و سپس هرچه بخواهد، روی قیمتش می کشد و می گوید: حق دلالی ام را می گیرم. روشن است که قصد جناب خریدار، کمک کردن به این بینوا نیست؛ بلکه حتی یک دیگر را نمی شناسند؛ فقط می خواهند با حيله ای که سر هم کرده اند، این معامله را جفت و جور کنند! گویا می خواهند پروردگار جهانیان را بفریزند؛ پناه بر الله! ﴿يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِّعُهُمْ﴾، یعنی: «(به پندار خود) الله را می فریبند؛ و الله، کیفر نیرنگشان را به خودشان باز می گرداند».

این در حالی ست که اگر بدون حيله سازی، ربا می گرفتند و ربا می دادند، گناهش کم تر بود؛ زیرا با رویه ای که آن ها در پیش می گیرند، علاوه بر گناه ربا، گناه حيله گری و نیرنگ نیز بر آن هاست؛ کسی که بدون حيله، به ربا روی می آورد، اعتراف دارد که عمل حرامی انجام می دهد و چه بسا از این عمل پشیمان شده، توبه کند؛ اما کسی که با حيله گری و نیرنگ، معامله ی ربوی انجام می دهد، عملش را حلال می داند و به این عمل ادامه می دهد. از خودمان بپرسیم؛ نه از کسی دیگر؛ آیا به راستی این کار،

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۱۳۳، ۴۹۵۲)؛ و مسلم، ش: ۳۰۴۰، به نقل از ابوهیره ؓ.

رواست؟ رسول الله ﷺ فرموده است: «اسْتَفْتِ قَلْبَكَ، الْبِرُّ: مَا اِظْمَأَّتَتْ اِلَيْهِ النَّفْسُ، وَاِظْمَأَنَّ اِلَيْهِ الْقَلْبُ، وَالْاِثْمُ: مَا حَاكَ فِي النَّفْسِ وَتَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ، وَاِنْ اَفْتَاكَ النَّاسُ وَافْتَوَكَ»^(۱) یعنی: «از قلب خود پیرس؛ نیکی، عبارت است از چیزی که درون و قلب انسان به آن مطمئن و آرام باشد؛ و بدی، چیزی است که در درون و قلب انسان تردید ایجاد کند؛ هرچند مردم، بارها- درباره‌ی صحتش- اظهار نظر کنند». از کسی دیگر نپرس؛ بلکه از خودت پیرس: آیا به‌راستی تو قصد خرید این ماشین را داری و می‌خواهی از طریق معامله‌ی این ماشین، سود کنی؟ اگر واقعاً فلان فقیر نزدت نمی‌آمد، باز هم این ماشین را می‌خریدی؟ واقعاً ماشین، مقصودت است یا پول‌های آن بیچاره؟ آری؛ ماشین را به‌صورت نقدی به ده میلیون خریدی تا به صورت قسطی به پانزده میلیون به این بینوا بدهی. هر منصفی می‌داند که اصلاً بحث داد و ستد در میان نیست؛ بلکه بحث پانزده میلیون در برابر ده میلیون در میان می‌باشد؛ پس بر کسی پوشیده نیست که این کار، حرام است؛ اگرچه مردم بارها درباره‌ی صحت این کار اظهار نظر کنند و هرکسی، فتوا دهد که این کار، درست است. امام ابوالعباس حرانی رحمه الله چنین معامله‌ای را ناروا و نوعی حيله و معامله‌ای ربوی دانسته است که در اصطلاح به آن «الْعَيْنَةُ» گفته می‌شود و رسول الله ﷺ از آن نهی فرموده است: «إِذَا تَبَايَعْتُمْ بِالْعَيْنَةِ، وَأَخَذْتُمْ بِأَذْنَابِ الْبَقَرِ، وَرَضِيتُمْ بِالزَّرْعِ، وَتَرَكْتُمُ الْجِهَادَ، سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ذُلًّا لَا يَنْزِعُهُ عَنْكُمْ حَتَّى تَرْجِعُوا إِلَى دِينِكُمْ»^(۲) یعنی: «آن‌گاه که معامله‌ی

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۵۹۶. [مترجم]

(۲) با مجموع شواهدی که دارد، حسن است؛ روایت: احمد در مسندش (۲/۲۸)؛ و محمد ابن ابراهیم طرطوسی، ابوامیه در مسند عبدالله بن عمر رضي الله عنهما (۲۲۹)؛ و بیهقی در شعب الإيمان (۴۲۲۴) از طریق ابی‌بکر بن عیاش از اعمش از عطاء بن ابی‌ریاح از ابن عمر به‌صورت مرفوع؛ سند این روایت به‌خاطر وضعیتی که ابوبکر بن عیاش دارد، ضعیف است. ابن‌نمیر گوید: این سند در اعمش ضعیف می‌باشد. و نیز روایت طبرانی در الکبیر (۴۳۲/۱۲) از طریق ابی‌بکر که البته موقوف به ابن عمر می‌باشد؛ حافظ در [التلخیص الکبیر (۱۹/۳)] تصحیح ابن‌لقطان درباره‌ی روایت موقوف را نقل کرده و نیز به‌نقل از احمد در الزهد، رجالش را ثقه دانسته و سپس گفته است: «به گمانم اسناد حدیثی که ابن‌لقطان صحیحش دانسته، معلول می‌باشد؛ زیرا این سند بدین دلیل که رجالش ثقه هستند، لزوماً صحیح نیست؛ چون اعمش، مدلس می‌باشد و سماعش از عطاء ذکر نشده است و احتمال می‌رود که منظور از عطاء، عطاء خراسانی باشد که در این صورت با اسقاط نافع میان عطاء و

عینه^(۱) را انجام دهید و دم‌های گاوها را بگیرید^(۲) و به زراعت و کشاورزی راضی شوید و جهاد را ترک کنید، الله متعال خواری و ذلتی بر شما چیره می‌گرداند که تا به دین خویش باز نگردید، این ذلت را از شما برنمی‌دارد». لذا به یاد داشته باشیم که هر حيله‌ای که به کار بریم تا فتوای جواز این کار را بگیریم، سرانجام با پروردگار یکتا ملاقات خواهیم کرد و آن‌جا دیگر مفتی و غیرمفتی با ما نخواهد بود و باید در برابر الله ﷻ که از راز سینه‌ها آگاه است، پاسخ‌گو باشیم.

پس از هر معامله‌ای که ذره‌ای شائبه‌ی ربا در آن وجود دارد، دوری کنیم.

ابن عمر، تدلیس تسویه صورت گرفته است؛ از این رو حدیث به اسناد نخست بازمی‌گردد و همین، مشهور است. منظور از اسناد نخست، همان طریق عطاء خراسانی از نافع می‌باشد. بی‌هیکی در الکبری (۳۱۶/۵) می‌گوید: «این حدیث از دو جهت ضعیف، از عطاء بن ابی‌ریاح از ابن عمر روایت شده است». هم‌چنین روایت: ابوداود (۳۴۶۲) و ابن عدی در الکامل (۳۶۰/۵) از طریق حیوة بن شریح از اسحاق، ابی‌عبدالرحمن که گفته است: عطاء خراسانی این حدیث را که نافع، آن‌را به صورت مرفوع از ابن عمر روایت نموده، برایم بازگو کرده است؛ سند این روایت نیز ضعیف است و ذهبی در المیزان (۳۹۳/۷) آن‌را در شرح حال اسحاق، ابوعبدالرحمن خراسانی جزو منکرهای وی برشمرده است. و نیز روایت ابویعلی در مسندش (۵۶۵۹) از ابوخیثمه از اسماعیل بن علیّه از لیث بن عبدالملک از عطاء از ابن عمر به صورت موقوف. و نیز روایت: ردیانی در مسندش (۱۴۲۲) از طریق لیث؛ اما با اسقاط عبدالملک. و همین‌طور روایت: احمد در مسندش (۸۴/۲) از یزید از ابوالجناح یحیی بن ابی حیه از شهر بن حوشب که گفته است: از عبدالله بن عمر شنیدم، و سپس این حدیث را به صورت مرفوع ذکر کرده است؛ این سند هم به خاطر ضعف ابوجناح، ضعیف می‌باشد و نیز آن‌را به صورت معنعن ذکر کرده است؛ زیرا او، مدلس می‌باشد. آل‌بانی رحمه الله در صحیح الجامع، ش: ۶۷۵ و نیز السلسلة الصحيحة، ش: ۱۱ این حدیث را صحیح دانسته است.

(۱) معامله‌ی عینه، به همان صورتی‌ست که شارح رحمه الله در قالب یک مثال درباره‌ی خریدن خودرو ذکر نمود. رافعی گوید: معامله‌ی عینه بدین صورت است که شخصی، کالای خود را به صورت نسبه به کسی بفروشد و سپس همان کالا را به صورت نقدی پیش از وصول طلبش با قیمتی ارزان‌تر خریداری کند؛ شوکانی در "نیل الأوطار" دیدگاه احمد، ابوحنیفه و مالک رحمهم الله را درباره‌ی جایز نبودن این نوع معامله ذکر کرده و گفته است: شافعی رحمه الله و اصحابش قایل به جواز این معامله‌اند؛ ابن‌القیم رحمه الله دلایل جایز نبودن این معامله را به تفصیل بیان نموده است. [مترجم]

(۲) اشاره‌ای‌ست به چسبیدن به کار و کسب دنیا و زراعت و کشاورزی، و رها کردن جهاد در راه الله.

[مترجم]

۲۸۸- باب: حرام بودن ریا

الله متعال می فرماید:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ﴾ [البينة: ۵]

و فرمان نیافتند جز آن که الله را مخلصانه و بر پایه‌ی آیین توحیدی، در حالی عبادت کنند که دین و عبادت را ویژه‌ی او بدانند.

و می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ

رِئَاءَ النَّاسِ﴾ [البقرة: ۲۶۴]

ای مؤمنان! صدقات و بخشش‌هایتان را با منت و آزار باطل نکنید؛ مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم انفاق می کند.

و نیز می فرماید:

﴿يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۲]

و در برابر مردم ریا و خودنمایی می کنند و الله را جز اندکی یاد نمی کنند.

شرح

امام نووی رحمه الله بابی درباره‌ی حرام بودن ریا گشوده است؛ ریا به معنای خودنمایی است؛ بدین سان که انسان هنگام عبادت پروردگارش چنین وانمود کند که عبادتش را به نیکی انجام می دهد تا مردم او را ببینند و بگویند: عجب آدم عبادت گزاری است! چه خوب عبادت می کند! لذا هدفش از عبادت، این است که مردم از او تعریف کنند و عبادت را وسیله‌ای برای نزدیک شدن به مردم قرار می دهد؛ می داند که اگر بخواهد مردم را عبادت کند تا به آن‌ها نزدیک شود، مرتکب شرک اکبر شده است؛ ولی هدف آدم ریاکار، این است که عبادت الله متعال را وسیله‌ای قرار دهد که مردم او را بستایند و بگویند: فلانی عابد و پارساست؛ یا بگویند: فلانی، زیاد روزه می گیرد! یا زیاد صدقه می دهد و آدم سخاوتمند و بخشنده‌ای است! بدین سان عملی که انجام می دهد، خالص برای الله تعالی نیست و در پی این است که مردم از او

تعریف کنند؛ از این رو خودنمایی می‌کند. ریا و خودنمایی در صورتی که اندک باشد، شرک اصغر است و چنانچه مستمر و فراوان باشد، شرک اکبر به‌شمار می‌آید. سپس مولف رحمه الله به آیاتی از قرآن کریم استدلال کرده است؛ از آن جمله این که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ﴾ [البينة: ۵]

و فرمان نیافتند جز آن که الله را مخلصانه و بر پایه‌ی آیین توحیدی، در حالی عبادت کنند که دین و عبادت را ویژه‌ی او بدانند.

آری؛ مردم فرمان یافته‌اند که تنها الله را مخلصانه و بدور از شرک و ریا عبادت کنند؛ بدین سان که دین و عبادت را ویژه‌ی الله ﷻ قرار دهند؛ نمازشان فقط برای الله متعال باشد؛ صدقه‌ای که می‌دهند، تنها برای الله متعال باشد و با اخلاص و پاکی نیت برای الله ﷻ روزه بگیرند؛ حجی که به‌جا می‌آورند، تنها برای الله ﷻ باشد و چون به کسی کمک می‌کنند، خالص برای الله ﷻ کمک نمایند؛ خلاصه این که هر کار نیکی که انجام می‌دهند، مخلصانه و تنها برای الله ﷻ باشد. الله ﷻ در ادامه‌ی این آیه می‌فرماید: ﴿وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾؛ یعنی: نماز را به کامل‌ترین شکل، ادا نمایند؛ این، معنای اقامه‌ی نماز است. ﴿وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ﴾؛ یعنی: زکات اموالشان را بدهند. سپس می‌فرماید: ﴿وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾؛ یعنی: این، همان آیین استوار و راستین است.

در قلب آدم مخلص هیچ جایی برای ریا نیست؛ زیرا او با عبادتی که انجام می‌دهد، تنها رضایت و خشنودی الله ﷻ را می‌جوید و خواهان اجر و ثواب الهی و رستگاری در سرای آخرت است. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ

رِئَاءَ النَّاسِ﴾ [البقرة: ۲۶۴]

ای مؤمنان! صدقات و بخشش‌هایتان را با منت و آزار باطل نکنید؛ مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم انفاق می‌کند.

شاهد موضوع از این آیه، این جاست که می‌فرماید: ﴿كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ﴾؛ مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم انفاق می‌کند؛ یعنی مالش را انفاق

می‌کند تا مردم از او تعریف کنند و بگویند: چه آدمِ بخشنده‌ای ست! چه همه صدقه می‌دهد!

الله متعال می‌فرماید:

﴿يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۲]

و در برابر مردم ریا و خودنمایی می‌کنند و الله را جز اندکی یاد نمی‌کنند.

این، جزو ویژگی‌های منافقان است که تنها از روی کسالت و تنبلی به نماز می‌ایستند و نمازی که می‌خوانند، از روی نشاط و علاقه نیست؛ بلکه برای خودنمایی و نشان دادن به مردم، به نماز می‌ایستند. از این‌رو سخت‌ترین و دشوارترین نمازها برای منافقان در آن زمان که برق و امکانات امروزی وجود نداشت، نمازهای صبح و عشا بود؛ زیرا معلوم نمی‌شد که چه کسی به مسجد آمده و چه کسی نیامده است؛ یعنی منافقان فقط برای خودنمایی و نشان دادن به مردم، در نمازها حاضر می‌شدند. انفاق و بذل و بخشش آن‌ها و نیز خروجشان برای جهاد، فقط برای خودنمایی بود؛ از این‌رو آن‌ها که اهل ریا و خودنمایی ست، به منافقان شباهت دارد. الله متعال می‌فرماید:

﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ [الماعون: ۴، ۶]

پس وای بر نمازگزارانی که از نمازشان غافلند! آنان که خودنمایی می‌کنند.

پس ریا، یکی از ویژگی‌های منافقان، و بخشی از شرک است و در پاره‌ای از موارد، شرک اکبر می‌باشد. از الله تعالی می‌خواهیم که همه‌ی ما را از شرک و نفاق در پناه خویش قرار دهد.

۱۶۲۴- وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال: سمعتُ رسول الله ﷺ يقول: «قال الله تعالى: أَنَا أُعْطِيَ الشُّرَكَاءَ عَنِ الشَّرِّكَ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِيَ غَيْرِي تَرَكْتُهُ وَشِرْكُهُ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «الله متعال می‌فرماید: من، بر خلاف شریکان، به‌طور مطلق از شرک بی‌نیازم؛ هر کس، عملی

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۹۸۵.

انجام دهد و جز من را در آن عمل، شریکم بسازد، او را با شرکش (عمل شرک آمیزش) وامی گذارم».

۱۶۲۵- وعنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ أَوَّلَ النَّاسِ يُفْضَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ رَجُلٌ اسْتُشْهِدَ، فَأُتِيَ بِهِ، فَعَرَفَهُ نِعْمَتُهُ، فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: قَاتَلْتُ فِيكَ حَتَّى اسْتُشْهِدْتُ. قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ قَاتَلْتَ لِأَنْ يُقَالَ: جَرِيءٌ! فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ. وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَلَّمَهُ، وَقَرَأَ الْقُرْآنَ، فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَفَهُ نِعْمَتُهُ فَعَرَفَهَا. قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ وَعَلَّمْتُهُ، وَقَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ، قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ لِيُقَالَ: عَالِمٌ! وَقَرَأْتَ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ: هُوَ قَارِئٌ! فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ. وَرَجُلٌ وَسَّخَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَأَعْطَاهُ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ، فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَفَهُ نِعْمَتُهُ، فَعَرَفَهَا. قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: مَا تَرَكْتُ مِنْ سَبِيلٍ تُحِبُّ أَنْ يُنْفَقَ فِيهَا إِلَّا أَنْفَقْتُ فِيهَا لَكَ. قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ فَعَلْتَ لِيُقَالَ: هُوَ جَوَادٌ! فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ ثُمَّ أُلْقِيَ فِي النَّارِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «نخستین کسی که روز قیامت درباره ی او حُکم می شود، مردی ست که شهید شده است؛ او را می آورند و پروردگار، نعمت هایش را به او یادآوری می نماید و او هم آنها را می شناسد (و به آنها اعتراف می کند. الله) می فرماید: در برابر این همه نعمت، چه کردی؟ می گوید: در راه تو جنگیدم تا این که شهید شدم. می فرماید: دروغ گفتی؛ بلکه پیکار کردی تا بگویند: فلانی، دلاور است! و گفته شد. آن گاه درباره اش فرمان می رسد که او را بر چهره اش بکشانند و در آتش دوزخ بیندازند. سپس درباره ی شخصی حُکم می شود که دانش آموخته و به دیگران نیز آموزش داده و قرآن خوانده است. او را می آورند و پروردگار، نعمت هایش را به او یادآوری می نماید و او هم آنها را می شناسد (و به آنها اعتراف می کند. الله) می فرماید: در برابر این همه نعمت، چه کردی؟ پاسخ می دهد: دانش آموختم و آن را به دیگران آموزش دادم و به خاطر تو قرآن خواندم. می فرماید: دروغ گفتی؛ بلکه دانش آموختی تا دیگران بگویند:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۹۰۵.

فلانی، عالم است! و گفته شد. آن گاه درباره اش فرمان می رسد که او را بر چهره اش بکشانند و در آتش دوزخ بیندازند. سپس درباره ی شخصی حکم می شود که الله به او ثروت و روزی فراوان داده است. او را می آورند و پروردگار، نعمت هایش را به او یادآوری می نماید و او هم آنها را می شناسد (و به آنها اعتراف می کند. الله) می فرماید: در برابر این همه نعمت، چه کردی؟ پاسخ می دهد: هیچ موردی که انفاق در راه آنرا دوست داشتی، فرو نگذاشتم، مگر آن که برای خشنودی تو انفاق کردم. می فرماید: دروغ گفتی؛ بلکه این کار را انجام دادی تا بگویند: فلانی، بخشنده است! و گفته شد. آن گاه درباره اش فرمان می رسد که او را بر چهره اش بکشانند و در آتش دوزخ بیندازند».

شرح

مؤلف رحمه الله در باره ی حرام بودن شرک و ریا حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «الله متعال می فرماید: من، بر خلاف شریکان، به طور مطلق از شرک بی نیازم؛ هر کس، عملی انجام دهد و جز من را در آن عمل، شریکم بسازد، او را با شرکش (عمل شرک آمیزش) و می گذارم». علما به چنین حدیثی، حدیث قدسی می گویند؛ یعنی حدیثی که پیامبر صلی الله علیه و آله از پروردگارش روایت می کند و می گوید: الله متعال چنین فرموده است؛ زیرا احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می شود، یا بدین صورت است که رسول الله صلی الله علیه و آله آنرا از طرف الله متعال نقل می کند که به آن، حدیث قدسی گفته می شود؛ یا بدین شکل می باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله آنرا به الله متعال نسبت نمی دهد که در این صورت، حدیث نبوی نامیده می گردد.

در این حدیث قدسی آمده است: «الله متعال می فرماید: من، بر خلاف شریکان، به طور مطلق از شرک بی نیازم؛ هر کس، عملی انجام دهد و جز من را در آن عمل، شریکم بسازد، او را با شرکش (عمل شرک آمیزش) و می گذارم». هر دو نفری که با هم شریکند، به یکدیگر نیاز دارند و هیچیک از آنها از سهم خود نمی گذرد. مثلاً دو نفر در یک خانه شریکند؛ اگر خانه به تعمیر نیاز داشته باشد، هریک از آنها متناسب با سهمش هزینه می کند و به شریکش می گوید: سهم خود را بده تا خانه را تعمیر کنیم؛ اما الله متعال از هر چیزی، از همه ی جهانیان بی نیاز است و اگر انسان، عملی را برای الله انجام دهد و در آن، کسی را با الله تعالی شریک بسازد، الله تعالی او را رها می کند؛

مثلاً اگر کسی برای الله و مردم نماز بخواند، الله متعال نمازش را نمی‌پذیرد و این‌طور نیست که الله متعال نصف چنین نمازی را قبول کند و نصف دیگرش را بپذیرد. هم‌چنین اگر انسان به‌خاطر ریا و خودنمایی صدقه دهد، صدقه‌اش قبول نمی‌گردد؛ زیرا الله متعال بر خلاف شریکان، به‌طور مطلق از شرک بی‌نیاز است و اگر کسی عملی انجام دهد و جز الله را در آن عمل، شریک بسازد، الله ﷻ آن‌شخص را با عمل شرک‌آمیزش رها می‌کند. این، بدین معناست که هر عبادتی که ریا در آن داخل شود، پذیرفته نمی‌گردد؛ لذا کسی که از همان ابتدا نیت نمازش را بر این استوار می‌گرداند که مردم بگویند: «ما شاء الله؛ فلانی چه همه نماز نافله می‌خواند»، هیچ بهره‌ای از نمازش نمی‌برد و الله ﷻ آن‌را نمی‌پذیرد؛ اگرچه رکوع و سجود و قیام و قعودش را طولانی به‌جای آورد و خاشع و بی‌حرکت باشد و به سجده‌گاهش نگاه کند، باز هم نمازش قبول نمی‌شود؛ زیرا در نمازی که برای خداست، مردم را شریک گردانیده است و الله متعال نیازی به عبادت این فرد ندارد؛ از این‌رو آن‌را نمی‌پذیرد. هم‌چنین کسی که به میان فقرا می‌رود و چیزی به آنان می‌بخشد تا مردم بگویند: «عجب آدم سخاوتمند و بخشنده‌ای ست»، هیچ بهره‌ای از صدقه‌اش نخواهد داشت؛ اگرچه همه‌ی مال و ثروتش را بذل و بخشش کند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید: «من، بر خلاف شریکان، به‌طور مطلق از شرک بی‌نیازم». همه‌ی اعمال را بر همین اساس، ارزیابی کنید؛ اما اگر فرد مخلص نمازش را با اخلاص آغاز کند و سپس چیزی از ریا در دلش بیاید، اگر آن‌را از خود دور نماید و به آن توجه نکند، وسوسه‌ای که در دلش خطوط کرده است، زیانی ندارد؛ زیرا شیطان در هنگامی که انسان پروردگارش را مخلصانه عبادت می‌کند، به سراغش می‌آید تا عبادتش را به ریا بیالاید؛ ولی اگر انسان این وسوسه‌ها را دفع کند و به آن اهمیت ندهد، هیچ زیانی به او نمی‌رسد؛ البته شایسته نیست که انسان در برابر چنین وسوسه‌هایی از خود، خواری و سستی نشان دهد؛ بلکه باید استوار و پایدار باشد و به عبادتش ادامه دهد و نگوید: «ریا به دلم آمده است» یا بدین‌سان دست از عبادت بکشد؛ بلکه به عبادتش ادامه دهد. زیرا اگر شیطان را از خود براند، شیطان از او دور می‌شود:

﴿مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ﴾

[الناس: ۴]

از شرّ (شیطان) وسوسه گر و کمین گرفته که (چون انسان، الله را یاد نماید، دیگر توان وسوسه ندارد و) عقب نشینی می کند (به الله بپر).

شیطان وسوسه گر کمین می گیرد تا در هر فرصتی انسان را وسوسه کند؛ اما اگر انسان به وسوسه های شیطان توجه نکند، شیطان به هدفش نمی رسد و توان وسوسه را از دست می دهد و عقب نشینی می کند؛ لذا اگر به وسوسه های شیطان، توجه نکنیم، بی اثر می شوند. گفتنی ست: اگر کسی نمازی را مخلصانه آغاز کند و در اثنای نماز ریا به دلش بیاید و او نیز به این ریا توجه کرده، نمازش را با ریا ادامه دهد، نمازش از ابتدا تا انتها باطل می گردد. پس به هوش باشید که عبادت خویش را به ریا آلوده نکنید؛ هم چنین مبدا از ترسِ ریا، عبادت را ترک نمایید؛ زیرا چه بسا شیطان به سراغ انسان می رود و او را وسوسه می کند و می گوید: به نماز نایست یا قرآن نخوان که ریا می شود! یا به او می گوید: سر به زیر و وخاشعانه و با تواضع و فروتنی راه نرو که ریا می شود! شیطان از آن جهت انسان را بدین شکل وسوسه می کند که او را از عبادت و انجام کار شایسته باز دارد؛ لذا عرصه را بر شیطان تنگ کنیم و به او مجال وسوسه ندهیم؛ در این صورت، شیطان عقب نشینی می کند و توان وسوسه را از دست می دهد. بنابراین انسان از دو جهت در احاطه ی وسوسه ی شیطان قرار دارد:

نخست، پیش از شروع عبادت؛ یعنی پیش از آن که انسان عبادتی را آغاز کند، شیطان او را از انجام عبادت باز می دارد و می گوید: «این عمل را انجام نده که ریا می شود؛ چون مردم تو را می بینند و از تو تعریف می کنند».

دوم، پس از این که انسان عبادتی را آغاز می کند، شیطان دوباره به سراغش می آید و او را وسوسه می کند. در این حالت نیز انسان باید به الله تعالی پناه ببرد و به عبادتش ادامه دهد و خسته و درمانده نشود.

حال این پرسش به میان می آید که اگر کسی عبادتی را انجام دهد و سپس از مردم بشنود که از او تعریف می کنند، آیا این امر برایش زیان دارد؟

پاسخ: خیر؛ زیرا عبادت، سالم و بدور از ریا انجام شده و پایان یافته است؛ بلکه مدح و تعریف مردم، جزو مژده های زود هنگامی ست که به مومن می رسد؛ البته

شایسته است که انسان در چنین حالتی متوجه الله ﷻ شود و باری تعالی را حمد و ستایش کند که بر سر زبان دیگران افتاده و دیگران از او تعریف می کنند.

همچنین کسی که عبادتی را انجام می دهد و پس از فراغت از عبادت، خشنود می شود، آیا این خشنودی، نشانه ی غرور و خودبزرگ بینی نیست؟ و آیا عبادتش باطل نمی شود؟

پاسخ: خیر؛ عجب و غرور، این است که انسان با انجام عملی، منتش را بر الله متعال بگذارد؛ ولی کسی که به طور عادی از انجام عبادتی خشنود می شود و الله ﷻ را به خاطر توفیقی که به او داده است، حمد و سپاس می گوید، این گونه نیست و این شادی، هیچ زیانی به عبادتش نمی رساند؛ از این رو در حدیث آمده است: «مَنْ سَرَّهُ حَسَنَتُهُ وَسَاءَتُهُ سَيِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ»^(۱) یعنی: «کسی که نیکی اش او را خوش حال و بدی اش او را ناراحت کند، مومن است».

دومین حدیث ابوهریره رضی الله عنه بدین مضمون است که روز قیامت ابتدا درباره ی سه گروه حکم می شود: دانش آموخته، رزمنده، و صدقه دهنده؛ کسی که علم و دانش آموخته و قرآن را فراگرفته و آموخته هایش را به دیگران آموزش داده است، آورده می شود و آن گاه الله متعال نعمت هایش را به او یادآوری می نماید و او نیز به نعمت های الهی اعتراف می کند؛ سپس الله ﷻ از او می پرسد: در برابر این همه نعمت چه کرده است؟ یعنی: آیا شکر این همه نعمت را به جای آورده است؟ و او پاسخ می دهد: به خاطر تو دانش آموختم و قرآن را فراگرفتم. الله متعال به او می فرماید: دروغ گفتی؛ بلکه دانش آموختی تا به تو عالم بگویند و قرآن را خواندی تا بگویند: فلانی، قاری ست. تو این کارها را به خاطر الله نکردی؛ بلکه این کارها از روی ریا و خودنمایی انجام دادی. سپس او را به دستور پروردگار، بر چهره اش به سوی دوزخ می کشانند و او را در آتش می اندازند. این، نشان می دهد که طلبه و دانشجو یا پژوهش گر علوم اسلامی، باید نیتش را برای الله ﷻ قرار دهد و به این نیندیشد که آیا مردم او را با عناوینی چون: عالم و استاد یاد می کنند یا خیر؟ فقط به رضایت و خشنودی الله ﷻ اهمیت دهد و چیزی جز پاسداری از شریعت الهی و زدودن جهل و

(۱) صحیح الجامع، ش: ۶۲۹۴.

نادانی برایش مهم نباشد و بکوشد که آموخته‌هایش را به دیگران منتقل سازد تا بدین‌سان در جرگه‌ی شهیدانی قرار گیرد که رتبه و جایگاهشان پس از جایگاه صدیقان است:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾ [النساء: ۶۹]

آنان که از الله و پیامبر اطاعت می‌کنند، هم‌نشین پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان خواهند بود که الله به آنان نعمت داده است؛ و چه رفیقان نیکی هستند!

اما کسی که به کسب علم و دانش می‌پردازد تا به او عالم، استاد و یا علامه بگویند، عملش برباد است و او نخستین کسی‌ست که روز قیامت درباره‌اش حُکم می‌شود و او را به فرمان پروردگار متعال بر چهره به سوی دوزخ می‌کشانند و او را در آتش می‌اندازند. دومین کسی که درباره‌اش حُکم می‌گردد، رزمنده‌ای‌ست که در میدان نبرد و جهاد، پیکار کرده و کشته شده است؛ روز قیامت او را نزد پروردگار ﷻ می‌آورند. آن‌گاه الله متعال نعمت‌هایش را به او یادآوری می‌نماید و او نیز به نعمت‌های الهی اعتراف می‌کند؛ سپس الله ﷻ از او می‌پرسد: در برابر این همه نعمت چه کرده است؟ و او پاسخ می‌دهد: پروردگارا! به‌خاطر تو جهاد کردم و جان بر کف، در راه تو جنگیدم تا این‌که کشته شدم. الله متعال به او می‌فرماید: دروغ گفتی؛ بلکه جنگیدی تا دیگران بگویند: فلانی، چه دلاور است! سپس او را به دستور پروردگار، بر چهره‌اش به‌سوی دوزخ می‌کشانند و در آتش می‌اندازند. انگیزه‌های و نیت‌های گوناگونی برای رزمندگان وجود دارد؛ اما به فرموده‌ی پیامبر اکرم ﷺ رزمنده و مجاهد، کسی‌ست که در راه الله پیکار می‌کند تا کلمه و شریعتِ الله برتر و چیره باشد؛ اما کسی که از روی وطن‌دوستی و بدون انگیزه‌ی ایمانی می‌جنگد، جنگش در راه طاغوت است؛ هم‌چنین کسی که از روی تعصب نژادی و قومی پیکار می‌کند، نبردش در راه طاغوت و معبودان باطل می‌باشد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الظَّالِمِينَ﴾ [النساء: ۷۶]

مومنان در راه الله می‌جنگند و کافران در راه معبودان باطل.

گفتنی است: اگر مسلمان برای دفاع از سرزمین اسلامی خود بجنگد، پیکارش در راه الله متعال است؛ زیرا ثمره‌ی دفاع از سرزمین اسلامی در برابر کفار، پاس‌داری از شریعت الهی و سرافرازی و غلبه‌ی کلمه و شریعت الله ﷻ می‌باشد؛ اما کسی که فقط با نیت گشته شدن می‌جنگد، پیکارش در راه الله متعال نیست؛ امروزه برخی از جوانان به جنگ می‌روند و هدفی جز این ندارند که گشته شوند تا به گمان خودشان به رتبه‌ی شهدا برسند؛ این، نیت نادرستی است؛ بلکه هدف فقط باید اعلای کلمه الله باشد؛ در این صورت اگر رزمنده زنده هم بماند، پیکارش در راه الله ﷻ بوده است.

سومین شخصی که درباره‌اش حکم می‌شود، شخص توان‌گر و ثروتمندی است که الله متعال نعمت و ثروت فراوانی به او داده است و او صدقه می‌دهد و بذل و بخشش می‌کند؛ روز قیامت او را نزد پروردگار می‌آورند؛ آن‌گاه پروردگار ﷻ نعمت‌هایش را به او یادآوری می‌نماید و او نیز به نعمت‌های الهی اعتراف می‌کند. الله متعال از او می‌پرسد: در برابر این همه نعمت چه کرده‌ای؟ و او پاسخ می‌دهد: صدقه دادم و چنین و چنان کردم. می‌فرماید: دروغ گفتی؛ تو این کارها را انجام دادی تا درباره‌ات گفته شود: فلانی، آدم بخشنده‌ای است! و گفته شد. سپس او را به دستور پروردگار، بر چهره‌اش به‌سوی دوزخ می‌کشاند و در آتش می‌اندازند. چنین کسی نیز جزو سه گروهی است که آتش دوزخ برای آنان برافروخته می‌گردد. از این حدیث چنین برمی‌آید که انسان باید نیتش را در همه‌ی کارهای بدنی، مالی و علمی و امثال آن، خالص بگرداند و چنانچه هدفی جز رضایت و خشنودی الله داشته باشد، گناه کار است.

۱۶۲۶- وعن ابن عمر رضی الله عنهما: أَن نَّاسًا قَالُوا لَهُ: إِنَّا نَدْخُلُ عَلَى سَلَاطِينِنَا فَنَقُولُ لَهُمْ بِخِلَافِ مَا نَتَكَلَّمُ إِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِمْ. قَالَ ابْنُ عُمَرَ رضی الله عنهما: كُنَّا نَعُدُّ هَذَا نِفَاقًا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که عده‌ای از مردم به او گفتند: ما هنگامی که نزد حاکمان خویش هستیم، سخنانی بر زبان می‌رانیم که بر خلاف سخنانی است که در

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۱۷۸، بی‌آن‌که در آن لفظ «عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» آمده باشد. این روایت پیش‌تر به‌شماره‌ی ۱۵۴۹ گذشت.

غیاب آن‌ها می‌گوییم. ابن عمر رضی الله عنهما فرمود: «ما این را در دوران رسول‌الله صلی الله علیه و آله نفاق می‌دانستیم».

شرح

مولف رحمته الله روایتی بدین مضمون آورده است که عده‌ای از مردم به ابن عمر رضی الله عنهما گفتند: ما هنگامی که نزد حاکمان خویش هستیم، سخنانی بر زبان می‌رانیم که بر خلاف سخنانی است که در غیاب آن‌ها می‌گوییم. ابن عمر رضی الله عنهما فرمود: «ما این را در دوران رسول‌الله صلی الله علیه و آله نفاق می‌دانستیم»؛ زیرا چنین روی کردی درباره‌ی حاکمان، از نصیحت و و خیرخواهی به‌دور می‌باشد؛ بلکه بر کسی که نزد حاکم یا کارگزاری می‌رود، واجب است که حقایق را بگوید و واقعیت‌های جامعه را برای حاکمان و مسئولان بازگو کند و وضعیت دینی، اجتماعی و اقتصادی مردم را به‌درستی و همان‌گونه که هست، به آن‌ها برساند؛ نه این‌که به‌دروغ بگوید که مساجد، پُر از نمازگزار است یا مردم وضعیت اقتصادی خوبی دارند؛ این، یعنی فریفتن حکام که حرام است؛ زیرا حاکم، خورشید نیست که به همه جا سر بزند؛ حتی خورشید نیز به همه جا نمی‌تابد. ادراک و اطلاعات هر حاکمی مانند سایر انسان‌ها محدود است و اگر آدمی دغل‌باز و دروغ‌گو، گزارش‌های دروغینی از وضعیت مردم به حاکم برساند، باعث می‌شود که حاکم به چنین گزارش‌هایی فریفته شود و چه‌بسا تصمیم‌هایی بگیرد که با وضعیت واقعی مردم، سازگار نباشد یا برای اصلاح کم‌بودها و مشکلاتی که از آن بی‌اطلاع است، هیچ اقدامی نکند. لذا صراحت و راست‌گویی با حکام، ضرورت ویژه‌ای دارد و نباید چنین پنداشت که درمان زخم‌ها و مشکلات جامعه، با کتمان واقعیت‌ها ممکن می‌باشد؛ بلکه برای درمان هر زخمی، آن را ابتدا می‌شکافند تا خون و چرک از آن خارج شود و سپس آن را پانسمان می‌کنند؛ درمان زخم‌های جامعه نیز همین‌گونه است؛ یعنی کتمان مشکلات، راه‌کار مناسبی برای رویارویی با چالش‌ها و مشکلات موجود در جامعه نیست؛ لذا وارونه جلوه دادن واقعیت‌ها، خیانت و نفاق است و جایز نمی‌باشد. از سطح کلان سیاسی و حکومتی که بگذریم، در یک محیط دانشجویی نیز همین‌گونه است؛ یعنی واجب است که واقعیت‌ها همان‌گونه که هستند، به مسئولان خوابگاه و دانشگاه منتقل شوند و کتمان مشکلات و حقایق، روا نیست؛ بلکه ضروری است که مشکلات هر دانشجوی و طلبه‌ای به‌طور دقیق به مسئولان

ذی ربط منعکس شود تا تصمیم‌های درست و شایسته‌ای برای رفع مشکلات، اتخاذ گردد؛ زیرا ذکر معایب و کاستی‌ها برای رفع آن‌ها، عین اصلاح و خیرخواهی است و غیبت به‌شمار نمی‌آید؛ چنان‌که فاطمه بنت قیس رضی الله عنها برای مشورت و نظرخواهی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: اسامه بن زید، معاویه بن ابی سفیان و ابوجهم از او خواستگاری کرده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ابوجهم دست بزنی دارد و زنان را می‌زند؛ معاویه فقیر است و چیزی ندارد؛ با اسامه ازدواج کن».^(۱)

امکان نداشت که پیامبر صلی الله علیه و آله از کسی غیبت کند؛ پس این، از سر خیرخواهی و راهنمایی بود؛ لذا اگر با کسی نه از سر کینه و بدخواهی، بلکه به قصد اصلاح و به‌کرد وضعیتش در نزد ولی یا سرپرست او سخن بگویید و به سرپرست وی خبر دهید که فلانی، چنین مشکلی دارد، در حقیقت برایش خیرخواهی کرده‌اید و این کارتان ثواب دارد. لذا اصلاح مشکلات و رفع چالش‌های هر محیط و جامعه‌ای، با بیان حقایق و ترسیم صورت واقعی آن امکان‌پذیر است و کتمان مسایل و مشکلات، روا نیست؛ لذا اگر یک دانشجو مشکلی اخلاقی یا انحرافی رفتاری دارد، بر شما واجب است که ابتدا او را نصیحت کنید و اگر افاده نکرد، موضوعش را به مدیر یا ناظم دانشکده خبر دهید تا تا نسبت به اصلاح وضعیتش اقدام کنند؛ زیرا چنین دانشجو یا طلبه‌ای مانند میکروب، سایر دانشجویان و طلاب را هم خراب می‌کند. اگرچه در همه‌ی این موارد، بهتر است که پیش از رسیدن خبرها و مشکلات به مسؤولان، نسبت به رفع یا اصلاح آن‌ها اقدام شود و اگر اقدامی جدی از سوی کارگزاران محلی و رده‌ی پایین برای رفع مشکلات صورت نگرفت، در این صورت، همان بهتر که مسایل را به مسؤولان رده‌ی بالا خبر دهیم تا اقدامات لازم را انجام دهد. در هر حال از این روایت، چنین برداشت می‌شود که انسان نباید نزد کسی، یک رو و پشت سرش، روی دیگری داشته باشد؛ این، خصلتی از نفاق است که حرام می‌باشد. بدترش، این است که شخصی پیش روی کسی دیگر بگوید: تو آدم خوب و شایسته‌ای هستی؛ و بدین‌سان با چاپلوسی و زبان‌بازی و البته با دلی پر از کینه، در صدد فریفتن آن فرد باشد تا او را خام کند و چیزی از او بگیرد؛ و چه‌بسا آن فرد، آدم پاک‌دلی باشد و به

(۱) ر.ک: صحیح مسلم، ش: ۱۴۸۰.

شخص متملق و چاپلوس، احسان کند! شگفتا از چنین فردی که پیش روی آن شخص چاپلوسی می‌کند و پشت سرش از او بد می‌گوید! لذا بر انسان واجب است که از پروردگارش بترسد و تقوا پیشه کند و از دروغ‌گویی و دغل‌بازی پرهیزد و رُک و صریح باشد تا الله متعال، اصلاح مشکلات را به دست او رقم بزند.

۱۶۲۷- وعن جُنْدَب بن عبد الله بن سفيان رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ سَمِعَ سَمْعَ اللَّهِ

بِهِ، وَمَنْ يُرَائِي يُرَائِي اللَّهَ بِهِ». [متفق علیه؛ و نیز روایت مسلم به نقل از ابن عباس رضي الله عنه] ^(۱)

ترجمه: جندب بن عبدالله بن سفیان رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس (با) بازگو کردن کارهای نیکش) به دنبال شهرت باشد، الله، دستش را رو می‌کند؛ و هرکس ریاکاری یا خودنمایی کند، الله، ریاکاری‌اش را آشکار می‌سازد».

۱۶۲۸- وعن أبي هريرة رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا مِمَّا يُتَنَقَّى بِهِ وَجْهُ

اللَّهِ ﻋَﻠَیْهِ لَا يَتَعَلَّمُهُ إِلَّا لِيُصِيبَ بِهِ عَرَضًا مِنَ الدُّنْيَا، لَمْ يَجِدْ عَرَفَ الْحِجَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [روایت ابوداود با اسناد صحیح] ^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس علمی را که تنها برای رضای الله ﻋَﻠَیْهِ فرا گرفته می‌شود، به‌خاطر دست‌یابی به چیزی از دنیا بیاموزد، روز قیامت بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد».

احادیث فراوان و مشهوری در این باره وجود دارد.

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون روایت کرده است که جندب بن عبدالله رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس (با) بازگو کردن کارهای نیکش) به دنبال شهرت باشد، الله، دستش را رو می‌کند؛ و هرکس ریاکاری یا خودنمایی کند، الله، ریاکاری‌اش را آشکار می‌سازد»؛ یعنی اگر کسی هنگام قرائت قرآن یا ذکر الله ﻋَﻠَیْهِ صدایش را بلند

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۴۹۹؛ و صحیح مسلم، ش: (۲۹۷۸، ۲۹۸۷).

(۲) صحیح الجامع، ش: ۶۱۵۹؛ آل‌بانی رحمته الله در مشکاة المصابیح، ش: ۲۲۷ این حدیث را صحیح دانسته است. این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۱۳۹۹ گذشت.

کند تا دیگران بشنوند و بگویند که فلانی آدم عبادت‌گزاریست، الله تعالی او را رسوا می‌گرداند و عیش را برای مردم برملا می‌سازد و بدین‌سان مردم درمی‌یابند که آدم ریاکاریست. در این حدیث قید نشده که این رسوایی در دنیا خواهد بود یا در آخرت؛ لذا احتمال می‌رود که در دنیا یا در آخرت یا در هر دو سرا باشد؛ اما به‌طور قطع رسوایی آخرت، شدیدتر و خفت‌بارتر است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ﴾ [فصلت: ۱۶]

و به‌طور قطع عذاب آخرت، خفت‌بارتر است؛ و آنان یاری نخواهند شد.

هم‌چنین هرکه ریاکاری یا خودنمای کند، الله متعال ریاکاری او را برملا می‌سازد و او را نزد مردم رسوا می‌گرداند و بدین‌سان برای مردم روشن می‌شود که او، آدم ریاکاریست. این حدیث، هشدار جدی‌ست که ریا هرطور که باشد و ریاکار هرچه نیت باطلش را پنهان کند، باز هم حقیقت امرش برملا می‌شود؛ زیرا الله متعال برملا کردن عیب و نیت چنین فردی را بر عهده گرفته است.

و اما حدیث ابوهریره رضی الله عنه بدین مضمون است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس علمی را که تنها برای رضای الله تعالی فرا گرفته می‌شود، به‌خاطر دست‌یابی به چیزی از دنیا بیاموزد، روز قیامت بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد».

علوم بر دو گونه است: نوعی از آن تنها برای رضای الله تعالی فرا گرفته می‌شود که همان علوم دینی و علوم پایه‌ی آن، مانند زبان عربی‌ست. و نوع دیگر علوم می‌مانند هندسه، معماری، میکانیک و امثال آن است که از آن، به علوم دنیوی یاد می‌شود و کسب آن با هدف دست‌یابی به مال و ثروت دنیا و امثال آن، هیچ ایرادی ندارد؛ مثلاً کسی در یکی از رشته‌های مهندسی تحصیل می‌کند تا به شغل مورد علاقه‌اش دست یابد یا در رشته‌ی میکانیک درس می‌خواند تا به کار و حقوق دل‌خواه خود برسد. لذا ایرادی ندارد که انسان از فرا گرفتن چنین علمی، هدف دنیوی داشته باشد؛ اما چه خوب است که در تحصیل این علوم، نیت نماید که علاوه بر اشتغال، به مسلمانان نیز خدمت نماید و هدفش این باشد که وابستگی مسلمانان در رشته‌ی مورد نظرش به کفار برداشته شود و دیگر ناگزیر نباشند که برای پیش‌برد برنامه‌ها و فعالیت‌های اقتصادی و صنعتی خود و امثال آن، از نیروهای بیگانه کار بگیرند. با این حال اگر هدف کسی از تحصیل در چنین علمی، صرفاً اشتغال و دست‌یابی به کار و حقوق

باشد، ایرادی ندارد و گناهی بر او نیست که چرا با هدف دنیوی درس خوانده است و مانند کسی است که برای افزایش مال و ثروتش داد و ستد می‌کند؛ اما علوم شرعی را تنها باید برای رضایت الله ﷻ فرا گرفت و اگر کسی با هدف دست‌یابی به چیزی از دنیا به تحصیل در این علوم بپردازد، بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد؛ این، هشدار شدیدی است و نشان می‌دهد که هرکس دین و علوم دینی را وسیله‌ی ارتزاق خود قرار دهد یا با هدفی دنیوی به کسب این علوم بپردازد، مرتکب گناه کبیره شده است و هیچ برکتی در علم او نیست؛ مثلاً کسی بگوید: «برای این که توجه مردم را به سوی خود جلب کنم یا به نام و نانی برسم، به تحصیل در این علوم می‌پردازم»؛ یا بگوید: «در این رشته درس می‌خوانم تا مدرکی بگیرم و مشغول تدریس شوم و حقوقی بگیرم» یا با چنین اهدافی به تحصیل علوم دینی بپردازد؛ بوی بهشت به مشام چنین کسی نخواهد رسید. در رابطه با نظام‌های آموزشی فعلی که کسی در دانشکده‌ها و مراکز آموزش عالی به تحصیل در رشته‌های علوم اسلامی می‌پردازد و مدرکی می‌گیرد، قابل یادآوری است که گرفتن مدرک نباید فقط به‌خاطر دنیا باشد؛ لذا اگر دانش‌جویی بگوید: «من درس می‌خوانم تا مدرکی بگیرم و به کرسی تدریس دست یابم و از این طریق به مردم خدمت کنم» یا با چنین اهدافی مدرک بگیرد، این، نیت خوب و پسندیده‌ای است و هیچ ایرادی ندارد.

۲۸۹- باب: آنچه به اشتباه ریا قلمداد می‌شود، اما ریا نیست

۱۶۲۹- وعن أبي ذرٍّ رضی اللہ عنہ قَالَ: قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَرَأَيْتَ الرَّجُلَ الَّذِي يَعْمَلُ الْعَمَلَ مِنَ الْخَيْرِ، وَيَحْمَدُهُ النَّاسُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: «تِلْكَ عَاجِلُ بُشْرَى الْمُؤْمِنِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوذر رضی اللہ عنہ می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ سوال شد: درباره‌ی مردی که کار نیکی انجام می‌دهد و مردم او را به‌خاطر آن کار می‌ستایند، چه می‌فرمایی؟ فرمود: «این، مژده‌ای زود هنگام برای مومن است».

شرح

مولف رحمہ اللہ با گشودن این باب بدین موضوع پرداخته است که گاه انسان چیزی را ریا می‌پندارد و گمان می‌برد که ریاست؛ اما ریا نیست. وی در این باره حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوذر رضی اللہ عنہ می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ سوال شد: درباره‌ی مردی که کار نیکی انجام می‌دهد و مردم او را به‌خاطر آن کار می‌ستایند، چه می‌فرمایی؟ فرمود: «این، مژده‌ای زود هنگام برای مومن است». صورت مسأله، این است که شخصی خالصانه و بدون توجه به این که مردم می‌دانند و می‌بینند یا خیر، کار نیکی انجام می‌دهد؛ سپس بی‌آن که خودش خواسته باشد، مردم از او تعریف می‌کنند و می‌گویند: فلانی، آدم نیکوکاری ست؛ پیامبر ﷺ این را مژده‌ای زود هنگام برای مومن قلمداد فرمود که نشان از مژده‌ای اخروی برای چنین شخصی دارد؛ زیرا مردم، گواهان و شاهدان الاهی در زمین پروردگارند؛ هم‌چنان که صحابه رضی اللہ عنہم از کنار جنازه‌ای گذشتند و از او به‌نیکی یاد کردند. پیامبر ﷺ فرمود: «واجب شد». سپس از کنار جنازه‌ی دیگری گذشتند و او را نکوهش کردند. پیامبر ﷺ فرمود: «واجب شد». عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ پرسید: چه چیزی واجب شد؟ فرمود: «شخص نخست را ستودید؛ پس بهشت برایش واجب شد و از شخص دوم به‌بدی یاد کردید؛ پس آتش دوزخ بر او واجب گشت. شما، گواهانِ الله در زمین هستید».^(۲) تفاوت مژده‌ی زود هنگام مومن با ریا، در این است که شخص ریاکار عمل نیکی را تنها از آن جهت انجام می‌دهد که مردم او را ببینند و بدین‌سان در

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۶۴۲.

(۲) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۹۵۷.

نیتش شرک به الله وجود دارد و غیرالله را در نیت خود شریک می‌کند؛ اما نیت مومن، خالص برای الله ﷻ می‌باشد و به هیچ عنوان برایش مهم نیست که مردم از او تعریف یا او را نکوهش نمایند؛ اما انسان هرچه قدر پنهان کار باشد و عملی را مخفیانه انجام دهد و گمان کند که مردم نمی‌دانند، باز هم مردم سر از کارش درمی‌آورند؛ اگر کار نیک و شایسته‌ای انجام دهد، او را می‌ستایند و از او به نیکی یاد می‌کنند؛ این، ریا نیست؛ بلکه مزده‌ای زود هنگام برای مومن می‌باشد. و هر که مردم از او به نیکی یاد کنند، امید است که بهشتی باشد. لذا به تفاوت مزده‌ی زود هنگام مومن و ریا پی بردیم.

۲۹۰- باب: حرام بودن نگریستن به زن بیگانه و نوجوان زیبا بدون ضرورتی شرعی

الله متعال می فرماید:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ﴾ [النور: ۳۰]

به مردان مؤمن بگو: چشمانشان را پایین بگیرند.

و می فرماید:

﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶]

بی گمان گوش و چشم و دل، همه، بازخواست خواهند شد.

و می فرماید:

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾ [غافر: ۱۹]

(الله) خیانت چشم‌ها و آن چه را سینه‌ها پنهان می دارند، می داند.

و می فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبَالِرْصَادِ﴾ [الفجر: ۱۴]

بی گمان پروردگارت در کمین گاه است.

شرح

نووی رحمه الله بابی بدین عنوان گشوده است: «حرام بودن نگریستن به زن بیگانه و نوجوان زیبا بدون ضرورتی شرعی»؛ منظور از زن بیگانه، زنی است که هیچ گونه محرمتی میان شما و او نیست؛ چه خویشاوند باشد و چه غریبه. نگاه کردن به زن بیگانه حرام می باشد؛ زیرا الله متعال به پایین گرفتن چشم‌ها دستور داده است:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ

خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ [النور: ۳۰]

به مردان مؤمن بگو: چشمانشان را پایین بگیرند و شرمگاه‌هایشان را حفظ کنند. این، برایشان پاکیزه‌تر است. بی گمان الله به کردارشان آگاه است.

بدین ترتیب پایین گرفتن چشم‌ها را پیش از حفظ شرمگاه ذکر فرمود و این، نشان می‌دهد عدم حفاظت چشم‌ها به عدم حفاظت شرمگاه می‌انجامد و کسی که چشم‌چرانی نماید یا چشمانش را از نگریستن به زنان بیگانه حفاظت نکند، به زنان دل‌بستگی پیدا کرده، نگاه‌ها ادامه می‌یابد و به سخن گفتن و خلوت، و در نهایت به فحشا و بدکاری می‌انجامد؛ از این‌رو نگاه به نامحرم، انگیزه‌ای به سوی بدکاری‌ست و به همین سبب الله متعال به پایین گرفتن چشم‌ها دستور داده است. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾ [غافر: ۱۹]

(الله) خیانت چشم‌ها و آنچه را سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند.

منظور از خیانت چشم‌ها، دزدانه نگاه کردن یا نگریستن‌ست که مردم، متوجه نشوند؛ اما الله ﷻ از چنین نگاهی آگاه است و می‌داند که در دل هر کسی چه می‌گذرد و از نیت‌های نیک و بد همگان آگاهی دارد؛ بلکه آینده‌ی هر کسی و وسوسه‌های درونی او را می‌داند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶]

بی‌گمان گوش و چشم و دل، همه، بازخواست خواهند شد.

آری؛ انسان درباره‌ی آنچه شنیده است، بازخواست می‌شود و باید پاسخ دهد که با گوش‌هایش چه چیزهایی شنیده است؟ آیا به سخنان حرام گوش سپرده یا با گوش کردن به صدای زنی نامحرم و بیگانه، لذت برده است؟ هم‌چنین هرکسی درباره‌ی چشم و دلش بازخواست می‌گردد و باید پاسخ‌گو باشد؛ لذا بر انسان، واجب است که خویشتن را از هرگونه گناهی حفاظت کند. گفتنی‌ست: نگاه کردن به صورت، سر، دست‌ها، ساعد و ساق پای زنی که بیگانه نیست و ازدواج با او برای انسان، حرام می‌باشد، ایرادی ندارد؛ مگر این‌که انسان دچار وسوسه شود و در فتنه بیفتد؛ در این صورت نباید به او نگاه کند. مثلاً انسان، خواهر رضاعی دارد که زیباست؛ می‌دانید که خواهر رضاعی، مانند خواهر نسبی‌ست؛ اما اگر کسی می‌ترسد که با نگاه کردن به خواهر رضاعی‌اش دچار فتنه و وسوسه شود، نباید به او نگاه کند؛ بلکه بر او واجب است که نگاهش را پایین بگیرد و بر خواهرش نیز واجب می‌باشد که از او حجاب بگیرد؛ زیرا وجوب حجاب برای درمان ماندن از فتنه است و اگر خوف فتنه یا وسوسه

وجود داشت، حجاب گرفتن از محارم نیز واجب است. لذا نگاه کردن به دخترعمه، دخترخاله، و نیز خواهرزن و زن برادر و دیگر زنان نامحرم، جایز نیست. خلاصه این که نگرستن به زنان نامحرم، به طور مطلق ناروا می باشد و نگاه کردن به محارم در صورتی نارواست که خوف فتنه باشد.

۱۶۳۰- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ أن النبي صلی اللہ علیہ وسلم قال: «كُتِبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ نَصِيْبُهُ مِنَ الزَّانَا مُدْرِكٌ ذَلِكَ لَا مَحَالَةَ: الْعَيْنَانِ زَنَاهُمَا النَّظَرُ، وَالْأُذُنَانِ زَنَاهُمَا الاسْتِمَاعُ، وَاللِّسَانُ زَنَاهُ الْكَلَامُ، وَالْيَدُ زَنَاهَا الْبَطْشُ، وَالرَّجُلُ زَنَاهَا الْخُطَا، وَالْقَلْبُ يَهْوَى وَيَتَمَتَّى، وَيُصَدِّقُ ذَلِكَ الْفَرْجُ أَوْ يُكَذِّبُهُ». [متفق عليه؛ این، لفظ مسلم می باشد و روایت بخاری، مختصر است.]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «نصیب آدمی زاد از زنا نوشته شده است که ناگزیر به آن دچار می شود: زناى چشم، نگاه کردن و زناى گوش، گوش دادن و زناى زبان، سخن گفتن و زناى دست، گرفتن و زناى پا، گام نهادن می باشد؛ و قلب - به سوى حرام - میل و آرزو می کند و این شرمگاه است که آن را تصدیق یا تکذیب می نماید».

شرح

مولف رحمہ اللہ پس از ذکر آیاتی در این باب، حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «نصیب آدمی زاد از زنا نوشته شده است که ناگزیر به آن دچار می شود»؛ یعنی هر انسانی به بخشی از زنا دچار می گردد؛ مگر آن که الله او را حفاظت کند. سپس پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم نمونه هایی از زنا را بیان نمود و فرمود: «زناى چشم، نگاه کردن است»؛ یعنی مردی به زنی نامحرم نگاه کند؛ اگرچه نگاهش از روی شهوت نباشد. این، نوعی زناست که از آن، به زناى چشم یاد فرمود و افزود: «و زناى گوش، گوش دادن می باشد»؛ بدین معنا که انسان به صدای زنی نامحرم گوش دهد و لذت ببرد. در ادامه فرمود: «و زناى زبان، سخن گفتن و زناى دست، گرفتن است»؛ بدین سان که انسان به زن نامحرم دست بزند. آن گاه فرمود: «و زناى پا، گام نهادن می باشد؛ و قلب - به

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۳۴۳، ۶۶۱۲)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۵۷.

سوی حرام- میل و آرزو می‌کند و این شرمگاه است که آن را تصدیق یا تکذیب می‌نماید؛ یعنی اگر انسان زنا کند، در واقع زنا ی چشم و گوش و دست و پایش را تحقق بخشیده است و چنانچه مرتکب زنا نشود و از زنا ی شرمگاه خودداری کند، زنا ی سایر اندامش را محقق نکرده است. این حدیث، از وابستگی و ارتباط با زنان نامحرم بر حذر می‌دارد؛ یعنی انسان باید از گوش دادن به صدای زنان، و نیز از نگرستن و دست زدن به آن‌ها یا از رفتن به سوی آن‌ها پرهیزد و به هوش باشد که مبادا به زنی نامحرم دل ببندد یا به او میل کند؛ همه‌ی این‌ها، نمونه‌هایی از زناست. لذا بر انسان خردمند و پاک‌دامن واجب است که هر یک از اندامش را از زنا ی مربوط به آن محافظت کند و اگر وسوسه یا احساسی به او دست داد، از گناه و معصیت خودداری کند؛ زیرا شیطان، همانند خون در وجود انسان جریان می‌یابد و نگاه، تیری زهرآلود از تیرهای شیطان است. گاه انسان در نگاه نخست به زنی وابستگی پیدا نمی‌کند؛ اما نگاه دوم و سوم که ادامه می‌یابد، مرد را به قدری شیفته و دل‌باخته‌ی زن می‌گرداند که همواره در فکر و خیال آن زن به سر می‌برد و آن زن، همه‌ی ذکر و فکرش می‌شود؛ هنگام برخاستن از آن زن یاد می‌کند و چون می‌نشیند، در ذکر و فکر معشوقه‌اش می‌باشد و آن گاه که سر بر بالین خواب می‌نهد، به آن زن می‌اندیشد و وقتی از خواب برمی‌خیزد، از معشوقه‌اش یاد می‌کند! و بدین سان در فتنه می‌افتد.

۱۶۳۱- وعن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالْجُلُوسَ فِي الطَّرِيقَاتِ»؛ قالوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا لَنَا مِنْ مَجَالِسِنَا بُدُّ، نَتَحَدَّثُ فِيهَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَإِذَا أُبَيِّتُمْ إِلَّا الْمَجْلِسَ، فَأَعْطُوا الطَّرِيقَ حَقَّهُ»؛ قالوا: وَمَا حَقُّ الطَّرِيقِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «غَضُّ الْبَصَرِ، وَكَفُّ الْأَذَى، وَرَدُّ السَّلَامِ، وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ، وَالْتِمَاسُ مِنَ الْمُنْكَرِ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «از نشستن بر سر راه‌ها (و معابر عمومی) پرهیزید». اصحاب رضي الله عنهم عرض کردند: ای رسول خدا! چاره‌ای جز این نداریم؛ زیرا می‌نشینیم و با هم صحبت می‌کنیم. رسول الله ﷺ فرمود: «حال که چنین

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۴۶۵، ۶۲۲۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۲۱. این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۱۹۵ آمده است.

است، پس حقّ راه را رعایت کنید». پرسیدند: ای رسول خدا! حقّ راه چیست؟ فرمود: «حفاظت چشم‌ها (و خودداری از نگاه کردن به عابران)، اجتناب از اذیت و آزار رهگذران، جواب سلام، و امر به معروف و نهی از منکر».

۱۶۳۲- وعن أبي طلحة زيد بن سهل رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا قُعُودًا بِالْأُفْنِيَةِ نَتَحَدَّثُ فِيهَا فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَامَ عَلَيْنَا فَقَالَ: «مَا لَكُمْ وَلِمَجَالِسِ الصُّعَدَاتِ؟ اجْتَنِبُوا مَجَالِسِ الصُّعَدَاتِ»؛ فَقُلْنَا: إِنَّمَا قَعَدْنَا لِغَيْرِ مَا بَأْسٍ، قَعَدْنَا نَتَذَكَّرُ وَنَتَحَدَّثُ. قَالَ: «إِمَّا لَا فَادُّوْا حَقَّهَا: عَضُّ الْبَصْرِ، وَرَدُّ السَّلَامِ، وَحُسْنُ الْكَلَامِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوطلحه، زید بن سهل رضی الله عنه می‌گوید: در جلوی خانه‌های خود نشسته بودیم که رسول‌الله ﷺ تشریف آورد و بالای سرمان ایستاد و فرمود: «چرا بر سرِ راه‌ها می‌نشینید؟» گفتیم: ما به‌خاطر کاری نشسته‌ایم که ایرادی ندارد؛ نشسته‌ایم و با هم صحبت و گفتگو می‌کنیم. فرمود: «حال که این عمل را ترک نمی‌کنید، پس حقّ راه را رعایت نمایید که عبارتست از: پایین انداختن چشم، جواب سلام، و سخن نیک».

شرح

مولف رحمه الله پس از ذکر آیاتی درباره‌ی وجوب فروهشتن چشم، به ذکر احادیثی در این باره پرداخته است؛ از آن جمله حدیثی بدین مضمون که ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «از نشستن بر سرِ راه‌ها (و معابر عمومی) بپرهیزید». اصحاب رضی الله عنهم عرض کردند: ای رسول خدا! چاره‌ای جز این نداریم؛ زیرا می‌نشینیم و با هم صحبت می‌کنیم. آن‌ها مانند بسیاری از مردم امروزی در حیاط یا جلوی خانه‌های خود می‌نشستند و با هم درباره‌ی مسایل دینی و دنیوی صحبت می‌کردند. رسول‌الله ﷺ فرمود: «حال که چنین است، پس حقّ راه را رعایت کنید». پرسیدند: ای رسول خدا! حقّ راه چیست؟ فرمود: «حفاظت چشم‌ها»؛ یعنی: خودداری از نگاه کردن به عابران؛ زیرا برخی از مردم در کوچه و در معابر می‌نشینند و هر رهگذری را از همان لحظه‌ای که می‌آید تا زمانی که می‌رود، زیر نظر می‌گیرند. این برخلاف فرمان نبوی مبنی بر خودداری از نگریستن به رهگذران است؛ به‌ویژه نگاه کردن به زنان که

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۱۶۱.

خیلی بدتر است. لذا حفاظت چشم در این حدیث دو جنبه دارد: خودداری از نگاه کردن به زنان رهگذر؛ و نیز پرهیز از زیر نظر گرفتن هر رهگذری که از آنجا عبور می‌کند؛ زیرا چه بسا خجالت می‌کشد و اذیت می‌شود.

دومین حقّ راه، «اجتناب از اذیت و آزار رهگذران» می‌باشد و نباید هیچ رهگذری را با گفتار یا رفتار خود اذیت کنید؛ یعنی نباید سخنی بگویید که به گوشش برسد و ناراحت شود یا مباداً با دراز کردن پاهای خود، راه را بر او تنگ کنید. سومین حقّ راه، این است که اگر کسی سلام کرد، «پاسخ سلام» او را مطابق آموزه‌های دینی بدهید؛ یعنی اگر به شما السلام‌علیکم گفت، بر شما واجب است که لااقل به او بگویید: وعلیکم‌السلام؛ و گفتن عبارت‌هایی از قبیل: «به‌به! خوش آمدی» و امثال آن، برای ادای این واجب شرعی، کافی نیست؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا﴾ [النساء: ۸۶]

و هنگامی که به شما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن پاسخ دهید.

چهارمین حقّ راه، «امر به معروف و نهی از منکر» می‌باشد؛ یعنی اگر دیدید که کسی در انجام کار نیک و پسندیده‌ای کوتاهی کرد، به او تذکر دهید و امر به معروف نمایید؛ معروف، همان کار یا روش پسندیده‌ای است که مورد تأیید شریعت می‌باشد و در عُرف مردم به عنوان امری نیک و پسندیده، پذیرفته شده است، ناگفته نماند که در این میان، تأیید شریعت، اعتبار دارد؛ یعنی آنچه شریعت تأیید کند، پسندیده است و آنچه که تأیید نکند، ناپسند می‌باشد؛ اگرچه مردم، آن را نیک بپندارند. لذا اگر نماز خوانده و در کوچه نشسته بودید و شخصی را دیدید که نماز نمی‌خواند، به او یادآوری کنید که نمازش را با جماعت ادا نماید و به همین ترتیب درباره‌ی سایر کارها نیز امر به معروف و نهی از منکر کنید. حدیث زید بن سهل رضی الله عنه نیز به همین مضمون است و شاهد موضوع، حفاظت و فروهستن چشم می‌باشد که در هر دو حدیث آمده است.

۱۶۳۳- وعن جریرؓ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ نَظَرِ الْفَجَاءَةِ، فَقَالَ: «أَصْرِفْ بَصْرَكَ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: جریرؓ می گوید: از رسول الله ﷺ درباره‌ی نگاه ناگهانی و ناخواسته پرسیدم؛ فرمود: «چشم‌ت را برگردان».

۱۶۳۴- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَؓ قَالَتْ: كُنْتُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ مَيْمُونَةُ، فَأَقْبَلَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ، وَذَلِكَ بَعْدَ أَنْ أُمِرْنَا بِالْحِجَابِ؛ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَحْتَجِبَا مِنْهُ»؛ فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَيْسَ هُوَ أَعْمَى لَا يُبْصِرُنَا، وَلَا يَعْرِفُنَا؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَفَعَمِيَا وَإِنْ أَنْتُمَا أَلَسْتُمَا تُبْصِرَانِهِ؟!» [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است].^(۲)

ترجمه: ام سلمهؓ می گوید: پس از این که به ما دستور حجاب داده شده بود، با میمونهؓ در حضور پیامبر ﷺ بودم که ابن ام مکتومؓ آمد. پیامبر ﷺ فرمود: «از او حجاب بگیرید». گفتیم: ای رسول خدا! مگر او نابینا نیست؛ نه ما را می بیند و نه ما را می شناسد؟ پیامبر ﷺ فرمود: «آیا شما هم نابینا هستید و او را نمی بینید؟»

۱۶۳۵- وعن أبي سعيدٍؓ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَنْظُرُ الرَّجُلُ إِلَى عَوْرَةِ الرَّجُلِ، وَلَا الْمَرْأَةُ إِلَى عَوْرَةِ الْمَرْأَةِ، وَلَا يُفْضِي الرَّجُلُ إِلَى الرَّجُلِ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، وَلَا تُفْضِي الْمَرْأَةُ إِلَى الْمَرْأَةِ فِي الثَّوْبِ الْوَاحِدِ». [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: ابوسعیدؓ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مرد نباید به عورتِ مرد دیگری نگاه کند و زن نیز نباید به عورتِ زنی دیگر بنگرد؛ دو مرد نباید زیر یک پارچه - یا در یک بستر - قرار گیرند و دو زن نیز نباید زیر یک پارچه قرار گیرند (یا در یک بستر بخوابند)».^(۴)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۱۵۹.

(۲) ضعیف است؛ ضعیف الترمذی، ش: ۵۳۶ و ضعیف ابی داود، از آلبنی رحمه الله، ش: ۸۸۷؛ آلبنی رحمه الله در مشکاة المصابیح، ش: ۳۱۱۶ این حدیث را ضعیف دانسته است.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۳۳۸.

(۴) از این حدیث چنین برداشت می شود که تماس مستقیم پوست دو مرد با یکدیگر یا پوست دو زن با یکدیگر روا نیست. [مترجم]

شرح

مولف رحمه الله در ادامه‌ی این باب، حدیثی بدین مضمون آورده است که جریر رضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی نگاه ناگهانی و ناخواسته پرسیدم؛ فرمود: «چشم‌ت را برگردان». از این حدیث چنین برداشت می‌شود که نگاه ناگهانی و ناخواسته‌ی مرد به زن نامحرم، موردی ندارد؛ زیرا بدون قصد و اراده‌ی انسان است. حدیث دیگری که مولف رحمه الله ذکر کرده، بدین مضمون است که ام‌سلمه رضی الله عنها می‌گوید: پس از این که به ما دستور حجاب داده شده بود، با میمونه رضی الله عنها در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که ابن‌ام‌مکتوم رضی الله عنه آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از او حجاب بگیرید». گفتیم: ای رسول‌خدا! مگر او نابینا نیست؛ نه ما را می‌بیند و نه ما را می‌شناسد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا شما هم نابینا هستید و او را نمی‌بینید؟» اما این حدیث، ضعیف است و همه‌ی احادیث صحیح، این حدیث را رد می‌کنند؛ چنان‌که رسول‌الله صلی الله علیه و آله به فاطمه بنت قیس رضی الله عنها فرمود: «عده‌ی خود را در خانه‌ی پسرعمویت، ابن‌ام‌مکتوم سپری کن که نابیناست و می‌توانی لباس‌ت را درآوری». این حدیث، در "صحیحین" آمده است؛ وی امام احمد رحمه الله درباره‌ی حدیثی که مولف رحمه الله ذکر کرده، فرموده است: رفع این حدیث، اشتباه می‌باشد؛ یعنی از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت نشده است؛ از این‌رو نگاه کردن زن به مرد نامحرم اشکالی ندارد؛ البته به شرطی که نگاهی عادی باشد، نه از روی شهوت یا لذت. به همین خاطرست که مردان بدون این که صورت خود را بپوشانند، در کوچه و بازار راه می‌روند و زن‌ها نیز آن‌ها را می‌بینند؛ اگر دیدن مرد برای زن حرام بود، پس مرد‌ها نیز باید صورت خود را می‌پوشاندند و مانند زن‌ها حجاب می‌گرفتند. اما ناگفته نماند که نگاه کردن مرد به زن، نارواست.

مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون نیز آورده است که ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مرد نباید به عورتِ مرد دیگری نگاه کند و زن نیز نباید به عورتِ زنی دیگر بنگرد؛ دو مرد نباید زیر یک پارچه - یا در یک بستر - قرار گیرند و دو زن نیز نباید زیر یک پارچه قرار گیرند (یا در یک بستر بخوابند یا بدن‌هایشان با هم تماس پیدا کند)». در این حدیث آمده است: «لَا تَنْظُرُ الْمَرْأَةُ إِلَى عَوْرَةِ الْمَرْأَةِ»؛ یعنی: «زن به عورتِ زن نگاه نکند». رسول‌الله صلی الله علیه و آله در این حدیث زنِ بیننده یا زنی را مخاطب

قرار داده است که نگاه می‌کند، نه زنی که به او نگاه می‌شود و لباس پوشیده است؛ یعنی چه‌بسا زنی که لباس به تن دارد، برای قضای حاجت، لباسش را در بیاورد؛ و هیچ زنی حق ندارد به عورت هم‌جنس خود نگاه کند. حدیث، این را می‌گوید؛ نه این‌که عورت زن از ناف تا زانوست. کسی که چنین پنداری دارد، فریب شیطان را خورده است؛ لذا باید ببینیم که نحوه‌ی پوشش زنان در دوره‌ی پیامبر ﷺ چگونه بوده است. زن در دوران پیامبر ﷺ در خانه‌اش، یعنی در حضور زنان یا مردانی که محرمش بودند، لباسی می‌پوشید که از کف دست تا قوزک پا را می‌پوشاند.

در این حدیث آمده است: «لَا يَنْظُرُ الرَّجُلُ إِلَى عَوْرَةِ الرَّجُلِ»؛ یعنی: «مرد نیز نباید به عورت مرد نگاه کند». با این حال مردها در دوران پیامبر ﷺ ازار و ردا- پیراهن و شلوار- می‌پوشیدند و فقط به ازار یا شلوار بسنده نمی‌کردند؛ اگرچه برهنه بودن سینه و شانه‌ی مرد در مقابل مردی دیگر جایز است؛ خوبست به حدیثی در این‌باره اشاره کنم؛ سهل بن سعد رضی الله عنه می‌گوید: زنی، خودش را به نبی اکرم ﷺ عرضه کرد. مردی گفت: ای رسول خدا! او را به ازدواج من درآور. رسول‌الله ﷺ از آن مرد پرسید: «آیا چیزی برای مهرش داری؟» گفت: «تنها چیزی که دارم، ازار من است». چگونه می‌توانست ازارش را به عنوان مهریه به آن زن بدهد؟ اگر ازارش را به آن زن می‌داد، خود چیزی برای پوشیدن نداشت و اگر خود آن را می‌پوشید، آن زن بدون مهر می‌ماند! لذا رسول‌الله ﷺ به او فرمود: «برو چیزی پیدا کن؛ اگر چه انگشتی آهنی باشد».^(۱) شاهد موضوع، این‌جاست که برای مرد ایرادی ندارد که به پوشیدن لُنگ یا ازاری که پایین‌تنه‌اش را می‌پوشاند، بسنده کند.

نکته: رعایت حجاب برای خدمت‌کاران خانگی، اهمیت و ضرورت فراوانی دارد و خطر بی‌حجابی برای چنین زنانی، به‌مراتب بیش‌تر و شدیدتر است؛ به‌ویژه در رابطه با خدمت‌کاران جوان و زیبا یا در حالتی که صاحب‌خانه پسران جوانی دارد.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۵۰۲۹، ۵۰۳۰، ۵۰۸۷ و...)؛ و مسلم، ش: ۱۴۲۵.

۲۹۱- باب: حرام بودن خلوت کردن با زن نامحرم

الله متعال می فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَلَعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾ [الأحزاب: ۵۳]

و چون از همسران پیامبر، چیزی می خواستید، از پشت پرده بخواید.

۱۶۳۶- وعن عقبه بن عامر رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَاكُمْ وَالذُّخُولَ عَلَى النِّسَاءِ؛ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: أَفَرَأَيْتَ الْحَمُو؟ قَالَ: «الْحَمُو الْمَوْتُ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «از رفتن به نزد زنان بیگانه پرهیزید». مردی از انصار عرض کرد: درباره‌ی خویشاوندان شوهر چه می فرماید؟ فرمود: «فتنه اش (بیش تر و مانند) مرگ است».

۱۶۳۷- وعن ابن عباس رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَخْلُونَ أَحَدُكُمْ بامرأةٍ إِلَّا مَعَ ذِي مَحْرَمٍ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ مردی با هیچ زن بیگانه‌ای خلوت نکند؛ مگر آن که محرمی با زن باشد».

۱۶۳۸- وعن بُرَيْدَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «حُرْمَةُ نِسَاءِ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ كَحُرْمَةِ أُمَّهَاتِهِمْ، مَا مِنْ رَجُلٍ مِنَ الْقَاعِدِينَ يَخْلِفُ رَجُلًا مِنَ الْمُجَاهِدِينَ فِي أَهْلِهِ، فَيَخُونُهُ فِيهِمْ إِلَّا وَقَفَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَأْخُذُ مِنْ حَسَنَاتِهِ مَا شَاءَ حَتَّى يَرْضَى؛ ثُمَّ التَفَّتْ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَا ظَنُّكُمْ؟» [روایت مسلم]^(۳)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۲۳۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۷۲.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۲۳۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۳۴۱. [این حدیث پیش تر به شماره‌ی ۹۹۷ نیز گذشت. (مترجم)]

(۳) صحیح مسلم، ش: ۱۸۹۷.

ترجمه: بریده رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «حرمت زنان مجاهدان بر مردان خانه نشین، مانند حرمت مادرانشان می باشد؛ چنانچه مرد خانه نشینی - که به عذری به جهاد نرفته است - به عنوان جانشین یک مجاهد، خانواده ی او را سرپرستی کند و درباره ی آنان به مجاهد، خیانت ورزد، روز قیامت مجاهد بالای سر خیانت کننده می ایستد و آن قدر از نیکی هایش می گیرد تا این که راضی شود». سپس رسول الله صلی الله علیه و آله به ما رو کرد و فرمود: «گمان شما چیست؟ (آیا چیزی از نیکی های خیانت کننده باقی می ماند؟)»

شرح

مولف رحمه الله بابتی درباره ی حرام بودن خلوت کردن با زن بیگانه گشوده است؛ منظور از زن بیگانه، زن نامحرم مانند دخترعمو، دخترعمه، دخترخاله و امثال آنها یا زنی ست که از نزدیکان و محارم انسان نیست؛ خلوت کردن با زن بیگانه، حرام می باشد و هر زن و مردی که با یکدیگر خلوت کنند، سومیشان شیطان است؛ شما درباره ی دو نفر که سومیشان شیطان است، چه گمانی دارید؟ بدون شک این دو نفر در معرض فتنه و فساد قرار دارند. پناه بر الله!

سپس مولف رحمه الله این آیه را ذکر کرده است که الله جل جلاله می فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾ [الأحزاب: ۵۳]

و چون از همسران پیامبر، چیزی می خواستید، از پشت پرده بخواهید.

این حکم، عام است و بدین معناست که از رفتن به نزد زنان نامحرم بپرهیزید و آن گاه که از آنها چیزی می خواهید، از پشت پرده بخواهید تا خلوت صورت نگیرد. سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از رفتن به نزد زنان بیگانه بپرهیزید». مردی از انصار عرض کرد: درباره ی خویشاوندان شوهر چه می فرمایی؟ فرمود: «فتنه اش (بیش تر و مانند) مرگ است».

منظور از خویشاوندان شوهر، برادر، عمو و دایی اوست؛ اما پدرشوهر و پسر شوهر از همسر دیگرش، جزو محارم هستند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: تنه ی خویشان شوهر، مانند مرگ است. این، تعبیر دقیق و جامعی ست؛ یعنی همان گونه که انسان از

مرگ می‌گریزد، باید از خلوت کردن خویشان و نزدیکان خویش با همسر خود جلوگیری کند. این، هشدار جدید و جدی‌ست؛ زیرا خلوت کردن خویشاوندان انسان با همسرش از خلوت کردن بیگانگان با همسر وی خطرناک‌تر است؛ با این حال، برخی از مردم در این باره کوتاهی و سهل‌انگاری می‌کنند و به سادگی اجازه می‌دهند که برادر بالغشان در خانه، با همسرشان تنها باشد؛ این، حرام و نارواست؛ زیرا شیطان همانند خون در بدن انسان جریان می‌یابد. اگر خانه مشترک باشد، راهش این است که محل زنان و مردان را با درب از هم جدا کند و کلید را نزد خود نگه دارد؛ البته با نصب درب و جدا کردن خانه‌ی برادرش، درب را قفل کند و کلید را بردارد تا هرگونه زمینه‌ای برای فساد، از میان برود. یکی از نمونه‌های خلوت حرام، این است که خانواده‌های مرفهی که راننده‌ی شخصی دارند، اجازه می‌دهند که راننده با همسر یا دخترشان تنها شود؛ این، حرام است و بلکه خلوت کردن در ماشین به مراتب از خلوت کردن در خانه بدتر می‌باشد؛ زیرا این امکان برای آن‌ها وجود دارد که با هم بر سر فساد و بدکاری توافق کنند و به محلّ دل‌خواهشان بروند و بدون هیچ مانعی مرتکب آن عمل زشت شوند. لذا هیچ مرد باغیرتی نباید اجازه دهد که همسر یا خواهر یا دخترش به تنهایی با راننده - حتی برای پنج دقیقه - سوار ماشین شود. درباره‌ی کسی که به هر بهانه‌ای ناموس خود را با بیگانگان تنها می‌گذارد، بیم آن می‌رود که دیوث و بی‌غیرت باشد؛ زیرا زمینه‌ی فساد و بدکاری را برای ناموس خود فراهم می‌سازد.

۲۹۲- باب: حرام بودن همانند شدن مردان به زنان و زنان به مردان در لباس و حرکت و سایر امور

۱۶۳۹- عن ابن عباس رضی الله عنهما قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُخْتَنِينَ مِنَ الرِّجَالِ، وَالْمُتَرَجِّلَاتِ مِنَ النِّسَاءِ.

وفي رواية: لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ، وَالْمُتَشَبِّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ بر مردانی که خود را به شکل زنان درمی آورند و بر زنانی که خود را شبیه مردان می سازند، لعنت فرستاد. در روایتی دیگر، الفاظ دیگری آمده که به همین مضمون است.

۱۶۴۰- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الرَّجُلَ يَلْبَسُ لِبْسَةَ الْمَرْأَةِ، وَالْمَرْأَةَ تَلْبَسُ لِبْسَةَ الرَّجُلِ. [روایت ابوداود با إسناد صحيح]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ بر مردی که لباس زنانه می پوشد و بر زنی که مانند مردان لباس بپوشد، لعنت فرستاد.

۱۶۴۱- وعنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «صِنْفَانِ مِنَ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا: قَوْمٌ مَعَهُمْ سِيَاطٌ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ، وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ مُمِيلَاتٌ مَائِلَاتٌ، رُؤُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ لَا يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ، وَلَا يَجِدْنَ رِيحَهَا، وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ كَذَا وَكَذَا». [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دو گروه از دوزخیان هستند که آنها را ندیده‌ام: گروهی که تازیانه‌هایی چون دُم گاو با خود دارند و با آن مردم را می‌زنند. و (گروه دوم: زنان نیم‌برهنه‌ای که لباس دارند، اما در حقیقت برهنه‌اند و از

(۱) صحیح بخاری، ش: (۵۸۸۵، ۵۸۸۶).

(۲) صحیح ابی داود، از آلبنی رحمته الله، ش: ۳۵۴۵.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۱۲۸.

راه درست- و از مسیر اطاعت پروردگار- منحرف هستند و دیگران را نیز به انحراف و فتنه می‌کشانند؛ سرهایشان را مانند کوهان شتر برآمده می‌سازند؛ این‌ها وارد بهشت نمی‌شوند و بوی بهشت به مشامشان نمی‌رسد؛ در حالی که بوی بهشت از مسافتی دور احساس می‌شود».

شرح

نووی رحمته الله علیه بابی بدین عنوان گشوده است: «حرام بودن همانند شدن مردان به زنان و زنان به مردان در لباس و حرکت و سایر امور»؛ زیرا الله متعال به هر یک از جنس زن و مرد، ویژگی‌های خاصی داده است؛ از این‌رو زن‌ها در آفرینش و دین و اخلاق و سایر موارد، تفاوت‌هایی با مردها دارند و مردها نیز از لحاظ جسمی، خلق و خوی و رفتار و امثال آن با زن‌ها متفاوتند؛ در نتیجه کسی که می‌کوشد زنان را هم‌سان مردان و مردان را مانند زنان قرار دهد، به رویارویی با قدرت و شریعت الاهی برخاسته است؛ زیرا در آنچه الله تعالی آفریده یا مشروع گردانیده، حکمت‌هاست و خلق و شرع الاهی، بی‌حکمت نیست. به همین سبب در متون و داده‌های دینی وعید شدیدی در این‌باره وارد شده است؛ تا حدی که رسول الله صلی الله علیه و آله بر مردانی که خود را به شکل زنان درمی‌آوردند و بر زنانی که خود را شبیه مردان می‌سازند، لعنت فرستاده است. لعن و نفرین، به معنای دوری و محرومیت از رحمت الاهی است؛ از این‌رو مردی که لباس زنانه بپوشد یا از پوشش زنانه به‌ویژه لباس ابریشمی و طلا استفاده کند یا همانند زنان سخن بگوید و مثل زن‌ها راه برود، به زبان بهترین و برگزیده‌ترین بنده‌ی خدا، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، نفرین شده است؛ هم‌چنین زنی که خود را شبیه مردان بسازد و در نحوه‌ی لباس پوشیدن، حرف زدن و راه رفتن، خود را شبیه مردان بگرداند، ملعون و نفرین شده می‌باشد؛ چنان‌که در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما بدین نکته تصریح شده است.

سپس مولف رحمته الله علیه حدیثی آورده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «صِنْفَانِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا: قَوْمٌ مَعَهُمْ سَيَاطِرُ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ»؛ یعنی: «دو گروه از دوزخیان هستند که آن‌ها را ندیده‌ام: گروهی که تازیانه‌هایی چون دم گاو با خود دارند و با آن مردم را می‌زنند». این وعید درباره‌ی کسانی است که مردم

را بی دلیل و به ناحق می زنند؛ ولی اگر شلاق زدن به حق باشد، مشمول این وعید نیست؛ همان گونه که الله متعال می فرماید:

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ

فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [النور: ۲]

هر زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، نباید در دین الله نسبت به آن دو دچار دل سوزی شوید.

ولی کسی که مردم را به ناحق می زنند، دوزخی ست. پیامبر ﷺ در این حدیث در معرفی دومین گروه دوزخی فرمود: «وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَّاتٌ مُمِيلَاتٌ مَائِلَاتٌ، رُؤُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ لَا يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ، وَلَا يَجِدْنَ رِيحَهَا، وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ كَذَا وَكَذَا»؛ یعنی: «و (گروه دوم): زنان نیم برهنه ای که لباس دارند، اما در حقیقت برهنه و عشوه گردند و (از اطاعت پروردگار روی گردان هستند و) دیگران را نیز در فتنه می اندازند؛ سرهایشان را مانند کوهان شتر برآمده می سازند؛ این ها وارد بهشت نمی شوند و بوی بهشت به مشامشان نمی رسد؛ در حالی که بوی بهشت از مسافتی دور احساس می شود».

«كَاسِيَاتٌ عَارِيَّاتٌ»؛ یعنی لباس دارند، اما از لباس تقوا، عاری اند؛ همان گونه که الله متعال می فرماید:

﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾ [الأعراف: ۲۶]

و لباس تقوا بهتر است.

لذا این حدیث، هم شامل زنانی می شود که لباس نازک یا تنگ و بدن نما می پوشند و هم شامل زنان بدکاری ست که هرچند لباس فراخ به تن دارند، اما از لباس تقوا و پرهیزگاری محروم و عاری اند. هم چنین عبارت «كَاسِيَاتٌ عَارِيَّاتٌ» به زنان نیم برهنه ای تعبیر شده است که لباس هایشان تنگ و کوتاه، یا نازک و بدن نماست.

«مُمِيلَاتٌ مَائِلَاتٌ»؛ یعنی: زنان عشوه گری که با طنازی و آرایش های عجیب و غریب، دچار فتنه شده و با خودآرایی و استعمال انواع وسایل آرایشی، در انظار عمومی عرض اندام می کنند و با انحرافی که خود دارند، دیگران را نیز منحرف می گردانند. متأسفانه امروزه این آفت در میان زنان، رواج فراوانی یافته است؛

«مَائِلَاتٌ»، بدین معناست که این زن‌ها از حق و حقیقت و از شرم و حیایی که بر آن‌ها واجب است، منحرف شده‌اند و وقتی در کوچه و خیابان راه می‌روند، پای خود را همانند سربازان به زمین می‌کوبند و بی‌پروا نسبت به پیرامون خود، با دوستان و همراهان خود قهقهه سر می‌دهند؛ هم‌چنین هنگام که چیزی می‌خرند، با کمال بی‌شرمی بر سر هزار تومان با فروشنده چانه می‌زنند!

«رُؤُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ»؛ یعنی: «سرهایشان را مانند کوهان شتر برآمده می‌سازند». «الْبُخْت» نوعی شتر است که کوهان بلندی دارد و کوهانش در هنگام حرکت، به چپ و راست متمایل می‌شود. این زنان دوزخی نیز در دنیا موهایشان را مانند کوهان شتر برآمده می‌سازند؛ حتی بدین منظور از گیره‌های مخصوص استفاده می‌کنند.

رسول‌الله ﷺ پس از بیان ویژگی‌های چنین زنانی فرمود: «این‌ها وارد بهشت نمی‌شوند و بوی بهشت به مشامشان نمی‌رسد؛ در حالی که بوی بهشت از مسافتی دور احساس می‌شود». آری؛ بوی بهشت از مسافتی به طول هفتاد سال و بیشتر، به مشام می‌رسد؛ اما زنی که چنین ویژگی‌های داشته باشد، آن‌قدر از بهشت دور می‌گردد که بوی بهشت را نمی‌شنود.

این حدیث، بیان‌گر حرام بودن نوع پوششی‌ست که در حدیث به آن تصریح شده است؛ و نیز نشان می‌دهد که پوشیدن چنین لباس‌هایی، گناه کبیره است. هم‌چنان‌که عمل مردانی که خود را به شکل زنان درمی‌آورند و نیز عمل زنانی که خود را شبیه مردان می‌سازند، حرام می‌باشد. برخی از زن‌هایی که چنین روی‌کردی دارند، می‌گویند: نیت ما، این نیست که خود را به شکل مردان درآوریم یا از زنان بدکار و از زنان غربی تقلید کنیم. در پاسخ چنین کسانی باید بگوییم که نفس این کار، حرام است؛ چه به قصد باشد و چه بدون قصد؛ اما اگر به قصد باشد، بدتر است.

۲۹۳- باب: نهی از شبیه کردن خود به شیطان و کافران

۱۶۴۲- عن جابرٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَأْكُلُوا بِالشَّمَالِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَأْكُلُ بِالشَّمَالِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «با دست چپ چیزی نخورید؛ زیرا شیطان با دست چپش می خورد».

۱۶۴۳- وعن ابن عمر رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَأْكُلَنَّ أَحَدُكُمْ بِشِمَالِهِ، وَلَا يَشْرَبَنَّ بِهَا، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَأْكُلُ بِشِمَالِهِ وَيَشْرَبُ بِهَا». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما با دست چپش نخورد و نیاشامد؛ زیرا شیطان با دست چپش می خورد و می آشامد».

۱۶۴۴- وعن أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لَا يَصْبُغُونَ، فَخَالِفُوهُمْ». [متفق علیه]^(۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «یهود و نصارا- موهای خود را- رنگ نمی کنند؛ شما بر خلاف آنان عمل کنید».

[نووی: منظور از رنگ کردن، رنگ کردن ریش و موی سفید به رنگ زرد یا قرمز می باشد؛ اما همان گونه که ان شاء الله تعالی در باب بعدی ذکر خواهیم کرد، از رنگ کردن به رنگ سیاه نهی شده است.]

شرح

مؤلف رحمته الله می گوید: «باب: نهی از شبیه کردن خود به شیطان و کافران».

شیطان، رأس کفر است؛ همان گونه که الله متعال می فرماید:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۰۱۹.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۰۲۰.

(۳) صحیح بخاری، ش: (۳۴۶۲، ۵۸۸۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۰۳.

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾

[البقرة: ۳۴]

و زمانی (را یادآوری کن) که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید؛ پس همه سجده کردند، مگر ابلیس که سر باز زد و سرکشی کرد و در زمره‌ی کافران قرار گرفت.

آن دسته از انسان‌هایی که کافرانند، دشمنان الله و دوستان شیطان هستند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

أُولَئِكَ لَهُمُ الظُّلُمَاتُ يُخْرِجُهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾

[البقرة: ۲۵۷]

الله، یاور و کارساز مؤمنان است؛ آنان را از تاریکی‌ها (ی کفر و شرک) به سوی نور هدایت می‌کند. اما اولیای کسانی که کفر ورزند، معبودان باطل و طغیان‌گرانی هستند که آن‌ها را از نور (حق و هدایت) به تاریکی‌ها (ی کفر و تردید) می‌کشانند.

خود را شبیه کردن به شیطان و کافران بدین معناست که انسان، کارهای آن‌ها را انجام دهد یا لباسی را بپوشد که ویژه‌ی آن‌هاست یا خود را به شکل و قیافه‌ی آن‌ها درآورد؛ چه به قصد باشد و چه بدون قصد. لذا پوشیدن لباسی که گفته می‌شود: لباس کافران است، حرام می‌باشد؛ زیرا بر مسلمان حرام است که خود را شبیه کافران بگرداند.

هم‌چنین بر مسلمان حرام است که کارهای شیطان را انجام دهد؛ اما از آن‌جا شیطان که در جهان غیب زندگی می‌کند و ما او را نمی‌بینیم، تنها اطلاعاتی که از کارهایش داریم، همان مواردی است که پیامبر ﷺ برای ما بیان فرموده است؛ همان‌گونه که در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده است: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ‌یک از شما با دست چپش نخورد و نیشامد؛ زیرا شیطان با دست چپش می‌خورد و می‌آشامد».

پیامبر ﷺ در این حدیث از خوردن و نوشیدن با دست چپ نهی نمود و علتش را چنین بیان فرمود که «شیطان با دست چپش می‌خورد و می‌آشامد» و ما از پیروی شیطان نهی شده‌ایم؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾
[النور: ۲۱]

ای مؤمنان! از گام‌های شیطان پیروی نکنید. و هر کس از گام‌های شیطان پیروی کند، بداند که شیطان به کارهای بسیار زشت و ناپسند فرمان می‌دهد.

این حدیث بیان‌گر حرام بودن خوردن و نوشیدن با دست چپ است و نشان می‌دهد که هر کس با دست چپ بخورد یا بنوشد، شبیه شیطان که دشمن ما و دشمن خداست، عمل کرده است.

شگفتا از کسانی که از غرب و فرهنگ غربی اثر گرفته و به پیروی از پیشوای کافران، شیطان ملعون با دست چپ خود می‌خورند و می‌نوشند؛ شگفتا از این‌ها که روش و پیامبر ﷺ را ترک گفته، به روش شیطان و کافران روی آورده‌اند! گاه دیده می‌شود که برخی از افراد، در غذا خوردن رعایت می‌کنند و با دست راست غذا می‌خورند، اما لیوان را در دست چپ می‌گیرند و با دست چپ آب می‌نوشند؛ می‌گویند: دست راست ما چرب است و ناچاریم لیوان را در دست چپ بگیریم تا آلوده نشود؛ می‌گوییم: این، یک مسأله‌ی ساده و مستحب نیست که از کنار آن به‌سادگی بگذریم؛ زیرا آشامیدن با دست چپ، حرام است و آنچه حرام می‌باشد، فقط در ضرورت شدید و شرایط خاص و گریزناپذیر جایز می‌گردد و آلوده شدن یا چرب شدن لیوان، ضرورت نیست؛ بلکه امکان شستن لیوان وجود دارد. این، کار دشواری نیست؛ به‌ویژه امروزه که از لیوان‌های یک بار مصرف استفاده می‌کنیم؛ اما شیطان، کارهای زشت را در نگاه انسان، زیبا جلوه می‌دهد. الله متعال می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوُّ عَمَلِهِ فَرَأَاهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾
[فاطر: ۸]

آیا کسی که کردار زشتش در نظرش آراسته شده و آن را نیک می‌بیند (مانند مؤمن نیکوکار است)؟ به‌یقین الله هر که را بخواهد، گمراه می‌کند و هر که را بخواهد، هدایت می‌بخشد.

در هر حال خوردن و نوشیدن با دست چپ، حرام است؛ مگر آن‌که به ضرورت باشد؛ مثلاً دست راست انسان، شکسته یا فلج است و یا انگشت ندارد. در چنین شرایطی، خوردن و نوشیدن با دست چپ ایرادی ندارد؛ زیرا الله متعال در دین

هیچ گونه سختی و حرجی نگذاشته است. سلمه بن اکوع رضی الله عنه می گوید: شخصی، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله با دست چپ خود، غذا خورد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «با دست راست خود بخور». آن مرد گفت: نمی توانم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ گاه نتوانی».^(۱) این دعای پیامبر صلی الله علیه و آله بیان گر این است که غذا خوردن با دست چپ، حرام می باشد و چون کبر، آن مرد را از اطاعت بازداشت، پیامبر صلی الله علیه و آله چنین دعایی کرد و آن مرد از آن پس نمی توانست دست راستش را به سوی دهانش بلند کند.

هم چنین کسی که چیزی را با دست چپ می گیرد یا چیزی را با دست چپش به دیگران می دهد، شبیه شیطان عمل می کند؛ اما متأسفانه امروزه بسیاری از مردم - حتی اهل علم و مردمی که به نیکی و زهد مشهورند - اشیا را با دست چپ می گیرند یا به دیگران می دهند؛ این، بر خلاف ادب و آموزه های دینی ست؛ بلکه به حکم ادب و آموزه های دینی، دادن و گرفتن اشیا باید با دست راست انجام شود؛ مگر این که دست راست انسان، بند باشد؛ مثلاً کالای سنگینی در دست راست انسان است و جابه جایی آن و گذاشتنش در دست چپ دشوار باشد. ولی اگر می خواهیم به روش پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کنیم، باید به چنین مواردی اهمیت دهیم.

(۱) ر.ک: حدیث شماره ی ۷۴۵. [مترجم]

۲۹۴- باب: نهی مرد و زن از رنگ کردن مو به رنگ سیاه

۱۶۴۵- عن جابر رضی الله عنه قَالَ: أُتِيَ بِأَبِي قُحَافَةَ وَالِدِ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رضی الله عنه، يَوْمَ فَتَحَ مَكَّةَ وَرَأْسُهُ وَلَحِيَّتُهُ كَالثَّغَامَةِ بَيَاضاً. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «غَيِّرُوا هَذَا وَاجْتَنِبُوا السَّوَادَ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: روز فتح مکه، ابوقحافه، پدر ابوبکر رضی الله عنه را آوردند و سر و ریش او مانند گیاه "درمنه" سفید بود. رسول الله ﷺ فرمود: «این را تغییر دهید و از رنگ سیاه پرهیزید».

شرح

مولف رحمه الله در باب حرام بودن شبیه کردن خود به شیطان و کافران، حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «یهود و نصارا- موهای خود را- رنگ نمی کنند؛ شما بر خلاف آنان عمل کنید؛ یعنی موهای خود را رنگ نمایید. روایت جابر رضی الله عنه تأییدی بر همین معناست؛ جابر رضی الله عنه می گوید: روز فتح مکه، ابوقحافه، پدر ابوبکر رضی الله عنه را آوردند و سر و ریش او مانند گیاه "درمنه" سفید بود. رسول الله ﷺ فرمود: «این را تغییر دهید و از رنگ سیاه پرهیزید». لذا درمی یابیم که بهتر است که انسان موهای سفیدش را رنگ کند؛ البته غیر از رنگ سیاه؛ مثلاً با حنا، زرد می شود یا با آمیخته ای از "وسمه" و حنا به رنگ قهوه ای تیره و سوخته درمی آید؛ اما با وسمه به تنهایی، سیاه می گردد. رسول الله ﷺ فرمود: «از رنگ سیاه پرهیزید»؛ لذا از سیاه کردن موها منع شده است؛ زیرا چهره ی انسان را به کلی عوض می کند و او را جوان، جلوه می دهد و این، بر خلاف فطرت الله ﷻ و قانون الهی در آفریده هایش می باشد؛ چون قاعدتاً هرچه از عمر انسان می گذرد، موهایش سفید می شود و سیاهی موهایش از میان می رود؛ پیامبر ﷺ فقط از رنگ سیاه نهی فرمود؛ البته استفاده از رنگ هایی که مخصوص زنان کفار است، ناروا می باشد و برای زنان مسلمان جایز نیست که از چنین رنگ هایی استفاده کنند؛ زیرا مسلمان، از شبیه کردن خود به کافران نهی شده است.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۱۰۲.

۲۹۵- باب: نهی از تراشیدن بخشی از سر و گذاشتن بخشی دیگر؛ و مباح بودن تراشیدن تمام سر برای مرد، نه برای زن

۱۶۴۶- عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْقَرَعِ. [متفق علیه]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: رسول الله ﷺ از تراشیدن بخشی از موهای سر و گذاشتن بخشی دیگر، نهی فرمود.

۱۶۴۷- وعنه قَالَ: رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَبِيًّا قَدْ حُلِقَ بَعْضُ شَعْرِ رَأْسِهِ وَتُرِكَ بَعْضُهُ، فَتَنَاهَا عَنْ ذَلِكَ، وَقَالَ: «اِحْلِفُوهُ كَهَّ، أَوْ ائْتِرْكُوهُ كَهَّ». [روایت ابوداود با إسناد صحیح بنا بر شرط بخاری و مسلم]^(۲)

ترجمه: ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: رسول الله ﷺ پسر بچه ای دید که بخشی از موهای سرش را تراشیده و بخش دیگر را گذاشته بودند. فرمود: «همه اش را بتراشید یا همه اش را بگذارید».

۱۶۴۸- وعن عبد الله بن جعفر رضی اللہ عنہ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَهَلَ آلَ جَعْفَرٍ ثَلَاثًا ثُمَّ أَتَاهُمْ فَقَالَ: «لَا تَبْكُوا عَلَى أَخِي بَعْدَ الْيَوْمِ» ثُمَّ قَالَ: «ادْعُوا لِي بَنِي أَخِي»؛ فَبِئَاءَ بَنَّا كَأَنَّا أَفْرُخٌ فَقَالَ: «ادْعُوا لِي الْحَلَّاقَ»؛ فَأَمَرَهُ، فَحَلَقَ رُؤُوسَنَا. [روایت ابوداود با إسناد صحیح بنا بر شرط بخاری و مسلم]^(۳)

ترجمه: عبدالله بن جعفر رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر ﷺ پس از گذشت سه روز از شهادت جعفر نزد خانواده ی وی آمد و فرمود: «از امروز به بعد بر برادرم گریه نکنید»؛ سپس فرمود: «پسران برادرم را نزد من بیاورید». ما را که مانند بچه های پرندگان - موهای آشفته ای داشتیم - آوردند. فرمود: «سلمانی را به نزد من فراخوانید». و آن گاه به سلمانی دستور داد که سرهای ما را بتراشد و او هم این هم این کار را انجام داد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۹۲۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۲۰.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۲۱۲؛ و السلسلة الصحيحة، ش: ۱۱۲۳؛ و صحیح أبی داود، از آلبنی رحمته اللہ علیہ، ش: ۲۵۳۵.

(۳) صحیح أبی داود، از آلبنی رحمته اللہ علیہ، ش: ۳۵۳۲؛ و احکام الجنائز، ص: ۱۶۶.

۱۶۴۹- وعن عليٍّ عليه السلام قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تَخْلُقَ الْمَرْأَةُ رَأْسَهَا. [روایت نسائی]^(۱)
ترجمه: علی علیه السلام می گوید: رسول الله ﷺ از این که زن سرش را بتراشد، نهی فرمود.

شرح

مؤلف رحمته الله در این باب، روایتی آورده است که ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْقَزَعِ»؛ یعنی: رسول الله ﷺ از "قَزَع" نهی فرمود. قَزَع بدین معناست که بخشی از سر را بتراشند و بخشی دیگر را بگذارند؛ فرقی نمی کند که از یک طرف سر باشد یا از همه طرف یا از سمت راست باشد و یا از سمت چپ یا بالا و پایین سر؛ بلکه قَزَع، این است که بخشی از سر را بتراشند و بخشی دیگر را بگذارند. مؤلف رحمته الله روایت دیگری نیز از ابن عمر رضی الله عنهما آورده است که می گوید: رسول الله ﷺ پسر بچه ای دید که بخشی از موهای سرش را تراشیده و بخش دیگر را گذاشته بودند. فرمود: «همه اش را بتراشید یا همه اش را بگذارید».

نوی پس از ذکر این دو روایت، حدیثی بدین مضمون آورده است که عبدالله بن جعفر رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ پس از گذشت سه روز از شهادت جعفر نزد خانواده ی وی آمد و فرمود: «از امروز به بعد بر برادرم گریه نکنید». پیامبر ﷺ این سه روز را به آنان مُهلت داد تا غم از دست دادن جعفر رضی الله عنه بر آنان سبک و آسان شود و سپس نزدشان رفت و آنان را از گریستن بر جعفر رضی الله عنه منع نمود و سپس فرمود: «پسران برادرم را نزدِم بیاورید». پسران جعفر رضی الله عنه را که مانند بچه های پرندگان بودند، نزد پیامبر ﷺ آوردند. فرمود: «سلمانی را به نزدِم فراخوانید». و آن گاه به سلمانی دستور داد که سرهایشان را بتراشد؛ زیرا بچه ها خیلی زود، نامرتب و ژولیده مو می شوند؛ از این رو امر نمود که موهایشان را بتراشند. البته این، در رابطه با پسر بچه هاست؛ و گرنه، از تراشیدن موی زنان و از جمله دختر بچه ها نهی شده است. به همین سبب سر نوزاد پسر را در روز هفتم، هم زمان با عقیقه، می تراشند و موهای نوزاد دختر را نمی تراشند. از این حدیث چنین برداشت می شود که گذاشتن موی سر، سنت نیست؛ بلکه به عادت انسان بستگی دارد؛ زیرا اگر گذاشتن مو سنت بود، پیامبر ﷺ سر پسران جعفر رضی الله عنه را نمی تراشید.

(۱) ضعیف است؛ السلسلة الضعيفة، از آل بانی رحمته الله، ش: ۶۷۸.

همچنین ناگفته نماند که موی دختران را - چه خردسال باشند و چه بزرگسال - نباید تراشید؛ مگر به ضرورت؛ مثلاً سرِ دختر بچه‌ای شکسته است؛ در این صورت، ایرادی ندارد که سرش را برای پانسمان بتراشند؛ زیرا باری پیامبر ﷺ در احرام بود و چون قصد حجامت داشت، سرش را تراشید؛ اگرچه تراشیدن موی سر در حالت احرام، روا نیست؛ اما در هنگام ضرورت، حُکمش فرق می‌کند.

۲۹۶- باب: حرام بودن وصل مو، خال کوبی و تراش دندان

الله متعال می فرماید:

﴿إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنْتَا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا ۝ لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا ۝ وَلَا ضِلَّتْهُمْ وَلَا مُتَيْنَهُمْ وَلَا مُرْتَهُمْ فَلْيَبْتَكَنَّ ءَاذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مُرْتَهُمْ فَلْيَعْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾ [النساء: ۱۱۷، ۱۱۹]

(مشرکان) به جای الله، تنها (بت‌هایی را که نام) دختران را (بر آن‌ها نهاده‌اند) به فریاد می‌خوانند و جز شیطان سرکش را به فریاد نمی‌خوانند. الله، شیطان را از رحمتش دور کرد. (شیطان) گفت: از بندگان سهم معینی را خواهم گرفت و آنان را گمراه و دچار آرزوها (ی دور و دراز) می‌گردانم. و وادارشان می‌کنم تا (بر اساس باورهای دوران جاهلیت) گوش‌های چارپایان را بشکافند و آنان را به تغییر آفرینش الاهی وای دارم.

۱۶۰- وعن أسماء رضی الله عنها أَنَّ امْرَأَةً سَأَلَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ ابْنَتِي أَصَابَتْهَا الْحَصْبَةُ، فَتَمَرَّقَ شَعْرُهَا، وَإِنِّي زَوَّجْتُهَا، أَفَأَصِلُ فِيهِ؟ فَقَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ الْوَاصِلَةَ وَالْمَوْصُولَةَ».

[متفق علیه]^(۱)

وفي رواية: «الوَاصِلَةُ، وَالْمُسْتَوْصِلَةُ».

ترجمه: اسماء رضی الله عنها می‌گوید: زنی از پیامبر ﷺ پرسید: ای رسول خدا! دخترم به بیماری حصبه دچار شد و موهای سرش ریخت؛ اینک او را شوهر داده‌ام؛ آیا می‌توانم به موی سرش، مو پیوند بزنم؟ پیامبر ﷺ فرمود: «الله، پیوندزننده و کسی را که مویش پیوند زده می‌شود، لعنت کرده است».

و در روایتی دیگر آمده است: «الله، پیوندزننده و زنی را که درخواست پیوند مو می‌کند، لعنت کرده است».

۱۶۰۱- وعن عائشة رضی الله عنها نَحْوَهُ. [متفق علیه]^(۲)

ترجمه: روایتی به همین مضمون از عایشه رضی الله عنها نیز روایت شده است.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۵۹۳۵، ۵۹۴۱)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۲۲.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۲۰۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۲۳.

۱۶۵۲- وعن حميد بن عبد الرحمن أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاوِيَةَ رضي الله عنه عَامَ حَجِّ عَلَى الْمِنْبَرِ وَتَنَاوَلَ قُصَّةً مِنْ شَعْرِ كَأَنَّ فِي يَدِ حَرْبِيٍّ فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَيْنَ عُلَمَاؤُكُمْ؟! سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله يَنْهَى عَنْ مِثْلِ هَذِهِ، وَيَقُولُ: «إِنَّمَا هَلَكْتُ بَنُو إِسْرَائِيلَ حِينَ اتَّخَذَ هَذِهِ نِسَاؤُهُمْ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: حمید بن عبدالرحمن می گوید: از معاویه رضی الله عنه در سالی که - آخرین - حش را گزارد، شنیدم که بر روی منبر پس از گرفتن یک دسته مو که در دست یک نگهبان بود، فرمود: ای اهالی مدینه! علمای شما کجایند؟ از پیامبر صلى الله عليه وآله شنیدم که بریدن مو و پیوند آن به دیگری، نهی می نمود و می فرمود: «بنی اسرائیل زمانی به هلاکت رسیدند که زن هایشان چنین کاری را شروع کردند».

۱۶۵۳- وعن ابن عمر رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَعَنَ الْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ، وَالْوَاشِمَةَ وَالْمُسْتَوْشِمَةَ. [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله بر پیوندزننده و زنی که درخواست پیوند مو می کند و نیز بر زنی که خال کوبی می نماید و زنی که درخواست خال کوبی می نماید، لعنت فرستاد.

۱۶۵۴- وعن ابن مسعود رضي الله عنه قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ الْوَاشِمَاتِ وَالْمُسْتَوْشِمَاتِ وَالْمُتَنَمِّصَاتِ، وَالْمُتَفَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ، الْمُغَيَّرَاتِ خَلْقَ اللَّهِ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَةٌ فِي ذَلِكَ فَقَالَ: وَمَا لِي لَا أَلْعَنُ مَنْ لَعَنَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَهُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷] [متفق عليه]^(۳)

ترجمه: ابن مسعود رضي الله عنه فرمود: نفرین الله بر زنان خال کوب و زنانی که درخواست خال کوبی می کنند و بر زنانی که موی ابروی خود را می گیرند و بر زنانی که برای زیبایی، دندان هایشان را می تراشند و میان دندان هایشان فاصله می اندازند. زنی به

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۴۶۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۲۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۵۹۳۷، ۵۹۴۰)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۲۴.

(۳) صحیح بخاری، ش: (۴۸۸۶، ۵۹۴۳)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۲۵.

ابن مسعود رضی الله عنه تذکر داد که لعنت نفرستد. ابن مسعود رضی الله عنه فرمود: چرا بر کسی که رسول الله صلی الله علیه و آله لعنتش کرد، لعنت نفرستم؟ در حالی که الله متعال در کتابش درباره‌ی آن بزرگوار می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا﴾ [یعنی: «آن چه پیامبر به شما داد، آن را بپذیرید و از آن چه شما را بازداشت، باز آیید»].

۲۹۷- باب: نهی از کندن موهای سفید ریش و سر و دیگر موهای سفید؛ و نیز نهی نوجوان تازه بالغ از کندن موهای تازه رویدادهی ریش خود

۱۶۵۵- عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله قال: «لا تَتَفُوا الشَّيْبَ؛ فَإِنَّهُ نُورُ الْمُسْلِمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [روایت ابوداود، ترمذی و نسائی با سندهای حسن؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]^(۱)

ترجمه: از عمرو بن شعیب از پدرش از پدر بزرگش روایت است که پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «موهای سفید (سر و صورت) را نکنید؛ زیرا نورِ مسلمان در روز قیامت است.»

۱۶۵۶- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: عایشه رضي الله عنها می گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «هرکس عملی انجام دهد که امر (دین) ما بر آن نیست، عملش مردود است.»

(۱) صحیح الجامع، ش: ۷۴۶۳؛ و صحیح أبی داود، از آلبنی رحمته الله، ش: ۳۵۳۹؛ آلبنی این حدیث را در مشکاة المصابیح، ش: ۴۴۵۸ صحیح دانسته است.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۷۱؛ [این حدیث پیش تر به شماره ی ۱۷۳ گذشت. (مترجم)]

۲۹۸- باب: کراحت استنجا و لمس شرمگاه با دست راست بدون عذر

۱۶۵۷- وعن أبي قتادة رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله قَالَ: «إِذَا بَالَ أَحَدُكُمْ، فَلَا يَأْخُذَنَّ ذَكَرَهُ بِيَمِينِهِ، وَلَا يَسْتَنْجِ بِيَمِينِهِ، وَلَا يَتَنَفَّسُ فِي الْإِنَاءِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوقتاده رضي الله عنه می گوید: پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «هیچ یک از شما هنگام ادرار کردن، آلت خود را با دست راست نگیرد و با دست راست استنجا نکند؛ (و هنگام نوشیدن آب) در ظرف آب نفس نکشد».

احادیث فراوان و صحیحی در این باره وجود دارد.

شرح

مولف رحمه الله بابی درباره‌ی کراحت استنجا با دست راست گشوده است؛ استنجا به شستن یا تمیز کردن محل ادرار و مدفوع با آب گفته می‌شود و گاه با سنگ و اشیای جای‌گزین از قبیل: خاکستر، چوب و خاک انجام می‌گردد که به آن، "استجمار" می‌گویند. استجمار شرایطی دارد که علما رحمهم الله ذکر کرده‌اند؛ اما شرط استنجا با آب این است که اثر نجاست از میان برود؛ وقتی اثر نجاست از میان رفت و محل ادرار و مدفوع، مانند اول شد، طهارت حاصل می‌شود.

سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوقتاده رضي الله عنه می‌گوید: «هیچ یک از شما هنگام ادرار کردن، آلت خود را با دست راست نگیرد و با دست راست استنجا نکند»؛ زیرا دست راست، شرافت دارد؛ از این رو علما گفته‌اند: دست راست بر دست چپ مقدم می‌باشد؛ مگر در مواردی که برای پاک کردن آلودگی است. لذا هنگام استنجا با دست راست آب می‌ریزند و با دست چپ، پاک می‌کنند. و هنگام استجمار، سنگ را به دست چپ می‌گیرند و محل مدفوع را با دست چپ تمیز می‌کنند.

در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «(و هنگام نوشیدن آب) در ظرف آب نفس نکشد»؛ یعنی: سنت، این است که با سه نفس آب بخورد؛ جرعه‌ای بنوشد و لیوان را

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۵۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۷.

از دهانش جدا کند؛ سپس جرعه‌ای دیگر سر بکشد و پس از جدا کردن لیوان از دهانش، جرعه‌ی سوم را بنوشد. این، روش سنت در آشامیدن آب است و برای معده نیز مفیدتر می‌باشد؛ زیرا تشنگی، در معده التهاب و حرارت ایجاد می‌کند؛ از این رو اگر به یک‌باره آب بنوشیم، بر روی معده اثر منفی می‌گذارد. همچنین اگر هنگام نوشیدن آب نفس بکشیم، آبی که از دهان فرو می‌رود با بازدم برخورد می‌کند و ممکن است در گلو گیر نماید یا به نای برود و باعث خفگی شود. همچنین ممکن است که آب با میکروب‌هایی که در بازدم وجود دارد، آمیخته شود و بدین‌سان این میکروب‌ها وارد معده شده، باعث بیماری شوند. در هر حال، به فرمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ظرف آب تنفس نمی‌کنیم.

**۲۹۹- باب: کراحت راه رفتن با یک لنگه‌ی کفش یا یک موزه
(جوراب) بدون عذر؛ و نیز کراحت پوشیدن کفش و موزه در
حالت ایستاده بدون عذر**

۱۶۵۸- عن أبي هريرة رضی اللہ عنہ أنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَا يَمْشِي أَحَدُكُمْ فِي نَعْلٍ وَاحِدَةٍ، لِيَنْعَلَهُمَا جَمِيعًا، أَوْ لِيُخْلِعَهُمَا جَمِيعًا».

وفي رواية: «أَوْ لِيُخْفِيَهُمَا جَمِيعًا». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هیچ یک از شما با یک لنگه‌ی کفش راه نرود؛ یا هر دو لنگه را بپوشد یا این که هر دو را درآورد».

در روایتی دیگر الفاظ دیگری آمده که به همین معناست.

۱۶۵۹- وعنه قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «إِذَا انْقَطَعَ شِئْءٌ نَعْلٍ أَحَدَكُمْ، فَلَا يَمْشِي فِي الْأُخْرَى حَتَّى يُصْلِحَهَا». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که می فرمود: «هرگاه بند کفش یکی از شما پاره شد، نباید با لنگه‌ی دیگر راه برود تا آن که لنگه‌ی خراب را تعمیر کند».

۱۶۶۰- عن جابر رضی اللہ عنہ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم نَهَى أَنْ يَنْتَعِلَ الرَّجُلُ قَائِمًا. [روایت ابوداود با
إِسْنَادٍ حَسَنٍ]^(۳)

ترجمه: جابر رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم از این که کسی در حالت ایستاده کفش بپوشد، نهی فرمود.

شرح

این احادیث درباره‌ی کراحت راه رفتن با یک لنگه‌ی کفش یا پوشیدن یک لنگه‌ی موزه است؛ بلکه انسان باید هر دو لنگه‌ی کفش را بپوشد یا این که هر دو را درآورد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۸۵۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۹۷.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۰۹۸.

(۳) صحیح الجامع، ش: ۶۸۴۸؛ و السلسلة الصحيحة، ش: ۷۱۹؛ و صحیح ابی داود، از آلبنی رحمہ اللہ، ش: ۳۴۸۳.

می‌دانید که کفش پوشیدن و پابرهنه راه رفتن، هر دو سنت است؛ از این رو پیامبر ﷺ از تن‌پروری نهی نموده و دستور داده که گاهی از اوقات، پابرهنه راه برویم؛ اما مردم پابرهنه راه رفتن را بد می‌دانند و اگر کسی را ببینند که پابرهنه راه می‌رود، او را سرزنش می‌کنند؛ این، اشتباه است؛ زیرا پیامبر ﷺ از تن‌پروری نهی نموده و دستور داده که گاهی از اوقات، پابرهنه راه برویم. هنگامی که می‌خواهید کفش بپوشید، ابتدا از پای راست آغاز کنید و هنگام درآوردن کفش، ابتدا پای چپ خود را درآورید؛ هم‌چنین هنگامی که می‌خواهید نماز بخوانید، کفش‌های خود را تکان دهید و آن را به زمین بمالید تا از هرگونه آلودگی‌ای پاک شود؛ زیرا نماز خواندن با کفش در سنت نبوی ثابت شده است؛ پیامبر ﷺ فرموده است: «صَلُّوا فِي نَعَالِكُمْ، خَالِفُوا الْيَهُودَ»؛ یعنی: «با یهود مخالفت کنید و با کفش‌هایتان نماز بخوانید»؛ زیرا یهودیان با کفش‌هایشان نماز نمی‌خوانند. گفتنی‌ست: هیچ فرقی میان نماز خواندن با موزه یا جوراب و نماز خواندن با کفش وجود ندارد؛ این، در حالی‌ست که بسیاری از مردم با جوراب و موزه نماز می‌خوانند؛ ولی نماز خواندن با کفش را ناپسند می‌پندارند و بدین‌سان این سنت، ترک شده است. البته فقط در مساجدی می‌توان با کفش نماز خواند که مانند مساجد گذشته با ریگ و ماسه فرش شده‌اند؛ زیرا ناگفته پیداست که بردن کفش به درون مساجدی که با موکت و قالی فرش شده‌اند، غیربهداشتی‌ست و فرش‌ها را آلوده می‌گرداند؛ لذا کسی که می‌خواهد به سنت نماز خواندن با کفش عمل کند، شایسته است که نمازهای سنت یا نافله را در خانه‌اش بخواند و با پوشیدن کفش به این سنت ترک‌شده عمل نماید.

حدیث بعدی، حدیثی بدین مضمون است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هیچ‌یک از شما با یک لنگه‌ی کفش راه نرود؛ یا هر دو لنگه را بپوشد یا این‌که هر دو را درآورد»؛ علتش این است که دین اسلام، دین عدالت می‌باشد و حتی درباره‌ی پوشش نیز به عدل و عدالت سفارش کرده و از راه رفتن با یک لنگه‌ی کفش منع نموده است؛ چراکه این کار، جفایی در حق پای برهنه می‌باشد؛ علما رحمهم‌الله گفته‌اند: نباید با یک لنگه‌ی کفش راه رفت؛ حتی اگر به‌خاطر تعمیر لنگه‌ای باشد که خراب شده است؛ از این رو در حدیثی که ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده، آمده است که

پیامبر ﷺ فرمود: «هرگاه بند کفش یکی از شما پاره شد، نباید با لنگهی دیگر راه برود تا آنکه لنگهی خراب را تعمیر کند».

سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که جابر رحمه الله می گوید: «رسول الله ﷺ از این که کسی در حالت ایستاده کفش بپوشد، نهی فرمود». این، درباره ی کفش هایی ست که انسان ناگزیر است که از دست خود برای پوشیدن آن کمک بگیرد و بدین منظور خودش را خَم کند؛ در این حالت، ممکن است که انسان به زمین بیفتد؛ اما بسیاری از کفش های امروزی به گونه ای هستند که به سادگی می توانیم آنها را در حالت ایستاده بپوشیم و نیازی نیست که پای خود را بالا بگیریم یا خود را خَم کنیم.

۳۰۰- باب: نهی از روشن گذاشتن آتش در خانه به هنگام خواب و امثال آن، چه آتش چراغ باشد و چه آتشی دیگر

۱۶۶۱- عن ابن عمر رضی اللہ عنہما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا تَتْرُكُوا النَّارَ فِي بُيُوتِكُمْ حِينَ تَنَامُونَ». [متفق علیه]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هنگامی که می خوابید، آتش را در خانه هایتان روشن نگذارید».

۱۶۶۲- وعن أبي موسى الأشعري رضی اللہ عنہ قَالَ: احْتَرَقَ بَيْتٌ بِالْمَدِينَةِ عَلَى أَهْلِهِ مِنَ اللَّيْلِ، فَلَمَّا حَدَّثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِشَأْنِهِمْ، قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ النَّارَ عَدُوٌّ لَكُمْ، فَإِذَا نِمْتُمْ، فَأُظْفِئُوهَا». [متفق علیه]^(۲)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی اللہ عنہ می گوید: شبی خانه ای در مدینه با ساکنانش آتش گرفت. وقتی این خبر به رسول الله ﷺ رسید، فرمود: «این آتش، دشمن شماست؛ هنگامی که می خواهید بخوابید، آن را خاموش کنید».

۱۶۶۳- وعن جابر رضی اللہ عنہ عن رسولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «عَظُّوا الْإِنَاءَ، وَأَوْكُوا السَّقَاءَ، وَأَغْلِقُوا الْأَبْوَابَ وَأُظْفِئُوا السَّرَاجَ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَحُلُّ سِقَاءً، وَلَا يَفْتَحُ بَاباً، وَلَا يَكْشِفُ إِنَاءً؛ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ أَحَدَكُمْ إِلَّا أَنْ يَعْزُضَ عَلَى إِنَائِهِ عُدَاً، وَيَذْكُرَ اسْمَ اللَّهِ، فَلْيَفْعَلْ، فَإِنَّ الْفُؤَيْسِقَةَ تُضْرِمُ عَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ بَيْتَهُمْ». [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: جابر رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ظرف ها را ببوشانید و دهانه ی ظرف آب و نیز درها را ببندید و چراغ ها را خاموش کنید؛ شیطان، درب ظرف آب را نمی گشاید و در بسته را باز نمی کند و پوششِ ظرف ها را بر نمی دارد. اگر کسی از

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۲۹۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۱۵.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۲۹۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۱۶. [این حدیث پیش تر به شماره ی ۱۶۵ آمده است. (مترجم)]

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۰۱۲؛ در صحیح بخاری نیز روایتی به همین مضمون به شماره ی ۳۲۸۰ و ۶۲۹۵ آمده است.

شما چیزی نیافت که آن را روی ظرف‌هایش بگذارد و فقط چوبی در اختیار داشت، پس بسم‌الله بگوید و همان چوب را روی ظرف‌ها بگذارد؛ زیرا موش - که تبه‌کاری کوچک است - خانه را به روی ساکنانش به آتش می‌کشد».

شرح

مولف رحمه‌الله می‌گوید: «باب: نهی از روشن گذاشتن آتش در خانه به هنگام خواب»؛ زیرا همان‌گونه که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیان فرمود: آتش، دشمن انسان است؛ یعنی برای انسان خطر دارد و چه‌بسا هنگامی که در خواب فرو رفته است، یک موش کوچک باعث شود که آتش چراغ شعله‌ور شود و خانه آتش بگیرد؛ چنان‌که در گذشته از چراغ‌هایی استفاده می‌شد که سوخت آن‌ها پیه حیوانات و روغن بود؛ لذا این امکان وجود داشت که موشی به سوخت چراغ آغشته شود یا چراغ را واژگون کند و بدین‌سان خانه با ساکنانش آتش بگیرد؛ از این‌رو پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دستور داد که پیش از خوابیدن، آتش را خاموش کنند تا آتش‌سوزی روی ندهد؛ البته امروزه از وسایل برقی استفاده می‌شود و نوع سوخت مردم، تغییر کرده است و برای روشنایی نیز از لامپ‌های برقی استفاده می‌شود. لذا استفاده از چراغ خواب یا لامپ شب، ایرادی ندارد؛ فقط باید توجه داشت که نکات ایمنی در استفاده از این امکانات رعایت شود. وسایل گرمایشی مانند بخاری نفتی و گازی، خطرهای خاص خودش را دارد؛ لذا لازمی استفاده از چنین وسایلی، رعایت نکات ایمنی‌ست.

هم‌چنین شایسته است که انسان پیش از خوابیدن، درب خانه‌اش را قفل کند و ظرف‌ها را بپوشاند؛ حتی با گذاشتن یک چوب بر روی آن‌ها؛ زیرا رعایت چنین نکاتی، او را از آسیب شیطان حفظ می‌کند.

۳۰۱- باب: نهی از تکلف که عبارتست از گفتار یا کردار بی فایده یا بی موردی که با دشواری انجام شود

الله متعال می فرماید:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ [ص: ۸۶]

بگو: در برابر تبلیغ قرآن هیچ پاداشی از شما نمی خواهم و من، اهل تکلف و از کسانی نیستم که خودسرانه و بدون امر الاهی به دعوت شما بپردازم.

۱۶۶۴- وعن عمر رضی الله عنه قال: نُهِينَا عَنِ التَّكَلُّفِ. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: عمر رضی الله عنه می گوید: از تکلف منع شده ایم.

۱۶۶۵- عن مسروق قال: دَخَلْنَا عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عِلِمَ شَيْئًا فَلْيَقُلْ بِهِ، وَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ، فَلْيَقُلْ: اللَّهُ أَعْلَمُ، فَإِنَّ مِنَ الْعِلْمِ أَنْ يَقُولَ لِمَا لَا يَعْلَمُ: اللَّهُ أَعْلَمُ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: مسروق می گوید: نزد عبدالله بن مسعود رضی الله عنه رفتیم؛ فرمود: ای مردم! هر که چیزی می داند، آن را بگوید و اگر چیزی نمی داند، بگوید: الله دانایتر است؛ زیرا بخشی از علم، این است که انسان درباره ی چیزی که نمی داند، بگوید: الله دانایتر می باشد. الله متعال به پیامبرش ﷺ فرموده است: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾.^(۳)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۲۹۳.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۴۸۰۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۹۸.

(۳) سوره ی ص، آیه ی ۸۶. ترجمه ی این آیه در ابتدای همین باب آمده است. [مترجم]

شرح

مولف رحمه الله می گوید: «باب: نهی از تکلف».

تکلف، بدین معناست که کسی خود را درباره‌ی چیزی به زحمت بیندازد و سعی کند که آن را بشناسد یا چنین وانمود که آن را می‌شناسد؛ در صورتی که در حقیقت، شناخت دقیق و درستی نسبت به آن ندارد. سپس مولف رحمه الله این آیه را ذکر کرده است که الله جل جلاله می‌فرماید: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾؛ یعنی: «بگو که من در برابر تبلیغ قرآن هیچ مزد و پاداشی از شما نمی‌خواهم». این، سخنی بود که همه‌ی پیامبران الهی به اقوام و پیروان خویش اعلام می‌کردند و می‌گفتند که در برابر تبلیغ پیام الهی هیچ مزدی از مردم نمی‌خواهند. ﴿وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾؛ یعنی: من جزو کسانی نیستم که بخواهم بر شما سخت بگیرم یا سخنی به شما بگویم که دانشی نسبت به آن ندارم؛ به عبارت دیگر پیامی که به شما می‌رسانم، از روی خودسری و از پیش خودم نیست؛ بلکه از سوی الله جل جلاله و به تأیید و فرمان اوست و من به امر پروردگار متعال، شما را دعوت می‌دهم. سپس حدیث عمر رضی الله عنه آمده که فرموده است: «از تکلف منع شدیم». منع‌کننده، رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است؛ وقتی یک صحابی چنین عبارتی می‌گوید، در حقیقت منع کردن را به رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهد و می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله ما را از فلان کار منع فرمود. چنان‌که عمر رضی الله عنه بدین نکته اشاره می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله از تکلف نهی نمود.

سپس مولف رحمه الله روایتی بدین مضمون آورده است که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: اگر از انسان سوالی شد که پاسخش را نمی‌داند، بگوید: الله دانتر است؛ و فقط پرسش‌هایی را پاسخ دهد که جوابش را می‌داند. آن بزرگوار، این را نشانه‌ی علم و آگاهی فرد برشمرد؛ زیرا کسی که می‌داند که نمی‌داند، در حقیقت، آدم دانایی‌ست و قدر و اندازه‌ی خودش را درک می‌کند و جایگاهش را می‌شناسد و ندانسته، چیزی نمی‌گوید. مردم به کسی که ندانسته چیزی نمی‌گوید یا فتوایی نمی‌دهد، اطمینان می‌کنند و می‌فهمند که او، فقط درباره‌ی مسایلی که به آن آگاهی دارد، اظهار نظر

می‌نماید و از پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی که نمی‌داند، خودداری می‌کند. این، باعث می‌شود که انسان، حق‌پذیر باشد و خودسرانه و ندانسته فتوا ندهد؛ بر خلاف روی کرد برخی از مردم که امروزه، دانسته و ندانسته فتوا می‌دهند؛ این‌ها به‌راستی نیمه‌ملاهایی هستند که هم خودشان گمراهند و هم دیگران را به گمراهی می‌کشانند. شیخ الاسلام رحمته الله در کتاب «الفتوی الحمویة» می‌گوید: «چهار گروه، دین و دنیا را به تباهی می‌کشانند: نصف متکلم، نصف فقیه، نصف لغوی، و نصف طبیب».

متکلم یا کسی که به علم کلام و منطق روی می‌آورد، باورها و عقاید را به تباهی می‌کشاند؛ زیرا متکلمان، بخشی از کلام را گرفته و پیش از رسیدن به پایان آن، به آموخته یا مبحث کلامی خویش فریفته می‌شوند؛ البته آنان که به پایان این خط می‌رسند، حقیقت را درمی‌یابند و به سوی حق بازمی‌گردند.

نصف فقیه یا نیمه‌ملا، با قضاوت‌ها و اظهار نظرهای نادرست خود، حق را ناحق می‌کند؛ بدین‌سان که حقّ این را به آن، و حقّ آن را به این می‌دهد و بدین ترتیب جامعه را تباه می‌گرداند.

نصف لغوی یا کسی که شناخت دقیقی به زبان عربی ندارد، زبان و دستور زبان عربی را با برداشت‌های نادرست خود درباره‌ی صرف و نحو، به تباهی می‌کشاند. و نصف طبیب که شناخت دقیقی نسبت به بیماری‌ها و روش‌های درمان ندارد، چه‌بسا نسخه‌ی نادرستی می‌پیچد و بیمار را به کام مرگ فرو می‌برد.

در هر حال، روا نیست که انسان خارج از ضوابط علمی، فتوا دهد؛ اگر خواست الهی بر آن باشد که کسی در مقام و موقعیت یک عالم چیره‌دست و توانا قرار گیرد و پیشوا و راهنمای مردم شود، این امر تحقق می‌یابد؛ ولی اگر برای کسی چنین چیزی مقدر نشده باشد، هرچه فتوا دهد و شکل و شمایل مفتیان را به خود بگیرد، هیچ فایده‌ای نمی‌برد. سپس ابن‌مسعود رضی الله عنه بدین آیه استدلال نمود که الله متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرموده است:

انسان درباره‌ی چیزی که نمی‌داند، بگوید: الله داناتر می‌باشد. الله متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرموده است:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ [ص: ۸۶]

بگو: در برابر تبلیغ قرآن هیچ پاداشی از شما نمی‌خواهم و من، اهل تکلف و از کسانی نیستم که خودسرانه و بدون امر الاهی به دعوت شما بپردازم.

۳۰۲- باب: حرام بودن نوحه خوانی و شیون بر مُرده، و نیز حرام بودن زدن به سر و صورت و چاک دادن گریبان و کندن موها و سر دادن آه و واویلا

۱۶۶۶- عن عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْمَيِّتُ يُعَذَّبُ فِي قَبْرِهِ بِمَا نِيَحَ عَلَيْهِ».

وَفِي رَوَايَةٍ: «مَا نِيَحَ عَلَيْهِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «مرده در قبر خود به سبب نوحه خوانی بر او و به خاطر شیونی که برای او سر می دهند، عذاب داده می شود». و در روایتی آمده است: «تا زمانی که بر او نوحه بخوانند و برایش شیون و زاری کنند».

۱۶۶۷- وعن ابن مسعود رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ، وَشَقَّ الْجُيُوبَ، وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر که - در هنگام مصیبت - بر گونه هایش بزند و گریبان چاک کند و مانند دوران جاهلیت آه و واویلا سر دهد - و سخن جاهلی بر زبان بیاورد - از ما نیست».

شرح

مؤلف رحمه الله می گوید: «باب: حرام بودن نوحه خوانی و شیون و زاری بر مُرده». نوحه گری به معنای گریستن با شیون و فریاد و درآوردن صداهایی از خود، مانند صدا و بقبقو کردن کبوتر است.

گریستن بر مُرده، دو نوع می باشد:

یکم: گریه ی طبیعی که به اقتضای طبیعت انسان است و ایرادی ندارد؛ چنان که پسر بچه ای در حال مرگ بود و نفسش، تند می زد و سینه اش بالا و پایین می رفت؛ او را به پیامبر ﷺ دادند. آن بزرگوار بچه را در آغوش گرفت و اشک از چشمانش سرازیر

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۲۹۲، ۱۲۸۷)؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۲۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۲۹۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۳.

شد. سعد^{رضی الله عنه} گفت: ای رسول خدا! این چیست؟ پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} فرمود: «این، رحمتی است که الله متعال در دل بندگانش نهاده است». و در روایتی آمده که فرمود: «این، رحمتی است که الله متعال در دل هر بنده‌ای که بخواهد، قرار می‌دهد و الله، به بندگانی رحم می‌کند که رحم و شفقت داشته باشند». گریه‌ی پیامبر^{صلی الله علیه و آله} بر آن کودک از سر بی‌صبری نبود؛ بلکه به خاطر مهر و شفقتی بود که در قلب آن بزرگوار وجود داشت؛ زیرا دل پیامبر^{صلی الله علیه و آله} به آن کودک که با مرگ دست و پنجه نرم می‌کرد، سوخت.

یکی دیگر از گریه‌های طبیعی، این است که انسان به‌خاطر جدا شدن از دوست و محبوب خود، بگرید؛ چنان‌که پیامبر^{صلی الله علیه و آله} بر فراق و مرگ فرزندش ابراهیم^{رضی الله عنه} گریست؛ ابراهیم^{رضی الله عنه} از ماریه‌ی قبطی^{رضی الله عنها} زاده شد؛ ماریه^{رضی الله عنها} را پادشاه قبط به پیامبر^{صلی الله علیه و آله} بخشیده بود. ابراهیم^{رضی الله عنه} تقریباً یک‌سال و چهار ماه داشت که از دنیا رفت. پیامبر^{صلی الله علیه و آله} به‌خاطر علاقه‌ی وافرش به ابراهیم خلیل^{علیه السلام}، نام فرزند خود را ابراهیم گذاشت؛ هنگامی که ابراهیم^{رضی الله عنه} وفات کرد، پیامبر^{صلی الله علیه و آله} در حالی که می‌گریست، فرمود: «إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ، وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يُرْضِي رَبَّنَا، وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ»^(۱) یعنی: «چشم می‌گرید و قلب، اندوهگین است؛ و ما سخنی جز آن‌چه پروردگارمان را خشنود سازد، نمی‌گوییم. ای ابراهیم! ما به‌خاطر جدایی تو اندوهگین هستیم». بدین ترتیب پیامبر^{صلی الله علیه و آله} بر مرگ این کودک، گریست. این نوع گریه، هیچ ایرادی ندارد و نشانه‌ی نارضایتی انسان از تقدیر الهی نیست؛ زیرا طبیعت انسان چنین اقتضا می‌کند.

دوم: گریه‌ای است که با نوحه و شیون و زاری‌ست و مُرده در قبر خود به‌خاطر شیون و زاریِ نزدیکانش، عذاب داده می‌شود؛ یعنی وقتی مُرده را در قبر می‌گذارند، تا زمانی که بر او نوحه بخوانید و شیون و زاری کنید، مرده عذاب داده می‌شود و بدین ترتیب شما، سبب عذاب شدن او هستید؛ همان‌گونه که در حدیث عمر بن خطاب^{رضی الله عنه} آمده است که پیامبر^{صلی الله علیه و آله} فرمود: «مرده در قبر خود به سبب نوحه‌خوانی بر او و به‌خاطر شیونی که برای او سر می‌دهند، عذاب داده می‌شود». لذا بر انسان واجب است که صبر و شکیبایی ورزد و بداند که مصیبت بزرگ، پاداش فراوان در پی دارد و هرچه مصیبت بزرگ‌تر باشد، ثوابش بیش‌تر است.

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۹۳۲؛ [مترجم]

سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که - در هنگام مصیبت - بر گونه هایش بزند و گریبان چاک کند و مرتکب امور جاهلی شود، از ما نیست»؛ امور جاهلی، این است که آه و واویلا سر دهد یا برای خود دعای هلاکت کند یا بگوید: «ای وای! کرم شکست». پیامبر صلی الله علیه و آله از چنین کسانی بیزار است؛ زیرا قلب مومن، به تقدیر الهی باور دارد و می داند که بی صبری و شیون و فریاد، هیچ چیزی را عوض نمی کند؛ بلکه آنچه روی داده، تقدیر الهی است که پنجاه هزار سال پیش از آفرینش آسمانها و زمین مقدّر گردیده و اینک تحقق یافته است؛ بلکه کار نوشتن تقدیر به وسیله قلمها، پایان یافته و نامه ها، خشک شده است. پس بی صبری و داد و فریاد، هیچ فایده ای ندارد؛ فایده ی نارضایتی و بی صبری در برابر تقدیر الهی چیست؟ این، فقط وسوسه ی شیطان است که از یک سو انسان را از اجر و ثواب محروم می گرداند و از سوی دیگر، سبب رنج و عذاب مُرده در قبر است.

لذا ای خواهر و برادر گرامی! از الله تعالی پروا کن و صبر و شکیبایی در پیش گیر و همان سخنی را بگو که صابران و شکیبایان در هنگام مصیبت می گویند؛ آنان که الله متعال در قرآن کریم آنها را ستوده و فرموده است:

﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾

[البقرة: ۱۵۵، ۱۵۶]

و به صابران مژده بده؛ کسانی که هرگاه مصیبتی به آنان می رسد، می گویند: ما از آن الله هستیم و به سوی الله باز می گردیم.

ام سلمه رضی الله عنها می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هر بنده ای که مصیبتی به او برسد و بگوید: "إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، اللَّهُمَّ اؤْجِرْنِي فِي مُصِيبَتِي وَأَخْلِفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا" ^(۱) الله متعال به خاطر مصیبتش به او اجر می دهد و جای گزینی بهتر از آن، به او عنایت می کند». ^(۲) ام سلمه رضی الله عنها که شوهر، یعنی پسرعموی عزیزش را از دست داده

(۱) ترجمه ی دعا: «ما، از آن الله هستیم و به سوی او بازمی گردیم؛ یا الله! به خاطر مصیبتم، به من پاداش بده و جای گزینی بهتر از آن، به من عنایت کن».

(۲) رک: حدیث شماره ی ۹۲۶. [مترجم]

بود، با خود می‌گفت: چه کسی برایم از ابوسلمه رضی الله عنه بهتر خواهد بود؟ البته او به فرموده‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله باور داشت، اما با خود می‌گفت: چه کسی برایم از ابوسلمه بهتر است؟ لذا همین‌که عده‌اش پایان یافت، پیامبر صلی الله علیه و آله از او خواستگاری کرد و بی‌شک پیامبر صلی الله علیه و آله برای ام‌سلمه رضی الله عنها از ابوسلمه رضی الله عنه بهتر بود و بدین ترتیب فرزندان ام‌سلمه رضی الله عنها تحت سرپرستی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفتند. خو بست در این باره به ماجرای دیگری نیز اشاره کنم؛ ام‌سلمه رضی الله عنها می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله نزد ابوسلمه رضی الله عنه آمد که - مُرده و - و چشمان وی باز مانده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی روح از تن جدا می‌شود، چشم آن را دنبال می‌کند». برخی از افراد خانواده‌ی ابوسلمه رضی الله عنه آه و واویلا سر دادند (و آرزوی مرگ کردند). آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله «برای خود جز دعای نیک نکنید؛ زیرا فرشتگان بر دعای شما، آمین می‌گویند». سپس افزود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَأَبِي سَلَمَةَ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِي الْمُهْدِيَّينَ، وَاخْلُفْهُ فِي عَقْبِهِ فِي الْغَابِرِينَ، وَاغْفِرْ لَنَا وَلَهُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، وَافْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ، وَتَوَزَّ لَهُ فِيهِ»^(۱) بدین سان پیامبر صلی الله علیه و آله برای ابوسلمه رضی الله عنه پنج دعا کرد که با همه‌ی دنیا برابری می‌کند:

- ۱- «یا الله! گناهان ابوسلمه را بیامرز».
 - ۲- «درجه‌اش را در میان بندگان هدایت‌یافته‌ات در بهشت، بلند بگردان».
 - ۳- «خود حامی بازماندگانش باش».
 - ۴- «قبرش را فراخ بگردان».
 - ۵- «قبرش را نورانی بفرما».
- اینک می‌دانیم که الله متعال، دعای پیامبر صلی الله علیه و آله را در حق ابوسلمه رضی الله عنه پذیرفت و به پذیرفته شدن همه‌ی این دعا امیدواریم. آن بخش دعا که پذیرفته شدن آن برای ما نمایان شده، این است که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی ابوسلمه رضی الله عنه دعا کرد و فرمود: «وَاخْلُفْهُ فِي عَقْبِهِ فِي الْغَابِرِينَ». یعنی: «...یا الله! خود حامی فرزندان باش». و همین‌طور هم شد؛ زیرا الله متعال، بهترین شخص، یعنی رسول‌الله صلی الله علیه و آله را جای‌گزین پدرشان کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله با ام‌سلمه رضی الله عنها ازدواج نمود؛ بدین‌سان فرزندان ابوسلمه رضی الله عنه در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۹۲۴. [مترجم]

پرورش یافتند. لذا امیدواریم که الله متعال چهار دعای دیگر پیامبرش ﷺ را درباره‌ی این مرد نیکوکار پذیرفته باشد.

خلاصه این‌که بر انسان واجب است که در هنگام مصیبت، شکیبایی ورزد و دعایی را که در حدیث ام سلمه ؓ آمده است، بگوید؛ البته همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، گریه‌ی طبیعی که بدون نوحه و شیون و زاری باشد، ایرادی ندارد؛ زیرا این نوع گریه، از پیامبر ﷺ ثابت است.

۱۶۶۸- وَعَنْ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ: وَجَعَ أَبُو مُوسَى ﷺ فَعُشِيَ عَلَيْهِ، وَرَأْسُهُ فِي حِجْرِ امْرَأَةٍ مِنْ أَهْلِهِ، فَأَقْبَلَتْ تَصِيحُ بَرَّةٍ فَلَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهَا شَيْئًا، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: أَنَا بَرِيءٌ مِمَّنْ بَرِيءٌ مِنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؛ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَرِيءٌ مِنَ الصَّالِقَةِ، وَالْحَالِقَةِ، وَالشَّاقَةِ. [متفق علیه]^(۱)

ترجمه: ابوبرده می‌گوید: ابوموسی ؓ بیمار بود و در حالی که سرش در دامن زنی از افراد خانواده‌اش قرار داشت، بی‌هوش شد. آن زن شروع به شیون و فریاد کرد؛ ولی ابوموسی ؓ نتوانست او را از این کار باز دارد و چون به هوش آمد، فرمود: من از کسی که رسول‌الله ﷺ از او بی‌زاری جُست، بی‌زارم؛ رسول‌الله ﷺ از زنی که - در هنگام مصیبت - شیون و فریاد سر می‌دهد، و از زنی که موهایش را می‌کند و از زنی که گریبان می‌درد، اظهار بی‌زاری کرد.

۱۶۶۹- وعن المغيرة بن شعبة ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ نِيحَ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ يُعَذَّبُ بِمَا نِيحَ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [متفق علیه]^(۲)

ترجمه: مغیره بن شعبه ؓ می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هرکه بر مرگش نوحه بخوانند، روز قیامت بدان سبب که بر مرگش شیون و زاری کرده‌اند، عذاب داده می‌شود».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۲۹۶ به صورت معلق؛ و صحیح مسلم، به صورت موصول، ش: ۱۰۴.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۲۹۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۳۳.

۱۶۷۰- وعن أم عطية نسيبة - بضم التون وفتحها - قالت: أخذ علينا رسول الله ﷺ عند البيعة أن لا ننوح. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ام عطیه، نسیبه ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ هنگام بیعت از ما پیمان گرفت که - در وقت مصیبت - نوحه نخوانیم و شیون و زاری نکنیم.

۱۶۷۱- وعن الثعمان بن بشير قال: أغمى على عبد الله بن رواحة ﷺ، فجعلت أخته تبكي، وتقول: وأجبله، وأكذا، وأكذا: تُعَدُّ عليه. فقال حين أفاق: ما قلت شيئاً إلا قيل لي أنت كذلك؟ [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: نعمان بن بشیر ﷺ می گوید: عبدالله بن رواحه ﷺ بی هوش شد؛ خواهرش شروع به گریه کرد و می گفت: ای دریغ بر برادرم که مثل کوه، پستی‌بان من بود! ای دریغ بر او که چنین و چنان بود! و چندین ویژگی را برایش برشمرد. هنگامی که عبدالله بن رواحه ﷺ به هوش آمد، به خواهرش گفت: هرچه می گفتم، از من می پرسیدند که تو واقعاً این گونه بودی؟

۱۶۷۲- وعن ابن عمر قال: اشتكى سعد بن عبادة ﷺ، شكوى، فأتاه رسول الله ﷺ يَعودُهُ مع عبد الرحمن بن عوف، وسعد بن أبي وقاص، وعبد الله بن مسعود ﷺ. فلما دخل عليه، وجدته في غشية فقال: «أقضى؟» قالوا: لا يا رسول الله؛ فبكى رسول الله ﷺ فلما رأى القوم بكاء النبي ﷺ بكوا، قال: «ألا تسمعون؟ إن الله لا يعذب بدمع العين، ولا بحزن القلب، ولكن يعذب بهذا» وأشار إلى لسانه - أو يرحم. [متفق عليه]^(۳)

ترجمه: ابن عمر ﷺ می گوید: سعد بن عبادة ﷺ بیمار شد. رسول الله ﷺ به همراه عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود ﷺ به عیادت سعد بن عبادة ﷺ آمد و دید که بی هوش است. پرسید: آیا تمام کرده است؟ گفتند: خیر، ای رسول خدا! رسول الله ﷺ به گریه افتاد. مردم نیز با دیدن گریه ی پیامبر ﷺ گریستند.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۳۰۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۳۶.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۴۲۶۸.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۱۳۰۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۹۲۴. [این حدیث پیش تر به شماره ی ۹۳۰ آمده است. (مترجم)]

پیامبر ﷺ فرمود: «مگر نمی دانید که الله به خاطر اشک چشم و غم دل، عذاب نمی کند؛ بلکه به خاطر این، عذاب می دهد یا رحم می فرماید»؛ و به زبان خود اشاره کرد.

۱۶۷۳- وعن أبي مالك الأشعريّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «التَّائِحَةُ إِذَا لَمْ تَتُبْ قَبْلَ مَوْتِهَا تُقَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَلَيْهَا سِرْبَالٌ مِنْ قِطْرَانٍ، وَدُرْعٌ مِنْ جَرَبٍ». [روایت مسلم]^(۱)
ترجمه: ابومالک اشعری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر زن نوحه خوان پیش از مرگش توبه نکند، روز قیامت در حالی برانگیخته می شود که شلواری از قطران (= ماده ای بدبو، قیرمانند و قابل اشتعال) و پیراهنی خشن بر تن خواهد داشت که بدنش را همانند بیمار مبتلا به گری، آزار می دهد».

۱۶۷۴- وعن أسيد بن أبي أسيدٍ التابعي، عن امرأةٍ من المَبَايعَاتِ قالت: كان فيما أخذَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْمَعْرُوفِ الَّذِي أَخَذَ عَلَيْنَا أَنْ لَا نَعْصِيَهُ فِيهِ: أَنْ لَا نَخْمِشَ وَجْهًا، وَلَا نَدْعُو وَيْلًا، وَلَا نَشُقَّ جَيْبًا، وَأَنْ لَا نَنْثُرَ شَعْرًا. [روایت ابوداود با إسناده حسن]^(۲)
ترجمه: اُسَید بن ابی اُسَید تابعی می گوید: یکی از زنانی که با پیامبر ﷺ بیعت کرده بود، می گفت: از جمله مواردی که رسول الله ﷺ بر کارهای نیک از ما پیمان گرفت، این بود که - در هنگام مصیبت - چهره نخرانیم و فریاد و واویلا سر ندهیم و گریبان پاره نکنیم و موهای خود را پراکنده نگردانیم.

۱۶۷۵- وعن أبي موسى ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ مَيِّتٍ يَمُوتُ فَيَقُومُ بِأَكْبَهُمْ فَيَقُولُ: وَاجْبَلَاهُ، وَاسَيِّدَاهُ، أَوْ نُحْوِ ذَلِكَ إِلَّا وَكَّلَ بِهِ مَلَكًا يَلْهَزَانِهِ: أَهَكَذَا كُنْتُ؟». [ترمذی روایتش کرده و گفته است: حدیثی حسن می باشد].^(۳)

ترجمه: ابوموسی ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر که بمیرد و نوحه خوان خانوادگی او بایستد و بگوید: ای دریغ بر او که چون کوه پشتیان ما بود! ای دریغ بر

(۱) صحیح مسلم، ش: ۹۳۴.

(۲) صحیح ابی داود، از آلبنی رحمه الله، ش: ۶۸۵.

(۳) صحیح الجامع، ش: ۵۷۸۸؛ صحیح الترمذی، از آلبنی رحمه الله، ش: ۸۰۱.

سرور و آقایمان! یا چنین چیزهایی بگوید، دو فرشته بر میت گماشته می‌شوند و با مُشت گره کرده بر سینه‌اش می‌زنند و می‌گویند: تو واقعاً این گونه بودی؟»

۱۶۷۶- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اِثْنَتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرٌ: الظُّعْنُ فِي النَّسَبِ، وَالتَّيَاحَةُ عَلَى الْمَيِّتِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «دو رفتار در میان مردم رواج دارد که هر دو، از خصلت‌های کفر و جاهلی‌ست: طعنه زدن در نسب و نوحه‌گری بر مُرده».

شرح

همه‌ی این احادیث، بیان‌گر حرام بودن نوحه‌گری بر مُرده و نیز مرثیه‌خوانی بر او با گریه و زاری‌ست.

نوحه‌گری به معنای گریستن با شیون و فریاد و درآوردن صداهایی از خود، مانند صدا و بقبقو کردن کبوتر است. و مرثیه‌خوانی بدین معناست که ضمن شیون و زاری بر مُرده، نیکی‌های او را یاد کنند. نووی رحمته الله علیه احادیثی درباره‌ی حرام بودن نوحه‌گری و مرثیه‌خوانی آورده است؛ از آن جمله: حدیثی بدین مضمون که ابوموسی رضی الله عنه بیمار بود و در حالی که سرش در دامن زنی از افراد خانواده‌اش قرار داشت، بی‌هوش شد. آن زن شروع به شیون و فریاد کرد؛ ولی ابوموسی رضی الله عنه نتوانست او را از این کار باز دارد و چون به هوش آمد، فرمود: من از کسی که رسول‌الله ﷺ از او بی‌زاری جُست، بی‌زارم؛ رسول‌الله ﷺ از زنی که - در هنگام مصیبت - شیون و فریاد سر می‌دهد، و از زنی که موهایش را می‌کند و از زنی که گریبان می‌دزد، اظهار بی‌زاری کرد.

ما نیز به پیروی از رسول‌الله ﷺ از چنین کسانی بی‌زاری می‌جوئیم. پیش از اسلام، زمانی که کسی می‌مُرد، زن‌ها شیون و فریاد و آه و فغان سر می‌دادند؛ هم‌چنین عادت داشتند که به علامتِ عزا و غم و اندوه، موهای خود را می‌کُندند؛ در صورتی که موی بلند و انبوه، زینت زن است، اگرچه امروزه برخی از زنان به تقلید از زنان کفار، موهای خود را مانند موهای مردان، کوتاه می‌کنند!

(۱) صحیح مسلم، ش: ۶۷. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۱۵۸۶ آمده است. (مترجم)]

همچنین در دوران جاهلیت، زنان در هنگام مصیبت گریان خود را پاره می کردند؛ در هر حال هر عملی که علامت بی صبریست، حرام می باشد و رسول الله ﷺ از چنین اعمالی اظهار بیزاری نموده است.

در یکی از این احادیث آمده است که «اگر زن نوحه گر پیش از مرگش توبه نکند، روز قیامت در حالی برانگیخته می شود که شلواری از قطران (= ماده ای بدبو، قیرمانند و قابل اشتعال) و پیراهنی خشن بر تن خواهد داشت که بدنش را همانند بیمار مبتلا به گری، آزار می دهد»؛ ولی اگر پیش از مرگش توبه کند الله متعال نیز توبه اش را می پذیرد.

همچنین در یکی از این روایات آمده است: رسول الله ﷺ به همراه عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعودؓ به عیادت سعد بن عبادہؓ رفت. پیامبر ﷺ به گریه افتاد. مردم با دیدن گریه ی پیامبر ﷺ گریستند. پیامبر ﷺ فرمود: «مگر نمی دانید که الله به خاطر اشک چشم و غم دل، عذاب نمی کند؛ بلکه به خاطر این، عذاب می دهد یا رحم می فرماید»؛ و به زبان خود اشاره کرد؛ مثلاً اگر انسان به مصیبتی دچار شود و ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ بگوید و باور داشته باشد که فرمانروایی، تقدیر و تدبیر همه ی امور از آن الله متعال است و همه ی ما به سوی او باز می گردیم، و نیز دعایی را که در حدیث ام سلمهؓ آمده است، بر زبان بیاورد، در برابر مصیبتی که به او رسیده است، اجر و پاداش می یابد؛ اما اگر آه و واویلا سر دهد یا شیون و زاری کند، به سببش مجازات خواهد شد.

گزیده ی این احادیث، این است که اگر گریستن بر مرگ کسی، صرفاً به اقتضای طبیعت بشری باشد، ایرادی ندارد؛ اما نوحه گری و شیون و زاری، زدن بر صورت، پاره کردن گریان و کندن موها یا پریشان کردن آنها، حرام می باشد و پیامبر ﷺ از چنین کارهایی اظهار بیزاری کرده است.

۳۰۳- باب: نهی از رفتن به نزد کاهنان، منجمان، فالگیران، و رمالانی که با ریگ و جو و امثال آن، رمالی می‌کنند

۱۶۷۷- عن عائشة رضی الله عنها قالت: سأل رسول الله ﷺ أناس عن الكُهَّانِ، فقال: «لَيْسُوا بِشَيْءٍ»؛ فقالوا: يا رسول الله إِنْهُمْ يُحَدِّثُونَ أَحْيَانًا بِشَيْءٍ، فَيَكُونُ حَقًّا؟ فقال رسول الله ﷺ: «تِلْكَ الْكَلِمَةُ مِنَ الْحَقِّ يَخْطِفُهَا الْجَنِّي فَيَقْرُهَا فِي أُذُنِ وَلِيِّهِ، فَيَخْلِطُونَ مَعَهَا مِثْلَ كَذِبِيَّةٍ».
[متفق عليه]^(۱)

وفي روايةٍ للبخاري عن عائشة رضی الله عنها أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَنْزِلُ فِي الْعَنَانِ - وَهُوَ السَّحَابُ - فَتَذْكُرُ الْأَمْرَ قُضِيَ فِي السَّمَاءِ، فَيَسْتَرْقِي الشَّيْطَانُ السَّمْعَ، فَيَسْمَعُهُ، فَيُوحِيهِ إِلَى الْكُهَّانِ، فَيَكْذِبُونَ مَعَهَا مِثْلَ كَذِبِيَّةٍ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ».

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: مردمانی از رسول‌الله ﷺ درباره‌ی کاهنان پرسیدند؛ فرمود: «آنها چیزی نیستند». عرض کردند: ای رسول‌خدا! آنها گاهی اوقات چیزهایی به ما می‌گویند که درست از آب درمی‌آید؟! رسول‌الله ﷺ فرمود: «آن سخن، جزو سخنان راستینی ست که یک جن - از عالم فرشتگان - می‌رباید و آن را در گوش دوست خود - یعنی کاهن - القا می‌کند و کاهنان صد دروغ بر آن می‌افزایند».

در روایتی از بخاری آمده است که عایشه رضی الله عنها از رسول‌الله ﷺ شنید که می‌فرمود: «فرشتگان در ابرها فرود می‌آیند و کارهایی را که در آسمان مقرر شده است، با هم بازگو می‌کنند؛ شیطان مخفیانه گوش می‌دهد و آن را می‌شنود و سپس آن را به کاهنان القا می‌کند؛ آنها نیز صد دروغ از پیش خود بر آن می‌افزایند».

شرح

مؤلف رحمه الله بابی درباره‌ی حرام بودن رفتن به نزد کاهنان و منجمان و امثال آنان گشوده است.

کاهن به کسی می‌گویند که ادعای پیش‌گویی می‌کند و از آنچه در آینده روی خواهد داد، خبر می‌دهد؛ مثلاً می‌گوید: در فلان روز، فلان اتفاق می‌افتد! یا به کسی می‌گوید: در فلان روز بخت به تو رو می‌کند! یا در فلان روز فلان اتفاق برایت می‌افتد.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۲۱۰، ۵۷۶۲)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۲۸.

منجم به کسی گفته می شود که ستاره شناسی را شغل و حرفه ی خویش قرار می دهد؛ البته ناگفته نماند که علم نجوم یا ستاره شناسی، بر دو نوع است که نوعی از آن، جایز می باشد و نوع دیگر، حرام.

آن دسته از انسان هایی که کاهن یا پیش گو هستند دوستانی از جن ها دارند. می دانید که الله ﷻ سرعت و قدرت فراوانی به جن ها داده است؛ آن ها می توانند به آسمان ها بالا بروند؛ هریک از آن ها کرسی ویژه ای در آسمان دارد و همان جا به استراق سمع می نشیند و سخنانی را که در میان فرشتگان رد و بدل می شود، مخفیانه گوش می دهد. فرشتگان درباره ی امری که الله ﷻ مقرر کرده است، با هم سخن می گویند؛ آن گاه شیاطین جنی، این اخبار را می ربایند و آن را به شیطان های انسی که همان پیش گویان هستند، القا می کنند و این کاهنان و پیش گویان نیز صد دروغ را به آن می افزایند و آن را به خورد مردم می دهند؛ البته گاهی از اوقات، همان سخن راستینی را بازگو می کنند که از شیطان جنی شنیده اند و بدین سان سخن یا ادعای آن ها درست از آب درمی آید.

عایشه ؓ می گوید: «مردمانی از رسول الله ﷺ درباره ی کاهنان پرسیدند؛ زیرا در آستانه ی ظهور پیامبر اکرم ﷺ مدعیان پیش گوئی زیاد شده بودند و حتی گاه ادعا می کردند که بر آن ها وحی می شود. می دانید که در این میان، جن ها نقش پررنگی داشتند؛ همان گونه که الله متعال از زبان آن ها می فرماید:

﴿وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقْعِدًا لِّلسَّمْعِ فَمَن يَسْمِعَ الْآنَ يَجِدْ لَهُوْ شِهَابًا رَّصَدًا ۝۹﴾

[الجن: ۹]

و ما در بخش هایی از آسمان برای استراق سمع و شنیدن (اخبار آسمان) می نشستیم و هر کس که اینک به استراق سمع بپردازد، برای خویش شهابی آماده می یابد.

وقتی از رسول الله ﷺ درباره ی کاهنان پرسیدند، فرمود: «آن ها چیزی نیستند؛ یعنی: به آن ها اهمیت ندهید؛ بلکه به آن ها بی اعتنا باشید و حرفشان را قبول نکنید. عرض کردند: ای رسول خدا! آن ها گاهی اوقات چیزهایی به ما می گویند که درست از آب درمی آید؟! رسول الله ﷺ فرمود: «آن سخن، جزو سخنان راستینی ست که یک جن - از عالم فرشتگان - می رباید و آن را در گوش دوست خود - یعنی کاهن - القا می کند و کاهنان صد دروغ بر آن می افزایند». لذا بر ما واجب است که این کاهنان و مدعیان

پیش‌گویی را تکذیب کنیم و بدانیم که هرکه نزدشان برود و تصدیقشان کند، به قرآنی که بر محمد ﷺ نازل شده، کفر ورزیده است؛ از آن‌رو که الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [نمل: ۶۵]

بگو: جز الله هیچ‌یک از موجودات آسمان‌ها و زمین، غیب نمی‌داند.

اما کاهنان و مدعیان پیش‌گویی، ادعا می‌کنند که غیب می‌دانند؛ از این‌رو کسی که دعای این‌ها را تصدیق کند، گویا به این آیه کفر ورزیده است.

اما منجمان، کسانی هستند که به علم نجوم می‌پردازند؛ البته علم نجوم، بر دو گونه است: نوعی از آن ایرادی ندارد که از آن برای تعیین موقعیت‌های مکانی و زمانی استفاده می‌شود؛ مثلاً ستاره‌ی قطبی، جهت شمال را نشان می‌دهد و برای تعیین جهت قبله نیز کار برد دارد. الله متعال در قرآن کریم یکی از فواید ستارگان را جهت‌یابی برشمرده و فرموده است:

﴿وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ [النحل: ۱۶]

و به‌وسیله‌ی ستارگان راهشان را می‌یابند.

این بخش از علم نجوم که رواست و از آن می‌توان به ستاره‌شناسی و کیهان‌شناسی یاد نمود، کاربردهای فراوانی در تعیین موقعیت‌های زمانی، مانند فصول سال و نیز در تعیین موقعیت‌های مکانی یا جهت‌یابی دارد.

اما نوع دوم علم نجوم که نارواست، ادعای کسانی‌ست که ستارگان را در روی دادهای زمینی، مؤثر می‌دانند؛ مانند کسانی که در دوره‌ی جاهلی می‌گفتند: اقبال فلان ستاره بود که باران بارید! گفتن چنین سخنانی، نارواست؛ بلکه هیچ ربطی میان روی دادهای آسمان و زمین نیست. آسمان، آفریده‌ای مستقل است و آنچه در آن روی می‌دهد، تأثیری بر زمین ندارد؛ به عبارت دیگر: اجرام آسمانی و ستارگان خود مخلوقند و بر پیش‌آمدها اثر نمی‌گذارند. برخی از مردم می‌گویند: در ستاره‌ی فلانی این‌طور افتاده است که فرزندش آدم خوش‌بختی باشد! این، همان طالع‌بینی‌ست که حرام می‌باشد. هرکه شخص طالع‌بین را تصدیق کند، مانند کسی‌ست که کاهنی را تصدیق کرده است و پیش‌تر حکمش بیان شد.

۱۶۷۸- وعن صفیة بنت أبي عبيد، عن بعض أزواج النبي ﷺ وﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَتَى عَرَافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ فَصَدَّقَهُ، لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ يَوْمًا». [روایت مسلم]^(۱)
ترجمه: صفیه دخت ابوعبید به نقل از یکی از همسران پیامبر ﷺ و ﷺ می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هر که نزد فال گیر یا پیش گویی برود و درباره ی چیزی از او بپرسد و تصدیقش کند، نماز چهل روز وی پذیرفته نمی شود».

۱۶۷۹- وَعَنْ قَبِيصَةَ بْنِ الْمُخَارِقِ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْعِيفَةُ، وَالطَّيْرَةُ، وَالطَّرْقُ مِنَ الْحَبْتِ». [روایت ابوداود با إسناد حسن]^(۲)
ترجمه: از قبیصه بن مُخارق ﷺ روایت شده که گفته است: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «فال گیری با پراندن پرنده، فال گیری با صداها و رنگ های پرندگان یا جهتی که حرکت می کنند و فال گیری و رمالی با کشیدن خط و نشان یا انداختن سنگ ریزه، جزو شرک و خرافات و جادوگری ست».

۱۶۸۰- وعن ابن عباس ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ اقْتَبَسَ عِلْمًا مِنَ النُّجُومِ، اقْتَبَسَ سُعْبَةً مِنَ السَّحَرِ زَادَ مَا زَادَ». [روایت ابوداود با إسناد صحيح]^(۳)
ترجمه: ابن عباس ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که بخشی از علم نجوم را فرا بگیرد، بخشی از سحر و جادوگری را فرا گرفته است و به هر اندازه که از علم نجوم بیش تر بیاموزد، سحر و جادوگری را نیز بیش تر آموخته است».

۱۶۸۱- وعن معاوية بن الحكم ﷺ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِنِّي حَدِيثُ عَهْدٍ بِالْجَاهِلِيَّةِ، وَقَدْ جَاءَ اللَّهُ تَعَالَى بِالْإِسْلَامِ، وَإِنَّ مِنَّا رَجُلًا يَأْتُونَ الْكُهَّانَ؟ قَالَ: «فَلَا تَأْتِيهِمْ»؛ قُلْتُ: وَمِنَّا رَجُلٌ يَتَطَيَّرُونَ؟ قَالَ: «ذَلِكَ شَيْءٌ يَجْدُونَهُ فِي صُدُورِهِمْ، فَلَا يَصُدُّهُمْ»؛ قُلْتُ:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۲۳۰.

(۲) ضعیف است؛ ضعیف الجامع، ش: ۳۹۰۰؛ غایة المرام، ش: ۳۰۱؛ و ضعیف أبی داود، از آلبنی رحمه الله، ش: ۸۴۲.

(۳) صحیح الجامع، ش: ۶۰۷۴؛ و السلسلة الصحيحة، ش: ۷۳۹؛ و صحیح أبی داود، از آلبنی رحمه الله، ش: ۳۳۰۵.

وَمِمَّا رَجَالٌ يَخْطُونَ؟ قَالَ: «كَانَ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ يَخْطُ، فَمَنْ وَافَقَ خَطَّهُ فَذَاكَ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: معاویه بن حکم رضی الله عنه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! من تازه مسلمانم و الله متعال اسلام را- برای ما- فرستاده است؛ در میان ما کسانی هستند که نزد کاهنان می روند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تو نزد آن ها نرو». گفتم: در میان ما کسانی هستند که فال بد می گیرند؟ فرمود: «این، چیزی ست که آن ها در دل هایشان احساس می کنند؛ اما این، نباید ایشان را از تصمیمشان منصرف سازد». گفتم: در میان ما کسانی هستند که با کشیدن خط، فال می گیرند؟ فرمود: یکی از پیامبران نیز با کشیدن خط، فال می گرفت؛ لذا کسی که خطش درست از آب درمی آید، با خط آن پیامبر موافق افتاده است».^(۲)

شرح

از احادیث و آثاری که مولف رحمته الله ذکر کرده، چنین برداشت می شود که رفتن به نزد کاهنان و غیب گویان و تصدیقشان، حرام است؛ چنان که اگر کسی نزد فال گیر یا پیش گویی برود و او را تصدیق کند، نماز چهل روزش قبول نمی شود. کسی که پیش گویان و مدعیان علم غیب را تصدیق نماید، به قرآنی که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده، کفر ورزیده است؛ اما ایرادی ندارد که کسی به قصد رسوا کردن کاهن و فاش نمودن دروغ های او نزدش برود؛ بلکه کار پسندیده ای ست؛ همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله نزد کاهن و جادوگری به نام ابن صیاد رفت و با او سخن گفت و از او پرسید: «من، چیزی برای تو پنهان کرده ام؛ آیا می توانی بگویی که چیست؟» ابن صیاد پاسخ داد: «دُخ»؛ اما نتوانست کلمه را به طور کامل ادا کند؛ زیرا پرسش پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ی [دخان] مورد اشاره در آیه ی ۱۰ [سوره ی «دخان» بود، اما ابن صیاد از پاسخ گویی به پیامبر صلی الله علیه و آله درماند.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۳۷. [این حدیث پیش تر به شماره ی ۷۰۶ نیز آمده است. (مترجم)]

(۲) قاضی عیاض، همین معنا را گفته و افزوده است: شریعت، از گفتن حرف بی اساس و باطل و نیز از ادعای غیب، منع کرده است؛ لذا از آن جا که شاخص و راهی قطعی برای درک کیفیت خط آن پیامبر وجود ندارد، این حدیث دلیلی بر جواز رمالی با کشیدن خط نیست. نگا: المفهم لما أشکل من تلخیص کتاب مسلم (۲/۲۰۸). [مترجم]

پیامبر ﷺ به او فرمود: «اِحْسَا فَلَئِنْ تَعْدُو قَدْرَكَ»^(۱) «خوار و ذلیل شوی؛ تو نمی‌توانی از حد خود تجاوز کنی».^(۲) لذا اگر انسان از کاهن سؤال کند تا رسوایش نماید و دروغ و دغش را برای مردم آشکار سازد، ایرادی ندارد؛ بلکه چنین عملی، نیک و پسندیده است و روشن‌گری و ابطال باطل به‌شمار می‌آید.

یکی از روش‌های فال‌گیری که در دوره‌ی جاهلی رواج داشت، این بود که وقتی عرب‌ها تصمیمی می‌گرفتند، ابتدا پرنده‌ای را پرواز می‌دادند؛ آن‌ها بنا بر خرافاتی که به آن باور داشتند، معتقد بودند که اگر پرنده به هر سمتی پرواز کند، حالت و صورت قضیه یا تصمیمشان فرق می‌کند؛ لذا اگر پرنده به سمت راست پرواز می‌کرد، نزدشان تعبیر خودش را داشت و اگر به سمت چپ می‌پرید، تعبیر دیگری برایش داشتند؛ و چنان‌چه مستقیم یا در جهت مقابل پرواز می‌کرد، نظرشان متفاوت بود و اگر پرنده برمی‌گشت و به جهت مخالف می‌پرید، طور دیگری تعبیرش می‌کردند! آن‌ها بدین‌سان فال می‌گرفتند و این، جهت پرواز پرندگان بود که نقشی اساسی در تصمیم‌گیری‌های عرب‌های پیش از اسلام داشت و باعث می‌شد که کاری را انجام دهند یا از کاری منصرف شوند! مثلاً اگر کسی قصد سفر می‌کرد و پرنده‌ی فالش به سمت چپ می‌پرید، می‌گفت: این، یک هشدار است؛ پس به سفر نمی‌روم. ولی اگر پرنده‌اش به سمت راست پرواز می‌کرد، می‌گفت: این، سفر خوبی است. یعنی به چنین خرافه‌هایی معتقد بودند. پیامبر ﷺ همه‌ی این کار را باطل و مردود اعلام فرمود تا انسان به کسی یا چیزی جز الله ﷻ دل نبندد؛ بلکه آن بزرگوار دستور داد که «هرگاه هر یک از شما قصد انجام کاری را کرد، دو رکعت نماز نفل بخواند و سپس بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۳۵۵، ۳۰۵۵، ۶۱۷۳، ۶۶۱۸)؛ و مسلم، ش: (۲۹۲۴، ۲۹۳۱) به نقل از ابن عمر رضی الله عنهما.

(۲) علما رحمهم الله دو معنا درباره‌ی این سخن پیامبر ﷺ به ابن صیاد ذکر کرده‌اند: نخست این‌که تو همانند هر کس دیگری، از جمله کاهنان و مدعیان علم غیب، غیب نمی‌دانی. و دوم این‌که: تو نمی‌توانی از تقدیر و سرنوشتی که بر تو رفته است، پیشی بگیری. [مترجم]

أَمْرِي﴾ یا فرمود: ﴿عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَأَقْدِرْ لِي وَيَسِّرْهُ لِي، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي﴾ یا فرمود: ﴿فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ، وَأَقْدِرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ﴾؛ سپس حاجت خود را بگوید.^(۱) آن گاه اقدامی که بنده انجام دهد، برای او به خیر اوست؛ زیرا با توکل بر الله متعال و طلب خیر از او، وارد عمل شده است؛ هم‌چنین اگر الله متعال، او را از تصمیم مورد نظرش منصرف سازد، باز هم به خیر اوست؛ اما در انواع فال‌گیری و نیز در استخاره با مصحف قرآن، هیچ خیری نیست.

۱۶۸۲- وعن أبي مسعود البدری رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ، وَمَهْرِ الْبَغِيِّ، وَحُلُولِ الْكَاهِنِ. [متفق علیه]^(۲)

ترجمه: ابومسعود بدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ از درآمد حاصل از فروش سگ، و نیز از اجرت زناکار و از دست‌مزد کاهن منع فرمود.

شرح

این، آخرین حدیثی است که مولف رحمه الله در باب آورده است؛ روایتی بدین مضمون که ابومسعود بدری رضی الله عنه می‌گوید: «رسول‌الله ﷺ از درآمد حاصل از فروش سگ، و نیز از اجرت زناکار و از دست‌مزد کاهن منع فرمود». نگاه‌داری از سگ، حرام است؛ مگر در سه حالت:

۱- سگ کشاورزی (سگ نگه‌بان).

۲- سگِ چوپانی (سگ گله).

(۱) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۷۲۲؛ ترجمه‌ی دعا: «یا الله! از علم تو، طلب خیر می‌کنم و از قدرت تو، توانایی می‌جویم و از تو خواهانِ فضل و بخششِ بی‌کرانت هستم. به‌یقین، تو، توانایی و من ناتوانم؛ و تو می‌دانی و من نمی‌دانم و تو دانای اسراری. یا الله! اگر این کار را به خیرِ دین، دنیا و فرجامِ کار من می‌دانی، آن را برای من ممکن و آسان بگردان. و اگر آن را برای دین، دنیا و عاقبتِ کار من زیان‌بار می‌دانی، آن را از من دور کن و مرا از انجامش پشیمان بگردان و خیر را هر جا که هست، برایم مقدّر بفرما و آن‌گاه مرا بدان، خوشنود کن».

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۲۳۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۵۶۷.

۳- و سگ شکاری؛ یعنی سگ دست‌آموزی که از آن، برای شکار استفاده می‌کنند. لذا اگر کسی سگ دست‌آموزی داشته باشد و آن را به دنبال خرگوشی بفرستد و آن سگ، خرگوش را شکار کرده، آن را بکشد، ایرادی ندارد و شکارش، حلال است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ [المائدة: ۴]

و صید جانوران شکاری که آن‌ها را مطابق آنچه الله به شما آموخته است، برای شکار کردن پرورش می‌دهید (برای شما حلال است). پس، از آنچه برای شما می‌گیرند، بخورید و نام الله را بر آن یاد کنید و تقوای الهی پیشه سازید. به‌راستی که الله خیلی زود به حساب بندگان رسیدگی می‌کند.

لذا نگه‌داری از این سه نوع سگ، رواست و نگه داشتن سایر سگ‌ها، حرام می‌باشد. سگ، پلیدترین و نجس‌ترین حیوان است؛ زیرا نجاستش، نجاست غلیظه می‌باشد و اگر ظرفی را بلیسد یا از آب درون آن بنوشد، واجب است که آن ظرف را هفت بار بشویند که البته یکی از مراحل شستشو، باید با خاک باشد. البته بهتر است که در شستشوی نخست، استفاده شود. بنا بر حدیث ابومسعود بدری رضی الله عنه اگر کسی، سگ شکاری یا سگ گله یا سگ کشاورزی داشته باشد، جایز نیست که آن را بفروشد؛ یعنی درآمد حاصل از فروش این سگ‌ها نیز حرام است. لذا چنانچه دیگر به سگ شکاری یا سگ گله یا سگ کشاورزی نیاز نداشت، آن را به صورت رایگان به کسی بدهد که به آن نیاز دارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد حاصل از فروش سگ را ممنوع فرموده است.

در ادامه‌ی روایت ابومسعود رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از دست‌مزد کاهن، منع فرمود؛ کاهن به کسی می‌گویند که ادعای پیش‌گویی می‌کند و از آنچه در آینده روی خواهد داد، خبر می‌دهد؛ مثلاً می‌گوید: در فلان روز، فلان اتفاق می‌افتد! یا به کسی می‌گوید: در فلان روز بخت به تو رو می‌کند! یا در فلان روز فلان اتفاق برایت می‌افتد. در دوران جاهلیت، مردم نزد کاهنان می‌رفتند و کاهنان نیز در برابر دروغ‌های که به نام پیش‌گویی به خورد مردم می‌دادند، مُزدهای زیاد و سنگینی از آنان می‌گرفتند؛ لذا پیامبر صلی الله علیه و آله دست‌مزد کاهنان را ممنوع قرار داد؛ زیرا پیش‌گویی، از اساس، حرام است؛ از این‌رو مزد گرفتن و مزد دادن نیز در برابر آن حرام می‌باشد.

در این روایت هم‌چنین آمده است که پیامبر ﷺ از دادن اجرت به زنِ زناکار منع نمود؛ زیرا این دست‌مزد در برابر یک عمل حرام است. هرچه حرام باشد، دست‌مزد و نیز درآمد حاصل از آن، حرام است. آیا کاهن یا غیب‌گویی که از این عمل حرام پولی به‌دست آورده است و سپس توبه می‌کند، باید آن پول را به مراجعه‌کنندگان خود برگرداند؟ می‌گوییم: خیر؛ زیرا آن‌ها عوضش را دریافت کرده‌اند؛ بلکه باید برای رهایی از این پول حرام، آن را صدقه دهد یا در صورت امکان به خزانه‌ی عمومی واریز کند.

هم‌چنین کسی که به فروش سگ - حتی سگ‌های شکاری، گله و نگه‌بانی - اشتغال داشته و سپس توبه کرده است، برای رهایی از پول حرامی که از این راه به‌دست آورده، آن را صدقه دهد یا در صورت امکان به حساب خزانه‌ی عمومی واریز کند؛ نه این‌که آن را به خریداران خود برگرداند؛ زیرا آن‌ها عوضِ پول خود را دریافت کرده‌اند.

هم‌چنین زنی که از عمل فحشا توبه کرده است، باید پول حاصل از این عمل حرام را صدقه دهد یا آن را در هر راه نیکی که ممکن است، هزینه نماید؛ نه این‌که آن را به شخصِ زناکار برگرداند.

۳۰۴- باب: نهی از بدشگونی یا فال بد زدن

در این باره احادیث باب پیشین نیز صادق است.

۱۶۸۳- وعن أنسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا عَدْوَى وَلَا طِيرَةَ، وَيُعْجِبُنِي الْفَالُ»؛ قَالُوا: وَمَا الْفَالُ؟ قَالَ: «كَلِمَةٌ طَيِّبَةٌ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سرایت بیماری و نیز بدشگونی، حقیقت ندارند؛ ولی به فال نیک گرفتن را می پسندم». پرسیدند: به فال نیک گرفتن، چیست؟ فرمود: «سخنی نیکوست (که به انسان روحیه و شادابی می دهد)».

۱۶۸۴- وعن ابن عمر رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا عَدْوَى وَلَا طِيرَةَ؛ وَإِنْ كَانَ الشُّومُ فِي شَيْءٍ فِي الدَّارِ، وَالْمَرْأَةِ، وَالْفَرَسِ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سرایت بیماری و نیز بدشگونی، حقیقت ندارند؛ اگر شومی در چیزی وجود داشته باشد، در خانه، زن و اسب است».

۱۶۸۵- وعن بُرَيْدَةَ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لَا يَتَطَيَّرُ. [روایت ابوداود با إسنادٍ صحیح]^(۳)
ترجمه: بریده رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ هیچ چیزی را بدشگون و شوم نمی دانست (و هیچ گاه فال بد نمی زد).

۱۶۸۶- وعن عُرْوَةَ بن عامرٍ رضی الله عنه قَالَ: ذُكِرَتِ الطَّيْرَةُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ فَقَالَ: «أَحْسَنُهَا الْفَالُ؛ وَلَا تَرُدُّ مُسْلِمًا فَإِذَا رَأَى أَحَدَكُمْ مَا يَكْرَهُ، فَلْيَقُلْ: اللَّهُمَّ لَا يَأْتِي بِالْحَسَنَاتِ إِلَّا أَنْتَ، وَلَا يَدْفَعُ السَّيِّئَاتِ إِلَّا أَنْتَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ». [حدیث صحیحی ست که ابوداود با إسنادٍ صحیح روایت کرده است]^(۴)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۷۵۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۲۴.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۷۵۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۲۵.

(۳) صحیح الجامع، ش: ۴۸۴۱؛ و السلسلة الصحيحة، ش: ۷۶۲؛ و صحیح أبی داود، از آلبنی رحمته الله، ش: ۳۳۱۹.

(۴) ضعیف است؛ ضعیف الجامع، ش: ۱۹۹؛ و السلسلة الضعيفة، ش: ۱۶۱۹؛ و ضعیف أبی داود، از آلبنی رحمته الله، ش: ۸۴۳.

ترجمه: عروه بن عامر رضی الله عنه می گوید: نزد رسول الله صلی الله علیه و آله سخن از بدشگونی به میان آمد؛ فرمود: بهترینش به فال نیک گرفتن (و سخن نیکویی ست که به انسان روحیه می دهد)؛ البته بدشگونی نباید مسلمان را از تصمیمش منصرف کند؛ هرگاه هریک از شما چیزی دید که نمی پسندید، بگوید: **اللَّهُمَّ لَا يَأْتِي بِالْحَسَنَاتِ إِلَّا أَنْتَ، وَلَا يَدْفَعُ السَّيِّئَاتِ إِلَّا أَنْتَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ**.^(۱)

شرح

مولف رحمته الله می گوید: «باب: نهی از بدشگونی یا به فال بد گرفتن».

بدشگونی، این است که انسان، چیزی را که می بیند یا می شنود یا زمان و مکانی را بدشگون و شوم بداند؛ در عربی به بدشگونی، "تَطَيُّر" گویند که به معنای پریدن یا پرواز کردن است؛ زیرا عرب ها بیش تر بدین شکل فال می گرفتند که ابتدا پرنده ای را پرواز می دادند؛ آن ها بنا بر خرافاتی که به آن باور داشتند، معتقد بودند که اگر پرنده به هر سمتی پرواز کند، حالت و صورت قضیه یا تصمیمشان فرق می کند؛ لذا اگر پرنده به سمت راست پرواز می کرد، نزدشان تعبیر خودش را داشت و اگر به سمت چپ می پرید، تعبیر دیگری برایش داشتند؛ و چنانچه مستقیم یا در جهت مقابل پرواز می کرد، نظرشان متفاوت بود و اگر پرنده برمی گشت و به جهت مخالف می پرید، طور دیگری تعبیرش می کردند! آن ها بدین سان فال می گرفتند و این، جهت پرواز پرندگان بود که نقشی اساسی در تصمیم گیری های عرب های پیش از اسلام داشت و باعث می شد که کاری را انجام دهند یا از کاری منصرف شوند! مثلاً اگر کسی قصد سفر می کرد و پرنده ای فالش به سمت چپ می پرید، می گفت: این، یک هشدار است؛ پس به سفر نمی روم. ولی اگر پرنده اش به سمت راست پرواز می کرد، می گفت: این، سفر خوبی ست؛ یعنی به چنین خرافه هایی معتقد بودند.

آن ها هم چنین برخی از روزها و برخی از ماه ها را بدشگون می دانستند و برخی از صداها و حتی برخی از اشخاص را به فال بد می گرفتند. چنانچه امروزه نیز برخی از مردم، به چنین خرافاتی باور دارند؛ مثلاً اگر هنگام خروج از خانه، با شخصی بدسیما

(۱) ترجمه ی دعا: «یا الله! کسی جز تو نیکی ها را نمی آورد و کسی جز تو، بدی ها را دفع نمی کند؛ هیچ بازدارنده ای (از گناه) و هیچ نیرویی (برای اطاعت) جز به خواست و توفیق تو وجود ندارد».

روبه‌رو شوند، آن روز را بد می‌پندارند و می‌گویند: امروز، روزِ بدشانسی‌ست و اگر شخصِ خوش‌سیمایی ببیند، می‌گویند: امروز، روزِ خوش‌شانسی است!

عرب‌ها ازدواج در ماه شوال را بدشگون می‌پنداشتند و می‌گفتند: کسی که در ماه شوال ازدواج کند، در ازدواجش دچار شکست می‌شود! این، پندارِ عرب‌ها درباره‌ی ازدواج در ماه شوال بود. ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در شوال با من ازدواج کرد؛ یعنی عقد نکاح ایشان در شوال بود و در ماه شوال نیز عایشه را به خانه بُرد. لذا عایشه رضی الله عنها می‌فرمود: هیچ‌کس خوش‌بخت‌تر از من نیست.

بدون شک رسول‌الله صلی الله علیه و آله پس از این‌که با عایشه رضی الله عنها ازدواج کرد، او را بیش از سایر همسرانش دوست داشت؛ گرچه عقد نکاح و نیز ازدواج آن‌ها هر دو در ماه شوال بود. اما عرب‌ها از روی نادانی و بی‌خردی، می‌گفتند: ازدواج در ماه شوال، فرجامِ نیکی ندارد. در صورتی که ما بسیاری از مردم را می‌بینیم که در ماه شوال ازدواج می‌کنند و ازدواج موفق و مبارکی دارند. هم‌چنین برخی از مردم عدد سیزده را شوم می‌دانند؛ این، خرافه است و هیچ اصلی ندارد.

سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از بدشگونی و به فال بد گرفتن نهی نمود و فرمود: «سرایت بیماری و نیز بدشگونی، حقیقت ندارند؛ ولی به فال نیک گرفتن را می‌پسندم». پرسیدند: به فال نیک گرفتن، چیست؟ فرمود: «سخنی نیکوست (که به انسان روحیه و شادابی می‌دهد)». سخن نیکو، انسان را فراخ‌بال می‌گرداند؛ لذا چه خوبست که هر چیزی را به فال نیک بگیریم و به جای بدبینی، خوش‌بین باشیم؛ همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله در جریان صلح حدیبیه، با خوش‌بینی عمل کرد؛ قریشیان در چند مرحله نمایندگانی را برای مذاکره‌ی صلح نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند؛ سرانجام سهیل بن عمرو رضی الله عنه که هنوز مسلمان نشده بود، به نمایندگی از سوی قریش برای مذاکره نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله آمد. رسول‌الله صلی الله علیه و آله همین‌که سهیل را دید، فرمود: این سهیل است؛ به‌گمانم الله تعالی این امر را برای شما سهل گردانیده است و بدین‌سان نام سهیل رضی الله عنه را به فال نیک گرفت. پس به فال نیک گرفتن، خوب و پسندیده است؛ زیرا به انسان روحیه می‌دهد و باعث می‌شود که انسان عزم خویش را برای کارهای نیک جزم بگرداند؛ ولی بدشگونی و به فال بد گرفتن، وسوسه‌ایست که در دلِ انسان خطور می‌کند و نتیجه‌ی معکوس دارد؛ از این‌رو باید این وسوسه را

از قلب و درون خود محو کنیم و همواره خوش‌بین باشیم و دنیا را در برابر خویش، گسترده ببینیم و راه پیش روی خود را همواره باز بدانیم و اگر چیزی دید که نمی‌پسندید یا این چنین وسوسه‌ای به شما دست داد، بگویید: «اللَّهُمَّ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُكَ وَلَا طَيْرَ إِلَّا طَيْرُكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ»^(۱) یعنی: «یا الله! هیچ خیری جز آن‌چه تو آن را خیر گردانیده‌ای و نیز هیچ شری جز آن‌چه تو مقدّرش فرموده‌ای، وجود ندارد و هیچ معبود راستینی جز تو نیست».

در حدیث انس رضی الله عنه آمده است: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «...اگر شومی در چیزی وجود داشته باشد، در خانه، زن و اسب است»؛ زیرا خانه، زن و سواری انسان، در بیش‌تر اوقات با او هستند؛ زن بدخلق و ناسازگار مشکلات فراوانی برای شوهرش ایجاد می‌کند؛ خانه‌ی کوچک و تنگی که امکانات کافی ندارد، رنج‌آور است و امروزه که به جای اسب از ماشین استفاده می‌کنیم، می‌بینیم که اگر ماشین انسان خراب شود، چه همه برای انسان، خسته‌کننده و رنج‌آور می‌باشد؛ سنگینی ترافیک، حوادث رانندگی و آلودگی هوا به جای خود! لذا اگر انسان به چنین مصایبی گرفتار شد، باید از شرّ شیطان رانده‌شده به الله تعالی پناه ببرد و دعای مذکور را بگوید.

(۱) مسند احمد، ش: ۷۰۴۵؛ شعیب ارنؤوط این حدیث را حسن دانسته است. [مترجم]

۳۰۵- باب: حرام بودن تصویر موجود زنده بر روی فرش، سنگ، لباس، پول، بالش و امثال آن، و امر به از میان بردن آن

۱۶۸۷- عن ابن عمر رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الَّذِينَ يَصْنَعُونَ هَذِهِ الصُّوَرَ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يُقَالُ لَهُمْ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «آنان که این اشکال را می سازند، روز قیامت عذاب داده شده، به آن ها گفته می شود: آن چه را ساخته اید، زنده کنید».

۱۶۸۸- وعن عائشة رضی الله عنها قَالَتْ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ سَفَرٍ، وَقَدْ سَتَرْتُ سَهْوَةً لِي بِقِرَامٍ فِيهِ تَمَاثِيلٌ، فَلَمَّا رَأَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَلَوَّنَ وَجْهَهُ، وَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ، أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُصَاهُونَ بِخَلْقِ اللَّهِ»؛ قَالَتْ: فَقَطَعْنَاهُ فَجَعَلْنَا مِنْهُ وَسَادَةً أَوْ وَسَادَتَيْنِ. [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ از سفری بازگشت و من، بر سر درِ خانه ام پرده ای نصب کرده بودم که روی آن تصاویر جان داران بود. رسول الله ﷺ هنگامی که آن را دید، رنگ چهره اش دگرگون شد و فرمود: «ای عایشه! روز قیامت سخت ترین عذاب را در نزد الله، کسانی دارند که آفرینش الهی را (با ترسیم جان داران یا ساختن مجسمه ی آنان) شبیه سازی می کنند». عایشه رضی الله عنها می گوید: آن پرده را بریدیم و از آن، یک یا دو بالش درست کردیم.

۱۶۸۹- وعن ابن عباس رضی الله عنهما قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «كُلُّ مُصَوِّرٍ فِي النَّارِ يُجْعَلُ لَهُ بِكُلِّ صُورَةٍ صَوَّرَهَا نَفْسٌ فَيُعَذَّبُ فِي جَهَنَّمَ». قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما: فَإِنْ كُنْتَ لَا بُدَّ فَأَعْلَأَ، فَاصْنَعْ الشَّجَرَ وَمَا لَا رُوحَ فِيهِ. [متفق عليه]^(۳)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «هر تصویرگری در آتش است و در برابر هر جان داری که آن را به تصویر کشیده، موجودی در دوزخ است که او را عذاب می کند». ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است: «اگر ناگزیر هستی که این کار

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۹۵۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۰۸.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۹۵۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۰۷.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۲۲۲۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۱۰.

را انجام دهی، پس درخت و موجودات بی جان را به تصویر بکش».

شرح

مؤلف رحمه الله احادیثی درباره‌ی حرام بودن مجسمه‌سازی و به تصویر کشیدن جان‌داران ذکر کرده است؛ گفتنی‌ست که تصویرگری بر دو گونه می‌باشد:

نخست: مجسمه‌سازی؛ یعنی ساختن تصاویر حجم‌دار که منظور از آن، ساختن چهره‌ی انسان یا حیوان می‌باشد؛ این، حرام است و فرقی نمی‌کند که با هدفی حرام انجام شود یا با هدفی مباح؛ در هر دو صورت، حرام است؛ بلکه جزو گناهان بزرگ می‌باشد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله تصویرگران و مجسمه‌سازان را نفرین نموده و بیان فرموده که سخت‌ترین عذاب را در روز قیامت، چنین کسانی دارند.

دوم: نقاشی یا کشیدن تصاویر بر روی کاغذ و امثال، بی‌آن‌که دارای حجم یا جسم باشند. علما در این باره اختلاف نظر دارند؛ برخی از آن‌ها این نوع تصویرگری را جایز دانسته و گفته‌اند: ایرادی ندارد؛ مگر آن‌که قصد تصویرگر، هدفی حرام مانند تعظیم و گرامی‌داشت کسی باشد که صورتش را به تصویر کشیده است. در چنین موردی بیم آن می‌رود که با گذشت زمان، این تعظیم و گرامی‌داشت به شرک بینجامد؛ هم‌چنان‌که درباره‌ی قوم نوح علیهم السلام همین‌گونه شد و آنان نیک‌مردانی را به تصویر کشیدند و پس از گذشت مدتی طولانی تصاویر این مردان را پرستیدند! برخی از علما میان مجسمه‌سازی یا حجم‌سازی تصاویر جان‌دار و کشیدن نقاشی آن‌ها فرق گذاشته و به حدیث زید بن خالد استدلال کرده‌اند که در آن آمده است: «إِلَّا مَا كَانَ رَقْمًا فِي ثَوْبٍ»^(۱) یعنی: مگر آن‌چه که به صورت نقاشی بر روی پارچه به تصویر کشیده شود. این دسته از علما گفته‌اند: در حدیث، نقاشی بر روی پارچه مستثنا شده است؛ لذا فقط به تصویر کشیدن موجودات جان‌دار را حرام دانسته‌اند؛ ولی دیدگاه راجح این است که در این باره فرقی بین مجسمه‌سازی و نقاشی وجود ندارد و هر دو حرام است؛ زیرا کسی که با دست خویش نقاشی می‌کشد، می‌کوشد که اثرش در حد امکان شبیه به آفریده‌ی پروردگار باشد؛ لذا به تصویر کشیدن موجودات جان‌دار به صورت نقاشی نیز حرام است. اما عکس‌برداری با ابزارهای

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۹۵۸؛ و مسلم، ش: ۲۱۰۶ به نقل از زید بن خالد از طلحه رضی الله عنه.

فتوگرافی که در دوران پیامبر ﷺ وجود نداشت و جزو ابزارهای نوساخته‌ی بشر است، با نقاشی کردن و به تصویر کشیدن چشم و بینی و لب‌ها که با دست انجام می‌شود، متفاوت است؛ تصویر حاصل از این ابزار، نتیجه‌ی نوری‌ست که بر چیزی می‌تابد و سپس چاپ می‌شود؛ یعنی عکس‌برداری از طریق نور انجام می‌گردد و روشن است که نقاشی یا تصویرگری با عکس‌برداری تفاوت دارد؛ لذا عکس‌برداری، یعنی برداشتن تصویر یک مخلوق بدون دخالت دست بشر. به عنوان مثال: اگر کسی، کتابی به دست خود بنویسد و سپس کسی دیگر با دوربین عکس‌برداری یا با دستگاه کپی از آن عکس بگیرد یا کپی بردارد، درباره‌ی کپی یا عکس به دست آمده نمی‌گویند که این، کتاب آقای عکاس یا تصویربردار است؛ بلکه می‌گویند: این، کتاب آقای نویسنده است. تفاوت نقاشی و عکس در همین است. البته ناگفته نماند که اگر عکس‌برداری با ابزارهای امروزی با هدفی حرام انجام شود، بنا بر قاعده‌ی "سد ذرایع" که برای پیش‌گیری از ارتکاب حرام است، عکس‌برداری با دوربین و ابزار مربوطه حرام می‌باشد و حکمش مانند خریدن تخم مرغ برای قماربازی‌ست؛ یعنی اگرچه خریداری تخم مرغ در اصل خود جایز است، اما آن‌گاه که با هدف قماربازی باشد، حرام است؛ ولی اگر عکس گرفتن برای گواهی‌نامه‌ی رانندگی یا کارت شناسایی و امثال آن باشد، ایرادی ندارد؛ اما امروزه مردم به عکس‌برداری به عنوان یک تفریح و ثبت خاطرات نگاه می‌کنند و این، مثل یک آفت در میان آن‌ها رواج پیدا کرده است؛ در این میان، بر ما واجب می‌باشد که میان آنچه که الله و پیامبرش حرام کرده‌اند و آنچه که آشکارا حرام نشده است، فرق بگذاریم تا از یک سو مردم را در تنگنا قرار ندهیم و از سوی دیگر، آنان را به حرام مبتلا نکنیم.

خلاصه این‌که روز قیامت به تصویرگر دستور می‌دهند که در آنچه به تصویر کشیده است، روح بدمد؛ اما به تصویر کشیدن اشیای بی‌روح مانند درختان، ماه و خورشید، کوه‌ها و رودخانه‌ها ایرادی ندارد. البته برخی از علما گفته‌اند: به تصویر کشیدن چیزهایی که رشد می‌کنند، مانند درختان و گیاهان - جایز نیست؛ زیرا در حدیث آمده است: «فَلْيَخْلُقُوا حَبَّةً وَلْيَخْلُقُوا شَعِيرَةً»^(۱) یعنی: «پس دانه‌ای گندم یا

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۹۵۳ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

دانه‌ای جو بیافرینند» و گندم و جو اگرچه روح ندارند، اما رشد می‌کنند. این نظریه بر خلاف دیدگاه جمهور علماست و صحیح، این است که به تصویر کشیدن چنین چیزهایی ایرادی ندارد. هم‌چنین به تصویر کشیدن آن‌چه که انسان می‌سازد، درست است؛ مانند به تصویر کشیدن خودروها، خانه‌ها، دروازه‌ها و دیگر ساخته‌های دست بشر؛ هم‌چنین نقاشی کردن ان‌دسته از آفریده‌های الهی که رشد نمی‌کنند، مانند ماه و خورشید و کوه‌ها و امثال آن، به‌اتفاق علما رواست؛ جمهور علما بر این باورند که نقاشی کردن مخلوقات که رشد می‌کنند، اما روح ندارند، جایز است؛ ولی برخی از علما مانند مجاهد بن جبر^(۱) که تابعی مشهوری‌ست، این را حرام دانسته‌اند؛ ولی قول راجح، این است که ایرادی ندارد؛ ولی به‌تصویر کشیدن چیزهایی که روح دارند، حرام می‌باشد؛ زیرا پیامبر^(ص) تصویرگران را نفرین نموده است.

اما عکس‌برداری را به‌طور مطلق نمی‌توان در تصویرگری ممنوع داخل کرد؛ زیرا فرآیند عکس‌برداری با تصویرگری متفاوت است؛ البته مشروط به این‌که عکس‌برداری آمیخته به عملی حرام یا با هدفی حرام نباشد.

۱۶۹۰- وعنه قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فِي الدُّنْيَا، كُفِّ أَنْ يَنْفَخَ فِيهَا الرُّوحَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَيْسَ بِنَافِخٍ». [متفق علیه]^(۱)

ترجمه: ابن عباس^(رضی الله عنه) می‌گوید: از رسول‌الله^(ص) شنیدم که می‌فرمود: «هرکس در دنیا موجود جان‌داری را در قالب نقاشی یا مجسمه - به‌تصویر بکشد، روز قیامت مکلف می‌شود که در آن روح بدمد؛ اما هرگز دمیدن روح، از او ساخته نیست».

۱۶۹۱- وعن ابن مسعود^(رضی الله عنه) قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمُصَوِّرُونَ». [متفق علیه]^(۲)

(۱) صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (۵۹۶۳، ۷۰۴۲)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۱۰. [این

حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی ۱۵۵۲ گذشت. (مترجم)]

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۹۵۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۰۹.

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «سخت ترین عذاب را روز قیامت، تصویرگران دارند».^(۱)

۱۶۹۲- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي؟ فَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً أَوْ لِيَخْلُقُوا حَبَّةً، أَوْ لِيَخْلُقُوا شَعِيرَةً».[متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «الله متعال می فرماید: چه کسی ستم کارتر از کسی ست که می رود تا چیزی همچون آفریده ای من بسازد؟ پس - اگر راست می گویند - یک مورچه یا یک دانه گندم یا جو بیافرینند».

۱۶۹۳- وعن أبي طلحة رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا صُورَةٌ».[متفق عليه]^(۳)

ترجمه: ابوطلحه رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «فرشتگان به خانه ای که در آن، سگ یا تصویر باشد، وارد نمی شوند».

۱۶۹۴- وعن ابن عمر رضی الله عنه قَالَ: وَعَدَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَبْرِيلُ أَنْ يَأْتِيَهُ، فَرَأَتْ عَلَيْهِ حَتَّى اشْتَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَخَرَجَ فَلَقِيَهُ جَبْرِيلُ فَشَكَا إِلَيْهِ، فَقَالَ: إِنَّا لَا نَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا صُورَةٌ».[روایت بخاری]^(۴)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنه می گوید: جبرئیل علیه السلام به رسول الله صلی الله علیه و آله وعده داد که نزدش بیاید؛ ولی دیر کرد و این بر رسول الله صلی الله علیه و آله سخت آمد؛ لذا از خانه بیرون رفت. آن گاه جبرئیل نزدش آمد. رسول الله صلی الله علیه و آله از او گلایه کرد. جبرئیل پاسخ داد: ما فرشتگان به خانه ای که در آن سگ یا تصویر باشد، وارد نمی شویم.

۱۶۹۵- وعن عائشة رضی الله عنها قَالَتْ: وَاعَدَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَبْرِيلُ علیه السلام فِي سَاعَةٍ أَنْ يَأْتِيَهُ، فَجَاءَتْ تِلْكَ السَّاعَةُ وَلَمْ يَأْتِهِ! قَالَتْ: وَكَانَ بِيَدِهِ عَصَا، فَطَرَحَهَا مِنْ يَدِهِ وَهُوَ يَقُولُ: «مَا

(۱) یعنی کسانی که جان داران را در قالب نقاشی و مجسمه به تصویر می کشند. [مترجم]

(۲) صحیح بخاری، ش: (۵۹۵۳، ۷۵۵۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۱۱.

(۳) صحیح بخاری، ش: (۳۲۲۵، ۵۹۴۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۱۶.

(۴) صحیح بخاری، ش: ۵۹۶۰.

يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَا رُسُلُهُ؛ ثُمَّ التَفَتَ إِذَا جَرُّوْهُ كَلْبٍ تَحْتَ سَرِيرِهِ. فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ! مَتَى دَخَلَ هَذَا الْكَلْبُ؟» فَقُلْتُ: وَاللَّهِ مَا دَرَيْتُ بِهِ، فَأَمَرَ بِهِ فَأُخْرِجَ، فَجَاءَهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَعَدْتَنِي، فَجَلَسْتُ لَكَ وَلَمْ تَأْتِنِي»؛ فَقَالَ: «مَعْنِي الْكَلْبُ الَّذِي كَانَ فِي بَيْتِكَ، إِنَّا لَا نَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا صُورَةٌ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: جبرئیل علیہ السلام به رسول الله ﷺ وعده داد که در فلان وقت نزدش بیاید؛ آن وقت فرا رسید و جبرئیل نیامد. عایشه رضی الله عنها می گوید: عصایی در دست رسول الله ﷺ بود؛ آن را از دستش انداخت و می فرمود: «الله و فرستادگانش، خُلف وعده نمی کنند». سپس نگاهی به اطرافش انداخت و متوجه شد که توله سگی زیر تخت اوست. پرسید: «این سگ کی وارد خانه شده است؟» گفتم: به الله سوگند که متوجه آمدنش نشدم. آن گاه دستور داد که بیرونش کنند. سپس جبرئیل علیہ السلام آمد. رسول الله ﷺ فرمود: «به من وعده دادی و من به انتظار آمدنت نشستم و نیامدی؟» جبرئیل علیہ السلام پاسخ داد: سگی که در خانه ات بود، مرا- از ورود به خانه- باز داشت؛ زیرا ما فرشتگان به خانه ای که در آن سگ یا تصویر باشد، وارد نمی شویم.

۱۶۹۶- وعن أبي الهيثاج حَيَّانَ بْنِ حُصَيْنٍ قَالَ: قَالَ لِي عَيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ: أَلَا أَبْعَثُكَ عَلَى مَا بَعَثَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ أَنْ لَا تَدَعَ صُورَةً إِلَّا طَمَسْتَهَا، وَلَا قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ. [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوالهیاج، حیان بن حُصَین می گوید: علی بن ابی طالب رضی الله عنه به من فرمود: «آیا تو را به مأموریتی بفرستم که رسول الله ﷺ مرا به انجام آن دستور داد؟ هر تصویری که دیدی، از میان ببر و هر قبر مرتفع و بلندی را با خاک یکسان کن». از احادیثی که مولف رحمه الله در این بخش از کتابش آورده است، چنین برداشت می شود که به تصویر کشیدن جان داران در قالب نقاشی و مجسمه، جزو گناهان بزرگ می باشد؛ زیرا وعید سخت و شدیدی در این باره وارد شده و پیامبر ﷺ بر تصویرگران لعنت فرستاده است؛ یعنی نفرینشان کرده که از رحمت الهی، محروم و به دور باشند. هم چنین

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۱۰۴.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۹۶۹.

فرموده است: «هر که در دنیا - موجود جان داری را در قالب نقاشی یا مجسمه - به تصویر بکشد، روز قیامت مکلف می شود که در آن روح بدمد؛ اما هرگز نمی تواند چنین کاری انجام دهد»؛ لذا تا زمانی که الله ﷻ بخواهد، این عذاب از او برداشته نمی شود.

هم چنین در حدیث قدسی آمده است که الله متعال می فرماید: «چه کسی ستم کارتر از کسی است که می رود تا چیزی همچون آفریده‌ی من بسازد؟»؛ یعنی هیچ کس از چنین فردی ستم کارتر نیست. در ادامه‌ی این حدیث آمده است که الله ﷻ می فرماید: «پس - اگر راست می گویند - یک مورچه یا یک دانه گندم یا جو بیافرینند»؛ یعنی اگر واقعاً در پی آفرینش اثری همچون آفریده‌ی الاهی هستند، دانه‌ای گندم یا جو بیافرینند؛ ولی اگر همه‌ی ساکنان آسمان و زمین جمع شوند که دانه‌ای گندم بیافرینند، نمی توانند و چنین کاری از آنان ساخته نیست؛ حتی با قالب ریزی آرد و خمیر هم نمی توانند دانه‌ای گندم بسازند و به فرض این که چنین کاری بکنند، مانند دانه‌ی گندم، قابلیت رشد ندارد و اگر آن را در زمین بکارند، نمی روید. دانه‌ی گندم و جو و نیز مورچه، سمبل مثال زدن برای اشیای کوچک و ناچیز هستند؛ وقتی انسان، توانایی آفرینش چنین چیزهایی را ندارد، روشن است که دیگر نمی تواند درباره‌ی آفرینش آثار بزرگتر لاف بزند.

از این حدیث چنین برداشت می شود که تصویرگری و نیز نگه داشتن تصویر در خانه، حرام است؛ زیرا فرشتگان به خانه‌ای که در آن سگ و تصویر باشد، وارد نمی شوند. خانه‌ای که فرشتگان وارد نشوند، چگونه خانه‌ای خواهد بود؟! البته وجود اسکناس‌ها و پول‌هایی که تصویر حکام و رهبران بر روی آنهاست، مستثناست؛ یعنی مردم که از این پول‌ها به ضرورت استفاده می کنند، گناهی ندارند و ایراد بر کسانی وارد است که این تصاویر را بر روی پول‌ها چاپ می کنند. بر روی برخی از سکه‌ها، تصاویر برجسته حک شده که به مراتب بدتر از تصاویر موجود بر روی اسکناس‌هاست؛ با این حال، بدان سبب که استفاده از این پول‌ها، ضرورت گریزناپذیر زندگی است، علما استفاده از این پول‌ها را در مبادلات تجاری و زندگی روزمره، ممنوع و نادرست نمی دانند؛ هم چنان که استفاده از عکس و تصویر در کارت‌های شناسایی، گواهی‌نامه‌ها و مواردی از این قبیل به یک ضرورت گریزناپذیر تبدیل شده، و چون به اقتضای ضرورت است، ایرادی ندارد؛ زیرا الله متعال هیچ سختی و تنگنایی در دین نگذاشته است؛ همان گونه که می فرماید:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾

[البقرة: ۲۸۶]

الله، هیچ کس را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌دهد.

لذا وجود سکه‌ها و پول‌های مذکور در خانه، مانع از ورود فرشتگان نیست. هم‌چنین وجود تصویر بر روی چیزهایی چون فرش و بالش که زیر دست و پا قرار می‌گیرند و مورد احترام نیستند، ایرادی ندارد و بیش‌تر علما، این را مباح دانسته‌اند؛ البته بهتر است که از چنین وسایلی پرهیز شود؛ زیرا برخی از علما رحمهم‌الله، این را هم ناروا دانسته‌اند؛ اگرچه جمهور علما بر این باورند که استفاده از پتویی که تصویر موجودات جان‌داری مانند شیر بر روی آنست، ایرادی ندارد؛ البته با این شرط که از آن به عنوان زیرانداز استفاده شود.

در رابطه با تصاویری که بچه‌ها با آن‌ها بازی می‌کنند نیز رخصت وجود دارد و مانع از ورود فرشتگان به خانه نیستند؛ زیرا ام‌المومنین عایشه‌ی صدیقه رضی‌الله‌عنها عروسکی داشت که با آن بازی می‌کرد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم او را از این کار باز نداشت؛ البته شایسته است که از عروسک‌های امروزی که با کیفیتی بالا ساخته می‌شوند، پرهیز گردد؛ زیرا بیم آن می‌رود که استفاده از چنین عروسک‌هایی، در ممنوعیت مذکور داخل باشد.

بر کسی که تصویر یا مجسمه‌ای می‌بیند، واجب است که آن را از میان ببرد؛ زیرا علی رضی‌الله‌عنه به ابوالهیاج اسدی فرمود: «آیا تو را به مأموریتی بفرستم که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مرا به انجام آن دستور داد؟ هر تصویری که دیدی، از میان ببر و هر قبر مرتفع و بلندی را با خاک یکسان کن». منظور از قبر مرتفع و بلند، قبریست که با ارتفاعش از زمین یا با چیزهایی که بر سر آن نصب می‌کنند، از سایر قبرها متمایز می‌باشد؛ چنان‌که امروزه استفاده از سنگ قبر رواج پیدا کرده است و حتی بر روی آن، آیاتی از قرآن کریم را می‌نویسند؛ این کار، روا نیست و کسی که چنین قبری می‌بیند، باید به پیروی از فرمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و به تأسی از علی مرتضی رضی‌الله‌عنه پیرامون قبر را بکند و آن را تا حد امکان پایین بیاورد تا آیات نوشته‌شده بر روی سنگ، در زیر خاک قرار گیرد و بدین سان، هم ارتفاع قبر از میان برود و هم آیات قرآن، از بی‌حرمتی مصون بمانند؛ زیرا بزرگ‌ترین بلا که شرک است، از تعظیم قبرها برمی‌خیزد.

۳۰۶- باب: حرام بودن نگه داشتن سگ، مگر برای شکار یا نگه‌بانی گله یا زراعت

۱۶۹۷- عن ابن عمر رضی الله عنهما قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ أَقْتَنَى كَلْبًا إِلَّا كَلَبَ صَيْدٍ أَوْ مَاشِيَةٍ فَإِنَّهُ يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِ كُلِّ يَوْمٍ قِيرَاطَانِ». [متفق عليه]^(۱)
وفي رواية: «قِيرَاطٌ».

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هر که سگی نگه دارد، روزانه دو قیراط از پاداش اعمالش کاسته می‌شود؛ مگر آن که سگ شکار یا سگ گله باشد».

و در روایتی دیگر آمده است: «روزانه یک قیراط از پاداش اعمالش کاسته می‌شود».

۱۶۹۸- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَمْسَكَ كَلْبًا، فَإِنَّهُ يَنْقُصُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطٌ إِلَّا كَلَبَ حَرْثٍ أَوْ مَاشِيَةٍ». [متفق عليه]^(۲)
وفي رواية لمسلم: «مَنْ أَقْتَنَى كَلْبًا لَيْسَ بِكَلَبِ صَيْدٍ، وَلَا مَاشِيَةٍ وَلَا أَرْضٍ، فَإِنَّهُ يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِ قِيرَاطَانِ كُلَّ يَوْمٍ».

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هر که سگی نگه دارد، روزانه یک قیراط از پاداش اعمالش کاسته می‌شود؛ مگر سگی که برای نگه‌بانی زراعت یا گله باشد».

در روایتی از مسلم آمده است: «هر که سگی نگه دارد که سگ شکار یا برای نگه‌بانی گله یا زمین کشاورزی نباشد، روزانه دو قیراط از پاداش اعمالش کاسته می‌شود».

شرح

مؤلف رحمه الله می‌گوید: «باب: حرام بودن نگه داشتن سگ، مگر برای شکار یا نگه‌بانی گله یا زراعت».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۴۸۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۵۷۴.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۲۳۲۲، ۳۳۲۴)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۵۷۵.

سگ، نژاد و رنگ‌های گوناگونی دارد؛ اما به‌طور ویژه از نگه داشتن سگِ سیاه منع شده است؛ زیرا سگِ سیاه از همه بدتر است؛ حتی به‌فرموده‌ی پیامبر ﷺ اگر از جلوی نمازگزار عبور کند یا از فاصله‌ی میان نمازگزار و ستره‌اش رد شود، نمازش باطل می‌شود و باید آن را از ابتدا بخواند؛ از این‌رو از پیامبر ﷺ پرسیدند: مگر سگ سیاه چه تفاوتی با سگ‌های دیگر دارد؟ فرمود: «الْكَلْبُ الْأَسْوَدُ شَيْطَانٌ»^(۱)؛ یعنی: «سگ سیاه، شیطان است». بیش‌تر علما بر این باورند که سگ سیاه نمی‌تواند سگ شکار باشد و شکارش، جایز نیست؛ یعنی اگر سگ سیاهی، دست‌آموز باشد و چیزی شکار کند، شکارش حلال نیست؛ همان‌گونه که شکار کافران، جز یهود و نصارا، حلال نمی‌باشد؛ البته شکار سایر سگ‌ها بنا بر شروطی که علما ذکر کرده‌اند، حلال است و اگر سگی غیر از سگ سیاه، مثلاً سگ زرد از جلوی نمازگزار عبور کند، نماز انسان باطل نمی‌شود.

اما نگه داشتن سگ، حرام است و یکی از گناهان بزرگ به شمار می‌آید؛ زیرا در حدیث تصریح شده است که نگه‌داشتن سگ، باعث می‌شود که روزانه دو قیراط از پاداش اعمال انسان کسر گردد؛ البته نگه داشتن برخی از سگ‌ها از این وعید مستثناست. حد و اندازه‌ی هر قیراط در حدیثی دیگر بیان شده است؛ چنان‌که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنِ اتَّبَعَ جَنَازَةَ مُسْلِمٍ إِيْمَانًا وَاحْتِسَابًا، وَكَانَ مَعَهُ حَتَّى يُصَلَّى عَلَيْهَا وَيُفْرَغَ مِنْ دَفْنِهَا، فَإِنَّهُ يَرْجِعُ مِنَ الْأَجْرِ بِقِيرَاطَيْنِ كُلُّ قِيرَاطٍ مِثْلُ أُحُدٍ»^(۲)؛ یعنی: «هرکس از روی ایمان و به نیت پاداش، در تشییع جنازه‌ی مسلمانی شرکت کند و تا پایان نماز جنازه و خاک‌سپاری وی حاضر باشد، با دو قیراط پاداش باز می‌گردد که هر قیراط، مانند کوه احد است». لذا کسی که سگ نگه می‌دارد- اگر سگ شکار، یا سگ گله یا برای نگه‌بانی زمین کشاورزی نباشد- روزانه از پاداش اعمالش به اندازه‌ی یک یا دو کوه احد کاسته می‌شود و این، بدین معناست که نگه‌داشتن سگ، گناه بزرگی است. همان‌گونه که در حدیث آمده است و پیش‌تر نیز بیان شد، نگه داشتن سگ شکار، سگ گله و سگ نگه‌بانی از زمین کشاورزی، جایز است؛ هم‌چنین جایز

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۱۰.

(۲) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۹۳۵. [مترجم]

است که انسان برای نگه‌بانی از املاک و وسایل خود که در جایی که دورافتاده هستند، از سگ استفاده کند.

این، از حکمت الله ﷻ می‌باشد که افراد بدطینت و ناپاک با هم‌نوع خود انس می‌گیرند و افراد پاک‌سرشت با هم‌نوع خویش؛ و چه خوب گفته‌اند که:

کند هم‌جنس با هم‌جنس پرواز کبوتر با کبوتر، باز با باز
از این‌رو کافران را می‌بینیم که از نحله‌های مختلف، علاقه‌ی عجیبی به داشتن سگ دارند؛ حتی گاه دیده می‌شود که سگ را بر خود ترجیح می‌دهند و گوشت خوب و مرغوب را پیش سگ می‌گذارند تا بخورد و خودشان از گوشت نامرغوب تغذیه می‌کنند! یک کافر آن‌قدر به سگ خود علاقه دارد که روزانه او را در وان حمام می‌شوید و از انواع صابون و تمیزکننده‌ها استفاده می‌کند تا سگش را تمیز نماید؛ اما چه فایده که سگ، نجس‌العین است و با این چیزها پاک نمی‌شود. کفار به کارهای شیطانی، علاقه‌ی فراوانی دارند؛ به امر شیطان است که هرگونه بزه‌ی از آنان سر می‌زند و انواع فسادها را مرتکب می‌شوند و به کفر و ضلالت روی می‌آورند و به بردگی شیطان تن می‌دهند و از امیال نفسانی خویش پیروی می‌کنند و بدین‌سان با انواع آلودگی‌ها، انس دارند. از الله متعال می‌خواهیم که ما و آنان را در مسیر هدایت قرار دهد.

خلاصه این‌که نگاه داشتن سگ بدون ضرورت یا سبب شرعی، یکی از گناهان بزرگ است و نجاست سگ، پلیدترین نوع نجاست می‌باشد؛ لذا اگر یک سگ ظرفی را بلیسد، واجب است که آن ظرف را هفت بار بشویند و در یکی از مراحل شستشو، از خاک استفاده کنند؛ در صورتی که سایر نجاست‌ها به گونه‌ای‌ست که اگر اثرش از میان برود، محل نجاست، پاک است؛ اما نجاست سگ فقط با روشی که بیان شد، از میان می‌رود.

۳۰۷- باب: کراهت بستن زنگوله در گردن چارپایان و کراهت همراه داشتن سگ و زنگ در سفر

۱۶۹۹- عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «لا تَصْحَبُ الْمَلَأِكَةَ رُقْفَةً فِيهَا كَلْبٌ أَوْ جَرَسٌ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «فرشتگان با کاروانی که در آن سگ یا زنگ است، همراه نمی شوند».

۱۷۰۰- وعنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «الْجَرَسُ مِنَ مَزَامِيرِ الشَّيْطَانِ». [روایت ابوداود با إسناد صحیحی که مطابق شرط مسلم است].^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «زنگ، از آوازهای شیطان است».

شرح

مؤلف رحمه الله بابی درباره ی کراهت بستن زنگوله به گردن چارپایان و نیز کراهت همراه داشتن سگ و زنگ در سفر، گشوده و سپس حدیثی از ابوهریره رضي الله عنه در این باره ذکر کرده است. زنگوله، همان زنگی ست که در گردن دام ها می بندند و در نتیجه ی حرکت و جابه جا شدن حیوان، صدای خاصی دارد که در حقیقت، نوعی موسیقی ست و موسیقی، حرام می باشد؛ از این رو پیامبر ﷺ از استفاده از زنگ و زنگوله نهی نموده و خبر داده است که «فرشتگان با کاروانی که در آن سگ یا زنگ است، همراه نمی شوند».

دلیل ممنوعیت به همراه داشتن سگ نیز روشن است؛ زیرا همان گونه که پیش تر گذشت، فرشتگان به خانه ای که در آن سگ باشد، وارد نمی شوند که البته سگ شکار، سگ گله و سگ نگهبانی مستثناست. گفتنی ست زنگ هشدار ساعت ها و امثال آن، در این نهی داخل نیست؛ زیرا فقط در وقت مشخصی که تنظیم شده است، زنگ می زند و مانند زنگوله نیست که بر گردن چارپا بسته شود.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۱۱۳.

(۲) صحیح الجامع، از آل بانی رحمه الله، ش: ۳۱۰۷؛ این حدیث در صحیح مسلم به شماره ی ۲۱۱۴ آمده است.

زنگِ دربِ منازل نیز ایرادی ندارد و در این نهی، داخل نمی‌باشد و آن‌قدر طولانی و پیوسته نیست که مانند صدای زنگوله، طرب‌انگیز باشد یا به‌صورت موسیقی درآید.

برخی از افراد، روی بوق انتظار تلفن خود، موسیقی می‌گذارند؛ یعنی وقتی با تلفن آن‌ها تماس می‌گیرید، در هنگام انتظار، صدای آواز و موسیقی می‌شنوید؛ این، حرام است. البته تماس‌گیرنده‌ای که راه دیگری برای تماس ندارد، معذور است و گناهی بر او نیست؛ ولی شایسته است که صاحب تلفن را نصیحت کند و به او یادآوری نماید که این کار، روا نیست.

هم‌چنین نصب قرائت قرآن بر روی انتظار تلفن، ناجایز و بی‌احترامی به قرآن کریم است؛ زیرا قرآن برای این نازل نشده که از آن به‌عنوان بوق انتظار مکالمه استفاده شود؛ بلکه برای اصلاح دل‌ها و کردار ما نازل شده است. هم‌چنین چه‌بسا تماس‌گیرنده به آیاتی که می‌شنود، اهمیت ندهد یا حتی شنیدن آیات الهی برایش سنگین باشد یا کسی که تماس می‌گیرد، مسلمان نباشد و گمان کند که آن‌چه می‌شنود، یک ترانه است؛ لذا به کسانی که تلاوت‌ها و صداهای قرآنی را به‌عنوان آهنگ انتظار مکالمه بر روی تلفن خود نصب می‌کنند، می‌گوییم: از الله بترسید و بدانید که شرافت کلام الهی بیش از آنست که از آن استفاده‌ی ابزاری شود.

گفتنی‌ست: استفاده از احادیث کوتاه و حکمت‌های نبوی و دیگر سخنان حکمت‌آمیز در تلفن به‌جای آهنگ انتظار مکالمه ایرادی ندارد.

۳۰۸- باب: کراحت سوار شدن بر شتری که نجاست می خورد؛ و چون علف پاکی خورد و گوشتش پاک شد، کراحت از میان می رود

۱۷۰۱- عن ابن عمر رضی الله عنهما قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْجَلَالَةِ فِي الْإِبِلِ أَنْ يُرْكَبَ عَلَيْهَا. [روایت ابوداود با اسناد صحیح]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ از سوار شدن بر شتر نجاست خوار نهی فرمود.

شرح

مؤلف رحمه الله روایتی بدین مضمون آورده است که ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: پیامبر ﷺ از سوار شدن بر شتر نجاست خوار نهی فرمود؛ گفتنی است که از خوردن گوشت حیوانی که نجاست می خورد، نهی شده است؛ لذا خوردن گوشت مرغی که نجاست می خورد، مکروه می باشد؛ با این توضیح که برخی از علما، آن را مکروه تنزیهی دانسته اند و شماری دیگر گفته اند: مکروه تحریمی است.

گفتنی است: اگر حیوانی هم غذای پاک بخورد و هم از نجاست تغذیه کند، ولی تغذیه اش با علف یا غذای پاک بیش از نجاستی است که می خورد، در این صورت حیوان نجاست خوار به شمار نمی آید. کراحت سوار شدن بر حیوان نجاست خوار، کراحت تنزیهی است و درباره ی گوشت آن، علما اختلاف نظر دارند که مکروه تنزیهی است یا تحریمی؛ اما اگر غذای غالبش، علف و غذای پاک باشد، هیچ کراحتی در آن نیست.

(۱) صحیح الجامع، ش: ۶۸۷۵؛ و إرواء الغلیل، از آلبنی رحمه الله، ش: (۲۵۰۳، ۲۵۰۴).

۳۰۹- باب: نهی از انداختن آب دهان در مسجد، و امر به پاک کردن مسجد از آلودگی‌ها

۱۷۰۲- عن أنس رضی الله عنه أنَّ رسولَ الله ﷺ قَالَ: «البُصَاقُ فِي الْمَسْجِدِ خَطِيئَةٌ، وَكَفَّارَتُهَا دَفْنُهَا». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «انداختن آب دهان در مسجد، گناهی ست که کفاره‌اش، دفن آن در زیر خاک- یا پاک کردن آن با شستن و امثال آن- است».

۱۷۰۳- وعن عائشة رضی الله عنها أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى فِي جِدَارِ الْقِبْلَةِ مُحَاطًا، أَوْ بُرَاقًا، أَوْ نُحَامَةً، فَحَكَّهُ. [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول‌الله ﷺ در دیوار قبله‌ی مسجد، آب بینی یا آب دهان یا بلغم دید و آن را پاک کرد.

۱۷۰۴- وعن أنس رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ الْمَسَاجِدَ لَا تَصْلُحُ لِشَيْءٍ مِنْ هَذَا الْبَوْلِ وَلَا الْقَدَرِ، إِنَّمَا هِيَ لِذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى، وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ» أَوْ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «چیزهایی مانند ادرار و نجاست شایسته‌ی این مساجد نیست؛ بلکه این مساجد برای ذکر الله متعال و تلاوت قرآن ساخته شده‌اند». یا سخنی به همین مفهوم فرمود.

شرح

مؤلف رحمه الله در این باب به وجوب پاک کردن مسجد از هرگونه آلودگی از قبیل: آب دهان و بینی و امثال آن پرداخته و سپس حدیثی بدین مضمون آورده است که انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «انداختن آب دهان در مسجد، گناهی ست که کفاره‌اش،

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۱۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۵۵۲.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۴۰۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۵۴۹.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۸۵.

دفن آن در زیر خاک - یا پاک کردن آن با شستن و امثال آن - است». از این حدیث چنین برداشت می‌شود که انداختن آب دهان و بینی در مسجد، حرام است؛ به دو سبب:

نخست: این که سبب اذیت و آزار سایر نمازگزاران می‌باشد.

دوم: اهانت و بی‌احترامی به خانه‌ی خداست؛ در صورتی که الله ﷻ به ارج نهادن به مساجد امر فرموده است.

بنابراین انداختن آب دهان و بینی در مسجد، جایز نیست؛ و اگر کسی مرتکب چنین عملی شد، کفاره‌اش این است که آن را زیر خاک دفن کند یا پاکش نماید. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «رسول الله ﷺ در دیوار قبله‌ی مسجد، آب بینی یا آب دهان یا بلغم دید و آن را پاک کرد»؛ اما امروزه که مساجد ما فرش دارند، باید چنین آلودگی‌هایی را با دستمال، پاک کنیم و در صورت نیاز، با آب بشوییم. در هر حال انداختن آب دهان و بینی در مسجد، حرام می‌باشد و اگر کسی مرتکب چنین عملی شد، کفاره‌اش همان است که بیان شد.

در روایتی آمده است: صحرانشینی وارد مسجد شد، به گوشه‌ای از مسجد رفت و ادرار کرد. مردم تصمیم گرفتند با او برخورد کنند؛ اما رسول الله ﷺ آن‌ها را نهی کرد و فرمود: «او را به حال خود رها کنید»؛ یعنی بگذارید کارش را بکند. و افزود: «یک سطل آب بر محل ادرارش بریزید؛ زیرا شما مأموریت یافته‌اید که آسان بگیرید، نه سخت». وقتی صحرانشین کارش را تمام کرد، دلوی آب در محل ادرارش ریختند تا پاک شود. سپس رسول الله ﷺ آن صحرانشین را صدا زد و به او فرمود: «چیزهایی مانند ادرار و نجاست شایسته‌ی این مساجد نیست؛ بلکه این مساجد برای ذکر الله، نماز و تلاوت قرآن ساخته شده‌اند». لذا بر هر مومنی واجب است که احترام خانه‌های الله را حفظ کند و در آن، آب دهان و بینی نیندازد و صدابلدی نکند؛ بلکه آداب مربوط به مسجد را رعایت نماید؛ زیرا مسجد، خانه‌ی خدا و محل حضور فرشتگان است.

۳۱۰- باب: کراهت دعوا و درگیری در مسجد و بلند کردن صدا در آن و اعلام نشانی گم شده برای یافتن آن و نیز کراهت خرید و فروش و اجاره و سایر معاملات

۱۷۰۵- وعن أبي هريرة رضي الله عنه أنه سمع رسول الله ﷺ يقول: «مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يَنْشُدُ ضَالَّةً فِي الْمَسْجِدِ فَلْيَقُلْ: لَا رَدَّهَا اللَّهُ عَلَيْكَ، فَإِنَّ الْمَسَاجِدَ لَمْ تُبْنَ لِهَذَا». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که از رسول الله ﷺ شنید که می فرمود: «هر که از کسی شنید که در مسجد، گم شده ای را اعلام می کند، بگوید: الله آن را به تو برنگرداند؛ زیرا مساجد برای این ساخته نشده اند».

۱۷۰۶- وعنه أن رسول الله ﷺ قال: «إِذَا رَأَيْتُمْ مَنْ يَبِيعُ أَوْ يَبْتَاعُ فِي الْمَسْجِدِ، فَقُولُوا: لَا أَرْبَحَ اللَّهُ تِجَارَتَكَ، وَإِذَا رَأَيْتُمْ مَنْ يَنْشُدُ ضَالَّةً فَقُولُوا: لَا رَدَّهَا اللَّهُ عَلَيْكَ». [ترمذی روایتش کرده و گفته است: حدیثی حسن می باشد].^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه دیدید که کسی در مسجد چیزی می فروشد یا می خرد، بگویید: الله در تجارت تو سود ندهد؛ و هرگاه دیدید که کسی در مسجد گم شده ای را اعلام می کند، بگویید: الله آن را به تو برنگرداند».

۱۷۰۷- وعن بُرَيْدَةَ رضي الله عنه أَنَّ رَجُلًا نَشَدَ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: مَنْ دَعَا إِلَى الْجَمَلِ الْأَحْمَرِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا وَجَدْتُ؛ إِنَّمَا بُنِيَتِ الْمَسَاجِدُ لِمَا بُنِيَتْ لَهُ». [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: بریده رضي الله عنه می گوید: مردی در مسجد اعلام کرد که آیا کسی شتر سرخ مرا ندیده است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آن را نیابی؛ همانا مساجد فقط برای همان هدفی بنا شده که برای آن ساخته شده اند».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۶۸.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۵۷۳؛ إرواء الغلیل، ش: ۱۲۹۵؛ و صحیح الترمذی، از آلبنی رحمته الله، ش: ۱۰۶۶.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۵۶۹.

۱۷۰۸- وعن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده عليه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الشِّرَاءِ وَالبَيْعِ فِي الْمَسْجِدِ، وَأَنْ تُنْشَدَ فِيهِ ضَالَّةٌ؛ أَوْ يُنْشَدَ فِيهِ شَعْرٌ. [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]^(۱)

ترجمه: از عمرو بن شعیب از پدرش از پدر بزرگش روایت است که رسول الله ﷺ از خرید و فروش در مسجد و از اعلام گم شده در آن، و نیز از این که در مسجد شعر بخوانند، نهی فرمود.

۱۷۰۹- وعن السائب بن يزيد الصَّحَابِيُّ رضي الله عنه قَالَ: كُنْتُ فِي الْمَسْجِدِ فَحَصَبَنِي رَجُلٌ، فَتَنَظَرْتُ فَإِذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضي الله عنه فَقَالَ: أَذْهَبُ فَأَتِيَنِي بِهِذَيْنِ، فَجِئْتُهُ بِهِمَا، فَقَالَ: مِنْ أَيْنَ أَنْتُمَا؟ فَقَالَا: مِنْ أَهْلِ الطَّائِفِ، فَقَالَ: لَوْ كُنْتُمَا مِنْ أَهْلِ الْبَلَدِ، لَأَوْجَعْتُكُمَا، تَرْفَعَانِ أَصْوَاتَكُمَا فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ! [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: سائب بن یزید صحابی رضي الله عنه می گوید: در مسجد بودم که کسی سنگریزه ای به سوی من انداخت؛ و چون نگاه کردم، دیدم که عمر بن خطاب رضي الله عنه می باشد. فرمود: برو و آن دو نفر را نزد من بیاور. آن دو را نزد عمر رضي الله عنه آوردم. از آن ها پرسید: شما اهل کجا هستید؟ گفتند: اهل طائفیم. فرمود: اگر از اهالی این جا بودید، شما را تنبیه می کردم؛ صدایتان را در مسجد پیامبر ﷺ بلند می کنید!

شرح

مولف رحمته الله بابتی درباره ی کراهت صدابلندی در مسجد و اعلام گم شده در آن و نیز کراهت خرید و فروش در آن گشوده است.

الله متعال، مساجد را در کنار نام خود ذکر فرموده است؛ چنان که می فرماید:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسْجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا﴾

[البقرة: ۱۱۴]

و کیست ستم کارتر از کسی است که از بردن نام الله (و عبادتش) در مساجد الله جلوگیری می کند و در خراب کردن آن ها می کوشد؟

(۱) صحیح الجامع، ش: ۶۸۸۵؛ و صحیح أبی داود، از آلبنی رحمته الله، ش: ۹۹۱.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۴۷۰.

پیامبر اکرم ﷺ نیز واژه‌ی مسجد را در کنار نام الله ﷻ ذکر کرده است و این، بیان‌گر اهمیت و شرافت مساجد می‌باشد؛ چنان‌که فرموده است: «لَا تَمْنَعُوا إِمَاءَ اللَّهِ مَسَاجِدَ اللَّهِ»^(۱) یعنی: «کنیزان الله (زنان) را از رفتن به مساجدِ الله منع نکنید». الله متعال می‌فرماید:

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ وَ يُسَبِّحَ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ

وَالْآصَالِ ۖ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [النور: ۳۶، ۳۷]

(این چراغ و نورش) در خانه‌هایی(ست) که الله اجازه داده ارج داده شوند و نامش در آن‌ها، بامداد و شامگاه یاد گردد. مردانی که تجارت و داد و ستد، آنان را از یاد الله باز نمی‌دارد.

بنابراین مساجد، شرافت و احترام ویژه‌ای دارند؛ از این‌رو برای جُنُب روا نیست که بدون وضو در مسجد بماند؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا تَدْخُلُ الْمَلَأِيكَةُ بَيْتًا فِيهِ جُنُبٌ»^(۲) یعنی: «فرشتگان به خانه‌ای که در آن شخص جُنُبی باشد، وارد نمی‌شوند». مسجد نیز از این مستثنا نیست؛ یعنی اگر جُنُبی در مسجد باشد، فرشتگان وارد مسجد نمی‌شوند یا اگر وارد شوند، اذیت می‌گردند؛ از این‌رو فرد جُنُب نباید در مسجد بماند یا وارد مسجد شود؛ مگر آن‌که وضو بگیرد؛ زیرا صحابه رضی الله عنهم در مسجد می‌خوابیدند و چه‌بسا فردی از آنان جُنُب می‌شد و از مسجد بیرون می‌رفت و سپس وضو می‌گرفت و به مسجد باز می‌گشت؛ و پیامبر ﷺ نیز این عمل را تأیید فرمود.

یکی از آداب مسجد، این است که انسان هنگام ورود به مسجد، پیش از نشستن دو رکعت نماز بخواند؛ هر وقت که باشد؛ حتی هنگام طلوع یا غروب خورشید؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ، فَلَا يَجْلِسُ حَتَّى يُصَلِّيَ رَكَعَتَيْنِ»^(۳) یعنی: «هرگاه یکی از شما وارد مسجد شد، پیش از نشستن دو رکعت نماز بخواند». هم‌چنین پیامبر ﷺ روز جمعه سخنرانی می‌کرد که شخصی، وارد مسجد شد و نشست. رسول‌الله ﷺ از او پرسید: «آیا نماز خوانده‌ای؟» پاسخ داد: خیر. پیامبر ﷺ فرمود: «قُمْ

(۱) صحیح بخاری، ش: ۹۰۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۲۲ به نقل از ابن عمر رضی الله عنهما.

(۲) ضعیف است؛ روایت: احمد در مسندش (۸۳/۱) به نقل از علی رضی الله عنه؛ آلبانی رحمه الله این حدیث را در ضعیف الجامع، ش: ۶۲۰۳ ضعیف دانسته است.

(۳) ر.ک: حدیث شماره‌ی ۱۱۵۱. [مترجم]

فَصَلِّ رَكَعَتَيْنِ وَتَجَوَّزْ فِيهِمَا»^(۱) یعنی: «برخیز و دو رکعت، نماز کوتاه بخوان». برخی از علما با استناد به این حدیث، تحية المسجد را واجب دانسته‌اند؛ زیرا با این که گوش کردن به خطبه‌ی جمعه واجب است، پیامبر ﷺ به آن مرد دستور داد که دو رکعت تحية المسجد بخواند. لذا کسی که وارد مسجد می‌شود و بدون خواندن می‌نشیند، از پیامبر ﷺ نافرمانی کرده است؛ چرا که پیامبر ﷺ فرمود: «هرگاه یکی از شما وارد مسجد شد، پیش از نشستن دو رکعت نماز بخواند».

یکی از احکام مسجد، این است که خرید و فروش در آن، جایز نیست؛ چه معامله‌ی کوچکی باشد و چه معامله‌ی بزرگی. و چون معامله‌ی باطلی است، کالای مورد معامله به خریدار تحویل نمی‌گردد و مبلغ معامله نیز به فروشنده داده نمی‌شود؛ بلکه بر خریدار و فروشنده واجب است که معامله را به هم بزنند؛ بدین سان که فروشنده، پول خریدار را پس دهد و خریدار، کالای فروشنده را برگرداند. مبادله‌ی پول در مسجد در صورتی که به قصد معامله یا خرید و فروش نباشد، ایرادی ندارد؛ مثلاً فقیری از شما درخواست کمک می‌کند و شما یک اسکناس پنج هزار تومانی دارید؛ ایرادی ندارد که این اسکناس را به او بدهید و چهار هزار تومان پس بگیرید.

آری؛ خرید و فروش در مسجد، حرام است و اگر کسی را دیدید که در مسجد داد و ستد می‌کند، به فرموده‌ی پیامبر ﷺ به او بگویید: «الله در تجارت تو سودی ندهد»؛ یعنی برایش دعای ضرر و زیان کنید؛ رسول الله ﷺ در ادامه فرمود: «زیرا مساجد برای این ساخته نشده‌اند». احتمال می‌رود که این فرموده‌ی پیامبر ﷺ از آن جهت باشد که انسان، این جمله را نیز به کسی که در مسجد خرید و فروش می‌کند، بگوید؛ و نیز احتمال می‌رود که پیامبر ﷺ این عبارت را از آن جهت فرموده است که علت حکم را بیان نماید؛ در این صورت نیازی به گفتن این عبارت به آن شخص نیست؛ مگر آن که گفتن این عبارت به او، باعث شود که با طیب خاطر، سخن شما را بپذیرد و از این بابت که برای تجارتش دعای بی‌برکتی و زیان کرده‌اید، ناراحت نشود؛ بلکه می‌توانید به او یادآوری کنید که مساجد برای نماز، کسب علم، تلاوت قرآن و ذکر الله متعال ساخته شده‌اند. بدین ترتیب برایش روشن می‌شود که بددعایی

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۴۴۹ به نقل از سُلَیْک غَطَفَانِی رَحِمَهُ اللهُ

شما برای تجارتش از روی خیرخواهی بوده است. حتی می‌توانید برایش توضیح دهید که به پیروی از فرمان پیامبر ﷺ چنین دعایی کرده‌اید؛ آری؛ به فرمان کسی که الله متعال به فرمان‌برداری‌اش دستور داده و اطاعت از او را به‌سان اطاعت از خویش قرار داده است:

[التغابن: ۱۲]

﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾

و از الله اطاعت کنید و فرمان‌بردار پیامبر باشید.

هم‌چنین اعلام گم‌شده در مسجد، روا نیست؛ لذا اگر کسی کیف پولش را گم کرد و حتی گمان غالبش این بود که آن را دزدیده‌اند، باز هم جایز نیست که در مسجد اعلام کند که کیف پولم را گم کرده‌ام؛ بلکه می‌تواند بیرون مسجد بایستد و از نمازگزاران پرسد که آیا کیفش را ندیده‌اند؟

پیامبر ﷺ فرموده است: و هرگاه دیدید که کسی در مسجد گم‌شده‌ای را اعلام می‌کند، بگویید: الله آن را به تو برنگرداند. باری مردی در مسجد اعلام کرد که آیا کسی شتر سرخ مرا ندیده است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آن را نیابی»؛ زیرا مساجد برای این ساخته نشده‌اند. گفتنی‌ست: اگر کسی در مسجد چیزی مانند دسته‌کلید پیدا کرد، بنا بر دیدگاه برخی از علما ایرادی ندارد که در مسجد اعلام کند که دسته‌کلیدی پیدا کرده است؛ زیرا این، احسان و نیکی‌ست؛ اما برخی از علما این را هم مکروه دانسته‌اند؛ لذا اگر امکان یافتن صاحبش در بیرون از مسجد وجود داشت، بهتر است که از اعلام یافته‌اش در درون مسجد خودداری کند. در هر حال، بر ما واجب است که احترام مساجد را نگه داریم؛ باری امیرالمومنین، عمر بن خطاب ؓ در مسجدالنبی ﷺ بود و دید که دو نفر صدایشان را بلند کرده‌اند؛ آن دو را به حضور خواست و از آنان پرسید: اهل کجا هستید؟ گفتند: اهل طائفیم. فرمود: اگر از اهالی این جا بودید، شما را تنبیه می‌کردم؛ صدایتان را در مسجد پیامبر ﷺ بلند می‌کنید!

هم‌چنین از خواندن شعر و سرود در مساجد، نهی شده است؛ البته اشعار بیهوده‌ای که هیچ خیری در آن‌ها نیست؛ یعنی خواندن اشعار پرمحتوا که حاوی نکات شرعی و آموزنده‌ای‌ست، ایرادی ندارد؛ زیرا حسان بن ثابت ؓ در مسجد پیامبر ﷺ شعر می‌خواند و پیامبر ﷺ نیز گوش می‌داد. باری عمر بن خطاب ؓ حسان ؓ را از خواندن شعر در مسجد منع کرد. حسان ؓ گفت: من در مسجد، در حضور کسی که از شما بهتر بود-

یعنی در حضور پیامبر ﷺ - شعر می خواندم. لذا اگر شعری با مضامین دینی و آموزشی باشد، مثلاً به اطاعت و فرمان برداری از الله و رسولش فرا بخواند یا به جهاد در راه الله ﷻ تشویق کند، خواندن آن در مسجد اشکالی ندارد.

نکته: اگر کسی در مسجد خوابیده بود و محتلم شد، برای ماندن در مسجد کافی ست که وضو بگیرد؛ اما برای نماز، باید غسل کند.

۳۱۱- باب: نهی از ورود به مسجد پس از خوردن سیر، پیاز، تره و دیگر خوراکی‌های بدبو، مگر به ضرورت

۱۷۱۰- عن ابن عمر رضی الله عنهما أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَكَلَ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ - يَعْنِي: الثُّومَ - فَلَا يَقْرَبَنَّ مَسْجِدَنَا». [متفق علیه] ^(۱)

وفي رواية لمسلم: «مَسَاجِدَنَا».

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هرکه از این گیاه - یعنی سیر - خورد، نباید به مسجدمان بیاید».

و در روایتی از مسلم آمده است: «نبايد به مساجد ما بیاید».

۱۷۱۱- وعن أنس رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَكَلَ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ فَلَا يَقْرَبَنَّ، وَلَا يُصَلِّيَنَّ مَعَنَا». [متفق علیه] ^(۲)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هرکه از این گیاه - یعنی سیر - خورد، به ما نزدیک نشود و با ما نماز نخواند».

۱۷۱۲- وعن جابر رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَكَلَ ثُومًا أَوْ بَصَلًا فَلْيَعْتَزِلْنَا، أَوْ فَلْيَعْتَزِلْ مَسْجِدَنَا». [متفق علیه] ^(۳)

وفي رواية لمسلم: «مَنْ أَكَلَ الْبَصَلَ، وَالثُّومَ، وَالْكَرَاثَ، فَلَا يَقْرَبَنَّ مَسْجِدَنَا، فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَتَأَذَّى مِمَّا يَتَأَذَّى مِنْهُ بَنُو آدَمَ».

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هرکه سیر یا پیاز خورد، از ما یا از مسجدمان کناره بگیرد».

و در روایتی از مسلم آمده است: «هرکه پیاز، سیر و تره خورد، به مسجدمان نزدیک نشود؛ زیرا از چیزی که انسان‌ها اذیت می‌شوند، فرشتگان نیز اذیت می‌گردند».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۸۵۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۵۶۱.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۸۵۶، ۵۴۵۱)؛ و صحیح مسلم، ش: ۵۶۲.

(۳) صحیح بخاری، ش: (۸۵۴، ۵۴۵۲)؛ و صحیح مسلم، ش: ۵۶۴.

۱۷۱۳- وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه أنه خطب يوم الجمعة فقال في خطبته: ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ تَأْكُلُونَ شَجَرَتَيْنِ مَا أَرَاهُمَا إِلَّا خَبِيثَتَيْنِ: البصل، والثوم. لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا وَجَدَ رِيحَهُمَا مِنَ الرَّجُلِ فِي الْمَسْجِدِ أَمَرَ بِهِ، فَأُخْرِجَ إِلَى الْبَقِيعِ، فَمَنْ أَكَلَهُمَا، فَلَيْمَتْهُمَا طَبْخًا. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که وی، روز جمعه سخنرانی کرد و در خطبه‌اش فرمود: ای مردم! شما دو گیاه می‌خورید که بوی بدی دارند: پیاز و سیر؛ من رسول الله ﷺ را دیدم که وقتی بوی آن را از کسی می‌شنید، دستور می‌داد که او را از مسجد به سوی بقیع بیرون کنند؛ لذا کسی که می‌خواهد پیاز و سیر بخورد، باید بویشان را با پختن از میان ببرد.

شرح

بابی که مولف رحمته الله در این بخش از کتابش گشوده، درباره‌ی پاره‌ای از احکام و آداب مربوط به مسجد است؛ این باب درباره‌ی نهی از ورود به مسجد پس از خوردن سیر و پیاز و تره و دیگر خوراکی‌هایی است که بوی بد دارند. سپس مولف رحمته الله روایتی بدین مضمون آورده است که عمر بن خطاب رضی الله عنه در خطبه‌ی جمعه به مردم فرمود: «ای مردم! شما پیاز و سیر می‌خورید که بوی بدی دارند؛ من، رسول الله ﷺ را دیدم که وقتی بوی آن را از کسی می‌شنید، دستور می‌داد که او را از مسجد به سوی بقیع بیرون کنند؛ یعنی اگرچه اخراجش از مسجد کافی بود، اما برای این که تنبیهش نمایند، او را تا بقیع، از مسجد دور می‌کردند. سپس عمر فاروق رضی الله عنه در ادامه فرمود: «کسی که می‌خواهد پیاز و سیر بخورد، باید بویشان را با پختن از میان ببرد». از این روایت چنین برداشت می‌شود که سیر و پیاز، حرام نیستند و برای انسان رواست که سیر و پیاز بخورد؛ اما کسی که سیر و پیاز خورد، نباید برای نماز جماعت یا حضور در کلاس درسی که در مسجد برگزار می‌شود، به درون مسجد برود؛ زیرا فرشتگان از بوی بد سیر و پیاز اذیت می‌شوند.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۶۵۷.

همچنین علما گفته‌اند: کسی که دهانش بوی بد می‌دهد، نباید پیش از زدودن بوی بد، وارد مسجد شود؛ زیرا علت اذیت شدن فرشتگان است، به‌قوت خود باقی‌ست.

حال اگر کسی چیزی بخورد که بوی بد می‌دهد و سپس بویش رفع شود، آیا ورودش به مسجد رواست؟ می‌گوییم: آری؛ در صورتی که بوی دهانش به‌کلی از میان برود، ایرادی ندارد که شخص وارد مسجد شود؛ زیرا مدار حکم بر وجود و عدم وجود علت است؛ اما آیا رواست که کسی بدین قصد که به مسجد نرود، سیر و پیاز بخورد؟ می‌گوییم: خیر؛ برای انسان روا نیست که خودش برای اسقاط واجبی چون نماز جماعت، زمینه‌سازی کند؛ ولی اگر اشتهای خوردن سیر و پیاز داشت، روشن است که خوردن سیر و پیاز، مباح می‌باشد؛ ولی تا زمانی که بویش نرفته است، نباید به مسجد نزدیک شود.

۳۱۲- باب: کراهت چمباتمه زدن در روز جمعه در حالی که امام خطبه می‌خواند؛ زیرا این حالت، خواب‌آور است و گوش دادن به خطبه از دست می‌رود و ترس باطل شدن وضوست

۱۷۱۴- عَنْ مُعَاذِ بْنِ أَنَسٍ الْجُهَنِيِّ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله نَهَى عَنِ الْحَبْوَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَالْإِمَامُ يَخْطُبُ.
[روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]^(۱)
ترجمه: معاذ بن انس جُهَنی رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از چمباتمه زدن در روز جمعه، در حالی که امام سخنرانی می‌کند، منع فرمود.

شرح

مولف رحمته الله می‌گوید: «باب: کراهت چمباتمه زدن در روز جمعه در حالی که امام خطبه می‌خواند»؛ چمباتمه زدن، بدین معناست که انسان، ساق‌ها و زانوان خود را در بغل بگیرد و روی نشیمنگاه خود بنشیند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله از چمباتمه زدن در روز جمعه که امام خطبه می‌خواند، نهی فرموده است؛ زیرا:

۱. این حالت، خواب‌آور است و گوش دادن به خطبه از دست می‌رود و ترس باطل شدن وضوست.

۲. در آن زمان پوشش مردم، بیش‌تر با ازار (لُنگ) و ردا (بالاپوش) بود؛ لذا بیم آن می‌رفت که وقتی کسی چمباتمه می‌زند، عورتش نمایان شود؛ اما اگر چنین ترسی وجود نداشته باشد، نهی نیز مرتفع می‌گردد؛ زیرا با رفع علت، نهی نیز برداشته می‌شود.

(۱) صحیح الجامع، ش: ۶۸۷۶؛ و صحیح أبی داود، از آل‌بانی رحمته الله، ش: ۱۰۱۷.

۳۱۳- باب: کسی که قصد قربانی دارد، از این که در دهه‌ی نخست ذی‌الحجه و پیش از قربانی کردن، موها و ناخن‌هایش را بگیرد، نهی شده است

۱۷۱۵- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ كَانَ لَهُ ذَبْحٌ يَذْبَحُهُ، فَإِذَا أَهَلَ هِلَالُ ذِي الْحِجَّةِ، فَلَا يَأْخُذَنَّ مِنْ شَعْرِهِ وَلَا مِنْ أَظْفَارِهِ شَيْئًا حَتَّى يُضَحِّيَ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ام‌سلمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی که حیوان قربانی دارد، پس از رؤیت هلال ماه ذی‌الحجه چیزی از موها و ناخن‌هایش را نگیرد تا این که قربانی کند».

شرح

در این باب آمده است: «کسی که قصد قربانی دارد، از این که در دهه‌ی نخست ذی‌الحجه و پیش از قربانی کردن، موها و ناخن‌هایش را بگیرد، نهی شده است»؛ مولف رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در این باره حدیثی بدین مضمون آورده است که ام‌سلمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی که حیوان قربانی دارد، پس از رؤیت هلال ماه ذی‌الحجه چیزی از موها و ناخن‌هایش را نگیرد تا این که قربانی کند»؛ یعنی وقتی ماه ذی‌الحجه فرا رسید و شما قصد داشتید که از مال خویش، از طرف خود یا کسی دیگر قربانی کنید، نباید چیزی از موهای زاید و موهای سر و سبیل خود را بگیرید تا این که قربانی خود را انجام دهید. هم‌چنین نباید پیش از قربانی کردن، چیزی از ناخن‌های دست و پای خود را بگیرید. در روایتی غیر از مسلم، آمده است که چنین شخصی چیزی از موهای پوستش را نیز نباید بگیرد؛ گفتنی‌ست: این به سبب احترام قربانی و بدین منظور است که آنان که در احرام حج نیستند، از بابت نگه داشتن موها، از اجر و ثواب آنان که در احرام هستند، برخوردار شوند؛ زیرا حج‌گزار پیش از رسیدن قربانی‌ها به قربان‌گاه، موهای سرش را نمی‌تراشد. لذا الله ﷻ به لطف خویش برای آن دسته از بندگان که توفیق حج و عمره نمی‌یابند، نصیبی از این اعمال ارزشمند قرار داده است.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۹۷۷.

۳۱۴- باب: نهی از سوگند خوردن به هر مخلوقی مانند پیامبر، کعبه، فرشتگان، آسمان، نیاکان، زندگی، روح و...؛ و از سوگند خوردن به امانت، بیش از همه نهی شده است

۱۷۱۶- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَنْهَاكُمْ أَنْ تَخْلِفُوا بِآبَائِكُمْ، فَمَنْ كَانَ حَالِفًا، فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ، أَوْ لِيَصُمْتُ» [متفق علیه]^(۱)

وفي رواية في الصحيح: «فَمَنْ كَانَ حَالِفًا فَلَا يَحْلِفُ إِلَّا بِاللَّهِ، أَوْ لِيَسْكُتُ».

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا الله متعال شما را از این که به نام پدرانتان سوگند بخورید، نهی فرموده است؛ پس هر که می خواهد سوگند بخورد، تنها به نام الله سوگند یاد کند یا سکوت نماید».

در روایتی دیگر در صحیح، آمده است: «پس هر که می خواهد سوگند بخورد، جز به نام الله سوگند نخورد یا سکوت کند».

۱۷۱۷- وعن عبد الرحمن بن سمره رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا تَخْلِفُوا بِالطَّوَاغِي، وَلَا بِآبَائِكُمْ» [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به بت ها و - معبودان باطل و نیز - به پدرانتان سوگند نخورید».

۱۷۱۸- وعن بُرَيْدَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ حَلَفَ بِالْأَمَانَةِ فَلَيْسَ مِنَّا» [حدیث صحیحی ست که ابوداود با اسناد صحیح روایت کرده است]^(۳)

ترجمه: بریده رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس به امانت سوگند یاد کند، از ما نیست»^(۴).

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۱۰۸، ۶۶۴۶)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۴۶.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۶۴۸.

(۳) السلسلة الصحيحة، ش: ۳۲۵؛ و صحیح ابی داود، از آلبنی رحمته الله، ش: ۲۷۸۸.

(۴) خطابی رحمته الله گوید: «سببش این است که سوگند، فقط به نام ها و صفات والای الله صلی الله علیه و آله منعقد می گردد و امانت، جزو صفات الاهی نیست؛ بلکه یکی از فرمان های الاهی ست؛ لذا برای این که سوگند به امانت،

۱۷۱۹- وعنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ حَلَفَ فَقَالَ: إِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْإِسْلَامِ، فَإِنْ كَانَ كَاذِبًا، فَهُوَ كَمَا قَالَ، وَإِنْ كَانَ صَادِقًا، فَلَنْ يَرْجَعَ إِلَى الْإِسْلَامِ سَالِمًا». [روایت ابوداود با إسناد صحیح]^(۱)

ترجمه: بریده می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکه - به آیینی غیر از اسلام - سوگند یاد کند و بگوید: (اگر دروغ می گویم)، مسلمان نباشم، در صورتی که دروغ گفته باشد، بر همان آیینی ست گه گفته است و اگر راست گفته باشد، سالم به اسلام باز نمی گردد (و مسلمان کاملی نیست)».

۱۷۲۰- وعن ابن عمر رضي الله عنهما أَنَّهُ سَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ: لَا وَالْكَعْبَةِ، قَالَ ابْنُ عُمَرَ: لَا تَحْلِفَ بَعْدِ اللَّهِ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ، فَقَدْ كَفَرَ أَوْ أَشْرَكَ». [ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حدیثی حسن می باشد].^(۲)

ترجمه: شخصی نزد ابن عمر رضي الله عنهما به کعبه قسم خورد؛ ابن عمر رضي الله عنهما فرمود: به غیر الله سوگند نخور؛ من از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «هرکه به غیر الله سوگند یاد کند، کفر یا شرک ورزیده است».

[نووی: برخی از علما عبارت "کفر یا شرک ورزیده است" را بدین گونه توضیح داده اند که سوگند خوردن به نام غیر الله، گناه بسیار بزرگی ست؛ یعنی این عبارت را بیان گر بزرگی این گناه قلمداد کرده اند؛ همان گونه که درباره ی ریا و خودنمایی نیز روایت شده است: «الرِّيَاءُ شِرْكٌ».^(۳)]

همسان اسما و صفات پروردگار قرار نگیرد، از قسم خوردن به امانت منع شده است». و ابن ارسلان گوید: «منظور از امانت، فرایض الاهی ست»؛ لذا مفهوم حدیث این می شود که نگوید: سوگند به نماز؛ سوگند به زکات و.... [مترجم]

(۱) صحیح الجامع، ش: ۶۲۰۳؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۹۴؛ و صحیح ابی داود، از آلبانی رحمه الله، ش: ۲۷۹۳.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۱۶۱۹؛ و السلسلة الصحيحة، از آلبانی رحمه الله، ش: ۸۸۸.

(۳) یعنی: «ریا، شرک است». آلبانی رحمه الله گوید: «مؤلف رحمه الله با به کار بردن صیغه ی تمریض، بدین نکته اشاره کرده که حدیث مذکور، ضعیف است؛ و همین گونه نیز می باشد؛ چنان که در السلسلة الضعيفة، ش: ۱۸۵۰ علت ضعفش را بیان کرده ام».

شرح

مولف رحمه الله بابی درباره‌ی نهی از قَسَم خوردن به مخلوق گشوده است؛ انسان زمانی قسم می‌خورد یا سوگند یاد می‌کند که می‌خواهد بر موضوع مهم یا بزرگی تأکید کند؛ از این رو به چیزی قسم می‌خورد که آن را بزرگ می‌داند. بنابراین تنها ذاتی که به او سوگند یاد می‌شود، الله متعال است؛ یعنی فقط به اسما و صفات الله تعالی سوگند یاد می‌کنیم که می‌فرماید:

[الأعراف: ۱۸۰]

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾

و بهترین نام‌ها از آن الله است.

و می‌فرماید:

﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾

[الإسراء: ۱۱۰]

بگو: الله را بخوانید یا رحمن را بخوانید؛ هر کدام را که بخوانید، (خوبست) به‌راستی که بهترین نام‌ها از آن اوست.

لذا قَسَم خوردن به هر یک از اسما و صفات الله تعالی جایز است. حروف قَسَم عبارتند از: «واو»، «باء» و «تاء»؛ مثلاً می‌گویید: "والله" که فلان کار را خواهم کرد؛ یا با واژه‌های "تالله" و "بالله" قَسَم می‌خورید. یا می‌گویید: «به الله قسم که....». قسم خوردن به نام غیرالله، شرک یا کفر است؛ گاه کفر اکبر یا شرک اکبر می‌باشد و گاه کفر اصغر یا شرک اصغر؛ اگر کسی که به غیرالله سوگند می‌خورد، آن‌چه را که به آن سوگند یاد کرده است، همانند الله سزاوار تعظیم می‌داند، مرتکب شرک اکبر شده است؛ اما اگر عظمتش را کم‌تر از عظمت الله تعالی بداند، شرک اصغر از او سر زده است؛ البته ناگفته نماند که شرک اصغر، مقدمه‌ی شرک اکبر است.

مردم در دوران جاهلیت به پدران و نیاکان خود سوگند یاد می‌کردند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را از این کار منع نمود و فرمود: «به پدرانتان سوگند نخورید»؛ و همین‌طور به برادران، رؤسا و بزرگان. قسم خوردن به پدران را از آن جهت به‌طور ویژه بیان فرمود که در آن زمان سوگند خوردن به پدران، رواج فراوانی داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «هرکه می‌خواهد سوگند بخورد، تنها به نام الله سوگند یاد کند یا سکوت نماید».

همچنین قسم خوردن به پیامبر ﷺ که برترین و برگزیده‌ترین آفریده‌ی الهی است، حرام است؛ یعنی اگر کسی بگوید: به نام محمد نبی ﷺ قسم می‌خورم، کافر یا مشرک است؛ و همین‌طور کسی که به نام هر یک از فرشتگان مانند جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و نکه‌بان دوزخ (=مالک) قسم می‌خورد، کافر یا مشرک می‌باشد؛ البته پیش‌تر بیان کردیم که در چه صورت، مرتکب شرک اصغر شده و در چه صورت مرتکب شرک اکبر گردیده است.

گفتنی‌ست: قسم خوردن به هر یک از صفات الهی رواست؛ مثلاً جایز است که بگوید: به رحمت الله سوگند که چنین خواهم کرد؛ یا به حکمت الهی قسم که فلان کار را انجام خواهم داد.

سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که بریده رحمه الله می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکه - به آیینی غیر از اسلام - سوگند یاد کند و بگوید: (اگر دروغ می‌گویم)، مسلمان نباشم، در صورتی که دروغ گفته باشد، بر همان آیینی‌ست که گفته است و اگر راست گفته باشد، سالم به اسلام باز نمی‌گردد (و مسلمان کاملی نیست)»؛ مثلاً شخصی به دوستش می‌گوید: فلانی امروز از مسافرت برگشته و به خانه رسیده است. و دوستش قبول نمی‌کند و می‌گوید: خیر؛ هنوز برگشته و به خانه نرسیده است. شخص اول برای تأکید بر سخن خویش می‌گوید: «یهودی باشم، اگر فلانی به خانه نرسیده باشد». اگر به‌دروغ چنین چیزی بگوید و مدعی شود که دوستشان به خانه رسیده است، این شخص، یهودی‌ست؛ و حتی اگر راست گفته باشد، به فرموده‌ی پیامبر اکرم ﷺ، سالم به اسلام برنمی‌گردد.

خلاصه این که اگر می‌خواهید قسم بخورید، تنها به الله ﷻ، یعنی به نام‌ها و صفات و الایش سوگند یاد کنید یا سکوت نمایید و به غیرالله قسم نخورید. شاید کسی بگوید: مگر الله متعال به برخی از آفریده‌هایش سوگند یاد نکرده است؟ مثلاً فرموده است:

﴿وَالْضُّحَىٰ ۝ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ ۝ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ۝﴾ [الضحی: ۱، ۳]

سوگند به روز (هنگام برآمدن آفتاب)، و سوگند به شب، هنگامی که آرام گیرد (و همه جا را بپوشاند) که پروردگارت، تو را رها نکرده و مورد خشم قرار نداده است.

همچنین فرموده است:

﴿وَالشَّمْسُ وَضَحَلَهَا ۝۱ وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا ۝۲ وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّهَا ۝۳ وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا ۝۴ وَالسَّمَاءُ وَمَا بَنَاهَا ۝۵ وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَاهَا ۝۶ وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ۝۷ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ۝۸ قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا ۝۹ وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا ۝۱۰﴾

[الشمس: ۱، ۱۰]

سوگند به خورشید و روشنایی آن؛ و سوگند به ماه، هنگامی که پس از خورشید، درآید؛ و سوگند به روز، هنگامی که خورشید را نمایان کند؛ و سوگند به شب، هنگامی که خورشید را بپوشاند؛ و سوگند به آسمان و ذاتی که آن را گستراند؛ و به زمین و به آن که آن را بگسترده و سوگند به جان آدمی و ذاتی که آن را منظم و نیکو ساخت و به آن، نافرمانی و تقوایش را الهام کرد، به راستی کسی که آن را پاک بدارد، رستگار است. و کسی که آن را (با شرک و معصیت) بیالاید، زیان کار می‌باشد.

می‌گوییم: الله متعال هر چه بخواهد، انجام می‌دهد و به هر یک از آفریده‌هایش که بخواهد، سوگند یاد می‌کند و هیچ چیز و هیچ کس جلودار او نیست؛ بلکه هر مخلوقی که الله به آن سوگند یاد کند، نشانه‌ی عظمت آن مخلوق است؛ چراکه بزرگی و عظمت هر آفریده‌ای، نشان از بزرگی و عظمت الله متعال است. البته اگر کسی بگوید: قسم به آیات الهی، باید ببینیم که منظورش از آیات الهی چیست؟ اگر منظورش، ماه و خورشید یا روز و شب و دیگر آفریده‌های الهی باشد، به غیرالله سوگند خورده و بدین‌سان مرتکب شرک یا کفر شده است؛ زیرا الله متعال، از آفریده‌هایش به‌عنوان آیات خویش یاد فرموده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

[فصلت: ۳۷]

﴿وَمِنْ ءَايَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ﴾

و از نشانه‌های او، شب و روز و خورشید و ماه است.

اما اگر منظور آن شخص از آیات الهی، قرآن کریم باشد، مرتکب شرک و کفر نشده است و سوگندش، هیچ ایرادی ندارد؛ زیرا قرآن کریم، کلام الهی است و کلام الله متعال، جزو صفات اوست. لذا اگر کسی به آیات الهی سوگند یاد کند و منظورش قرآن کریم باشد، مرتکب عمل حرامی نشده است؛ اما اگر منظورش از آیات الهی، ماه و خورشید باشد، سوگندش ناروا و شرک یا کفر است.

۳۱۵- باب: وعید شدید بر سوگند دروغ

۱۷۴۱- عن ابن مسعود رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى مَالِ امْرِئٍ مُسْلِمٍ بِغَيْرِ حَقِّهِ، لَتِيَ اللَّهُ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانُ». قَالَ: ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِصْدَاقَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَنِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ. [متفق علیه] ^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که - به دروغ - سوگند یاد کند تا مال مسلمانی را تصاحب نماید، الله را در حالی ملاقات می کند که از او خشمگین است». سپس رسول الله صلی الله علیه و آله مصداقش را از کتاب الله صلی الله علیه و آله برای ما خواند که می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَنِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۷۷]

کسانی که پیمان الاهی و سوگندهایشان را به بهای اندکی می فروشند، در آخرت بهره ای ندارند و الله با آنان سخن نمی گوید و روز رستاخیز به آن ها نظر نمی کند و عذاب دردناکی، (در پیش) دارند.

۱۷۴۲- وعن أبي أمامة إياس بن ثعلبة الحارثي رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ اقْتَطَعَ حَقَّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ بيمينه فَقَدْ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ النَّارَ، وَحَرَّمَ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». فَقَالَ رَجُلٌ: وَإِنْ كَانَ شَيْئًا يَسِيرًا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «وَإِنْ قَضِيًّا مِنْ أَرَاكِ». [روایت مسلم] ^(۲)

ترجمه: ابوامامه، ایاس بن ثعلبه ی حارثی رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که حق مسلمانی را با سوگند دروغ، تصاحب کند، الله، دوزخ را بر او واجب، و بهشت را بر او حرام می گرداند». مردی پرسید: ای رسول خدا! حتی اگر چیز اندکی باشد؟ فرمود: «اگرچه چوب مسواکی باشد».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۳۵۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۳۸.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۳۷. [این حدیث پیش تر به شماره ی ۲۱۹ گذشت. (مترجم)]

۱۷۲۳- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْكَبَائِرُ: الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ، وَالْيَمِينُ الْغَمُوسُ». [روایت بخاری]^(۱)

وفي رواية له: أَنَّ أَعْرَابِيًّا جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْكَبَائِرُ؟ قَالَ: «الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ»؛ قَالَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: «الْيَمِينُ الْغَمُوسُ»؛ قُلْتُ: وَمَا الْيَمِينُ الْغَمُوسُ؟ قَالَ: «الَّذِي يَقْتَطِعُ مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ»؛ يَعْنِي يَمِينٌ هُوَ فِيهَا كَاذِبٌ.

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «گناهان کبیره، عبارتند از: شرک به الله، نافرمانی پدر و مادر، قتل نفس، و سوگند دروغ (که صاحبش را در گناه و دوزخ، غوطه‌ور می‌گرداند)».

و در روایتی دیگر از بخاری آمده است: «بادیه‌نشینی نزد پیامبر ﷺ آمد و پرسید: ای رسول‌خدا! گناهان کبیره کدامند؟ فرمود: «شرک به الله». عرض کرد: سپس چه چیزی؟ فرمود: «سوگند غموس (که صاحبش را در گناه و دوزخ غوطه‌ور می‌گرداند)». گفتم: سوگند غموس چیست؟ فرمود: «سوگند دروغی که انسان با آن، مال مسلمانی را تصاحب کند».

شرح

مولف رحمۃ اللہ علیہ بابی درباره‌ی حرام بودن سوگند دروغ گشوده است؛ به‌ویژه سوگندی که انسان، با آن مال مسلمانی را تصاحب می‌کند؛ زیرا بر انسان واجب است که وقتی به نام الله قسم می‌خورد، راست‌گو باشد؛ چه درباره‌ی خودش سوگند یاد کند و چه سوگند مربوط به کسی دیگر باشد. لذا اگر سوگند دروغ بخورد تا مال مسلمانی را تصاحب کند، روز قیامت به خشم الهی گرفتار می‌شود. به‌عنوان مثال: کسی ادعا می‌کند و می‌گوید: من به فلانی صد هزار تومان داده‌ام؛ اما آن شخص انکار کرده، می‌گوید: این‌طور نیست. مدعی هم هیچ دلیلی ندارد؛ قاضی به خوانده یا انکارکننده می‌گوید: تو قسم بخور که فلانی این مبلغ را به تو نداده است؛ زیرا ارائه‌ی دلیل با مدعی (خواهان) است و سوگند، با مدعی علیه (خوانده) می‌باشد. حال اگر خوانده، به‌دروغ سوگند یاد کند و بگوید که فلانی، یعنی خواهان چیزی نزد من ندارد، سزاوار خشم و غضب الهی می‌گردد و الله متعال، بهشت را بر او حرام و او را وارد دوزخ

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۶۷۵. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی ۳۴۲ آمده است.

می‌گرداند؛ از پیامبر ﷺ سؤال شد: «حتی اگر مالی که شخص با سوگند دروغ تصاحب کرده است، چیز اندکی باشد، چه؟» فرمود: «اگرچه چوبِ مسواکی باشد»، باز هم کسی که به دروغ قسم خورده است، سزاوار خشم و غضب پروردگار می‌گردد؛ اما اگر کسی در رابطه با خوش سوگند دروغ یاد کند، اگرچه گناه کار است، اما مشمول این وعید شدید نیست و از آن جهت که هم دروغ گفته است و هم به دروغ به نام الله سوگند یاد کرده، مرتکب گناه بزرگی شده است؛ لذا بر هر مسلمان واجب است که به احترام الله ﷻ زیاد قسم نخورد و اگر می‌خواست سوگند یاد کند، راست بگوید تا گناه کار نشود.

۳۱۶- باب: اگر کسی سوگند یاد کند و سپس خلافِ سوگندش را بهتر ببیند، مستحب است که به آنچه بهتر است، عمل نماید و به خاطر شکستن سوگندش کفاره بدهد

۱۷۲۴- عن عبد الرحمن بن سمره رضی الله عنه قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «...وَإِذَا حَلَفْتَ عَلَى يَمِينٍ، فَرَأَيْتَ غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، فَأَتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَكَفِّرْ عَنْ يَمِينِكَ». [متفقٌ عليه]^(۱)
ترجمه: عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ به من فرمود: «...و هرگاه بر انجام کاری سوگند خوردی و سپس خلاف آن کار را بهتر دانستی، همان کار بهتر را انجام بده و کفاره‌ی سوگندت را ادا کن».

۱۷۲۵- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ، فَرَأَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، فَلْيُكَفِّرْ عَنْ يَمِينِهِ، وَلْيَفْعَلِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ». [روایت مسلم]^(۲)
ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر که بر انجام کاری سوگند یاد کند و سپس خلاف آن را بهتر ببیند، کفاره‌ی سوگندش را ادا نماید و همان کار بهتر را انجام دهد».

۱۷۲۶- وعن أبي موسى رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنِّي وَاللَّهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَا أُحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ، ثُمَّ أَرَى خَيْرًا مِنْهَا إِلَّا كَفَرْتُ عَنْ يَمِينِي، وَأَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ». [متفقٌ عليه]^(۳)
ترجمه: ابوموسی رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به الله سوگند، اگر خواست الله باشد که من بر انجام کاری قسم بخورم و سپس خلاف آن را بهتر ببینم، کفاره‌ی سوگندم را ادا می‌کنم و همان کار بهتر را انجام می‌دهم».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۷۲۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۵۲. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۶۷۹ آمده است. [مترجم]

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۶۵۰.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۳۱۳۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۴۹.

۱۷۲۷- وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «لأنَّ يَلَجَّ أَحَدُكُمْ فِي يَمِينِهِ فِي أَهْلِهِ أَنْتُمْ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ أَنْ يُعْطِيَ كَفَّارَتَهُ الَّتِي فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ». [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر یکی از شما در رابطه با خانواده اش سوگندی یاد کند- که به زیان آن هاست و حاضر نشود که سوگندش را بشکند، بدان جهت که نام الله ﷻ را دست آویز سوگندش قرار داده- گناهش در نزد الله متعال بیش از آنست که کفاره ی سوگندش را که الله بر او فرض کرده است، ادا کند». ^(۲)

شرح

مولف رحمه الله می گوید: «اگر کسی سوگند یاد کند و سپس خلافِ سوگندش را بهتر ببیند، مستحب است که به آنچه بهتر است، عمل نماید و به خاطر شکستن سوگندش کفاره بدهد؛ زیرا هنگامی که انسان بر انجام کاری سوگند یاد می کند، بهتر است که به سوگند خویش پای بند باشد و آن را نشکند؛ اما اگر بر ترک یک واجب شرعی قَسَم بخورد، بر او واجب است که سوگند خویش را بشکند و کفاره بدهد؛ مثلاً پدری به فرزند خویش می گوید: برو و نمازت را با جماعت بخوان؛ اما پسرش از روی لج بازی می گوید: «به خدا قسم که امروز نمازم را با جماعت نمی خوانم». این، حرام است؛ زیرا نماز جماعت، واجب می باشد و کسی که چنین سوگندی یاد می کند، باید سوگندش را بشکند، یعنی نمازش را با جماعت بخواند و کفاره بدهد. هم چنین حرام است که کسی بنا بر سوء تفاهمی که میان او و پسرعمویش پیش آمده، بگوید: قسم به الله که با پسرعمویم سخن نخواهم گفت. مثال دیگری عرض می کنم: اگر پدری به فرزندش بگوید: برخیز و سنت ظهر را بخوان؛ اما فرزند از روی لج بازی بگوید: به الله سوگند که امروز سنت ظهر را نمی خوانم، شکستنِ سوگند بر او واجب نیست؛ زیرا نفل ظهر، واجب نیست؛ بلکه بهتر و افضل، این است که سوگندش را بشکند و سنت ظهر را بخواند و کفاره ی سوگندش را بدهد. در هر حال اگر کسی

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۶۲۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۵۵.

(۲) یعنی: از آن جا که نام الله ﷻ را دست آویز سوگند خویش قرار داده، گناه کار است، اما باید سوگندش را که به زیان خانواده ی اوست، بشکند و کفاره اش را بدهد. [مترجم]

سوگند یاد کند و سپس خلافِ سوگندش را بهتر ببیند، مستحب است که به آن چه بهتر است، عمل نماید و به خاطر شکستن سوگندش کفاره بدهد؛ ناگفته نماند که فرقی نمی‌کند که ابتدا کفاره‌ی سوگند را ادا کند و سپس آن عملِ بهتر را انجام دهد یا این که ابتدا سوگندش را بشکند و سپس کفاره بدهد؛ اختیار با خودِ اوست. مولف رحمه الله در این باره احادیثی ذکر کرده است؛ از آن جمله حدیثی بدین مضمون که عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله به من فرمود: «... و هرگاه بر انجام کاری سوگند خوردی و سپس خلافِ آن کار را بهتر دانستی، همان کارِ بهتر را انجام بده و کفاره‌ی سوگندت را ادا کن». این، سنتِ گفتاریِ پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ و اما سنتِ کرداریِ آن بزرگوار: ابوموسی رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به الله سوگند، اگر خواست الله باشد که من بر انجام کاری قسم بخورم و سپس خلافِ آن را بهتر ببینم، کفاره‌ی سوگندم را ادا می‌کنم و همان کارِ بهتر را انجام می‌دهم». لذا مضمون و پیام این باب، هم با سنتِ گفتاریِ پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است و هم با سنتِ کرداریِ آن بزرگوار؛ ولی اگر انسان بر انجام کاری سوگند یاد کند و خلافِ آن را بهتر نیابد، شایسته است که بر سوگند خویش پای‌بند باشد و آن را نشکند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَحْضُوا أَيْمَنَكُمْ﴾

[المائدة: ۸۹]

سوگندهایتان را پاس بدارید.

۳۱۷- باب: بخشودگی سوگند لغو و این که کفارہ ندارد؛ سوگند لغو، سوگندی ست که بدون قصد بر زبان جاری می شود

الله متعال می فرماید:

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّرتُكُمْ إِطْعَامَ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَرَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا﴾ [المائدة: ۸۹]

الله، شما را به خاطر سوگندهای بیهوده و لغوتان بازخواست نمی کند؛ ولی شما را به خاطر سوگندهایی که از روی قصد و اراده می خورید، بازخواست می نماید. کفارہ اش این است که از غذای متوسطی که به خانواده ی خویش می دهید، ده مسکین را غذا دهید یا به آنان لباس دهید یا برده ای آزاد کنید. کسی که (هیچ یک از این ها) را نیابد، سه روز روزه بگیرد. این، کفارہ ی سوگندهایی ست که یاد می کنید. سوگندهایتان را پاس بدارید.

۱۷۲۸- وعن عائشة رضی الله عنها قالت: أُنزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾ فِي قَوْلِ الرَّجُلِ: لَا وَاللَّهِ، وَبَلَى وَاللَّهِ. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: آیه ی ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾^(۲) درباره ی شخصی نازل شد که - از روی عادت و بدون قصد بر زبانش، سوگند جاری می شود و - می گوید: «بله، به خدا سوگند» و «خیر، به خدا سوگند».

شرح

مولف رحمه الله می گوید: «بخشودگی سوگند لغو و این که کفارہ ندارد». سوگند لغو، سوگندی ست که بدون قصد قلبی بر زبان انسان جاری می شود و الله متعال آن را بخشیده است؛ زیرا بسیار پیش می آید که انسان ندانسته و بدون قصد به نام الله سوگند می خورد؛ الله متعال می فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۶۵۵، ۴۶۱۳).

(۲) [مائدة: ۸۹] مفهوم آیه: الله، شما را به خاطر سوگندهای بیهوده و لغوتان بازخواست نمی کند.

[المائدة: ۸۹]

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾

الله، شما را به خاطر سوگندهای بیهوده و لغواتان بازخواست نمی‌کند.

ام‌المؤمنین، عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها در تفسیر این آیه می‌گوید: «این آیه درباره‌ی شخصی نازل شد که - از روی عادت و بدون قصد بر زبانش، سوگند جاری می‌شود و - می‌گوید: "بله، به‌خدا سوگند" و "خیر، به‌خدا سوگند"».

لذا کسی که بر زبانش سوگند جاری می‌شود، اما قصد سوگند ندارد، گناهکار نمی‌گردد و کفاره‌ی سوگند نیز بر او واجب نیست؛ اما اگر کسی به‌قصد، بر انجام کاری یا انجام ندادن آن سوگند بخورد و سپس به سوگندش عمل نکند، واجب است که کفاره‌ی سوگند را ادا کند؛ کفاره‌ی سوگند عبارتست از آزاد کردن یک برده، یا غذا دادن به ده بینوا و یا لباس دادن به ده بینوا. الله متعال از جهت آسان‌گیری بر بندگانش ابتدا غذا دادن به ده بینوا را ذکر فرموده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَرْتُمْ ۖ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ۖ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ۚ ذَلِكَ كَفَرَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ﴾

ولی شما را به خاطر سوگندهایی که از روی قصد و اراده می‌خورید، بازخواست می‌نماید. کفاره‌اش این است که از غذای متوسطی که به خانواده‌ی خویش می‌دهید، ده مسکین را غذا دهید یا به آنان لباس دهید یا برده‌ای آزاد کنید. کسی که (هیچ‌یک از این‌ها) را نیابد، سه روز روزه بگیرد. این، کفاره‌ی سوگندهایی است که یاد می‌کنید.

سپس می‌فرماید: ﴿وَأَحْضَرُوا أَيْمَانَكُمْ﴾: «سوگندهایتان را پاس بدارید»؛ یعنی زیاد قسم نخورید و وقتی سوگندتان را شکستید، کفاره‌اش را بدهید؛ اهمیت پای‌بندی به سوگند به‌اندازه‌ای است که رسول‌الله صلی الله علیه و آله شکستن قسم را «حِث» نامیده است؛ و حِث، یعنی پیمان‌شکنی و به معنای گناه و معصیت نیز می‌باشد. لذا اگر لطف و رحمت پروردگار نبود، کسی که سوگند یاد می‌کرد در مشقت می‌افتاد و چه‌بسا در آستانه‌ی نابودی قرار می‌گرفت؛ اما الله متعال بر بندگانش آسان گرفته و این امکان را برای آن‌ها فراهم ساخته که اگر سوگند خوردند، بتوانند در چارچوب این

احكام، بر خلاف سوگندشان عمل كنند؛ البته مشروط به اين كه سوگندشان، نامشروع و معصيت نباشد.

نكته: براي هر نفر، يك كيلو برنج، كافي و بلكه زياد است.

۳۱۸- باب: کراهت سوگند خوردن در معاملات، حتی اگر راست بگوید

۱۷۲۹- عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْحَلِفُ مَنْفَقَةٌ لِلْسَّلْعَةِ، مَمْحَقَةٌ لِلْكَسْبِ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «سوگند، وسیله‌ای برای بازارگرایی و فروش کالا است؛ اما برکتش را از میان می‌برد».

۱۷۳۰- وعن أبي قتادة رضي الله عنه أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِيَّاكُمْ وَكَثْرَةَ الْحَلِفِ فِي الْبَيْعِ، فَإِنَّهُ يُنْفَقُ ثُمَّ يَمْحَقُ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: از ابوقتاده رضي الله عنه روایت است که از رسول‌الله ﷺ شنید که می‌فرمود: «از سوگند خوردن زیاد در معامله بپرهیزید؛ زیرا این کار - اگرچه در ظاهر، به معامله - رونق می‌دهد، اما برکتش را از میان می‌برد».

شرح

مؤلف رحمه الله می‌گوید: «کراهت سوگند خوردن در معاملات، حتی اگر راست باشد؛ مثلاً فروشنده به‌راستی می‌گوید: «به‌خدا سوگند که این کالا صد هزار تومان برایم تمام شده است»؛ این، مکروه است؛ اما اگر دروغ باشد، ظلم و گناه بزرگی است؛ مثلاً به‌دروغ می‌گوید: «به‌خدا سوگند که این کالا را صد هزار تومان خریده‌ام»؛ در صورتی که هشتاد هزار تومان خریده است! این، گناه بسیار بزرگی است؛ زیرا در معامله، سوگند دروغ خورده است؛ پیامبر ﷺ از سوگند خوردن در معامله، حتی اگر راست باشد، منع فرموده است؛ ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «سوگند، وسیله‌ای برای بازارگرایی و فروش کالا است؛ اما برکتش را از میان می‌برد».

آری؛ در چنین کسبی، برکت نیست؛ زیرا با نافرمانی از رسول‌الله ﷺ انجام شده است و نافرمانی از رسول‌الله ﷺ، نافرمانی از الله متعال می‌باشد. متأسفانه بسیاری از

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۰۸۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۰۶.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۶۰۷.

مردم به این آفت مبتلا هستند؛ چنان که فروشنده به خریدار می گوید: به الله سوگند که جنس خوبی ست؛ خودم آن را به فلان قیمت خریده ام. گفتنی ست که چه راست بگوید و چه دروغ، از سوگند خوردن در معاملات منع شده است؛ لذا اگر می خواهید که الله متعال در معاملات شما خیر و برکت قرار دهد، از سوگند خوردن بپرهیزید؛ همان گونه که ابوقتاده رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از سوگند خوردن زیاد در معامله بپرهیزید؛ زیرا این کار - اگرچه در ظاهر، به معامله - رونق می دهد، اما برکتش را از میان می برد».

هر دو حدیث، به یک معناست و از جمع بندی دو حدیث، به این نتیجه می رسیم که فرقی نمی کند که انسان در معامله، زیاد سوگند بخورد یا اندک؛ اما کثرت سوگند در معاملات بدین معناست که انسان، چه در مقام خریدار و چه در مقام فروشنده، هر معامله ای را با سوگند و قَسَم به انجام می رساند و حتی در یک معامله نیز زیاد سوگند می خورد! لذا کسی که خواهان برکت در معامله می باشد، از سوگند خوردن بپرهیزد.

۳۱۹- باب: مکروه است که انسان با توسل به وجه و ذات ذوالجلال الله، چیزی جز بهشت را درخواست کند؛ و نیز کراهت دریغ داشتن از کسی که به نام الله چیزی را درخواست می‌کند و نام او را به میان می‌آورد

۱۷۳۱- عن جابرٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يُسْأَلُ بِوَجْهِ اللَّهِ إِلَّا الْجَنَّةُ». [روایت ابوداود]^(۱)

ترجمه: از جابر رضی الله عنه روایت شده است که می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «با توسل به وجه و ذات ذوالجلال الله، چیزی جز بهشت درخواست نمی‌شود».

۱۷۳۲- وعن ابن عمرٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ اسْتَعَاذَ بِاللَّهِ، فَأَعِيدُوهُ، وَمَنْ سَأَلَ بِاللَّهِ، فَأَعْطُوهُ، وَمَنْ دَعَاكُمْ، فَأَجِيبُوهُ، وَمَنْ صَنَعَ إِلَيْكُمْ مَعْرُوفًا فَكَافَتْهُ، فَإِنْ لَمْ تَحْذُوا مَا تُكَافِئُونَهُ فَادْعُوا لَهُ حَتَّى تَرَوْا أَنَّكُمْ قَدْ كَافَأْتُمُوهُ». [حدیث صحیحی ست که ابوداود و نسائی با سندهای صحیحین روایت کرده‌اند].^(۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر که به الله پناه جست، پناهش دهید و هر که به نام الله چیزی درخواست کرد، به او بدهید؛ و هر که شما را دعوت کرد، دعوتش را بپذیرید؛ و هر که به شما نیکی کرد، نیکی‌اش را جبران کنید؛ و اگر چیزی برای جبران بخشش و نیکی‌اش نیافتید، آن قدر برایش دعا نمایید که خودتان احساس کنید که نیکی‌اش را جبران کرده‌اید».

شرح

مؤلف رحمه الله می‌گوید: مکروه است که انسان با توسل به وجه و ذات ذوالجلال الله، چیزی جز بهشت را درخواست کند. وجه، یکی از صفات الهی است؛ همان گونه که

(۱) ضعیف است؛ ضعیف الجامع، ش: ۶۳۵۰؛ إرواء الغلیل، ش: ۲۰۳۴؛ و ضعیف أبی داود، از آلبنی رحمه الله، ش: ۳۶۸.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۶۰۲۱؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۲۵۴؛ و صحیح النسائی، از آلبنی رحمه الله، ش: ۲۴۰۷.

الله متعال می‌فرماید:

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَإِنَّ ۝ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۲۶، ۲۷]

همه‌ی کسانی که روی زمین هستند، فناپذیرند؛ و وجه- یا ذات- باشکوه و گرامی پروردگارت باقی می‌ماند.

از این رو برخی از علما گفته‌اند: شایسته است که انسان، آیه‌ی دوم را متصل به آیه‌ی قبلی بخواند که بیان‌گر کمال الله ﷻ می‌باشد و نشان می‌دهد که فنا برای آن ذات همیشه‌باقی، غیرممکن است؛ پس وجه و ذات الله ﷻ، بزرگ می‌باشد و بزرگ‌ترین چیزی که انسان درخواست می‌کند، بهشت است؛ لذا شایسته نیست که انسان با توسل به ذات بزرگ الهی، چیز کوچکی درخواست نماید. و به‌راستی که بهشت، آرزوی هر بنده‌ی مومنی است:

﴿فَمَنْ رُحِزَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ﴾ [آل عمران: ۱۸۵]

پس هرکس از آتش دوزخ دور گردد و وارد بهشت شود، به تحقیق که رستگار است.

ورود به بهشت، رستگاری بزرگی است که هیچ رستگاری و موفقیتی با آن برابری نمی‌کند؛ پس با توسل به ذات الله ﷻ هیچ چیز حقیر را درخواست نکن و نگو: «یا الله! من با توسل به ذات باشکوهت از تو می‌خواهم که به من خانه‌ای برای سکونت، یا ماشین سواری، عطا فرمایی.»؛ زیرا وجه و ذات ذوالجلال الهی، فراتر و بزرگ‌تر از آن است که با توسل به آن، چیزی از دنیای حقیر و فناپذیر درخواست شود. در هیچ چیز دنیا، هیچ خیری نیست؛ مگر در آنچه که مایه‌ی تقرب و نزدیکی به الله ﷻ می‌باشد. همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَالْعَصْرِ ۝ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۝ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ۝﴾ [العصر: ۱، ۳]

سوگند به روزگار که بی‌گمان انسان‌ها در زیان هستند؛ مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند و یک‌دیگر را به حق (=توحید) و شکیبایی سفارش کنند.

همه‌ی انسان‌ها زیان‌کارند، مگر کسانی که دارای این چهار ویژگی باشند: ایمان بیاورند، کارهای نیک انجام دهند، و یک‌دیگر را به پایداری بر حقیقت و توحید و نیز

صبر و شکیبایی در مسیر دعوت به سوی توحید سفارش کنند؛ هم‌چنین هم‌دیگر را به صبر و شکیبایی بر مصایب و آزمون‌های الهی توصیه نمایند.

اگرچه سند حدیثی که گذشت، ضعیف است؛ اما معنایش صحیح می‌باشد.

در حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آمده است: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکه به الله پناه جُست، پناهش دهد؛ یعنی اگر کسی گفت: «از تو به الله پناه می‌برم»، رهایش کنی و کاری به او نداشته باشید؛ چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله زنی را به نکاح خویش درآورد؛ همین‌که به او نزدیک شد، آن زن گفت: از تو به الله پناه می‌برم. رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَقَدْ عُدَّتْ بِعَظِيمِ الْحَقِّ بِأَهْلِكَ»^(۱) یعنی: «به ذات بزرگی پناه بردی؛ نزد خانواده‌ات برو». لذا اگر کسی، از شما به الله پناه برد، پناهش دهید؛ مگر آن‌که درباره‌ی حق واجب باشد؛ مثلاً حق خود را از کسی که به شما بدهکار است، مطالبه می‌کنید و او می‌گوید: «از تو به الله پناه می‌برم»، در این صورت به او پناه ندهید و رهایش نکنید؛ زیرا بدان سبب که با وجود توانایی، از پرداخت بدهی‌اش طفره می‌رود، گنه‌کار است و الله متعال به هیچ گنه‌کاری پناه نمی‌دهد؛ اما اگر کسی درباره‌ی کاری که حرام نیست، پناه بخواهد، به‌خاطر تعظیم الله تعالی پناهش دهید.

در ادامه‌ی حدیث آمده است: «و هرکه به نام الله چیزی درخواست کرد، به او بدهید»؛ مگر آن‌که خواسته‌اش حرام باشد؛ مثلاً از کسی بخواهد که اسرار زناشویی خود را به او بگوید. بازگویی اسرار زناشویی، جایز نیست؛ بلکه آن‌شخص باید درخواست‌کننده را نصیحت کند و به او بگوید که طرح چنین خواسته‌ای، بیهوده می‌باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ»^(۲) یعنی: «از نیکی و زیبایی اسلام شخص، ترک کارهای بیهوده‌ای است که فایده‌ای برایش ندارد». هم‌چنین اگر کسی به شما گفت: «تو را به خدا قَسَم به من پول بده تا سیگار بخرم»، جایز نیست که به او پول بدهید؛ زیرا او برای انجام یک عمل حرام کمک خواسته است. هم‌چنین اگر کسی به نام الله تعالی چیزی از شما خواست که به زیان شماست، به او ندهید؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۲۵۴ به نقل از عایشه رضی الله عنها.

(۲) این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۶۸ آمده است. [مترجم]

فرموده است: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ»^(۱) یعنی: آغازگر زیان رساندن به کسی نباشید و اگر کسی به شما زیان رساند، در تلافی‌اش زیاده‌روی و تعدی نکنید.^(۲)

در ادامه‌ی حدیث ابن عمر^{رضی الله عنهما} آمده است که پیامبر^{صلی الله علیه و آله} فرمود: «و هر که به شما نیکی کرد، نیکی‌اش را جبران کنید؛ و اگر چیزی برای جبران بخشش و نیکی‌اش نیافتید، آن قدر برایش دعا نمایید که خودتان احساس کنید که نیکی‌اش را جبران کرده‌اید».

و نیز پیامبر^{صلی الله علیه و آله} فرمود: «هر که شما را دعوت کرد، دعوتش را بپذیرید»؛ یعنی اگر کسی شما را به خانه‌اش یا به مهمانی و جشنی کوچک یا بزرگ دعوت نمود، دعوتش را قبول کنید؛ البته مشروط به این که قبول کردن دعوتش به زیان شما نباشد؛ همچنین دعوت‌کننده جزو کسانی نباشد که با آنها قطع رابطه می‌شود. اگر اموال دعوت‌کننده آمیخته به حرام است و مصلحتی در قبول نکردن دعوتش وجود دارد، دعوتش را نپذیرید؛ یعنی اگر دعوتش را قبول نکنید، ممکن است به خود بیاید و دست از حرام‌خواری بردارد، در این صورت دعوتش را نپذیرید؛ ناگفته نماند که پیامبر^{صلی الله علیه و آله} درباره‌ی ولیمه‌ی عروسی فرموده است: «مَنْ لَمْ يُجِبِ الدَّعْوَةَ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ»^(۳) یعنی: «هر کس، دعوت - ولیمه - را قبول نکند، از الله و پیامبرش نافرمانی کرده است». اگر در میهمانی با سیگار، قلیان و موسیقی و امثال آن، پذیرایی می‌کنند و شما نمی‌توانید از این کارهای حرام، منع نمایید، در این صورت قبول کردن دعوت، جایز نیست؛ ولی اگر می‌توانید با حضور خود، از این کارها بازدارید، بر شما واجب است که چنین دعوتی را بپذیرد؛ به دو دلیل: اول این که از منکر نهی کنید و دوم این که دعوت برادرِ مسلمان خود را اجابت نمایید؛ اما اگر نمی‌توانید با حضور خود در این میهمانی، از این اعمال زشت منع کنید، شرکت در چنین ضیافتی حرام است.

(۱) حسن لغیره؛ نگا: صحیح الجامع، ش: ۵۷۱۷.

(۲) مفاهیم متعددی درباره‌ی این حدیث گفته‌اند؛ یکی دیگر از مفاهیمش، این است که هیچ ضرری را برای خود و دیگران نخواهید. [مترجم]

(۳) این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۲۷۱ گذشت. [مترجم]

۳۲۰- باب: حرام بودن به کار بردن واژه‌ی «شاهنشاه» یا «ملک الملوک» برای سلطان و غیر او؛ زیرا این صفت، تنها ویژه‌ی الله متعال است

۱۷۳۳- وعن أبي هريرة رضی الله عنه عن النبي صلی الله علیه و آله قال: «إِنَّ أَخْنَعَ اسْمٍ عِنْدَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَجُلٌ تَسَمَّى مَلِكَ الْأُمَلَاكِ». [متفق علیه] ^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خوارترین نام‌ها نزد الله صلی الله علیه و آله، نام کسی است که "شاهنشاه" نامیده شود».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۲۰۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۴۳.

۳۲۱- باب: نهی از مورد خطاب قرار دادن فاسق و بدعت‌گر و امثالشان با عنوان سرور و آقا

۱۷۳۴- عن بُرَيْدَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَقُولُوا لِلْمُنَافِقِ سَيِّدٌ، فَإِنَّهُ إِنْ يَكُ سَيِّدًا فَقَدْ أَسَخَطْتُمْ رَبَّكُمْ ﷻ»، [روایت ابوداود با إسناده صحيح] ^(۱)

ترجمه: بریده رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «به منافق، سرور و آقا نگویند؛ زیرا اگر او را سرور و آقا قلمداد کنید، پروردگارتان را- که صاحب عزت و جلال است- خشمگین کرده‌اید».

(۱) صحیح الجامع، ش: ۷۴۰۵؛ صحیح الأدب المفرد، ۵۵۵؛ و السلسلة الصحيحة، از آل‌بانی رحمته الله، ش: ۳۷۰.

۳۲۲- باب: کراهت دشنام دادن به تب

۱۷۳۵- عن جابر^{رضی} عن رسول الله^{صلی} دَخَلَ عَلَى أُمِّ السَّائِبِ - أَوْ أُمِّ الْمُسَيَّبِ - فَقَالَ: «مَا لَكَ يَا أُمَّ السَّائِبِ - أَوْ يَا أُمَّ الْمُسَيَّبِ - تَزْفِرِينَ؟» قَالَتْ: الْحُمَّى لَا بَارَكَ اللَّهُ فِيهَا! فَقَالَ: «لَا تَسْبِي الْحُمَّى فَإِنَّهَا تُذْهِبُ خَطَايَا بَنِي آدَمَ كَمَا يُذْهِبُ الْكَبِيرُ حَبَثَ الْحَدِيدِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: جابر^{رضی} می گوید: رسول الله^{صلی} نزد ام سائب - یا ام مسیب - رفت و فرمود: «ای ام سائب! - یا ای ام مسیب! - چرا می لرزی؟» پاسخ داد: به خاطر تب که الله به آن برکت ندهد. پیامبر^{صلی} فرمود: «به تب بد نگو؛ زیرا تب، گناهان را از میان می برد؛ همان گونه که دمه ی آهن گر، زنگ و ناخالصی آهن را می زداید».

شرح

مؤلف^{رحمته} می گوید: «کراهت دشنام دادن به تب».

تب، بالا رفتن حرارت بدن است و انواع گوناگونی دارد که همگی به خواست و تقدیر الهی ست و الله^{تعالی} خود آن را برطرف می سازد. دشنام دادن به هیچ یک از افعال الهی روا نیست؛ زیرا ناسزاگویی به آفریننده ی آن به شمار می آید؛ از این رو پیامبر^{صلی} فرموده است: «لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ»^(۲) یعنی: به روزگار ناسزا نگوئید که آنچه روی می دهد، به خواست و مشیت الله متعال است.

در این جا حدیثی بدین مضمون آمده است که جابر^{رضی} می گوید: رسول الله^{صلی} نزد ام سائب - یا ام مسیب - رفت و فرمود: «ای ام سائب! - یا ای ام مسیب! - چرا می لرزی؟» پاسخ داد: به خاطر تب که الله به آن برکت ندهد. پیامبر^{صلی} فرمود: «به تب بد نگو؛ زیرا تب، گناهان را از میان می برد؛ همان گونه که دمه ی آهن گر، زنگ و ناخالصی آهن را می زداید».

برای درمان تب راه های گوناگونی وجود دارد که از آن جمله: پاشویه و استفاده از آب سرد برای کاهش دمای بدن می باشد و پیامبر^{صلی} نیز بدین روش تصریح فرموده

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۵۷۵

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۲۴۶ به نقل از ابوهیره^{رضی}.

است؛ پزشکان هم این را بهترین روش درمان تب دانسته‌اند. در هر حال، شایسته است که انسان در هنگام ابتلا به بیماری، شکیبایی ورزد و به اجر و ثواب الهی امیدوار باشد و از ناسزاگویی به بیماری پرهیزد.

۳۲۳- باب: نهی از دشنام دادن به باد؛ و بیان دعایی که در هنگام وزیدن باد گفته می‌شود

۱۷۳۶- عن أبي المنذر أبي بن كعب رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَسُبُّوا الرِّيحَ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ مَا تَكْرَهُونَ، فَقُولُوا: اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هَذِهِ الرِّيحِ وَخَيْرِ مَا فِيهَا وَخَيْرِ مَا أُمِرْتُ بِهِ؛ وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ هَذِهِ الرِّيحِ وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُمِرْتُ بِهِ». [ترمذی ضمن روایت ابن حدیث گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]^(۱)

ترجمه: ابوالمنذر، ابی بن کعب رضی اللہ عنہ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «به باد دشنام ندهید و هرگاه بادی را دیدی که نمی‌پسندید، بگوئید: اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هَذِهِ الرِّيحِ وَخَيْرِ مَا فِيهَا وَخَيْرِ مَا أُمِرْتُ بِهِ؛ وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ هَذِهِ الرِّيحِ وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُمِرْتُ بِهِ».^(۲)

۱۷۳۷- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الرِّيحُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ، تَأْتِي بِالرَّحْمَةِ، وَتَأْتِي بِالْعَذَابِ، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهَا فَلَا تَسُبُّوهَا، وَسَلُّوا اللَّهَ خَيْرَهَا، وَاسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهَا». [روایت ابوداود با إسناده حسن]^(۳)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «باد، از رحمتِ الله - نسبت به بندگان - می‌باشد که گاهی با خود رحمت به همراه دارد و گاهی هم عذاب. وقتی آن را دیدید، به آن بد نگوئید؛ بلکه از الله، خیر و منفعتش را درخواست نمایید و از شرّ آن به الله پناه ببرید».

(۱) صحیح الجامع، ش: ۷۳۱۵؛ صحیح الأدب المفرد، از آلبنی رحمہم اللہ، ش: ۵۵۴.

(۲) ترجمه‌ی دعا: «یا الله! من، خیر این باد و نیز خیر آن‌چه را که در آن می‌باشد و خیر و منفعتی را که این باد به آن مأمور شده است، از تو درخواست می‌کنم و از شرّ این باد و شرّ آن‌چه در آنست و نیز از شرّی که این باد به آن مأمور شده است، به تو پناه می‌برم».

(۳) صحیح الجامع، ش: ۳۵۶۴؛ و صحیح ابی داود، از آلبنی رحمہم اللہ، ش: ۴۲۵۰.

۱۷۳۸- وعن عائشة رضی الله عنها قالت: كان النبي ﷺ إذا عصفت الريح قال: «اللهم إني أسألك خَيْرَهَا وَخَيْرَ مَا فِيهَا وَخَيْرَ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هنگامی که باد می وزید، پیامبر ﷺ - این دعا را - می گفت: «اللهم إني أسألك خَيْرَهَا وَخَيْرَ مَا فِيهَا وَخَيْرَ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ». ^(۲)

شرح

مؤلف رحمه الله بابی درباره ی نهی از دشنام دادن به باد گشوده است. باد، یکی از نشانه های الهی است. وزش باد، چگونگی پیدایش آن و نیز آثار و نتایج آن، از نشانه های الهی است؛ زیرا تنها آفریننده ی باد است که آن را به حرکت درمی آورد؛ همان گونه که الله ﻋَﻠَیْهِ السَّلَام می فرماید:

﴿إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ﴾ [یونس: ۶]

همانا در گردش شب و روز و در آنچه الله در آسمان ها و زمین آفریده است، نشانه هایی برای افراد پرهیزگار وجود دارد.

و می فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ﴾ [الأعراف: ۵۷]

او ذاتی است که باده را پیشاپیش (باران) رحمتش، با نوید نزول رحمت می فرستد.

هم چنین می فرماید:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸۹۹.

(۲) ترجمه ی دعا: «یا الله! من، خیر این باد و نیز خیر آنچه را که در آن می باشد و خیر و منفعتی را که این باد به خاطر آن فرستاده شده است، از تو درخواست می کنم و از شرّ این باد و شرّ آنچه در آنست و نیز از شرّی که این باد به خاطر آن فرستاده شده است، به تو پناه می برم».

﴿وَمِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾ [الروم: ۴۶]

و از نشانه‌های اوست که بادهای را با می‌فرستد تا از رحمت خود (باران) به شما بچشاند.

بادهای بر دو گونه‌اند:

۱. بادهای عادی که ترسناک نیستند و ذکرِ مسنونِی درباره‌ی چنین بادهایی ثابت نیست.

۲. بادهای تُند و ترسناک؛ همان‌گونه که الله متعال، قوم عاد را با بادی بی‌خیر هلاک گردانید.

لذا هنگامی که تندباد می‌وزد، جایز نیست که آن را دشنام دهیم؛ زیرا الله متعال آن را فرستاده است؛ از این‌رو دشنام دادن به باد، ناسزاگویی به الله متعال به‌شمار می‌آید؛ بلکه باید به‌پیروی از رهنمود نبوی بگوییم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَهَا وَخَيْرَ مَا فِيهَا وَخَيْرَ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ»؛ چراکه تندباد، درها را به‌صدا درمی‌آورد و درختان را تکان می‌دهد و چه‌بسا ممکن است که خرابی و ویرانی هم در پی داشته باشد؛ از این‌رو خیر و منفعت باد و نیز خیر آن‌چه را که در آن است، مسألت می‌کنیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَهَا»؛ زیرا یک باد، هم منفعتی در خود دارد و هم ممکن است که زیان‌بار باشد. «وَخَيْرَ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ»؛ هم‌چنین خیر و منفعتی را که این باد با آن فرستاده شده است، از الله ﷻ درخواست می‌کنیم.

گفتنی‌ست: جایز نیست که انسان، نزول باران را به‌گونه‌ای به وزش باد مرتبط بداند که وزش باد را مسبب و عامل بارش باران قلمداد کند؛ زیرا این، به‌پندار دوره‌ی جاهلی می‌ماند که به اقبال باد و ستارگان و تأثیر آن‌ها در نزول باران اعتقاد داشتند! امروزه نیز برخی از مردم همین‌که باد جنوبی می‌وزد، دل به نزول باران خوش می‌کنند؛ در صورتی‌که چه‌بسا باد جنوبی می‌وزد و قطره‌ای باران هم نمی‌بارد؛ و برعکس، باد شمالی می‌وزد و کرانه‌ی آسمان آکنده از ابر می‌شود و باران می‌بارد. در هر حال، بارش باران به دست پروردگار متعال است و تنها الله متعال است که دل به او می‌بندیم؛ خلاصه این‌که نباید به باد که آفریده‌ی الهی‌ست، دل ببندیم یا به آن دشنام دهیم.

۳۲۴- باب: کراهت دشنام دادن به خروس

۱۷۳۹- عن زید بن خالد الجُهَنیِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَسُبُّوا الدَّيْكَ فَإِنَّهُ يُوقِظُ لِلصَّلَاةِ». [روایت ابوداود با إسناده صحيح] ^(۱)

ترجمه: زید بن خالد جُهَنی رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به خروس دشنام ندهید؛ زیرا- مسلمانان را- برای نماز بیدار می کند».

(۱) صحیح الجامع، ش: ۷۳۱۴؛ و صحیح أبی داود، از آلبنی رحمته الله، ش: ۴۲۵۴.

۳۲۵- باب: نهی از گفتن این سخن که به برکت و اقبال فلان ستاره بر ما باران بارید

۱۷۴۰- عن زید بن خالد رضی الله عنه قال: صَلَّى بنا رسولُ اللَّهِ ﷺ صَلَاةَ الصُّبْحِ بِالْحَدِيثِيَّةِ فِي إِثْرِ سَمَاءٍ كَانَتْ مِنَ اللَّيْلِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ، فَقَالَ: «هَلْ تَذَرُونَ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟» قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «قَالَ: أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ يِي، وَكَافِرٌ، فَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِفَضْلِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ، فَذَلِكَ مُؤْمِنٌ يِي كَافِرٌ بِالْكَوَكِبِ، وَأَمَّا مَنْ قَالَ مُطِرْنَا بِنَوْءٍ كَذَا وَكَذَا، فَذَلِكَ كَافِرٌ يِي مُؤْمِنٌ بِالْكَوَكِبِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: زید بن خالد رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ در صبحگاه یک شب بارانی، پس از اقامه‌ی نماز صبح در حدیبیه، رو به مردم کرد و فرمود: «آیا می دانید که پروردگارتان چه فرمود؟» - صحابه - گفتند: الله و رسولش بهتر می دانند. پیامبر ﷺ گفت: «الله فرمود: بندگانم شب را در حالی به صبح رساندند که برخی از آنها به من مومن و برخی هم کافر بودند؛ آنها که گفتند: به فضل و رحمت الله بر ما باران بارید، به من ایمان آوردند و به تأثیر ستارگان کافر گردیدند؛ و اما کسانی که گفتند: به سبب اقبال فلان و فلان ستاره بر ما باران بارید - و ریزش باران را به ستارگان نسبت دادند - به من کافر شدند و به ستارگان ایمان آوردند».

شرح

مؤلف رحمه الله می گوید: «باب: نهی از دشنام دادن به خروس». خروس، پرندۀ ای خانگیست و برخی از انواع آن، در هنگام نماز بانگ سر می دهند. پیامبر ﷺ دستور داده است که هرکه صدای خروس را شنید، فضل و رحمت الله را درخواست کند؛ زیرا خروس هنگام دیدن فرشته‌ای از فرشتگان الهی، بانگ سر می دهد. برخی از خروس‌ها در ابتدای وقت نماز شروع به خواندن می کنند و برخی هم اندکی پیش از دخول وقت تا آنان که خوابیده‌اند، برای نماز بیدار شوند؛ لذا با توجه به این امتیاز و ویژگی این حیوان خانگی، پیامبر ﷺ از دشنام دادن به آن نهی فرموده است؛ همان گونه که از گشتن مورچه منع نموده است. این، از کمال عدل

(۱) صحیح بخاری، ش: ۸۴۶ و صحیح مسلم، ش: ۷۱.

الله ﷻ می‌باشد که در برخی از حیوانات ویژگی‌ها و منافع مخصوصی برای بندگان قرار داده و بدین‌سان برخی از حیوانات را بر برخی دیگر برتری بخشیده است. برخی از مردم همین‌که صدای خروس را می‌شنوند، بدان سبب که از خواب بیدار می‌شوند، به خروس دشنام می‌دهند؛ پیامبر ﷺ از این کار منع نموده و فرموده است: «به خروس دشنام ندهید؛ زیرا- مسلمانان را- برای نماز بیدار می‌کند».

لذا شایسته است که انسان برای بیدار شدن در وقت نماز، از وسایلی چون ساعت استفاده کند تا نمازش را سر وقت به‌جای آورد؛ برخی از مردم در این زمینه کوتاهی می‌کنند و با این پندار که سر وقت بیدار خواهند شد، از هیچ وسیله‌ای استفاده نکرده، در نتیجه خواب می‌مانند و نمازشان فوت می‌شود. همان‌گونه که می‌دانید مقدمه‌ی واجب، واجب است؛ به عبارت دیگر استفاده از ابزار و مقدمات لازم برای انجام واجبات، واجب می‌باشد و اجر و ثواب فراوان دارد.

دومین بابی که مولف رحمه الله در این بخش گشوده، بدین عنوان است: «نهی از گفتن این سخن که به برکت و اقبال فلان ستاره بر ما باران بارید». مولف رحمه الله در این باب نیز حدیثی از زید بن خالد جهنی رحمه الله آورده است که آن‌ها در حدیبیه با پیامبر ﷺ بودند. ماجرای حدیبیه، مشهور است؛ پیامبر ﷺ به همراه یارانش با شترهای قربانی رهسپار عمره شد. هنگامی که به منطقه‌ی حدیبیه رسیدند، کفار قریش آنان را از ورود به مکه بازداشتند. همان‌جا پیمان صلحی میان پیامبر ﷺ و قریش منعقد گردید که به صلح حدیبیه مشهور است. رسول الله ﷺ در صبحگاه یک شب بارانی، پس از اقامه‌ی نماز صبح در حدیبیه، رو به مردم کرد و فرمود: «آیا می‌دانید که پروردگارتان چه فرمود؟» پیامبر ﷺ این پرسش را مطرح نمود تا دقت و توجه صحابه رحمه الله را جلب کند. صحابه رحمه الله گفتند: «الله و رسولش بهتر می‌دانند». لذا برای کسی که پاسخ پرسشی را نمی‌داند، شایسته است که همین عبارت را بگوید؛ یعنی بگوید: «الله و رسولش بهتر می‌دانند». البته در صورتی که پرسش درباره‌ی مسایل شرعی باشد؛ اما اگر پرسش درباره‌ی مسایل تکوینی و هستی باشد، فقط بگوید: «الله بهتر می‌داند»؛ زیرا پیامبر ﷺ غیب نمی‌داند و از چنین مسایلی آگاه نیست. مثلاً اگر کسی بپرسد: به گمانت آیا فردا باران خواهد آمد؟ در پاسخ می‌گوییم: الله بهتر می‌داند و نمی‌گوییم: الله و رسولش بهتر می‌دانند؛ زیرا پیامبر ﷺ از چنین مسایلی آگاه نیست. ولی اگر کسی بپرسد که

فلان چیز حلال است یا حرام؟ در پاسخ گفته می‌شود: «الله و رسولش بهتر می‌دانند»؛ زیرا پیامبر ﷺ علم شریعت را می‌داند. در هر حال صحابه رضی الله عنهم از روی ادب گفتند: «الله و رسولش بهتر می‌دانند». پیامبر ﷺ گفت: «الله فرمود: بندگانم شب را در حالی به صبح رساندند که برخی از آن‌ها به من مومن و برخی هم کافر بودند؛ آن‌ها که گفتند: به فضل و رحمتِ الله بر ما باران بارید، به من ایمان آوردند و به تأثیر ستارگان کافر شدند؛ و اما کسانی که گفتند: به سبب اقبال فلان و فلان ستاره بر ما باران بارید- و ریزش باران را به ستارگان نسبت دادند- به من کافر گردیدند و به ستارگان ایمان آوردند». لذا اگر کسی ستارگان را سبب نزول باران تلقی کند و بگوید: این، ستاره‌ی خیر و برکت است و باران خواهد آمد، مرتکب عملی حرام و کفرآمیز شده و مسبب باران را که الله تعالی می‌باشد، فراموش کرده است؛ اما ایرادی ندارد که بگوییم: در فلان وقت که فلان ستاره نمایان شد، به فضل و رحمتِ الله بر ما باران بارید؛ زیرا باران را از فضل و رحمتِ الله دانسته‌ایم و ذکر ستاره در این عبارت، از جهت بیان وقتی‌ست که باران آمده است. اما اگر کسی ستارگان را در نزول باران- و دیگر روی داده‌ای زمین- موثر بداند، مرتکب عملی کفرآمیز شده است؛ با این توضیح که اگر ستارگان را مسبب نزول باران قلمداد کند، مرتکب کفر اکبر گردیده و از دایره‌ی اسلام خارج است؛ اما اگر ستارگان را سبب بداند و در عین حال معتقد باشد که مسبب و آفریننده‌ی این روی داده‌ها الله تعالی می‌باشد، به نعمت الهی کفر ورزیده که همان ناسپاسی‌ست؛ اما کفری نیست که او را از دایره‌ی اسلام اخراج کند. بنا بر این حدیث، شایسته است که انسان در هنگام بارش باران بگوید: به فضل و رحمتِ الله بر ما باران بارید.

۳۲۶- باب: گفتن «ای کافر» به مسلمان، حرام است

۱۷۴۱- عن ابن عمر رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ: يَا كَافِرُ، فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدَهُمَا، فَإِنْ كَانَ كَمَا قَالَ وَإِلَّا رَجَعَتْ عَلَيْهِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه شخصی به برادر مسلمانش بگوید: ای کافر، نسبت کفر سزاوار یکی از آن دو می باشد؛ اگر چنان است که او می گوید (نسبت کفر وصله ی آن شخص خواهد بود) و گرنه، این نسبت به خودش برمی گردد».

۱۷۴۲- وعن أبي ذرٍّ رضی الله عنه أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ دَعَا رَجُلًا بِالْكُفْرِ، أَوْ قَالَ: عَدُوَّ اللَّهِ، وَلَيْسَ كَذَلِكَ إِلَّا حَارَ عَلَيْهِ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: از ابوذر رضی الله عنه روایت است که وی از رسول الله ﷺ شنید که می فرمود: «هرکه شخصی را کافر بخواند یا بگوید: ای دشمن خدا، و آن شخص این گونه نباشد، این ویژگی ها به خود وی برمی گردد».

شرح

مؤلف رحمته الله می گوید: «گفتن "ای کافر" به مسلمان، حرام است».

حکم مسلمان و کافر با الله متعال می باشد و تنها الله متعال است که به کفر و اسلام بندگانش حکم می کند؛ هم چنین تنها اوست که حکم حلال و حرام را صادر می فرماید و ما حق نداریم که حرام الهی را حلال، و حلالش را حرام کنیم؛ و نیز حق نداریم که کسی را که در حکم پروردگار متعال، کافر نیست، تکفیر نماییم یا آن که را که نزد الله ﷻ مسلمان نیست، مسلمان بدانیم. مسأله ی تکفیر، مسأله ی بسیار خطرناک است که با پیدایش آن، آسیب های فراوانی به امت اسلامی رسیده است. خوارج، نخستین کسانی بودند که این روش پلید را بنا نهادند؛ پیامبر ﷺ از نماز، روزه، صدقه، قرائت قرآن، شب زنده داری، گریه و تهجد خوارج خبر داده است؛ حتی صحابه رضی الله عنهم

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۱۰۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۶۰.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۰۴۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۶۱.

نماز خود را در مقایسه با نماز آن‌ها ناچیز می‌پنداشتند؛ ولی با این حال، رسول‌الله ﷺ درباره‌ی آنان فرموده است: «لَا يُجَاوِزُ إِيْمَانُهُمْ حَنَاجِرَهُمْ»^(۱) یعنی: «ایمانشان از حنجره‌های آنان، نمی‌گذرد»؛ به عبارت دیگر، به زبان شهادتین را می‌گویند، اما ایمان به دل‌هایشان نمی‌رسد. گرچه در ظاهر، نیکوکارند؛ ولی سودی به حالشان ندارد. آنان جان، مال و ناموس مسلمانان را حلال دانستند؛ این مذهب و روش منحرف در این دوران نیز وجود دارد برخی از گمراهان بدعت‌گر، به پیروی از امیال و خواسته‌های نفسانی خویش کسانی را تکفیر می‌کنند که در چارچوب شریعت اسلام قرار دارند و الله و رسولش آن‌ها را تکفیر نکرده‌اند؛ افراد گمراه و بدعت‌گر، به سادگی می‌گویند: فلانی، کافر است؛ فلانی، بدعتی‌ست و آن یکی فاسق است! پیشینه‌ی خوارج را می‌دانید؛ آن‌ها ابتدا با چهارمین خلیفه‌ی بزرگوار از خلفای راشدین، یعنی با علی بن ابی‌طالب ﷺ همراه شدند و با اهل شام جنگیدند؛ اما پس از این‌که علی ﷺ برای جلوگیری از قتل و کشتار مسلمانان در جریان این جنگ‌ها، با اهل شام صلح کرد، خوارج اعتراض کردند و به علی مرتضیٰ ﷺ گفتند: چرا با این‌ها صلح کرده‌ای؟ این‌ها کافرنده و تو نیز همانند این‌ها کافر شدی! لذا بر آن بزرگوار شوریدند و در برابرش شمشیر کشیدند؛ اما الحمدلله که شکست سختی از علی مرتضیٰ ﷺ خوردند و بیش‌تر آنان مانند عاد و ارم، نابود شدند. با این حال این فرقه‌ی ناپاک هم‌چنان در میان امت اسلامی موجود است و کسانی یافت می‌شوند که به‌رغم حرمت و احترامی که جان و مال و ناموس مسلمانان دارد، آن را حلال می‌دانند و می‌گویند: هرکه مرتکب زنا شود، کافر است؛ هرکه دزدی کند، کافر است؛ و هرکس شراب بنوشد، کافر است! این‌ها کسی را که مرتکب گناه کبیره شود، کافر می‌پندارند؛ اما این وصله به خودشان می‌چسبد؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «هرگاه شخصی به برادر مسلمانش بگوید: ای کافر، نسبت کفر سزاوار یکی از آن دو می‌باشد؛ اگر چنان است که او می‌گوید (نسبت کفر وصله‌ی آن‌شخص خواهد بود) و گرنه، این نسبت به خودش برمی‌گردد».

(۱) تخریج این روایت پیش‌تر گذشت.

از این رو انسان باید زبان و قلب خویش را از تکفیر مسلمانان، پاک بگرداند؛ یعنی بدون دلیل و بر پایه‌ی تصور و میلِ نفسانیِ خویش، به زبان نگوید که فلانی، کافر است و به قلب نیز به کافر بودن هیچ مسلمانی معتقد نباشد. حکم تکفیر، حقّ این و آن نیست؛ بلکه از آن الله و رسولش می‌باشد. هرکس که الله و پیامبر ﷺ تکفیرش کرده باشند، کافر است؛ اگرچه ما، او را مسلمان بنامیم. و آن‌که الله و رسولش او را تکفیر نکرده‌اند، مسلمان می‌باشد؛ اگرچه کسی بگوید که فلانی، کافر است. در حدیث آمده است: «هرکه شخصی را کافر بخواند یا بگوید: ای دشمن خدا، و آن شخص این‌گونه نباشد، این ویژگی‌ها به خودِ وی برمی‌گردد». لذا نسبت دادن عناوینی چون «کافر» و «دشمن خدا» به مسلمانان جایز نیست و یکی از گناهان بزرگ می‌باشد؛ چنان‌که مولف رحمته نیز این موضوع را قاطعانه در عنوان باب مطرح نموده است. از الله متعال می‌خواهیم که دل‌ها و زبان‌هایمان را از باورها و سخنان زیان‌آوری که خشم او را در پی دارد، محافظت بفرماید؛ به یقین که الله بر هر کاری تواناست.

۳۲۷- نهی از گفتار و کردار ناپسند و بدزبانی

۱۷۴۳- وعن ابن مسعود رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَيْسَ الْمُؤْمِنُ بِالطَّعَّانِ، وَلَا اللَّعَّانِ، وَلَا الْفَاحِشِ، وَلَا الْبَذِيّ». [ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حدیثی حسن می باشد.]^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مومن طعنه زن، لعنت کننده، بددهن و بدرفتار (و بی شرم) نیست».

۱۷۴۴- وعن أنس رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا كَانَ الْفُحْشُ فِي شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ، وَمَا كَانَ الْحَيَاءُ فِي شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ». [ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حدیثی حسن می باشد.]^(۲)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بدگفتاری و بی ادبی در هر چیزی باشد، آن را زشت و معیوب می گرداند و شرم و حیا در هر چیزی باشد، به آن زینت می بخشد».

(۱) صحیح الجامع، ش: ۵۳۸۱؛ و السلسلة الصحيحة، ش: ۳۲۰؛ و صحیح الترمذی، از آلبنی رحمته الله، ش:

۱۶۱۰. [این حدیث پیش تر به شماره ی ۱۵۶۳ گذشت. (مترجم)]

(۲) صحیح الجامع، ش: ۵۶۵۵؛ و صحیح الترمذی، از آلبنی رحمته الله، ش: ۱۶۰۷.

۳۲۸- باب: کراهت ادیبانه حرف زدن و تکلف در سخن گفتن با عوام با به کار بردن واژه‌های نامأنوس

۱۷۴۵- عن ابن مسعود رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «هَلْكَ الْمُتَنَطِّعُونَ» قَالَهَا ثَلَاثًا. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسانی که (در کارهای دینی و دنیوی) سخت‌گیری و زیاده‌روی می‌کنند، هلاک می‌شوند». و این جمله را سه بار تکرار نمود.

۱۷۴۶- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْبَلِيعَ مِنَ الرِّجَالِ الَّذِي يَتَخَلَّلُ بِلسَانِهِ كَمَا تَتَخَلَّلُ الْبَقْرَةُ». [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است].^(۲)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله، افراد زبان‌آوری را که به سان گاو زبان‌هایشان را در دهان می‌چرخانند، دشمن می‌دارد».

۱۷۴۷- وعن جابر بن عبد الله رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ مِنْ أَحَبِّكُمْ إِلَيَّ، وَأَقْرَبَكُمْ مِنِّي مَجْلِسًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَحَاسِنُكُمْ أَخْلَاقًا، وَإِنَّ أَبْغَضَكُمْ إِلَيَّ، وَأَبْعَدَكُمْ مِنِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، الثَّرَثَارُونَ وَالْمُتَشَدِّقُونَ وَالْمُتَفِيهِقُونَ». [ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حدیثی حسن می‌باشد].^(۳)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «جزو محبوب‌ترین افراد نزد من و نزدیک‌ترینشان به من در قیامت از نظر مجلس، کسانی هستند که خوش‌اخلاق‌ترند؛ و مبعوض‌ترین شما نزد من و دورترین شما از من در قیامت، افراد

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۶۷۰. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۱۴۸ گذشت. (مترجم)]

(۲) صحیح الجامع، ش: ۱۸۷۵؛ و السلسلة الصحيحة، از آل‌بانی رحمته الله علیه، ش: ۸۸۰.

(۳) صحیح الجامع، ش: ۲۲۰۱؛ و السلسلة الصحيحة، ش: ۷۹۱؛ و صحیح الترمذی، از آل‌بانی رحمته الله علیه، ش:

۱۶۴۲. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۶۳۶ گذشت. (مترجم)]

پُرحرف- یا وِراج- و لاف‌زنی هستند که با دهان پُر و ژستِ افراد سخنور سخن می‌گویند و نیز متکبران».

شرح

این احادیث درباره‌ی نحوه‌ی سخن گفتن هستند و بدین نکته اشاره دارند که بر انسان واجب است که جز به‌نیکی سخن نگوید؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»^(۱) یعنی: «کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد، سخن نیک بگوید و یا سکوت نماید». به عبارت دیگر: انسان سخنی بگوید که در ذات خود نیکوست یا نتیجه‌ی نیکی داشته و مایه‌ی الفت و محبت دوستان و هم‌نشینان با یک‌دیگر باشد؛ لذا سخن نیک دو جنبه دارد: یا در اصل خود نیکوست؛ مانند تلاوت قرآن، ذکر، امر به معروف، نهی از منکر و امثال آن.

یا سخن مباحی است که در ذات خود، اجر و ثواب ندارد؛ اما نتیجه‌اش نیکوست و از این جهت گوینده‌اش سزاوار اجر و ثواب می‌شود. اگر در مجلسی بنشینید و هیچ نگویند، سکوت شما هم‌نشینان را آزار می‌دهد؛ اما گفتن سخنان مباح، الفت و محبت می‌آورد و این، خوب است.

عکس این حالت، طعنه زدن و بدزبانی است. پیامبر ﷺ فرموده است: «مومن طعنه‌زن، لعنت‌کننده، بددهن و بدرفتار (و بی‌شرم) نیست». طعنه‌زن، کسی است که از مردم عیب‌جویی می‌کند و به نَسَب و تبار دیگران طعنه می‌زند. پیامبر ﷺ از کسانی که دارای این چهار ویژگی باشند، نفی ایمان فرموده است. لذا مومن نرم‌خو، آرام و متین است و بدون تکلف سخن می‌گوید. یکی از آفات زبان، این است که انسان وِراج و پُرحرف باشد و ژست افراد سخنور را به خود بگیرد و حتی با عموم مردم نیز ادیبانه سخن بگوید و از واژه‌های سخت و نامأنوس استفاده کند تا دیگران بگویند: عجب آدم باسوادی‌ست! لذا شایسته است که انسان به زبان خودِ مردم، یعنی بدون تکلف سخن بگوید؛ اما اگر مخاطبانش باسواد و اهل علم و ادب‌اند، شایسته است که انسان با آن‌ها ادیبانه سخن بگوید.

(۱) این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۱۵۱۹ گذشت. [مترجم]

مؤلف رحمته حدیثی بدین مضمون آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار فرمود: «کسانی که (در کارهای دینی و دنیوی) سخت‌گیری و زیاده‌روی می‌کنند، هلاک می‌شوند»؛ یعنی: کسانی که در کارهای دینی و دنیوی مانند عبادت و سخن گفتن روی‌کرد نامأنوسی دارند و بی‌مورد سخت‌گیری می‌کنند یا بر خود فشار می‌آورند، هلاک می‌شوند. در هر حال اسلام، در ابعاد گوناگون، رهنمودهای ارزشمندی دارد که هر یک از آنها راه‌گشای انسان به سوی سعادت و رستگاری‌ست. اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰلَمِیْنَ.

۳۲۹- باب: گفتنِ «وضعیت درونی‌ام پلید و خراب است»، کراهت دارد

۱۷۴۸- عن عائشة رضی الله عنها عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: خَبِثَتْ نَفْسِي، وَلَكِنْ لِيَقُلْ: لَقِسْتُ نَفْسِي». [متفق علیه]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ یک از شما نگوید: حالم پلید و خراب است؛ بلکه بگوید: حالم به هم خورده است».

[علما گفته اند: «خَبِثْتُ» و «لَقِسْتُ»، هر دو بدین معناست که سرِ دل سنگین شد و به تهوع افتاد؛ اما واژه ی «خَبِثْتُ» به مفهوم پلیدی هم می باشد؛ از این رو استفاده از چنین واژه هایی ناپسند است.]^(۲)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۱۷۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۵۰.

(۲) ادب نبوی این گونه بود که در استفاده از واژه ها نیز، واژه ای را انتخاب می کرد که بهترین بود و در آن، مفهوم یا معنای بدی وجود نداشت؛ هم چنین آن بزرگوار نام های بد را به نام های نیک، تغییر می داد. لذا شایسته است که انسان، این ادب را در سخن گفتن رعایت نماید. [مترجم]

۳۳۰- باب: به‌کار بردن عنوانِ «کَرَم» برای انگور، کراحت دارد

۱۷۴۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تُسَمُّوا الْعِنَبَ الْكَرْمَ، فَإِنَّ الْكَرْمَ الْمُسْلِمُ». [متفق علیه؛ این، لفظ مسلم است.]^(۱)

و فی روایه: «فَإِنَّمَا الْكَرْمُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ». و فی روایه للبخاری و مسلم: «يَقُولُونَ الْكَرْمُ، إِنَّمَا الْكَرْمُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ».

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «انگور را کَرَم ننامید؛ زیرا کَرَم، - عنوانی ست که شایسته‌ی - مسلمان است».

در روایتی دیگر آمده است: «زیرا کَرَم فقط قلب مومن می‌باشد». و در روایتی دیگر از بخاری و مسلم آمده است: «(مردم به انگور) کَرَم می‌گویند؛ در حالی که کَرَم، جز - شایسته‌ی - قلب مومن نیست».^(۲)

۱۷۵۰- وعن وائل بن حُجْرٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا تَقُولُوا: الْكَرْمُ، وَلَكِنْ قُولُوا: الْعِنَبُ، وَالْحَبْلَةُ». [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: وائل بن حُجْر رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «(به انگور) "کَرَم" نگویید؛ بلکه "عِنَب" و "حَبْلَه" بگویید».^(۴)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۱۸۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۴۷.

(۲) کَرَم هم‌خانواده‌ی واژه‌ی کَرَم می‌باشد که به معنای بخشندگی و بزرگواری ست. عرب‌ها به شراب، کَرَم می‌گفتند؛ زیرا در پی باده‌نوشی از سر مستی دست به سخاوت می‌گشودند. از آن‌جا که واژه‌ی کَرَم برای عرب‌ها یادآور شراب بود و چه‌بسا آنان را تحریک می‌کرد، پیامبر ﷺ از به‌کار بردن این واژه برای انگور، منع نمود و بیان فرمود که این واژه، شایسته‌ی مومن و قلب اوست؛ زیرا مومن، بخشنده و بزرگوار است. [مترجم]

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۲۴۸.

(۴) اشاره‌ای ست به این‌که بهتر است برای هر چیزی، اسم یا واژه‌ی متناسب با آن به‌کار رود. رک: پانوش حدیث پیشین. [مترجم]

شرح

مولف رحمه الله می گوید: «کراهة قوله: حَبِثْتُ نَفْسِي»؛ یعنی: «کراهت دارد که انسان بگوید: وضعیت درونی ام، پلید و خراب است».

گاه وضعیت درونی انسان به هم می خورد؛ اما کراهت دارد که انسان در چنین حالتی از این وضعیت درونی اش به پلیدی یاد کند یا بگوید: نفسم، خبیث شده است؛ بلکه اگر می خواهد چیزی درباره ی وضعیت خود بگوید، از عبارت های هم معنایی استفاده کند که مفاهیم بدی ندارند؛ مثلاً به جای این که بگوید: «حالم، خراب و پلید است»، بگوید: «حالم خوش نیست»؛ زیرا واژه ی پلید و خراب، سزاوار نفس های کافران است که به راستی خبیث و پلیدند؛ همان گونه که الله متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ﴾ [التوبة: ۲۸]

ای مؤمنان! مشرکان پلیدند و نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند.
و نیز می فرماید:

﴿الْحَبِثْتُ لِلْحَبِيثِينَ وَالْحَبِيثُونَ لِلْحَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَةُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ

[النور: ۲۶]

لِلطَّيِّبَاتِ﴾

زنان ناپاک، سزاوار مردان ناپاک و مردان ناپاک، سزاوار زنان ناپاکند. و زنان پاک، سزاوار مردان پاکند و مردان پاک، سزاوار زنان پاک.

هم چنین پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که برای قضای حاجت می رفت، این دعا را می گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْحُبْثِ وَالْحَبَائِثِ»؛ یعنی از پلیدی و نیز از شرّ شیاطین به الله تعالی پناه می جست. در هر حال، کراهت دارد که انسان واژه های ناشایست را برای مفاهیم خوب و شایسته به کار ببرد؛ بلکه باید به جای آن، از واژه های نیک و شایسته استفاده کند.

مولف رحمه الله می گوید: «به کار بردن عنوان کَرَم برای انگور، کراهت دارد»؛ [زیرا کَرَم هم خانواده ی واژه ی کَرَم می باشد که به معنای بخشندگی و بزرگواری ست. عرب ها به شراب، کَرَم می گفتند؛ زیرا در پی باده نوشی از سرِ مستی دست به سخاوت می گشودند. از آن جا که واژه ی کَرَم برای عرب ها یادآور شراب بود و چه بسا آنان را تحریک می کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله از به کار بردن این واژه برای انگور، منع نمود و بیان فرمود که این واژه، شایسته ی مومن و قلب اوست؛ زیرا مومن، بخشنده و بزرگوار است.]

۳۳۱- باب: نهی از وصف زیبایی‌های زن برای مرد، مگر آن‌که به‌ضرورت و با هدفی شرعی مانند ازدواج باشد

۱۷۵۱- عن ابن مسعود رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تُبَاشِرِ الْمَرْأَةَ الْمَرْأَةَ، فَتَصِفَهَا لِرَجُلٍ كَأَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا». [متفق علیه] ^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هیچ زنی نباید بدن زنی دیگر را لمس کند- یا به آن بنگرد- و سپس او را برای شوهرش چنان وصف نماید که گویا شوهرش به آن زن می‌نگرد».

شرح

مؤلف رحمته الله می‌گوید: «نهی از وصف زیبایی‌های زن برای مرد، مگر آن‌که به‌ضرورت و با هدفی شرعی مانند ازدواج باشد»؛ یعنی برای انسان روا نیست که ویژگی‌ها و زیبایی‌های زنی را نزد مرد نامحرم بازگو نماید؛ مگر آن‌که آن مرد خواستگار آن زن باشد و بخواهد با او ازدواج کند؛ چنان‌که برای خواستگار جایز است که در هنگام خواستگاری به دختر یا زن مورد علاقه‌اش نگاه کند تا در نهایت، تصمیم خود را بگیرد که آیا با وی ازدواج نماید یا خیر. البته حرام است که زنی نزد شوهر خود، زیبایی‌های زنی نامحرم را بیان نماید؛ چه بسا این کار به ضرر خودش تمام شود و شوهرش، آن زن را به‌عنوان هوو بر سر وی بیاورد و بدین‌سان مشکلاتی در میان آن‌ها پدید آید؛ البته این، بدان معنا نیست که انسان از تجدید فراش یا چندهمسری خودداری کند؛ بلکه برای کسی که توانایی جسمی و مالی دارد، تعدد همسر یا ازدواج با چهار زن، رواست تا نسل امت اسلامی بیش‌تر شود؛ اما به‌شرطی که عدالت را در میان آنان رعایت نماید؛ ولی اگر کسی در خود این توانایی را نمی‌دید که عدالت را رعایت کند، برایش روا نیست که همسر دیگری بگیرد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ۵۲۴۰.

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾

[النساء: ۳]

اگر می‌ترسید که نتوانید به عدالت رفتار نمایید، پس به یک زن یا کنیزانی که مال شما هستند، بسنده کنید؛ این کار به آن که ستم نکنید، نزدیک‌تر است.

خلاصه این‌که برای انسان روا نیست که زنی را نزد مردی بیگانه وصف کند؛ مگر آن‌که انگیزه یا ضرورتی شرعی وجود داشته باشد. برخی از افراد سبک‌سر نزد دوستانشان با افتخار از زیبایی‌های همسر خویش سخن می‌گویند! این، حرام می‌باشد؛ زیرا پیامبر ﷺ از این کار منع فرموده است.

۳۳۲- باب: این روش دعا مکروه است که انسان بگوید: «یا الله! اگر خواستی، مرا بیامرز»؛ بلکه باید قاطعانه و جدی درخواستش را مسألت کند

۱۷۵۲- عن أبي هريرة رضی الله عنه أنَّ رسول الله ﷺ قَالَ: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئْتَ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئْتَ؛ لِيَعْزِمَ الْمَسْأَلَةُ، فَإِنَّهُ لَا مُكْرَهَ لَهُ». [متفق عليه]^(۱)
وفي رواية لمسلم: «وَلَكِنْ لِيَعْزِمَ وَلِيَعْزِمَ الرَّغْبَةُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَتَعَاطَمُهُ شَيْءٌ أُعْطَاهُ».

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما نگوید: یا الله! اگر خواستی، مرا بیامرز یا اگر خواستی، به من رحم کن؛ بلکه با یقین و قاطعیت بخواهد؛ زیرا هیچ کس نمی تواند الله را- به کاری- مجبور سازد».^(۲)
در روایتی از مسلم آمده است: «بلکه باید با اصرار و پافشاری و به جزم دعا نماید و رغبت و امیدش را بزرگ و جدی نشان دهد؛ زیرا الله متعال مجبور به دادن چیزی نیست و دادن هیچ چیزی برایش دشوار نمی باشد».

۱۷۵۳- وعن أنس رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلْيَعْزِمِ الْمَسْأَلَةَ، وَلَا يَقُولَنَّ: اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ فَأَعْطِنِي، فَإِنَّهُ لَا مُسْتَكْرَهَ لَهُ». [متفق عليه]^(۳)
ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر یک از شما هنگامی که دعا می کند، باید در درخواست خود جدی و مُصِر باشد و نگوید: یا الله! اگر خواستی، مرا بیامرز؛ یا اگر خواستی، به من رحم کن؛ بلکه با یقین و قاطعیت بخواهد؛ زیرا هیچ کس نمی تواند الله را- به کاری- مجبور سازد».

(۱) صحیح بخاری، ۶۳۳۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۷۹.

(۲) شارح رحمه الله گوید: عبارت «اگر خواستی»، به کسی گفته می شود که گویا تحت فرمان و یا مجبور است. لذا از به کار بردن این عبارت در دعاها، پرهیزید.

(۳) صحیح بخاری، ۶۳۳۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۷۸.

شرح

مولف رحمه الله می گوید: «این روش دعا مکروه است که انسان بگوید: یا الله! اگر خواستی، مرا بیمارز؛ بلکه باید درخواستش را قاطعانه و جدی مسألت کند».

روشن است که انسان برای دستیابی به خیر و نیکی یا رهایی از شر و بدی، هیچ پناه گاهی جز الله متعال ندارد و الله متعال یگانه ذاتیست که بندگان دل به او می بندند و دل ها رو به سویش می نهند و همگان به او پناه می برند؛ از این رو شایسته نیست که انسان در هنگام راز و نیاز با پروردگارش، بگوید: یا الله! اگر خواستی، مرا بیمارز؛ یا اگر خواستی، به من رحم کن؛ بلکه این روش دعا کردن، حرام است؛ زیرا نوعی بی ادبیست؛ گویا بنده با گفتن چنین عبارتی می گوید: اگر می خواهی، مرا بیمارز؛ و گرنه، برایم مهم نیست! گویا به زبان حال می گوید: من، از تو بی نیازم! چنان که شخصی به دوستش می گوید: «خواستی، به دیدنم بیا و خواستی، نیا؛ مهم نیست!» از این رو همان گونه که مولف رحمه الله گفته، این روش دعا کردن، کراهت دارد؛ یعنی مکروه تحریمیست. انسان باید در دعایش جدی و سرسخت باشد و درخواستش را با پافشاری مسألت نماید؛ زیرا به عنوان بنده ای نیازمند، به پیشگاه ذاتی بی نیاز، بخشنده و ستوده عرض نیاز می کند؛ لذا درخواست آمرزش، رحمت و هدایت از الله عز و جل نباید مقید به عبارت مذکور باشد؛ هم چنین روا نیست که انسان بگوید: «ان شاء الله که الله تو را هدایت کند»؛ یا «ان شاء الله که الله تو را ببخشد»؛ بلکه هر دعا و درخواستی باید عاجزانه و در عین حال، جدی و قاطعانه باشد. لذا دعا نباید با بی رغبتی دعاکننده یا به گونه ای باشد که بیانگر بی اهمیت بودن آن برای دعاکننده است؛ بلکه دعاکننده باید با حسن ظن به الله متعال و امیدواری به اجابتش، دعا کند؛ زیرا همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «هیچ کس نمی تواند الله را - به کاری - مجبور سازد»؛ یعنی اگر الله عز و جل تو را بیمارزد، به اراده و مشیت او بوده است و اگر نیامرزد، باز هم به اراده و خواست خودش بوده است و هیچ کس نمی تواند الله را مجبور سازد که بنده ای را بیمارزد یا مجازاتش کند؛ بلکه الله عز و جل هر چه بخواهد، انجام می دهد. هم چنین هیچ کاری برای الله متعال دشوار نیست؛ لذا وقتی بنده می گوید: «اگر خواستی، مرا بیمارز»، گویا آمرزیدن را برای الله متعال، دشوار می پندارد! در صورتی که هیچ کاری برای الله متعال، دشوار نیست. خلاصه این که هیچ درخواست یا دعایی

نباید مقید به چنین عبارتی باشد و برای انسان روا نیست که بگوید: «یا الله! اگر خواستی، مرا وارد بهشت بگردان»، «یا الله! اگر خواستی، به من فرزند بده»، «یا الله! اگر خواستی، همسری شایسته به من عنایت بفرما»؛ این روش دعا کردن، جایز نیست. گاه شنیده می‌شود که برخی از مردم، در دعاهایشان می‌گویند: «یا الله! من از تو نمی‌خواهم که تقدیر مرا برگردانی؛ بلکه فقط از تو می‌خواهم که در تقدیری که برایم رقم زده‌ای، به من لطف کنی». گفتن این دعا یا عبارت، درست نیست؛ پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا يَرُدُّ الْقَضَاءُ إِلَّا الدَّعَاءُ»^(۱) یعنی: «تقدیر را چیزی جز دعا برنمی‌گرداند». این بدین معنا نیست که دعا، سرنوشت یا تقدیر را دگرگون نماید یا آن‌را برگرداند؛ بلکه یکی از آثار دعا، این است که اگر دعا کنید و از الله متعال بخواهید که مشکل شما را برطرف سازد، در حقیقت، در لوح محفوظ برای شما مقدر بوده است که برای برطرف شدن مشکل خود دعا کنید؛ در نتیجه بنا بر تقدیری که برای شما رقم خورده است، الله متعال با این دعا، مشکلاتان را برطرف می‌سازد؛ البته نفس این دعا نیز برای شما مقدر بوده است. لذا وقتی که می‌گویید: «من نمی‌خواهم که تقدیر مرا برگردانی»، گویا این را می‌گویید که برایم مهم نیست که آیا مشکلم را حل کنی یا خیر؛ در صورتی که انسان خواهان برطرف شدن همه‌ی مشکلاتش می‌باشد. از این‌رو به جای گفتن این عبارت نادرست، با عبارت‌های درست و شایسته دعا کنید؛ بگویید: پروردگارا! به من تن‌درستی بده؛ یا الله! مرا از فقر و تنگ‌دستی رهایی بخش؛ یا الله! توفیقم ده که بدهی‌هایم را ادا کنم. خلاصه این‌که با عبارت‌های درست و شایسته دعا کنید؛ زیرا الله متعال هر کاری که بخواهد، انجام می‌دهد و هیچ‌کس جلودار او نیست و این ماییم که به او نیاز داریم؛ زیرا انسان در دعا باید با قاطعیت و یقین، درخواست خود را مطرح کند؛ نه این‌که بگوید: اگر می‌خواهی، چنین کن. پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئْتَ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئْتَ، لِيَعْزِمَ الْمَسْأَلَةَ، فَإِنَّهُ لَا مُكْرَهَ لَهُ»^(۲) یعنی: «هیچ‌یک از شما نگوید: یا الله! اگر خواستی، مرا بیامرزد یا اگر خواستی، به من رحم کن؛ بلکه با یقین و

(۱) حسن است؛ نگا: صحیح الجامع، ش: ۷۶۸۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۶۳۳۹، ۷۴۷۷)؛ و مسلم، ش: ۲۶۷۹ به نقل از ابوهریره ؓ.

قاطعیت بخواهد؛ زیرا هیچ کس نمی تواند الله را - به کاری - مجبور سازد» و هیچ کاری برای الله متعال، دشوار نیست.

گفتنی است: پیامبر ﷺ هنگامی که به عیادت بیماری می رفت، می فرمود: «لَا بَأْسَ؛ طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

«لَا بَأْسَ» یعنی: مشکل و رنجی بر تو نیست. «طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ» یعنی: ان شاء الله که این بیماری، پاک کننده ی گناهان است. پیامبر ﷺ از آن جهت «ان شاء الله» فرمود که این جمله، جمله ی خبری ست؛ نه دعایی؛ لذا مفهوم این عبارت، این است که امیدوارم که این بیماری، پاک کننده ی گناهانت باشد و این جمله ی نبوی، با رهنمود آن بزرگوار که در احادیثی که این جا بیان شد، هیچ تعارضی ندارد.

۳۳۳- باب: کراهت دارد که انسان بگوید: «آنچه الله بخواهد و فلانی بخواهد»

۱۷۵۴- عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَقُولُوا: مَا شَاءَ اللَّهُ وَشَاءَ فُلَانٌ؛ وَلَكِنْ قُولُوا: مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ شَاءَ فُلَانٌ». [روایت ابوداود با إسناد صحیح]^(۱)

ترجمه: حذیفه بن یمان رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نگویید: آنچه الله بخواهد و فلانی بخواهد؛ بلکه بگویید: آنچه الله بخواهد، سپس فلانی بخواهد».

شرح

مؤلف رحمته الله می گوید: «کراهت دارد که انسان بگوید: آنچه الله بخواهد و فلانی بخواهد»؛ منظور از کراهت در این جا، کراهت تحریمی است؛ یعنی حرام می باشد که انسان چنین چیزی بگوید؛ زیرا حرف «واو» در این عبارت، مفهوم برابری را می رساند؛ لذا وقتی کسی چنین عبارتی می گوید، گویا فلان شخص را با الله تعالی در اراده و مشیت، یکسان و برابر دانسته است؛ در صورتی که اراده ی کامل و مطلق از آن الله متعال می باشد و او هرچه بخواهد، انجام می دهد؛ از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله از گفتن چنین عبارتی منع فرمود و با رهنمود خویش مردم را به گفتن سخنی مباح راهنمایی نمود و فرمود: «بگویید: آنچه الله بخواهد، سپس فلانی بخواهد»؛ زیرا واژه ی «سپس» یا حرف «ثُمَّ»، مفهوم ترتیب با فاصله را می رساند؛ لذا عبارت «آنچه الله بخواهد، سپس فلانی بخواهد»، بدین مفهوم است که اراده و خواست الهی فراتر از اراده و خواست فلانی است؛ همین طور روا نیست که به کسی بگوییم: «آنچه خواست الله و شما باشد»؛ زیرا شخصی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «آنچه خواست الله و شما باشد»؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَجْعَلَنِي لِلَّهِ نَدًّا، بَلْ قُلْ: مَا شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ»^(۲)؛ یعنی: «آیا مرا با الله، شریک ساختی؟ بلکه بگو: هرچه الله یگانه، بخواهد». لذا در این باره سه حالت وجود دارد:

(۱) صحیح الجامع، ش: ۷۴۰۶؛ و السلسلة الصحيحة، از آلبنی رحمته الله، ش: ۱۳۷.

(۲) صحیح است؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۱۳۹.

نخست: این که انسان بگوید: هر چه الله یکتا بخواهد؛ این، یعنی تفویض و واگذاری امر به الله متعال که مورد اتفاق همه‌ی مسلمانان است؛ چنان که مسلمانان بر این باورند که هر چه الله بخواهد، روی می‌دهد و آنچه او نخواهد، پدید نمی‌آید.

دوم: آنچه الله، سپس فلانی بخواهد؛ گفتن این عبارت به فرموده‌ی صریح پیامبر ﷺ رواست.

سوم: این که انسان بگویند: آنچه خواست الله و فلانی باشد؛ یا آنچه الله و فلانی بخواهند. گفتن چنین عبارتی جایز نیست؛ بلکه حرام می‌باشد؛ زیرا مخلوق را در زمینه‌ی اراده و مشیت، همسان الله ﷻ قرار می‌دهد.

البته اگر در بین لفظ جلاله‌ی الله و نام مخلوق، از حرف ترتیب «فاء» در زبان عربی استفاده شود، محل بحث و نظر است؛ زیرا حرف «فاء» اگرچه برای ترتیب می‌باشد، اما افاده‌ی فاصله نمی‌کند و در رهنمود پیامبر ﷺ نیز جواز استفاده از این حرف در عبارت مذکور نیامده است.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که اگر انسان، امر ناجایزی را برای مردم بیان می‌کند، باید جای‌گزینی شرعی و جایز نیز به آنان معرفی کند؛ چنان که پیامبر ﷺ مردم را گفتن عبارت ناجایز منع نمود و سپس عبارت جایز را به آنان آموزش داد. برخی از مردم عادت دارند که می‌گویند: این، حرام است؛ آن، حرام است؛ اما راه‌ها و موارد جایز را بیان نمی‌کنند. چنین روی‌کردی باعث می‌شود که مخاطبان دچار سرخوردگی شوند؛ بلکه روش شرعی در بیان ممنوعیت‌ها، این است که انسان، راه‌ها و موارد جایز را نیز بیان نماید؛ بنگرید که لوط علی‌ه السلام به قومش فرمود:

﴿أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَلَمِينَ ۖ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ

أَرْوَاحِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ﴾ [الشعراء: ۱۶۵، ۱۶۶]

آیا از میان جهانیان، با مردها آمیزش می‌کنید؟! و همسرانی را که پروردگارتان برای شما آفریده، وا می‌گذارید؟ بلکه شما مردم تجاوزکاری هستید.

همین‌طور پیامبر ﷺ نیز فرمود: «نگویید: آنچه الله بخواهد و فلانی بخواهد؛ بلکه

بگویید: آنچه الله بخواهد، سپس فلانی بخواهد».

بلکه بنگرید که الله ﷻ، خود می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا﴾ [البقرة: ۱۰۴]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (خطاب به پیامبر) نگویید: راعنا (مراعاتمان را بکن که این لفظ در زبان عبری، اهانت‌آمیز است)؛ بلکه بگویید: انظرنا (که به همان معناست و اهانت‌آمیز نیست).

در این باره به نمونه‌ای از سنت نبوی اشاره می‌کنم: خرمای مرغوبی نزد رسول‌الله ﷺ آوردند. رسول‌الله ﷺ پرسید: «آیا همه‌ی خرماهای خیر، این‌گونه مرغوب‌اند؟» گفتند: خیر. ما، یک صاع از این خرما را در مقابل دو صاع، و دو صاع را در مقابل سه صاع از خرماهای دیگر، خریداری می‌کنیم. رسول‌الله ﷺ فرمود: «چنین نکنید؛ بلکه ابتدا خرمایی را که کیفیت پایین‌تری دارد، بفروشید و از پول آن، خرما مرغوب خریداری کنید».^(۱) می‌بینیم که اگر رسول‌الله ﷺ از یک‌سو از معامله‌ی خرما به خرما منع نمود، از سوی دیگر، راه‌کار و جای‌گزینی برای خریداری خرما مرغوب ارائه فرمود.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۲۰۲، ۲۳۰۳، ۴۲۴۷، ۷۳۵۱)، و مسلم، ش: ۱۵۹۳ به نقل از ابوه‌ریره و ابوسعید خدری رضی‌الله‌عنہما.

۳۳۴- باب: کراهت سخن گفتن (یا مجلس کردن) پس از نماز عشا

منظور از آن، سخنی است که در سایر اوقات مباح می‌باشد و گفتن یا نگفتن آن، یکسان است؛ اما سخن حرام یا مکروه، به گونه‌ای است که کراهت یا حرمتش پس از نماز عشا، بیشتر و شدیدتر می‌باشد؛ ولی سخن گفتن در امور خیر مانند مباحث علمی یا حکایات صالحان و نکات ارزشمند اخلاقی، و نیز سخن گفتن با مهمان یا شخصی که کار دارد و امثال آن، مکروه نیست؛ بلکه مستحب است. هم‌چنین سخن گفتنی که به ضرورت یا عذر یا به صورت اتفاقی باشد، کراهت ندارد. این امور، در احادیث صحیح به روشنی بیان شده است.

۱۷۵۵- عَنْ أَبِي بَرْزَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يَكْرَهُ النَّوْمَ قَبْلَ الْعِشَاءِ وَالْحَدِيثَ بَعْدَهَا. [متفق علیه]^(۱)

ترجمه: ابوبرزه رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله خواب پیش از عشا و سخن گفتن پس از آن را ناپسند می‌داشت.

۱۷۵۶- وَعَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله صَلَّى الْعِشَاءَ فِي آخِرِ حَيَاتِهِ، فَلَمَّا سَلَّمَ قَالَ: «أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ؟ فَإِنَّ عَلَى رَأْسِ مِئَةِ سَنَةٍ لَا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ الْيَوْمَ أَحَدٌ». [متفق علیه]^(۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در واپسین روزهای عمرش نماز عشا را خواند و چون سلام داد، فرمود: «امشب را به خاطر داشته باشید؛ پس از گذشت صد سال هیچ‌یک از کسانی که اینک روی زمین هستند، باقی نخواهد ماند».^(۳)

(۱) صحیح بخاری، ۵۶۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۶۴۷.

(۲) صحیح بخاری، ۱۱۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۳۷.

(۳) ابوالطفیل، عامر بن واثله رضی الله عنه آخرین صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بود که در سال یکصد و ده هجری درگذشت؛ یعنی صد سال پس از تاریخی که پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث را بیان فرمود؛ از این رو علما، این حدیث را یکی از معجزات نبوی برشمرده‌اند. [مترجم]

۱۷۵۷- وعن أنسٍ رضی الله عنه أَنَّهُمْ اُنْتَظَرُوا النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَجَاءَهُمْ قَرِيباً مِنْ شَطْرِ اللَّيْلِ فَصَلَّى بِهِمْ- يَعْنِي: الْعِشَاءَ- ثُمَّ خَطَبَنَا فَقَالَ: «أَلَا إِنَّ النَّاسَ قَدْ صَلُّوا، ثُمَّ رَقَدُوا، وَإِنَّكُمْ لَنْ تَزَالُوا فِي صَلَاةٍ مَا اُنْتَظَرْتُمُ الصَّلَاةَ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: صحابه رضی الله عنهم برای نماز عشا منتظر پیامبر صلی الله علیه و آله بودند تا این که آن بزرگوار نزدیک نیمه شب تشریف آورد و با آنان نماز عشا را خواند؛ سپس برای ما سخنرانی نمود و فرمود: «توجه کنید! مردم نماز خواندند و خوابیدند؛ و شما- که بیدار مانده اید- از زمانی که در انتظار نماز نشستید، هم چنان در حال نماز هستید».

شرح

مولف رحمه الله می گوید: «کراهِت سخن گفتن پس از نماز عشا». وی سپس انواع سخن را برشمرده است:

- سخنی که مکروه تحریمی یا حرام می باشد.
- سخنی که پسندیده است.
- و سخنِ مباح.

سخن حرام یا مکروه، به گونه ای است که کراهِت یا حرمتش پس از نماز عشا، بیش تر و شدیدتر است؛ اما سخن نیک و پسندیده، زیانی ندارد؛ اگرچه پس از نماز عشا باشد؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله سخنِ مباح را پس از نماز عشا ناپسند می داشت.

غیبت، تهمت، سخن چینی، دروغ، گوش دادن به موسیقی و مشاهده ی فیلم ها و تصاویر حرام، نمونه هایی از اعمال و سخنان حرام اند که در هر زمانی ناشایست و حرام هستند؛ البته گناه چنین اعمالی پس از نماز عشا بیش تر است؛ زیرا پرداختن به سخنان مباح پس از عشا کراهِت دارد، چه رسد به سخنان حرام و ناشایست.

سخن مباح- یعنی سخنی که نه مکروه است، نه حرام، و نه مستحب- بخش اعظم سخنان مردم را تشکیل می دهد؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله مجلس کردن برای چنین سخنی پس از عشا را ناپسند می داشت؛ زیرا اگر انسان پس از عشا مجلس کند، چه بسا تا دیر هنگام نخوابد و در نتیجه به سبب غلبه ی خواب، از قیام شب و نماز صبح خواب

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۰؛ و صحیح مسلم، ۶۴۰. [این حدیث پیش تر به شماره ی ۱۰۷۰ گذشت.

(مترجم)]

بماند. همان‌گونه که می‌دانید هر کاری که به سستی و سهل‌انگاری در کاری شرعی بینجامد، مکروه است.

البته پرداختن به مباحث و فعالیت‌های علمی از قبیل مطالعه، حفظ و یادگیری متون علمی، و نیز نشستن با مهمان از جهت مهمان‌نوازی یا نشستن با خانواده به منظور استحکام هرچه بیش‌تر روابط خانوادگی و همچنین نشستن اتفاقی و مقطعی پس از نماز عشا، ایرادی ندارد؛ بلکه اگر با هدفی نیکو باشد، مستحب است.

سپس مولف رحمته الله روایتی بدین مضمون آورده است که ابویرزه رضی الله عنه می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله خواب پیش از عشا و سخن گفتن پس از آن را ناپسند می‌داشت؛ زیرا خواب پیش از عشا کسالت‌آور است و باعث می‌شود که شخص، نماز عشا را با کسالت بخواند یا حتی خواب بماند و نمازش به تأخیر بیفتد؛ از این‌رو پیامبر صلی الله علیه و آله خواب پیش از عشا را ناپسند می‌داشت؛ اما این که انسان را چُرت می‌گیرد، به‌اختیارش نیست و ایرادی ندارد.

شاهد موضوع از این روایت، آن‌جاست که ابویرزه رضی الله عنه می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله سخن گفتن پس از عشا را ناپسند می‌داشت؛ اما اگر خیری در سخن گفتن پس از عشا باشد، ایرادی ندارد؛ چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله گاه پس از عشا با یارانش می‌نشست و نصیحتشان می‌کرد.

۳۳۵- باب: حرام بودن سر باز زدن زن از هم‌خوابی با شوهرش،
آن‌گاه که او را بدین منظور فرا می‌خواند؛ مگر آن‌که عذری شرعی
داشته باشد

۱۷۵۸- عن أبي هريرة رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا دَعَا الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ فَأَبَتْ، فَبَاتَ غَضْبَانَ عَلَيْهَا، لَعْنَتُهَا الْمَلَائِكَةُ حَتَّى تُصْبِحَ». [متفق عليه]^(۱)
وفي رواية: «حَتَّى تَرْجِعَ».

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرگاه مرد، زنش را به بستر
خود فراخواند و زن به بستر شوهرش نرود و مرد، شب را در حال خشم (نارضایتی)
از همسرش سپری کند، فرشتگان آن زن را تا صبح لعنت می‌کنند».
و در روایتی دیگر آمده است: «تا آن‌که زن - به بستر شوهرش - برگردد».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۲۳۷؛ و صحیح مسلم، ۱۴۳۶. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۲۸۶ گذشت.
(مترجم)]

۳۳۶- باب: حرام است که زن در حضور شوهرش بدون اجازه‌ی وی، روزه‌ی نفل بگیرد

۱۷۵۹- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَحِلُّ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَصُومَ وَزَوْجُهَا شَاهِدٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَلَا تَأْذَنَ فِي بَيْتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «برای زن جایز نیست که با حضور شوهرش، جز به اجازه‌ی او، روزه (ی نفل) بگیرد و نباید کسی را بدون اجازه‌ی شوهرش به خانه‌اش راه دهد».

شرح

امام نووی رحمته الله حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرگاه مرد، زنش را به بستر خود فراخواند و زن به بستر شوهرش نرود و مرد، شب را در حال خشم (و نارضایتی) از همسرش سپری کند، فرشتگان آن زن را تا صبح لعنت می‌کنند» یا فرمود: «تا آن‌که زن- به بستر شوهرش- برگردد»؛ زیرا بر زن واجب است که خواسته‌ی شوهرش را بپذیرد؛ مگر آن‌که عذری شرعی داشته باشد، مثلاً بیمار باشد و برایش هم‌بستری ممکن نباشد. البته این حق، دو سویه است و مرد باید نیازهای عاطفی همسرش را درک کند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

[النساء: ۱۹]

﴿وَعَايِشُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾

و با زنان به نیکی رفتار کنید.

در باب دوم آمده است: برای زن روا نیست که در حضور شوهرش بدون اجازه‌ی وی روزه‌ی نفل بگیرد و نیز جایز نیست که کسی را بدون اجازه‌ی شوهرش به خانه‌اش راه دهد.

در این باب دو مسأله مطرح شده است: نخست مسأله‌ی روزه؛ ناگفته نماند که روزه‌ی واجب از این حکم مستثناست و هر زنی حق دارد بدون اجازه‌ی شوهرش روزه‌ی واجب خود را ادا کند؛ مثلاً زنی از رمضان گذشته، ده روز روزه‌ی قضایی

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۶۶۲، ۵۱۹۵، ۸۰۷۸)؛ و صحیح مسلم، (۱۰۲۶، ۱۶۷۹). این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۲۸۷ گذشت.

دارد و تا رمضان بعدی فقط ده روز مانده است؛ در این صورت بر او واجب است که قضای این ده روز را به‌جای آورد؛ چه شوهرش اجازه دهد و چه راضی نباشد؛ اما اگر زنی ده روز روزه‌ی قضایی دارد و تا فرا رسیدن رمضان، یک یا دو ماه و یا بیش‌تر مانده است، شوهرش می‌تواند او را از روزه گرفتن منع کند؛ در این حالت نیز برای زن روا نیست که در حضور شوهرش بدون اجازه‌ی وی روزه بگیرد؛ زیرا وقت کافی هست و نباید با روزه گرفتن، شوهرش را در تنگنا قرار دهد. اگر مرد به همسرش اجازه داد که روزه بگیرد و زن نیز با موافقت وی روزه گرفت، چنانچه روزه‌ی واجب باشد، بر مرد حرام است که از طریق هم‌بستری با زن، روزه‌ی وی را بشکند؛ زیرا خودش به او اجازه داده است که روزه بگیرد و حال که زن روزه‌ی واجب را آغاز کرده، تمام آن بر او واجب می‌باشد؛ اما اگر زن بدون اجازه‌ی شوهرش روزه‌ی نفل بگیرد، مرد می‌تواند در طول روز با همسر روزه‌دار نزدیکی کند؛ اگرچه روزه‌ی زن می‌شکند؛ زیرا کامل کردن روزه‌ی نفل، الزامی نیست. البته ناگفته نماند که اگر زنی که با اجازه‌ی شوهرش روزه نفل گرفته و حال، شوهرش قصد نزدیکی با او را دارد، بگوید: خودت اجازه دادی که روزه بگیرم؛ این بدان معناست که قول داده‌ای که روزه‌ام را نشکنی؛ در این صورت بر مرد واجب است که به وعده‌اش عمل کند و باطل کردن روزه‌ی زنش حرام می‌باشد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۴]

و به پیمان‌ها وفا نمایید که درباره‌ی عهد و پیمان سؤال خواهد شد.

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برای زن جایز نیست که با حضور شوهرش، جز به اجازه‌ی او، روزه (ی نفل) بگیرد و نباید کسی را بدون اجازه‌ی شوهرش به خانه‌اش راه دهد». لذا اگر مردی، شخص معینی را نام ببرد و به همسرش بگوید: فلانی حق ندارد وارد خانه‌ام شود، بر زن حرام است که به آن شخص اجازه‌ی ورود به خانه‌ی شوهر خود را بدهد؛ اما اگر مردی، دل و سینه‌ی فراخی دارد، زن می‌تواند در چارچوب شریعت به محارم خود یا به کسانی که ورودشان به خانه بلامانع است، اجازه‌ی ورود بدهد و لازم نیست که برای ورود تک‌تک افراد، از شوهرش اجازه بخواهد.

۳۳۷- باب: حرام است که مأموم (مقتدی) سرش را پیش از امام از رکوع یا سجده بلند کند

۱۷۶۰- عن أبي هريرة رضی الله عنه أنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَمَّا يَحْشَى أَحَدُكُمْ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ قَبْلَ الْإِمَامِ أَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ رَأْسَهُ رَأْسَ حِمَارٍ، أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ صُورَتَهُ صُورَةَ حِمَارٍ؟» [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که سرش را پیش از امام بلند می کند، آیا نمی ترسد که الله سرش را به سر الاغ یا صورتش را به صورت الاغ، تبدیل نماید؟»

شرح

مؤلف رحمه الله در ادامه ی کارهای حرامی که پیامبر صلی الله علیه و آله بیان نموده، با ذکر حدیثی یادآور شده است که بلند کردن سر از رکوع و سجده پیش از امام حرام می باشد؛ زیرا مقتدی باید پیرو پیش نماز باشد و اعمال نماز را پس تکبیرهای امام، انجام دهد؛ یعنی در انجام اعمال نماز، نه بر پیش نماز پیشی بگیرد و نه تأخیر کند و نه همزمان با امام به رکوع و سجده برود؛ بلکه تابع امام باشد؛ اگر پیش دستی بر امام در هنگام تکبیر احرام باشد، نمازش از اساس، بسته نمی شود؛ یعنی اگر مقتدی تکبیر احرام- یا تکبیر آغازین نماز- را پیش از امام بگوید، حتی اگر از روی سهو یا فراموشی باشد، نمازش منعقد نمی گردد و باید نمازش را دوباره بخواند یا آن را از سر بگیرد. اما اگر مقتدی پیش از امام به رکوع یا سجده برود و این عمل را به عمد انجام دهد و بداند که این کار، حرام است، نمازش باطل می باشد؛ زیرا در نماز، مرتکب عمل حرامی شده است؛ مانند حرف زدن در نماز که حرام می باشد و باطل کننده ی نماز است. اما اگر کسی اعمال نماز را همزمان با امام انجام دهد، مثلاً همین که امام به رکوع می رود، رکوع کند یا همین که امام به سجده می رود، سجده نماید، از دیدگاه برخی از علما، مکروه و از نظر برخی دیگر از علما، حرام است؛ گفتنی ست: چنانچه مقتدی در تکبیر احرام بدین گونه عمل نماید، نمازش از اساس، منعقد نمی شود. پیشی گرفتن از امام تکبیر احرام نیز همین حکم را دارد؛ درباره ی پیشی گرفتن از امام در بلند کردن

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۹۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۲۷.

سر از رکوع و سجده هشدار داده و فرموده است: «کسی که سرش را پیش از امام بلند می‌کند، آیا نمی‌ترسد که الله سرش را به سر الاغ یا صورتش را به صورت الاغ، تبدیل نماید؟»

پیامبر ﷺ از میان چارپایان الاغ را از آن جهت ذکر فرمود که الاغ را کودن‌ترین حیوان برشمرده‌اند؛ از این رو آن‌دسته از یهود که تورات را فراگرفتند و به آن عمل نکردند، به الاغ تشبیه شده‌اند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾

[الجمعة: ۵]

مثال کسانی که به عمل کردن به تورات مکلف شدند و به آن عمل نکردند، مانند درازگوشی‌ست که کتاب‌هایی حمل می‌کند.

این حدیث نشان می‌دهد که برای مأموم یا مقتدی حرام است که سرش را پیش از امام از رکوع و سجده بلند کند؛ برخی از مردم عادت دارند که در بلند شدن از رکوع و سجده، بیش از حد تأخیر می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که امام سر از سجده برداشته است و آنان هم‌چنان در سجده هستند و به گمان خود دعا می‌کنند! می‌گوییم: آری؛ آن‌گاه که به تنهایی نماز می‌خوانی، هرچه می‌خواهی، دعا کن؛ اما هنگامی که به پیش‌نماز اقتدا کرده‌ای، اگر در بلند شدن از رکوع و سجده تأخیر کنی، بر خلاف رهنمود نبوی عمل کرده‌ای؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «إِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا»^(۱) یعنی: «هنگامی که امام رکوع کرد، شما نیز به رکوع بروید». حرف «فاء» در واژه «فَارْكَعُوا» بیان‌گر ترتیب با اندکی فاصله است؛ لذا مقتدی باید از پیش‌نماز یا امام جماعت، در نمازش تبعیت کند؛ بدین‌سان که پس از تکبیر امام، نه تأخیر کند و نه پیش از امام به رکوع و سجده برود؛ هم‌چنین نباید پیش از امام سر از رکوع و سجده بردارد.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۸۸، ۱۱۱۳، ۱۲۳۶، ۵۶۵۸)؛ و مسلم، ش: ۴۱۲ به نقل از عایشه رضی الله عنها؛ و نیز روایت: بخاری، ش: ۶۸۹ به نقل از انس بن مالک رضی الله عنه؛ هم‌چنین روایت بخاری، ش: ۷۲۲؛ و مسلم، ش: ۴۱۴ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

۳۳۸- باب: کراحت گذاشتن دست بر کمر یا پهلوی در نماز

۱۷۶۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: نُهِيَ عَنِ الْخَضْرِ فِي الصَّلَاةِ. [متفق علیه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از گذاشتن دست بر کمر- یا پهلوی- در نماز منع شد. [یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله از این کار منع فرمود].

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۲۱۹، ۱۲۲۰)؛ و صحیح مسلم، ش: ۵۴۵.

۳۳۹- باب: کراهت نماز گزاردن در حالی که غذا حاضر است و انسان اشتهای خوردن دارد و نیز در حالی که انسان تنگ‌وضوست

۱۷۶۲- عن عائشة رضی الله عنها قالت: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَا صَلَاةَ بِحَضْرَةِ طَعَامٍ، وَلَا وَهُوَ يُدَافِعُهُ الْأَخْبَثَانِ»، [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «نماز خواندن در هنگامی که غذا حاضر است و نیز در هنگامی که دو پلیدی- یعنی ادرار و مدفوع- به انسان فشار می‌آورند، درست نیست».

شرح

مولف رحمه الله می‌گوید: «کراهت گذاشتن دست بر پهلوی یا کمر در نماز؛ زیرا نمازگزار باید دست راستش را روی ساعد دست چپ یا روی حد فاصلِ مچ و ساعد دست چپ بگذارد و هر دو دستش را روی سینه‌اش قرار دهد. سنت است که در قیام پیش از رکوع و نیز در قیام پس از رکوع، دستانش را بدین شکل ببندد؛ اما پیامبر ﷺ از گذاشتن دست بر روی کمر یا پهلوی منع فرموده است؛ اما برخی از مردم در هنگام نماز، دستانشان را روی پهلوی چپ و نزدیکی قلب، می‌گذارند؛ این، اشتباه می‌باشد و از پیامبر ﷺ ثابت نشده است؛ مسایل شرعی باید مستند به آموزه‌ها و داده‌های کتاب و سنت باشد و نمی‌توان به عقل و پندار خویش، چیزی را به دین نسبت داد؛ همان‌گونه که مولف رحمه الله گفته است: در نماز، گذاشتن دست بر پهلوی کراهت دارد.

سپس مولف رحمه الله باب دیگری بدین عنوان گشوده است: «کراهت نماز گزاردن در حالی که غذا حاضر است و انسان اشتهای خوردن دارد و نیز در حالی که انسان تنگ‌وضوست»؛ وی سپس حدیثی بدین مضمون آورده است که عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «نماز خواندن در هنگامی که غذا حاضر است و نیز در هنگامی که ادرار و مدفوع به انسان فشار می‌آورند، درست نیست»؛ یعنی: درست نیست که انسان در چنین شرایطی نماز بخواند؛ چنان‌که ابن‌عمر رضی الله عنهما صدای قرائت امام را می‌شنید، اما

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۶۰.

شام می خورد و پیش از سیر شدن از سر سفره بلند نمی شد؛ زیرا اگر انسان در چنین شرایطی به نماز بایستد، فکر و حواسش جمع نیست و نمی تواند با خشوع و خضوع نماز بگزارد؛ بلکه حواسش به غذاست؛ از این رو شایسته است که انسان با خیالی آسوده و پس از فراغت از کارهایش به نماز بایستد:

﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ۖ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَب ۝۸﴾ [الشرح: ۷، ۸]

پس هنگامی که فراغت یافتی، (به عبادت و نیایش) بکوش و خالصانه به سوی پروردگارت روی بیاور.

البته شایسته نیست که کسی، این را عادت خویش بسازد؛ بدین سان که سفره‌ی شام یا نهار را هنگام اقامه‌ی نماز، پهن کند! وقتی که انسان تنگ وضوست و ادرار و مدفوع بر او فشار می آورند، نمی تواند با آرامش نماز بخواند؛ ضمن این که نگه داشتن ادرار و مدفوع، ضرر بدنی هم دارد. شاید کسی بگوید: اگر برای قضای حاجت بروم، نماز جماعت را از دست می دهم. می گوئیم: ایرادی ندارد؛ برو و قضای حاجت کن؛ اگرچه نماز جماعت فوت شود. اما آن گاه که وقت نماز تنگ است و کسی چنین حالتی دارد، چه کند؟ آیا با وجودی که وقت نماز تمام می شود، قضای حاجت کند یا در همان حال که تنگ وضوست، نماز بخواند؟ علما در این باره اختلاف نظر دارند؛ دیدگاه شیخ الاسلام، این است که ابتدا قضای حاجت کند، اگرچه نمازش قضا گردد؛ اما بیش تر علما گفته اند: ابتدا نمازش را کوتاه بخواند و سپس قضای حاجت کند.

۳۴۰- باب: نهی از نگاه کردن به سوی آسمان در نماز

۱۷۶۳- عن أنس بن مالك رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَرْفَعُونَ أَبْصَارَهُمْ إِلَى السَّمَاءِ فِي صَلَاتِهِمْ- فَاشْتَدَّ قَوْلُهُ فِي ذَلِكَ حَتَّى قَالَ:- لَيَنْتَهَنَّ عَنْ ذَلِكَ، أَوْ لَشُخْطَفَنَّ أَبْصَارُهُمْ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «چرا برخی از مردم در نمازشان به سوی آسمان نگاه می کنند؟!» و در این باره سخنان سختی گفت و فرمود: «یا از این کار باز آیند؛ یا این که بینایی آنان ربوده و زایل می شود».

شرح

گاه دیده می شود که برخی از افراد، هنگامی که از رکوع برمی خیزند و «سمع الله لمن حمده» را می گویند، چشم ها و صورتشان را به سوی آسمان بلند می کنند! این، حرام است؛ حتی برخی از علما گفته اند: نماز چنین افرادی باطل است؛ زیرا مرتکب عملی می شوند که از آن نهی شده است و این، قاعده ای شرعی ست که اگر کسی عملی انجام دهد که از آن به طور خاص در عبادتی نهی شده، عبادتش باطل می گردد؛ علما هم چنین دلیل دومی هم ذکر کرده اند؛ این که بلند کردن چشم ها و صورت به آسمان، نوعی بی ادبی در برابر الله ﷻ می باشد؛ بلکه شایسته است که انسان نمازش را با خشوع به جای آورد و سرش را پایین بگیرد. علما دلیل دیگری هم درباره ی باطل بودن نماز این افراد، آورده اند؛ این که انسان باید در هنگام نماز با تمام بدنش به سوی قبله روی بیاورد و اگر سرش را به سوی آسمان بلند کند، صورتش به سمتی غیر از قبله برمی گردد و بدین سان نمازش باطل می شود؛ لذا این مسأله اهمیت فراوانی دارد و به همین سبب نیز پیامبر ﷺ این موضوع را با تأکید فراوانی مطرح نمود و فرمود: «یا از این کار باز آیند؛ یا این که بینایی آنان ربوده و زایل می شود».

پس در هنگام نماز به کجا بنگریم؟

پاسخ: باید نگاهمان به سجده گاه باشد؛ البته در هنگام بلند کردن انگشت اشاره در تشهد، در حالی که این انگشت را حرکت می دهیم، به آن نگاه می کنیم؛ زیرا

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۵۰.

پیامبر ﷺ همین کار را می‌کرد و آن‌گاه که انگشت اشاره‌اش را حرکت می‌داد، نگاهش از آن برداشته نمی‌شد.

برخی از علما رحمهم‌الله نگاه کردن مقتدی به پیش‌نماز را - به‌ویژه در هنگامی که صدای امام را نمی‌شنود - مستثنا کرده‌اند؛ یعنی اگر مقتدی صدای امام را نمی‌شنود، می‌تواند به امام نگاه کند؛ زیرا باری پیامبر ﷺ بالای منبر رفت و نماز خواند و صحابه رضی الله عنهم نیز به آن بزرگوار نگاه می‌کردند؛ سپس پیامبر ﷺ فرمود: «إِنِّي صَنَعْتُ هَذَا لِتَأْتُمُوا بِي وَلِتَعْلَمُوا صَلَاتِي»^(۱) یعنی: «این کار را انجام دادم تا به من اقتدا کنید و روش نماز خواندن مرا یاد بگیرید». در آن هنگام صحابه رضی الله عنهم فقط از طریق نگاه کردن به پیامبر ﷺ می‌توانستند روش نماز را یاد بگیرند. هم‌چنین صحابه رضی الله عنهم تکان خوردن ریش پیامبر ﷺ را در نمازهای سرّی گزارش داده‌اند؛ و این، نشان می‌دهد که آنان به روبه‌روی خود نگاه می‌کردند. گفتنی‌ست: برخی از علما نماز خواندن در مسجدالحرام را نیز - که کعبه در مقابل انسان است - مستثنا کرده‌اند؛ یعنی نمازگزاری که در مسجدالحرام نماز می‌خواند، می‌تواند به کعبه نگاه کند؛ اما این استثنا، ضعیف می‌باشد و دیدگاه صحیح، این است که انسان در مسجدالحرام نیز در حال نماز، نگاهش را پایین بگیرد و به کعبه نگاه نکند؛ زیرا این کار از پیامبر ﷺ به ثبوت نرسیده است؛ به‌ویژه این‌که مردم در حال طواف هستند و این، حواس نمازگزار را پرت می‌کند. برخی‌ها به اشتباه نگرستن به کعبه را عبادت پنداشته‌اند؛ در صورتی که - تا آن‌جا که بنده می‌دانم - هیچ حدیث صحیح و حتی ضعیفی وجود ندارد که نگاه کردن به کعبه را عبادت برشمرده باشد.

(۱) نگاه: صحیح مسلم، ش: ۵۴۴ به نقل از سهل بن سعد رضی الله عنه.

۳۴۱- باب: کراهت نگاه کردن به اطراف در نماز بدون عذر

۱۷۶۴- عن عائشة رضی الله عنها قالت: سألتُ رسولَ الله ﷺ عَنِ الْإِلْتِفَاتِ فِي الصَّلَاةِ، فَقَالَ: «هُوَ اخْتِلَاسٌ يَخْتَلِسُهُ الشَّيْطَانُ مِنْ صَلَاةِ الْعَبْدِ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: از رسول الله ﷺ درباره‌ی نگاه کردن به اطراف در نماز پرسیدم؛ فرمود: «این، نوعی سرقت است که شیطان از نماز بنده می رباید».

۱۷۶۵- وعن أنس رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِيَّاكَ وَالْإِلْتِفَاتِ فِي الصَّلَاةِ، فَإِنَّ الْإِلْتِفَاتِ فِي الصَّلَاةِ هَلَكَةٌ، فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ، فَبِئْسَ التَّطَوُّعُ لَا فِي الْفَرِيضَةِ». [ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حسن صحیح می باشد].^(۲)

ترجمه: از انس رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود: «از نگاه کردن به اطراف در هنگام نماز بپرهیز؛ زیرا نگاه کردن به اطراف در نماز، موجب هلاکت است. و اگر چاره‌ای نبود، در نماز نفل این کار را بکن، نه در نماز فرض».

شرح

مؤلف رحمته الله می گوید: «کراهت نگاه کردن به اطراف در نماز بدون ضرورت». انسان در هنگام نماز در حقیقت در پیشگاه الله ﷻ می ایستد؛ پس شایسته نیست که با قلب و صورتش به سوی دیگری التفات کند؛ التفات با قلب، این است که انسان به چیزی غیر از نماز فکر کند؛ مانند وسوسه‌ها و خیال‌هایی که از ذهن و قلب بسیاری از نمازگزاران می‌گذرد و ضررش از التفات با چشم‌ها یا نگاه کردن به اطراف، بدتر و شدیدتر است؛ به گونه‌ای که چه بسا نمازگزار، نمازش را به پایان می‌رساند و فقط یک‌دهم ثواب نماز و حتی کم‌تر از آن برایش ثبت می‌شود و این، متناسب با حضور قلبش می‌باشد. نگاه کردن به اطراف یا گرداندن صورت به پیرامون، بدین معناست که نمازگزار، گردنش را به چپ و راست بگرداند؛ در صورتی که باید صورتش به سوی قبله باشد و به چپ و راست نگردد؛ اما اگر این کار را کرد، چه می‌شود؟ پاسخش را

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۵۱.

(۲) ضعیف است؛ ضعیف الجامع، ش: ۲۱۹۳؛ و ضعیف الترمذی، از آل‌بانی رحمته الله، ش: ۹.

از رسول الله ﷺ می‌شنویم که عایشه رضی الله عنها از ایشان در این باره سوال کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «این، نوعی اختلاس و سرقت است که شیطان از نماز بنده می‌رباید»؛ یعنی شیطان در نماز انسان دست‌بُرد می‌زند و او را بر آن می‌دارد که به چپ و راست بنگرد و بدین‌سان از ثواب نمازش کاسته شود؛ الله ﷻ رو به سوی بنده‌اش دارد و آن‌گاه که بنده از پروردگارش روی می‌گرداند، بیم آن می‌رود که الله متعال نیز از او روی بگرداند؛ همان‌گونه که در حدیث انس رضی الله عنه آمده است: «نگاه کردن به اطراف در نماز، موجب هلاکت است»؛ اما اگر از روی ضرورت باشد، ایرادی ندارد؛ مثلاً صدای حیوانی را می‌شنوید و از ترس این‌که آسیبی به شما نرساند، لحظه‌ای نگاه می‌کنید. یا زمانی که ضرورتی شدید ایجاب می‌کند، ایرادی ندارد که انسان نگاهش را به سمتی که می‌خواهد، برگرداند؛ البته به شرطی که فقط سر انسان حرکت کند؛ نه این‌که بدن انسان از سمت قبله برگردد؛ و گرنه، نمازش باطل می‌شود؛ زیرا یکی از شرایط صحت نماز، این است که انسان رو به قبله باشد. برخی از مردم بی‌آنکه سر خود را بگردانند نگاهشان به این سو و آن سو می‌گردد و چشمانشان به چپ و راست حرکت می‌کند؛ شکی نیست که این کار، از ثواب نماز می‌کاهد؛ از این‌رو شایسته است که انسان در هنگام نماز به سجده‌گاهش بنگرد و به چپ و راست، نگاه نکند.

۳۴۲- باب: نهی از نماز خواندن به سوی قبرها

۱۷۶۶- عَنْ أَبِي مَرْثَدٍ كَنَازِ بْنِ الْحُصَيْنِ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَا تُصَلُّوا إِلَى الْقُبُورِ، وَلَا تَجْلِسُوا عَلَيْهَا». [روایت مسلم] ^(۱)

ترجمه: ابو مرثد، کناز بن حُصین رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «به سوی قبرها نماز نخوانید و روی آن ها ننشینید».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۹۷۲.

۳۴۳- باب: حرام بودن عبور از جلوی نمازگزار

۱۷۶۷- عن أبي الجُهيم عبد الله بن الحارث بن الصَّمّة الأنصاريّ رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «لَوْ يَعْلَمُ الْمَارُّ بَيْنَ يَدَيِ الْمُصَلِّيِّ مَاذَا عَلَيْهِ لَكَانَ أَنْ يَقِفَ أَرْبَعِينَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يَمُرَّ بَيْنَ يَدَيْهِ»؛ قَالَ الرَّاوِي: لَا أَدْرِي قَالَ: أَرْبَعِينَ يَوْمًا، أَوْ أَرْبَعِينَ شَهْرًا، أَوْ أَرْبَعِينَ سَنَةً. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابو جُهيم، عبدالله بن حارث بن صمّه بن انصاری رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر کسی که از جلوی نمازگزار می گذرد، می دانست که با این کار چه قدر گناه کار می شود، چنانچه چهل - روز یا ماه یا سال - توقف می کرد، برایش بهتر از آن بود که از جلوی نمازگزار عبور کند». روای می گوید: نمی دانم چهل روز گفت یا چهل ماه یا چهل سال.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۱۰ و صحیح مسلم، ش: ۵۰۷.

۳۴۴- باب: کراحت آغاز کردن نماز نفل پس از شروع مؤذن به
اقامه‌ی نماز، چه سنت راتبه‌ی همان نماز باشد و چه نماز نفل
دیگری

۱۷۶۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ فَلَا صَلَاةَ إِلَّا
الْمَكْتُوبَةَ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که - اقامه‌ی نماز گفته شد
یا - نماز فرض برپا گردید، هیچ نماز دیگری درست نیست».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۷۱۰.

۳۴۵- باب: کراهت تخصیص روز جمعه برای روزه و شب جمعه برای نماز و قیام

۱۷۶۹- عن أبي هريرة رضی اللہ عنہ عن النبي صلی اللہ علیہ وسلم قال: «لا تَخْصُوا لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ بِقِيَامٍ مِنْ بَيْنِ اللَّيَالِي، وَلَا تَخْصُوا يَوْمَ الْجُمُعَةِ بِصِيَامٍ مِنْ بَيْنِ الْأَيَّامِ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِي صَوْمٍ يَصُومُهُ أَحَدُكُمْ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «از میان شبها شب جمعه را مخصوص قیام و عبادت نگردانید و از میان روزها، روز جمعه را ویژه‌ی روزه قرار ندهید؛ مگر این که روز جمعه مصادف با ایامی باشد که یکی از شما طبق عادتش آن را روزه می گیرد».

۱۷۷۰- وعنه قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «لَا يَصُومَنَّ أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَّا يَوْمًا قَبْلَهُ أَوْ بَعْدَهُ». [متفق علیه]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که می فرمود: «هیچ یک از شما روز جمعه را روزه نگیرد، مگر آن که روز قبل یا بعد از آن را هم روزه بگیرد».

۱۷۷۱- وعن محمد بن عبادٍ قال: سَأَلْتُ جَابِرًا رضی اللہ عنہ: أُنْهَى النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم عَنْ صَوْمِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ. [متفق علیه]^(۳)

ترجمه: محمد بن عباد می گوید: از جابر رضی اللہ عنہ پرسیدم: آیا پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از روزه‌ی روز جمعه نهی فرمود؟ پاسخ داد: بله.

۱۷۷۲- وعن أمِّ المؤمنين جويرية بنت الحارث رضی اللہ عنہا أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم دَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَهِيَ صَائِمَةٌ، فَقَالَ: «أَصُمْتَ أُمِّيس؟» قَالَتْ: لَا، قَالَ: «تُرِيدِينَ أَنْ تَصُومِي غَدًا؟» قَالَتْ: لَا. قَالَ: «فَأَفْطِرِي». [روایت بخاری]^(۴)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۱۴۴.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۹۸۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۱۴۴.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۱۹۸۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۱۴۳.

(۴) صحیح بخاری، ش: ۱۹۸۶.

ترجمه: ام المؤمنین، جویریہ بنت حارث رضی اللہ عنہا می گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم روز جمعه به خانه ام آمد و من روزه بودم؛ فرمود: «آیا دیروز روزه گرفتی؟» گفتم: خیر. پرسید: «فردا قصد روزه داری؟» پاسخ دادم: خیر. فرمود: «پس روزهات را باز کن».

شرح

مولف رحمۃ اللہ علیہ می گوید: پس از این که اقامه ی نماز گفته می شود، آغاز کردن نماز نفل درست نیست و مشروعیت ندارد؛ فرقی نمی کند که این نماز نفل، تحية المسجد باشد یا سنت راتبه ی همان نماز یا هر نفل دیگری. مثلاً هنگام نماز صبح همین که وارد مسجد می شوید، نماز فرض برپا می گردد؛ در این حالت جایز نیست که سنت صبح را آغاز کنید؛ زیرا نماز فرض برپا شده است؛ دلیلش حدیثی ست بدین مضمون که ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «وقتی نماز برپا شد، هیچ نمازی جز نماز فرض درست نیست». این حکم شامل هرگونه نمازی می شود؛ حتی اگر انسان نماز قضایی داشته باشد، مثلاً نماز ظهر را از روی فراموشی نخوانده و همین که نماز عصر برپا می شود، به یادش می آید که نماز ظهر را نخوانده است؛ در این حالت به نیت نماز ظهر به امام اقتدا می کند و از جماعت، جدا نمی شود و آن گاه که نماز جماعت پایان یافت و انسان از نماز ظهرش که با جماعت عصر خوانده است، فراغت یافت، نماز عصرش را به تنهایی به جا می آورد. اما اگر کسی نماز نفل را شروع کرده بود و در این میان، نماز فرض برپا شد، چه کند؟ علما در این باره دو دیدگاه دارند:

دیدگاه نخست: این است که نماز نفل را قطع کند و از ادامه ی آن به طور مطلق

بپرهیزد.

دیدگاه دوم: این است که نماز نفل را تمام کند؛ اگرچه یک یا دو رکعت از نماز جماعت را از دست بدهد؛ فقط کافی ست که تکبیر احرام نماز فرض خود را با جماعت دریابد.

اما **دیدگاه درست**، این است که اگر نماز نفل را شروع کرده اید و در این میان، نماز فرض برپا شد و شما هنوز در رکعت اول نفل هستید، نماز نفل را قطع کنید و به جماعت بپیوندید؛ اما اگر در رکعت دوم هستید، نماز نفل را کوتاه بخوانید تا هرچه زودتر به جماعت فرض برسید؛ بدین سان امکان جمع بندی در بین دلایل وجود دارد.

سپس مولف رحمه الله بابی درباره‌ی روزه‌ی روز جمعه گشوده و بیان داشته است که مخصوص گردانیدن روز جمعه برای روزه و نیز شب آن برای نماز و قیام، مکروه می‌باشد. روز جمعه، عیدی هفتگی است که در هفته‌ای یک بار تکرار می‌شود و پیامبر صلی الله علیه و آله از روزه گرفتن در این روز نهی فرموده است؛ گفتنی است که این نهی، نهی تحریمی نیست؛ زیرا در سال، حدود پنج‌بار تکرار می‌گردد؛ اما نهی از روزه گرفتن در عید فطر و قربان، نهی تحریمی است؛ زیرا در هر سال، فقط یک روز، عید فطر و یک روز هم عید قربان است؛ اما روز جمعه بارها تکرار می‌شود و از این رو نهی از روزه گرفتن آن، نهی کراهت است؛ البته اگر روز قبل از جمعه یا روز بعد از آن را هم روزه بگیرید، این کراهت برطرف می‌گردد. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از میان شب‌ها شب جمعه را مخصوص قیام و عبادت نگردانید و از میان روزها، روز جمعه را ویژه‌ی روزه قرار ندهید؛ مگر این که روز جمعه مصادف با ایامی باشد که یکی از شما طبق عادتش آن را روزه می‌گیرد». لذا اگر کسی به قیام شب عادت دارد، ایرادی ندارد که شب جمعه را نیز به قیام و عبادت سپری کند؛ زیرا در این صورت، شب را به قیام و عبادت مخصوص نکرده است. هم‌چنین کسی که یک روز در میان روزه می‌گیرد و روز جمعه با روز روزه‌اش مصادف می‌شود، ایرادی ندارد که آن را روزه بگیرد. و نیز اگر روز جمعه با روز عرفه یا روز عاشورا مصادف گردد، روزه گرفتن آن اشکالی ندارد؛ زیرا این روزه از جهت تخصیص جمعه نیست؛ بلکه به‌خاطر روزه‌ی روزی است که با جمعه مصادف شده است؛ ناگفته نماند که درباره‌ی روز عاشورا شایسته است که با یهودیان مخالفت کنیم؛ بدین سان که روز پیش از آن - یعنی روز تاسوعا - یا روز پس از آن را هم روزه بگیریم؛ زیرا یهودیان فقط روز عاشورا را روزه می‌گیرند.

پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی روز جمعه نیز فرمود: «هیچ‌یک از شما روز جمعه را روزه نگیرد، مگر آن که روز قبل یا بعد از آن را هم روزه بگیرد».

ام‌المؤمنین، جویریة بنت حارث رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله روز جمعه به خانه‌ام آمد و من روزه بودم؛ فرمود: «آیا دیروز روزه گرفتی؟» گفتم: خیر. پرسید: «فردا قصد روزه داری؟» پاسخ دادم: خیر. فرمود: «پس روزه‌ات را باز کن». از این حدیث چنین برداشت می‌شود که اگر روز قبل یا بعد از جمعه را روزه بگیریم، روزه‌ی روز جمعه

کراهت ندارد. پیامبر ﷺ از همسر بزرگوارش پرسید: «فردا- یعنی روز شنبه- قصد روزه داری؟» که خود، دلیلی بر جایز بودن روزهی نفل در روز شنبه است و نشان می‌دهد که روزهی روز شنبه، کراهت ندارد؛ البته در صورتی که روز جمعه را نیز روزه گرفته باشیم؛ چنان‌که در حدیثی آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «لَا تَصُومُوا يَوْمَ السَّبْتِ إِلَّا فِيمَا افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ أَحَدُكُمْ إِلَّا عُودَ عِنَبٍ أَوْ لِحَاءَ شَجَرَةٍ فَلْيَمْضُغْهُ»^(۱) یعنی: «روز شنبه را روزه نگیرید، مگر روزه‌ای که بر شما فرض شده است؛ و اگر کسی از شما- در روز شنبه- چیزی جز دانه‌ای انگور یا پوست درختی ندید، آن را بجود». البته علما درباره‌ی صحت این حدیث، اختلاف نظر دارند و برخی از آن‌ها از جمله استاد محدثان، علامه عبدالعزیز بن باز این حدیث را ضعیف و شاذ دانسته و گفته‌اند: به آن عمل نمی‌شود. و برخی از علما گفته‌اند: این حدیث، منسوخ است؛ عده‌ی دیگری از جمله امام احمد رحمه الله گفته‌اند: از روزهی روز شنبه به‌تنهایی نهی شده است؛ لذا اگر کسی روز جمعه یا روز یکشنبه را با روز شنبه روزه بگیرد، روزهی روز شنبه هیچ کراهتی ندارد.

در هر حال اگر کسی روز شنبه را روزه بگیرد، گناه کار نمی‌شود؛ اما بهتر است که با روز شنبه، جمعه یا یکشنبه را هم روزه بگیرد. حدیث محمد بن عباد در «صحیحین» آمده و حدیث ام‌المؤمنین، جویریہ رضی الله عنها در صحیح بخاری؛ و در هر دو حدیث، بیان‌گر این هستند که روزهی روز شنبه، حرام نیست؛ بلکه اگر کسی روز جمعه را روزه بگیرد، شایسته است که روز شنبه را نیز روزه بگیرد. لذا درمی‌یابیم که شایسته نیست که انسان هر دمبیل مزاج باشد و هر دم و ساعت، هرچه را که می‌شنود، بپذیرد یا بدون بررسی و جمع‌بندی دلایل، از دیگران تقلید کند؛ زیرا برخی از علما به ظاهر سند می‌نگرند و بدون توجه به متن حدیث، به صحت آن حکم می‌کنند؛ در حالی که بررسی متن نیز حایز اهمیت است؛ لذا برای هر دانش‌جو و پژوهش‌گری، به‌ویژه برای دانش‌جوی علوم حدیث شایسته است که در پژوهش خود، همه‌ی ابعاد را در نظر بگیرد و صرفاً به‌خاطر ظاهر سند، به صحت حدیثی حکم نکند؛ بلکه

(۱) صحیح است؛ صحیح ابی داود، ش: ۲۰۹۲؛ و صحیح ابن ماجه، ش: ۱۴۰۳؛ و الإرواء، از آل‌بانی رحمته الله، ش: ۹۶۰.

بنگرد که آیا متن روایت، مطابق قواعد ثابت شرعی است یا این که با احادیثی که ثقات روایت کرده‌اند، مخالفت دارد تا بدین‌سان به شاذ بودن روایت حکم نماید و به‌سادگی آن را نپذیرد؛ زیرا یک خطا در نقل کجا و خطا از روش ائمه‌ی ثابت و ثقه در حدیث و نیز خطا از قواعد ثابت شرعی کجا؟

در هر حال، روزه‌ی نفل در روز شنبه، حرام نیست؛ اما شایسته است که انسان روز قبل یا بعد از آن را نیز روزه بگیرد.

۳۴۶- حرام بودن روزه‌ی وصال یا به هم پیوسته؛ بدین سان که کسی دو روز پیایی یا بیش‌تر، روزه بگیرد و در میان آن‌ها چیزی نخورد و نیاشامد

۱۷۷۳- عن أبي هريرة وعائشة رضی اللہ عنہما أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم نَهَى عَنِ الْوَصَالِ. [متفقٌ علیہ] ^(۱)

ترجمه: ابوهریره و عایشه رضی اللہ عنہما می‌گویند: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از روزه‌ی «وصال» - یعنی روزه گرفتن دو روز پیایی یا بیش‌تر، بدون افطار یا خوردن چیزی - منع فرمود.

۱۷۷۴- وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم عَنِ الْوَصَالِ. قَالُوا: إِنَّكَ تُوَاصِلُ؟ قَالَ: «إِنِّي لَسْتُ مِثْلَكُمْ، إِنِّي أُطْعَمُ وَأُسْقَى». [متفقٌ علیہ؛ این، لفظ بخاری ست.] ^(۲)

ترجمه: ابن عمر رضی اللہ عنہما می‌گویند: رسول‌الله صلی اللہ علیہ وسلم از روزه‌ی «وصال» - یعنی روزه گرفتن دو روز پیایی یا بیش‌تر، بدون افطار یا خوردن چیزی - منع فرمود. اصحاب رضی اللہ عنہم عرض کردند: شما، خود روزه‌ی «وصال» می‌گیرید؟ فرمود: «من با شما فرق دارم؛ به من آب و غذا داده می‌شود» ^(۳).

(۱) حدیث ابوهریره رضی اللہ عنہ: صحیح بخاری، ش: ۱۹۶۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۱۰۳؛ اما حدیث عایشه رضی اللہ عنہا: صحیح بخاری، ش: ۱۹۶۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۱۰۵. [حدیث عایشه رضی اللہ عنہا پیش‌تر به شماره‌ی ۲۳۵ گذشت. (مترجم)]

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۹۶۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۱۰۲.

(۳) نووی رحمہ اللہ ذیل حدیث شماره‌ی ۲۳۵ می‌گوید: معنایش این است که پروردگارم به من قدرتِ شخصی را می‌دهد که می‌خورد و می‌آشامد. [مترجم]

۳۴۷- باب: حرام بودن نشستن بر روی قبر

۱۷۷۵- عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «لأن يجلس أحدكم على جمرة، فتحرق ثيابه فتخلص إلى جلده خير له من أن يجلس على قبر». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر یکی از شما بر روی پاره‌ای از آتش بنشیند و لباسش بسوزد و به پوستش برسد، برایش بهتر از آنست که بر روی قبری بنشیند».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۹۷۱.

۳۴۸- باب: نهی از گچ‌کاری قبر و ساختن بنا بر آن

۱۷۷۶- عن جابرٍ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُحْصَصَ الْقَبْرُ، وَأَنْ يُفْعَدَ عَلَيْهِ، وَأَنْ يُبْنَى عَلَيْهِ. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ از گچ‌کاری قبر و نشستن بر روی آن و نیز ساختن بنا بر آن منع فرمود.

شرح

مولف رحمه الله می‌گوید: «حرام بودن روزهی وصال یا به‌هم‌پیوسته».

روزه‌ی وصال، این است که کسی دو روز پیاپی یا بیش‌تر، روزه بگیرد و در میان آن‌ها چیزی نخورد و نیشامد؛ در صورتی که الله متعال آغاز و پایان هر روزه‌ای را بیان فرموده است:

﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ۖ ثُمَّ أَتِمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ﴾
[البقرة: ۱۸۷]

و تا زمانی که رشته‌ی سفید (صبح) از رشته‌ی سیاه (شب) برایتان نمایان شود، بخورید و بیاشامید و سپس روزه را تا شب به پایان برسانید

پیامبر ﷺ نیز فرموده است: «لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا عَجَلُوا الْفِطْرَ»^(۲) یعنی: «مردم در خیر و نیکی به‌سر می‌برند تا زمانی که در افطار کردن عجله کنند» یا بلافاصله پس از غروب آفتاب افطار نمایند. آری؛ رهنمود و دستور شریعت، این است که انسان در افطار کردن تأخیر نکند؛ هم‌چنین برای کسی روا نیست که دو روز پیاپی بدون خوردن و آشامیدن روزه بگیرد؛ زیرا پیامبر ﷺ از روزه‌ی وصال نهی فرمود. البته در حدیثی آمده است: «فَأَيُّكُمْ أَرَادَ أَنْ يُوَاصِلَ فَلْيُوَاصِلْ إِلَى السَّحَرِ»؛ یعنی: «هر که از شما می‌خواست روزه‌اش را - بدون افطار - ادامه دهد، می‌تواند تا سحر بعدی، این کار را بکند». از این‌رو روزه‌دار، سه حالت دارد:

یکم: بلافاصله پس از غروب آفتاب افطار کند؛ این، سنت، و برترین حالت است.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۹۷۰.

(۲) بخاری، ش: ۱۹۵۷؛ و مسلم، ش: ۱۰۹۸ به‌نقل از سهل بن سعد رضی الله عنه.

دوم: افطار نکند و تا سحر، تأخیر نماید. این، جایز است؛ اما بر خلاف فضیلت است.

سوم: دو روز پیایی، چیزی نخورد و نیشامد. این، حرام است؛ زیرا پیامبر ﷺ از چنین روزه‌ای که روزه‌ی وصال نامیده می‌شود، منع فرمود. برخی از صحابه رضی الله عنهم گمان کردند که پیامبر ﷺ از روی دل‌سوزی بر آنان، از روزه‌ی وصال منع فرموده است؛ از این رو با خود گفتند: ما که توانایی‌اش را داریم، و- در ماه رمضان- روزه‌ی وصال گرفتند. پیامبر ﷺ کاری به کارشان نگرفت و با آنان سه روز پیایی روزه گرفت تا این که هلال ماه شوال رؤیت شد. پیامبر ﷺ فرمود: «لَوْ تَأَخَّرَ الْهَلَالُ لَزِدْتُكُمْ»^(۱) یعنی: «اگر هلال رؤیت نمی‌شد، چند روز دیگر نیز بر آن می‌افزودم». این را از آن جهت فرمود که تنبیهشان کند؛ زیرا حاضر نشدن از روزه‌ی وصال بازآیند. این، بیان‌گر حرام بودن روزه‌ی وصال است؛ اما برخی از علما آن را مکروه دانسته‌اند؛ دلیلشان این است که نهی از روزه‌ی وصال، به‌خاطر آسان‌گیری بر مردم است و هرکسی، اختیار خودش را دارد. ولی دیدگاه درست، این است که روزه‌ی وصال، حرام می‌باشد و آنچه درباره‌ی عبدالله بن زبیر رضی الله عنه روایت شده است که پانزده روز پیایی روزه می‌گرفت، اجتهاد و برداشت خود آن بزرگوار می‌باشد و اعتبار ندارد؛ بلکه دیدگاه درست، همان است که در سنت پیامبر ﷺ بیان شد.

سپس مولف رحمه الله بابی درباره‌ی حرام بودن نشستن بر روی قبر گشوده است؛ زیرا مسلمانی محترم در قبر قرار دارد و نشستن بر روی قبر، بی‌احترامی به اوست؛ از این رو پیامبر ﷺ در حدیثی که ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است، فرمود: «اگر یکی از شما بر روی پاره‌ای از آتش بنشیند و لباسش بسوزد و به پوستش برسد، برایش بهتر از آنست که بر روی قبری بنشیند». از این حدیث چنین برداشت می‌شود که نشستن بر روی قبر مسلمان، حرام می‌باشد. هم‌چنین اهمیت دادن بی‌مورد به قبرها یا غلو و زیاده‌روی درباره‌ی قبور، حرام است؛ زیرا پیامبر ﷺ از گچ‌کاری قبر- یا سنگ‌کاری و سیمان‌کاری آن- و نیز از ساختن بنا بر قبر و نوشتن بر روی آن منع فرموده است؛

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۱۰۳ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

انجام چنین کارهایی، بزرگداشت قبرهاست و چه بسا به شرک می‌انجامد. البته ساختن بنا بر قبر، به مراتب بدتر است؛ اما درباره‌ی نوشتن بر روی قبر: اگر فقط نام مُرده نوشته شود و هدف دیگری نباشد، ایرادی ندارد؛ اما حرام است که به روش دوران جاهلی عمل شود و با نام مُرده، اشعار و مطالبی هم در تعریف از او بنویسند. یکی از کارهای حرامی که برخی از افراد ناآگاه انجام می‌دهند، این است که سوره‌ی «فاتحه» یا آیاتی از قرآن را بر روی سنگ قبر می‌نویسند. بر کسی که چنین منکرهایی می‌بیند، واجب است که آن‌ها را از میان ببرد.

۳۴۹- باب: شدت تحریم گریختن برده از آقايش

۱۷۷۷- عن جرير رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَيُّمَا عَبْدٍ أَبَقَ، فَقَدْ بَرَّتْ مِنْهُ الذَّمَّةُ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: جریر رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر برده ای فرار کند، حرمت و امان ایمانی اش از او زایل می شود».^(۲)

۱۷۷۸- وعنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِذَا أَبَقَ الْعَبْدُ، لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ». [روایت مسلم]^(۳)
وفي رواية: «فَقَدْ كَفَرَ».

ترجمه: جریر رضي الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هرگاه برده فرار کند، نمازش قبول نمی شود».

و در روایتی آمده است: «کافر می گردد».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۶۹.

(۲) یعنی برده ای که از آقايش می گریزد، همانند کفار می گردد که از جهت نداشتن ایمان، حرمت و امان ندارند؛ قابل یادآوری است که این، از جهت تغلیظ و بیان شدت این گناه است؛ و گرنه، گریختن برده از آقايش کفر نمی باشد؛ مگر آن که این عمل حرام را حلال بدانند. [مترجم]

(۳) صحیح مسلم، ش: ۶۹.

۳۵۰- باب: حرام بودن میانجی‌گری و شفاعت در حدود (مجازات‌های شرعی)

الله متعال می‌فرماید:

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾
[النور: ۲]

هر زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، نباید در دین الله نسبت به آن دو دچار دل‌سوزی شوید.

۱۷۷۹- وعن عائشة رضی الله عنها: أَنَّ قُرَيْشًا أَهَمَّهُمْ شَأْنُ الْمَرْأَةِ الْمَخْزُومِيَّةِ الَّتِي سَرَقَتْ، فَقَالُوا: مَنْ يُكَلِّمُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالُوا: وَمَنْ يَجْتَرِئُ عَلَيْهِ إِلَّا أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، حَبُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَكَلَّمَهُ أُسَامَةُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَتَشْفَعُ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ تَعَالَى؟» ثُمَّ قَامَ فَاخْتَطَبَ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ، وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ، أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ، وَإِيمَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا». [متفقٌ عليه]^(۱)

وفي رواية: فَتَلَوْنَ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَتَشْفَعُ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ؟» فَقَالَ أُسَامَةُ: اسْتَغْفِرْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: ثُمَّ أَمَرَ بِتِلْكَ الْمَرْأَةِ فَقُطِعَتْ يَدُهَا.

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: ماجرای زنی از «بنی‌مخزوم» که سرقت کرده بود، باعث نگرانی قریش شد؛ گفتند: چه کسی در این باره با رسول‌الله ﷺ صحبت کند؟ و بدین نتیجه رسیدند که کسی جز اسامه بن زید رضی الله عنه که محبوب پیامبر ﷺ است، جرأت میانجی‌گری و شفاعت ندارد. لذا اسامه رضی الله عنه با پیامبر ﷺ صحبت کرد- و از ایشان درخواست نمود که دست این زن را قطع نکنند.- رسول‌الله ﷺ فرمود: «آیا درباره‌ی حکم و قانون الله متعال، سفارش می‌کنی؟» آن‌گاه برخاست و سخنرانی نمود؛ فرمود:

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۴۷۵)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۸۸. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی ۶۵۶ آمده است.

«امت‌های پیش از شما (بنی اسرائیل)، از آن جهت به هلاکت رسیدند که وقتی فرد مشهور و نام‌داری در میان آن‌ها دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و هرگاه، فرد ضعیفی مرتکب سرقت می‌شد، حد را بر او جاری می‌نمودند. به الله سوگند، اگر دخترم فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم».

و در روایتی آمده است: رنگ چهره‌ی رسول‌الله ﷺ تغییر کرد و فرمود: «آیا درباره‌ی حکم و قانون الله متعال، سفارش می‌کنی؟» اسامه رضی الله عنه عرض کرد: ای رسول‌خدا! برایم آمرزش بخواهید. راوی می‌گوید: سپس به دستور رسول‌الله ﷺ، دست آن زن قطع شد.

شرح

مولف رحمه الله می‌گوید: «شدت تحریم گریختن برده از آقايش؛ زیرا برده و منافعش، به آقای وی تعلق دارد؛ لذا گریختن برده به زیان آقای اوست و به همین سبب نیز وعید شدید در این‌باره وارد شده است: اگر برده‌ای از آقايش فرار کند، کافر می‌شود؛ البته کفری که به معنای نقص ایمان است؛ لذا از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌گردد؛ هم‌چنین نمازش پذیرفته نمی‌شود و حرمت و امان ایمانی‌اش نیز زایل می‌گردد. این‌ها، سه عقوبت گریختن برده از آقای اوست. علما رحمهم الله اختلاف نظر دارند که اگر برده‌ای از آقايش فرار کند، کدام‌یک از نمازهایش پذیرفته نمی‌شود: نمازهای فرض یا نمازهای نفل یا هیچ‌یک از نمازهایش؟ برخی از علما گفته‌اند: نمازهای فرض قبول می‌شود؛ زیرا مدت‌زمان لازم برای نماز فرض مستثناست و برده چه در نزد آقايش باشد و چه نباشد، در این وقت نماز می‌خواند و این زمان به خودش اختصاص دارد؛ برخی از علما گفته‌اند: این حدیث، عام است و منظور از پذیرفته نشدن نماز، این است که نمازهای نفلش از اساس، درست نیست و پذیرفته نمی‌گردد؛ اما نمازهای فرض اگرچه ادا می‌شود، اما هیچ ثوابی در آن نیست.

سپس مولف رحمه الله بابی بدین عنوان گشوده است: «حرام بودن میانجی‌گری و شفاعت در حدود»؛ منظور از حدود، همان مجازات‌های شرعی یا احکام کیفری اسلام است. ناگفته نماند که مجازات گناهان بر دو نوع می‌باشد:

مجازات‌های اخروی؛ البته با خداست که بنده‌اش را در آخرت مجازات کند یا او

را ببخشد؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸]

همانا الله، این را که به او شرک ورزند، نمی‌آمرزد و جز شرک، هر گناهی را برای هر که بخواهد می‌بخشد.

لذا امید است که الله ﷻ با فضل و رحمت خویش، هر گناهی جز شرک را ببامرزد. **مجازات‌های دنیوی** که انواع گوناگونی دارد؛ مانند مجازات‌های مشخصی که در شریعت، بیان شده و ایجاد هرگونه تغییر و دگرگونی در آن‌ها، حرام است؛ مانند قطع کردن دست دزد؛ یعنی در شریعت بیان شده است که دست دزد را قطع کنند؛ از این رو قطع کردن پایش یا کشیدن چشمانش جایز نیست. هم‌چنین اگر شخص مجردی که پیش‌تر ازدواج نکرده است، زنا کند، حکمش این است که او را صد شلاق بزنند و به مدت یک سال تبعیدش کنند؛ این، حد شرعی درباره‌ی زناکار مجرد است و افزودن بر این حکم یا کاستن از آن، جایز نیست.

حکم محارب‌ان با الله و رسولش نیز جزو همین نوع مجازات‌هاست که در قرآن کریم به‌روشنی بیان شده است:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ﴾ [المائدة: ۳۳]

سزای کسانی که با الله و رسولش می‌جنگند و در زمین برای فساد و تبه‌کاری می‌کوشند، تنها این است که کشته شوند یا به دار کشیده شوند یا دست‌ها و پاهایشان بر خلاف یک‌دیگر بریده گردد یا از سرزمینی (که در آن هستند) تبعیدشان کنند.

گفتنی‌ست: مجازات‌های دیگری هم وجود دارد که حد و اندازه‌ی آن‌ها مشخص نشده است و به نظر قاضی شرع بستگی دارد که در قالب جرایم نقدی، انفصال از خدمت و زندان و امثال آن، می‌باشد.

پس از این‌که جرایم مربوط به مجازات‌های تعیین‌شده به اطلاع حاکم یا قاضی شرع رسید، سفارش یا میانجی‌گری برای لغو حکم مربوطه جایز نیست؛ همان‌گونه که پیامبر ﷺ فرموده است: «إِذَا بَلَغَتِ الْحُدُودُ السُّلْطَانُ فَلَعَنَ اللَّهُ الشَّافِعَ وَالْمُشَفَّعَ لَهُ»^(۱)

(۱) سندش ضعیف است؛ روایت: دارقطنی (۲۰۵/۳)؛ و طبرانی در الأوسط (۳۸۰/۲) به نقل از زبیر رضی الله عنه؛ سندش، منقطع می‌باشد و نیز یکی از روایانش به نام عبدالرحمن بن ابی الزناد، ضعیف است.

یعنی: «وقتی حدود (یا جرم‌هایی که مجازات مشخصی دارند) به امام برسد (و کسی درباره‌ی لغو آن سفارش کند)، الله متعال سفارش‌کننده و کسی که برای او سفارش می‌شود، هر دو را از رحمت خود دور می‌گرداند». هم‌چنین فرموده است: «مَنْ حَالَتْ شَفَاعَتُهُ دُونَ حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ فَقَدْ ضَاذَ اللَّهُ فِي أَمْرِهِ»^(۱) یعنی: «هرکس، شفاعتش مانع از اجرای حد یا مجازاتی از حدود و مقررات الهی شود، با فرمان الله، مخالفت کرده است».

اما پیش از آن‌که موضوع جُرْم به اطلاع قاضی برسد، سفارش کردن رواست؛ مثلاً شخصی، فردی را در حال ارتکاب زنا می‌بیند و چهار شاهد هم دارد؛ ولی مصلحت را در این می‌بیند که به او فرصت توبه بدهند و راز آن‌شخص را پوشیده نگه دارند و خبرش را به قاضی نرسانند؛ این، جایز است؛ اما پس از اطلاع قاضی، جایز نیست که درباره‌ی لغو حُکْمش سفارش کنند؛ همان‌گونه که مولف رحمه الله حدیث عایشه رضی الله عنها را در باب حرام بودن سفارش درباره‌ی عدم اجرای حدود شرعی ذکر کرده است. حدود شرعی، همان مجازات‌هایی‌ست که الله و رسولش برای مجرمان تعیین کرده‌اند که از آن جمله می‌توان به حدّ زنا، حدّ تهمتِ زنا، حدّ سرقت و حدّ محاربه با الله و رسولش اشاره کرد. گفتنی‌ست که حُکْم اعدام درباره‌ی مرتد و از دین‌برگشته، جزو حدود نیست؛ زیرا اگر کسی که مرتد شده است، توبه نماید، حُکْم اعدامش لغو می‌گردد؛ اما در حدود شرعی، همین‌که مجرم تحویل قاضی شرع شود، حُکْم اجرا می‌گردد؛ البته اگر مجرم پیش از دست‌گیری‌اش توبه کند، عملاً هیچ حُکمی بر او اجرا نمی‌شود؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٣٣﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن قَبْلِ أَنْ تَقْدَرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٣٤﴾﴾

سزای کسانی که با الله و رسولش می‌جنگند و در زمین برای فساد و تبهکاری می‌کوشند، تنها این است که کشته شوند یا به دار کشیده شوند یا دست‌ها و پاهایشان بر خلاف یکدیگر

(۱) صحیح است؛ علامه آل‌بانی رحمه الله این حدیث را در السلسلة الصحيحة (۴۳۷) صحیح دانسته است.

بریده گردد یا از سرزمینی (که در آن هستند) تبعیدشان کنند. این، خواری و رسوایی آنان در دنیاست و عذاب بزرگی در آخرت (پیش رو) دارند. مگر کسانی که پیش از آن که بر آنان دست یابید، توبه نمایند. پس بدانید که الله آمرزنده‌ی مهرورز است.

مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که عایشه رضی الله عنها می‌گوید: زنی از بنی‌مخزوم، کالاهایی مانند دیگ و مشک را به‌عاریت می‌گرفت و سپس انکارش می‌کرد؛ یعنی مرتکب سرقت می‌شد. رسول‌الله صلی الله علیه و آله دستور داد که دستش را قطع کنند. قریش از بابت آبروی خود، نگران شدند؛ زیرا بنی‌مخزوم، یکی از بزرگ‌ترین طوایف قریش بود. لذا از اسامه بن زید رضی الله عنه درخواست کردند که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش کند تا این حکم را لغو نماید. آن‌ها، از ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم و دیگر کسانی که مقامشان بالاتر از اسامه رضی الله عنه بود، درخواست وساطت نکردند؛ زیرا می‌دانستند که این‌ها درباره‌ی حکم و حدی شرعی سفارش نمی‌کنند؛ شاید هم از ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم چنین چیزی خواستند؛ اما موفق نشدند و آن بزرگواران به این خواسته تن ندادند. اسامه رضی الله عنه فرزند زید رضی الله عنه بود و زید رضی الله عنه غلامی بود که خدیجه رضی الله عنها به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید و پیامبر صلی الله علیه و آله آزادش نمود. اسامه و پدرش زید رضی الله عنه محبوبیت زیادی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند؛ از این‌رو قریش از اسامه رضی الله عنه درخواست کردند که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برای لغو این حکم درباره‌ی زن مخزومی، سفارش کند. اسامه رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و سفارش کرد. رسول‌الله صلی الله علیه و آله به اسامه رضی الله عنه فرمود: «آیا درباره‌ی حکم و قانون خدا، سفارش می‌کنی؟» آن‌گاه برخاست و برای مردم سخنرانی بلیغی ایراد نمود و فرمود: «امت‌های پیش از شما (بنی‌اسرائیل)، از آن جهت به هلاکت رسیدند که وقتی فرد مشهور و نام‌داری در میان آن‌ها دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و هرگاه، فرد ضعیفی، مرتکب سرقت می‌شد، دستش را قطع می‌نمودند». از این حدیث درمی‌یابیم که سرقت و دزدی در میان امت‌های گذشته نیز رواج داشته است. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند یاد کرد و فرمود: «لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بنت محمد سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا»^(۱) یعنی: «اگر دخترم، فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم». مگر این زن مخزومی، از فاطمه دختر محمد، بهتر است که به‌خاطر او، حکم الهی را اجرا نکنم؟ به‌یقین، نسب، جایگاه و دین و ایمان فاطمه رضی الله عنها

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۴۵۳، ۳۹۶۵، ۶۲۹۰)؛ و مسلم، ش: (۳۱۹۶، ۳۱۹۷)

به مراتب بالاتر از آن زن مخزومی بود؛ زیرا فاطمه علیها السلام سرور زنان بهشتی است. پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند یاد کرد تا همگان اهمیت این موضوع را دریابند و بدانند که شفاعت یا سفارش درباره‌ی احکام و مجازات‌های شرعی، بی‌اعتبار است؛ زیرا به‌روشنی بیان فرمود که «اگر دخترم، فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم». و این، نشان‌گر کمال عدل پیامبر صلی الله علیه و آله است و نیز نشان می‌دهد که آن بزرگوار در اجرای احکام الهی، جدی بود و در این راستا، از خواسته‌های هیچ‌کس پیروی نمی‌کرد؛ از این‌رو فرمود: «لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا»؛ یعنی: «اگر دخترم، فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم». در این باره دو معنا گفته‌اند: نخست: این که خودم دستانش را قطع می‌کنم. و دوم این که دستور می‌دهم دستانش را قطع کنند؛ گرچه معنای نخست، دقیق‌تر است. در هر حال، شرافت و جایگاه والای هیچ‌کس، پیامبر صلی الله علیه و آله را از اجرای احکام شرعی باز نمی‌داشت؛ زیرا حدود و مجازات‌های شرعی، حق الهی است. به همین خاطر نیز پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که دستان آن زن مخزومی را که از اشراف قریش بود، قطع کند و موقعیت آن زن، مانع از اجرای حکم نشد. این، درس و آموزه‌ی بزرگی برای زمامداران مسلمانان است و بدین‌سان بر آنان واجب می‌باشد که در زمینه‌ی اجرای احکام، به همه‌ی مردم با یک دیده بنگرند و قرابت و خویشاوندی یا مقام و ثروت کسی، نباید مانع از اجرای حکم شریعت باشد؛ بلکه حدود و مجازات‌های شرعی، حقی الهی است که اجرای آن، واجب است. دقت بفرمایید که الله تعالی می‌فرماید:

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ

فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [النور: ۲]

هر زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، نباید در دین الله نسبت به آن دو دچار دل‌سوزی شوید.

یکی از دل‌سوزی‌های بی‌مورد در این زمینه، این است که برای عدم اجرای حکم شرعی، سفارش شود؛ هرگز در چنین مواردی، برای هیچ‌کس سفارش نکنید و نگویند: فلانی، آدم آبرومندی است! یا فلانی، آدم ضعیفی است! او چندین فرزند دارد؛ اگر مرد متأهلی مرتکب زنا شد، حد شرعی را بر او اجرا کنید؛ هرچند فرزندان خردسال یا همسرانی داشته باشد که پس از او، یتیم و بیوه می‌شوند؛ هرکه گناهی

مرتکب گردد که مستوجب حد است، باید حد را بر او جاری کرد. تا زمانی که امت اسلامی، عدالت را رعایت می‌کرد و نسبت به اجرای حدود و احکام شرعی، از سرزنش هیچ سرزنش‌گری نمی‌هراسید، در قله‌ی عزت و سرافرازی قرار داشت؛ اما از زمانی که از اجرای احکام و حدود شرعی تخلف ورزید و میانجی‌گری‌های ناروا برای اجرای مجازات‌های شرعی سربرآورد و امت اسلامی نسبت به اجرای احکام و مجازات‌های الهی کوتاهی ورزید، به حال و روزی گرفتار شد که اینک می‌بینید. امید است که الله ﷻ شوکت و پای‌بندی مسلمانان به دین و احکام الهی را به آنان بازگرداند؛ به یقین که الله بر هر کاری تواناست.

۳۵۱- باب: نهی از قضای حاجت در راه مردم یا در سایه‌هایی که زیر آن می‌نشینند و نیز در مجاری آب و امثال آن

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ (۵۸)

[الأحزاب: ۵۸]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

۱۷۸۰- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اتَّقُوا اللَّاعِنِينَ»؛ قالوا: وَمَا اللَّاعِنَانِ؟

قَالَ: «الَّذِي يَتَخَلَّى فِي طَرِيقِ النَّاسِ أَوْ فِي ظِلِّهِمْ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «از دو کار که موجب لعن و

نفرین است، بپرهیزید». پرسیدند: آن دو کارِ نفرین‌آور چیست؟ فرمود: «آن که در راه

مردم یا در سایه‌ای که مردم زیر آن می‌نشینند، قضای حاجت می‌کند».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۶۹.

۳۵۲- باب: نهی از ادرار کردن و امثال آن در آب راکد

۱۷۸۱- عن جابرٍ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى أَنْ يُبَالَ فِي الْمَاءِ الرَّائِدِ. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ از ادرار کردن در آب راکد، منع فرمود.

شرح

مؤلف رحمه الله در کتابش «ریاض الصالحین» می گوید: «حرام بودن قضای حاجت در معابر یا در سایه‌هایی که مردم زیر آن می‌نشینند و نیز در مجاری آب و امثال آن؛ گفتنی‌ست: مکان‌هایی که مردم در زمستان برای استفاده از گرمای آفتاب در آن می‌نشینند، از این حکم، مستثنا نیست؛ زیرا انجام چنین کاری، مردم‌آزاری‌ست و الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَنًا

وَإِنَّمَا مُبِينًا﴾ [الأحزاب: ۵۸]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

آزاررسانی، شامل هرگونه گفتار و رفتار آزاردهنده‌ای می‌شود؛ مانند طعنه زدن، سرزنش، دشنام دادن و نیز قضای حاجت و سخنان و کارهای آزاردهنده‌ی دیگر.

در این آیه آمده است: ﴿بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا﴾؛ یعنی: «آنان‌که مردان و زنان مومن را بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند...». از این آیه چنین برداشت می‌شود که آزار دادن زن یا مرد مومنی که مرتکب گناه شده است، ایرادی ندارد؛ به عبارت دیگر: اگر آزار رساندن شما به یک مسلمان، واکنشی به عمل خودش باشد، اشکالی ندارد و شما می‌توانید در برابر اذیت و آزاری که به شما رسانده است، تلافی کنید.

سپس مؤلف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «از دو کار که موجب لعن و نفرین است، بپرهیزید». پرسیدند: آن دو

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۸۱.

کارِ نفرین‌آور چیست؟ فرمود: «آن‌که در راه مردم یا در سایه‌ای که مردم زیر آن می‌نشینند، قضای حاجت می‌کند». لذا اگر کسی در راه یا سایه‌ی مورد استفاده‌ی مردم، ادرار یا مدفوع دید، برایش رواست که بگوید: لعنت خداوند بر کسی که این کار را کرده است؛ زیرا کسی که در راه مردم یا در سایه‌ی مورد استفاده‌ی آنان قضای حاجت می‌کند، ملعون و نفرین‌شده است.

همان‌گونه که در حدیث جابر رضی الله عنه به روایت امام مسلم رحمته الله آمده است، ادرار کردن در آب راکد نیز، مثلاً در برکه روا نیست؛ ناگفته نماند که ادرار کردن در آب جاری و روانی که برای شرب و شستشو استفاده می‌شود، همین حکم را دارد.

۳۵۳- باب: کراهِتِ این‌که پدر، برخی از فرزندان‌ش را در هدیه و بخشش بر برخی دیگر برتری دهد

۱۷۸۲- عَنِ التَّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رضی الله عنه أَنَّ أَبَاهُ أَتَى بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنِّي نَحَلْتُ ابْنِي هَذَا غُلَامًا كَانَ لِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَكُلْ وَلَدِكَ نَحْلَتُهُ مِثْلَ هَذَا؟» فَقَالَ: لَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَأَرْجِعْهُ».

وفي رواية: فقال رسول الله ﷺ: «أَفَعَلْتَ هَذَا بِوَلَدِكَ كُلِّهِمْ؟» قَالَ: لَا، قَالَ: «اتَّقُوا اللَّهَ وَاعْدِلُوا فِي أَوْلَادِكُمْ»؛ فَرَجَعَ أَبِي، فَرَدَّ تِلْكَ الصَّدَقَةَ.

وفي رواية: فقال رسول الله ﷺ: «يَا بَشِيرُ أَلَمْ تَكُنْ وَلَدَ سَوَى هَذَا؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «أَكَلَهُمْ وَهَبْتَ لَهُ مِثْلَ هَذَا؟» قَالَ: لَا، قَالَ: «فَلَا تُشْهِدْنِي إِذَا فَإِنِّي لَا أَشْهَدُ عَلَى جَوْرٍ».

وفي رواية: «لَا تُشْهِدْنِي عَلَى جَوْرٍ».

وفي رواية: «أَشْهَدُ عَلَى هَذَا غَيْرِي»؛ ثُمَّ قَالَ: «أَيَسُرُّكَ أَنْ يَكُونُوا إِلَيْكَ فِي الْبَرِّ سَوَاءً؟» قَالَ: بَلَى، قَالَ: «فَلَا إِذَا». [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: نعمان بن بشیر رضی الله عنه می‌گوید: پدرم مرا نزد رسول‌الله ﷺ بُرد و گفت: من، غلام خود را به این پسرم بخشیدم. رسول‌الله ﷺ فرمود: «آیا به همه‌ی فرزندان چنین هدیه‌ای داده‌ای؟» پدرم پاسخ داد: خیر. رسول‌الله ﷺ فرمود: «پس هدیه‌ی خود را پس بگیر».

و در روایتی آمده است: رسول‌الله ﷺ فرمود: «آیا این کار را در حق همه‌ی فرزندان انجام داده‌ای؟» بشیر رضی الله عنه عرض کرد: خیر. رسول‌الله ﷺ فرمود: «تقوای الله پیشه سازید و در میان فرزندان عدالت را رعایت کنید». آن‌گاه پدرم برگشت و آن بخشش را برگرداند.

در روایتی دیگر آمده است: رسول‌الله ﷺ فرمود: «ای بشیر! آیا جز این پسر، فرزند دیگری هم داری؟» بشیر رضی الله عنه پاسخ داد: بله. رسول‌الله ﷺ پرسید: «آیا به همه‌ی آن‌ها چنین هدیه‌ای داده‌ای؟» عرض کرد: خیر. رسول‌الله ﷺ فرمود: «پس در این صورت مرا شاهد مگیر؛ زیرا من شاهدِ ناحقی و ستم نمی‌شوم».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۵۸۶، ۲۵۸۷)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۲۳.

و در روایتی آمده است: «مرا بر ستم و ناحقی، شاهد مگیر».

و در روایتی آمده است: «بر این امر، کسی دیگر را گواه بگیر»؛ سپس فرمود: «آیا دوست داری که فرزندان در احسان و خوبی به تو، یکسان و مثل هم باشند؟»

پاسخ داد: بله. رسول الله ﷺ فرمود: «پس در این صورت، چنین کاری مکن».

شرح

مولف رحمه الله بابی درباره‌ی حرام بودن برتری دادن برخی از فرزندان بر برخی دیگر در هدیه و بخشش، گشوده است.

فرزند، شامل دختر و پسر می‌شود؛ و منظور از هدیه، بخششی غیر از نفقه است؛ زیرا هر پدری، نفقه‌ی فرزندش را می‌دهد و بر او واجب است که هزینه‌های فرزندش را تأمین کند. اگر فرزندی، دانش‌جوست و به کتاب و دیگر لوازم تحصیل نیاز دارد، و فرزند دیگر دانش‌جو نیست، ایرادی ندارد که پدر، هزینه‌های دانش‌جو را تأمین کند و این، تبعیض در میان فرزندان به‌شمار نمی‌آید؛ هم‌چنین یکی از آن‌ها به لباس نو نیاز دارد و دیگری نیاز ندارد؛ این هم تبعیض نیست که پدر خانواده، برای فرزندی که به لباس نو نیاز دارد، لباس بخرد. و نیز یکی از فرزندان، بیمار است؛ تأمین هزینه‌های درمان این فرزند، وظیفه‌ی پدر می‌باشد و این، تبعیض نیست. همین‌طور یکی از فرزندان به سن ازدواج می‌رسد و پدر، هزینه‌های ازدواج این فرزند را تأمین می‌کند؛ این هم تبعیض نیست. مهم، این است که پدر، نیاز هریک از فرزندانش را بشناسد و نیازهای هریک از آن‌ها را تأمین کند. علما اختلاف نظر دارند که آیا باید هدیه و بخشش پدر به فرزندان دختر و پسرش برابر باشد؟ یعنی اگر به پسرش صد هزار تومان می‌دهد، باید به دختر نیز همین مبلغ را بدهد؟ دیدگاه راجح، این است که مطابق حکم الله ﷻ درباره‌ی میراث، عمل کند؛ یعنی به پسر، دو برابر دختر بدهد. اگر به پسرش صد هزار تومان بخشید، به دخترش پنجاه هزار تومان ببخشد؛ زیرا تقسیم پروردگار متعال، عادلانه‌ترین تقسیم است؛ اما اگر پدری در میان فرزندانش تبعیض قایل شد و به یکی از آن‌ها بیش از دیگران داد یا این تناسب را در میان فرزندان دختر و پسرش رعایت نکرد، باید آن‌چه را که بیش‌تر داده است، پس بگیرد؛ اگر به یکی صد هزار تومان داد و به دیگری هیچ نداده است، باید این مبلغ را پس بگیرد یا همین مبلغ را به دومی هم بدهد یا این‌که رضایت آنان را جلب کند؛

البته رضایت بچه‌ها باید واقعی باشد، نه این‌که از روی خجالت، این تبعیض را بپذیرند.

لذا اگر پدری در هدیه و بخشش، برخی از فرزندان را بر برخی دیگر برتری داد، برای رعایت عدالت سه راه دارد:

۱. سهم بیش‌تری را که به هریک از فرزندان داده است، پس بگیرد.
۲. به همان اندازه به دیگران نیز بدهد؛ البته با رعایت این فرمان و رهنمود الهی که:

﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾

[النساء: ۱۱]

سهم پسر دوبرابر سهم دختر است.

۳. از سایر فرزندان حلالیت بخواهد و رضایتشان را جلب کند؛ البته مشروط به این‌که با رضایت کامل، او را حلال کنند؛ نه از روی شرم و رودربایستی.

سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که نعمان بن بشیر رضی الله عنه می‌گوید: «پدرم، غلامی را به من هدیه کرد». و در روایتی دیگر آمده است: «باغی را به من بخشید». شاید ابتدا باغ را به او داد و سپس غلامی هم به او بخشید تا در کارهای باغ، کمک کند. مادر نعمان، عمه بنت رواحه رضی الله عنها که بانویی دانا بود، به شوهرش بشیر رضی الله عنه گفت: حال که چنین هدیه‌ای به دیگر برادران نعمان نداده‌ای، تنها در صورتی به این هدیه راضی‌ام که رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم را گواه بگیری. بشیر رضی الله عنه نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم رفت تا آن بزرگوار را بر این هدیه، گواه بگیرد. رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: «آیا فرزندان دیگری هم داری؟» بشیر رضی الله عنه پاسخ داد: بله. رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا به همه‌ی آن‌ها چنین هدیه‌ای داده‌ای؟» عرض کرد: خیر. رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «پس در این صورت مرا شاهد مگیر؛ زیرا من شاهد ناحقی و ستم نمی‌شوم». و در روایتی آمده است که فرمود: «بر این امر، کسی دیگر را گواه بگیر؛ سپس افزود: «آیا دوست داری که فرزندان در احسان و خوبی به تو، یک‌سان و مثل هم باشند؟» پاسخ داد: بله. رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «پس در این صورت، چنین کاری مکن» و به همه یک‌سان و برابر، ببخش؛ زیرا اگر یکی از آن‌ها را بر دیگران برتری دهی، چه‌بسا در دل آن‌ها چیزی بیاید و مهرشان نسبت به تو کم شود و آن‌گونه که باید، به تو نیکی نکند؛ از این رو رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تقوای الله پیشه سازید و در میان فرزندان عدالت را رعایت کنید». لذا شایسته است که به

این رهنمود نبوی عمل کنیم؛ اگر به یکی از فرزندان خود، دوهزار تومان می‌دهیم، به آن یکی هم همین مبلغ را بدهیم و نگوییم: دوهزار تومان که چیزی نیست. سلف صالح علیه السلام در بوسیدن فرزندان‌شان نیز عدالت را رعایت می‌کردند؛ اگر یکی را می‌بوسیدند، محبت و بوسه‌ی خود را از سایر فرزندان‌شان نیز دریغ نمی‌داشتند؛ هم‌چنین در نحوه‌ی نگاه کردن به آن‌ها نیز باید عدالت را رعایت کرد؛ نه این‌که بی‌دلیل، نگاهمان به یکی از آن‌ها محبت‌آمیز و به دیگری، خشم‌آلود باشد؛ مگر این‌که سبب و دلیلی برای این کار وجود داشته باشد؛ مثلاً در آن لحظه، یکی از آن‌ها کار زشتی انجام داده باشد.

نکته: برخی از مردم، فرزند بزرگشان را داماد می‌کنند و به گمان خود برای رعایت عدالت، درباره‌ی فرزند خردسال خود وصیت می‌نمایند که از ارثشان معادل همان مبلغی که برای بزرگ‌تر هزینه کرده‌اند، کنار گذاشته شود؛ این، حرام و نارواست؛ زیرا زمانی که فرزند بزرگ‌تر را داماد کرده‌اند، فرزند دیگر، خردسال بوده یا به سن ازدواج نرسیده است. گفتنی‌ست که چنین وصیتی اعتبار ندارد و آن‌چه وصیت کرده‌اند، به ترکیه‌ی آنان برمی‌گردد و هرکس، سهم ارثش را می‌برد.

گفتنی‌ست: برخی از فرزندان به پدر خود در کاری که دارد، کمک می‌کنند؛ از این‌رو پدر، به فرزندى که در کشاورزی یا تجارت یا هر حرفه‌ی دیگری با اوست، چیزی به عنوان پاداش می‌دهد و به سایر فرزندان‌ش نمی‌دهد؛ این هم حرام است؛ زیرا کمک کردن فرزند به پدر، به خواست خود او و نوعی نیکی به پدرش می‌باشد و ثوابش در آخرت، محفوظ است؛ اما اگر شغل فرزندش، همان است که پیش پدرش کار کند، این، موضوع دیگری‌ست و پدر، باید دست‌مزد وی را مشخص نماید؛ همان‌گونه که به کارگر بیگانه حقوق می‌دهد؛ چه به صورت ماهیانه و چه به صورت درصدی؛ اما این‌که سهمی از اموالش را برای چنین فرزندى جدا کند، تبعیض در میان فرزندان به‌شمار می‌آید و حرام است.

یکی از فرزندان یک نفر، به حفظ قرآن اشتغال دارد و پدرش هدیه‌ای به او می‌بخشد؛ دادن این هدیه و اختصاص آن به این فرزند، در صورتی جایز است که پدر این فرصت را در اختیار سایر فرزندان‌ش نیز بگذارد و به آن‌ها بگوید: در صورتی که مانند برادران قرآن را حفظ کنید، به شما نیز چنین هدیه‌ای خواهم داد؛ در این

صورت، این خود بچه‌ها هستند که قدر این فرصت را بدانند یا خیر؛ لذا هریک از آنان که در حفظ قرآن کوتاهی کند، حقی از این پاداش ندارد؛ اما جایز نیست که یک پدر، این زمینه را فقط برای برخی از فرزندان فراهم سازد یا این درب را به روی برخی از آنها بگشاید.

رسول الله ﷺ فرمود: «تقوای الله پیشه سازید و در میان فرزندان عدالت را رعایت کنید». لذا درمی‌یابیم که رعایت برابری در بذل و بخشش به سایر ورثه، واجب نیست؛ یعنی انسان می‌تواند در زندگانی‌اش به یکی از برادران خود بیش از سایر برادرانش بخشش و هدیه کند یا حتی به یکی از آنها چیزی بدهد و به دیگران ندهد؛ زیرا در متن این حدیث، فقط به رعایت عدالت در میان فرزندان تصریح شده است؛ لذا این دیدگاه برخی از علما که رعایت تساوی را در میان وارثان، متناسب با سهم ارثشان واجب دانسته‌اند، هیچ دلیلی ندارد و رعایت عدالت فقط در میان فرزندان، واجب است.

۳۵۴- باب: حرام بودن بیش از سه روز سوگ‌نشینی زن و ترک آرایش در عزای مرده، مگر بر مرگ شوهرش که چهار ماه و ده روز است

۱۷۸۳- عَنْ زَيْنَبِ بِنْتِ أَبِي سَلَمَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ حَبِيبَةَ رضی الله عنها زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله حِينَ تُؤَفِّي أَبُوهَا أَبُو سُفْيَانَ بْنُ حَرْبٍ رضی الله عنه، فَدَعَتْ بِطِيبٍ فِيهِ صُفْرَةٌ خَلُوقٍ أَوْ غَيْرِهِ، فَدَهَنْتُ مِنْهُ جَارِيَةً ثُمَّ مَسَّتْ بِعَارِضِيهَا، ثُمَّ قَالَتْ: وَاللَّهِ مَا لِي بِالطِّيبِ مِنْ حَاجَةٍ، غَيْرَ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ: «لَا يَحِلُّ لِمَرْأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ تُحَدَّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ، إِلَّا عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا».

قَالَتْ زَيْنَبُ: ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَى زَيْنَبِ بِنْتِ جَحْشٍ رضی الله عنها حِينَ تُؤَفِّي أَخُوهَا، فَدَعَتْ بِطِيبٍ فَمَسَّتْ مِنْهُ ثُمَّ قَالَتْ: أَمَا وَاللَّهِ مَا لِي بِالطِّيبِ مِنْ حَاجَةٍ، غَيْرَ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ: «لَا يَحِلُّ لِمَرْأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ تُحَدَّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلَاثٍ، إِلَّا عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا».^(۱) [متفق علیه]

ترجمه: زینب دختر بنت ابی سلمه رضی الله عنها می‌گوید: هنگام وفات ابوسفیان بن حرب رضی الله عنه نزد دخترش - ام حبیبه رضی الله عنها، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم؛ ام حبیبه رضی الله عنها عطری خواست که زردرنگ و آمیخته به زعفران یا چیز دیگری داشت و از آن به کنیز خویش مالید و سپس به صورت و گونه‌های خود زد و گفت: من احتیاجی به عطر ندارم؛ اما از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که بر منبر می‌فرمود: «برای زنی که به الله و روز واپسین - آخرت - ایمان دارد، حلال نیست که بر مُرده‌ای بیش از سه شب، سوگوار باشد؛ مگر برای شوهرش که چهار ماه و ده روز به سوگ می‌نشیند».

زینب - بنت ابی سلمه رضی الله عنها - می‌گوید: نزد زینب بنت جحش رضی الله عنها رفتم که برادرش فوت کرده بود؛ او نیز عطری خواست و به خود عطر زد و سپس گفت: من احتیاجی به عطر ندارم؛ اما از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که بر منبر می‌فرمود: «برای زنی که به الله و روز واپسین - آخرت - ایمان دارد، حلال نیست که بر مُرده‌ای بیش از سه شب، سوگوار باشد؛ مگر برای شوهرش که چهار ماه و ده روز به سوگ می‌نشیند».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۳۵۳۴)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۴۸۶.

شرح

مولف رحمه الله می گوید: «حرام بودن بیش از سه روز سوگ نشینی زن و ترک آرایش در عزای مرده، مگر بر مرگ شوهرش که چهار ماه و ده روز است». منظور از سوگواری زن، ترک زینت و آرایش شرعی در عزای مرده است؛ زیرا خودآرایی، نشان از سرور و شادی است. در دوره‌ی جاهلی پیش از اسلام، وقتی که عزیزشان را از دست می دادند، تا مدتی که می توانستند، از عطر و آرایش خودداری می کردند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث که دو همسر بزرگوارش، یعنی ام حبیبه و زینب بنت جحش رضی الله عنهما روایت کرده اند، بیان فرمود که سوگ نشینی زن و ترک آرایش در عزای مرده، بیش از سه شبانه روز روا نیست؛ مگر بر مرگ شوهرش که چهار ماه و ده روز به سوگ می نشیند. به عنوان مثال: فرزند کسی می میرد؛ بر این آقای فرزندمرده، واجب است که شکیبایی ورزد و به اجر و ثواب الهی امیدوار باشد و امور زندگی اش روال عادی خود را داشته باشد؛ اگر مغازه دار است، مثل گذشته به مغازه اش برود و به کار و کاسبی خود ادامه دهد و اگر کشاورز است، کار و کشاورزی اش را تعطیل نکند و چنانچه کارمند یا معلم و دانش آموز است، سر کار و درس خویش حاضر شود. یعنی مصیبتی که به وی رسیده است، زندگی اش را از روال عادی خارج نکند. این، رهنمود سنت و شریعت می باشد که مصلحت فرد و جامعه در آن رعایت شده است؛ حتی اگر پدر یا پسر یا مادر و برادرش مرده باشد، دنیا که به آخر نرسیده است و نباید کار و بارش را رها کند؛ همه چیز به اراده و خواست الله تعالی می باشد که فرمانروای مطلق است. پس، به خواست الهی راضی باش، شکیبایی ورز و به اجر و ثواب چشم بدوز؛ بی صبری نکن و غصه نخور. آری؛ انسان، قلب دارد و غمگین می شود؛ ولی نباید بی صبری کند و زندگی خویش را تباه بگرداند؛ لذا از آنجا که انسان در چنین شرایطی غمگین می شود، رسول الله صلی الله علیه و آله فقط به مدت سه شبانه روز، اجازه‌ی سوگواری داده است؛ یعنی اگر دوست یا عزیز کسی بمیرد و غم و اندوه شدیدی بر او چیره شود و حال و حوصله‌ی دیدن مردم را نداشته باشد، ایرادی ندارد که سه شبانه روز در خانه اش بماند و بیرون نرود؛ اما بر او واجب است که در نمازهای جماعت، حاضر شود.

برای زن نیز جایز است که بر مرگ هر یک از عزیزانش سه شبانه روز به سوگ بنشیند و از عطر و خودآرایی در خانه خودداری کند؛ اما بیش از سه شبانه روز جایز نیست؛ مگر برای شوهرش که چهار ماه و ده روز به سوگ می نشیند؛ پیامبر ﷺ فرموده است: «برای زنی که به الله و آخرت ایمان دارد، حلال نیست که بر مُرده ای بیش از سه شب، سوگواری باشد؛ مگر برای شوهرش که چهار ماه و ده روز به سوگ می نشیند». شوهر حق بزرگی دارد؛ حتی پیامبر ﷺ فرموده است: «لَوْ كُنْتُ أَمِيرًا أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَةَ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا»^(۱) یعنی: «اگر به کسی فرمان می دادم که کسی را سجده کند، به زن فرمان می دادم که برای شوهرش سجده نماید»؛ اما سجده، فقط مخصوص پروردگار جهانیان است.

خلاصه این که زن، برای شوهرش چهار ماه و ده روز به سوگ می نشیند؛ این در صورتی است که باردار نباشد؛ ولی زن باردار تا وضع حملش - هر چه قدر که طول بکشد - در عده به سر می برد. بنابراین زن شوهر مرده، چهار ماه و ده روز عده دارد؛ حتی اگر شوهرش در حیات خود با او نزدیکی نکرده باشد یا این که بلافاصله پس عقد ازدواج، مرد از دنیا برود؛ زیرا الله متعال می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا﴾
[البقرة: ۲۳۴]

آن دسته از شما که می میرند و همسرانی به جا می گذارند، همسرانشان باید چهار ماه و ده روز عِدّه نگه دارند

و اگر زن شوی مرده باردار باشد، همین که وضع حمل نماید، عده اش پایان می یابد؛ حتی اگر پیش از غسل و خاک سپاری شوهرش زایمان کند، عده اش تمام می شود و می تواند ازدواج کند؛ یعنی اگر فاصله ی مرگ شوهر و تولد فرزندش کم تر از چند دقیقه باشد، عده اش تمام است و می تواند پیش از خاک سپاری شوهرش ازدواج نماید؛ زیرا الله متعال می فرماید:

﴿وَأُولَئِكَ الْأَحْمَالُ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾
و عده ی زنان باردار، این است که وضع حمل کنند.

(۱) این حدیث پیش تر به شماره ی ۲۹۰ آمده است. [مترجم]

اما منظور از سوگواری یا سوگ نشینی زن چیست؟

منظور از سوگواری زن، این است که از کارهای ذیل پرهیز نماید:

یکم: لباس زینتی نپوشد و به لباس‌های عادی‌اش به هر رنگی که باشد- زرد، سبز یا قرمز- بسنده نماید؛ اما از پوشیدن لباسی که لباس زینتی به‌شمار می‌آید، پرهیزد؛ زیرا پوشیدن چنین لباس‌هایی برای زنی که در عده‌ی شوهر مرده‌اش به‌سر می‌برد، جایز نیست.

دوم: هیچ‌گونه عطری استعمال نکند؛ البته زمانی که از عادت ماهانه‌اش پاک می‌شود، می‌تواند برای رفع بوی بد، اندکی عطر استعمال نماید.

سوم: از هیچ‌گونه زیورآلاتی مانند دست‌بند، پای‌برنجن، گوشواره و گردنبند استفاده نکند؛ و چنانچه از قبل، زیورآلاتی بر سر و گردن داشته باشد، باید بیرون بیاورد؛ البته در صورتی که به ضررش نباشد و آن‌ها را از دست ندهد؛ و گرنه، آن‌ها را مخفی نگه دارد.

چهارم: از خانه‌اش بدون ضرورت بیرون نرود؛ نه در شب و نه در روز؛ بلکه بر او واجب است که در خانه‌ی شوهرش بماند. حال اگر زنی بگوید: «در روز یا اول شب به دیدن همسایه‌ام می‌روم تا غم و غصه‌ام را فراموش کنم و سپس به خانه‌ام برمی‌گردم»، می‌گوییم: خیر؛ در خانه‌ی شوهرت بمان و همسایگانت به دیدنت بیایند. گفتنی‌ست: زنی که به همراه شوهرش، برای درمان وی به شهر دیگری رفته است و شوهرش می‌میرد، باید بلافاصله به شهر و خانه‌ی خویش بازگردد.

پنجم: باید از آرایش و سرمه کشیدن و امثال آن خودداری کند؛ حتی نمی‌تواند به بهانه‌ی بیماری و دردی که در چشمش وجود دارد، از سرمه استفاده کند؛ بلکه قطره‌های چشمی یا سرمه‌های بی‌رنگ استعمال نماید؛ زیرا زنی نزد پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول‌خدا! شوهر دخترم فوت کرده است و چشمان دخترم درد می‌کند؛ آیا می‌توانیم چشمانش را سرمه بکشیم؟ پیامبر ﷺ فرمود: «خیر». ابن حزم رحمه الله گفته است: زن در چنین شرایطی، حتی اگر چشمانش را هم از دست بدهد، حق سرمه کشیدن ندارد؛ زیرا پیامبر ﷺ به زنی که چشمانش درد می‌کرد، چنین اجازه‌ای نداد. استفاده از تمام مواد آرایشی برای زن شوهرمرده در طول عده‌اش، همین حکم را دارد؛ اما استفاده از صابون‌های بی‌بو برای استحمام جایز است.

گفتنیست: این که برخی از عوام می‌گویند: زن شوهرمرده، فقط باید جمعه به جمعه استحمام کند، هیچ اصلی ندارد.

هم‌چنین برخی از مردم به اشتباه گمان می‌کنند که زن نمی‌تواند در شب به حیاط خانه‌اش برود و حتماً باید در محلّ سقف‌داری باشد. این هم، پایه‌ای ندارد.

برخی هم آن‌قدر خرافه‌ای هستند که ماه را مردی چشم و گوش‌دار می‌پندارند و می‌گویند: زنی که در عده به سر می‌برد، نباید در شب‌های مهتابی بیرون برود؛ این، حرف بی‌اساسیست و زن می‌تواند در شب‌های مهتابی و هر وقتی که می‌خواهد، خارج از محل‌های سرپوشیده باشد؛ اما نباید از خانه‌اش بیرون برود.

هم‌چنین برخی از مردم به اشتباه گمان می‌کنند که این زن، فقط حقّ صحبت کردن با محارم خود را دارد؛ در صورتی که با حفظ حجاب می‌تواند با کسی که درب می‌زند، سخن بگوید یا جواب تلفن را بدهد؛ هم‌چنین می‌تواند با نزدیکان شوهرش که به خانه‌اش می‌آیند، حرف بزند؛ یعنی در سخن گفتن با افراد نامحرم، مانند سایر زنان است و سخن گفتن با دیگران برای او حرام نیست؛ اما باید در چارچوب رهنمودهای شرعی باشد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ [الأحزاب: ۳۲]

نرم و نازک سخن نگوئید تا مبدا کسی که بیمار دل است، طمع ورزد.

۳۵۵- باب: حرام بودن واسطه‌گری شهرنشین برای روستانشینی که کالاهای خود را به منظور فروش به شهر می‌آورد؛ و نیز حرام بودن دست گذاشتن روی معامله و خواستگاری شخصی دیگر، مگر به اجازه‌ی او یا پس از رد شدن وی

۱۷۸۴- عن أنسٍ رضی الله عنه قال: نهى رسول الله ﷺ أن يبيع حاضراً لبداً وإن كان أخاه لأبيه وأُمّه. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ از این‌که شهرنشین کالاهای روستانشینی را- به صورت دلالی- بفروشد، منع نمود؛ حتی اگر برادرِ تنی او باشد.

۱۷۸۵- وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال: قال رسول الله ﷺ: «لا تتلقوا السلع حتى يهبط بها إلى الأسواق». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابن‌عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «پیش از رسیدن اجناس و کالاهای تجاری به بازارها، به پیش‌باز- فروشنندگان غیرمقیم- آن‌ها نروید».

۱۷۸۶- وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال: قال رسول الله ﷺ: «لا تتلقوا الركبان، ولا يبع حاضراً لبداً». فقال له طاووس: ما قوله: «لا يبع حاضراً لبداً»؟ قال: لا يكون له سمساراً. [متفق عليه]^(۳)

ترجمه: ابن‌عباس رضی الله عنهما از رسول‌الله ﷺ روایت کرد که فرمود: «- برای خرید کالا- به استقبال کاروان نروید و شهرنشین، کالای روستانشین را برای او نفروشد». طاووس رضی الله عنه از ابن‌عباس رضی الله عنهما پرسید: منظور رسول‌الله ﷺ از این‌که فرمود: «شهرنشین،

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۱۶۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۵۲۳.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۲۱۴۹، ۲۱۶۴، ۲۱۶۵)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۵۱۷.

(۳) صحیح بخاری، ش: (۲۱۵۸، ۲۱۶۳)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۵۲۱.

کالای روستانشین را برای او نفروشد»، چیست؟ ابن عباس رضی الله عنه پاسخ داد: یعنی برای او دلالی نکند.^(۱)

۱۷۸۷- وعن أبي هريرة قال: نهى رسول الله ﷺ أن يبيع حاضر لباد، ولا تناجشوا ولا يبيع الرجل على بيع أخيه، ولا يخطب على خطبة أخيه، ولا تسأل المرأة طلاق أختها لتكفأ ما في إنائها.

وفي رواية قال: نهى رسول الله ﷺ عن التلقي، وأن يبتاع المهاجر للأعرابي، وأن تشتري المرأة طلاق أختها، وأن يستام الرجل على سوم أخيه، ونهى عن التجش والتصريه. [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از این که شهرنشین کالاهای روستانشینی را- به صورت دلالی- بفروشد، منع نمود- و فرمود:- «قیمت کالاهای را بدون این که قصد خرید داشته باشید، بالا نبرید^(۳) و هیچ کس روی معامله ی برادرش

(۱) حافظ رحمته الله گوید: ابن المنیر گفته است: بخاری رحمته الله دلالی شهرنشین برای روستانشین را حمل بر این کرده است که شهرنشین، این کار را در ازای گرفتن دستمزد انجام دهد؛ اما اگر این کار را بدون دریافت مزد و از روی خیرخواهی یا به درخواست روستانشین به انجام برساند، ایرادی ندارد. [مترجم]

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۱۴۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۵۱۵.

(۳) یعنی «نجش» نکنید. نجش، بدین معناست که شخصی، بی آن که قصد خرید کالایی را داشته باشد، برای فریب دادن خریدار یا به قصد بالا بردن سود فروشنده یا به هر دو نیت، چنین وانمود می کند که می خواهد این کالا را به فلان قیمت خریداری نماید. به عنوان مثال: کالایی را در بازار در معرض فروش می گذارید و هرکس، قیمتی می گوید و بدین سان، کالای شما، عملاً به مزایده گذاشته می شود. آخرین قیمتی که برای این کالا گفته اند، صدهزار تومان است؛ در این میان، شخصی برمی خیزد و قصد خرید ندارد؛ ولی صد و ده هزار تومان قیمت گذاری می کند. قصدش، فقط این است که مشتری را به خرید آن جنس، تحریک نماید و به اصطلاح بازار گرمی کند و قیمت کالا را به نفع فروشنده بالا ببرد. این، حرام است. اما اگر کسی، واقعاً از ابتدا قصد خرید داشته باشد، ولی در جریان قیمت های پیشنهادی، قیمت آن جنس به اندازه ای بالا برود که از خرید آن منصرف شود، اشکالی ندارد؛ زیرا بسیاری از مردم، هنگام مزایده، قیمت پیشنهادی خود را مناسب می دانند، ولی وقتی قیمت، بالا می رود، از خرید آن جنس منصرف می شوند؛ هیچ ایرادی بر این کار وارد نیست و اشکالی ندارد. [رک: شرح حدیث شماره ی ۱۵۷۵].

معامله و نیز روی خواستگاری‌اش، خواستگاری نکند؛ و هیچ زنی - به نفع خود - خواهان طلاق خواهر مسلمانش نشود».

و در روایتی آمده است: رسول‌الله ﷺ از این امور منع فرمود: از این‌که انسان پیش از رسیدن کالاها به بازار، به استقبال فروشندگان غیرمقیم برود و از این‌که شهرنشین، کالای روستائین را - به صورت دلالی - بفروشد و از این‌که زنی ازدواج خود با مردی را به طلاق دادن زن اولش مشروط کند و از این‌که کسی - با پیشنهاد قیمت بیش‌تر به فروشنده - بر قیمت کالای خریداری‌شده‌ی برادر مسلمانش بیفزاید^(۱) و از معامله‌ی «نَجَش» و از نگه داشتن شیر در پستان حیوان شیرده به قصد فریفتن خریدار - تا چنین تصور کند که پرشیر است - منع فرمود.

۱۷۸۸- وعن ابن عمر رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَبِيعُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَلَا يَخْطُبُ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ إِلَّا أَنْ يَأْذَنَ لَهُ». [متفق علیه؛ این، لفظ مسلم است.]^(۲)
ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گویند: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هیچ‌یک از شما روی معامله‌ی دیگری، دست نگذارد و هیچ‌کس روی خواستگاری برادر مسلمانش خواستگاری نکند؛ مگر آن‌که خواستگار اول اجازه دهد».

۱۷۸۹- وعن عقبه بن عامر رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ، فَلَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَبْتَاعَ عَلَى بَيْعِ أَخِيهِ وَلَا يَخْطُبَ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ حَتَّى يَذَرَ». [روایت مسلم]^(۳)
ترجمه: عقبه بن عامر رضی الله عنه می‌گویند: رسول‌الله ﷺ فرمود: «مومن، برادر مومن است و برای هیچ مومنی حلال نیست که روی معامله‌ی برادرش معامله کند یا روی خواستگاری برادر مسلمانش، به خواستگاری برود؛ مگر آن‌که برادر مسلمانش، خود - معامله یا - خواستگاری را ترک کند».

(۱) بدین صورت که مثلاً عمر، بر سر قیمت کالایی با حسن به توافق می‌رسد؛ آن‌گاه شخصی می‌آید و به حسن می‌گوید: من، این کالا را این‌قدر بیش‌تر از قیمتی که با حسن توافق کرده‌ای، از تو می‌خرم. [مترجم]

(۲) صحیح بخاری، ش: (۲۱۳۹، ۵۱۴۲)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۴۱۲.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۱۴۱۴.

شرح

مولف رحمه الله در این باب به سه موضوع پرداخته است:

- حرام بودن دست گذاشتن روی معامله‌ی شخصی دیگر.
- حرام بودن خواستگاری بر روی خواستگاری شخصی دیگر، مگر به اجازه‌ی او یا پس از رد شدن وی.
- حرام بودن واسطه‌گری شهرنشین برای روستانشینی که کالاهای خود را به منظور فروش به شهر می‌آورد.

این دلالتی، چندین صورت دارد که در احادیث این باب، بیان شده است؛ از آن جمله این که روستانشینی شتر یا گوسفند یا ماست و شیر خود را برای فروش به شهر می‌آورد؛ یکی از ساکنان شهر، نزدش می‌آید و می‌گوید: «فلانی! من، این‌ها را برای تو می‌فروشم». این، جایز نیست؛ زیرا رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «دَعُوا النَّاسَ يَرْزُقُوا اللَّهَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ»^(۱) یعنی: «مردم را بگذارید - که معامله‌ی خود را انجام دهند - الله آنان را به واسطه‌ی یک‌دیگر روزی می‌دهد». پس بگذارید تا روستانشین کالای خود را بفروشد؛ چه بسا ارزان‌فروش باشد و پول زیادی از مردم نخواهد؛ زیرا می‌خواهد هرچه زودتر کارش تمام شود و به آبادی خود برگردد. هم‌چنین پولش را هم نقد دریافت می‌کند؛ زیرا خریدار شهری می‌داند که روستانشین قصد بازگشت دارد و پولش را می‌خواهد؛ بدین‌سان هر دو فایده می‌برند: هم خریدار شهری که کالای مورد نظرش را ارزان می‌خرد و هم فروشنده‌ی روستایی که پولش را به صورت نقدی دریافت می‌کند. اما وقتی پای دلال به میان می‌آید، هم قیمت کالا بالا می‌رود و هم فروشنده‌ی روستایی دیرتر به پولش می‌رسد؛ از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله از این که شهرنشین، کالای روستانشین را - به صورت دلالی - بفروشد، منع نمود.

برخی از علما با توجه به این علت، گفته‌اند: اگر خود روستانشین از شهرنشین درخواست دلالی کرد یا از او خواست که کالای وی را بفروشد، ایرادی ندارد؛ زیرا فروشنده‌ی روستایی با علم به این که فرد شهرنشین، کالای او را با قیمت بیش‌تری می‌فروشد و دو سه روزی هم برای رسیدن به پولش معطل خواهد شد، چنین

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۵۲۲ به نقل از جابر بن عبدالله رضی الله عنه.

درخواستی کرده است؛ اما از ظاهر حدیث چنین برمی‌آید که شهرنشین حق ندارد که کالای روستائینی را به صورت دلالی بفروشد و اگر روستائین هم چنین درخواستی کرد، به او بگوید: خودت کالای خویش را بفروش.

هم‌چنین برخی از علما بر پایه‌ی علت و نیز حدیثی که ذکر شد،^(۱) چنین استنباط کرده‌اند: اگر قیمت برای فروشنده‌ی شهری و روستایی یکسان باشد، در این صورت ایرادی ندارد که فرد شهرنشین، کالای روستائین را بفروشد؛ زیرا در این صورت، قیمت تغییر نمی‌کند؛ به‌عنوان مثال: قیمت کالایی از سوی دولت تعیین شده است و کم و زیاد نمی‌شود. در این حالت فرقی نمی‌کند که شهرنشین آن کالا را بفروشد یا روستائین؛ لذا دلالی برای فروش چنین کالایی، نفعی برای شهرنشین ندارد.

هم‌چنین برخی از علما از علت مذکور، چنین استنباط کرده‌اند که نهی از واسطه‌گری شهرنشین برای فروش کالای روستائین، فقط درباره‌ی کالاهای ضروری و مورد نیاز مردم است، نه درباره‌ی کالاهای غیراساسی. اما این، استنباطی ضعیف است و فرقی میان کالاهای اساسی و غیراساسی وجود ندارد.

نمونه‌ی دوم از این دلالی یا واسطه‌گری، رفتن به پیش‌باز کاروان‌های تجاری یا فروشنده‌گانی است که از روستا به شهر می‌آیند؛ زیرا همان‌گونه که می‌دانید، در گذشته، مردم در یک یا دو روز هفته، از روستا به شهر می‌آمدند تا کالاها و تولیدات خود را بفروشند؛ لذا برخی از مردم پیش از رسیدن این‌ها به شهر، به استقبالشان می‌رفتند و کالاهای آن‌ها را پیش از رسیدن به بازار، خریداری می‌کردند؛ در صورتی که مردم در شهر منتظر رسیدن این کالاها بودند. در این کار دو زیان وجود داشت:

اول: مردم شهر ناگزیر می‌شدند کالای مورد نیاز خود را با قیمت بیش‌تری از دلالتان خریداری کنند.

دوم: فروشنده‌گان روستایی نیز ضرر می‌کردند؛ زیرا از قیمت بازار بی‌اطلاع بودند و دلالتان، کالاهای ایشان را ارزان‌تر از قیمت بازار می‌خریدند؛ از این‌رو پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا تَلْقُوا الْجَلَبَ فَمَنْ تَلَقَّاهُ فَاشْتَرَى مِنْهُ فَإِذَا أَلَى سَيِّدُهُ السُّوقَ فَهُوَ

(۱) اشاره‌ای است به این حدیث که: «دَعُوا النَّاسَ يَرْزُقُوا اللَّهَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ»؛ یعنی: «مردم را بگذارید- که معامله‌ی خود را انجام دهند- الله آنان را به واسطه‌ی یک‌دیگر روزی می‌دهد».

بِالْخِيَارِ»^(۱) یعنی: «به استقبال کالایی که از روستا یا شهری دیگر آورده می‌شود، نروید؛ پس اگر کسی به استقبال برود و از آن بخرد، هنگامی که فروشنده به بازار برسد- و ببیند که ضرر کرده است-، اختیار دارد که کالایش را پس بگیرد».

موضوع دیگری که در این باب مورد بررسی قرار گرفته، حرام بودن دست گذاشتن روی معامله‌ی شخصی دیگر است. مثلاً شخصی، کالایی را به ده هزار تومان خریده است؛ اینک فردی می‌آید و می‌گوید: من، این کالا را به هشت هزار تومان به تو می‌دهم؛ این، حرام است؛ زیرا خریدار را تحریک می‌کند که معامله را فسخ کند و همان کالا را با قیمت کم‌تری بخرد و این، به معنای به‌هم زدن معامله‌ی دیگران است که حرام می‌باشد.

هم‌چنین خواستگاری کردن از دختر یا زنی که فردی دیگر از او خواستگاری کرده و هنوز جوابش را نگرفته یا منصرف نشده است، حرام می‌باشد؛ مثلاً به شما خبر می‌رسد که از دختر فلانی خواستگاری کرده‌اند؛ حال شما هم قدم پیش گذاشته، از او خواستگاری می‌کنید. این، حرام است؛ مگر آن‌که خواستگار اول به شما اجازه دهد؛ بدین معنا که نزدش بروید و بگویید: شنیده‌ام که به خواستگاری فلانی رفته‌ای؛ من نیز همین قصد را دارم؛ آیا به من اجازه می‌دهی؟ حق با اوست که اجازه دهد یا خیر.

البته اگر مطمئن شدید که خانواده‌ی دختر، خواستگار اول را رد کردند، ایرادی ندارد که برای خواستگاری اقدام کنید؛ ولی ناگفته نماند که باید از رد شدن خواستگار اول مطمئن شوید؛ و گرنه، جایز نیست که پیش از اطمینان کامل از این موضوع، به خواستگاری بروید؛ زیرا چه‌بسا قصد قبول کردن او را داشته باشند؛ اما همین‌که شما خواستگاری کنید، او را رد کنند و بدین‌سان خواستگار اول را از حقش محروم بگردانید.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۵۱۹. [مترجم]

۳۵۶- باب: نهی از مصرف کردن مال در راههای نامشروع یا در راههایی که شریعت اجازه نداده است

۱۷۹۰- عن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَرْضَى لَكُمْ ثَلَاثًا، وَيَكْرَهُ لَكُمْ ثَلَاثًا: فَيَرْضَى لَكُمْ أَنْ تَعْبُدُوهُ، وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا، وَيَكْرَهُ لَكُمْ: قِيلَ وَقَالَ، وَكَثْرَةُ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةُ الْمَالِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اللہ متعال سه چیز را برای شما می پسندد و سه چیز را نمی پسندد؛ آنچه برای شما می پسندد- و شما را به آن امر می کند- این است که او را عبادت و پرستش نمایید و چیزی را شریکش نسازید و همگی به ریسمان الله چنگ بزنید و پراکنده نشوید. و برای شما قیل و قال (و بازگو کردن هر سخنی) و نیز از سوالهای فراوان (و درخواستهای بی مورد) و تباه کردن اموال و دارایی هایایتان را در راههای نامشروع، ناپسند (و حرام) گردانیده است».

۱۷۹۱- وعن وَرَادٍ كَاتِبِ الْمَغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ: أَمَلَى عَلَيَّ الْمَغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ فِي كِتَابٍ إِلَى مُعَاوِيَةَ رضی اللہ عنہ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ»؛ وَكَتَبَ إِلَيْهِ أَنَّهُ كَانَ يَنْهَى عَنْ قِيلَ وَقَالَ، وَإِضَاعَةِ الْمَالِ، وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ، وَكَانَ يَنْهَى عَنْ عُقُوقِ الْأُمَّهَاتِ، وَوَادِ الْبَنَاتِ، وَمَنْعِ وَهَاتِ. [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: وراد، کاتب مغیره بن شعبه رضی اللہ عنہ می گوید: مغیره بن شعبه رضی اللہ عنہ به من دیکته کرد تا در نامه ای که به معاویه رضی اللہ عنہ فرستاد، بنویسم: پیامبر ﷺ در پایان هر نماز فرض، این ذکر را می گفت: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۷۱۵. پیش تر حدیثی به همین مضمون به شماره ی ۳۴۵ آمده است.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۸۴۴، ۷۲۹۲) و صحیح مسلم، ش: ۵۹۳. نگا: حدیث شماره ی ۳۴۵.

الجدُّ»^(۱) مغیره علیه السلام در نامه‌اش به معاویه رضی الله عنه نوشت: پیامبر صلی الله علیه و آله از بگومگو (و بازگو کردن هر سخنی) و از تباه کردن اموال و دارایی‌ها در راه‌های نامشروع و از سوال‌های فراوان (و درخواست‌های بی‌مورد) منع می‌نمود و از نافرمانی و رنجاندن مادران و از زنده به گور کردن دختران و از ندادن حقوق مالی دیگران و تصاحب حقوق آن‌ها باز می‌داشت.

شرح

مولف رحمه الله بابی بدین عنوان گشوده است: «نهی از مصرف کردن مال در راه‌های نامشروع یا در راه‌هایی که شریعت اجازه نداده است».

مال و دارایی، نعمتی الاهیست که الله تعالی آن را مایه‌ی قوام و تحقق نیازهای دینی و دنیوی مردم قرار داده است؛ همان‌گونه که خود می‌فرماید:

﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا﴾ [النساء: ۵]

و اموالی را که الله وسیله‌ی ماندگاری و قوام (زندگی) شما قرار داده است، به سفیهان بی‌خردان ندهید.

از این رو سوءاستفاده از اموال یا استفاده‌ی نادرست از آن، حرام است؛ هم‌چنان‌که تعدی به اموال دیگران، حرام می‌باشد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ، وَأَعْرَاضَكُمْ، حَرَامٌ عَلَيْكُمْ»^(۲) یعنی: «همانا جان و مال و آبروی شما، همانند این روز و این ماه و این سرزمین، حرمت دارند و تعرض به جان و مال و آبروی یک‌دیگر، بر شما حرام است». اهمیت این موضوع به‌اندازه‌ایست که الله متعال، خود در موارد فراوانی پیرامون تقسیم اموال، سخن گفته و به بیان احکامی درباره‌ی اموال و دارایی‌ها پرداخته است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾

[الأنفال: ۴۱]

بدانید یک‌پنجم غنایم جنگی که به دست می‌آورید، از آن الله و پیامبر، و خویشان (پیامبر) است.

(۱) این ذکر و ترجمه‌ی آن، پیش‌تر در حدیث شماره‌ی ۱۴۲۴ آمده است. [مترجم]

(۲) این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌های ۲۱۸ و ۱۵۳۲ آمده است. [مترجم]

و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغُرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۶۰]

زکات، ویژه‌ی نیازمندان (فقرا)، و مستمندان (مساکین)، و کارگزاران زکات و کسانی‌ست که باید از آنان دل‌جویی شود و نیز در راه آزاد کردن بردگان، و کمک به بدهکاران و مجاهدان راه الله و در راه ماندگان می‌باشد که به عنوان فریضه‌ای از سوی الله (صادر شده) است. و الله، دانای حکیم است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلَّذِ كَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾ [النساء: ۱۱]

الله درباره‌ی فرزندان‌تان به شما حکم می‌کند؛ سهم پسر دوبرابر سهم دختر است.

همین‌طور دیگر آیه‌های میراث، بیان‌گر اهمیت حقوق مالی و عنایت شریعت به موضوع ثروت و دارایی‌ست؛ از همین‌روست که امروزه همه‌ی کشورها در جهت رشد اقتصادی خود می‌کوشند. لذا ثروت و دارایی، اهمیت فراوانی دارد و برای انسان حلال نیست که آن را در کارهای بی‌فایده هزینه نماید که از آن جمله می‌توان به ول‌خرجی و اسراف در مصرف کردن پول اشاره کرد؛ هم‌چنان‌که اسراف و زیاده‌روی در خوردن و آشامیدن و نیز در لباس و سواری و دیگر موارد زندگی، حرام است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ [الأعراف: ۳۱]

و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید. همانا الله، اسراف‌کنندگان را دوست ندارد.

اسراف، یعنی زیاده‌روی و از حد گذشتن؛ اسراف، حرام است و بیم آن می‌رود که الله متعال، اسراف‌کننده را دشمن بدارد. اندکی تأمل در این مفهوم اسراف، برای ما روشن می‌سازد که خرج کردن مال و ثروت، متفاوت است؛ یعنی آدم ثروتمند، خانه‌ای که بنا می‌کند، یا ماشینی که می‌خرد یا لباسی که می‌پوشد، در حق او اسراف به‌شمار نمی‌آید؛ زیرا با توجه به وضعیتی که دارد، از حد و اندازه‌ی ثروتش تجاوز نکرده است؛ اما اگر یک فقیر بخواهد همانند یک ثروتمند زندگی کند و خانه و

ماشین و لباسش را در حدّ یک ثروتمند قرار دهد، می‌گوییم: این، اسراف و حرام می‌باشد؛ زیرا چنین فردی، از حدّ خود تجاوز کرده است. از این‌رو امروزه بسیاری از مردم فقیر یا قشر متوسط جامعه را می‌بینیم که در مدیریت زندگی اقتصادی خود، به بلای اسراف و ول‌خرجی مبتلا شده‌اند؛ در صورتی‌که هر کسی باید پایش را به‌اندازه‌ی گلیمش دراز کند؛ اما اگر فقیری پا از گلیمش درازتر نماید و بخواهد خوراک و پوشاک و خانه‌اش همانند خوراک و پوشاک و خانه‌ی ثروتمندان باشد، این عمل حرام را نشان بی‌خردی‌اش می‌دانیم. در این میان برخی از افراد به حدی به اسراف و تجمل‌گرایی روی آورده‌اند که با وجود فقر و نداری، در پی زندگی اشرافی هستند و بدین منظور قرض، و حتی وام ربوی می‌گیرند! این، اشتباه بزرگی است که الله متعال آن را حرام گردانیده است.

اسراف، یعنی از حد گذشتن؛ از این‌رو الله متعال، اسراف‌کنندگان را دوست ندارد. در صورتی‌که در وصف بندگان نیکش می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ [الفرقان: ۶۷]

و آنان که چون انفاق می‌کنند، زیاده‌روی نمی‌نمایند و بخل نمی‌ورزند، و انفاقشان همواره میان این دو حالت، در حدّ اعتدال است.

یکی از نمونه‌های اسراف، این است که انسان بدون ضرورت، چندین دست لباس داشته باشد؛ برخی از زنان همین‌که طرح و مد جدیدی وارد بازار لباس می‌شود، به بازار می‌روند و آن را می‌خرند و بدین‌سان خانه‌ی خود را از انواع لباس‌های غیرضروری، پُر می‌کنند و لباس‌های قبلی را کنار می‌گذارند! اما شگفتا از مردی که مهار خود را به دست زن می‌دهد و مانند غلامی حلقه به گوش، در خدمتش می‌ایستد و به دنبالش به این فروشگاه و آن فروشگاه می‌رود تا زن بگوید: این را بخر، آن را بخر! اما متأسفانه بسیاری از مردانِ امروزی، زیر سلطه‌ی زنان خود هستند؛ لذا زن اداره‌ی زندگی را در دست دارد؛ هرطور بخواهد، لباس می‌پوشد و هرچه بخواهد، انجام می‌دهد و هیچ پروایی از مرد و سرپرست خود ندارد! در صورتی‌که بر مرد، واجب است که مرد باشد و زنش را از اسراف و زیاده‌روی منع کند.

از دیگر مصادیق استفاده‌ی حرام و نادرست از مال و ثروت یا تباه کردن آن، این است که انسان مال و دارایی‌اش را در راه‌های نامشروع و حرام هزینه نماید؛ مانند

کسانی که سیگار می‌خرند؛ در صورتی که استعمال دخانیات، حرام است؛ زیرا انسان از این طریق مالش را تباه می‌کند و در حقیقت آن را به آتش می‌کشد؛ آن هم برای کاری که به سلامتی‌اش آسیب می‌رساند. لذا استعمال سیگار و دخانیات، حرام است و شایسته‌ی هیچ مسلمانی نیست؛ امروزه که ضررهای سیگار نمایان شده، کشورهای پیش‌رفته - به‌رغم این‌که کافرنند - مقرراتی در ممنوعیت استعمال دخانیات وضع کرده‌اند؛ به‌ویژه در مکان‌های عمومی؛ زیرا ضرر سیگار، هم به فرد سیگاری آسیب می‌رساند و هم برای اطرافیانش زیان دارد؛ آن‌ها با نگاهی پزشکی و بهداشتی چنین مقرراتی وضع کرده‌اند، نه به خاطر دین؛ اما شگفتا از مسلمانانی که بی‌پروا، حتی در مکان‌های عمومی سیگار می‌کشند! در صورتی‌که استعمال دخانیات، هم حرام است؛ و هم مایه‌ی اذیت و آزار مردم؛ و همان‌گونه که می‌دانید اذیت کردن مردم نیز حرام است:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا

وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۵۸]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

افراد سیگاری، علاوه بر ارتکاب عمل حرام، اطرافیان خود را نیز از زیان‌های سیگار بی‌نصیب نمی‌گذارند؛ زیرا این سیگار به شش آن‌ها هم می‌رسد و برایشان ضرر دارد. خریدن سیگار و استعمال آن، حرام است؛ از این‌رو عدالت افراد سیگاری که دست از این معصیت برنمی‌دارند، ساقط می‌شود و بدین‌ترتیب، از دیدگاه برخی از علما حتی بر دختر خود نیز هیچ ولایتی ندارند و ولایتشان در زمینه‌ی ازدواج دادن دخترشان نیز ساقط می‌گردد؛ زیرا از عدالت، به سوی فسق و فجور خارج شده‌اند و افراد فاسق، هیچ ولایتی ندارند؛ پس سیگار کشیدن از لحاظ شرعی نیز، مسأله‌ی مهمی‌ست.

گفتنی‌ست: یکی از نمونه‌های تباه کردن مال و ثروت، هزینه کردن آن در بازی‌های بیهوده می‌باشد.

در ادامه‌ی این حدیث، آمده است: «و برای شما ناپسند (و حرام) گردانیده است که هر سخنی را بازگو کنید» یعنی: الله تعالی زیاده‌گویی یا بگومگوهای بی‌اساس و بازگو

کردن هر سخنی را حرام نموده است. به عبارت دیگر برای کسی جایز نیست که سخن گفتن درباره‌ی دیگران، همه‌ی زندگی‌اش شود و همواره بگومگو کند و بگوید که چنین گفته‌اند و چنین گفته شده است! به‌ویژه این‌که این کار، ضایع کردن وقت است و انسان نباید وقتش را در بگومگوهای بی‌اساس و پرسش‌های بی‌مورد، تباه کند. ناگفته پیداست که هدر دادن وقت به‌مراتب از تباه کردن مال و ثورت، بدتر و زیان‌آورتر است؛ زیرا امکان دارد که انسان، مال از دست‌رفته‌ای را جبران کند؛ اما جبران وقت‌های ازدست‌رفته، غیرممکن است. عمر انسان می‌گذرد و باز نمی‌گردد؛ از این‌رو بر انسان واجب است که قدر لحظه‌لحظه‌ی زندگی‌اش را بداند.

در ادامه‌ی این حدیث، آمده است: «و برای شما ناپسند (و حرام) گردانیده است که سؤال‌های فراوان (و درخواست‌های بی‌مورد) مطرح نمایید». احتمال دارد منظور از کثرت سؤال که از آن منع شده است، پرسش‌های علمی باشد یا درخواست کمک مالی از دیگران.

در مورد اول، زمانی کثرت سؤال، مکروه و ناپسند است که قصد پرسش‌گر، از سؤال‌پیچ کردن طرف مقابلش این باشد که او را خسته و درمانده نماید؛ ولی اگر قصد سؤال‌کننده، این است که بر اطلاعات و معلومات خویش بیفزاید و نکات جدیدی فراگیرد، هیچ اشکالی ندارد. عبدالله بن عباس رضی الله عنه به کثرت سؤال می‌کرد؛ از او پرسیدند: چگونه این همه علم و دانش را کسب کردی؟ فرمود: با زبانی پرسش‌گر، قلبی اندیشمند و پیکری که در راه کسب علم، خستگی به خود راه نمی‌داد. به هر حال اگر قصد سؤال‌کننده، میج‌گیری یا عیب‌جویی بر طرف مقابلش و درمانده کردن او باشد، در این صورت، سؤال کردن، مکروه است.

و اما حالت دوم، یعنی درخواست کمک مالی، ویژگی آدم‌های طمع‌کار و حریص است؛ از این‌رو درخواست پول یا کمک مالی از دیگران، جز در شرایط اضطراری، جایز نمی‌باشد. البته درخواست کمک مالی از دوست بسیار نزدیک و صمیمی، یا از مسئولان وظیفه‌شناس که بی‌منت به وظیفه‌ی خود عمل می‌کنند، بی‌اشکال است؛ در غیر این صورت، درخواست کمک مالی جز در شرایط اضطراری، جایز نیست. آیا مال دنیا، آن‌قدر ارزش دارد که کسی برای به دست آوردن چند ریال، ممنون این و آن شود؟

این نهی، شامل کنجکاوی و سرک کشیدن در زندگی مردم نیز می‌شود؛ چه معنا دارد که از این و آن بپرسیم که: فلانی پول‌دار است یا فقیر؟ یا بگوییم: چه دارد و چه ندارد!

در این روایت آمده است که رسول‌الله ﷺ نافرمانی مادران یا رنجانیدن آن‌ها را یکی از کارهای حرام برشمرد. رنجانیدن مادران، به معنای کوتاهی در انجام وظایفی است که فرزندان درباره‌ی مادران خود دارند؛ و هرکس در نیکی به مادرش کوتاهی کند، باعث رنجش خاطرش می‌شود. مادر، حق بزرگی بر فرزندان دارد و حقش از حق پدر نیز بزرگ‌تر است؛ ابوهیره رضی الله عنه می‌گوید: مردی نزد رسول‌الله ﷺ آمد و گفت: چه کسی بیش از دیگران، سزاوار این است که با او خوش‌رفتار باشم؟ فرمود: «مادر». دوباره پرسید: سپس چه کسی؟ فرمود: «مادر». باز سؤال کرد: سپس چه کسی؟ فرمود: «مادر». گفت: آن‌گاه چه کسی؟ فرمود: «پدر». ^(۱) پیامبر ﷺ در این حدیث، بیان فرموده که مادر، بیش از دیگران سزاوار این است که با او خوش‌رفتار باشیم. و چون دوباره در این باره از او پرسیدند، باز هم مادر را سزاوارترین شخص به هم‌صحبتی و خوش‌رفتاری معرفی کرد و تا سه بار، او را بیش از همه سزاوار عطوفت، مهرورزی و خوش‌رفتاری دانست و مرتبه‌ی چهارم، پدر را سزاوار تکریم، محبت و خوش‌رفتاری معرفی فرمود؛ زیرا هیچ‌کس مثل مادر به فرزندش، مهر نمی‌ورزد و نسبت به او دل‌سوزی نمی‌کند. الله متعال، می‌فرماید:

﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ﴾ [لقمان: ۱۴]

مادرش در حالی که دچار ضعف روزافزون می‌شد، او را (در شکم خود) حمل کرد.

و می‌فرماید:

﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا﴾ [الاحقاف: ۱۵]

مادرش با تحمل رنج و سختی به او باردار شد و با رنج و سختی، او را به دنیا آورد.

نافرمانی پدران یا رنجانیدن آن‌ها نیز یکی از گناهان بزرگ است؛ اما پیامبر ﷺ رنجانیدن مادران را از آن جهت ذکر فرمود که بدتر است.

(۱) این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۳۲۱ آمده است. [مترجم]

زننده به گور کردن دختران نیز حرام می‌باشد؛ در دوران جاهلیت، داشتن فرزند دختر را ناپسند می‌دانستند و بد می‌بردند که دخترشان را به ازدواج یک مرد در بیاورند؛ از این رو همین‌که صاحب فرزند دختر می‌شدند، گودالی می‌کندند و بدین‌سان دخترشان را زننده به گور می‌کردند. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٥٨﴾ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ ۚ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ ۗ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٥٩﴾﴾ [النحل: ۵۸، ۵۹]

و چون به یکی از آنان مژده‌ی دختر می‌دهند، چهره‌اش تیره می‌شود و پر از خشم و ناراحتی می‌گردد. (به گمانش) از زشتی مژده‌ای که به او داده شده است، از قومش پنهان می‌شود؛ (نمی‌داند) که با خواری آن را نگه دارد یا او را زننده به گور نماید؟ آگاه باشید که چه بد داوری می‌کنند!

حتی یکی از آن‌ها که گودالی می‌کند تا دخترش را زننده به گور نماید، غبار بر ریشش نشسته بود؛ دختر، غبار از ریش پدر کنار زد؛ اما قساوت و سنگ‌دلی به حدی رسیده بود که پدر، از این رفتار دخترش نیز متأثر نشد و او را زننده به گور کرد! حیوانات هم با فرزندان خود چنین کاری نمی‌کنند! پناه بر الله.

هم‌چنین پدری می‌خواست دخترش را زننده به گور کند. دخترک فهمید که پدرش چه قصدی دارد؛ بر سر و کول او بالا می‌رفت و بابا جان، بابا جان می‌گفت؛ اما دل پدر سنگ شده بود و دخترش را از خود دور می‌نمود تا این‌که او را در گودال گذاشت و زننده به گور کرد! پناه بر الله.

انس رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، دو دختر را سرپرستی کند تا آن‌که به سن بلوغ برسند، روز قیامت در حالی (به میدان حشر) می‌آید که من و او، مانند این دو خواهیم بود» و انگشتانش را کنار هم قرار داد.^(۱)

زمانی که به امام احمد حنبل رحمه الله خبر می‌دادند که فرزند نوزادش، دختر است، می‌فرمود: پیامبران نیز فرزند دختر داشتند؛ چنان‌که برترین فرستاده‌ی الهی، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله چهار دختر و سه پسر داشت و فقط دخترانش به سن بلوغ رسیدند و

(۱) این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۲۷۲ آمده است. [مترجم]

پسرانش در خردسالی وفات یافتند؛ بزرگ‌ترین پسر پیامبر ﷺ، ابراهیم ﷺ بود که در شانزده ماهگی از دنیا رفت و پیامبر ﷺ خبر داد که فرزندش ابراهیم، دایه‌ای در بهشت دارد که به او شیر می‌دهد. همه‌ی فرزندان رسول الله ﷺ در حیات آن بزرگوار درگذشتند؛ جز فاطمه ﷺ که شش ماه پس از وفات رسول الله ﷺ درگذشت.

خلاصه این‌که اگر الله متعال بر کسی منت نهد و به او فرزند دختر دهد و او نیز به دخترانش نیکی کند و از آنان به‌خوبی سرپرستی نماید، حجاب و مانعی برای او در برابر آتش دوزخ خواهند بود.

«وَمَنْعًا وَهَات»، یعنی: برخی از انسان‌ها از طریق ضایع کردن حق دیگران و ندادن حقوق مالی آن‌ها یا از طریق تصاحب اموال سایر افراد، مال و ثروتی به‌هم می‌زنند؛ و این، حرام است. به عبارت دیگر از دادن حقوق مالی دیگران طفره می‌روند و خواهان اموالی هستند که به آن‌ها تعلق ندارد. «هات» یعنی: به من پول و ثروت بدهید که نوعی زیاده‌خواهی است؛ «وَمَنْعًا»، یعنی آن‌چه را که بر آن‌ها واجب است، نمی‌دهند. این هم جزو کارهایی است که الله ﷻ حرام نموده است؛ زیرا برای هیچ‌کس خودداری از ادای حقوق مالی، جایز نیست؛ همان‌طور که مطالبات مالی بی‌اساس، نارواست و این، هر دو، حرام می‌باشد. از این‌رو پیامبر ﷺ فرمود: «الله متعال، رنجانیدن مادران، خودداری از ادای حقوق مالی دیگران و تصاحب حقوق آن‌ها را بر شما حرام نموده است».

۳۵۷- باب: نهی از گرفتن اسلحه و امثال آن به سوی مسلمان، چه جدی باشد و چه شوخی؛ و نهی از به دست گرفتن شمشیر برهنه

۱۷۹۲- عن أبي هريرة رضی اللہ عنہ عن رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم قال: «لا يُشْرُ أَحَدُكُمْ إِلَى أَخِيهِ بِالسَّلاحِ، فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي لَعَلَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ فِي يَدِهِ، فَيَقَعُ فِي حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ». [متفقٌ عليه]^(۱)
وفي روايةٍ لمسلمٍ قال: قال أبو القاسم رضی اللہ عنہ: «مَنْ أَشَارَ إِلَى أَخِيهِ بِمَحْدِيدَةٍ، فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَلْعَنُهُ حَتَّى يَنْزِعَ، وَإِنْ كَانَ أَخَاهُ لِأَيِّهِ وَأُمِّهِ».

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هیچ یک از شما اسلحه را به سوی برادر مسلمانش نگیرد؛ زیرا چه بسا شیطان آن را در دستش رها کند و بدین ترتیب - سبب قتل برادر مسلمانش شود و- در گودالی از آتش دوزخ بیفتد».
و در روایتی از مسلم آمده است که ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: ابوالقاسم رضی اللہ عنہ فرمود: «هر که با شمشیر- یا هر سلاح دیگری- به سوی برادر مسلمانش اشاره کند، تا زمانی که سلاح را بر زمین بگذارد، فرشتگان بر او لعنت می فرستند؛ اگر چه برادر تنی وی باشد».

۱۷۹۳- وعن جابرٍ رضی اللہ عنہ قال: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم أَنْ يُتَعَاظَى السَّيْفُ مَسْلُولاً. [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است].^(۲)
ترجمه: جابر رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم از به دست گرفتن شمشیر برهنه- یا از دست به دست کردن شمشیر آخته- منع فرمود.

شرح

مؤلف رحمۃ اللہ علیہ بابی بدین عنوان گشوده است: «نهی از گرفتن اسلحه و امثال آن به سوی مسلمان، چه جدی باشد و چه شوخی؛ و نهی از به دست گرفتن شمشیر برهنه». در این باب دو مسأله مطرح شده است:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۰۷۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۱۶.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۶۸۱۹؛ و صحیح ابی داود، از آلبنی رحمۃ اللہ علیہ، ش: ۲۲۵۶.

مسئله‌ی نخست: این که کسی، شمشیر یا تفنگ یا چاقو و امثال آن را به سوی برادر مسلمانش بگیرد؛ پیامبر ﷺ از این کار منع نمود و فرمود: «چه بسا شیطان اسلحه را در دست انسان رها کند و بدین ترتیب - انسان سبب قتل برادر مسلمانش شود و - در گودالی از آتش دوزخ بیفتد». هم‌چنین برخی از افراد کم‌خرد، از روی شوخی ماشین خود را به سرعت به سمت دیگران که ایستاده یا نشسته‌اند، می‌رانند؛ این هم نارواست؛ زیرا چه بسا کنترل ماشین از دست راننده خارج شود و بدین ترتیب انسان در نتیجه‌ی این رفتار خطر ساز، حادثه ایجاد کند و افراد نشسته یا ایستاده را زیر بگیرد و بدین سبب خودش سزاوار دوزخ گردد. در هر حال همان‌گونه که در حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده، از هرگونه رفتار خطر سازی منع شده است؛ چه شوخی باشد و چه جدی.

مسئله‌ی دوم: از به دست گرفتن شمشیر برهنه یا از دست به دست کردن آن، منع شده است؛ زیرا چه بسا موجب آسیب دیدگی انسان یا بریدن دست وی شود. وقتی می‌خواهید چاقو را به برادر مسلمانان بدهید، دسته‌اش را به سوی او بگیرید تا در این دست به دست کردن، آسیبی به برادر مسلمانان نرسد. هم‌چنین اگر در هنگام راه رفتن از چوب دستی یا عصا استفاده می‌کنید، آن را عمود بر زمین نگه دارید و از حمل آن به صورت افقی بپرهیزید تا با کسی برخورد نکند یا به کسی آسیب نرساند. همه‌ی این‌ها جزو آداب پسندیده‌ای است که انسان باید در زندگی خود رعایت کند تا مردم از اذیت و آزار او درامان باشند و آسیبی به آنان نرسد.

۳۵۸- باب: کراهت خروج از مسجد پس از اذان، مگر به عذر تا آنکه نماز فرض را به جای آورد

۱۷۹۴- عن أبي الشَّعْثَاءِ قَالَ: كُنَّا قُعُوداً مَعَ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه فِي الْمَسْجِدِ، فَأَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنَ الْمَسْجِدِ يَمْشِي، فَاتَّبَعَهُ أَبُو هُرَيْرَةَ بَصَرَهُ حَتَّى خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: أَمَّا هَذَا فَقَدْ عَصَى أَبَا الْقَاسِمِ رضي الله عنه. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوالشعثاء رضي الله عنه می گوید: با ابوهریره رضي الله عنه در مسجد نشسته بودیم که مؤذن اذان گفت؛ مردی از مسجد برخاست و رفت. ابوهریره رضي الله عنه با چشم او را دنبال نمود و دید که از مسجد بیرون رفت. ابوهریره رضي الله عنه فرمود: «این مرد، از ابوالقاسم رضي الله عنه نافرمانی کرد».

شرح

مولف رحمه الله می گوید: «بیرون رفتن از مسجد بعد از اذان کراهت دارد؛ مگر این که شخصی عذر داشته باشد»؛ زیرا مؤذن با گفتن «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ»، مردم را به سوی نماز فرا می خواند؛ از این رو خروج از مسجد پس از این فراخوان بزرگ، معصیت و نافرمانی است.

سپس مولف رحمه الله روایتی بدین مضمون آورده است که ابوالشعثاء رضي الله عنه می گوید: با ابوهریره رضي الله عنه در مسجد نشسته بودیم که مؤذن اذان گفت؛ مردی از مسجد برخاست و رفت. ابوهریره رضي الله عنه با چشم او را دنبال نمود و دید که از مسجد بیرون رفت. ابوهریره رضي الله عنه فرمود: «این مرد، از ابوالقاسم رضي الله عنه نافرمانی کرد». گفتنی است: وقتی یک صحابی چنین عبارتی می گوید، حکم مرفوع را دارد؛ یعنی در حقیقت می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از این عمل منع فرموده است.

علما از این حدیث چنین برداشت کرده اند که بیرون رفتن از مسجد پس از اذان برای کسی که نماز بر او واجب است، حرام می باشد؛ مگر این که شخصی عذر داشته باشد؛ مثلاً تنگ وضوست و می خواهد وضو تازه کند؛ یا این که در مسجدی دیگر، امام یا مؤذن است و باید خود را به اذان و نماز آن جا برساند.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۶۵۵.

اما آیا کسی می‌تواند به قصد ادای نماز در مسجدی دیگر، از این مسجد بیرون برود؟ برخی این حدیث را عام گرفته و گفته‌اند: به‌طور کلی بیرون رفتن از مسجد پس از اذان، کراهت دارد. و شماری از علما گفته‌اند: این نهی درباره‌ی کسی است که از مسجد بیرون می‌رود تا نماز را با جماعت نخواند؛ اما کسی که از مسجد بیرون می‌رود تا نماز را در مسجد دیگری، با جماعت ادا کند، از نماز جماعت فرار نکرده است و خروجش ایرادی ندارد. در هر حال، شایسته نیست که انسان حتی به قصد ادای نماز در مسجدی دیگر، پس از اذان، از مسجدی که در آنست بیرون برود؛ مگر به سببی شرعی؛ مثلاً در مسجد دوم جنازه‌ای است و می‌خواهد بر آن نماز بخواند؛ یا امام مسجد دوم، خوش‌صداتر از امام مسجد نخست می‌باشد. لذا اگر خروجش به سببی شرعی باشد، ایرادی ندارد که بیرون برود.

۳۵۹- باب: کراهت رد کردن ريحان بدون عذر

۱۷۹۵- وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «مَنْ عُرِضَ عَلَيْهِ رِيحَانٌ، فَلَا يَرُدُّهُ، فَإِنَّهُ خَفِيفُ الْمَحِيلِ، طَيِّبُ الرَّيْحِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهريره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به هر که ريحانی هديه شد، آن را رد نکند؛ زیرا ريحان، سبک و خوش بوست».

۱۷۹۶- وعن أنس بن مالك رضي الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لَا يَرُدُّ الطَّيِّبَ. [روایت بخاری]^(۲)
ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ مواد خوش بو را - که به ایشان هديه می دادند، - رد نمی کرد.

شرح

مؤلف رحمه الله می گوید: «کراهت رد کردن ريحان»؛ ريحان ماده‌ی خوش بویی است که به تعبیر رسول اکرم ﷺ سبک و خوش بو می باشد. رهنمود پیامبر ﷺ رد نکردن مواد خوش بوست. مؤلف رحمه الله در این باره حدیثی از صحیح بخاری آورده که در آن آمده است: «پیامبر ﷺ مواد خوش بو را رد نمی کرد». مواد خوش بو، انسان را شاداب و سر حال می گرداند و به هم نشینان نیز طراوت و شادابی می دهد؛ از این رو پیامبر ﷺ عطر و مواد خوش بو را دوست داشت؛ چنان که فرمود: «حُبَّبَ إِلَيَّ مِنَ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ: النَّسَاءُ وَالطَّيِّبُ، وَجُعِلَتْ قَرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ».^(۳) یعنی: «سه چیز را از دنیای شما دوست دارم: زنان، بوی خوش (هر چیز خوش بوکننده)؛ و روشنی چشم من در نماز می باشد». پس شایسته است که انسان همواره از عطر و مواد خوش بوکننده استفاده کند؛ زیرا بوی خوش، نشان از پاکی انسان دارد و الله متعال

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۲۵۳.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۲۵۸۲، ۵۹۲۹).

(۳) روایت نسائی (۳۹۳۹، ۳۹۴۰)؛ احمد (۱۲۸/۳، ۱۹۹)؛ آل بانی رحمه الله در صحیح الجامع، ش: ۳۱۲۴ این حدیث را صحیح دانسته است.

پاک است و جز پاک را نمی‌پذیرد. از این رو اگر ماده‌ی خوش‌بویی به شما هدیه دادند آن را رد نکنید؛ زیرا این، روش و رهنمود نبوی‌ست؛ به‌ویژه اگر چیزی که به شما هدیه می‌شود، ریحان باشد؛ زیرا ریحان، سبک و خوش‌بوست و زحمت و زیانی هم برای شما ندارد؛ البته اگر این نگرانی برای شما وجود داشت که اهداکننده، آدم منت‌گذاری باشد و در هر جمعی بازگو کند که من، فلان هدیه را تو دادم یا بخواهد از این طریق، منتی بر شما بگذارد و شما را در خدمت خویش قرار دهد، هدیه‌اش را قبول نکنید؛ روشن است که چنین فردی، اجر و ثواب خویش را از میان می‌برد و آن را با منت و اذیت، تباه می‌گرداند؛ اما اگر هیچ منت و اذیتی از سوی اهداکننده متوجه شما نبود، بهتر است که هدیه‌اش را بپذیرید.

۳۶۰- باب: کراحت مدح و ستایش فرد در پیش روی او، اگر بیم آن باشد که فرد به خود مغرور شود و جایز بودن آن برای کسی که این خوف درباره‌ی او وجود ندارد

۱۷۹۷- وعن أبي موسى الأشعري رضي الله عنه قال: سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ رَجُلًا يُثْنِي عَلَى رَجُلٍ وَيُطْرِيهِ فِي الْمِدْحَةِ، فَقَالَ: «أَهْلَكْتُمْ - أَوْ قَطَعْتُمْ - ظَهْرَ الرَّجُلِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ شنید که شخصی، از مردی دیگر تعریف می‌کند و در مدح او، مبالغه می‌نماید؛ فرمود: «او را نابود کردید - یا - پشت او را شکستید».

۱۷۹۸- وعن أبي بكرة رضي الله عنه أن رجلاً ذَكَرَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَثْنَى عَلَيْهِ رَجُلٌ خَيْرًا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَيْحَكَ! قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ - يَقُولُهُ مِرَارًا - إِنْ كَانَ أَحَدُكُمْ مَادِحًا لَا مَحَالَةَ فَلْيَقُلْ: أَحْسِبُ كَذَا وَكَذَا إِنْ كَانَ يَرَى أَنَّهُ كَذَلِكَ وَحَسِيبُهُ اللَّهُ، وَلَا يُزَكِّي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابوبکره رضی الله عنه می‌گوید: نزد پیامبر ﷺ سخن از مردی به میان آمد؛ مردی دیگر، از او تعریف کرد. پیامبر ﷺ چندین بار فرمود: «وای بر تو! گردن دوست را شکستی». و سپس افزود: «اگر لازم است که یکی از شما از دیگری تعریف کند، بگوید: به گمانم فلانی، چنین و چنان است و حسابش با خداست؛- و ویژگی‌هایش را ذکر کند؛- البته اگر باور دارد که آن شخص همان‌گونه است. و کسی را نزد الله - که از باطن همه آگاه است - پاک و نیک معرفی نکند».

۱۷۹۹- وَعَنْ هَمَّامِ بْنِ الْحَارِثِ عَنِ الْمِقْدَادِ رضي الله عنه أَنَّ رَجُلًا جَعَلَ يَمْدَحُ عُثْمَانَ رضي الله عنه فَعَمِدَ الْمِقْدَادُ، فَجَعَلَ عَلَى رُكْبَتَيْهِ، فَجَعَلَ يَحْتَوِي وَجْهَهُ الْحُصْبَاءَ. فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ رضي الله عنه: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَدَّاحِينَ، فَاحْثُوا فِي وُجُوهِهِمُ التُّرَابَ». [روایت مسلم]^(۳)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۶۶۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۳۰۰۱.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۰۶۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۳۰۰۰.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۳۰۰۲.

ترجمه: از هَمَام بن حارث از مقداد رضی الله عنه روایت است که مردی شروع به مدح عثمان رضی الله عنه کرد. مقداد رضی الله عنه برخاست و روی دو زانو نشست و شروع کرد به پاشیدن شن و ماسه به روی آن شخص. عثمان رضی الله عنه از مقداد پرسید: چه می‌کنی؟ مقداد رضی الله عنه پاسخ داد: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آن‌گاه که مداحان را دیدید، بر صورتشان خاک بپاشید».

[نووی: این احادیث در نهی از ستایش و مداحی ست و در مباح بودن آن نیز احادیث فراوانی وجود دارد.

علما گفته‌اند: چگونگی جمع‌بندی در میان این احادیث، این است که گفته شود: اگر شخص ستایش‌شده از کمال ایمان و یقین و ریاضت نفس و شناختی کامل برخوردار باشد و از این‌که از او تعریف شود، دچار فتنه نگردد و بازی‌چه‌ی نفس خویش قرار نگیرد، مدح چنین شخصی، نه حرام است و نه مکروه؛ اما اگر بیم آن برود که به هر یک از امور یادشده گرفتار آید، تعریف از او در پیش رویش، سخت کراهت دارد. درباره‌ی این موضوع مفصل، احادیث فراوانی وارد شده است؛ از جمله احادیثی که درباره‌ی مباح بودن تعریف و ستایش است، فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد که فرمود: «أَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ»؛ یعنی «امیدوارم تو از آنان باشی که از همه‌ی دروازه‌های بهشت برای ورود به آن فراخوانده می‌شوند». و در حدیث دیگر فرمود: «لَسْتُ مِنْهُمْ»؛ یعنی: «تو، جزو کسانی نیستی که از روی تکبر، اسباب ازار می‌کنند» و لباسشان را بلند می‌گیرند و روی زمین می‌کشانند. پیامبر صلی الله علیه و آله به عمر رضی الله عنه نیز فرمود: «مَا رَأَى الشَّيْطَانُ سَالِكًا فَجًّا إِلَّا سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ»؛ یعنی: «هرگاه شیطان، تو را در راهی ببیند، می‌گریزد و راهی دیگر، غیر از راه تو را در پیش می‌گیرد». احادیث فراوانی درباره‌ی مباح بودن مدح و ستایش وجود دارد که برخی از آن‌ها را در کتاب «الأذکار» ذکر کرده‌ام.]

شرح

مؤلف رحمته الله در این باب به این موضوع پرداخته است که آیا شایسته است که انسان، از ویژگی‌های نیک برادر مسلمانش را در پیش روی او، تعریف کند یا خیر؟ این، چند حالت دارد:

اول: ستایش و تعریف از آن شخص، پیامد خوبی داشته باشد و او را بر پای‌بندی به ویژگی‌های نیک و ارزش‌های اخلاقی و پسندیده تشویق کند؛ در این حالت، ایرادی ندارد که از کسی تعریف کنید؛ یعنی اگر دیدید که فردی سخاوتمند، شجاع، بزرگ‌منش و نیکوکار است، ایرادی ندارد که در پیش رویش از ویژگی‌های نیک او تعریف کنید تا بر این صفات پسندیده، پای‌بند بماند؛ چنین مدح و تعریفی، در مفهوم این آیه می‌گنجد که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾

[المائدة: ۲]

و با یک‌دیگر بر نیکی و پرهیزگاری همکاری نمایید.

دوم: از کسی در بین مردم، تعریف کنید تا مردم به فضل او پی ببرند و احترامش را نگه دارند؛ همان‌گونه که پیامبر ﷺ فضایل ابوبکر و عمر ﷺ را برشمرد؛ چنان‌که باری از یارانش پرسید: «چه کسی از شما امروز، روزه بوده است؟» ابوبکر ﷺ گفت: من. فرمود: «چه کسی از شما امروز، در تشییع جنازه‌ای شرکت کرده است؟» ابوبکر ﷺ گفت: من. فرمود: «چه کسی از شما امروز به مسکینی طعام داده است؟» ابوبکر ﷺ گفت: من. فرمود: «چه کسی از شما امروز بیماری را عیادت نموده است؟» ابوبکر ﷺ گفت: من. رسول الله ﷺ فرمود: «مَا اجْتَمَعَ فِي أَمْرٍ إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ»^(۱) یعنی: «هرکه همه‌ی این کارها را انجام دهد، وارد بهشت می‌شود».

عبدالله بن عمر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکه از روی تکبر، لباسش را بر زمین بکشاند، الله روز قیامت به او نگاه نخواهد کرد». ابوبکر ﷺ گفت: ای رسول خدا! یک طرف لباسم پایین می‌افتد، مگر این‌که مواظبش باشم. رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّكَ لَسْتَ مِنْ يَفْعَلُهُ خِيَلَاءٌ»^(۲) یعنی: «تو، جزو کسانی نیستی که این عمل را از روی تکبر انجام می‌دهند».

هم‌چنین پیامبر ﷺ به عمر ﷺ فرمود: «مَا رَأَى الشَّيْطَانُ سَالِكاً فَجًّا إِلَّا سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ»^(۳) یعنی: «هرگاه شیطان، تو را در راهی ببیند، می‌گریزد و راهی دیگر، غیر از

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۰۲۸.

(۲) این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی ۷۹۵ آمده است. [مترجم]

(۳) صحیح بخاری، ش: (۳۲۹۴، ۳۶۸۳، ۶۰۸۵)؛ و مسلم، ش: ۲۳۹۷ به‌نقل از سعد بن ابی وقاص ﷺ.

راه تو را در پیش می‌گیرد». این‌ها بیان‌گر فضیلت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما می‌باشد؛ لذا روشن می‌شود که مدح و تعریف از کس به قصد بیان فضایلش، ایرادی ندارد.

سوم: از کسی تعریف کند، اما در مدح او غلو و زیاده‌روی نماید و او را با ویژگی‌های توصیف کند که شایستگی‌اش را ندارد؛ این نوع مدح و ستایش، حرام است و در حقیقت، دروغ و فریب به‌شمار می‌آید. مثلاً کسی، ویژگی‌های پسندیده‌ای را به امیر یا وزیر یا مسؤولی نسبت دهد که در او نیست یا در پیش‌رویش چالپوسی کند؛ این، حرام است و برای شخص ستایش‌شده نیز ضرر دارد.

چهارم: شخصی را با ویژگی‌هایی که در اوست، مدح کند؛ اما بیم آن باشد که شخص ستایش‌شده به خود فریفته شود و خود را از دیگران، برتر بداند؛ این نوع مدح و ستایش نیز حرام است.

مؤلف رحمه الله در این‌باره حدیثی بدین مضمون آورده است که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله سخن از مردی به میان آمد؛ مردی دیگر، از او تعریف کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله چندین بار فرمود: «وای بر تو! گردن دوستت را شکستی»؛ یعنی گویا او را هلاک کردی؛ زیرا با تعریفی که از او نمودی، او را به تکبر و خودبزرگ‌بینی واداشتی. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده است که بر چهره‌ی مداحان، خاک بپاشیم؛ چنان‌که مردی شروع به مدح عثمان رضی الله عنه کرد. مقداد رضی الله عنه برخاست و روی دو زانو نشست و شروع کرد به پاشیدن شن و ماسه به روی آن شخص. عثمان رضی الله عنه از مقداد پرسید: چه می‌کنی؟ مقداد رضی الله عنه پاسخ داد: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آن‌گاه که مداحان را دیدید، بر صورتشان خاک بپاشید». در هر حال شایسته است که انسان، جز سخن نیک نگوید؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»^(۱) یعنی: «کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد، سخن نیک بگوید و یا سکوت نماید».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۱۸ و...؛ صحیح مسلم، ش: ۴۷.

۳۶۱- باب: کراہت خروج یا فرار از شهر و منطقه‌ای که در آن وبا شیوع پیدا کرده است؛ و نیز کراہت ورود به آن

اللہ متعال می‌فرماید:

﴿أَيُّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾ [النساء: ۷۸]

هر جا که باشید، مرگ شما را در می‌یابد؛ هرچند در دژهای استوار باشید.

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ [البقرة: ۱۹۵]

و خود را به هلاکت نیندازید.

۱۸۰۰- وعن ابن عباس رضی اللہ عنہ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضی اللہ عنہ خَرَجَ إِلَى الشَّامِ حَتَّى إِذَا كَانَ بَسْرَغَ لَقِيَهُ أُمَرَاءُ الْأَجْنَادِ- أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَأَصْحَابُهُ- فَأَخْبَرُوهُ أَنَّ الْوَبَاءَ قَدْ وَقَعَ بِالشَّامِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَقَالَ لِي عُمَرُ رضی اللہ عنہ: ادْعُ لِي الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ، فَدَعَوْتُهُمْ فَاسْتَشَارَهُمْ وَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ الْوَبَاءَ قَدْ وَقَعَ بِالشَّامِ، فَاخْتَلَفُوا، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: خَرَجْتَ لِأَمْرٍ، وَلَا تَرَى أَنْ تَرْجِعَ عَنْهُ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: مَعَكَ بَقِيَّةُ النَّاسِ وَأَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَا تَرَى أَنْ تُقَدِّمَهُمْ عَلَى هَذَا الْوَبَاءِ. فَقَالَ: ارْتَفِعُوا عَنِّي. ثُمَّ قَالَ: ادْعُ لِي الْأَنْصَارَ، فَدَعَوْتُهُمْ، فَاسْتَشَارَهُمْ، فَسَلَكُوا سَبِيلَ الْمُهَاجِرِينَ، وَاخْتَلَفُوا كاخْتِلَافِهِمْ، فَقَالَ: ارْتَفِعُوا عَنِّي. ثُمَّ قَالَ: ادْعُ لِي مَنْ كَانَ هَاهُنَا مِنْ مَشِيخَةٍ قُرَيْشٍ مِنْ مُهَاجِرَةِ الْفَتْحِ، فَدَعَوْتُهُمْ، فَلَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيْهِ مِنْهُمْ رَجُلَانِ، فَقَالُوا: نَرَى أَنْ تَرْجِعَ بِالنَّاسِ، وَلَا تُقَدِّمَهُمْ عَلَى هَذَا الْوَبَاءِ، فَنَادَى عُمَرُ رضی اللہ عنہ فِي النَّاسِ: إِنِّي مُصْبِحٌ عَلَى ظَهْرٍ، فَأُصْبِحُوا عَلَيْهِ، فَقَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ رضی اللہ عنہ: أفراراً مِنْ قَدَرِ اللَّهِ؟ فَقَالَ عُمَرُ رضی اللہ عنہ: لَوْ غَيْرَكَ قَالَهَا يَا أَبَا عُبَيْدَةَ!- وَكَانَ عُمَرُ يَكْرَهُ خِلَافَهُ- نَعَمْ، نَفِرُ مِنْ قَدَرِ اللَّهِ إِلَى قَدَرِ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ لَكَ إِبِلٌ، فَهَبَطْتَ وَادِيًا لَهُ غُدْوَتَانِ، إِحْدَاهُمَا خَصْبَةٌ، وَالْأُخْرَى جَدْبَةٌ، أَلَيْسَ إِنْ رَعَيْتَ الْخَصْبَةَ رَعَيْتَهَا بِقَدَرِ اللَّهِ، وَإِنْ رَعَيْتَ الْجَدْبَةَ رَعَيْتَهَا بِقَدَرِ اللَّهِ؟ قَالَ: فَجَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ رضی اللہ عنہ وَكَانَ مُتَغَيِّبًا فِي بَعْضِ حَاجَتِهِ، فَقَالَ: إِنَّ عِنْدِي مِنْ هَذَا عِلْمًا، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بَأْرُضٍ فَلَا تُقَدِّمُوا عَلَيْهِ،

وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضِ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلَا تَخْرُجُوا فِرَارًا مِنْهُ؛ فَحَمِدَ اللَّهُ تَعَالَى عُمَرُ ۖ وَانْصَرَفَ. [متفقٌ علیه] ^(۱)

ترجمه: ابن عباس ۑ می‌گوید: عمر بن خطاب ۑ به سوی شام حرکت کرد و چون به "سَرغ" ^(۲) رسید، فرماندهان و سپاهیان اسلام - ابو عبیده ۑ و همراهانش - با او دیدار کردند و به او خبر دادند که در شام، وبا شیوع پیدا کرده است. ابن عباس ۑ می‌گوید: عمر ۑ به من فرمود: «مهاجران نخستین» ^(۳) را به حضورم بخوان. آنان را به حضور عمر ۑ خواستم؛ وی به آن‌ها خبر داد که در شام، وبا شیوع پیدا کرده است و از آنان نظرخواهی کرد - که با وجود شیوع وبا در شام، چه کنیم؟ - مهاجران، در این باره با هم اختلاف نظر داشتند؛ برخی گفتند: «ما برای کار (مهم و بزرگ)ی بیرون آمده‌ایم و سزاوار نمی‌بینیم که بازگردیم». برخی دیگر گفتند: «عده‌ای از مردم و یاران رسول‌الله ۑ با شما هستند و ما، صلاح نمی‌بینیم که آنان را در معرض خطر وبا قرار دهیم». عمر ۑ فرمود: «از پیشم برخیزید و (بروید)». و سپس به من گفت: «انصار را به حضورم بخوان». من، آنان را به حضور عمر ۑ خواندم. عمر ۑ از آن‌ها مشورت خواست و آنان نیز همانند مهاجران (بر سر این موضوع که با شیوع وبا به شام بروند و یا بازگردند)، اختلاف نظر داشتند. عمر ۑ به آن‌ها فرمود: «از نزدم برخیزید و (بروید)». آن‌گاه به من گفت: «آن دسته از بزرگان و ریش‌سفیدان قریش را که پس از فتح مکه هجرت کردند، احضار کن». آنان را به حضور عمر ۑ خواستم. آن‌ها بی‌آن‌که دو نفرشان هم با یک‌دیگر اختلاف نظر داشته باشند، نظر دادند و گفتند: «ما صلاح می‌بینیم که مردم را بازگردانی و آنان را در معرض ابتلا به وبا قرار ندهی». عمر ۑ در میان مردم بانگ برآورد که: «من، بامداد سوار بر مرکبم باز می‌گردم؛ شما نیز آماده‌ی بازگشت باشید». ابو عبیده بن جراح ۑ فرمود: «آیا از تقدیر الهی می‌گریزی؟» عمر ۑ پاسخ داد: «ای اباعبیده! ای کاش (تو این حرف را نمی‌زدی و) شخص دیگری این حرف را می‌گفت. آری، از تقدیر الهی به سوی حُکم و تقدیر الهی می‌گریزیم. آیا غیر

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۷۲۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۱۹.

(۲) سَرغ، نام یک آبادی در مسیر حجاز و شام است. [مترجم]

(۳) منظور از مهاجران نخستین، مهاجرانی هستند که به سوی دو قبله نماز گزارند. [مترجم]

از این است که اگر شتری داشته باشی و به شيله‌ای بروی که دو کناره دارد: یکی، سرسبز و (بی خطر) و دیگری، خشک (و پرخطر)؛ در هر یک از این قسمت‌ها که شترت را بچرانی، به حکم و مشیت الهی، شترت را چرانده‌ای؟» ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه که تا آن هنگام به خاطر ضرورتی حضور نداشت، آمد و گفت: «من در این باره خبر دارم؛ از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «هرگاه شنیدید که در جایی وبا آمده است، به آن‌جا نروید و هرگاه در جایی بودید که وبا آمد، به‌خاطر گریز از آن، آن‌جا را ترک نکنید». عمر رضی الله عنه - که مطابق دستور پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفته بود - الله متعال را حمد و ستایش گفت و سپس بازگشت.

۱۸۰۱- وعن أسامة بن زيد رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا سَمِعْتُمُ الطَّاعُونَ بِأَرْضٍ، فَلَا تَدْخُلُوهَا، وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ فِيهَا، فَلَا تَخْرُجُوا مِنْهَا». [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: اسامه بن زید رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه شنیدید که در سرزمینی طاعون آمده است، به آن‌جا نروید و هرگاه در سرزمینی بودید و طاعون در آن‌جا شیوع پیدا کرد، آن‌جا را ترک نکنید».

شرح

مؤلف رحمه الله در کتابش «ریاض الصالحین» به موضوع مهمی و بابی بدین عنوان گشوده است: «کراهت خروج یا فرار از شهر و منطقه‌ای که در آن وبا شیوع پیدا کرده است؛ و نیز کراهت ورود به آن». وی سپس به این آیه استدلال نموده که الله تعالی می‌فرماید:

﴿أَيُّهَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾ [النساء: ۷۸]

هر جا که باشید، مرگ شما را در می‌یابد؛ هرچند در دژهای استوار باشید.

مؤلف رحمه الله با استدلال به این آیه، بدین نکته اشاره دارد که نباید از شهر یا سرزمینی که در آن، وبا شیوع پیدا کرده است، گریخت؛ زیرا انسان هر جا که باشد، در زمانی که مرگش مقدر شده است، می‌میرد؛ اگرچه در دژهای استوار و مستحکم باشد. الله متعال در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۳۷۳، ۵۷۲۸)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۱۸.

﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ﴾ [الجمعة: ۸]

بگو: بی‌گمان مرگی که از آن می‌گریزید، از روبه‌رو به شما می‌رسد.

فرمود: ﴿فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ﴾؛ یعنی: «از روبه‌رو به شما می‌رسد»؛ نه این‌که در تعقیب شما باشد؛ بلکه از جلوی شما درمی‌آید؛ پس هیچ راه فراری از مرگ وجود ندارد. از این‌رو چرا از سرزمینی که در آن وبا شیوع پیدا کرده است، به‌خاطر فرار از مرگ، بگریزیم؟ آیا اصلاً امکان فرار وجود دارد؟ هرگز؛ بنگرید که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ

مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾ [البقرة: ۲۴۳]

آیا از آن جمعیت چند هزار نفری باخبر نشدی که از ترس مرگ (و به قصد فرار از جهاد، بیماری طاعون را بهانه قرار دادند و) سرزمینشان را ترک کردند. الله به آنان فرمود: بمیرید (و بیماری طاعون، هلاکشان کرد و) سپس آنان را زنده نمود.

آن‌ها جمعیتی چند هزار نفری بودند که برای فرار از بیماری وبا، سرزمینی را در آن وبا آمده بود، ترک گفتند و گریختند؛ آن‌گاه الله ﷻ عجایب قدرت خویش را به آنان نشان داد و برایشان نمایان ساخت که او بر همه چیز احاطه دارد و هرچه اراده کند، به‌انجام می‌رساند؛ لذا به آنان فرمود: بمیرید؛ این، یک فرمان تقدیری بود. از این‌رو مردند؛ زیرا الله ﷻ هرچه اراده کند، فقط کافی‌ست که بگوید: پدید آی؛ آن‌گاه همان می‌شود که او، اراده کرده است. آن جمعیت چند هزار نفری به تقدیر الهی مردند؛ سپس الله متعال آنان را زنده ساخت و به‌راستی که او بر هر کاری تواناست؛ بدین‌سان الله متعال به آنان نشان داد که هیچ گریزگاهی از تقدیر الهی وجود ندارد. سپس مولف ﷺ در این‌باره که نباید وارد سرزمین وبا زده شد، به این آیه استدلال کرده است که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ [البقرة: ۱۹۵]

و خود را به هلاکت نیندازید.

یعنی کاری که مایه‌ی هلاکت شماست، انجام ندهید؛ سپس مولف ﷺ داستان عمر بن خطاب ﷺ را آورده است که آن بزرگوار به سوی شام حرکت کرد و در بین راه به او خبر رسید که در شام، طاعون شیوع پیدا کرده است. در پایان این داستان به

حدیثی از رسول الله ﷺ اشاره شده که فرموده است: «هرگاه شنیدید که در سرزمینی طاعون آمده است، به آنجا نروید». طاعون، نوعی وبای مهلک است که زخم‌ها و عفونت‌های چرکینی در بدن ایجاد می‌کند و به مرگ انسان می‌انجامد؛ طاعون، معمولاً با درد شکم همراه است. همچنین گفته‌اند: طاعون، وبایی مسری است که به سرعت شیوع پیدا می‌کند و همین، کامل‌ترین تعریف درباره‌ی این بیماری است؛ لذا اگرچه طاعون و وبا در ساختار لغتی با هم تفاوت دارند، اما از لحاظ نوع بیماری و آثار و عوارض، یکسان هستند. همچنین اگر در سرزمینی که انسان در آن ساکن است، وبا یا طاعون شیوع پیدا کند، جایز نیست که انسان به‌خاطر فرار از آن آنجا را ترک نماید؛ اما اگر قصد انسان فرار نباشد و به‌ضرورت، به منطقه‌ی دیگری برود و پس از انجام کار و نیاز خود برگردد، ایرادی ندارد.^(۱)

مؤلف رحمه الله به ماجرای خروج عمر بن خطاب رحمه الله به سوی شام اشاره کرده است؛ گویا این سفر، برای فتح بیت المقدس بوده است؛ والله اعلم.

ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: عمر بن خطاب رحمه الله به سوی شام حرکت کرد و چون به "سَرِغ"^(۲) رسید، فرماندهان و سپاهیان اسلام - ابو عبیده رحمه الله و همراهانش - با او دیدار کردند و به او خبر دادند که در شام، وبا شیوع پیدا کرده است. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: عمر رحمه الله به من فرمود: «مهاجران نخستین^(۳) را به حضورم بخوان». آنان را به حضور عمر رحمه الله خواستم؛ وی به آن‌ها خبر داد که در شام، وبا شیوع پیدا کرده است و از آنان نظرخواهی کرد - که با وجود شیوع وبا در شام، چه کنیم؟ - مهاجران، در این باره با هم اختلاف نظر داشتند؛ برخی گفتند: «ما برای کار (مهم و بزرگ)ی بیرون آمده‌ایم و سزاوار نمی‌بینیم که بازگردیم». برخی دیگر گفتند: «عده‌ای از مردم و یاران رسول الله ﷺ با شما هستند و ما، صلاح نمی‌بینیم که آنان را در معرض خطر وبا قرار دهیم». عمر رحمه الله فرمود: «از پیشم برخیزید و (بروید)». و سپس به من گفت: «انصار را

(۱) این، دیدگاه شارح بزرگوار و شمار دیگری از علماست؛ اما در حدیث نهی، چنین قیدی نیامده است؛ لذا تحت هر شرایطی ترک سرزمینی که در آن وبا آمده است، ممنوع می‌باشد. [مترجم]

(۲) سَرِغ، نام یک آبادی در مسیر حجاز و شام است. [مترجم]

(۳) منظور از مهاجران نخستین، مهاجرانی هستند که به سوی دو قبله نماز گزارند. [مترجم]

به حضورم بخوان». من، آنان را به حضور عمر رضی الله عنه خواندم. عمر رضی الله عنه از آن‌ها مشورت خواست و آنان نیز همانند مهاجران (بر سر این موضوع که با شیوع وبا به شام بروند و یا بازگردند)، اختلاف نظر داشتند. عمر رضی الله عنه به آن‌ها فرمود: «از نزدم برخیزید و (بروید)». آن‌گاه به من گفت: «آن دسته از بزرگان و ریش‌سفیدان قریش را که پس از فتح مکه هجرت کردند، احضار کن». آنان را به حضور عمر خواستم. آن‌ها بی‌آن‌که دو نفرشان هم با یک‌دیگر اختلاف نظر داشته باشند، نظر دادند و گفتند: «ما صلاح می‌بینیم که مردم را بازگردانی و آنان را در معرض ابتلا به وبا قرار ندهی». عمر رضی الله عنه در میان مردم بانگ برآورد که: «من، بامداد سوار بر مرکبم باز می‌گردم؛ شما نیز آماده‌ی بازگشت باشید». ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه فرمود: «آیا از تقدیر الهی می‌گریزی؟» عمر رضی الله عنه پاسخ داد: «ای اباعبیده! ای کاش (تو این حرف را نمی‌زدی و) شخص دیگری این حرف را می‌گفت. آری، از تقدیر الهی به سوی حکم و تقدیر الهی می‌گریزیم. آیا غیر از این است که اگر شتری داشته باشی و به شيله‌ای بروی که دو کناره دارد: یکی، سرسبز و پُرخور و دیگری، خشک و بدون گیاه؛ در هر یک از این قسمت‌ها که شترت را بچرانی، به حکم و مشیت الهی، شترت را چرانده‌ای؟» ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه که تا آن هنگام به خاطر ضرورتی حضور نداشت، آمد و گفت: «من در این باره خبر دارم؛ از رسول‌الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «هرگاه شنیدید که در جایی وبا آمده است، به آن‌جا نروید و هرگاه در جایی بودید که وبا آمد، به‌خاطر گریز از آن، آن‌جا را ترک نکنید». عمر رضی الله عنه - که مطابق دستور پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفته بود - الله متعال را حمد و ستایش گفت و سپس بازگشت.

پاره‌ای از نکاتی که از این روایت برداشت می‌شود:

خلیفه در صورتی که ضرورت ایجاب کند، شخصا فرماندهی جنگ و جهاد را بر عهده می‌گیرد.

هم‌چنین از این روایت، به درایت و حُسن سیاست امیرالمؤمنین، عمر فاروق رضی الله عنه پی می‌بریم که به‌رغم دین، دانش و ژرف‌نگری و خردی که داشت، برای تصمیم‌گیری نهایی به مشورت و رایزنی با اهل مشورت روی آورد.

از این روایت چنین برمی‌آید که باید در انتخاب مشاور، اولویت‌ها را در نظر گرفت؛ چنان‌که عمر فاروق رضی الله عنه نظرخواهی و مشورت را از برترین مردم آغاز کرد و

این اولویت را در انتخاب مشاور، رعایت نمود و چون مشورت یا دیدگاه شایسته‌ای دریافت کرد، دیگران را در این مشورت و رایزنی، دخیل نکرد.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، این است که مشاوره یا مشورت با دیگران، یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی مومنان است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ يَبْنِيهِمْ﴾

[الشوری: ۳۸]

و کارهایشان در میان آن‌ها با مشورت است

یعنی در کارها با یک‌دیگر مشورت می‌کنند.

لذا شایسته است که زمام‌دار مسلمانان یا کسی که مسئولیتی را بر عهده می‌گیرد، در مواردی که دچار تردید می‌شود، با صاحب‌نظران و افراد باتجربه مشورت کند؛ هم‌چنین در مواردی که مصلحت عموم مردم در میان می‌باشد، شایسته است که نظر آن‌ها را هم جویا شود تا تصمیمی که می‌گیرد، مبتنی بر خواست همگان باشد.

از این روایت چنین برداشت می‌شود که اظهار نظر و ارائه‌ی نظر مخالف در برابر خلیفه و زمام‌دار مسلمانان، ایرادی ندارد؛ البته به شرطی که ارائه‌ی دیدگاه یا نظر مخالف، در حضور خود حاکم یا خلیفه باشد؛ چنان‌که ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه در حضور عمر بن خطاب رضی الله عنه فرمان آن بزرگوار را مورد واکاوی و بازنگری قرار داد. شرط دیگرش این است که این بازنگری یا اظهار نظر مخالف، از سوی فردی انجام شود که دارای علم و دین و دانش باشد؛ نه از سوی کسانی که احساسی و عاطفی با قضایا برخورد می‌کنند؛ بلکه بررسی و واکاوی مسایل و قضایا، باید توسط افراد صاحب‌نظر و متعهد و در حضور شخص حاکم، انجام شود؛ نه در پشت سرش یا در غیاب او.

از این حدیث چنین برمی‌آید که مثال زدن، درک معانی و مفاهیم را برای مخاطب، آسان‌تر می‌گرداند؛ چنان‌که عمر فاروق رضی الله عنه برای ابوعبیده رضی الله عنه این چنین مثال زد و فرمود: «آیا غیر از این است که اگر شتری داشته باشی و به شילה‌ای بروی که دو کناره دارد: یکی، سرسبز و پُر گیاه و دیگری، خشک و بدون گیاه؛ در هر یک از این قسمت‌ها که شترت را بچرانی، به حکم و مشیت الهی، شترت را چرانده‌ای؟»

این حدیث، ردیست روشن بر قدری‌های معتزلی که می‌گویند: انسان در عمل خویش، مستقل است و الله ﷻ هیچ نقشی در عمل انسان ندارد؛ پناه بر الله! از این رو مجوس این امت نامیده شده‌اند؛ زیرا پندارشان به پندار مجوسیان می‌ماند؛ در صورتی که انسان هر عملی را به تقدیر و اراده‌ی الله ﷻ انجام می‌دهد.

یکی از نکات بارز در این حدیث، این است که گاه پاره‌ای از نکات و علوم شرعی بر بزرگان و سرآمدان مردم نیز پنهان می‌ماند؛ از این رو چه‌بسا فردی که از لحاظ علمی و دینی در رده‌ی پایین‌تری است، نکته‌ای علمی می‌داند که افرادِ عالم‌تر از او نمی‌دانند؛ زیرا بدون شک عمر بن خطاب ﷺ و بسیاری دیگر از صحابه ﷺ از عبدالرحمن بن عوف ﷺ داناتر بودند؛ اما خبر مربوط به این موضوع که آیا ورود به سرزمین طاعون‌زده درست است یا خیر، نزد عبدالرحمن بن عوف ﷺ بود و او بر خلاف عمر فاروق ﷺ، از این مسأله آگاهی داشت.

نکته‌ی دیگری که در این حدیث نمایان می‌باشد، حکمت نبوی است؛ چنان‌که پیامبر حکیم و فرزانه‌ی ما، محمد مصطفی ﷺ بیان فرمود که انسان خود را در معرض ضرر و زیان قرار نمی‌دهد و خویشتن را به هلاکت نمی‌اندازد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

[النساء: ۲۹]

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾

و خویشتن را نکشید.

و می‌فرماید:

[البقرة: ۱۹۵]

﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾

و خود را به هلاکت نیندازید.

لذا برای انسان جایز نیست که نسبت به کارهایی که بیم هلاکتش وجود دارد، خطر کند یا کاری انجام دهد که در معرض هلاکت و نابودی قرار گیرد؛ اگرچه همه چیز به خواست و تقدیر الهی است، اما نباید تأثیر اسباب را از نظر دور داشت؛ چراکه تأثیر اسباب نیز به تقدیر پروردگار متعال و سنتی الهی است.

در این حدیث، به روشنی بیان شده است که «هرگاه در جایی بودید که وبا آمد، به خاطر گریز از آن، آنجا را ترک نکنید»؛ یعنی فرار کردن از سرزمینی در آن وبا آمده است، جایز نیست؛ مگر این که ضرورتی گریزناپذیر در کار باشد.

گفتنی است: انجام اقدامات پیش گیرانه مانند استفاده از واکسن و رعایت نکات بهداشتی برای جلوگیری از شیوع وبا، ایرادی ندارد؛ هم چنان که استفاده از دارو برای درمان بیماری ها، جایز است و نقص در توکل به شمار نمی آید و هیچ منافاتی با توکل ندارد؛ بلکه جزو توکل است؛ زیرا استفاده از اسباب پیش گیرانه و نیز اقدامات درمانی، امر پسندیده ای است و کسی که با ادعای توکل، اسباب را کنار می زند و از اسباب استفاده نمی کند، در حقیقت، متوکل نیست؛ بلکه به حکمتِ الله عز و جل طعنه می زند؛ زیرا بنا بر حکمت الهی امکان ندارد که امری جز با سببی که الله عز و جل آن را مقدر کرده است، پدید آید یا محقق گردد.

۳۶۲- باب: شدت حرام بودن سحر و جادوگری

الله متعال می فرماید:

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾

[البقرة: ۱۰۲]

... سلیمان هیچ گاه کفر نورزید؛ بلکه این شیاطین بودند که کفر ورزیدند و به مردم، سحر آموزش می دادند.

۱۸۰۲- وعن أبي هريرة رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ»؛ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشِّرْكُ بِاللَّهِ، وَالسَّحَرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلَّى يَوْمَ الرَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلَاتِ».

[متفقٌ علیه^(۱)]

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از هفت گناه مُهلک بپرهیزید؛ گفتند: ای رسول خدا! آن ها چه گناهایی هستند؟ فرمود: «شُرک به الله، سحر و جادوگری، قتل نفسی که الله کُشتنش را حرام کرده است؛ مگر به حق،^(۲) رباخواری، خوردن مال یتیم، فرار کردن از میدان نبرد در هنگام رویارویی با دشمن، و تهمت زنا به زنان پاک دامن و مومن و بی خبر از گناه».

شرح

مولف رحمه الله می گوید: «باب: شدت حرام بودن سحر».

سحر و جادوست عبارتست از گره بستن و دمیدن؛ بدین سان که جادوگر با خواندن افسون و دمیدن در آن، شخص مورد نظرش را اذیت می کند یا درصددِ آسیب زدن به او برمی آید یا این که او را از هدفش منع می کند یا او را بر آن می دارد که کاری ناخواسته انجام دهد؛ حتی جادوگر برای رسیدن به هدفش از شیطان ها و جن های پلید و زشت کمک می گیرد؛ همان گونه که الله متعال می فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۷۶۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۹. [این حدیث پیش تر به شماره ی ۱۶۲۲ آمده است. [مترجم]]

(۲) یعنی: در مواردی که اسلام جایز قرار داده است. [مترجم]

﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ ۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ ۖ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَرْوُتَ ۚ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ۚ وَمَا هُم بِضَارِينَ بِهِ ۚ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يَذَنُ اللَّهُ ۚ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ ۚ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۰۲]

و (یهودیان) از آن چه شیاطین درباره‌ی پادشاهی سلیمان (به هم می‌باقتند و برای مردم می‌خواندند، پیروی کردند؛ در حالی که سلیمان هیچ گاه کفر نورزید؛ بلکه این شیاطین بودند که کفر ورزیدند و به مردم، سحر می‌آموختند و نیز آن چه را که بر دو فرشته‌ی بابل (به نام- های) هاروت و ماروت نازل شد، (به مردم آموزش می‌دادند). (آن دو فرشته، طرز باطل کردن سحر را به مردم می‌آموختند) و به هیچ کس چیزی یاد نمی‌دادند مگر این که (ابتدا) به او می‌گفتند: ما وسیله‌ی آزمایشیم؛ مبدا کافر شوی. ولی آن‌ها از آن دو مطالبی می‌آموختند که بتوانند با آن، میان مرد و همسرش جدایی بیندازند؛ اما جز به اجازه و خواست الله نمی‌توانند به کسی زانی برسانند. آن‌ها چیزهایی می‌آموختند که برایشان ضرر داشت، نه فایده؛ و به قطع می‌دانستند که هر کس خریدار چنین کالایی باشد، هیچ بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت. و آن چه خود را به آن فروختند، خیلی زشت و ناپسند است؛ اگر می‌دانستند.

سحر و جادو، یکی از گناهان بزرگ است. هم‌چنین گشتن ساحر، واجب می‌باشد؛ چه از سحر و جادوگری توبه کند و چه توبه نکند. این، به‌خاطر جسارت و گستاخی‌اش و نیز به سبب زیان بزرگی‌ست که به مردم می‌رساند. از این رو در حدیث آمده است: «حَدَّثَ السَّاحِرُ صَرْبُهُ بِالسَّيْفِ»^(۱) یعنی: «مجازات ساحر، این است که او را با شمشیر بزنند (و بکشند)». و در روایتی دیگر آمده است: «صَرْبُهُ بِالسَّيْفِ»

(۱) موقوف است؛ بلکه رفع آن، ضعیف می‌باشد؛ روایت: ترمذی (۱۴۶۰)؛ دارقطنی در سنن خود (۱۱۴/۳)؛ ابن ابی‌عاصم در الدیات، ص: ۵۳؛ و رامهرمزی در المحدث الفاضل، ص: ۴۸۵، از طریق اسماعیل بن مسلم مکی از حسن از جندب به صورت مرفوع؛ گفتنی‌ست: اسماعیل، خیلی ضعیف است و حسن نیز مدلس می‌باشد و به صورت معنعن نیز روایت کرده است؛ نگا: العلل الکبیر از ترمذی (۴۳۰)؛ ترمذی در جامع خود (۶۰/۴) گفته است: «محفوظ، روایت موقوف این حدیث از جندب می‌باشد و دیدگاه بیش‌تر اهل علم از اصحاب پیامبر ﷺ نیز همین بوده است؛ نظر مالک نیز همین می‌باشد».

که به همین معناست. برخی از انواع سحر و جادو، کُفر می‌باشد؛ یعنی سحری که به کمک شیطان‌ها یا با توسل به جن‌ها انجام می‌شود؛ مانند جدایی انداختن در میان زن و شوهرش که پیش‌تر آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی بقره در این باره ذکر شد. لذا سحری که به کمک شیطان‌ها انجام شود، کُفر است؛ زیرا امکان ندارد که شیاطین با چیزی غیر از شرک، در خدمت انسان قرار بگیرند یا به خواسته‌ی انسان تن دهند. البته برای مقابله با سحر یا مصون ماندن از نیرنگ جادوگران، پای‌بندی به اذکار و اوراد شرعی، به خواست پروردگار متعال مؤثر است؛ مانند: آیه‌الکرسی، قرائت سوره‌های ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾، ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ و دیگر اذکاری که در آیات قرآن و احادیث نبوی آمده است. سحر و جادو بر دو گونه است:

- سحری که با کمک گرفتن از ارواح شیطانی به انجام می‌رسد و کُفر است.
 - و سحری که کفر نیست؛ اما گناهی بزرگ می‌باشد و با گره بستن و داروها و چوب‌های عجیب و غریب و امثال آن انجام می‌گردد.
- حُکم جادوگر، این است که او را بکشند؛ اگر جادویش از نوع کُفر باشد، به‌خاطر ارتدادش کشته می‌شود و اگر سحرش از نوع دوم باشد، او را به‌خاطر تبه‌کاری و جنایتی که در حق دیگران مرتکب می‌گردد، اعدام می‌کنند.
- سومین گناه مهلک، قتل نفسی‌ست که الله کُشتنش را حرام کرده است؛ مگر به‌حق. کسانی که الله متعال، کُشتن آن‌ها را حرام فرموده، عبارتند از: مسلمان، کافرِ ذمی، کافرِ هم‌پیمان و کافرِ پناه‌جو.
- ذمی، به کافری گفته می‌شود که در قلمرو حکومت اسلامی زندگی می‌کند و در قبال وظایفی که دارد، از حقوق شهروندی برخوردار است. هم‌پیمان، کافری‌ست که خارج از قلمرو حکومت اسلامی زندگی می‌کند و با مسلمانان، هم‌پیمان است، و در جنگ نیست؛ اگرچه وارد قلمرو اسلامی شود.
- کافرِ پناه‌جو به کافری گفته می‌شود که به مسلمانان پناهنده شده و مسلمانی، او را در پناه خویش قرار داده است؛ مثلاً بازرگان است و برای داد و ستد به او امان می‌دهیم که به سرزمین اسلامی بیاید یا این‌که می‌خواهد درباره‌ی اسلام جست‌وجو کند تا اسلام را بشناسد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ﴾ [التوبة: ۶]

و اگر مشرکی از تو امان خواست، به او امان بده تا کلام الله را بشنود و آن گاه او را به جایگاه امنش برسان.

اما کافر حربی یا ستیزه گر، کافری است که میان ما و او جنگ است و هیچ عهد و پیمانی میان ما و او نیست؛ کشتن چنین کافری، جایز می باشد؛ همان گونه که او برای کشتن مسلمانان، تلاش می کند. رسول الله ﷺ در بیان سومین گناه مهلک، فرمود: «قتل نفسی که الله کشتنش را حرام کرده است؛ مگر به حق» و در مواردی که اسلام جایز قرار داده است. لذا گاه کشتن افرادی که الله متعال کشتن آنها را حرام نموده، روا و بلکه واجب می گردد؛ پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِأَحَدٍ ثَلَاثٍ: الثَّيِّبُ الزَّانِي، وَالتَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَالتَّارِكُ لِدِينِهِ الْمُفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ»^(۱) یعنی: «کشتن هیچ مسلمانی روا نیست، مگر در یکی از این سه مورد: متاهلی که مرتکب زنا می شود، کسی که مرتکب قتل می گردد و قصاص می شود، آن که دینش را ترک می کند و از جماعت مسلمانان جدا می گردد».

تا این جا درباره ی سه گناه مهلک سخن گفتیم. پیامبر ﷺ «رباخواری» را چهارمین گناه مهلک برشمرد؛ پیش تر ربا را تعریف کردیم و اجناس و کالاهایی را که ربا در آنها جریان دارد، برشمردیم و بیان کردیم که ربا، یکی از بزرگ ترین گناهان کبیره است. علامه ابوالعباس حرانی رحمه الله می گوید: هشدار و وعید سختی که درباره ی ربا وارد شده، جز درباره ی شرک، درباره ی هیچ گناه دیگری وارد نشده است؛ الله متعال در کتابش می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۲۷۸﴾ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿۲۷۹﴾﴾ [البقرة: ۲۷۸، ۲۷۹]

ای مؤمنان! تقوای الله پیشه سازید و اگر به راستی ایمان دارید، آنچه را که از اموال ربا (نزد مردم) باقی مانده است، رها کنید. پس اگر چنین نکردید، بدانید که به جنگ با الله و رسولش

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۶۷۶ به نقل از عبدالله بن مسعود رحمه الله.

برخاسته‌اید؛ و اگر توبه کنید، اصل سرمایه‌هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می‌کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می‌گیرید.

بدین ترتیب الله متعال بیان فرمود که اگر رباخواران دست از این عمل برندارند، در حقیقت با الله و رسولش اعلام جنگ کرده‌اند.

لذا اگر در یک وام ربوی، بیست و پنج هزار تومان را در برابر سی هزار تومان به کسی داده‌اید و به‌راستی می‌خواهید توبه کنید، فقط باید اصل پول خود را بگیرید و از گرفتن فرع، خودداری نمایید؛ یعنی فقط همان بیست و پنج هزار تومان را دریافت کنید. برخی از مردم به‌اشتباه می‌گویند: اگر کسی در بانک‌های ربوی از جمله در بانک‌های غربی سپرده‌گذاری کند، می‌تواند سود پولش را بگیرد و آنرا صدقه دهد! این، قیاس و پندار باطلی است. چه معنا دارد که کسی، دست خود را به نجاست آلوده کند و سپس آنرا بشوید؟ چرا از همان ابتدا از نجاست دوری نکنند؟ چنین قیاسی اعتبار ندارد. وقتی چنین بانک‌هایی به تو سود می‌دهند، بگو: ربا در شریعت ما حرام است. برخی از مردم می‌گویند: اگر ما این پول را نگیریم، آنرا برای جنگ با مسلمانان و ساختن کلیساها هزینه می‌کنند. می‌گوییم: نمی‌توان قاطعانه چنین سخنی گفت؛ اگرچه شاید کارمند بانک آنرا برای خود یا خانواده‌اش بردارد. تازه اگر از آن پول برای ساختن کلیسا استفاده کنند، چه ربطی به شما دارد؟ پولی که اصلاً در اختیار شما یا از آن شما نبوده است، اگر در چنین راهی هزینه شود، نمی‌توان گفت که شما به آن‌ها کمک کرده‌اید. از این‌رو آن‌ها در حقیقت، بهره‌ی حاصل از پولتان را به شما نمی‌دهند؛ بلکه از همان ابتدا بر اساس توافق انجام‌شده، سود مشخصی به سپرده‌ی شما تعلق می‌گیرد و چنین نیست که شما در سود و زیان سرمایه‌گذاری، شریک باشید؛ پس سودی که به سپرده‌ی شما می‌دهند، بهره‌ی حاصل از پولتان نیست که بگویید: اگر من این سود را از آنان نگیرم، آن‌ها آنرا در راه حرام هزینه می‌کنند. اصلاً این‌طور نیست که شما در سرمایه‌گذاری حرامشان، سهیم باشید؛ تازه اگر سود پول شما همین مبلغی باشد که به شما می‌دهند یا حتی بیش‌تر از آن، باز هم شما که به آن‌ها دستور نداده‌اید که این پول را برای ساختن کلیسا یا جنگ با مسلمانان هزینه کنند؛ پس تقوا پیشه سازید و با این بهانه‌تراشی به گرفتن اصل سرمایه‌ی خود بسنده نمایید تا نه با گرفتن ربا، مرتکب ظلم و ستم شوید و نه با از دست دادن سرمایه‌ی

خویش مورد ستم قرار گیرید. حکایت این‌ها که بدین‌سان برای گرفتن ربا بهانه‌تراشی می‌کنند، مانند حکایت کسی‌ست که دستش را در نجاست فرو می‌برد و آنگاه درخواست آب می‌کند تا دستش را بشوید؛ این، درست نیست. تازه چه کسی ضمانت می‌کند که اگر چند ملیون پول از طریق ربا یا بهره‌ی بانکی به کسی برسد، او آن‌را صدقه دهد؟ چه‌بسا حرص و آز، او را از این کار باز بدارد و با خود بگوید: چگونه این‌همه پول را بذل و بخشش کنم؟ و آن‌قدر امروز و فردا می‌کند که مرگش فرا می‌رسد و آن‌را برای دیگران می‌گذارد. این کار برای دیگران نیز بدآموزی دارد؛ دیگران خواهند گفت: «فلانی که آدم خداترسی‌ست، پولش را در بانک گذشته، سودش را می‌گیرد و صدقه می‌دهد؛ پس لابد چنین کاری ایرادی ندارد». وقتی مزه‌ی این کار به کام برخی از مسلمانان بنشیند، دیگر در پی تأسیس و راه‌اندازی بانک اسلامی نخواهند بود؛ زیرا تأسیس بانک اسلامی، موانع و مشکلاتی دارد و کار دشواری‌ست و حتی برخی از سودجویان برای راه‌اندازی بانک اسلامی، مانع‌تراشی می‌کنند؛ در نتیجه مردم که فقط به بانک‌های ربوی دست‌رسی دارند، می‌گویند: ناگزیریم در بانک‌های ربوی سپرده‌گذاری کنیم. در هر حال، این‌که خودمان از بهره‌ی بانکی استفاده نکنیم و آن‌را بذل و بخشش نماییم، دلیل موجهی برای جواز سپرده‌گذاری در بانک‌های ربوی و گرفتن سود بانکی نیست؛ بلکه این کار، حرام است. کسانی که قایل به جایز بودن این کار هستند، به قیاسی باطل در برابر نص آشکار قرآن روی آورده‌اند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید: ﴿فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾: «اصل سرمایه‌هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می‌کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می‌گیرید».

هم‌چنین پیامبر ﷺ ربای رایج در دوران جاهلی پیش از اسلام را باطل و مردود اعلام کرد؛ در صورتی که این ربا پیش از نزول احکام شرعی رواج داشت و مردمان آن دوران، این ربا را در میان خود درست می‌دانستند؛ ولی پیامبر ﷺ آن‌را باطل کرد و فرمود: «آگاه باشید که ربای جاهلیت، زیر پاهای من است»؛ یعنی اعتبار ندارد و باطل و بی‌اساس می‌باشد. لذا چگونه یک مسلمان با این‌که ربا را حرام می‌داند، می‌گوید: ربا می‌گیرم و آن را صدقه می‌دهم؟!

متأسفانه برخی از علمای نام‌داری که با انگشت به آن‌ها اشاره می‌شود، چنین پنداری دارند؛ در صورتی که با اندکی دقت و تفکر، درمی‌یابند که در اشتباه هستند؛ به‌راستی روز قیامت در نزد الله متعال چه دلیلی خواهیم داشت که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ﴾: «و اگر توبه کنید، اصل سرمایه‌هایتان از شماست»؟ الله متعال در این آیه، معامله با کفار را مستثنا نفرمود؛ بلکه به‌طور مطلق معامله‌ی ربوی را حرام کرد و فرمود: ﴿وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾: «و اگر توبه کنید، اصل سرمایه‌هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می‌کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می‌گیرید». لذا تأسف‌آور است که برخی از علمایی که به آن‌ها اشاره می‌گردد، فتوا می‌دهند که معامله‌ی ربوی با بانک‌های غربی و کافران در صورتی که سود حاصل از این معامله صدقه داده شود، جایز می‌باشد! حال آن‌که پروردگار متعال بیان فرموده است که رباخوار باید برای توبه، به اصل پول یا سرمایه‌ی خود بسنده کند و از فرع آن بگذرد تا بدین‌سان نه با گرفتن ربا مرتکب ظلم و ستم گردد و نه با از دست دادن سرمایه‌اش مورد ستم قرار گیرد. دلیل کسانی که می‌گویند: باید این پول را از دست کفار به‌دَر آوریم تا در ساختن کلیسا یا برای جنگ مسلمانان از آن استفاده نکنند، بی‌اعتبار است؛ زیرا مگر این هزینه‌ها فقط با همین پول تأمین می‌شود؟ این، تصور و توهمی بیش نیست که برخاسته از وسوسه و فریب شیطان می‌باشد؛ تازه حال که این‌همه مسلمان بر اساس چنین فتوایی عمل می‌کنند، آیا سرکوب مسلمانان و سختن کلیساها، متوقف شده است؟ در هر حال، این کتاب خداست که میان ما حُکم می‌کند: ﴿وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾: «و اگر توبه کنید، اصل سرمایه‌هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می‌کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می‌گیرید».

اگر از شریعت الهی پیروی کنیم، الله متعال برای ما گشایش و برون‌رفتی از هر مشکل و تنگنایی قرار می‌دهد؛ بدون شک فرجام مخالفت با شریعت، فرجامی بد و ناگوار است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْعَقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ﴾

[هود: ۴۹]

به‌راستی سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است.

لذا کسی که پرهیزگار نیست، فرجام نیکی نخواهد داشت؛ از این رو به هیچ عنوان درست نیست که خودسرانه و بدون توجه به آموزه‌های دینی عمل نماییم یا بر پایه‌ی قیاسی بی‌پایه، خرید و فروش را با ربا یک‌سان بدانیم؛ این، اشتباه بزرگی است؛ زیرا مسأله، کاملاً روشن است و نیازی به اجتهاد و اظهار نظر شخصی ندارد؛ زیرا الله متعال به روشنی می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾: «و اگر توبه کنید، اصل سرمایه‌هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می‌کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می‌گیرید». در هر حال، ربا یکی از گناهان مهلک می‌باشد؛ پیامبر ﷺ ماهیت و کیفیت ربا را بیان نموده و یادآور شده است که ربا در شش نوع کالا است: طلا، نقره، گندم، جو، خرما و نمک.^(۱) چنان‌که فرموده است: «الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ وَالْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ وَالْبُرُّ بِالْبُرِّ وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ وَالتَّمْرُ بِالتَّمْرِ وَالْمِلْحُ بِالْمِلْحِ مِثْلًا بِمِثْلِ سَوَاءٍ بِسَوَاءٍ يَدًا بِيَدٍ فَإِذَا اخْتَلَفَتْ هَذِهِ الْأَصْنَافُ فَبِيعُوا كَيْفَ شِئْتُمْ إِذَا كَانَ يَدًا بِيَدٍ»^(۲) یعنی: «معامله‌ی طلا با طلا، نقره با نقره، گندم با گندم، جو با جو، خرما با خرما و نمک با نمک، باید به‌طور مساوی و مثل هم و دست به‌دست باشد؛ و آن‌گاه که جنس دو کالای مورد معامله متفاوت شد، [مثلاً معامله‌ی طلا با نقره بود] هرگونه که خواستید، معامله کنید؛ البته به‌شرطی که دست به دست باشد». لذا وقتی که یک جنس را با کالایی از همان جنس معامله می‌کنید، صحت معامله به دو شرط بستگی دارد: برابر بودن هر دو کالا، و معاوضه‌ی هر دو کالا پیش از جدا شدن؛ یعنی اگر طلا را با طلا معامله می‌کنید، هم وزن هر دو باید برابر باشد و هم هر دو طرف معامله پیش از جدا شدن از یک‌دیگر، کالای مورد معامله‌ی خود را بگیرند؛ و همین‌طور در معامله‌ی نقره با نقره. در معامله‌ی گندم با گندم نیز پیمانه‌ی هر دو باید برابر باشد و داد و ستد یا مبادله در میان دو طرف معامله پیش از جدا شدن از یک‌دیگر، به صورت پایاپای و دست به دست انجام شود. معامله‌ی خرما با خرما، و نیز معامله‌ی جو با جو، و نمک با نمک نیز همین‌گونه است.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۴۳۵ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۵۸۷ به نقل از عباد بن صامت رضی الله عنه.

این، در رابطه با شش کالایی است که در حدیث آمده است؛ اما اگر معامله یک کالا با کالایی از جنس دیگر باشد، در این حالت مساوی بودن، شرط نیست؛ بلکه مبادله‌ی کالاهای مورد معامله به صورت پایاپای شرط است؛ یعنی معامله‌ی یک صاع گندم با دو صاع جو ایرادی ندارد؛ به شرطی که مبادله‌ی گندم و جو پیش از جدا شدن دو طرف معامله از یکدیگر، انجام شود؛ هم‌چنین معامله‌ی طلا با نقره با تفاوت در وزن، ایرادی ندارد؛ اما مبادله باید به صورت پایاپای و دست به دست و پیش از جدا شدن طرفین معامله باشد.

البته متأسفانه امروزه بیش‌ترین رواج ربا، در بازار طلاست؛ زیرا امروزه خرید مواد غذایی با پول‌های رایج انجام می‌شود؛ اما در بازار طلا و نقره، شرایط مذکور رعایت نمی‌گردد.

گفتنی است: ربا انواع گوناگونی دارد و بدترینش ره‌آورد دوران جاهلیت است؛ بدین‌سان که در سررسیدِ وامی که به فقیر داده بودند، به او می‌گفتند: وام خود را پرداخت کن، وگرنه، مقداری دیگر روی آن می‌کشیم و برای بازپرداختش به تو فرصت می‌دهیم. این نوع ربا، اینک نیز رواج دارد؛ مثلاً سررسیدِ وامِ بدهکار رسیده است؛ بستانکار به او می‌گوید: یک سال دیگر به تو فرصت می‌دهم؛ اما باید به جای دو میلیون تومان، دو میلیون و پانصد هزار تومان پس دهی؛ این، حرام است و فرقی نمی‌کند که انجام معامله‌ی ربوی، با همین گستاخی و به همین صراحت باشد یا با حيله و سرهم کردن کلاه شرعی! مثلاً بستانکار به گمان خویش برای رهایی از گناه ربا، به بدهکار می‌گوید: این کالا را به دو میلیون و پانصد هزار تومان به تو دادم؛ و تو آن را به دو میلیون تومان به من بفروش؛ و بدین ترتیب می‌کوشند تا کلاه شرعی سرهم کنند و حرام الهی را حلال بگردانند! ناگفته پیداست که به بازی گرفتن حلال و حرام الهی، بدتر از این است که کسی قبول داشته باشد و حرام بخورد؛ از این‌رو پروردگار متعال، توصیف دقیقی درباره‌ی رباخواران بیان فرموده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ

الْمَسِّ﴾ [البقرة: ۲۷۵]

آنان که ربا می‌خورند، همانند کسی (از قبرشان) بر می‌خیزند که شیطان، او را به شدت دچار جنون و اختلال حواس کرده است.

این، حُکم افراد رباخوار است که شیطان بر آنان چیره می‌شود. آری؛ شیطان بر انسان‌ها مسلط می‌گردد، مگر آنان که لطف و منت الهی شامل حالشان شود و با پای‌بندی بر اذکار شرعی مانند خواندن آیه‌الکرسی در شب‌ها از شرّ شیطان مصون می‌مانند. انسان جن‌زده، دچار بیهوشی و صرع می‌شود و از حالت عادی بیرون می‌آید؛ رباخوران نیز همین‌گونه‌اند و حرکاتشان مانند افراد جن‌زده، غیرعادی‌ست.

علما درباره‌ی مفهوم این آیه دو دیدگاه دارند که آیا منظور از برخاستن رباخوران، برخاستن از قبرهایشان در روز قیامت می‌باشد یا این که رفتارشان در دنیا همانند افراد جن‌زده می‌باشد و در آخرت نیز حرکاتشان غیرعادی‌ست؟

صحیح این است که وقتی آیه، محتمل هر دو معناست، پس هر دو معنا را بر آن حمل می‌کنیم؛ یعنی رباخوران در دنیا همانند افراد جن‌زده رفتاری غیرعادی دارند و در آخرت نیز همانند کسی از قبرشان برمی‌خیزند که شیطان، او را دچار جنون و اختلال حواس کرده است. پناه بر الله!

در هر حال، ربا حرام است؛ چه با صراحت باشد و چه با حيله و به اصطلاح، با سرِ هم کردن کلاه شرعی! بلکه آنان که با حيله و نیرنگ ربا می‌خورند، سنگ‌دل‌ترند و وضعیت بدتری دارند؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [المطففين: ۱۴]

هرگز چنین نیست؛ بلکه گناهانی که همواره مرتکب می‌شوند، بر دل‌هایشان زنگار بسته است.

کسی که بر قلبش زنگار گناه نشسته است، حق را باطل و باطل را حق می‌بیند؛ مانند رباخوران که داد و ستد و ربا را یک‌سان می‌پندارند و می‌گویند: «خرید و فروش، مانند رباست»؛ حال آن‌که الله متعال، خرید و فروش را حلال، و ربا را حرام کرده است. از این‌رو رباخوران این حيله‌ها را سرِ هم می‌کنند تا به گمان خویش به معامله‌ی ربوی خود، وجهه‌ی شرعی بدهند و بدین‌سان هیچ‌گاه از رباخواری دست نمی‌کشند؛ اما کسی که مرتکب حرام می‌شود و قبول دارد که عمل حرامی انجام می‌دهد، امید است که از پروردگار متعال شرم کند و به توفیقِ او توبه نماید و دست از گناه و معصیت بردارد.

«خوردن مال یتیم»، یکی دیگر از گناهان مهلک است. یتیم به هر دختر یا پسری گفته می‌شود که قبل از بلوغ پدرش را از دست بدهد. هر یتیمی، سزاوار مهر و عطوفت و مهربانی‌ست؛ زیرا با مرگ پدرش، دل شکسته شده و سرپرستی جز الله تعالی ندارد.

«فرار از میدان نبرد در هنگام رویارویی با دشمن»، ششمین گناه مهلک است؛ زیرا دو پیامد منفی دارد: نخست این که روحیه‌ی مسلمانان را در هم می‌شکند و دوم این که تقویت روحیه‌ی دشمن را به دنبال دارد. گفتنی‌ست: الله تعالی پشت کردن به میدان نبرد را در دو مورد، مستثنا فرموده است:

﴿وَمَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾ [الأنفال: ۱۶]

هرکس در آن هنگام به آنان پشت کند - جز (به عنوان یک تاکتیک) برای حمله‌ی دوباره یا به منظور پیوستن به گروهی دیگر - سزاوار خشم الله می‌شود و جایگاهش دوزخ است و چه بد جایگاهی‌ست!

اگر پشت کردن به دشمن، یک تاکتیک جنگی در جهت غلبه بر دشمن باشد و نه به‌خاطر فرار از میدان نبرد، ایرادی ندارد؛ به‌عنوان مثال: عده‌ای از رزمندگان در محاصره‌ی دشمن قرار می‌گیرند و برای بیرون آمدن از محاصره، تغییر موقعیت می‌دهند یا برای تجدید قوا، عقب‌نشینی می‌کنند.

و اما هفتمین گناه مهلک: «تهمت زنا به زنان پاک‌دامن و مومن و بی‌خبر از گناه»؛ این هم یکی از گناهان بزرگ و مهلک است؛ مثلاً کسی بگوید: فلان زن، زناکار یا بدکار است. گوینده‌ی چنین سخنی را هشتاد شلاق می‌زنند؛ چنین شخصی از عدالت خارج شده، فاسق به‌شمار می‌آید و دیگر، شهادتش قابل قبول نیست؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [النور: ۴]

و به آنان که به زنان پاک‌دامن نسبت زنا می‌دهند و آن‌گاه چهار گواه نمی‌آورند، هشتاد تازیانه بزنید و هرگز گواهی آنان را نپذیرید. و چنین کسانی فاسق‌اند.

البته حُکم به فسق چنین افرادی یا اسقاط عدالت از آنان، حُکمی تعلیقی است؛ زیرا الله ﷻ می فرماید:

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النور: ۵]

مگر کسانی که پس از آن، توبه کنند و اصلاح و نیکوکاری در پیش بگیرند؛ پس به یقین الله، آمرزنده‌ی مهرورز است.

البته ادعای توبه و پشیمانی، کافی نیست و باید با گذشتِ زمان، ثابت شود که این شخص، واقعاً توبه کرده و اصلاح و نیکوکاری در پیش گرفته است.

گفتنی است: تهمت زنا به مرد پاک‌دامن و بی‌خبر از گناه نیز همین حکم را دارد و جزو گناهان مهلک است.

۳۶۳- باب: نهی از مسافرت با قرآن به سرزمین کافران، در صورتی که بیم آن برود که قرآن به دست کافران بیفتد

۱۸۰۳- عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُسَافَرَ بِالْقُرْآنِ إِلَى أَرْضِ الْعَدُوِّ. [متفقٌ علیہ] ^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: رسول الله ﷺ از بردن قرآن به سرزمین دشمن، منع فرمود.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۹۹۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۸۶۹

۳۶۴- باب: حرام بودن استعمال ظروف طلا و نقره در خوردن و آشامیدن، و طهارت و سایر موارد استعمال

۱۸۰۴- وعن أم سلمة رضی اللہ عنہا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «الَّذِي يَشْرَبُ فِي آيَةِ الْفِضَّةِ إِنَّمَا يُجْرَجُ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ». [متفق عليه]^(۱)

وفي رواية لمسلم: «إِنَّ الَّذِي يَأْكُلُ أَوْ يَشْرَبُ فِي آيَةِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ». ترجمه: ام سلمه رضی اللہ عنہا می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «کسی که در ظروف نقره بنوشد، آتش دوزخ را در شکم خود می ریزد». و در روایتی از مسلم آمده است: «کسی که در ظروف نقره و طلا می خورد و می آشامد...».

۱۸۰۵- وعن حذيفة رضی اللہ عنہ قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم نَهَانَا عَنِ الْحَرِيرِ وَالذَّبَابِ وَالشَّرْبِ فِي آيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَقَالَ: «هُنَّ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا، وَهِيَ لَكُمْ فِي الْآخِرَةِ». [متفق عليه]^(۲)

وفي رواية في الصحيحين عن حذيفة رضی اللہ عنہ: قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «لَا تَلْبَسُوا الْحَرِيرَ وَلَا الذَّبَابَ وَلَا تَشْرَبُوا فِي آيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَلَا تَأْكُلُوا فِي صِحَافِهَا». ترجمه: حذیفه رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم ما را از پوشیدن انواع ابریشم و دیبا و نیز نوشیدن در ظروف طلا و نقره منع نمود و فرمود: «این ها، در دنیا از آن کفار است و در آخرت، مخصوص شما». و در روایتی در "صحيحين" آمده است که حذیفه رضی اللہ عنہ می گوید: از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که می فرمود: «ابریشم و دیبا نپوشید و در ظرف طلا و نقره چیزی ننوشید و نخورید».

(۱) صحيح بخاری، ش: ۵۶۳۴؛ و صحيح مسلم، ش: ۲۰۶۵. این حدیث پیش تر به شماره ی ۷۸۲ آمده است.

(۲) صحيح بخاری، ش: (۵۶۳۲، ۵۸۳۱)؛ و صحيح مسلم، ش: ۲۰۶۷. این حدیث پیش تر به شماره ی ۷۸۱ آمده است.

۱۸۰۶- وعن أنس بن سيرين قال: كُنْتُ مَعَ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه عِنْدَ نَفَرٍ مِنَ الْمُجُوسِ؛ فَجِيءَ بِقَالُودَجٍ عَلَى إِنَاءٍ مِنْ فِضَّةٍ، فَلَمْ يَأْكُلْهُ، فَقِيلَ لَهُ: حَوْلُهُ، فَحَوْلَهُ عَلَى إِنَاءٍ مِنْ حَلَنْجٍ وَجِيءَ بِهِ فَأَكَلَهُ. [روایت بی‌هقی با اسناد حسن]^(۱)

ترجمه: انس بن سیرین می‌گوید: با انس بن مالک رضي الله عنه نزد چند نفر مجوسی بودیم؛ در ظرفی از جنس نقره، فالوده آوردند؛ اما انس بن مالک رضي الله عنه از آن نخورد؛ به کسی که فالوده را آورده بود، گفتند: ظرف را عوض کن، و او آن را در کاسه‌ای معمولی ریخت و آورد؛ آن‌گاه انس رضي الله عنه آن را خورد.

شرح

مولف رحمه الله در باب نخست بدین موضوع پرداخته که بردن قرآن به سرزمین کفار، حرام است؛ زیرا بیم آنست که قرآن به دست کافران بیفتد و به آن اهانت کنند؛ از این رو عبدالله بن عمر رضي الله عنه یادآور شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از بردن قرآن به سرزمین دشمن، نهی فرمود؛ مولف رحمه الله نیز گفته است: بردن قرآن به سرزمین کافران در صورتی ممنوع می‌باشد که خوف یا امکان اهانت کافران به قرآن وجود داشته باشد؛ لذا اگر این نگرانی وجود نداشته باشد، ایرادی ندارد که مسلمانی که برای درس و تجارت به سرزمین کافران می‌رود، قرآن را هم با خود ببرد؛ گفتنی‌ست: مسافرت به سرزمین کفر برای درس یا هر منظور دیگری، فقط با سه شرط جایز است:

شرط اول: انسان آن‌قدر سواد دینی و توانایی علمی برای پاسخ‌گویی به شبهات کافران را داشته باشد؛ زیرا کفار، دشمنان اسلام و مسلمانان هستند و می‌کوشند که مردم را از دین الله تعالی باز دارند لذا همین‌که جوان ساده و کم‌علمی را ببینند، شبهه‌های گوناگونی برای او مطرح می‌کنند تا او را در شک و تردید بیندازد و او را به تدریج از اسلام برگردانند؛ لذا برای کسی که علم کافی برای پاسخ‌گویی به شبهات ندارد، روا نیست که تحت هیچ شرایطی به سرزمین کفار سفر کند؛ البته در شرایط بسیار خاص و اضطراری - مثلاً برای درمان - می‌تواند به همراه شخصی پخته و باسواد به چنین مسافرتی برود.

(۱) روایت بی‌هقی در السنن الکبری (۲۸/۱).

شرط دوم: آن قدر دین دار و بالیمان باشد که در ورطه‌ی شهوت نیفتد؛ زیرا در سرزمین کافران، به نام آزادی انواع و اقسام بی بند و باری، رواج دارد؛ اگرچه آن‌ها در حقیقت، آزاد نیستند؛ بلکه در بند هوا و هوس خویش گرفتارند. در آن جا زنان برهنه عرض اندام می کنند و انواع نوشیدنی‌های حرام در دسترس می باشد؛ لذا مسافرت افراد سست‌ایمان به چنین مناطقی، حرام است.

شرط سوم: مسافرتِ مسلمان به سرزمین کافران، از روی ضرورت و ناچاری باشد؛ مثلاً برای کسب دانش یا تخصصی که جامعه‌اش به آن نیاز دارد و تحصیل آن در کشور اسلامی، ممکن نیست؛ با وجود این سه شرط، مسافرت به سرزمین کافران، جایز است و در غیر این صورت جایز نیست که مسلمان به سرزمین دشمن سفر نماید. این، درباره‌ی کسی است که مدتی طولانی در سرزمین کافران اقامت می کند؛ اما حُکمش برای کسی که برای تجارت می رود و بلافاصله برمی گردد، آسان تر است.

باب دوم درباره‌ی نهی از خوردن و آشامیدن در ظروف طلا و نقره می باشد. طلا و نقره، جزو کالاهایی هستند که الله متعال برای ما در زمین قرار داده است؛ چنان که می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ [البقرة: ۲۹]

او، ذاتی است که هر آنچه را که در زمین وجود دارد، برای شما آفرید.

لذا برای ما رواست که در چارچوب احکام و آموزه‌های دینی، از طلا و نقره استفاده کنیم؛ یعنی به کار بردن طلا و نقره در مواردی که شریعت حرام نکرده است، ایرادی ندارد؛ پیامبر ﷺ از خوردن و نوشیدن در ظروف طلا و نقره نهی فرموده و خبر داده است که «این‌ها، در دنیا از آن کفار است و در آخرت، مخصوص مسلمانان». پیامبر ﷺ در حدیثی که همسر بزرگوارش، ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده، هشدار داده است که هرکس در ظروف طلا و نقره بخورد و بیاشامد، آتش دوزخ را در شکمش شعله‌ور می سازد. در این حدیث آمده است: «إِنَّمَا يُجْرَجُ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ» که مفهومش ذکر شد. در زبان عربی به صدای بلیعدن یک چیز یا فرورفتن آن در گلو، «جرجر» می گویند. [چنان که به صدای گرگر آتش نیز «جرجر» گفته می شود.] لذا در می یابیم که خوردن و نوشیدن در ظروف طلا و نقره، گناه کبیره است؛ زیرا درباره‌اش

این وعید شدید وارد شده و هر گناهی که درباره اش وعیدی ذکر شده باشد، جزو گناهان کبیره به شمار می آید.

علما ظروفی را که آب طلا و نقره داده می شوند، یعنی ظروف طلا اندود و نقره اندود را مانند ظروفی می دانند که از طلا و نقره ساخته شده اند؛ لذا خوردن و نوشیدن در چنین ظروفی جایز نیست.

علما درباره ی استعمال طلا و نقره در سایر موارد، اختلاف نظر دارند؛ جمهورشان بر این باورند که استفاده از ظروف طلا و نقره علاوه بر این که در خوردن و نوشیدن حرام است، در سایر موارد نیز جایز نیست؛ بنا بر دیدگاه این دسته از علما، روا نیست که از ظروف طلا و نقره برای نگهداری دارو یا درهم و دینار و امثال آن استفاده شود؛ زیرا پیامبر ﷺ از استعمال طلا و نقره در خوردن و نوشیدن و سایر موارد نهی فرموده است.

برخی از علما استعمال طلا و نقره را به عنوان ظرف دارو یا جعبه ی نگهداری پول، جایز دانسته و گفته اند: ما حرام بودن طلا و نقره را فقط در چیزی منحصر می دانیم که در حدیث به آن تصریح شده است؛ یعنی فقط در خوردن و نوشیدن؛ از این رو استفاده از طلا و نقره در سایر موارد، حرام نیست؛ زیرا اصل، بر حلال اشیاست؛ چنان که ام سلمه رضی الله عنها که راوی حدیث نهی از استعمال ظروف طلا و نقره در خوردن و نوشیدن است، خودش جامی از نقره داشت که چند تار مو از موهای پیامبر ﷺ را در آن نگه می داشت و مردم برای بهبود بیماری های خود، دو یا سه تار از این موها را در آب می گذاشتند و هم می زدند تا به این آب، تبرک بجویند؛ اما باید دانست که این امر، مخصوص پیامبر علیه الصلاة والسلام بوده است.^(۱) لذا دیدگاه این دسته از علما که استعمال ظروف طلا و نقره را جز در خوردن و نوشیدن روا دانسته اند، صحیح تر به نظر می رسد؛ البته تقوا و احتیاط در این است که برای موافقت با دیدگاه جمهور علما، از ظروف طلا و نقره در هیچ موردی استفاده نکنیم.

(۱) گفتنی است: کسی سراغ ندارد که چیزی از آثار رسول الله ﷺ مانده باشد و این، از حکمت الهی است تا زمینه ی شرک، مرتفع گردد. هم چنین هیچ یک از مسلمانان، پس از رسول خدا ﷺ به ابوبکر و عمر و سایر سرآمدان دینی تبرک نجسته اند و خود، دلیلی است بر این که این امر، مخصوص رسول الله ﷺ بوده است؛ ر.ک: «التوسل، انواعه واحکامه» از علامه آل بانی رحمته الله علیه که در این موضوع، بی نظیر است.

۳۶۵- باب: حرام بودن پوشیدن لباس زعفرانی رنگ برای مرد

۱۸۰۷- عن أنس رضی الله عنه قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَتَزَعْفَرَ الرَّجُلُ. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ از این که مردها به بدن یا لباس خود زعفران بزنند- یا لباس زرد و زعفرانی رنگ بپوشند- نهی فرمود.

۱۸۰۸- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه قَالَ: رَأَى النَّبِيُّ ﷺ عَلَيَّ ثَوْبَيْنِ مُعَصْفَرَيْنِ، فَقَالَ: «أُمُّكَ أَمَرَتْكَ بِهَذَا؟» قُلْتُ: «أَغْسِلُهُمَا؟» قَالَ: «بَلْ أَحْرِقُهُمَا».

وفي روايةٍ فَقَالَ: «إِنَّ هَذَا مِنْ ثِيَابِ الْكُفَّارِ فَلَا تَلْبَسْهَا». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ بر تنم دو لباس زردرنگ دید؛ فرمود: «مادرت تو را به پوشیدن این امر کرده است؟» گفتم: آن ها را بشویم؟ فرمود: «بلکه آن ها را بسوزان».

و در روایتی آمده است: «این، جزو لباس کافران است؛ آن را نپوش».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۸۴۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۰۱.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۰۷۷.

۳۶۶- باب: نهی از سکوت در طول روز تا شب

۱۸۰۹- عن علي عليه السلام قَالَ: حَفِظْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ: «لَا يُتَمَّ بَعْدَ احْتِلَامٍ، وَلَا صُمَاتَ يَوْمٍ إِلَى اللَّيْلِ». [روایت ابوداود با اسناد صحیح]^(۱)

ترجمه: علی می گوید: از رسول الله به یاد دارم که فرمود: «پس از بلوغ، یتیمی نیست و سکوت کردن از صبح تا غروب، روا نمی باشد».

[خطابی در توضیح این حدیث گفته است: سکوت، از عبادت های دوره ی جاهلیت بود؛ لذا در اسلام از این کار منع شدند و دستور یافتند که ذکر و سخن نیک بگویند.]

۱۸۱۰- وعن قيس بن أبي حازم قَالَ: دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ الصَّدِيقُ عَلَى امْرَأَةٍ مِنْ أُمَّسَ يُقَالُ لَهَا: زَيْنُبٌ، فَرَأَاهَا لَا تَتَكَلَّمُ. فَقَالَ: مَا لَهَا لَا تَتَكَلَّمُ؟ فَقَالُوا: حَجَّتْ مُصِمَّةً، فَقَالَ لَهَا: تَكَلَّمِي، فَإِنَّ هَذَا لَا يَحِلُّ، هَذَا مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَتَكَلَّمْتُ. [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: قیس بن ابی حازم می گوید: ابوبکر صدیق نزد زنی به نام زینب از قبیله ی "احمس" رفت و دید که سخن نمی گوید. فرمود: چرا صحبت نمی کند؟ گفتند: نذر سکوت کرده است. ابوبکر به آن زن فرمود: «سخن بگو؛ زیرا این کار روا نیست و از کارهای عصر جاهلیت است». آن گاه آن زن سخن گفت.

شرح

مولف رحمه الله بابی بدین عنوان گشوده: «حرمت پوشیدن لباس زعفرانی رنگ یا زرد برای مرد» و سپس حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که عبدالله بن عمرو بن عاص می گوید: پیامبر بر تنم دو لباس زردرنگ دید؛ فرمود: «مادرت تو را به پوشیدن این امر کرده است؟» گفتم: آن ها را بشویم؟ فرمود: «بلکه آن ها را بسوزان». این، بیان گر کراهت یا حرمت پوشیدن لباس زعفرانی رنگ یا زردرنگی ست که اندکی مایل به قرمز می باشد؛ پیامبر از پوشیدن لباس قرمز رنگ نیز نهی فرموده و نیز خبر

(۱) صحیح الجامع، ش: ۷۶۰۹؛ إرواء الغلیل، ش: ۱۲۴۴؛ و صحیح ابی داود، از آلبنی رحمه الله، ش: ۲۴۹۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۳۸۳۴.

داده که این، جزو لباس کافران است؛ همان گونه که می دانید ما از این که خود را شبیه کافران بسازیم، نهی شده ایم؛ در حدیثی آمده است: «مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ»^(۱). یعنی: «هرکس خود را شبیه قومی بسازد، از جرگه‌ی آنهاست».

سپس مولف رحمه الله بابی درباره‌ی نهی از سکوت در طول روز تا شب گشوده است؛ سکوت، از عبادت‌های عصر جاهلیت بود؛ بدین سان که برخی از مردم طول روز را در سکوت می گذرانند؛ اما مسلمانان از این کار منع شدند؛ زیرا این عمل، انسان را از ذکر الله و تسبیح و تحمید و امر به معروف و نهی از منکر و نیز از قرائت قرآن باز می دارد و جزو کارهای عصر جاهلی است. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله از این کار باز داشت؛ بنابراین، برای مسلمان روا نیست که از صبح تا شب سکوت کند و سخن نگوید؛ حتی اگر کسی نذر سکوت کند، نباید به این نذر، عمل نماید؛ بلکه نذر خود را بشکند و کفاره‌ی سوگند را ادا کند. البته به یاد داشته باشیم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»^(۲)؛ یعنی: «کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد، سخن نیک بگوید و یا سکوت نماید».

(۱) صحیح است؛ ابوداود، ش: ۴۰۳۱؛ و ابن ابی شیبہ (۴۷۱/۶) به نقل از ابن عمر رضی الله عنهما؛ علامه آل بانی رحمه الله در کتاب «حجاب المرأة المسلمة»، ص ۱۰۴، و در إرواء الغلیل، ش: ۱۲۶۹ و نیز در غایة المرام (۱۹۸) این حدیث را صحیح دانسته است.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۰۱۸ و...؛ صحیح مسلم، ش: ۴۷.

۳۶۷- باب: حرمت نسبت دادن انسان به غیر پدرش یا انتساب برده‌ی آزادشده به غیر آزادکننده‌اش

۱۸۱۱- عن سعد بن أبي وقاصٍ رضی اللہ عنہ أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «مَنِ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ غَيْرُ أَبِيهِ، فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ می‌گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هر که آگاهانه خود را به کسی غیر از پدرش نسبت دهد، بهشت بر او حرام است».

۱۸۱۲- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَا تَرْعَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ أَبِيهِ، فَهُوَ كُفْرٌ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «از پدرانتان روی‌گردان نباشید- و خود را به کسی غیر از پدر خویش نسبت ندهید؛ زیرا هر که خود را به کسی غیر از پدرش نسبت دهد، مرتکب کفر و ناسپاسی شده است».

۱۸۱۳- وعن يزيد بن شريك بن طارق قَالَ: رَأَيْتُ عَلِيًّا رضی اللہ عنہ عَلَى الْمِنْبَرِ يَخْطُبُ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَا وَاللَّهِ مَا عِنْدَنَا مِنْ كِتَابٍ نَقْرُؤُهُ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ، وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، فَنَشَرَهَا فَإِذَا فِيهَا أَسْنَانُ الْإِبِلِ وَأَشْيَاءٌ مِنَ الْجَرَاحَاتِ، وَفِيهَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ غَيْرِ إِلَى ثَوْرٍ، فَمَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا أَوْ آوَى مُحْدِثًا، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا. ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ، يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ، فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا. وَمَنْ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ، أَوْ انْتَمَى إِلَى غَيْرِ مَوَالِيهِ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ؛ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا». [متفق عليه]^(۳)

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۳۲۷، ۶۷۶۶)؛ و صحیح مسلم، ش: ۶۳.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۷۶۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۶۲.

(۳) صحیح بخاری، ش: (۱۱۱، ۷۳۰۰)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۳۷۰.

ترجمه: یزید بن شریک بن طارق می گوید: علی علیه السلام را در حال سخنرانی بر روی منبر دیدم و شنیدم که می گفت: نه، به الله سوگند، جز کتاب الله و آنچه در این صحیفه است، کتاب دیگری نزد من نیست که آن را بخوانیم. سپس آن صحیفه را باز کرد که در آن، عُمر شترهای زکات و پاره‌ای از احکام جراحات بیان شده و در آن آمده بود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مدینه از کوه عیر تا کوه ثور،^(۱) حرم است و هرکه در آن بدعتی بیاورد یا بدعت‌گزاری را جای دهد، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست و الله در روز قیامت، هیچ توبه و احسان و فدیة‌ای را از او قبول نمی‌کند. پیمان مسلمانان، یکی‌ست؛ بدین‌سان که کم‌ترینشان از این حق برخوردار است- و می‌تواند به غیرمسلمانان، امان دهد-. پس هرکه امان و پیمان مسلمانی را نقض کند، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست و الله در روز رستاخیز، هیچ توبه و احسان و فدیة‌ای را از او نمی‌پذیرد. هرکس خود را به غیر از پدرش یا به غیر از آزادکنندگان خود نسبت دهد، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست و الله در روز قیامت، هیچ توبه و احسان و فدیة‌ای را از او قبول نمی‌کند».

۱۸۱۴- وَعَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ ادَّعَى لِعَیْرِ أَبِيهِ وَهُوَ يَعْلَمُهُ إِلَّا كُفْرًا، وَمَنْ ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ، فَلَيْسَ مِنَّا، وَلَيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ، وَمَنْ دَعَا رَجُلًا بِالْكُفْرِ، أَوْ قَالَ: عَدُوَّ اللَّهِ، وَلَيْسَ كَذَلِكَ إِلَّا حَارَ عَلَيْهِ»، [متفق علیه]^(۲)

ترجمه: از ابوذر رضی الله عنه روایت است که وی از رسول الله صلی الله علیه و آله شنید که می فرمود: «هرکه آگاهانه خود را به غیر از پدرش نسبت دهد، کفر و ناسپاسی کرده است؛ و هرکس مدعی چیزی شود که مال او نیست، از ما نمی‌باشد و باید جایگاه را در آتش دوزخ فراهم کند. و هرکه شخصی را کافر بخواند یا بگوید: ای دشمن خدا، و آن شخص این‌گونه نباشد، این ویژگی‌ها به خود وی برمی‌گردد».

(۱) این کوه ثور، غیر از کوهی‌ست که در پنج میلی جنوب مکه قرار دارد. [مترجم]

(۲) صحیح بخاری، ش: ۳۵۰۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۶۱. [بخشی از این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی

۱۷۴۲ آمده است. (مترجم)]

شرح

مولف رحمه الله می‌گوید: «حرمت نسبت دادن انسان به غیر پدرش یا انتساب برده‌ی آزادشده به غیر آزادکننده‌اش»؛ مولف رحمه الله دو مورد ذکر کرده است که هر دو، درباره‌ی نسبت و نزدیکی برخی از انسان‌ها با یک‌دیگر است:

اول: نَسَب یا نسبت خانوادگی.

دوم: ولاء یا سرسپردگی برده به خانواده یا قبیله‌ای که او را آزاد کرده‌اند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «الْوَلَاءُ لِحُمَةٍ كَلْحَمَةِ النَّسَبِ»^(۱) یعنی: «ولاء، نسبتی مانند نسبت خانوادگی‌ست». بدین معنا که مانند نَسَب و تبار خانوادگی انسان، امری معنوی و غیرقابل انتقال به دیگران است. بر هر کسی واجب است که خود را از لحاظ نَسَب و تبار، تنها به ریشه‌ی خانوادگی خویش، یعنی به پدر و پدربزرگ و همین‌طور پدر پدربزرگش تا آخر منتسب بداند و جایز نیست که آگاهانه خود را به کسی غیر از پدرش نسبت دهد؛ مثلاً پدرش از فلان قبیله است و شخص، قبیله یا خانواده‌ی پدری خویش را کم‌تر از فلان قبیله یا خانواده می‌پندارد؛ لذا خود را به خانواده یا قبیله‌ای نسبت می‌دهد که از آن‌ها بالاترند؛ چنین شخصی، ملعون و نفرین‌شده می‌باشد و لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست و الله متعال در روز قیامت، توبه و احسان او را نمی‌پذیرد و هیچ فدیة‌ای را از او قبول نمی‌کند.

اما انتساب انسان به پدربزرگ و جد پدری‌اش که مشهور و معروفند، در صورتی که نسبت خود با پدرش را نفی نکند، جایز است؛ چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ، أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»^(۲) یعنی: «به راستی که من، پیامبرم و این، دروغ نیست؛ من، فرزند عبدالمطلب هستم»؛ در صورتی که آن بزرگوار، فرزند عبدالله بن عبدالمطلب می‌باشد و عبدالمطلب نام جد اوست؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله این را در غزوه‌ی حنین از آن جهت گفت که پدربزرگش از پدرش مشهورتر بود و جایگاه والایی در میان قریشیان و دیگر قبایل عرب داشت؛ لذا بی‌آن‌که نسبت خود با پدرش را نفی

(۱) صحیح است؛ صحیح الجامع، ش: ۷۱۵۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۲۸۶۴، ۲۸۷۴، ۲۹۳۰، ۳۰۴۲، ۴۳۱۵، ۴۳۱۶)؛ و مسلم، ش: ۱۷۷۶ به نقل از براء بن عازب رضی الله عنه.

کند، خود را به پدر بزرگ خویش نسبت داد. هم‌چنین افراد با نام قبیله [و نام خانوادگی] خود شناخته می‌شوند؛ آن‌چه نارواست این‌که کسی نسبت خود با پدرش را نفی کند و بخواهد از طریق انتسابش به کسی غیر از پدر خویش، ویژگی و شهرت خانوادگی‌اش را از خود نفی نماید. برخی از مردم به‌خاطر دست‌یابی به کالای ناچیز دنیا به‌جای این‌که خود را به پدرانشان نسبت دهند، به عموهایشان نسبت می‌دهند؛ مثلاً کسانی که می‌خواهند دو تابعیت یا دو ملیت داشته باشند، خود را به دایی یا عموی خود نسبت می‌دهند تا به چیزی از دنیا دست یابند؛ این، حرام است و کسانی که چنین وضعیتی دارند، واجب است که بر همان تابعیت یا ملیتی باشند که هستند و بدین منظور مدارک شناسایی خود را اصلاح کنند و به یاد داشته باشند که هرکس، تقوا پیشه سازد، الله متعال، آسانی و گشایشی فرارویش می‌نهد و از آن‌جا که گمانش را هم ندارد، به او روزی می‌دهد.

سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که علی بن ابی‌طالب علیه السلام بر روی منبر سخنرانی کرد و فرمود: «به الله سوگند، جز کتاب‌الله و آن‌چه در این صحیفه است، کتاب دیگری نزد من نیست که آن را بخوانیم». بدین‌سان علی مرتضی علیه السلام تصریح نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله دست‌نوشته یا چیز خاصی به او نداده است؛ علی علیه السلام بیان داشت که آن‌چه در اختیار دارد، کتاب‌الله می‌باشد که در اختیار همگان است؛ همان کتابی که کوچک‌ترین تحریفی در آن نیامده و همه‌ی مسلمانان، کوچک و بزرگشان، آن را تلاوت می‌کنند. این، ردی آشکار بر رافضیانیست که ادعا می‌کنند که یک‌سوم قرآن و نیز سوره‌ی «ولایة» از آن حذف شده است! کسانی که چنین پنداری دارند، از جرگه‌ی مسلمانان خارج شده‌اند:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ
نُؤَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵]

و هر کس پس از آن‌که راه هدایت برایش روشن و آشکار شد، با پیامبر مخالفت نماید و راهی غیر از راه مومنان در پیش بگیرد، او را به همان راهی که در پیش گرفته، واگذار می‌کنیم و او را به دوزخ می‌اندازیم. و (این) چه بد سرنوشتی‌ست.

امیرالمؤمنین، علی مرتضی علیه السلام سوگند یاد کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله چیز خاصی به او نداده است. این، رد آشکاری بر کسانیست که می‌گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله خلافت را به علی علیه السلام

واگذار کرد و ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) خلافت را غصب کردند و- العیاذ بالله- کافر و منافق بودند! شگفتا از این‌ها که چه اتهام‌هایی بر بهترین‌های امت وارد می‌کنند! از الله متعال می‌خواهیم که این‌ها را با عدل خویش به سزای اعمالشان برساند؛ به یقین که او بر هر کاری تواناست. این‌ها اگر در ادعای دوستی با علی بن ابی‌طالب (رضی الله عنه) راست‌گو هستند و به راستی خود را پیرو او می‌دانند، پس بنگردند که آن بزرگوار آشکارا بر فراز منبر اعلام نمود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) موقعیت یا مقام منحصر به فردی به اهل بیت نداده است؛ بلکه بیان داشت که آنچه در اختیار داریم، همان کتابی‌ست که همه‌ی مسلمانان دارند؛ سپس عُمر شترهای زکات و پاره‌ای از احکام جراحات را بیان نمود که البته در این روایت، به تفصیل نیامده و فقط به آن اشاره شده است؛ آن‌گاه به بیان این حدیث پرداخت که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مدینه از کوه عیر تا کوه ثور،^(۱) حرم است»؛ بنابراین، همه‌ی مدینه همانند مکه حَرَم می‌باشد؛ البته در فضیلت و جایگاه، به حَرَم مکی نمی‌رسد؛ زیرا حَرَم مکه آن‌چنان جایگاهی دارد که کمال ایمان مومن- در صورتی که شرایطش را داشته باشد- به این است که به قصد حج و عمره رهسپار مکه شود؛ اما حَرَم مدینه این‌گونه نیست؛ هم‌چنین ارتکاب گناه و معصیت در حَرَم مدینه، از ارتکاب محرمات در حرم مکه، سبک‌تر است؛ قصدِ شکار در حَرَم مکه، کیفر دارد؛ اما در حرم مدینه این‌گونه نیست؛ خلاصه این‌که تقریباً تفاوت این دو حرم، شش یا هفت مورد می‌باشد. ناگفته نماند که مساحت حرم مدینه، حدّ فاصل کوه‌های عیر و ثور است که چهار فرسنگ در چهار فرسنگ می‌باشد؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره‌ی حرم مدنی فرمود: «هرکه در آن بدعتی بیاورد یا بدعت‌گزاری را جای دهد، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست و الله در روز قیامت، هیچ توبه و احسان و فدیة‌ای را از او قبول نمی‌کند»؛ منظور از بدعت، نوآوری در عقیده، منهج و سلوک مسلمانان و مخالفت با آن‌هاست؛ در این حدیث بیان شد: هرکه در آن بدعتی بیاورد یا دانسته بدعت‌گزاری را جای دهد یا یاری‌اش کند، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست؛ زیرا در گناهش شریک می‌باشد. در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «و پیمان مسلمانان، یکی‌ست؛ بدین‌سان که کم‌ترینشان از این حق برخوردار

(۱) این کوه ثور، غیر از کوهی‌ست که در پنج میلی جنوب مکه قرار دارد. [مترجم]

است- و می‌تواند به غیرمسلمانان، امان دهد- پس هرکه امان و پیمان مسلمانی را نقض کند، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست و الله در روز رستاخیز، هیچ توبه و احسان و فدیهای را از او نمی‌پذیرد». لذا اگر کافری، با ضمانت و کفالت یک مسلمان و در امان او وارد سرزمین اسلامی شود و سپس شخصی بیاید و بگوید که این شخص، کافر است و باید او را کُشت، و سپس او را بکشد، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر قاتل خواهد بود؛ زیرا امان و پیمان مسلمانی را نقض کرده است؛ حال اگر کسی، امان و پیمان حاکم و زمام‌دار مسلمانان را نقض کند، چه حکمی دارد؟ زیرا امان و پیمان حکومت یا همان روادیدی که از سوی حکومت صادر می‌شود، حکم امان‌نامه را برای کافران دارد و مسلمانی که این امان‌نامه را نقض کند، به لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم گرفتار می‌شود.

این، نشان‌گر حمایت دین اسلامی از کسی است که در امان و پیمان یا پناه یک مسلمان وارد قلمرو اسلام می‌شود و نشان می‌دهد که دین اسلام، هیچ ربطی به خیانت، ترور و جنایت ندارد؛ بلکه دین اسلام، آیین واضح و روشنی‌ست که با صراحت تمام بیان داشته است که هر انسانی که مسلمانان به او امان و پناه دهند، حتماً باید در امنیت کامل باشد؛ این حدیث هم‌چنین بیان‌گر نادرستی پندار و روی‌کرد کسانی‌ست که مردمانی را که از سوی مسلمانان عهد و امان دارند، به‌قتل می‌رسانند؛ چنین کسانی سزاوار لعن و نفرین پروردگار و فرشتگان و همه‌ی مردم هستند.

آری؛ اگر یک کافر ستیزه‌گر یا حربی، پنهانی و بدون امان‌نامه‌ی مسلمانان، با هدف جاسوسی یا خراب‌کاری وارد قلمرو اسلامی شود، اعدام می‌گردد؛ زیرا هیچ عهد و امانی ندارد؛ اما کافری که با روادید حکومت یا با امان و کفالت شخصیت‌های حقیقی و حقوقی مسلمان، به سرزمین اسلامی می‌آید، جانش حرمت دارد و نباید کسی به او تعرض کند؛ و هرکس این پیمان را نقض نماید، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست؛ اما شگفتا از کسانی که به نام اسلام و بلکه به نام جهاد اسلامی، عهدشکنی می‌کنند! در صورتی که اسلام، خیانت و عهدشکنی را رد نموده است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿٩١﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ ۚ وَلَيَبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٩٢﴾﴾ [النحل: ۹۱، ۹۲]

و چون با الله پیمان بستید، به پیمان الاهی وفا کنید و سوگندهای استواری را که یاد می‌کنید، نشکنید؛ در حالی که شما، الله را شاهد و نگهبانان قرار داده‌اید. بی‌گمان الله از کردارتان آگاه است. و مانند آن زنی نباشید که نخ‌های تابیده‌اش را پس از تابیدن محکم، باز می‌کرد؛ بدین‌سان که به بهانه‌ی بیش‌تر بودن یک گروه (=مشرکان) از گروه دیگر (=مومنان)، سوگندهایتان را در میان یک‌دیگر دستاویز نیرنگ و خیانت قرار دهید.

در اسلام، پای‌بندی به عهد و پیمان اهمیت فراوانی دارد و پیمان‌شکنی، کار بسیار زشتی‌ست و هیچ جایی در اسلام ندارد؛ اما برخی از افراد بی‌خرد و نادان، می‌خواهند غیرت خود را در چیزی که هیچ مطابقتی با کتاب و سنت ندارد، سبک کنند و با روشی که بر خلاف رهنمودهای کتاب و سنت می‌باشد، عقده‌گشایی نمایند! این، اشتباه بسیار بزرگی‌ست؛ بلکه مومن به رهنمود و دستورهای شرعی پای‌بند است و می‌داند که دین اسلام، دین امیال و خواسته‌های نفسانی نیست:

﴿وَلَوْ أَتَبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾ [المؤمنون: ۷۱]
و اگر حق، پیرو خواسته‌های نفسانی آنان بود، بی‌گمان آسمان‌ها و زمین و موجودات آن‌ها تباہ می‌شدند.

اما راه اسلام، واضح و روشن است و هیچ ابهامی در آن وجود ندارد.

۳۶۸- باب: برحذر داشتن از ارتکاب چیزهایی که الله و رسولش ﷺ از آن منع کرده‌اند

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

[النور: ۶۳]

آنان که از فرمان پیامبر سرپیچی می‌کنند، از این که بلا و یا عذاب دردناکی به آنان برسد، بترسند.

و می‌فرماید:

﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾

[آل عمران: ۳۰]

و الله شما را از نافرمانی خود برحذر می‌دارد.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿إِنْ بَطَشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ﴾

[البروج: ۱۲]

بی‌گمان مجازات پروردگارت، بسیار سخت است.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾

[هود: ۱۰۲]

مؤاخذه‌ی پروردگارت به هنگام ویران کردن دیار ستم‌کاران، این‌چنین است. به‌راستی مجازات پروردگار، دردناک و شدید می‌باشد.

۱۸۱۵- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَغَارُ، وَغَيْرَةُ اللَّهِ تَعَالَى، أَنْ يَأْتِيَ الْمَرْءَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ». [متفق علیه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا الله متعال، غیرت می‌ورزد و این، زمانی ست که بنده، مرتکب کاری شود که الله، بر او حرام کرده است».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۲۲۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۷۶۱. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی ۶۵ آمده است.

شرح

نویسندگان می گویند: «باب: بر حذر داشتن از ارتکاب چیزهایی که الله و رسولش ﷺ از آن منع کرده اند»؛ یعنی بر انسان واجب است که از ارتکاب کارهای حرام، پرهیزد و نسبت به محرمات، سهل انگاری نکند و هیچ گاه خود را از عذاب الهی، ایمن نپندارد؛ زیرا برخی از مردم، به مکر و وسوسه‌ی شیطان، فریفته می شوند؛ شیطان به انسان می گوید: حالا این گناه را انجام بده؛ بعداً توبه خواهی کرد؛ چراکه رحمت پروردگار بر غضبش پیشی گرفته است و خداوند آمرزنده می باشد و فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸]

همانا الله، این را که به او شرک ورزند، نمی آمرزد و جز شرک، هر گناهی را برای هر که بخواهد می بخشد.

و بدین ترتیب شیطان، انسان را با مکر و حيله‌ی خویش می فریبد؛ همان گونه که الله ﷻ می فرماید:

﴿يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾ [النساء: ۱۲۰]

شیطان به آنان وعده می دهد و آن ها را سرگرم آرزوهای طولانی می گرداند و وعده‌ای جز نیرنگ و فریب به آنان نمی دهد.

لذا واجب است که از آنچه که الله و رسولش ﷺ نهی کرده اند، بر حذر باشیم. سپس مولف رحمه الله در این باره به آیاتی از کتاب الله استدلال کرده است؛ از جمله این که الله متعال می فرماید:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳]

آنان که از فرمان پیامبر سرپیچی می کنند، از این که بلا و یا عذاب دردناکی به آنان برسد، بترسند.

این، هشدار از سوی الله ﷻ به کسانی است که از فرمان پیامبر ﷺ سرپیچی می کنند و از دستورهای او، روی گردانند. لذا نفرمود که با پیامبر ﷺ مخالفت می ورزند، بلکه فرمود: «از فرمان او سرپیچی می نمایند» و به آنان هشدار داد که بلا و یا عذاب دردناکی به آنان می رسد. در دل های کسانی که از فرمان پیامبر ﷺ سرپیچی می کنند،

فتنه‌ی شک و تردید یا شهوت و رغبتی حرام می‌افتد؛ از این‌رو امام احمد رحمه الله فرموده است: منظور از بلا یا فتنه که در این آیه آمده، شرک است؛ زیرا چه بسا کسی که بخشی از سخنان یا رهنمودهای نبوی را رد می‌کند، انحرافی در دلش ایجاد شود و سرانجام، به شرک مبتلا گردد و بدین‌سان به هلاکت برسد؛ لذا به اهمیت فرمان‌برداری از پیامبر صلی الله علیه و آله و وجوب پذیرش دستورهایش پی می‌بریم و درمی‌یابیم که هر کس از فرمان او سرپیچی کند، در دنیا به فتنه‌ی شرک یا در آخرت، به عذابی دردناک دچار می‌شود. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾

[آل عمران: ۳۰]

و الله شما را از نافرمانی خود برحذر می‌دارد.

یعنی: از نافرمانی پروردگار که عذاب سختش را در پی دارد، بپرهیزید؛ زیرا مجازات الهی، سخت و شدید است؛ همان‌گونه که خود می‌فرماید:

﴿نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٥٠﴾ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ﴿٥١﴾﴾

[الحجر: ۴۹، ۵۰]

به بندگانم خبر بده که به‌راستی من آمرزنده‌ی مهرورزم. و بی‌گمان عذابم، عذاب دردناکی است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٩٨﴾ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٩٩﴾﴾

[المائدة: ۹۸]

بدانید که الله، سخت‌کیفر است (و بدانید) که الله، آمرزنده‌ی مهرورز می‌باشد.

ابتدا شدت و سختی عذابش را ذکر فرمود تا انسان در برابر عذاب الهی، احساس امنیت نکند؛ زیرا هنگامی که انسان خود را از عذاب الهی ایمن بیندارد، مرتکب معصیت می‌شود و در نتیجه به عذاب الهی گرفتار می‌گردد؛ از این‌رو الله متعال می‌فرماید:

﴿أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيِّنًا وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿٩٧﴾ أَوْ آمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ

أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُرًّا وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩٨﴾ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا

[الأعراف: ۹۷، ۹۹]

الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩٩﴾﴾

آیا مردم و اهالی آبادی‌ها احساس امنیت می‌کنند از این که عذابمان شبانه و در حالی که خوابند، به سراغشان بیاید؟ آیا اهالی آبادی‌ها احساس امنیت می‌کنند از این که عذابمان در روز و در حالی که سرگرمند، به سراغشان بیاید؟ آیا از عذاب الهی در امانند؟ تنها زبان کاران از عذاب الهی (غافلند و) احساس امنیت می‌کنند.

کسی که خود را از عذاب الهی ایمن می‌پندارد، به قدری گستاخ می‌شود که هر گناه و معصیتی انجام می‌دهد و چون نمی‌ترسد، در گناه و معصیت زیاده‌روی می‌کند و بدین ترتیب زیان کار می‌گردد؛ زیرا فرجامش، عذاب و عقوبت الهی است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾ (۱۰۲)

[هود: ۱۰۲]

مؤاخذه‌ی پروردگارت به هنگام ویران کردن دیار ستمکاران، این چنین است. به راستی مجازات پروردگار، دردناک و شدید می‌باشد.

ابوموسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَيُمْلِي لِلظَّالِمِ فَإِذَا أَخَذَهُ لَمْ يُفْلِتْهُ»^(۱) یعنی: «الله به ظالم مهلت می‌دهد و چون او را بگیرد، رهایش نمی‌کند». ابوموسی رضی الله عنه می‌گوید: سپس رسول الله ﷺ این آیه را تلاوت نمود:

﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾ (۱۰۲)

[هود: ۱۰۲]

مؤاخذه‌ی پروردگارت به هنگام ویران کردن دیار ستمکاران، این چنین است. به راستی مجازات پروردگار، دردناک و شدید می‌باشد.

پس هیچ‌گاه معصیت و نافرمانیِ الله عز وجل را کوچک نشمارید؛ اهل علم گفته‌اند: کسی که گناه صغیره‌ای را کوچک می‌شمارد و مرتکب آن می‌شود، سرانجام، به گناه کبیره دچار می‌گردد. از الله متعال می‌خواهیم که ما را از آن چه که خشم و مجازاتش را در پی دارد، محافظت بفرماید.

(۱) این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۲۱۲ گذشت. [مترجم]

۳۶۹- باب: کسی که مرتکب عملی ممنوع می‌شود، چه بگوید یا چه انجام دهد

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾ [فصلت: ۳۶]

و اگر وسوسه‌ای از شیطان متوجه تو گردید، به الله پناه ببر.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ [الأعراف: ۲۰۱]

پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطانی شوند، (مجازات الهی را) به یاد می‌آورند و بی‌درنگ بینا می‌شوند.

و می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۵﴾ أُولَٰئِكَ جَزَاءُهُمْ مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنَعَمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿۱۳۶﴾﴾ [آل عمران: ۱۳۵، ۱۳۶]

و آنان که چون کار زشتی انجام دهند یا بر خویشان ستم کنند، الله را یاد می‌نمایند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند. - و چه کسی جز الله، گناهان را می‌بخشد؟ - و آگاهانه به گناه کردن ادامه نمی‌دهند. پاداش چنین کسانی، آمرزش پروردگارشان و باغ‌هاییست که زیر (درختان و کاخ‌های) آن جویبارها روان است و آنان جاودانه در آن می‌مانند. و پاداش نیکوکاران، چه خوب است!

و می‌فرماید:

﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [النور: ۳۱]

و ای مؤمنان! همه به‌سوی الله توبه کنید تا رستگار شوید.

۱۸۱۶- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ حَلَفَ فَقَالَ فِي حَلْفِهِ: بِاللَّاتِ وَالْعُزَّى، فَلْيُقْل: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَمَنْ قَالَ لِصَاحِبِهِ: تَعَالَ أَقَامِرَكَ فَلْيَتَصَدَّقْ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هرکه به لات و عزی - و به نام غیرالله و معبودان باطل - سوگند یاد کند، باید لاإله إلا الله بگوید؛ و هرکه به دوستش بگوید: بیا تا قماربازی کنیم، باید صدقه دهد».

شرح

مولف رحمہ اللہ می‌گوید: «کسی که مرتکب عملی ممنوع می‌شود، چه بگوید یا چه انجام دهد؟» زیرا انسان از گناه و معصیت، معصوم نیست و هر انسانی گناہانی دارد؛ همان‌گونه که پیامبر ﷺ فرموده است: «كُلُّ بَنِي آدَمَ خَطَّاءٌ، وَخَيْرُ الْخَطَّائِينَ التَّوَّابُونَ»^(۲) یعنی: «همه‌ی انسان‌ها خطاکارند و بهترین خطاکاران، کسانی هستند که توبه می‌کنند». و نیز فرموده است: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَمْ تُذْنِبُوا، لَذَهَبَ اللَّهُ بِكُمْ، وَجَاءَ بِقَوْمٍ يُذْنِبُونَ، فَيَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَغْفِرُ لَهُمْ»^(۳) یعنی: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر گناه نمی‌کردید، الله شما را از میان برمی‌داشت و کسانی را به جای شما می‌آورد که گناه کنند و از الله متعال، آمرزش بخواهند و او نیز آن‌ها را بیامرزد».

لذا هر انسانی، گناہانی دارد؛ اما وقتی مرتکب گناہی می‌شود، برای جبران‌ش چه کند؟ ابتدا بر او واجب است که دست از گناه بردارد و به سوی الله باز گردد و پشیمان شده، توبه و استغفار نماید تا گناہش از او زدوده شود. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾

[فصلت: ۳۶]

و اگر وسوسه‌ای از شیطان متوجه تو گردید، به الله پناه ببر.

یعنی: اگر شیطان در دلت وسوسه انداخت که فلان گناه را انجام بده، چه در حق پروردگار متعال باشد و چه در حق مردم، به الله پناه ببر و بگو: از شرّ شیطان

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۸۶۰؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۴۷.

(۲) تخریج این حدیث پیش‌تر گذشت. [ر.ک: شرح حدیث شماره‌ی ۸۷. (مترجم)]

(۳) این حدیث و تخریج آن، پیش‌تر به شماره‌ی ۴۲۷ آمده است. [مترجم]

رانده شده به الله پناه می‌برم. اگر این را با اخلاص بگویی، الله متعال، تو را از گناه و معصیت محافظت می‌فرماید و تو را بر شیطان و وسوسه‌اش چیره می‌گرداند.

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾

[الأعراف: ۲۰۱]

پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطانی شوند، (مجازات الهی را) به یاد می‌آورند و بی‌درنگ بینا می‌شوند.

آری؛ پرهیزگاران هنگامی که وسوسه‌ای در دلشان بیاید یا مرتکب گناهی شوند، بلافاصله به خود می‌آیند و مجازات الهی را به یاد می‌آورند و درمی‌یابند که به بیراهه رفته‌اند؛ لذا استغفار می‌کنند و از الله متعال، آمرزش می‌خواهند؛ همان‌گونه که الله متعال در آیه‌ی دیگری در توصیف پرهیزگاران می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ﴾: «و آنان که چون کار زشتی انجام دهند یا بر خویشتن ستم کنند، الله را یاد می‌نمایند»؛ منظور از کار زشت، گناه بزرگ است و منظور از ستم بر خویشتن، ارتکاب گناه کوچک‌تر می‌باشد. ﴿ذَكَرُوا اللَّهَ﴾، یعنی: الله را با دل‌ها و زبان‌هایشان یاد می‌کنند. ﴿فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ﴾، یعنی: استغفار می‌کنند و از الله می‌خواهند که گناهانشان را بیامرزد. ﴿وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ﴾: «و چه کسی جز الله گناهان را می‌بخشد؟» هیچ‌کس جز الله گناهان را نمی‌بخشد؛ اگر همه‌ی ساکنان زمین و اهل آسمان‌ها جمع شوند تا فقط یکی از گناهانت را از تو بردارند، هرگز نمی‌توانند چنین کاری انجام دهند؛ و تنها الله متعال است که گناهان را می‌آمرزد. ﴿وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾، یعنی: آگاهانه به گناه کردن ادامه نمی‌دهند؛ اما اگر مرتکب گناهی شوند و به آن ادامه دهند و ندانند که آن عمل، گناه است، الله متعال آنان را مؤاخذه نمی‌فرماید؛ به دلیل این دعای قرآنی که:

﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾

[البقرة: ۲۸۶]

پروردگارا! اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را مؤاخذه مکن.

لذا بنده‌ای که ندانسته و از روی فراموشی، مرتکب گناهی می‌شود یا از روی ناآگاهی به خطا می‌رود، الله متعال او را مؤاخذه نمی‌کند.

﴿أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۶]

پاداش چنین کسانی، آمرزش پروردگارشان و باغ‌هاییست که زیر (درختان و کاخ‌های) آن جویبارها روان است و آنان جاودانه در آن می‌مانند. و پاداش نیکوکاران، چه خوب است!

آری؛ پرهیزگاران در نزد الله متعال، چنین پاداشی دارند.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [النور: ۳۱]

و ای مؤمنان! همه به‌سوی الله توبه کنید تا رستگار شوید.

الله متعال پس از این‌که به مومنان مومن دستور می‌دهد که نگاه‌هایشان را پایین بگیرند و به زنان امر می‌نماید که زیور خویش را آشکار نسازند، می‌فرماید: ﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ﴾: «ای مومنان! همگی به سوی الله توبه کنید؛ یعنی: از شرک به سوی توحید بازگردید و از بدعت به پیروی از رسول‌الله ﷺ روی بیاورید و با تمام وجود، به سوی پروردگارتان برگردید و بر گذشته‌ی خویش پشیمان شوید و تصمیم بگیرید که دوباره به گناهی که مرتکب شده‌اید، روی نیاورید و مرتکب گناه و معصیت نشوید؛ بلکه از الله ﷻ آمرزش بخواهید؛ ﴿لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾: «تا رستگار شوید». رستگاری دو بُعد دارد: رهایی از بدی‌ها و امور ناگوار، و دستیابی به اهداف و خواستنی‌ها. لذا توبه از هر گناهی، واجب است؛ پس هیچ‌گاه هیچ گناهی را کوچک نشمار و نگو: این که گناه بزرگی نیست و الله متعال آن را می‌بخشد؛ زیرا چه‌بسا گناهان بر روی قلب متراکم شود و قلب را تیره و تاریک بگرداند و راه‌های خیر و نیکی را به سوی آن مسدود کند و بدین‌سان بر دلت زنگار بنشیند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [المطففين: ۱۴]

هرگز چنین نیست؛ بلکه گناهی که همواره مرتکب می‌شوند، بر دل‌هایشان زنگار بسته است.

لذا از هر گناهی به سوی الله ﷻ توبه کن.

سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابوهریره رحمه الله می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هرکه به لات و عزی - و به نام غیرالله و معبودان باطل - سوگند یاد کند، باید لا اله الا الله بگوید؛ و هرکه به دوستش بگوید: بیا تا قماربازی کنیم، باید صدقه دهد».

لات، عزی و منات، سه بت در عصر جاهلی بودند که بت پرستان آن دوران، آنها را عبادت و پرستش می کردند و به نام آنها سوگند می خوردند؛ همان گونه که الله متعال می فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ۖ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْآخَرَىٰ ۚ﴾ [النجم: ۱۹، ۲۰]

آیا به "لات" و "عزی" توجه کرده اید؟ و "منات" سومین بت دیگر؟

اینک این بت ها از میان رفته اند؛ اما معبودان باطل دیگری هستند که پرستش می شوند و برخی از مردم به نام آنها سوگند یاد می کنند؛ می دانید که سوگند خوردن به نام غیرالله، شرک است؛ لذا اگر کسی، مرتکب چنین شرکی شد، جبرانش این است که آن را با توحید اخلاص، درمان کند؛ یعنی اگر کسی به نام غیرالله سوگند یاد کرد، برای جبران این عمل، بنا بر رهنمود رسول الله ﷺ بگوید: لا اله الا الله.

هم چنین «هرکس به دوستش بگوید: بیا تا قماربازی کنیم، باید صدقه دهد»؛ گفتن این سخن، حرام است؛ لذا کسی که چنین سخنی بگوید، باید توبه کند و برای جبران این گناه، صدقه دهد؛ هم چنین اگر کسی در انجام واجبات شرعی اش کوتاهی نماید، برای جبرانش باید به سوی الله توبه کند و کارهای نیک فراوانی انجام دهد. از الله متعال می خواهیم که به همه ی ما توفیق توبه عنایت بفرماید و توبه ی ما را بپذیرد و ما را به آنچه که خود دوست دارد و می پسندد، موفق بگرداند.

۱۸- کتاب: موضوع‌های پراکنده و نکات ملیح و دل‌نشین

۳۷۰- باب: احادیثی درباره‌ی دجال و نشانه‌های قیامت

۱۸۱۷- عن التَّوَّاسِ بْنِ سَمْعَانَ رضی الله عنه قَالَ: ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الدَّجَالَ ذَاتَ عَدَاةٍ، فَحَقَّقَ فِيهِ وَرَفَعَ حَتَّى ظَنَّنَاهُ فِي طَائِفَةِ النَّحْلِ؛ فَلَمَّا رُحْنَا إِلَيْهِ، عَرَفَ ذَلِكَ فِيْنَا، فَقَالَ: «مَا شَأْنُكُمْ؟» قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ذَكَرْتَ الدَّجَالَ الْعَدَاةَ، فَحَقَّقْتَ فِيهِ وَرَفَعْتَ، حَتَّى ظَنَّنَاهُ فِي طَائِفَةِ النَّحْلِ، فَقَالَ: «غَيْرُ الدَّجَالِ أَخُوفَنِي عَلَيْكُمْ، إِنْ يَخْرُجُ وَأَنَا فِيكُمْ، فَأَنَا حَاجِبُهُ دُونَكُمْ؛ وَإِنْ يَخْرُجُ وَلَسْتُ فِيكُمْ، فَأَمْرُ حَاجِبِ نَفْسِهِ، وَاللَّهُ خَلِيفَتِي عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. إِنَّهُ شَابٌّ قَطَطٌ عَيْنُهُ طَافِيَةٌ، كَأَنِّي أُشَبَّهُهُ بِعَبْدِ الْعَزَى بْنِ قَطَنِ، فَمَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ، فَلْيَقْرَأْ عَلَيْهِ فَوَاتِحَ سُورَةِ الْكَهْفِ؛ إِنَّهُ خَارِجٌ خَلَّةَ بَيْنِ الشَّامِ وَالْعِرَاقِ، فَعَاثَ يَمِينًا وَعَاثَ شِمَالًا، يَا عِبَادَ اللَّهِ فَانْتَبَهُوا».

قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا لُبُّهُ فِي الْأَرْضِ؟ قَالَ: «أَرْبَعُونَ يَوْمًا: يَوْمٌ كَسَنَةٍ، وَيَوْمٌ كَشَهْرٍ، وَيَوْمٌ كَجُمُعَةٍ، وَسَائِرُ أَيَّامِهِ كَأَيَّامِكُمْ».

قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَسَنَةٍ أَتَكْفِينَا فِيهِ صَلَاةَ يَوْمٍ؟ قَالَ: «لَا، اقْدُرُوا لَهُ قَدْرَهُ». قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا إِسْرَاعُهُ فِي الْأَرْضِ؟ قَالَ: «كَالْغَيْثِ اسْتَدْبَرَتْهُ الرِّيحُ، فَيَأْتِي عَلَى الْقَوْمِ، فَيَدْعُوهُمْ فَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَجِيبُونَ لَهُ، فَيَأْمُرُ السَّمَاءَ فَتُمْطِرُ، وَالْأَرْضَ فَتَنْبُتُ، فَتَرْوِحُ عَلَيْهِمْ سَارِحَتَهُمْ أَطْوَلَ مَا كَانَتْ ذُرَى وَأَسْبَغَهُ ضُرُوعًا، وَأَمَدَهُ خَوَاصِرَ، ثُمَّ يَأْتِي الْقَوْمَ فَيَدْعُوهُمْ، فَيَرُدُّونَ عَلَيْهِ قَوْلَهُ، فَيَنْصَرِفُ عَنْهُمْ، فَيُصْبِحُونَ مُمَجِلِينَ لَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ شَيْءٌ مِنْ أَمْوَالِهِمْ، وَيَمُرُّ بِالْخَرَبَةِ فَيَقُولُ لَهَا: أَخْرِجِي كُنُوزَكَ، فَتَتَّبَعُهُ كُنُوزُهَا كَيْعَاسِيبِ النَّحْلِ، ثُمَّ يَدْعُو رَجُلًا مُمْتَلِئًا شَبَابًا فَيَضْرِبُهُ بِالسَّيْفِ، فَيَقْطَعُهُ جِزْلَتَيْنِ رَمِيَّةَ الْغَرَضِ، ثُمَّ يَدْعُوهُ، فَيُقْبِلُ، وَيَتَهَلَّلُ وَجْهُهُ يَضْحَكُ».

فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ ﷺ فَيَنْزِلُ عِنْدَ الْمَنَارَةِ الْبَيْضَاءِ شَرْقِيَّ دِمَشْقَ بَيْنَ مَهْرُودَتَيْنِ، وَاضِعًا كَفَّيْهِ عَلَى أَجْنِحَةِ مَلَكَيْنِ، إِذَا طَاطَأَ رَأْسَهُ قَطْرٌ، وَإِذَا رَفَعَهُ تَحَدَّرَ مِنْهُ جَمَانٌ كَاللُّؤْلُؤِ، فَلَا يَحِلُّ لِكَافِرٍ يَجِدُ رِيحَ نَفْسِهِ إِلَّا مَاتَ، وَنَفْسُهُ يَنْتَهِي إِلَى حَيْثُ يَنْتَهِي طَرْفُهُ، فَيَطْلُبُهُ حَتَّى يَدْرِكَهُ بَبَابٍ لَدَى فَيَقْتُلُهُ، ثُمَّ يَأْتِي عِيسَى ﷺ قَوْمًا قَدْ

عَصَمَهُمُ اللَّهُ مِنْهُ، فَيَمْسَحُ عَنْ وُجُوهِهِمْ وَيُخَدِّثُهُمْ بِدَرَجاتِهِمْ فِي الْجَنَّةِ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنِّي قَدْ أَخْرَجْتُ عِبَادًا لِي لَا يَدَانِ لِأَحَدٍ بِقِتَالِهِمْ، فَحَرَّرَ عِبَادِي إِلَى الظُّورِ. وَبَيَّعْتُ اللَّهُ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ، فَيَمُرُّ أَوَائِلُهُمْ عَلَى بُحَيْرَةِ طَبْرِيةَ فَيَشْرَبُونَ مَا فِيهَا، وَيَمُرُّ آخِرُهُمْ فَيَقُولُونَ: لَقَدْ كَانَ بِهِذِهِ مَرَّةً مَاءً.

وَيُخَصِّرُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ حَتَّى يَكُونَ رَأْسُ الثَّوْرِ لِأَحَدِهِمْ خَيْرًا مِنْ مِئَةِ دِينَارٍ لِأَحَدِكُمْ الْيَوْمَ، فَيَرْغَبُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، فَيُرْسِلُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِمُ النَّعْفَ فِي رِقَابِهِمْ، فَيُضْبِحُونَ فَرَسِي كَمَوْتِ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، ثُمَّ يَهْبِطُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْأَرْضِ، فَلَا يَجِدُونَ فِي الْأَرْضِ مَوْضِعَ شِبْرٍ إِلَّا مَلَأَهُ رَهْمُهُمْ وَنَتْنُهُمْ، فَيَرْغَبُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، فَيُرْسِلُ اللَّهُ تَعَالَى طَيْرًا كَأَعْنَاقِ الْبُخْتِ، فَتَحْمِلُهُمْ، فَتَطْرَحُهُمْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَطَرًا لَا يُكِنُّ مِنْهُ بَيْتٌ مَدَرٍ وَلَا وَبَرٍ، فَيَغْسِلُ الْأَرْضَ حَتَّى يَتْرُكَهَا كَالزَّلْفَةِ، ثُمَّ يَقَالُ لِلْأَرْضِ: أَنْبِئِي ثَمَرَتِكَ وَرُدِّي بَرَكَتِكَ، فَيَوْمِئِذٍ تَأْكُلُ الْعِصَابَةُ مِنَ الرِّمَانَةِ، وَيَسْتَظِلُّونَ بِقُحْفِهَا، وَيُبَارِكُ فِي الرِّسْلِ حَتَّى أَنْ اللَّقْحَةَ مِنَ الْإِبِلِ لَتَكْفِيَ الْفِئَامَ مِنَ النَّاسِ؛ وَاللَّقْحَةَ مِنَ الْبَقَرِ لَتَكْفِيَ الْقَبِيلَةَ مِنَ النَّاسِ، وَاللَّقْحَةَ مِنَ الْغَنَمِ لَتَكْفِيَ الْفَخِذَ مِنَ النَّاسِ.

فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى رِيحًا طَيِّبَةً فَتَأْخُذُهُمْ تَحْتَ آبَاطِهِمْ فَتَقْبِضُ رُوحَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَكُلِّ مُسْلِمٍ؛ وَيَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ يَتَهَارَجُونَ فِيهَا تَهَارُجَ الْحُمْرِ، فَعَلَيْهِمْ تَقْوُمُ السَّاعَةُ. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: نواس بن اسمعان علیه السلام می گوید: در یکی از صبح ها رسول الله ﷺ درباره ی دجال سخن به میان آورد و آن قدر در این باره سخن گفت که گاه صدایش را بالا می برد و گاه پایین می برد و ما، گمان کردیم که دجال - ظهور کرده و در نزدیکی مدینه - در میان درختان خرماس است؛ لذا به همان سو رفتیم. پیامبر ﷺ که به این موضوع پی برد، فرمود: «چه کار می کنید؟» گفتیم: ای رسول خدا! بامداد درباره ی دجال سخن گفتید و آن قدر در این باره تأکید کردید و صدایتان را پایین و بالا بردید که گمان کردیم که دجال - ظهور کرده و - در میان درختان خرماس است. پیامبر ﷺ فرمود: «بیش ترین ترس و نگرانی ام برای شما، از بابت فتنه هایی غیر از فتنه ی دجال است؛

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۹۳۷.

اگر دجال در زمان من ظهور کند، تک و تنها در برابر او می‌ایستم و گمراهی و ضلالت او را برملا می‌سازم و اگر زمانی ظهور کند که من در میان شما نیستم، هرکس، خود مدافع خویش خواهد بود و الله به جای من، از هر مسلمانی دفاع خواهد کرد. دجال، جوانی ست پیچیده‌موی که یکی از چشمانش کور و برآمده می‌باشد؛ گویی که من می‌توانم او را به عبدالعزی بن قُطَن تشبیه کنم. هرکه از شما او را ببیند، نخستین آیه‌های سوره‌ی کهف را در برابرش بخواند. او، از راهی در میان عراق و شام خروج خواهد کرد و راست و چپش - و همه جا- را به فساد می‌کشانند؛ ای بندگان الله! پایداری ورزید».

گفتیم: ای رسول‌خدا! چه قدر در زمین می‌ماند؟ فرمود: «چهل روز که روز اول، برابر با یک سال است و روز دوم با یک ماه، و روز سوم، با یک هفته برابری می‌کند و سایر روزهایش، همانند روزهای عادی ست».

گفتیم: ای رسول‌خدا! آیا در روزی که مانند یک سال است، باید فقط یک وعده نماز بخوانیم؟ فرمود: «خیر؛ بلکه وقت هر نمازی را با اندازه‌گیری فاصله‌ی میان نمازها در روزهای عادی بسنجید».^(۱) گفتیم: ای رسول‌خدا! حرکتش در زمین با چه سرعتی ست؟ فرمود: «مانند باران است که باد آن را دنبال کند؛ وی نزد گروهی از مردم می‌آید و آنان را- به سوی خویش و ادعای دروغینش- فرا می‌خواند و آنها نیز دعوتش را می‌پذیرند؛ آن‌گاه دجال به آسمان دستور می‌دهد که ببارد و به فرمانش از آسمان، باران می‌بارد. و دستور می‌دهد که زمین بروید، و فرمانش تحقق می‌یابد. بدین ترتیب حیوانات این قوم، در حالی از چراگاه باز می‌گردند که پشت و پاهایشان بزرگ‌تر و فربه‌تر از هر زمانی ست و پستان‌هایشان بیش از گذشته، پُرشیر است. سپس نزد گروهی دیگر می‌آید و آنان را- به سوی خود و ادعای دروغینش فرا می‌خواند؛ ولی آنان سخنش را نمی‌پذیرند. او از نزدشان می‌رود و آنان به خشک‌سالی گرفتار می‌شوند و همه‌ی اموالشان را از دست می‌دهند. دجال بر ویرانه‌ای عبور می‌کند و به

(۱) مفهوم حدیث این است که پس از طلوع صبح، به اندازه‌ی فاصله‌ی نماز صبح تا ظهر در روزهای عادی صبر کنید و با گذشت این مدت از طلوع صبح، نماز ظهر را بخوانید و به همین منوال، سایر نمازها را با اندازه‌گیری فاصله‌ی اوقات نماز در روزهای عادی، به جا آورید. [مترجم]

آن می‌گوید: گنج‌هایت را بیرون بریز و گنج‌های آن ویرانه همانند زنبورهای نر- که ملکه را دنبال می‌کنند- به دنبال او می‌روند؛ آن‌گاه دجال، مردی جوان و تنومند را به حضور می‌خواند و او را با شمشیر می‌زند و به سرعت پرتاب تیر به سوی هدف، دو نیمش می‌کند؛ سپس او را به حضور می‌خواند و او- زنده شده- خندان و با چهره‌ای درخشان روی می‌آورد.

در این میان که دجال چنین رفتاری دارد، الله متعال، مسیح بن مریم علیه السلام را می‌فرستد و او بر روی "مناره‌ی بیضاء" در شرق دمشق در میان دو لباس رنگ‌شده و در حالی که پاهایش بر روی بال‌های دو فرشته است، فرود می‌آید؛ آن‌گاه که سرش را پایین می‌گیرد، قطره‌های آب از آن می‌چکد و چون سرش را بالا می‌گیرد، قطره‌های نقره‌ای و مرواریدگون آب از آن می‌غلند؛ بوی انفاسش به هر کافری برسد، می‌میرد و بُرد انفاسش تا آن‌جاست که می‌بیند. مسیح علیه السلام به تعقیب دجال می‌رود و در "باب لُد" (که در فلسطین است) به او می‌رسد و او را می‌کشد.

سپس عیسی علیه السلام نزد قومی می‌آید که الله، آنان را از فتنه‌ی دجال محافظت کرده است و بر چهره‌هایشان دست می‌کشد و با آنان درباره‌ی جایگاه رفیعشان در بهشت سخن می‌گوید. در این میان، الله متعال به عیسی علیه السلام وحی می‌کند که من کسانی پدید آورده‌ام که هیچ‌کس را یارای جنگیدن با آن‌ها نیست؛ پس بندگانم را در "کوه طور" پناه ده. و الله، "یأجوج" و "مأجوج" را می‌فرستد و آنان از همه‌ی ارتفاعات سرازیر می‌شوند. نخستین گروه‌هایشان بر "دریاچه‌ی طبریه" می‌گذرند و همه‌ی آب موجود در آن را می‌نوشند؛ و چون آخرین گروه‌هایشان از آن‌جا می‌گذرند، می‌گویند: قبلاً این‌جا آب بود.

سپس پیامبر خدا، عیسی علیه السلام و یارانش محاصره می‌شوند و به‌قدری در تنگنا قرار می‌گیرند که سر یک گاو برای هر یک از آنان، بیش از صد دینار برای هر یک از شما در امروز، ارزش دارد. آن‌گاه پیامبر خدا، عیسی علیه السلام و یارانش علیهم السلام به الله متعال عرض حال و نیاز می‌کنند و الله متعال بر گردن‌های یأجوج و مأجوج، کرم‌هایی مسلط می‌کند که همه‌ی آن‌ها به یک‌باره می‌میرند. سپس پیامبر خدا، عیسی علیه السلام و یارانش علیهم السلام -از کوه طور- پایین می‌آیند و در زمین یک وجب هم نمی‌یابند که از بوی گند و تعفن یأجوج و مأجوج، پُر نشده باشد؛ پس عیسی علیه السلام و یارانش علیهم السلام به الله متعال عرض حال

و نیاز می‌کنند و الله متعال، پرندگان را که مانند گردن شتر هستند، می‌فرستد و این پرندگان، اجساد آن‌ها را برمی‌دارند و آن‌جا که الله بخواهد، می‌اندازند. سپس الله ﷻ بارانی می‌فرستد که هیچ خانه‌ی خشتی و هیچ خیمه‌ای از آن محفوظ نمی‌ماند؛ بلکه این باران، تمام زمین را می‌شوید و آن را مانند آینه، - صاف و هموار - می‌گرداند. سپس به زمین گفته می‌شود: گیاهان و ثمرات خود را برویان و برکت را باز گردان. در آن روز - برکت به قدری فراوان می‌شود که - یک انار برای یک گروه چند نفری، کافی‌ست و می‌توانند در سایه‌ی آن قرار بگیرند و در شیر شتر - نیز آن قدر - برکت می‌افتد که شیر یک شتر، برای جمع زیادی از مردم کافی‌ست و شیر یک گاو، قبیله‌ای از مردم و شیر یک گوسفند، یک طایفه را کفایت می‌کند. در آن حال که مردم چنین وضعی دارند، الله متعال، باد پاکی را می‌فرستد و آن باد، زیر بغل مردم را می‌گیرد و روح هر مومن و مسلمانی را قبض می‌کند و مردم بدکار باقی می‌مانند و مانند خران و درازگوشان به هم می‌آمیزند و بر یک‌دیگر می‌جهند - و آشکارا زنا می‌کنند - و در زمان آنان، قیامت برپا می‌شود».

شرح

مولف رحمه الله در کتابش ریاض الصالحین، بخشی را به موضوع‌های پراکنده و نکات جذاب و دل‌نشین اختصاص داده و در نخستین باب این بخش، احادیثی را درباره‌ی دجال و نشانه‌های قیامت، ذکر کرده است. دجال، اسم مبالغه است و به معنای بسیار دروغ‌گوست؛ یعنی کسی که زیاد دروغ می‌گوید و دروغ‌گویی ویژگی اوست. منظور از نشانه‌های قیامت، نشانه‌های نزدیک شدن رستاخیز می‌باشد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا﴾ [محمد: ۱۸]

گویا تنها منتظر این هستند که رستاخیز، ناگهان به سراغشان بیاید؛ همانا نشانه‌هایش فرا رسیده است.

سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که نواس بن سمرعان رحمه الله می‌گوید: «در یکی از صبح‌ها رسول الله ﷺ درباره‌ی دجال سخن به میان آورد و آن قدر در این باره سخن گفت که گاه صدایش را بالا می‌برد و گاه پایین می‌برد؛» یعنی در

این باره طولانی سخن گفت «و ما گمان کردیم که دجال - ظهور کرده و در نزدیکی مدینه - در میان درختان خرماست»؛ اما آن گونه که می پنداشتند، نبود. پیامبر ﷺ دریافت که آنان از سخنانش چنین برداشتی داشته اند و چون از آنان توضیح خواست، پاسخ دادند: «ای رسول خدا! بامداد درباره ی دجال سخن گفتید و آن قدر در این باره تأکید کردید و صدایتان را پایین و بالا بردید که گمان کردیم که دجال - ظهور کرده و - در میان درختان خرماست». پیامبر ﷺ فرمود: «بیشترین ترس و نگرانی ام برای شما، از بابت فتنه هایی غیر از فتنه ی دجال است»؛ اشاره ی رسول الله ﷺ به این بود که من بیش از آن که برای شما از بابت دجال نگران باشم، از این می ترسم که به شرک اصغر، یعنی به ریا مبتلا شوید؛ چنان که فرموده است: «إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشِّرْكَ الْأَصْغَرُ»؛ یعنی: «بیشترین چیزی که از بابت آن برای شما می ترسم، شرک اصغر است». پرسیدند: ای رسول خدا! شرک اصغر چیست؟ فرمود: «ریا». ^(۱) ریا به معنای خودنمایی ست؛ بدین سان که انسان هنگام عبادت پروردگارش چنین وانمود کند که عبادتش را به نیکی انجام می دهد تا مردم او را ببینند و بگویند: عجب آدم عبادت گزار است! چه خوب عبادت می کند! لذا هدفش از عبادت، این است که مردم از او تعریف کنند و عبادت را وسیله ای برای نزدیک شدن به مردم قرار می دهد؛ می دانید که اگر بخواهد مردم را عبادت کند تا به آن ها نزدیک شود، مرتکب شرک اکبر شده است؛ ولی هدف آدم ریاکار، این است که عبادت الله متعال را وسیله ای قرار دهد که مردم او را بستایند و بگویند: فلانی عابد و پارساست؛ یا بگویند: فلانی، زیاد روزه می گیرد! یا زیاد صدقه می دهد و آدم سخاوتمند و بخشنده ای ست! بدین سان عملی که انجام می دهد، خالص برای الله ﷻ نیست و در پی این است که مردم از او تعریف کنند؛ از این رو خودنمایی می کند. ریا و خودنمایی در صورتی که اندک باشد، شرک اصغر است و چنان چه مستمر و فراوان باشد، شرک اکبر به شمار می آید. هر که از روی ریا و خودنمایی نماز بخواند یا از روی ریا و خودنمایی روزه بگیرد یا خوش رفتاری اش با مردم از روی ریا و خودنمایی باشد، اعمالش تباه و باطل است.

(۱) صحیح است؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۹۵۱.

ریا و خودنمایی، یکی از ویژگی‌های منافقان می‌باشد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالًا يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۲]

منافقان (به پندار خود) الله را می‌فریبند؛ و الله، کيفر نیرنگشان را به خودشان باز می‌گرداند. و هنگامی که به نماز می‌ایستند، از روی تنبلی (به نماز) می‌ایستند و در برابر مردم ریا و خودنمایی می‌کنند و الله را جز اندکی یاد نمی‌کنند.

آدم ریاکار باید بداند که الله متعال دیر یا زود، رسوایش می‌گرداند؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ سَمَعَ سَمَعَ اللَّهِ بِهِ، وَمَنْ يُرَائِي يُرَائِي اللَّهَ بِهِ»^(۱) یعنی: «هرکس (با بازگو کردن کارهای نیکش) به دنبال شهرت باشد، الله، دستش را رو می‌کند؛ و هرکس ریاکاری یا خودنمایی کند، الله، ریاکاری‌اش را آشکار می‌سازد».

در ادامه‌ی حدیث نواس رضی الله عنه آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «اگر دجال در زمان من ظهور کند، تک و تنها در برابر او می‌ایستم و گمراهی و ضلالت او را برملا می‌سازم و اگر زمانی ظهور کند که من در میان شما نیستم، هرکس، خود مدافع خویش خواهد بود و الله به جای من، از هر مسلمانی دفاع خواهد کرد». بدین‌سان از الله تعالی خواست که مومنان را یاری نماید و آنان را از فتنه‌های دجال محافظت بفرماید؛ زیرا دجال، بزرگ‌ترین فتنه از زمان آفرینش آدم علیه السلام تا برپایی قیامت است.

سپس رسول الله ﷺ فرمود: «دجال، جوانی ست پیچیده‌موی که یکی از چشمانش کور و برآمده می‌باشد» و الله تعالی او را به‌عنوان فتنه و آزمونی به سوی انسان‌ها می‌فرستد؛ او، ادعای ربوبیت می‌کند و الله متعال برای آزمایش انسان‌ها، توانایی‌هایی به او می‌بخشد؛ چنان‌که «دجال نزد قومی می‌رود و آنان را به سوی خود فرا می‌خواند؛ و آن‌ها نیز دعوتش را می‌پذیرند؛ آن‌گاه دجال به آسمان دستور می‌دهد که ببارد و به فرمانش از آسمان، باران می‌بارد. و دستور می‌دهد که زمین بروید، و فرمانش تحقق می‌یابد. بدین‌ترتیب حیوانات این قوم، در حالی از چراگاه بازمی‌گردند که پُشت و پاهایشان بزرگ‌تر و فربه‌تر از هر زمانی ست و پستان‌هایشان بیش از

(۱) این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۱۶۲۷ آمده است. [مترجم]

گذشته، پُرشیر است. سپس نزد گروهی دیگر می‌آید و آنان را - به‌سوی خود و ادعای دروغینش فرامی‌خواند؛ ولی آنان سخنش را نمی‌پذیرند. او از نزدشان می‌رود و آنان به خشک‌سالی گرفتار می‌شوند و همه‌ی اموالشان را از دست می‌دهند». گروه نخست که دعوت دجال را قبول می‌کنند، درحقیقت، زیان‌کارند و گروه دوم، به‌رغم این‌که دارایی‌های خود را از دست می‌دهند و گرفتار خشک‌سالی می‌شوند، رستگارانند و نزد الله متعال اجر و ثواب می‌یابند. سپس «دجال بر ویرانه‌ای عبور می‌کند و به آن می‌گوید: گنج‌هایت را بیرون بریز و گنج‌های آن ویرانه همانند زنبورهای نَر - که ملکه را دنبال می‌کنند - به دنبال او می‌روند».

رسول الله ﷺ فرمود: «دجال چهل روز در زمین می‌ماند؛ روز اول، برابر با یک سال است و روز دوم با یک ماه، و روز سوم، با یک هفته برابری می‌کند و سایر روزهایش، همانند روزهای عادی‌ست»؛ یعنی سی و هفت از روزهایی که دجال در زمین است، همانند روزهای عادی‌ست؛ اما الله ﷻ این پرسش را در اذهان صحابه ﷺ انداخت تا از پیامبر ﷺ بپرسند: «ای رسول‌خدا! آیا در روزی که مانند یک سال است، باید فقط یک وعده نماز بخوانیم؟ فرمود: «خیر؛ بلکه وقت هر نمازی را با اندازه‌گیری فاصله‌ی میان نمازها در روزهای عادی بسنجید».^(۱) لذا اگر گفته شود: آن، چه روزی‌ست که انسان در آن نماز یک سال را می‌خواند؟ در پاسخ می‌گوییم: آن روز، نخستین روزِ ظهورِ دجال است که با یک سال برابری می‌کند. و نیز از این حدیث چنین برداشت می‌شود که آن روز، همان روزی‌ست که زکات مال در یک روز واجب می‌شود و همین‌طور باید یک‌دوازدهم آن روز را که برابر با یک ماه است، روزه گرفت؛ زیرا نخستین روزِ ظهورِ دجال، مساوی با یک سال می‌باشد.

وقتی صحابه ﷺ این حدیث را از پیامبر ﷺ شنیدند، این پرسش را مطرح نکردند که چگونه خورشید در نخستین روزِ ظهورِ دجال که برابر با یک سال است، ثابت

(۱) مفهوم حدیث این است که پس از طلوع صبح، به‌اندازه‌ی فاصله‌ی نماز صبح تا ظهر در روزهای عادی صبر کنید و با گذشت این مدت از طلوع صبح، نماز ظهر را بخوانید و به همین منوال، سایر نمازها را با اندازه‌گیری فاصله‌ی اوقات نماز در روزهای عادی، به‌جا آورید. [مترجم]

می‌ماند؛ حال آن‌که گردش شب و روز، بیست و چهار ساعت است؟ آن‌ها، چنین پرسشی مطرح نکردند؛ زیرا الله ﷻ بر هرکاری تواناست. صحابه ﷺ معمولاً درباره‌ی مسایل تکوینی یا مسایل مربوط به هستی، سؤال نمی‌کردند؛ زیرا به قدرت الله ﷻ ایمان داشتند؛ بلکه همواره جویای مسایلی بودند که برای آن‌ها اهمیت داشت. لذا در این مورد از رسول الله ﷺ سؤال کردند که آیا در این یک روز که با یک سال برابر است، باید یک نوبت نماز بخوانیم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «لَا، اقْدُرُوا لَهُ قَدْرَهُ»؛ یعنی: «خیر؛ فاصله‌ی بین هر دو نماز در روزهای عادی را بسنجید و بر همین اساس نماز بخوانید». به عنوان مثال: پس از طلوع صبح، به اندازه‌ی فاصله‌ی نماز صبح تا ظهر در روزهای عادی صبر کنید و با گذشت این مدت از طلوع صبح، نماز ظهر را بخوانید؛ اگرچه خورشید، هنوز در کرانه‌ی شرقی باشد. درباره‌ی روزه و زکات نیز به همین منوال عمل می‌کنیم. از این‌رو گاه به عنوان معما، این پرسش مطرح می‌شود که: «آن کیست که فقط با گذشت یک روز، سررسید پرداخت زکات اوست؟»

در رابطه با روز دوم که با یک ماه برابری می‌کند، نمازهای یک ماه را می‌سنجیم و روز سوم، نمازهای یک هفته را. الله متعال، این سؤال را در دل صحابه ﷺ انداخت؛ و این، از کمال دین اسلام می‌باشد که به چنین مسایلی نیز پاسخ گفته است؛ زیرا وضعیت قطب شمال و جنوب، همین‌گونه است؛ یعنی شش ماه از سال، روز و شش ماه، شب می‌باشد و اگر این حدیث وجود نداشت، مسلمانی که در چنین موقعیتی قرار می‌گیرد، با مشکل روبه‌رو می‌شد. لذا با وجود این حدیث، سنجش اوقات نماز برای مناطقی که شش ماه، شب است و شش ماه روز، کار مشکلی نیست.

سپس صحابه ﷺ پرسیدند: ای رسول‌خدا! حرکتش در زمین با چه سرعتی است؟ فرمود: «مانند باران است که باد آن را دنبال کند»؛ یعنی حرکتش، حرکتی عادی یا مانند حرکت چارپایان نیست؛ بلکه به سرعت باد حرکت می‌کند. الله ﷻ کیفیت حرکتش را بهتر می‌داند؛ معلوم نیست که آیا وسایل و امکاناتی چون هواپیما در اختیار دارد یا خیر؟ در هر حال پیامبر ﷺ خبر داده است که حرکتش، همانند حرکت باد می‌باشد.

دجال، یکی از نشانه‌های قیامت می‌باشد؛ از این‌رو مولف ﷺ حدیث خروج دجال را در باب نشانه‌های قیامت آورده است؛ پیش‌تر بیان شد که دجال، دروغ‌گو و خیانت‌کار

است و از راهی در میان شام و عراق، یعنی از ایران خروج می‌کند و هفتاد هزار از یهود اصفهان به دنبالش به راه افتاده، از او پیروی می‌کنند! گویا این‌ها در اصفهان گرد هم می‌آیند تا با دجال، بیعت نمایند؛ زیرا یهودیان، دروغ‌گو و خیانت‌کارند.

در این حدیث آمده است که یکی از فتنه‌های دجال، این است که جوانی مسلمان و تنومند را به قتل می‌رساند؛ آن‌گونه که در حدیثی دیگر آمده است: آن جوان به دجال می‌گوید: تو همان دجالی که پیامبر ﷺ خبرت را به ما داده است؛ از این‌رو دجال آن جوان را با شمشیر می‌زند و دو نیمه‌اش می‌کند و هر نیمه‌ای را از نیمه‌ی دیگر، جدا کرده، اندکی دورتر می‌اندازد؛ سپس او را صدا می‌زند و دو نیمه‌اش به هم می‌رسد و آن جوان، زنده می‌شود؛ گویی پیش‌تر هیچ آسیبی ندیده است؛ اما آن جوان باز به دجال می‌گوید: گواهی می‌دهم که تو دجال هستی و اینک به کذبت بیش‌تر پی بردم. دجال او را برای دومین بار می‌کشد و سپس او را صدا می‌زند؛ آن جوان مسلمان، خندان و با چهره‌ای درخشان به سوی دجال می‌آید و دوباره بر دروغ‌گو بودن دجال گواهی می‌دهد و چون دجال می‌خواهد او را برای سومین بار دو تکه کند، عاجز می‌ماند و نمی‌تواند او را بکشد؛ «در این میان که دجال چنین رفتاری دارد، الله متعال، عیسی بن مریم ﷺ را می‌فرستد و او بر روی مناره‌ی بیضاء در شرق دمشق در میان دو لباس رنگ‌شده و در حالی که پاهایش بر روی بال‌های دو فرشته است، فرود می‌آید؛ همان‌گونه که می‌دانید، فرشتگان، دارای بال هستند و عیسی ﷺ اینک زنده است و در آسمان‌هاست و پیش از قیامت فرود می‌آید تا دجال را بکشد؛ زمانی که فرود می‌آید، با آبی پاک غسل کرده است؛ از این‌رو «آن‌گاه که سرش را پایین می‌گیرد، قطره‌های آب از آن می‌چکد و چون سرش را بالا می‌گیرد، قطره‌های نقره‌ای و مرواریدگون آب از آن می‌غلند»؛ شاید هم این‌ها قطره‌های عرق است. والله اعلم. رسول الله ﷺ افزود: «بوی انفاس عیسی ﷺ به هر کافری برسد، می‌میرد و بُردِ انفاسش تا آن‌جاست که می‌بیند». این، یکی از نشانه‌ها و عجایب قدرت پروردگار است و بدین معناست که بسیاری از کافران، به دست عیسی ﷺ کشته می‌شوند؛ زیرا این نفَس پاک در هوا جریان می‌یابد و به هر کافری که می‌رسد، او را از پا درمی‌آورد. عیسی ﷺ در مناره‌ی بیضاء در شرق دمشق فرود می‌آید و به تعقیب دجال می‌رود و در "باب لُد" -

که در فلسطین است و یهودیان آن را بازسازی کرده‌اند- به دجال می‌رسد و او را می‌کشد و بدین ترتیب فتنه‌ی دجال پایان می‌یابد و عیسی علیه السلام در زمین می‌ماند.

«سپس عیسی علیه السلام نزد قومی می‌آید که الله، آنان را از فتنه‌ی دجال محافظت کرده است و بر چهره‌هایشان دست می‌کشد و با آنان درباره‌ی جایگاه رفیعشان در بهشت سخن می‌گوید. در این میان، الله متعال به عیسی علیه السلام وحی می‌کند که من بندگان پدید آورده‌ام که هیچ‌کس را یارای جنگیدن با آنها نیست»؛ این‌ها بندگان عبادت‌گزار پروردگار نیستند؛ بلکه از آن جهت از آنان به بندگان خویش یاد فرمود که آفریدگان اویند و از لحاظ تقدیری، بنده‌ی او به‌شمار می‌آیند، نه از لحاظ دینی و ایمانی؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا عَائِيَ الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾ [مریم: ۹۳]

همه‌ی موجودات آسمان‌ها و زمین **بنده‌وار** نزد پروردگار رحمان می‌آیند.

الله متعال به عیسی علیه السلام دستور می‌دهد که بندگان او را در "کوه طور" پناه دهد. رسول‌الله صلی الله علیه و آله افزود: «آن‌گاه الله، یاجوج و ماجوج را می‌فرستد و آنان از همه‌ی ارتفاعات سرازیر می‌شوند»؛ زیرا شمارشان به قدری زیاد است که سطح زمین گنجایش آنها را ندارد و ناگزیرند از بلندی‌ها و ارتفاعات بالا بروند و سپس خود را به مناطق هموار برسانند؛ این‌ها از جنس جن یا موجود دیگری نیستند؛ بلکه آدمی‌زاد و از جنس انسان‌ها هستند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: يَا آدَمُ، فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، فَيَقُولُ: أَخْرِجْ مِنْ دُرَيْتِكَ بَعَثَ النَّارَ، قَالَ: وَمَا بَعَثَ النَّارَ؟ قَالَ: مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تِسْعَ مِائَةٍ وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ»؛ یعنی: «الله متعال روز قیامت به آدم علیه السلام می‌فرماید: ای آدم! آدم، در پاسخ می‌گوید: آماده و گوش به فرمان تو هستم. الله تعالی می‌فرماید: دوزخیان را جدا کن. می‌پرسد: تعداد دوزخیان، چه قدر است؟ می‌فرماید: نهصد و نود و نه نفر از هر هزار نفر». این موضوع، برای صحابه رضی الله عنهم سنگین و دشوار بود؛ لذا پرسیدند: ای رسول‌خدا! آن یک نفر از میان ما، کیست؟ فرمود: «أَبْشُرُوا، فَإِنَّ مِنْكُمْ رَجُلًا وَمِنْ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ أَلْفًا»؛ یعنی: «خوش‌حال باشید که یک نفر از شما و هزار نفر از یاجوج و ماجوج به دوزخ می‌روند». و سپس افزود: «إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونُوا رُبْعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ، تِلْكَ أَهْلِ الْجَنَّةِ، شَطْرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؛ یعنی: «من، امیدوارم که شما یک‌چهارم

بهشتیان باشید، بلکه امیدوارم که یک سوم بهشتیان، یا نصف اهل بهشت باشید». لذا صحابه رضی الله عنهم از شادی، تکبیر گفتند.^(۱) خلاصه این که یاجوج و ماجوج از جنس انسانها هستند و شکل و قیافه‌ی آنان، مانند شکل و قیافه‌ی سایر انسانهاست؛ آنچه در برخی از آثار آمده است که گوش‌هایشان به گونه‌ای است که هر یک از آنها، یکی از گوش‌هایش را بستر خویش می‌سازد و دیگری را روی خود می‌اندازد، هیچ اصل و پایه‌ای ندارد؛ بلکه همانند همه‌ی انسانها هستند؛ البته جمعیشان بسیار زیاد است؛ همان گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ﴾ [الانبیاء: ۹۶]

... تا آن که راه یاجوج و ماجوج باز شود و آنان از همه‌ی ارتفاعات سرازیر شوند.

آری؛ آنان از ارتفاعات و بلندی‌ها زمین سرازیر می‌شوند؛ زیرا آن قدر زیادند که زمین‌های هموار، گنجایش آنان را ندارد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال به عیسی علیه السلام وحی می‌کند که من کسانی پدید آورده‌ام که هیچ کس را یارای جنگیدن با آنها نیست؛ پس بندگانم را در "کوه طور" پناه ده». کوه طور، کوه معروفی است؛ عیسی و همراهانش به کوه طور پناه می‌برند و همان جا محاصره می‌شوند و آن قدر گرسنه می‌گردند و در تنگنا قرار می‌گیرند که حاضرند برای یک سر گاو، پول فراوانی بدهند. «آن گاه پیامبر خدا، عیسی علیه السلام و یارانش علیهم السلام به الله متعال عرض حال و نیاز می‌کنند و الله متعال بر گردن‌های یاجوج و ماجوج، کرم‌هایی مسلط می‌گرداند که همه‌ی آنها به یک‌باره می‌میرند؛ تعداد آن همه مرده را فقط الله تعالی می‌داند؛ همگی در یک شب می‌میرند؛ «سپس پیامبر خدا، عیسی علیه السلام و یارانش علیهم السلام - از کوه طور- پایین می‌آیند و در زمین یک وجب هم نمی‌یابند که از بوی گند و تعفن یاجوج و ماجوج، پُر نشده باشد؛ پس عیسی علیه السلام و یارانش علیهم السلام به الله متعال عرض حال و نیاز می‌کنند و الله متعال، پرندگانی را که مانند گردن شتر هستند، می‌فرستد و این پرندگان، اجساد آنها را برمی‌دارند و اجسادشان را در دریا می‌اندازند». تعداد این پرندگان را هم فقط الله تعالی می‌داند؛ زیرا همه چیز به دست پروردگار متعال است و هموست که هر چه بخواهد، به انجام می‌رساند؛ پس جای تعجب نیست که این همه پرنده از کجا می‌آیند؛

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۰۹۹، ۴۳۷۲، ۶۰۴۹)؛ و مسلم، ش: ۳۲۷ به نقل از ابوسعید خدری رضی الله عنه.

زیرا الله ﷻ هر اراده‌ای که بکند و هر چه بخواهد، فقط کافیست که فرمان پیدایش آن را صادر بفرماید. «سپس الله ﷻ بارانی می‌فرستد که هیچ خانه‌ی خشتی و هیچ خیمه‌ای از آن محفوظ نمی‌ماند؛ بلکه این باران، تمام زمین را می‌شوید و آن را مانند آینه، - صاف و هموار - می‌گرداند» و بدین‌سان زمین، پاک می‌گردد؛ «سپس الله متعال به زمین دستور می‌دهد که گیاهان و ثمرات خود را برویاند و برکتش را باز گرداند. در آن روز، خیر و برکت به قدری فراوان می‌شود که یک انار برای یک گروه چند نفری، کافیست و می‌توانند در سایه‌ی آن قرار بگیرند و در شیر شتر - نیز آن قدر - برکت می‌افتد که شیر یک شتر، برای جمع زیادی از مردم کافیست و شیر یک گاو، قبیله‌ای از مردم و شیر یک گوسفند، یک طایفه را کفایت می‌کند». زیاد شدن خیر و برکت، خود از نشانه‌های عظمت و قدرت الله ﷻ می‌باشد:

﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۝ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۝﴾ [الشرح: ۵، ۶]

پس بی‌گمان در کنار دشواری، آسانی‌ست. بی‌شک در کنار دشواری، آسانی‌ست.

آن‌ها پیش‌تر در کوه طور، در محاصره و تنگنا بودند و چیزی برای خوردن نداشتند؛ اما به امر پروردگار، زمین، سرسبز و خرم می‌گردد و در محصولاتش خیر و برکت می‌افتد.

۱۸۱۸- وعن ربیع بن حراش قال: انطلقت مع أبي مسعود الأنصاري إلى حذيفة بن اليمان رضی الله عنه فقال له أبو مسعود: حدثني ما سمعت من رسول الله ﷺ في الدجال، قال: «إنَّ الدَّجَالَ يَخْرُجُ، وَإِنَّ مَعَهُ مَاءً وَنَارًا، فَأَمَّا الَّذِي يَرَاهُ النَّاسُ مَاءً فَنَارٌ تُحْرِقُ، وَأَمَّا الَّذِي يَرَاهُ النَّاسُ نَارًا فَمَاءٌ بَارِدٌ عَذْبٌ. فَمَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ، فَلْيَقَعْ فِي الَّذِي يَرَاهُ نَارًا، فَإِنَّهُ مَاءٌ عَذْبٌ طَيِّبٌ». فقال أبو مسعود رضی الله عنه: وَأَنَا قَدْ سَمِعْتُهُ. [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ربیع بن حراش می‌گوید: با ابومسعود انصاری نزد حذیفه بن یمان رضی الله عنه رفتم؛ ابومسعود رضی الله عنه به او گفت: حدیثی را که از رسول الله ﷺ درباره‌ی دجال شنیدی، برایم بازگو کن. حذیفه رضی الله عنه گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «دجال خروج می‌کند و با خود

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۴۵۰، ۷۱۳۰)؛ و صحیح مسلم، ش: (۲۹۳۴، ۲۹۳۵).

آب و آتش دارد؛ آنچه که مردم آن را آب می‌بینند، در حقیقت، آتشی سوزان است و آنچه که آن را آتش می‌بینند، آبی خنک و گواراست؛ پس هر که از شما دجال را دریافت، خود را در همان چیزی ببندازد که آن را آتش می‌بیند؛ زیرا آن آتش، در حقیقت، آبی خنک و گواراست». ابومسعود رضی الله عنه گفت: من نیز این حدیث را - از پیامبر صلی الله علیه و آله - شنیده‌ام.

۱۸۱۹- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «يَخْرُجُ الدَّجَالُ فِي أُمَّتِي فَيَمُكُّثُ أَرْبَعِينَ، لَا أَدْرِي أَرْبَعِينَ يَوْمًا أَوْ أَرْبَعِينَ شَهْرًا، أَوْ أَرْبَعِينَ عَامًا، فَيَبْعَثُ اللَّهُ تَعَالَى عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عليه السلام فَيَطْلُبُهُ فَيَهْلِكُهُ، ثُمَّ يَمُكُّثُ النَّاسُ سَبْعَ سِنِينَ لَيْسَ بَيْنَ اثْنَيْنِ عِدَاوَةٌ، ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ عليه السلام رِيحًا بَارِدَةً مِنْ قِبَلِ الشَّامِ، فَلَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ أَوْ إِيْمَانٍ إِلَّا قَبَضَتْهُ، حَتَّىٰ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ دَخَلَ فِي كَيْدِ جَبَلٍ، لَدَخَلَتْهُ عَلَيْهِ حَتَّىٰ تَقْبِضَهُ، فَيَبْقَى شَرَارُ النَّاسِ فِي خِفَّةِ الطَّيْرِ، وَأَحْلَامُ السَّبَاعِ، لَا يَعْرِفُونَ مَعْرُوفًا، وَلَا يُنْكِرُونَ مُنْكَرًا، فَيَتَمَثَّلُ لَهُمُ الشَّيْطَانُ، فَيَقُولُ: أَلَا تَسْتَجِيبُونَ؟ فَيَقُولُونَ: قَمَا تَأْمُرُنَا؟ فَيَأْمُرُهُمْ بِعِبَادَةِ الْأَوْثَانِ، وَهُمْ فِي ذَلِكَ دَارٌ رَزَقُهُمْ، حَسَنٌ عَيْشُهُمْ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ، فَلَا يَسْمَعُهُ أَحَدٌ إِلَّا أَصْعَى لَيْتًا وَرَفَعَ لَيْتًا، وَأَوَّلَ مَنْ يَسْمَعُهُ رَجُلٌ يَلُوطُ حَوْضَ إِبِلِهِ فَيُصْعَقُ وَيُصْعَقُ النَّاسُ حَوْلَهُ، ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ - أَوْ قَالَ: يُنْزِلُ اللَّهُ - مَطَرًا كَأَنَّهُ الظِّلُّ أَوْ الظِّلُّ، فَتَنْبُتُ مِنْهُ أَجْسَادُ النَّاسِ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ، ثُمَّ يُقَالُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ هَلُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ، وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ، ثُمَّ يُقَالُ: أَخْرِجُوا بَعَثَ النَّارَ فَيَقَالُ: مِنْ كَمْ؟ فَيَقَالُ: مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تِسْعِمِئَةٍ وَتِسْعَةٍ وَتِسْعِينَ؛ فَذَلِكَ يَوْمٌ يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا، وَذَلِكَ يَوْمٌ يَكْشَفُ عَنْ سَاقٍ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دجال در میان امت من خروج می‌کند و یک چله می‌ماند - نمی‌دانم چهل روز، یا چهل ماه یا چهل سال - پس از چندی الله متعالی، عیسی بن مریم عليه السلام را می‌فرستد و او به تعقیب دجال می‌رود و او را می‌کشد. سپس مردم هفتاد سال را در حالی سپری می‌کنند که حتی در میان دو نفر نیز دشمنی و کینه‌ای نیست. آن‌گاه الله عز و جل باد سردی از سوی شام می‌فرستد

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۹۴۰.

و هرکه بر روی زمین در دلش ذره‌ای خیر یا ایمان باشد، جان‌ش را می‌گیرد؛ حتی اگر کسی به دل کوهی برود، آن باد به آن‌جا رفته، جان‌ش را قبض می‌کند. از آن پس فقط مردم بدکار و شروری باقی می‌مانند که- در هوس‌رانی و شتافتن به سوی گناه و معصیت- به سبکی پرندگان هستند و- در دشمنی و قتل و خون‌ریزی- همانند درندگان؛ هیچ کار نیکی را نمی‌شناسند و به آن عمل نمی‌کنند و هیچ گناهی را بد نمی‌دانند و همواره مرتکب بدی و گناه می‌شوند. شیطان خود را برابرشان آشکار می‌سازد و می‌گوید: آیا فرمان مرا نمی‌پذیرید؟ می‌گویند: ما را به چیزی فرمان می‌دهی؟ و او، آنان را به پرستش بت‌ها دستور می‌دهد؛ در حالی که آنان زندگی مرفهی دارند و روزگارشان در آسایش می‌گذرد. سپس در "صور" دمیده می‌شود و هرکه آن را می‌شنود، یک طرف گردنش را خَم و طرف دیگر را بلند می‌کند- و از ترس و هراس، گردنش را برمی‌گرداند و در همان حال، می‌میرد- نخستین کسی که صدای صور را می‌شنود، مردی‌ست که آبشخور شترش را تعمیر می‌کند، پس بی‌هوش می‌شود و اطرافیانش- و همه‌ی مردم- از هوش می‌روند و می‌میرند. سپس الله متعال بارانی فرو می‌فرستد که مانند شب‌نم- یا مانند سایه- است^(۱) که به سببش بدن‌های مردم، از زمین می‌رویند؛ و دوباره در صور دمیده می‌شود و ناگهان همگی در حالی که نظاره‌گرند، به‌پا می‌خیزند. سپس فرمان می‌رسد: ای مردم! همگی به سوی پروردگارتان بیایید و مردم را نگه دارید که به‌طور قطع بازخواست می‌گردند. آن‌گاه گفته می‌شود: دوزخیان را جدا کنید. می‌پرسند: تعداد دوزخیان، چه قدر است؟ می‌فرماید: نهصد و نود و نه نفر از هر هزار نفر. این، همان روزی‌ست که کودکان را پیر می‌گرداند و همان روزی‌ست که حجاب از ساق برداشته می‌شود».

۱۸۲۰- وعن أنسٍ رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «لَيْسَ مِنْ بَلَدٍ إِلَّا سَيَطُوهُ الدَّجَالُ إِلَّا مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ؛ وَلَيْسَ نَقَبٌ مِنْ أَنْقَابِهِمَا إِلَّا عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ صَافِّينَ تَحْرُسُهُمَا، فَيَنْزِلُ بِالسَّبْحَةِ، فَتَرْجُفُ الْمَدِينَةُ ثَلَاثَ رَجَفَاتٍ، يُخْرِجُ اللَّهُ مِنْهَا كُلَّ كَافِرٍ وَمُنَافِقٍ». [روایت مسلم]^(۲)

(۱) این، شک راوی‌ست. [مترجم]

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۸۸۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۴۳.

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دجال وارد همه‌ی شهرها می شود، مگر مکه و مدینه؛ فرشتگان بر همه‌ی راه‌های ورودی مکه و مدینه صف بسته‌اند و از آن‌ها حراست می کنند. دجال در- شن زاری در نزدیکی مدینه به نام- "سَبَخَه" اردو می زند و مدینه سه بار می لرزد و الله متعال، هر کافر و منافقی را از آن بیرون می راند».

۱۸۲۱- وعنه رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَتَّبِعُ الدَّجَالُ مِنَ يَهُودِ أَصْبَهَانَ سَبْعُونَ أَلْفًا عَلَيْهِمُ الطَّيَالِسَةُ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هفتاد هزار نفر از یهودیان اصفهان که طیلسان^(۲) بر تن دارند، از دجال پیروی می کنند».

۱۸۲۲- عَنْ أُمِّ شَرِيكٍ رضی الله عنها أَنَّهَا سَمِعَتْ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَيَنْفِرَنَّ النَّاسُ مِنَ الدَّجَالِ فِي الْحِبَالِ». [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: از ام شریک رضی الله عنها روایت است که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید که می فرمود: «به طور قطع مردم از ترس دجال به کوه‌ها می گریزند».

۱۸۲۳- وَعَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَا بَيْنَ خَلْقِ آدَمَ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ أَمْرٌ أَكْبَرُ مِنَ الدَّجَالِ». [روایت مسلم]^(۴)

ترجمه: عمران بن حُصین رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «در فاصله‌ی آفرینش آدم تا برپا شدن قیامت، هیچ روی دادی بزرگ‌تر از فتنه‌ی دجال نیست».

۱۸۲۴- وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَخْرُجُ الدَّجَالُ فَيَتَوَجَّهُ قِبَلَ رَجُلٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَيَتَلَقَّاهُ الْمَسَالِحُ: مَسَالِحُ الدَّجَالِ، فَيَقُولُونَ لَهُ: إِلَى أَيْنَ تَعْمِدُ؟ فَيَقُولُ: أَعْمِدُ إِلَى هَذَا الَّذِي خَرَجَ؛ فَيَقُولُونَ لَهُ: أَوْ مَا تَوْمِنُ بِرَبَّنَا؟ فَيَقُولُ: مَا بِرَبَّنَا خَفَاءُ! فَيَقُولُونَ: اقْتُلُوهُ».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۹۴۴.

(۲) طیلسان، جامه‌ای گشاد و شنل مانند است که کشیشان نصرانی و علمای یهود بر دوش می اندازند.

[مترجم]

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۹۴۵.

(۴) صحیح مسلم، ش: ۲۹۴۶.

فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَلَيْسَ قَدْ نَهَاكُمْ رَبُّكُمْ أَنْ تَقْتُلُوا أَحَدًا دُونَهُ، فَيَنْطَلِقُونَ بِهِ إِلَى الدَّجَالِ، فَإِذَا رَأَاهُ الْمُؤْمِنُ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ هَذَا الدَّجَالَ الَّذِي ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؛ فَيَأْمُرُ الدَّجَالُ بِهِ فَيَشَبِّحُ؛ فَيَقُولُ: خُذُوهُ وَشُجُوهُ. فَيُوسِعُ ظَهْرُهُ وَبَطْنُهُ ضَرْبًا، فَيَقُولُ: أَوْ مَا تُؤْمِنُ بِي؟ فَيَقُولُ: أَنْتَ الْمَسِيحُ الْكَذَّابُ! فَيُؤْمَرُ بِهِ، فَيُؤْشَرُ بِالْمَنْشَارِ مِنْ مَفْرَقِهِ حَتَّى يُفَرِّقَ بَيْنَ رِجْلَيْهِ. ثُمَّ يَمْشِي الدَّجَالُ بَيْنَ الْقِطْعَتَيْنِ ثُمَّ يَقُولُ لَهُ: قُمْ، فَيَسْتَوِي قَائِمًا. ثُمَّ يَقُولُ لَهُ: أَتُؤْمِنُ بِي؟ فَيَقُولُ: مَا أَزِدُّكَ فَيْكَ إِلَّا بَصِيرَةً. ثُمَّ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا يَفْعَلُ بَعْدِي بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ؛ فَيَأْخُذُهُ الدَّجَالُ لِيَذْبَحَهُ، فَيَجْعَلُ اللَّهُ مَا بَيْنَ رَقَبَتَيْهِ إِلَى تَرْفُوتِهِ نُحَاسًا، فَلَا يَسْتَطِيعُ إِلَيْهِ سَبِيلًا، فَيَأْخُذُهُ بِيَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ فَيَقْدِفُ بِهِ، فَيَحْسِبُ النَّاسُ أَنَّهُ قَذَفَهُ إِلَى النَّارِ، وَإِنَّمَا أُلْقِيَ فِي الْجَنَّةِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا أَعْظَمُ النَّاسِ شَهَادَةً عِنْدَ رَبِّ الْعَالَمِينَ». [روایت مسلم؛ بخاری نیز بخشی از این حدیث را روایت کرده است.]^(۱)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دجال خروج می‌کند و مردی از مومنان به سوی او می‌رود؛ طلعه‌داران لشکر دجال او را می‌بینند و به او می‌گویند: کجا می‌روی؟ می‌گوید: نزد همان کسی می‌روم که خروج کرده است. به او می‌گویند: آیا به پروردگارمان ایمان نمی‌آوری؟ پاسخ می‌دهد: صفات پروردگارمان، معلوم است. تصمیم می‌گیرند او را بکشند؛ اما به یک‌دیگر می‌گویند: مگر پروردگارتان (دجال) شما را منع نکرد که کسی را بی‌خبر و بدون اجازه‌ی او نکشید؟ لذا آن مرد مومن را نزد دجال می‌برند و او همین‌که دجال را می‌بیند، می‌گوید: ای مردم! این همان دجال است که رسول‌الله صلی الله علیه و آله خبرش را داد. به دستور دجال، او را می‌خوابانند؛ دجال می‌گوید: او را بگیرید و سر و صورتش را بزنید. ضربه‌های محکمی بر پشت و شکمش می‌زنند. دجال به او می‌گوید: آیا به من ایمان نمی‌آوری؟ و او پاسخ می‌دهد: تو مسیح دجال هستی. به دستور دجال، او را از فرق سر تا میان دو پایش اره و دو نیم می‌کنند؛ سپس دجال در میان دو نیمه‌ی بدن این مومن راه می‌رود و به او می‌گوید: برخیز. آن مومن برمی‌خیزد و راست می‌ایستد. دجال می‌گوید: آیا به من ایمان نمی‌آوری؟ و او پاسخ می‌دهد: بر شناخت و آگاهی من نسبت به خباثت و دروغ‌گویی‌ات افزوده شد؛ سپس - به مردم - می‌گوید: ای مردم! او

(۱) صحیح بخاری، ش: (۱۸۸۲، ۷۱۳۲)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۳۸.

نمی‌تواند پس از من، با هیچ‌یک از مردم چنین کاری بکند. دجال او را می‌گیرد تا سرش را از تن جدا کند؛ اما الله متعال فاصله‌ی میان گردن و شانه‌ی او را از جنس مس می‌گرداند و دجال نمی‌تواند گردنش را بزند؛ لذا دست و پای او را می‌گیرد و او را پرتاب می‌کند؛ مردم تصور می‌کنند که او را در آتش انداخته است؛ در حالی که او به درون بهشت افتاده است». رسول‌الله ﷺ افزود: «این بزرگ‌ترین شهادت در نزد پروردگار جهانیان است».^(۱)

۱۸۲۵- وعن المغيرة بن شعبة رضی الله عنه قال: ما سأل أحد رسول الله ﷺ عن الدجال أكثر مما سألتُهُ؛ وإنَّه قال لي: «ما يضرك». قلت: إنَّهم يقولون: إنَّ معه جبل خبز ونهر ماء. قال: «هو أهون على الله من ذلك». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: مغیره بن شعبه رضی الله عنه می‌گوید: هیچ‌کس به اندازه‌ی من از رسول‌الله ﷺ درباره‌ی دجال نپرسید. پیامبر ﷺ به من فرمود: «به تو ضرری نمی‌رساند». عرض کردم: می‌گویند: کوهی نان و رودی آب با اوست؟ فرمود: «او نزد الله متعال خوارتر و زبون‌تر است (از آن‌که با کارهای خود یا با چیزهایی که در دست دارد، مومنان را گمراه نماید)».

۱۸۲۶- وعن أنس رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «ما من نبي إلا وقد أندر أُمَّتُهُ الْأَعْوَرُ الْكَذَّابُ، ألا إِنَّهُ أَعْوَرُ، وَإِنَّ رَبَّكُمْ ﷻ لَيْسَ بِأَعْوَرٍ، مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ك ف ر». [متفق عليه]^(۳)

ترجمه: انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هر پیامبری به امت خود درباره‌ی یک چشم بسیار دروغ‌گو هشدار داده است؛ هان! دجال، کور و یک چشم می‌باشد؛ در صورتی که پروردگارتان ﷻ کور نیست. در میان دو چشم دجال نوشته شده است: "ک، ف، ر"».

(۱) زیرا در برابر بزرگ‌ترین ستم‌گر، سخن حق را می‌گوید که برترین جهاد است. [مترجم]

(۲) صحیح بخاری، ش: ۷۱۲۲؛ صحیح مسلم، ش: ۲۹۳۹.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۷۱۳۱؛ صحیح مسلم، ش: ۲۹۳۳.

۱۸۲۷- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلَا أُحَدِّثُكُمْ حَدِيثًا عَنِ الدَّجَالِ مَا حَدَّثَ بِهِ نَبِيٌّ قَوْمَهُ؟ إِنَّهُ أَعْوَرٌ، وَإِنَّهُ يَجِيءُ مَعَهُ بِمِثَالِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَالَّتِي يَقُولُ إِنَّهَا الْجَنَّةُ هِيَ النَّارُ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «آیا به شما سخنی درباره‌ی دجال بگویم که هیچ‌یک از پیامبران به قوم خود نداده است؟ دجال، کور و یک‌چشم است و چیزی مانند بهشت و دوزخ با خود می‌آورد؛ آنچه که او آن را بهشت می‌نامد، در حقیقت، دوزخ است».

۱۸۲۸- وعن ابن عمر رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذَكَرَ الدَّجَالَ بَيْنَ ظَهْرَيْنِ النَّاسِ، فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ، أَلَا إِنَّ الْمَسِيحَ الدَّجَالَ أَعْوَرُ الْعَيْنِ الْيُمْنَى، كَأَنَّ عَيْنَهُ عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابن‌عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول‌الله ﷺ در میان مردم سخن از دجال به میان آورد و فرمود: «همان‌الله متعال، کور نیست؛ آگاه باشید که مسیح دجال، یک‌چشم است و چشم راستش، کور و مانند دانه‌ی انگور، برآمده می‌باشد».

شرح

احادیثی که مولف رحمه الله درباره‌ی دجال آورده، به‌قدری اهمیت دارند که باید همواره آنها را مطالعه کنیم؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «در فاصله‌ی آفرینش آدم تا برپا شدن قیامت، هیچ روی‌دادی بزرگ‌تر از فتنه‌ی دجال نیست»؛ از این‌رو هر پیامبری به قومش درباره‌ی دجال، هشدار می‌داد؛ اگرچه ظهور دجال در آخر زمان و در امت محمد مصطفی ﷺ خواهد بود؛ اما حکمت این‌همه هشدار از آن جهت می‌باشد که مردم به بزرگ بودن این فتنه یا آزمون سخت پی ببرند. پیامبر ﷺ بیان فرمود که دجال همه‌ی شهرها را زیر پا می‌گذارد تا مردم را به عبادت خویش مجبور کند؛ اما نمی‌تواند وارد مکه و مدینه شود؛ زیرا فرشتگان در تمام راه‌های ورودی مکه و مدینه نگهبانی می‌دهند. هم‌چنین پیامبر ﷺ خبر داده است که هفتاد هزار نفر از یهود اصفهان

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۳۳۸، ۷۱۳۸)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۳۶.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۳۴۳۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۹.

از دجال پیروی می‌کنند. به فرموده‌ی پیامبر ﷺ، دجال یک چشم و لوچ است و چشم راستش کور و برآمده می‌باشد؛ در صورتی که الله ﷻ کور نیست؛ زیرا الله متعال از هر عیب و نقصی پاک و منزّه می‌باشد. اهل سنت و جماعت از این حدیث استدلال کرده‌اند که الله متعال، دو چشم دارد که شایسته‌ی اوست و به چشمان مخلوقاتش نمی‌ماند؛ زیرا خود فرموده است:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾

[الشوری: ۱۱]

هیچ چیزی همانند او نیست؛ و او، شنوای بیناست.

هم‌چنین رسول الله ﷺ بیان فرمود که «وقتی دجال خروج می‌کند، جوانی مومن به سویش می‌رود تا دروغش را برای مردم برملا نماید؛ گاردِ دجال او را می‌گیرند و می‌پرسند: کجا می‌روی؟ می‌گوید: نزد همان کسی می‌روم که خروج کرده است. به او می‌گویند: آیا به پروردگارمان ایمان نمی‌آوری؟ پاسخ می‌دهد: صفات پروردگارمان، معلوم است. تصمیم می‌گیرند او را بکشند؛ اما به یک‌دیگر می‌گویند: مگر پروردگارتان (دجال) شما را منع نکرد که کسی را بی‌خبر و بدون اجازه‌ی او نکشید؟ لذا آن مرد مومن را نزد دجال می‌برند و او همین‌که دجال را می‌بیند، می‌گوید: ای مردم! این همان دجال است که رسول الله ﷺ خبرش را داد. به دستور دجال، او را از فرقِ سر تا میان دو پایش اره و دو نیم می‌کنند؛ سپس دجال در میان دو نیمه‌ی بدن این مومن راه می‌رود و به او می‌گوید: برخیز. آن مومن برمی‌خیزد و راست می‌ایستد. دجال می‌گوید: آیا به من ایمان نمی‌آوری؟ و او پاسخ می‌دهد: بر شناخت و آگاهی من نسبت به خباثت و دروغ‌گویی‌ات افزوده شد؛ سپس - به مردم - می‌گوید: ای مردم! او نمی‌تواند پس از من، با هیچ‌یک از مردم چنین کاری بکند. دجال او را می‌گیرد تا سرش را از تن جدا کند؛ اما الله متعال فاصله‌ی میان گردن و شانه‌ی او را از جنسِ مس می‌گرداند» یا پوششی سخت و آهنین بر گردنش قرار می‌دهد. در نتیجه «دجال نمی‌تواند گردنش را بزند؛ لذا دست و پای او را می‌گیرد و او را پرتاب می‌کند؛ مردم تصور می‌کنند که او را در آتش انداخته است؛ در حالی که او به درون بهشت افتاده است».

در هر حال ما بر این باوریم که در آخر زمان، مردی به نام دجال خروج می‌کند که ویژگی‌هایش در احادیث بیان شده است؛ فتنه‌اش به قدری بزرگ و سخت است

که در هر نمازی از شرّ او به الله متعال پناه می‌بریم؛ یعنی پس از تشهد آخر نماز این دعا را می‌گوییم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ»^(۱) یعنی: «یا الله! از عذاب دوزخ، عذاب قبر، از فتنه‌ی زندگی و مرگ، و از فتنه‌ی دجال به تو پناه می‌برم».

۱۸۲۹- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُقَاتِلَ الْمُسْلِمُونَ الْيَهُودَ، حَتَّى يَخْتَبِيَ الْيَهُودِيُّ مِنْ وَرَاءِ الْحَجَرِ وَالشَّجَرِ؛ فَيَقُولُ الْحَجَرُ وَالشَّجَرُ: يَا مُسْلِمُ هَذَا يَهُودِيٌّ خَلْفِي تَعَالَ فَاقْتُلْهُ؛ إِلَّا الْغَرَقَدَ فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرِ الْيَهُودِ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود مگر این که مسلمانان با یهودیان بجنگند؛ حتی هر یهودی که پشت سنگ و درخت پنهان می‌شود، سنگ و درخت می‌گویند: ای مسلمان! این، یک یهودی‌ست که پشت من پنهان شده است؛ بیا و او را بکش؛ مگر درخت "غرقد" که از درختان یهود است».

۱۸۳۰- وعنه رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ بِالْقَبْرِ، فَيَتَمَرَّغَ عَلَيْهِ وَيَقُولُ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَكَانَ صَاحِبِ هَذَا الْقَبْرِ، وَلَيْسَ بِهِ الدِّينُ، مَا بِهِ إِلَّا الْبَلَاءُ». [متفق عليه]^(۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، دنیا تمام نمی‌شود مگر آن‌که شخصی از کنار قبری می‌گذرد و آن‌جا درنگ می‌کند و می‌گوید: ای کاش من به جای صاحب این قبر بودم! انگیزه‌اش از این آرزو، دین نیست؛ بلکه فقط به‌خاطر سختی‌هایی که بر او گذشته است، چنین آرزویی می‌کند».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۵۸۸ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۹۲۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۲۲.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۷۱۱۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۵۷.

۱۸۳۱- وعنه علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لا تقوم الساعة حتى يحسِرَ الفُراتُ عن جَبَلٍ مِنْ ذَهَبٍ يُقْتَلُ عَلَيْهِ، فَيُقْتَلُ مِنْ كُلِّ مِئَةٍ تِسْعَةٌ وَتَسْعُونَ، فَيَقُولُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ: لَعَلِّي أَنْ أَكُونَ أَنَا الْغُجُو». ^(۱)

وَفِي رَوَايَةٍ: «يُوشِكُ أَنْ يَحْسِرَ الْفُرَاتُ عَنْ كَنْزٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَمَنْ حَصَرَهُ فَلَا يَأْخُذُ مِنْهُ شَيْئًا». [متفق عليه] ^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «قیامت برپا نمی شود تا آن که فرات، گنجی از طلا آشکار سازد که بر سر آن جنگ روی می دهد و از هر صد نفر، نود و نه نفر کشته می شوند؛ هر کسی می گوید: شاید من همان یک نفری باشم که نجات می یابد».

و در روایتی آمده است: «به زودی فرات، گنجی از طلا آشکار خواهد ساخت؛ هر که آن زمان را دریافت، برای به دست آوردن آن طلا هیچ اقدامی نکند» ^(۲).

شرح

مؤلف رحمه الله در باب نشانه های قیامت، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «قیامت برپا نمی شود مگر این که مسلمانان با یهودیان بجنگند»؛ پس از بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله، مسلمان به کسی گفته می شود که از آن بزرگوار پیروی کند؛ اما پیش از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، هر که از پیامبر خود پیروی می کرد، مسلمان به شمار می آمد؛ لذا پیروان موسی علیه السلام در دوران خودش، مسلمان بوده اند و همین طور نصارا در عصر عیسی علیه السلام، مسلمان محسوب می شدند؛ اما پس از بعثت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، فقط کسی مسلمان است که به آن بزرگوار ایمان بیاورد. به یاد داشته باشید که یاران عیسی علیه السلام گفتند: «نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» ^(۳)؛ یعنی: «ما، یاران

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۱۱۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۸۴.

(۲) یعنی از آن جا که دست یابی چنین طلایی تنها پس از جنگ و خونریزی میسر است، هر که به این دستور عمل نماید، هم خودش از این بلا مصون می ماند و کشته نمی شود و هم به دیگران، آسیبی نمی رساند. [مترجم]

(۳) سوره ی صف: ۱۴.

الله هستیم». هم‌چنین ملکه‌ی سبا گفت: «رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٤٤﴾»^(۱)

در هر حال پیش از برپا شدن قیامت، مسلمانان و یهود با هم می‌جنگند؛ یهود به پیروان موسی علیه السلام گفته می‌شود که از جهت انتساب به جد خویش که نامش «یهودا» بود، چنین نامی یافته‌اند؛ یعنی نام یهودا، پس از اندکی تغییر بر این‌ها اطلاق شد. یهودیان، قوم خیانت‌کار و حيله‌گری هستند؛ آن‌ها به پروردگار متعال، عیب و نقص نسبت دادند و گفتند: «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ»: «دستِ الله بسته است». هم‌چنین گفتند: «إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ»: «الله، فقیر است». و نیز گفتند: «خداوند هنگامی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، خسته شد و در روز شنبه استراحت کرد!». آن‌ها نقص‌های زیادی به الله تعالی نسبت دادند؛ کارنامه‌ی آن‌ها در برخورد با پیامبران الهی نیز بسیار سیاه است؛ آن‌ها به فرستادگان الهی کفر ورزیدند و آنان را به ناحق کُشتند؛ حتی به گمان خویش، عیسی بن مریم علیها السلام را نیز به قتل رساندند؛ اما الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾﴾ [النساء: ۱۵۷]

و نیز به سبب این گفتارشان که: ما، مسیح عیسی پسر مریم را - که در واقع پیامبر الهی بود - کشتیم. و (حال آن‌که) او را نکشته‌اند و بر دار نکشیده‌اند؛ بلکه حقیقت امر بر آنان پوشیده ماند و کسانی که در مورد قتلش با هم اختلاف ورزیدند، در این باره در شک و تردید به سر می‌برند و جز پیروی از گمان و وهم، هیچ آگاهی و علمی به آن ندارند و به‌طور قطع او را نکشته‌اند.

لذا در میان امت‌ها، خباثت یهودیان از همه بیش‌تر است؛ آنان قومی خیانت‌کارند که به هیچ عهد و پیمانی وفادار نمی‌مانند و به‌هیچ عنوان قابل اعتماد نیستند. آن‌ها پیش از برپا شدن قیامت، جنگی تمام‌عیار بر ضد مسلمانان به راه می‌اندازند؛ اما نصرت و پیروی در این جنگ، از آن مسلمانان است؛ «حتی هر یهودی که پُشت

(۱) سوره‌ی نمل: ۴۴.

سنگ و درخت پنهان می‌شود، سنگ و درخت می‌گویند: ای مسلمان! این، یک یهودی‌ست که پشت من پنهان شده است؛ بیا و او را بکش؛ مگر درخت "غرقد" که از درختان یهود است». بدین‌سان الله ﷻ مسلمانان را یاری می‌کند؛ به‌راستی چرا؟ آری؛ برای این‌که مسلمان هستند و به‌خاطر الله و اسلام پیکار می‌کنند. اما آن‌گاه که جنگ در میان اعراب و یهودیان باشد، هیچ نویدی وجود ندارد که اعراب پیروز شوند و خدا می‌داند که سرنوشت جنگ اعراب و یهود، به نفع چه کسی رقم بخورد؛ زیرا چنین جنگی به‌خاطر الله ﷻ نیست و نباید به پیروزی در جنگی که به‌خاطر ملیت و نژاد عربی‌ست، امیدوار بود و اصلاً ما دستور نیافته‌ایم که به نام نژاد و ملیت خویش بجنگیم؛ آری! آن‌گاه که به خاطر دین و اسلام بجنگیم و به‌راستی بر حقیقت دین و ایمان باشیم، به اذن پروردگار متعال پیروز خواهیم شد.

تجربه‌ی جنگ اعراب و اسرائیل، این واقعیت را نشان داد که وقتی عرب‌ها به‌خاطر ملیت و نژاد عربی خویش جنگیدند، شکست خوردند و تلفات زیادی متحمل شدند؛ اما پیروزی مسلمانان بر یهودیان در جنگی که برای دفاع از دین و اسلام است، حقیقتی‌ست که پیش از قیامت به‌وقوع می‌پیوندد؛ به‌گونه‌ای که در این نبرد، سنگ‌ها و درختان نیز به سخن می‌آیند و مسلمانان را یاری می‌کنند.

یکی دیگر از نشانه‌های نزدیک شدن قیامت، این است که کوهی از طلا در رود فرات نمایان می‌گردد. همین‌که چشم مردم به این گنج می‌افتد، هوش از سرشان می‌رود و برای دستیابی به آن با هم می‌جنگند؛ اما از هر صد نفر، نود و نه نفر کشته می‌شوند و هرکس می‌گوید: شاید من، همان یک نفری باشم که نجات می‌یابد. شاید این گنج، همان ذخایر نفت باشد که آن را طلای سیاه می‌نامند؛ الله بهتر می‌داند؛ اما هنوز نسل‌های زیادی خواهند آمد و گذشت زمان روشن خواهد ساخت که آن گنج، چگونه گنجی خواهد بود. البته ما فرموده‌ی پیامبر ﷺ را بر ظاهر آن حمل می‌کنیم و نمایان شدن کوهی از طلا در فرات را یکی از نشانه‌های نزدیک بودن قیامت می‌دانیم.

۱۸۳۲- وعنه قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يَتْرُكُونَ الْمَدِينَةَ عَلَى خَيْرِ مَا كَانَتْ، لَا يَغْشَاهَا إِلَّا الْعَوَافِي يُرِيدُ- عَوَافِي السَّبَاعِ وَالطَّيْرِ- وَآخِرُ مَنْ يُحْشَرُ رَاعِيَانِ مِنْ مُزَيْنَةَ يُرِيدَانِ الْمَدِينَةَ يَنْعِقَانِ بِغَنَمِهِمَا فَيَجِدَانِهَا وَحُوشًا، حَتَّى إِذَا بَلَغَا ثَنِيَّةَ الْوَدَاعِ خَرَا عَلَى وَجُوهِهِمَا». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «مردم، مدینه را در بهترین وضعی که دارد، ترک خواهند کرد؛ آن‌گاه درندگان و پرندگان لاش‌خور، در مدینه جای می‌گیرند. و آخرین کسانی که حشر می‌شوند، دو چوپان از طایفه‌ی "مُزَيْنَة" هستند گوسفندان‌شان را به سوی مدینه می‌رانند و می‌بینند که حیوانات وحشی، تمام مدینه را گرفته‌اند؛ آن‌گاه این دو چوپان به "ثنية الوداع" می‌رسند، به روی خود بر زمین می‌افتند و می‌میرند».

۱۸۳۳- وعن أبي سعيد الخدري رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «يَكُونُ خَلِيفَةً مِنْ خُلَفَائِكُمْ فِي آخِرِ الزَّمَانِ يَحْثُو الْمَالَ وَلَا يَعُدُّهُ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «در آخر زمان، یکی از خلفای شما، اموال را تقسیم و انفاق می‌کند و آن‌را نمی‌شمارد».

۱۸۳۴- وعن أبي موسى الأشعري رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَطُوفُ الرَّجُلُ فِيهِ بِالصَّدَقَةِ مِنَ الذَّهَبِ فَلَا يَجِدُ أَحَدًا يَأْخُذُهَا مِنْهُ، وَيَرَى الرَّجُلَ الْوَاحِدَ يَتَّبِعُهُ أَرْبَعُونَ امْرَأَةً يُلْذَنَ بِهِ مِنْ قِلَّةِ الرِّجَالِ وَكَثْرَةِ النِّسَاءِ». [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: ابوموسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به قطع زمانی بر مردم خواهد آمد که شخصی، با زکات طلای خود می‌گردد و هیچ مستحق‌ی نمی‌یابد که زکاتش را بگیرد. در آن زمان به علت کمی مردان و فراوانی زنان، هر چهل زن به دنبال یک مرد می‌افتند و به او پناه می‌برند».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۸۷۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۳۸۹.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۹۱۴.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۱۴۱۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۱۲.

۱۸۳۵- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اشْتَرَى رَجُلٌ مِنْ رَجُلٍ عَقَارًا، فَوَجَدَ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ فِي عَقَارِهِ جَرَّةً فِيهَا ذَهَبٌ، فَقَالَ لَهُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ: خُذْ ذَهَبَكَ، إِنَّمَا اشْتَرَيْتُ مِنْكَ الْأَرْضَ وَلَمْ أُشْتَرِ الذَّهَبَ، وَقَالَ الَّذِي لَهُ الْأَرْضُ: إِنَّمَا بَعْتُكَ الْأَرْضَ وَمَا فِيهَا، فَتَحَاكَمَا إِلَى رَجُلٍ، فَقَالَ الَّذِي تَحَاكَمَا إِلَيْهِ: أَلَكُمَا وَلَدٌ؟ قَالَ أَحَدُهُمَا: لِي غُلَامٌ، وَقَالَ الْآخَرُ: لِي جَارِيَةٌ؛ قَالَ: أَنْصَحَا الْغُلَامَ الْجَارِيَةَ، وَأَنْفِقَا عَلَى أَنْفُسِهِمَا مِنْهُ وَتَصَدَّقَا». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «مردی از مردی دیگر، زمینی خرید. مرد خریدار در آن زمین، کوزه‌ای پر از طلا یافت؛ به فروشنده گفت: طلاهایت را بگیر؛ زیرا من از تو فقط زمین را خریده‌ام، نه طلایش را. فروشنده گفت: من زمین و آنچه را که در آنست، به تو فروخته‌ام. سرانجام، برای داوری نزد مردی دیگر رفتند. آن مرد پرسید: آیا شما فرزند دارید؟ یکی از آن‌ها گفت: من یک پسر دارم. و دیگری گفت: من یک دختر دارم. آن مرد گفت: این پسر و دختر را به ازدواج یک‌دیگر در آورید و از این طلاها خرجشان را بدهید و به آن‌ها انفاق کنید».

۱۸۳۶- وَعَنْهُ رضی اللہ عنہ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «كَانَتِ امْرَأَتَانِ مَعَهُمَا ابْنَاهُمَا، جَاءَ الذَّنْبُ فَذَهَبَ بَابْنِ إِحْدَاهُمَا؛ فَقَالَتْ لِصَاحِبَتِهَا: إِنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِكَ، وَقَالَتِ الْآخَرَى: إِنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِكَ، فَتَحَاكَمَا إِلَى دَاوُدَ ﷺ فَقَضَى بِهِ لِلْكُبْرَى، فَخَرَجَتَا عَلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ ﷺ فَأَخْبَرَتَاهُ. فَقَالَ: ائْتُونِي بِالسَّكِينِ أَشُقُّهُ بَيْنَهُمَا؛ فَقَالَتِ الصُّغْرَى: لَا تَفْعَلْ! رَحِمَكَ اللَّهُ، هُوَ ابْنُهَا. فَقَضَى بِهِ لِلصُّغْرَى». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که از رسول‌الله ﷺ شنید که فرمود: «دو زن بودند که دو پسر بچه‌ی خویش را با خود داشتند؛ گرگ آمد و پسر یکی از آن‌ها را بُرد؛ یکی از آن زنان به دیگری گفت: گرگ، پسر تو را برد و دیگری گفت: بلکه پسر تو را بُرد. برای قضاوت نزد داوود ﷺ رفتند و او به نفع زن بزرگتر قضاوت کرد. از آن‌جا نزد سلیمان پسر داوود ﷺ رفتند و ماجرا را برایش بازگو کردند. سلیمان علیه السلام فرمود: «چاقویی برایم بیاورید تا این پسر بچه را دو نیم کنم و نیمی از او را به هر یک

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۴۷۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۷۲۱.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۳۴۲۷، ۶۷۶۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۷۲۰.

از این دو زن بدهم. زنِ کوچک‌تر گفت: الله بر تو رحم کند؛ این کار را نکن! این پسر، فرزندِ آن زن است. لذا سلیمان علیه السلام به نفع زن کوچک‌تر قضاوت کرد و بچه را به او داد».

شرح

مؤلف رحمته الله درباره‌ی نشانه‌های قیامت، حدیثی بدین مضمون آورده است که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مردم، مدینه را در بهترین وضعی که دارد، ترک خواهند کرد؛ آن‌گاه درندگان و پرندگان لاش‌خور، در مدینه جای می‌گیرند». هنوز این اتفاق روی نداده است؛ اما به یقین خبرِ رسول‌الله صلی الله علیه و آله روی خواهد داد؛ زیرا آن بزرگوار خودسرانه و از پیش خود سخن نمی‌گفت؛ بلکه هر خبری که می‌داد، وحی الاهی بود. یکی دیگر از نشانه‌های نزدیکی قیامت، این است که مال و ثروت فراوان می‌شود و زمانی بر مردم می‌آید که فرمان‌روایشان، اموال را در میان مردم، بی‌حساب تقسیم می‌کند و آن را نمی‌شمارد. سپس مؤلف رحمته الله حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه ذکر کرده که درباره‌ی نشانه‌های قیامت نیست؛ بلکه حدیثی گِیرا و دل‌نشین است؛ حدیثی بدین مضمون که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی از مردی دیگر، زمینی خرید. مرد خریدار در آن زمین، کوزه‌ای پر از طلا یافت؛ به فروشنده گفت: طلاهایت را بگیر؛ زیرا من از تو فقط زمین را خریده‌ام، نه طلایش را. فروشنده گفت: من زمین و آنچه را که در آنست، به تو فروخته‌ام. سرانجام، برای داوری نزد مردی دیگر رفتند. آن مرد پرسید: آیا شما فرزند دارید؟ یکی از آن‌ها گفت: من یک پسر دارم. و دیگری گفت: من یک دختر دارم. آن مرد گفت: این پسر و دختر را به ازدواج یک‌دیگر در آورید و از این طلاها خرجشان را بدهید و به آن‌ها انفاق کنید».

آری؛ این حدیث نشان می‌دهد که برخی از مردم، این همه تقوا دارند.

اما حکم این مسأله؛ علما رحمهم الله گفته‌اند: اگر کسی زمینی بخرد و سپس در آن مقداری طلای مدفون بیابد، آن طلا، از آن فروشنده می‌باشد و اگر فروشنده نیز زمین را از شخص دیگری خریده باشد، این طلا به مالکِ نخست تعلق دارد؛ زیرا این طلای مدفون، جزو معادن زیرزمینی به‌شمار نمی‌آید؛ یعنی اگر در زمینی، معدن طلا و نقره و امثال آن پیدا شد، به مالکِ فعلی زمین تعلق می‌گیرد؛ زیرا جزو زمین است.

سپس مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دو زن بودند که دو پسر بچه‌ی خویش را با خود داشتند؛ گرگ آمد و پسر یکی از آن‌ها را

بُرد؛ یکی از آن زنان به دیگری گفت: گرگ، پسر تو را برد و دیگری گفت: بلکه پسر تو را بُرد. برای قضاوت نزد داوود علیه السلام رفتند و او به نفع زن بزرگتر قضاوت کرد. از آنجا نزد سلیمان پسر داوود علیه السلام رفتند و ماجرا را برایش بازگو کردند. سلیمان علیه السلام فرمود: «چاقویی برایم بیاورید تا این پسر بچه را دونیم کنم و نیمی از او را به هر یک از این دو زن بدهم. زن کوچکتر گفت: الله بر تو رحم کند؛ این کار را نکن! این پسر، فرزند آن زن است. لذا سلیمان علیه السلام به نفع زن کوچکتر قضاوت کرد و بچه را به او داد؛ زیرا مهر مادری، زن کوچکتر را بر آن داشت که برای نجات جان پسر بچه از حق خود بگذرد تا بچه زنده بماند و بدینسان روشن شد که زن کوچکتر، مادر آن بچه است؛ چون دوست داشت بچه زنده بماند، اگرچه نزد کسی دیگر باشد.

علما از این حدیث چنین برداشت کرده‌اند که قاضی می‌تواند به قراین موجود - در صورتی که قوی باشند - استدلال کند؛ نمونه‌ی استدلال به قراین، در قرآن کریم نیز ذکر شده است؛ منظوم ماجرایست که میان یوسف علیه السلام و همسر عزیز مصر گذشت؛ نیمی از زیبایی عالم به یوسف علیه السلام داده شده بود؛ زن عزیز مصر به‌رغم جایگاه اجتماعی و الایش دل به یوسف علیه السلام بسته و شیفته‌ی او شده بود! اما نمی‌دانست که چگونه به یوسف علیه السلام دست یابد؛ از این‌رو یوسف علیه السلام را به درون خانه خواست و همه‌ی درها را بست و خود را در اختیار یوسف گذاشت و گفت: «نزد من بیا»؛ اما الله تعالی یوسف را از کردار زشت محافظت نمود؛ یوسف علیه السلام به سوی درب گریخت و همسر عزیز به دنبالش دوید و از پشت، پیراهن یوسف را گرفت؛ پیراهن یوسف پاره شد؛ ببینیم که الله متعال در این باره می‌فرماید:

﴿وَأَسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصُهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٥﴾ قَالَ هِيَ رَوَدَّتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٦﴾ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٧﴾ فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾﴾

[یوسف: ۲۵، ۲۸]

و هر دو به سوی در شتافتند و آن زن، پیراهن یوسف را از پشت پاره کرد؛ و شوهر زن را در کنار درب یافتند. آن زن گفت: سزای کسی که به خانواده‌ات نظر بد داشته باشد، چیزی جز زندان یا شکنجه‌ی دردناک نیست. (یوسف) گفت: او قصد فریفتن مرا داشت. یکی از بستگان زن که حضور داشت، شهادت داد: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد، زن راست می‌گوید و یوسف دروغ‌گوست. و اگر پیراهنش از پشت پاره شده است، زن دروغ می‌گوید و یوسف راست‌گوست. و چون پیراهنش را دید که از پشت پاره شده، گفت: این، از مکر شما زنان است که به‌راستی نیرنگتان بزرگ است.

یوسف علیه السلام راست می‌گفت؛ اما دلیلی برای اثبات بی‌گناهی‌اش نداشت؛ با این حال شواهد و قرائن موجود، حاکی از بی‌گناهی یوسف علیه السلام بود؛ از این‌رو کسی که در مقام قضاوت قرار می‌گیرد، می‌تواند برای پی بردن به حقیقت موضوع، از قرائن موجود استفاده کند.

۱۸۳۷- وعن مرداس الأسلمی رضی الله عنه قال: قال التَّيُّ رضی الله عنه: «يَذْهَبُ الصَّالِحُونَ الْأَوَّلُ فَلَاوُلُ، وَتَبَقَى حُثَالَهُ كَحُثَالَةِ الشَّعِيرِ أَوْ التَّمْرِ لَا يُبَالِيَهُمُ اللَّهُ بَالَةً». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: مرداس اسلمی رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «انسان‌های نیکوکار یکی پس از دیگری، می‌روند و افرادی باقی می‌مانند که مانند نخاله‌ی جو یا خرما بی‌ارزشند و الله هیچ توجهی به آن‌ها نمی‌نماید».

۱۸۳۸- عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ الزُّرْقِيِّ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ جَبْرِيلُ إِلَى التَّيِّ رضی الله عنه قَالَ: مَا تَعْدُونَ أَهْلَ بَدْرٍ فِيكُمْ؟ قَالَ: «مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ» أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا. قَالَ: وَكَذَلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ. [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: رفاعه بن رافع زُرَقی رضی الله عنه می‌گوید: جبرئیل علیه السلام - نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پرسید: اهل بدر را در میان خود چگونه به حساب می‌آورید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آنان را جزو برترین مسلمانان به شمار می‌آوریم» یا سخنی به همین مضمون گفت. جبرئیل علیه السلام گفت: «(از نظر ما) فرشتگانی که در بدر حضور داشتند نیز همین‌گونه هستند».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۱۵۶، ۶۴۳۴).

(۲) صحیح بخاری، ش: ۳۹۹۲.

۱۸۳۹- وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال: قال رسول الله ﷺ: «إِذَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى بِقَوْمٍ عَذَابًا، أَصَابَ الْعَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ، ثُمَّ بُعِثُوا عَلَى أَعْمَالِهِمْ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه الله متعال بر قومی عذاب نازل کند، آن عذاب به همه‌ی کسانی که در آن قوم هستند، می‌رسد؛ سپس بر اساس اعمالشان برانگیخته می‌شوند».

شرح

مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که پیامبر ﷺ فرمود: «انسان‌های نیکوکار یکی پس از دیگری، می‌روند و افرادی باقی می‌مانند که مانند نخاله‌ی جو یا خرما بی‌ارزشند و الله هیچ توجهی به آن‌ها نمی‌نماید»؛ یعنی الله ﷻ بر آنان رحم نمی‌کند و رحمتش را بر آنان فرو نمی‌فرستد؛ این حدیث، شبیه همان حدیثی است که عده‌ای از مردم نزد انس بن مالک رضی الله عنه آمدند و از ستم و بی‌دادِ حجاج بن یوسف ثقفی شکایت کردند؛ انس رضی الله عنه به آنان گفت: صبر کنید؛ زیرا از پیامبران ﷺ شنیدم که فرمود: «لَا يَأْتِي زَمَانٌ إِلَّا وَالَّذِي بَعْدَهُ شَرٌّ مِنْهُ حَتَّى تَلْقَوْا رَبَّكُمْ»^(۲)؛ یعنی: «هر زمانی که می‌آید، زمان بعدی، بدتر خواهد بود و این رویه ادامه دارد تا آن‌که پروردگارتان را ملاقات کنید». در گذشته، مردم توجه بیشتری به نماز شب و روزه‌ی نفل و صدقه و دیگر کارهای نیک داشتند؛ اما هرچه می‌گذرد، بی‌توجهی به کارهای نیک، افزایش می‌یابد؛ مردم شب‌هایشان را در کارهای بیهوده سپری می‌کنند و روزها مشغول خرید و فروش و روزمرگی‌های خود هستند و روز به روز، خیانت و کلاه‌برداری و دروغ و امثال آن، بیش‌تر می‌شود! البته الحمدلله که هم‌چنین بسیاری از مردم نیکوکارند؛ اما نمی‌توان از واقعیت‌ها چشم‌پوشی کرد؛ یعنی مردم نیک و بد، همه جا هستند؛ از این‌رو پیامبر ﷺ فرموده است: «هرگاه الله متعال بر قومی عذاب نازل کند، آن عذاب به همه‌ی کسانی که در آن قوم هستند، می‌رسد؛ سپس بر اساس اعمالشان برانگیخته می‌شوند». همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۷۱۰۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۷۹.

(۲) این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۹۳ آمده است. [مترجم]

﴿وَأَتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ

الْعِقَابِ ۝﴾

[الأنفال: ۲۵]

و از فتنه‌ای بترسید که تنها دامن‌گیر ستم‌کاران شما نمی‌شود و بدانید که مجازات الله، سخت و شدید است.

آری؛ روز قیامت هر کسی مطابق کارها و نیتش برانگیخته می‌شود؛ از این‌رو به‌هوش باشیم تا در جرگه‌ی افرادی که مانند نخاله‌ی جو و خرما بی‌ارزشند، قرار نگیریم و بکشیم که در مسیر هدایت بمانیم تا اگر عذاب الاهی نازل گردد، در آخرت، در شمار نیکوکاران برانگیخته شویم.

مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون نیز ذکر کرده است که جبرئیل علیه السلام - نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پرسید: اهل بدر را در میان خود چگونه به حساب می‌آورید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آنان را جزو برترین مسلمانان به‌شمار می‌آوریم» یا سخنی به همین مضمون گفت. جبرئیل علیه السلام گفت: «(از نظر ما) فرشتگانی که در بدر حضور داشتند نیز همین‌گونه هستند».

بدر، نام مکانی در بین مکه و مدینه است؛ یکی از مهم‌ترین غزوه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله در این مکان روی داد. ماجرا از این قرار بود که کاروان تجارتی قریش به سرکردگی ابوسفیان، صخر بن حرب که از شام برمی‌گشت، از نزدیک مدینه می‌گذشت. از آن‌جا که اهل مکه، پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش را از شهرشان اخراج کرده و اموالشان را مصادره کرده بودند، این بزرگواران تصمیم گرفتند که به کاروان قریش حمله کنند؛ زیرا گرفتن اموال این کاروان تجارتی، برای پیامبر صلی الله علیه و آله جایز بود و بدین‌سان می‌توانستند بخشی از حقشان را بگیرند. رسول‌الله صلی الله علیه و آله و کم‌تر از سیصد و بیست تن از اصحاب رضی الله عنهم از مدینه بیرون رفتند و هفتاد شتر و دو اسب با خود داشتند؛ اما الله متعال، آن‌ها و دشمنانشان را بدون قرار قبلی با یک‌دیگر، در برابر هم قرار داد. چون کاروان‌سالار این قافله‌ی تجارتی، ابوسفیان، از حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله باخبر شد و مسیر کاروان را به سمت ساحل، عوض کرد و برای قریش پیام فرستاد و از آن‌ها درخواست نیروی کمکی نمود. بدین ترتیب حدود نهصد تا هزار نفر از قریشی‌ها و سران و اشرافشان، از روی سرکشی و خودنمایی به مردم یا به‌خاطر روکم‌کنی، از خانه‌هایشان بیرون آمدند تا مانع پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش شوند. در بین راه به آن‌ها خبر رسید که کاروان، به سلامت، نجات یافته است. از این‌رو در لشکر مکه،

دودستگی به وجود آمد. عده‌ای گفتند: حالا که کاروان نجات یافته است، برگردیم؛ اما سرکش قریش، ابوجهل گفت: به خدا سوگند بر نمی‌گردیم تا به بدر برویم و سه شبانه‌روز در آن‌جا بمانیم و شترها را نحر کنیم و شراب بنوشیم و جشن و سور برپا کنیم و به مردم غذا دهیم و همه‌ی عرب‌ها، حرکت و شوکت ما را بشنوند و همواره از ما حساب ببرند.

آری! بدین‌سان از روی ریا و روکم‌کنی و سرکشی، به بدر رفتند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِثَاءَ اللَّائِسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾
[الأنفال: ۴۷]

و مانند کسانی نباشید که از روی سرکشی و خودنمایی به مردم از خانه‌هایشان بیرون آمدند بدین ترتیب تصمیم گرفتند که با پیامبر ﷺ بجنگند؛ لذا بدون قرار قبلی دو لشکر در چاه‌های بدر رویاروی یک‌دیگر قرار گرفتند. قریشیان برای جنگ آمادگی کامل داشتند و از ساز و برگ کافی برخوردار بودند؛ اما الله متعال پیامبر ﷺ و یارانش را که با جنگی ناگهانی روبه‌رو شدند، یاری فرمود؛ خود در این‌باره می‌فرماید:

﴿إِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَأَيْتُمْ كَثِيرًا لَفَشَلْتُمْ وَتَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأُمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤٣﴾ وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضَى اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا ﴿٤٤﴾ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٤٥﴾﴾

و زمانی (را به‌یاد آور) که الله، تعداد دشمنان را در خوابت به تو اندک نشان داد و اگر تعدادشان را زیاد نشان می‌داد، به‌طور قطع سست می‌شدید و کارتان به اختلاف می‌کشید؛ ولی الله، (شما را از بزدلی) سالم نگه داشت. همانا او از آن‌چه در سینه‌ها می‌گذرد، آگاه است و زمانی (را به‌یاد آورید) که چون با هم روبه‌رو شدید، آنان را در چشمانتان اندک نشان داد و شما را نیز در چشمانشان کم نشان داد تا کاری را که انجام‌شدنی بود، به انجام رساند. و همه‌ی کارها به الله بازگردانیده می‌شود.

سبحان‌الله! دو لشکر، یک‌دیگر را اندک می‌دیدند و بدین‌سان هر دو گروه به سوی جنگ شتافتند و جنگ درگرفت و هفتاد نفر از اهل مکه کشته شدند و هفتاد تن نیز به

اسارت مسلمانان درآمدند. این‌ها همان کسانی بودند که چندی پیش بدترین ستم‌ها را در مکه بر مسلمانان روا می‌داشتند:

[آل عمران: ۱۴۰]

﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾

و ما، روزگار را در میان مردم می‌گردانیم.

هفت یا هشت نفر از کشته‌شدگان مکه، از بزرگان قریش بودند؛ همان کسانی که در سایه‌ی کعبه، محتویات شکمبه‌ی شتر را روی پیامبر ﷺ ریختند و قهقهه سر دادند؛ همان‌جا بود که رسول‌الله ﷺ دست به دعا برداشت و گفت: «پروردگارا! خود به حساب قریش برس» و یکایک آن‌ها را نام برد. آری؛ تک‌تک کسانی که رسول‌الله ﷺ برایشان دعای هلاکت کرد، در غزوه‌ی بدر به هلاکت رسیدند.^(۱) آوازه‌ی شکست قریش به همه‌ی عرب‌ها رسید و چنان شکستی خوردند که هیچ‌گاه عرب‌ها، چنان شکستی را نچشیده بودند. این جنگ در هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری روی داد.

به فرمان پیامبر ﷺ جنازه‌های بیست و چهار تن از سران قریش را کشتان‌کشان آوردند و در یکی از چاه‌های بدر انداختند. آن‌گاه رسول‌الله ﷺ سر همان چاهی که اجساد مشرکان را در آن ریخته بودند، ایستاد و تک‌تک کشته‌های قریش را با نام و نام پدرشان، مخاطب قرار داد و فرمود: «ای فلان بن فلان! آیا وعده‌ی پروردگارتان را حق یافتید؟ ما، وعده‌ی پروردگارتان را حق یافتیم».^(۲) پرسیدند: ای رسول‌خدا! چگونه با مردمانی که مرده‌اند، سخن می‌گویید؟ فرمود: «به الله سوگند که شما، سخنان مرا بهتر از آن‌ها نمی‌شنوید و از آن‌ها شنواتر نیستید؛ اما آن‌ها پاسخ نمی‌دهند». چون مرده‌اند. این، نعمتی بزرگ بر امت اسلام بود که هرگاه آن را یاد می‌کنیم، باید خدا را شکر نماییم. الله ﷻ پیامبرش را یاری نمود و این روز را روز فرقان، یعنی روز جدایی حق از باطل نامید. به قدرت خدا در آن روز بنگر که چگونه سیصد و چند نفر را بر حدود هزار جنگ‌جوی مسلح پیروز گردانید، حال آن‌که ساز و برگ جنگی مسلمانان، خیلی کم بود

(۱) ر.ک: صحیح بخاری، ش: (۲۴۰، ۲۵۰، ۲۹۳۴، ۳۱۸۵، ۳۸۵۴)؛ و مسلم، ش: ۱۷۹۴ به نقل از

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۸۷۵.

و شمار اندکی شتر و دو اسب با خود داشتند؛ اما وقتی نصرت الاهی بر قومی نازل شود، هیچ کس نمی تواند در برابرشان، ایستادگی کند.

در هر حال سیصد و هفده رزمنده ای که در بدر حضور داشتند، جزو برترین مسلمانان به شمار می آیند. آیا می دانید چه نتیجه ای، عاید اهل بدر شد؟ الله ﷻ به اهل بدر نظر انداخته و به آنان فرموده است: هرکار که می خواهید، بکنید؛ من، شما را بخشیده ام.

آری؛ هر گناهی که از اهل بدر سر زده، الله متعال آن را بخشیده است؛ زیرا بهایش را پیش تر پرداخته اند. غزوه ی بدر، خیر فراوانی برای اصحاب داشت؛ حتی یکی از بدری ها به نام حاطب بن ابی بلتعہ ﷺ با اشتباه بزرگی که مرتکب شد، به خاطر خیر و برکت این غزوه، مورد عفو قرار گرفت. زمانی که رسول الله ﷺ تصمیم گرفت مکه را فتح کند، حاطب ﷺ نامه ای به اهل مکه نوشت و آن ها را از تصمیم رسول الله ﷺ آگاه ساخت. الله متعال، پیامبرش را از این ماجرا باخبر فرمود. حاطب ﷺ نامه را با یک زن، به مکه فرستاد. پیامبر ﷺ از طریق وحی از این قضیه اطلاع یافت و علی بن ابی طالب ﷺ و شخصی دیگر را فرستاد تا نامه را از آن زن پس بگیرند. آن دو به راه افتادند و در سبزه زاری به نام «روضه ی خاخ» به آن زن رسیدند و دستگیرش کردند و به او گفتند: نامه کجاست؟ گفت: نامه ای با من نیست. گفتند: به خدا سوگند که نه ما دروغ می گوئیم و نه پیامبر ﷺ به ما دروغ گفته است؛ نامه را بده و گرنه، تو را برهنه و بازرسی می کنیم. آن زن، هنگامی که دید آن دو جدی هستند، نامه را بیرون آورد. نامه ای از حاطب بن ابی بلتعہ ﷺ به قریش. خداوند ﷻ بر مسلمانان و بر حاطب ﷺ منت نهاد و الحمد لله که این نامه، به قریش نرسید. وقتی نامه را به پیامبر ﷺ دادند، از حاطب پرسید: «ای حاطب! چگونه چنین کاری کردی؟» حاطب ﷺ عذرش را بیان کرد و عذرخواهی نمود. عمر ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا! او، منافق شده است؛ اجازه دهید گردنش را بزنم. پیامبر ﷺ فرمود: «الله، به اهل بدر نظر کرده و فرموده است: هرکاری که می خواهید، بکنید؛ همانا من، شما را بخشیده ام».^(۱) حاطب ﷺ ناخواسته مرتکب جاسوسی شده بود؛ اما از آن جا که یکی از اصحاب بدر ﷺ بود، رسول الله ﷺ اعدامش نکرد و از این اشتباه بزرگش

(۱) بخاری، ش: ۳۹۸۳.

درگذشت؛ همان‌گونه که می‌دانید اگر مسلمانان، جاسوسی را دستگیر کنند- حتی اگر گوینده‌ی لا اله الا الله محمد رسول الله باشد- کُشتنش بدون استثنا واجب است؛ ولی چیزی که رسول الله ﷺ را از کُشتن حاطب رضی الله عنه باز داشت، این بود که او جزو اهل بدر بود؛ امتیازی که تا قیامت، نصیب هیچ‌کس نمی‌شود. علما از این حدیث چنین برداشت کرده‌اند که کُشتن جاسوس- چه مسلمان باشد و چه کافر- واجب است؛ زیرا اخبار مسلمانان را به دشمنان می‌رساند.

۱۸۴۰- وعن جابرٍ رضي الله عنه قال: كَانَ جِدْعٌ يَقُومُ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ - يَعْنِي فِي الْخُطْبَةِ - فَلَمَّا وَضَعَ الْمِنْبَرَ سَمِعْنَا لِلْجِدْعِ مِثْلَ صَوْتِ الْعِشَارِ، حَتَّى نَزَلَ النَّبِيُّ ﷺ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ فَسَكَنَ. وَفِي رَوَايَةٍ: فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ قَعَدَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَصَاحَتِ النَّخْلَةُ الَّتِي كَانَ يَخْطُبُ عِنْدَهَا حَتَّى كَادَتْ أَنْ تَنْشَقَّ.

وَفِي رَوَايَةٍ: فَصَاحَتْ صِيَاحَ الصَّيِّ، فَزَلَّ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى أَخَذَهَا فَضَمَّهَا إِلَيْهِ، فَجَعَلَتْ تَبْنُ أُنَيْنَ الصَّيِّ الَّذِي يُسَكَّتُ حَتَّى اسْتَقَرَّتْ، قَالَ: «بَكَتْ عَلَى مَا كَانَتْ تَسْمَعُ مِنَ الذِّكْرِ».

[روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می‌گوید: تنه‌ی درختی بود که پیامبر ﷺ - هنگام سخنرانی- بر آن تکیه می‌زد؛ پس از این‌که برای پیامبر ﷺ منبری ساختند، از آن تنه‌ی درخت- که دیگر مورد استفاده قرار نمی‌گرفت- صدایی مانند آه و ناله‌ی شتران آستن شنیدیم؛ تا این‌که پیامبر ﷺ از منبر پایین آمد و دست خود را روی تنه‌ی درخت گذاشت و تنه، آرام شد.

در روایتی آمده است: روز جمعه همین‌که پیامبر ﷺ روی منبر نشست، تنه‌ی خرمايي که پیش‌تر روی آن می‌نشست، فریاد کشید؛ حتی نزدیک بود که از هم شکافته شود.

و در روایتی آمده است: فریادی همانند فریاد بچه برآورد. پیامبر ﷺ- از منبر- پایین آمد و تنه را گرفت و به خود چسباند؛ در آن هنگام تنه‌ی درخت، مانند بچه‌ای که او را در آغوش می‌گیرند و با نوازش ساکت می‌کنند، به آرامی نالید تا این‌که آرام شد. پیامبر ﷺ فرمود: «از بابت ذکرى که پیش‌تر در کنار خود مى‌شنید- و حالا نمى‌شنود- گریست».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۹۱۸، ۲۰۹۵، ۳۵۸۴، ۳۵۸۵).

شرح

مؤلف رحمه الله حدیث جابر رضی الله عنه را آورده که بیان گر یکی از معجزاتیست که الله تعالی به پیامبرش صلی الله علیه و آله داد. گفتنیست: الله متعال هر پیامبری که مبعوث می کرد، نشانه ها و معجزاتی هم به او می داد که بیان گر صداقت و راستی اش بود؛ زیرا اگر پیامبری را بدون معجزه مبعوث می کرد، هیچ کس به او ایمان نمی آورد و مردم برای رد دعوتش عذر و بهانه داشتند. پیامبرمان، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله معجزات و نشانه های فراوانی داشته است؛ کسی که معلومات بیش تری در این باره می خواهد، می تواند به کتاب «الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح»، اثر ابوالعباس حرانی رحمه الله مراجعه کند؛ وی در پایان این کتاب برخی از معجزات نبوی را که به هیچ پیامبر دیگری داده نشده، برشمرده است. در این باره کتاب «البدایة والنهاية» از ابن کثیر رحمه الله نیز کتاب سودمندیست.

در هر حال پیامبرمان، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله معجزات فراوانی داشته است؛ از آن جمله، همین معجزه ای که در حدیث جابر رضی الله عنه آمده است؛ وی می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدا بر روی تنه ی خرمایی خطبه می خواند تا این که زنی از انصار رضی الله عنهم برای آن بزرگوار، منبری ساخت. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله برای خطبه روی این منبر می رفت، تنه ی خرما از فراق پیامبر صلی الله علیه و آله مانند شتران آبستن، و گاه مانند بچه ها آه و ناله سر می داد؛ الله اکبر! یک موجود بی جان از فراق پیامبر صلی الله علیه و آله می گریست؛ اما اینک ارزش های فراوانی از دست رفته و پایمال شده است؛ اما هیچ کس بر آن نمی گرید! الله متعال کمکمان کند که او را یاد کنیم، در عبادتش بکوشیم و او را به خوبی پرستیم. پیامبر صلی الله علیه و آله از منبر پایین آمد و مانند مادری که بچه اش را ساکت می کند، آن تنه را آرام فرمود. در این روایت به دو معجزه ی نبوی اشاره شده است:

۱- گریه ی تنه از فراق پیامبر صلی الله علیه و آله.

۲- و آرام شدن آن، در زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از منبر پایین آمد و آن را ساکت کرد.

چنین معجزه ای برای موسی علیه السلام نیز روی داد؛ بنی اسرائیل به روش های گوناگون، موسی علیه السلام را آزار می دادند؛ همان گونه که الله تعالی می فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادُوا مُوسَىٰ فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ

عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا ﴿٦٩﴾ [الأحزاب: ٦٩]

ای مؤمنان! مانند کسانی نباشید که موسی را رنجاندند؛ پس الله او را از آن چه می گفتند، پاک و به دور ساخت. و موسی نزد الله آبرومند بود.

بنی اسرائیل برای رنجاندن موسی علیه السلام می گفتند: موسی، ورم بیضه دارد؛ «زیرا بنی اسرائیل برهنه غسل می کردند و به یک دیگر می نگرستند؛ اما موسی علیه السلام به تنهایی غسل می کرد. بنی اسرائیل گفتند: چون موسی ورم بیضه دارد، با ما غسل نمی کند. روزی موسی علیه السلام لباس هایش را درآورد و روی سنگی گذاشت تا غسل کند. آن سنگ، لباس های موسی علیه السلام را برداشت و فرار کرد. موسی علیه السلام دنبال سنگ به راه افتاد و فریاد زد: ای سنگ! لباس هایم را کجا میبری؟ تا این که بنی اسرائیل، موسی را دیدند و گفتند: موسی هیچ گونه بیماری ای ندارد. آن گاه سنگ توقف کرد و موسی علیه السلام لباس هایش را گرفت و چند ضربه به سنگ زد». ^(۱) لذا سنگ که موجودی بی جان بود، به حرکت درآمد تا زبان بنی اسرائیل از طعنه زدن به موسی علیه السلام بسته شود. فریاد و فغان آن تنه‌ی درخت از فراق رسول الله صلی الله علیه و آله نیز یکی از معجزات آن بزرگوار بود و معجزه‌ی دیگرش، این بود که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله آن تنه را در بغل گرفت، تنه همانند بچه‌ای که در آغوش مادرش آرامش می یابد، آرام شد.

۱۸۴۱- وَعَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ الْخُسَيْنِيِّ جُرْثُومِ بْنِ نَاشِرٍ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ فَرَضَ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا، وَحَدَّ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا، وَحَرَّمَ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا، وَسَكَّتَ عَنْ أَشْيَاءَ رَحْمَةً لَّكُمْ غَيْرَ نُسْيَانٍ فَلَا تَبْحَثُوا عَنْهَا». [روایت دارقطنی و....] ^(۲)

ترجمه: از ابو ثعلبه‌ی خُسنی، جُرثوم بن ناشر رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال، اموری را فرض گردانیده است؛ آن‌ها را ضایع نگردانید. و حدودی را

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۷۸. [مترجم]

(۲) ضعیف است؛ ضعیف الجامع، ش: ۱۵۹۷؛ آلبانی رحمته الله علیه در غایة المرام، ش: ۴ این حدیث را ضعیف دانسته است.

تعیین فرموده است؛ از آن‌ها تجاوز نکنید و چیزهایی را حرام کرده است؛ پس مرتکب حرام نشوید. و از روی مهربانی، نه از روی فراموشی، درباره‌ی برخی از چیزها سکوت نموده است؛ پس درباره‌ی آن بحث و کنجکاوی - بی‌مورد - نکنید».

۱۸۴۲- وعن عبد الله بن أبي أوفى رضی الله عنه قال: غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سَبْعَ غَزَوَاتٍ نَأْكُلُ الْجِرَادَ.

وَفِي رِوَايَةٍ: نَأْكُلُ مَعَهُ الْجِرَادَ. [متفق علیه] ^(۱)

ترجمه: عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه می‌گوید: در هفت غزوه با رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم و ملخ می‌خوردیم.

و در روایتی دیگر آمده است: با ایشان ملخ می‌خوردیم.

۱۸۴۳- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرِ وَاحِدٍ مَرَّتَيْنِ». [متفق علیه] ^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مومن از یک سوراخ، دو بار گزیده نمی‌شود».

شرح

مؤلف رحمته الله حدیثی بدین مضمون آورده است که از ابو ثعلبه‌ی خُشنی، جُرشوم بن ناشر رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال، اموری را فرض گردانیده است؛ آن‌ها را ضایع نگردانید. و حدودی را تعیین فرموده است؛ از آن‌ها تجاوز نکنید و چیزهایی را حرام کرده است؛ پس مرتکب حرام نشوید. و از روی مهربانی، نه از روی فراموشی، درباره‌ی برخی از چیزها سکوت نموده است؛ پس درباره‌ی آن بحث و کنجکاوی - بی‌مورد - نکنید».

پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث به سه حکم یا مورد اشاره فرموده است:

اول: فرائض. مهم‌ترین فریضه‌ی الهی بر بندگانش، توحید است؛ یعنی بر همه‌ی بندگانش فرض نموده که شهادتین را بگویند و گواهی دهند که معبود راستینی جز الله

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۴۹۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۹۵۲.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۱۳۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۹۸.

وجود ندارد و محمد، بنده و فرستاده‌ی اوست؛ یعنی تنها الله متعال شایسته‌ی عبادت و پرستش می‌باشد و تنها محمد مصطفی ﷺ سزاوار آنست که از او اطاعت و پیروی کنیم و در میان آفریده‌های الهی، کسی جز محمد مصطفی ﷺ شایسته‌ی چنین اطاعتی نیست. این، مهم‌ترین فریضه‌ی الهی است؛ سپس نماز، زکات، روزه، حج، نیکی به پدر و مادر، رعایت حقوق همسایه، صداقت، خیرخواهی و...؛ یعنی الله متعال فرایض فراوانی را بر بندگانش واجب گردانیده است؛ برخی از فرایض، فرض عین هستند؛ یعنی بر تک‌تک مسلمانان، واجب است که آن را انجام دهند؛ و برخی دیگر از فرایض، فرض کفایه هستند؛ یعنی اگر تعدادی از مسلمانان، به‌اندازه‌ی کافی، به انجام این فرایض بپردازند، حکمش از دیگران ساقط می‌شود. به‌عنوان مثال: نمازهای پنج‌گانه، فرض عین هستند و بر هر مسلمانی واجب است که در شبانه‌روز پنج بار نماز بخواند؛ اما نماز جنازه، فرض کفایه می‌باشد و اگر شماری از مسلمانان این فریضه را انجام دهند، حکمش از دیگران ساقط می‌گردد.

دوم: حدود؛ «الله متعال، حدودی را تعیین کرده است؛ پس، از آن‌ها تجاوز نکنید». یعنی فرایض را مطابق حدودی که الله ﷻ مقرر فرموده است، انجام دهید؛ مانند اوقات هر نماز که معین و مشخص است. وقت نماز صبح، از سپیده‌دم آغاز می‌شود و تا طلوع خورشید ادامه دارد. وقت نماز ظهر، از زوال آفتاب تا زمانی است که سایه‌ی هر چیزی به‌اندازه‌ی خودش شود. وقت نماز عصر از همین زمان تا غروب خورشید است. مغرب نیز از غروب خورشید آغاز می‌گردد و تا پنهان شدن شفق ادامه دارد. از غروب شفق، یعنی پس از غروب خورشید که سرخی آسمان گم می‌شود، وقت عشاء آغاز می‌گردد و تا نیمه‌شب ادامه دارد. این‌ها حدود مربوط به فریضه‌ی نماز است. روزه نیز حد مشخصی دارد؛ یعنی از سپیده‌دم تا غروب خورشید است. حج نیز حد مشخصی دارد که همان ماه‌های حج می‌باشد. پیامبر ﷺ فرمود: «از این حدود تجاوز نکنید». الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾ [الطلاق: ۱]

و هر کس از حدود الهی تجاوز کند، به‌راستی به خویشتن ستم کرده است.

و می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [البقرة: ۲۲۹]

و کسانی که از حدود و مقررات الهی تجاوز کنند، بدون تردید ستم کارند.

سوم: «درباره‌ی برخی از چیزها سکوت نموده است»؛ یعنی نه آن‌ها را بر ما واجب گردانیده و نه آن‌ها را حرام نموده است؛ در صورتی که اگر می‌خواست، حرامشان می‌نمود و اگر می‌خواست، آن‌ها را واجب می‌گردانید؛ اما از روی مهربانی، درباره‌ی آن‌ها سکوت فرمود؛ همین نمازهای پنج‌گانه را در نظر بگیرید؛ ابتدا الله متعال پنجاه نماز در شبانه‌روز بر بندگانش فرض نمود؛ سپس این مقدار را به لطف خویش تا پنج نوبت کاهش داد و ثواب همان پنجاه نوبت را برای امت، مقرر فرمود. در این حدیث آمده است: «الله متعال درباره‌ی برخی از چیزها سکوت فرمود»؛ عبارت «سکوت فرمود»، دلیلی بر دیدگاه اهل سنت و جماعت که می‌گویند: الله متعال با صدایی که قابل شنیدن است، سخن می‌گوید؛ زیرا سکوت، متضاد سخن گفتن می‌باشد؛ پس الله ﷻ هر وقت که بخواهد، و هر چه که بخواهد و هر گونه که بخواهد، سخن می‌گوید؛ اما ما نمی‌دانیم که چگونه و چه زمانی سخن می‌گوید یا چه می‌گوید؛ ولی ایمان داریم که وقتی اراده‌ی پیدایش چیزی را بکند، فقط کافی ست که بگوید: پدید آی؛ و آن‌گاه خواسته‌اش محقق می‌شود و آن چیز، پدید می‌آید؛ از این رو کلمات و سخنان الله ﷻ قابل شمارش نیست؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [لقمان: ۲۷]

اگر درختان روی زمین، قلم شوند و دریا مرکب گردد و پس از آن، هفت دریای دیگر به مددش بیایند، سخنان الله پایان نمی‌یابد. بی‌شک الله، توانای حکیم است.

و نیز می‌فرماید:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾ [الکهف: ۱۰۹]

بگو: اگر دریا برای نوشتن سخنان پروردگارم جوهر شود، پیش از آن که سخنان پروردگارم پایان پذیرد، دریا پایان می‌یابد؛ هر چند دریای دیگری همانند آن به کمک بیاوریم.

سپس مولف رحمه الله روایتی بدین مضمون آورده است که عبدالله بن ابی‌اوفی رضی الله عنه می‌گوید: «در هفت غزوه با رسول‌الله صلی الله علیه و آله بودیم و با ایشان ملخ می‌خوردیم». ملخ، حشره‌ی حلالی‌ست و فرقی نمی‌کند که انسان، آن را بکشد یا این که خود ملخ مرده باشد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «أُحِلَّتْ لَنَا مَيْتَتَانِ وَدَمَانِ فَأَمَّا الْمَيْتَتَانِ فَالْجَرَادُ وَالْحِيتَانِ وَأَمَّا الدَّمَانِ فَالطَّحَالُ وَالْكَبِدُ»^(۱) یعنی: «دو حیوان هستند که ذبح نشده‌ی آن‌ها نیز برای ما رواست و همین‌طور دو نوع خون؛ آن دو حیوان، ملخ و ماهی هستند و آن دو خون، طحال و جگر»؛ از این‌رو ماهی یا ملخی که صید می‌کنیم، سر نمی‌بریم یا سرشان را نمی‌زنیم. گفتنی‌ست: شکار ملخ یا پراندن آن در حرم مکه، جایز نیست؛ همان‌گونه که شکار و پراندن سایر پرندگان، جایز نمی‌باشد.

این حدیث، بیان‌گر این است که صحابه رضی الله عنهم تأیید پیامبر صلی الله علیه و آله را حجت می‌دانستند؛ یعنی اگر کاری انجام می‌دادند و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را تأیید می‌کرد، حلالش می‌دانستند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله می‌توانست آنان را منع کند و اگر حرام بود، حتماً این کار منعشان می‌نمود؛ لذا سکوتش، دلیل جواز است.

سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مومن از یک سوراخ، دو بار گزیده نمی‌شود»؛ یعنی مومن، زیرک است و از هر تجربه‌ای درس می‌گیرد؛ اگر از انجام یک کار زیان ببیند یا فایده‌ای نبرد، تکرارش نمی‌کند؛ از این‌رو شایسته است که انسان، زیرک باشد و کاری را که از آن ضرر دیده است، تکرار نکند؛ بلکه باید به‌سان مومن، زیرک و هوشیار باشد؛ زیرا این، از کمال ایمان است.

۱۸۴۴- وعنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ، وَلَا يَرْكَبُهُمْ، وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: رَجُلٌ عَلَى فَضْلٍ مَاءٍ بِالْفَلَاةِ يَمْنَعُهُ مِنْ ابْنِ السَّبِيلِ، وَرَجُلٌ بَايَعَ رَجُلًا بِسَلْعَةٍ بَعْدَ الْعَصْرِ فَحَلَفَ بِاللَّهِ لِأَخَذِهَا بِكَذَا وَكَذَا فَصَدَّقَهُ وَهُوَ عَلَى

(۱) صحیح موقوف است و حکم رفع دارد؛ روایت بی‌هقی در الکبری (۲۵۷/۹)؛ شافعی در مسند خود (۳۴۰/۱) و نیز در الأم (۲۳۳/۲)؛ و ابن‌ماجه (۳۲۱۸)؛ و احمد در مسندش (۹۷/۲)؛ و عبد بن حمید (۸۲۰) و....

غَيْرِ ذَلِكَ، وَرَجُلٌ بَايَعَ إِمَامًا لَا يُبَايِعُهُ إِلَّا لِدُنْيَا فَإِنْ أَعْطَاهُ مِنْهَا وَفَى وَإِنْ لَمْ يُعْطِهِ مِنْهَا لَمْ يَفِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سه گروه هستند که الله، روز قیامت با آنها سخن نمی گوید، به آنان نظر نمی کند، آنها را پاکیزه نمی گرداند و عذاب دردناکی خواهند داشت: کسی که در بیابان آب مازاد بر نیازش را از مسافران دریغ می دارد؛ آن که پس از عصر کالایش را در معرض فروش می گذارد و به نام الله، به دروغ سوگند می خورد که آن را به فلان قیمت خریده است و طرف مقابل نیز حرفش را باور می کند؛ و شخصی که فقط به خاطر منافع دنیوی با حاکمی بیعت می نماید؛ اگر حاکم چیزی از دنیا به او بدهد، به پیمان خویش وفادار است و اگر چیزی از دنیا به او ندهد، به پیمان خویش وفا نمی کند».

شرح

مولف رحمته الله حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که: «سه گروه هستند که الله، روز قیامت با آنها سخن نمی گوید، به آنان نظر نمی کند، آنها را پاکیزه نمی گرداند و عذاب دردناکی خواهند داشت»؛ در متن حدیث «ثَلَاثَةٌ» آمده که منظور، سه گروه است؛ نه سه نفر؛ زیرا ملت ها و مردمان بسیاری چنین ویژگی هایی دارند.

اول: «کسی که در بیابان آب مازاد بر نیازش را از مسافران دریغ می دارد»؛ یعنی کسی که در بیابان یا منطقه ای خالی از سکنه، مزرعه یا چاهی دارد و به رهگذران یا مردمی که از آن جا عبور می کنند، اجازه نمی دهد که از آب مزرعه یا چاهش بنوشند. به گمان شما کسی که الله در روز قیامت با او سخن نگوید، به او نظر نکند، پاکیزه اش نگرداند و به عذاب دردناکی گرفتارش نماید، چه وضعیتی خواهد داشت؟

دوم: «آن که پس از عصر کالایش را در معرض فروش می گذارد و به نام الله، به دروغ سوگند می خورد که آن را به فلان قیمت خریده است و طرف مقابل نیز حرفش را باور می کند»؛ پیامبر صلی الله علیه و آله عصر را از جهت اهمیت وقت، به طور ویژه ذکر فرمود؛ و گر نه، کسی که در وقت شبانه روز با سوگند دروغ کالایش را بفروشد، مشمول این هشدار و عذاب می گردد. که امام مسلم رحمته الله حدیثی بدین مضمون روایت

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۳۵۸، ۲۳۶۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۸.

کرده است که ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سه گروه هستند که الله، روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید، به آنان نظر نمی‌کند، آنها را پاکیزه نمی‌گرداند و عذاب دردناکی خواهند داشت». ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله این جمله را سه بار تکرار کرد. ابوذر رضی الله عنه گفت: چقدر بدبخت و زیان‌کارند! ای رسول خدا! این‌ها چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسی که اسبالت ازار می‌کند، [یعنی کسی که شلوار یا لباسش را پایین‌تر از دو قوزک پایش قرار می‌دهد] کسی که - در برابر نیکی‌اش بر دیگران - منت می‌گذارد، و کسی که کالایش را با سوگند دروغ به فروش می‌رساند».

لذا از جمع‌بندی این دو حدیث روشن می‌شود که ذکر وقت عصر در حدیث ابوهریره رضی الله عنه، از جهت شدت وعید و عذاب مربوط به سوگند دروغ در این زمان خاص می‌باشد؛ و گرنه، همان‌گونه که در حدیث ابوذر رضی الله عنه آمده است، کسی که کالایش را با سوگند دروغ به فروش برساند یا سوگند دروغ یاد کند تا قیمت کالایش را بالا ببرد، مشمول این وعید است؛ یعنی الله تعالی در روز قیامت با او سخن نمی‌گوید، به او نظر نمی‌کند، پاکیزه‌اش نمی‌گرداند و به عذاب دردناکی گرفتارش می‌نماید.

سوم: «و شخصی که فقط به خاطر منافع دنیوی با حاکمی بیعت می‌نماید؛ اگر حاکم چیزی از دنیا به او بدهد، به پیمان خویش وفادار است و اگر چیزی از دنیا به او ندهد، به پیمان خویش وفا نمی‌کند». این هم جزو کسانی است که الله تعالی در روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، به آنها نظر نمی‌کند، آنان را پاکیزه نمی‌گرداند و به عذاب دردناکی گرفتارشان می‌نماید؛ زیرا بر هر مسلمانی واجب است که امام و فرمان‌روایی داشته باشد و به تعهدات و وظایف خویش در قبال او عمل کند؛ چه تمام سرزمین اسلام، یک زمام‌دار و فرمانروای کل داشته باشد و چه هر منطقه‌ای دارای زمام‌دار و فرمانروای خاصی باشد. از زمان ائمه‌ی اربعه به بعد، مسلمانان حکومت‌های پراکنده‌ای داشته‌اند؛ اما به اجماع علما رحمهم الله، فرمان‌برداری از حاکم هر منطقه بر مسلمانان واجب بوده و هیچ‌یک از مسلمانان نگفته که فقط در صورت وجود یک خلیفه در سرزمین‌های اسلامی، اطاعت از او واجب است؛ زیرا در این صورت مردم، بدون حاکم و فرمانروا می‌مانند و این، ویژگی جامعه‌ی جاهلی است؛ زیرا کسی که بمیرد و حاکم و فرمانروایی نداشته باشد، بر مرگ جاهلی مرده است و با اهل جهل، یعنی با مردم پیش از عصر

رسالت برانگیخته می‌شود؛ بنابراین هر منطقه‌ای حاکم و فرمانروای خود را دارد و اطاعت از او بر مسلمانان واجب است.

شخصی که با فرمانروا به‌خاطر دنیا بیعت می‌کند، نه به‌خاطر پروردگار جهانیان، مشمول این وعید یا هشدار شدید می‌باشد؛ روی کرد این شخص در قبال حاکمش این است که اگر حاکم چیزی از دنیا به او بدهد، به پیمان خویش وفای می‌کند و اگر چیزی از دنیا به او ندهد، به پیمان خویش وفادار نمی‌ماند؛ زیرا بیعتش را بر اساس امیال و خواسته‌های نفسانی بنا کرده است.

گاه شنیده می‌شود که برخی از افراد می‌گویند: ما که با حاکم خود بیعت نکرده‌ایم؛ یعنی آحاد جامعه‌ی اسلامی با حاکم خویش بیعت نکرده‌اند!

این، یک شبهه‌ی باطل و شیطانی‌ست. مگر همه‌ی صحابه رضی الله عنهم، حتی پیرزنان خانه‌نشین یا بچه‌های کم‌سن و سال با ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیعت کردند؟ هرگز؛ بلکه بیعت با سرآمدان و خبرگان جامعه می‌باشد که اهل رتق و فتح هستند و هر زمان که آن‌ها با کسی بیعت کنند، ولایتش بر همه‌ی مردم آن‌جا ثابت می‌گردد. گمان نمی‌کنم که هیچ‌یک از مسلمانان و همین‌طور هیچ‌یک از عقلا، مشروعیت یک حاکم را مشروط به بیعت آحاد و یکایک افراد جامعه بدانند؛ حتی مدعیان دموکراسی در غرب نیز چنین باوری دارند؛ مگر در انتخابات آنان، شرایط سنی رأی‌دهندگان لحاظ نمی‌شود؟

در هر حال همان‌گونه که در این حدیث آمده است، سه گروه هستند که الله تعالی در روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، به آن‌ها نظر نمی‌کند، پاکشان نمی‌سازد و عذاب دردناکی به آن‌ها می‌رساند.

از این حدیث، صفت کلام برای الله تعالی ثابت می‌گردد؛ از این‌رو اهل سنت و جماعت بر این باورند که الله تعالی هر وقت که بخواهد، و هرچه که بخواهد و هرگونه که بخواهد، سخن می‌گوید؛ اما ما نمی‌دانیم که چگونه و چه زمانی سخن می‌گوید یا چه می‌گوید؛ ولی ایمان داریم که وقتی اراده‌ی پیدایش چیزی را بکند، فقط کافی‌ست که بگوید: پدید آی؛ و آن‌گاه خواسته‌اش محقق می‌شود و آن چیز، پدید می‌آید:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [یس: ۸۲]

شأن او، این است که چون (پیدایش) چیزی را اراده کند، فقط به آن می‌گوید: «موجود شو» و بی‌درنگ موجود می‌شود.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا﴾ [فاطر: ۴۴]

و هیچ چیز نه در آسمان‌ها و نه در زمین الله را درمانده نکرده است؛ همانا الله دانای تواناست.

رسول الله ﷺ فرمود: «الله با آنان سخن نمی‌گوید»؛ از این حدیث چنین برداشت می‌شود که الله ﷻ با غیر خود نیز سخن می‌گوید. از حدیث مذکور، این هم برداشت می‌شود که الله به بندگان دو نظر دارد:

اول: نظر عام و فراگیر؛ بدین معنا که هیچ چیزی از نگاه الله متعال مخفی نمی‌ماند و الله متعال همه چیز را می‌بیند.

دوم: نظر خاص که همان نظر رحمت می‌باشد و در این حدیث به همین نظر، اشاره شده است؛ یعنی الله متعال به سه گروه مذکور نظر رحمت نمی‌کند.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، این است که الله ﷻ بندگان را پاک می‌گرداند؛ همان‌گونه که خود می‌فرماید:

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [النور: ۲۱]

ولی الله هر که را بخواهد، پاک می‌گرداند. و الله، شنوای داناست.

لذا این، الله متعال است که به کارها سر و سامان می‌بخشد و افراد و امورشان را پاک می‌گرداند؛ از الله ﷻ می‌خواهیم که ما را در شمار آن دسته از بندگان قرار دهد که پاکشان می‌سازد؛ به یقین که الله بر هر کاری تواناست.

۱۸۴۵- وَعَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَ التَّفَخَّتَيْنِ أَرْبَعُونَ»؛ قَالُوا: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا؟ قَالَ: أُبَيْتُ، قَالُوا: أَرْبَعُونَ سَنَةً؟ قَالَ: أُبَيْتُ. قَالُوا: أَرْبَعُونَ شَهْرًا؟ قَالَ: أُبَيْتُ. «وَيَبْلَى كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْإِنْسَانِ إِلَّا عَجَبَ الذَّنْبِ، فِيهِ يُرَكَّبُ الْخَلْقُ، ثُمَّ يُنَزَّلُ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيَنْبُتُونَ كَمَا يَنْبُتُ الْبَقْلُ». [متفق عليه]^(۱)

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۸۱۴، ۴۹۳۵)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۵۵.

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در میان دو نفخ صور،^(۱) یک چله است». گفتند: ای ابوهریره! یعنی چهل روز؟ پاسخ داد: نمی دانم. گفتند: چهل سال؟ ابوهریره رضی الله عنه پاسخ داد: نمی دانم. پرسیدند: چهل ماه؟ پاسخ داد: نمی دانم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «(تمام بدن) انسان می پوسد، مگر استخوان دنبالچه که آفرینش دوباره ی انسان ها- در روز قیامت- از این استخوان است و الله بارانی از آسمان فرو می فرستد و مردم همانند رویش سبزه و گیاه، سر برمی آورند».

۱۸۴۶- وَعَنْهُ قَالَ: بَيْنَمَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فِي مَجْلِسٍ يُحَدِّثُ الْقَوْمَ، جَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: مَتَى السَّاعَةُ؟ فَمَضَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُحَدِّثُ، فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: سَمِعَ مَا قَالَ فَكَّرَهُ مَا قَالَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ لَمْ يَسْمَعْ، حَتَّى إِذَا قَضَى حَدِيثَهُ قَالَ: أَيْنَ السَّائِلُ عَنِ السَّاعَةِ؟ قَالَ: هَا أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «إِذَا ضُيِّعَتِ الْأَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ»؛ قَالَ: كَيْفَ إِضَاعَتُهَا؟ قَالَ: «إِذَا وُسِّدَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ». [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در مجلسی با مردم سخن می گفت که در این میان بادیه نشینی آمد و پرسید: قیامت چه زمانی ست؟ رسول الله صلی الله علیه و آله به سخنان خود ادامه داد: برخی از حاضران گمان کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله پرسش را شنید، اما چون از آن خوشش نیامد، پاسخی نداد و برخی دیگر گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال را نشنید. بزرگوار پس از پایان صحبتش فرمود: «کسی که درباره ی قیامت پرسید، کجاست؟» بادیه نشین عرض کرد: من بودم ای رسول خدا! رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آن گاه که امانت ضایع شود، منتظر قیامت باش». پرسید: امانت چگونه ضایع می گردد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آن گاه که کارها (=مزام امور) به ناهلان سپرده شود، منتظر قیامت باش».

۱۸۴۷- وَعَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يُصَلُّونَ لَكُمْ، فَإِنْ أَصَابُوا فَلَكُمْ، وَإِنْ أَخْطَأُوا فَلَكُمْ وَعَلَيْهِمْ». [روایت بخاری]^(۳)

(۱) در صور دو بار دمیده می شود؛ بار نخست آنان که زنده اند، می میرند و بار دوم، همگان برانگیخته می شوند. [مترجم]

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۹.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۶۹۴.

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر امامان شما، برایتان درست و صحیح نماز بخوانند، هم به آنان و هم به شما، پاداش می‌رسد؛ ولی اگر در نمازشان اشکالی وجود داشته باشد، شما پاداش خود را دریافت می‌کنید و گناهش با آن‌هاست».

۱۸۴۸- وَعَنْهُ رضی الله عنه: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾؛ قَالَ: خَيْرُ النَّاسِ لِلنَّاسِ يَأْتُونَ بِهِمْ فِي السَّلَاسِلِ فِي أَعْنَاقِهِمْ حَتَّى يَدْخُلُوا فِي الْإِسْلَامِ. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: الله متعال می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‌اید»؛ رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین مردم برای هم‌نوعان خود، کسانی هستند که آن‌ها- یعنی غیرمسلمانان- را با زنجیرهایی که در گردن‌هایشان است، می‌آورند تا مسلمان (و بهشتی) شوند».

۱۸۴۹- وَعَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «عَجِبَ اللَّهُ تعالى مِنْ قَوْمٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فِي السَّلَاسِلِ». [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الله تعالى از کسانی که به زنجیر بسته می‌شوند و وارد بهشت می‌گردند، تعجب می‌کند».

[نووی: مفهوم این دو حدیث، این است که آن‌ها اسیر و دربند می‌شوند، سپس اسلام می‌آورند و بهشتی می‌گردند].

شرح

مولف رحمه الله در این بخش از کتابش چهار حدیث از ابوهریره رضی الله عنه ذکر کرده است. حدیث نخست بدین مفهوم می‌باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «در میان دو نفخ صور، یک چله است»؛ فرشته‌ای به نام اسرافیل مأمور دمیدن در صور است؛ نخستین بار که اسرافیل علیه السلام در صور می‌دهد، همه‌ی مردم وحشت‌زده می‌شوند و می‌میرند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۵۵۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۳۰۱۰.

﴿وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ
وَكُلُّ أَتَوُّهُ دَاخِرِينَ﴾ (نمل: ۸۷)

و روزی که در «صور» دمیده می‌شود و همه‌ی کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، به وحشت می‌افتند؛ مگر آنان که الله بخواهد. و همه خوار و زبون نزد الله می‌آیند.

هم چنین می‌فرماید:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ
نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾ (الزمر: ۶۸)

و در «صور» دمیده می‌شود؛ پس همه‌ی کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، می‌میرند مگر کسی که الله بخواهد.

در صور نخست، همه می‌میرند؛ اما صور دوم برای برخاستن و زنده شدن دوباره است؛ همان‌گونه که الله ﷻ در ادامه‌ی این آیه می‌فرماید:

﴿ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾ (الزمر: ۶۸)
و آن‌گاه دوباره در صور دمیده می‌شود و ناگهان همگی در حالی که نظاره‌گردند، به پا می‌خیزند.

آری؛ از قبرهایشان برمی‌خیزند و نظاره‌گر اتفاقاتی هستند که روی می‌دهد؛ زیرا الله متعال پیش از برانگیختن آنان، بارانی غلیظ فرو می‌فرستد و انسان‌ها همانند دانه‌ی بذر، سر از خاک برمی‌آورند و بدون این‌که کوچک‌ترین اشتباهی روی دهد، هر روحی به همان کالبدی باز می‌گردد که در آن بوده است! سبحان الله!

در میان دو نفخ صور، یک چله است؛ از ابوهریره رضی الله عنه پرسیدند: یعنی چهل روز؟ پاسخ داد: نمی‌دانم. گفتند: چهل سال؟ ابوهریره رضی الله عنه گفت: نمی‌دانم. پرسیدند: چهل ماه؟ پاسخ داد: نمی‌دانم؛ بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله فقط خبر داد که در میان دو نفخ، یک چله است و بیان نکرد که چهل روز یا چهل ماه یا چهل سال؛ از این‌رو ما نیز به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله بسنده کرده، چیزی بر سخن آن بزرگوار نمی‌افزاییم و در این باره خودسرانه اظهار نظر نمی‌کنیم. در هر حال، وقتی اسرافیل علیه السلام برای بار دوم در صور می‌دمد، مردم برای پس دادن حساب در پیش‌گاه الله ﷻ حاضر می‌شوند و هرکس مطابق اعمال و گناهانش حساب پس می‌دهد. حساب‌رس، الله ﷻ می‌باشد و حساب‌رسی او،

خارج از عدالت یا لطف و مرحمت نیست و ذره‌ای به بندگان ستم نمی‌کند؛ زیرا حساب‌رسی و محاسبه‌ای که مخلوقات انجام می‌دهند، سه حالت دارد: یا ظالمانه است، یا عادلانه و یا از روی بخشندگی و بزرگواری؛ اما الله تعالی یا به لطف خویش حساب می‌گیرد یا به عدل خویش، و هیچ ستمی در کار او نیست:

﴿فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [یس: ۵۴]

آن روز به هیچ کس هیچ ستمی نمی‌شود و تنها به‌سزای اعمالتان می‌رسید.

حدیث دوم، بدین مضمون است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: «رسول الله صلی الله علیه و آله در مجلسی با مردم سخن می‌گفت که در این میان بادیه‌نشینی آمد و پرسید: قیامت چه زمانی ست؟ رسول الله صلی الله علیه و آله به سخنان خود ادامه داد. گویا نمی‌خواست صحبتش را ناتمام رها کند. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: «برخی از حاضران گمان کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله پرسش را شنید، اما چون از آن خوشش نیامد، پاسخی نداد و برخی دیگر گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال را نشنید». لذا در می‌یابیم که سکوت کردن در برابر پرسش‌های بی‌مورد، اشکالی ندارد؛ یعنی اگر از شما سؤال نامناسبی بپرسند، اشکالی ندارد که سکوت کنید و جواب ندهید. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله پس از پایان صحبتش فرمود: «کسی که درباره‌ی قیامت پرسید، کجاست؟» بادیه‌نشین عرض کرد: من بودم ای رسول خدا! رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آن‌گاه که امانت ضایع شود، منتظر قیامت باش». پرسید: امانت چگونه ضایع می‌گردد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آن‌گاه که کارها (=زمام امور) به ناهلان سپرده شود، منتظر قیامت باش؛ یعنی ناهلان، فتوا دهند و آنان که شایستگی ندارند، زمام امور را در دست گیرند یا کسانی بر مسند مدیریت بنشینند که از تعهد و تخصص کافی برخوردار نیستند. در آن زمان امور مردم، نابسان می‌شود و آن‌گاه که فساد و نابسامانی جامعه را فرا گیرد، باید منتظر قیامت بود؛ زیرا در آن زمان مردم، فاسد و تبه‌کار می‌شوند و قیامت، بر بدترین مردم برپا می‌گردد.

این حدیث نسبت به ضایع کردن امانت، هشدار می‌دهد و بیان‌گر این است که هر کاری باید به اهل آن سپرده شود و این، مقتضای امانت‌داری ست.

در حدیث سوم آمده است: «اگر امامان شما، برایتان درست و صحیح نماز بخوانند، هم به آنان و هم به شما، پاداش می‌رسد؛ ولی اگر در نمازشان اشکالی وجود داشته باشد، شما پاداش خود را دریافت می‌کنید و گنااهش با آنهاست». این حدیث

درباره‌ی پیش‌نماز شدن کارگزاران و امیران است و شامل ائمه‌ی مساجد نیز می‌شود. از این حدیث چنین برداشت می‌شود که شکیبایی و خویش‌تنداری در برابر حاکمان و فرمان‌داران، واجب است؛ حتی اگر نماز را به‌درستی ادا نکنند؛ مثلاً اگر نمازها را به تأخیر بیندازند، ما نیز نمازها را با تأخیر می‌خوانیم و از جماعت مسلمانان، جدا نمی‌شویم؛ زیرا در این صورت، تأخیر در نماز که برای حفظ وحدت است، عذر به‌شمار می‌آید و این برای ما، حکم آن را دارد که گویا نماز را در اول وقت به‌جای آورده‌ایم.

این حدیث، به موضوع مخالفت با جماعت مسلمانان و فرمانروایان آنان اشاره دارد؛ زیرا مخالفت با حکام و فاش کردن عیوب و بدی‌هایشان، بر خلاف رهنمودها و آموزه‌های دینی‌ست و به هرج و مرج و نابسامانی در جامعه می‌انجامد؛ در صورتی که دین اسلام به عدالت و نیکی فرا می‌خواند و از تبه‌کاری و شرارت باز می‌دارد؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [المائدة: ۸]

ای مؤمنان! برای الله به‌داد برخیزید و به عدالت گواهی دهید؛ و نباید دشمنی گروهی، شما را بر آن دارد که عدالت نورزید. عدالت پیشه کنید که به تقوا نزدیک‌تر است و تقوای الله پیشه سازید. به‌یقین الله به کردارتان آگاه است.

بی‌شک کاستی‌هایی وجود دارد و کسی، منکرش نیست؛ اما اگر کاستی‌ها را بازگو می‌کنیم، خوبی‌ها را هم بگوییم؛ این، یعنی عدل و انصاف. در صورتی که بازگو کردن بدی‌ها و خودداری از ذکر خوبی‌ها، ستم و جفاست و الله متعال، ظلم و ستم را دوست ندارد. لذا با کسانی که نماز جماعت را به تأخیر می‌اندازند، نماز می‌گذاریم؛ زیرا ثوابش به ما می‌رسد و اگر در این تأخیر گناهی باشد، گناهش با پیشوایانی‌ست که نماز را به تأخیر می‌اندازند.

و اما حدیث چهارم؛ ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الله تعالی از کسانی که به زنجیر بسته می‌شوند و وارد بهشت می‌گردند، تعجب می‌کند». همان‌گونه که مولف رحمه الله در توضیح این حدیث گفته است، این حدیث به کافرانی اشاره دارد که به

اسارت مسلمانان درمی‌آیند و همین اسارت به نفع آنهاست؛ زیرا سبب می‌شود که اسلام بیاورند و به بهشت بروند.

۱۸۵۰- وَعَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَحَبُّ الْبِلَادِ إِلَى اللَّهِ مَسَاجِدُهَا، وَأَبْغَضُ الْبِلَادِ إِلَى اللَّهِ أَسْوَاقُهَا». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «محبوب‌ترین مکان‌ها نزد الله، مساجد و منفورترین مکان‌ها در نزد الله، بازارها هستند».

۱۸۵۱- وَعَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ ﷺ مِنْ قَوْلِهِ قَالَ: لَا تَكُونَنَّ إِنْ اسْتَطَعْتَ أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ السُّوقَ، وَلَا آخِرَ مَنْ يَخْرُجُ مِنْهَا، فَإِنَّهَا مَعْرَكَةُ الشَّيْطَانِ، وَبِهَا يَنْصُبُ رَايَتَهُ. [روایت مسلم]^(۲)

ورواه البرقاني في صحيحه عن سلمان ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَكُنْ أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ السُّوقَ، وَلَا آخِرَ مَنْ يَخْرُجُ مِنْهَا؛ فِيهَا بَاضَ الشَّيْطَانُ وَفَرَّخَ».

ترجمه: از قول سلمان فارسی رضی الله عنه روایت است که فرمود: «تا می‌توانی نخستین کسی نباش که وارد بازار می‌شود و آخرین کسی نباش که از بازار بیرون می‌آید؛ زیرا بازار، جولان‌گاه شیطان است که آن‌جا پرچمش را برمی‌افرازد».

بُرقانی در صحیح خود از سلمان رضی الله عنه روایت کرده است که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نخستین کسی نباش که وارد بازار می‌شود و آخرین کسی نباش که از بازار بیرون می‌رود؛ زیرا شیطان در بازار، مستقر می‌شود تا تخم گناه بگذارد و گناهانی - مانند دروغ، خیانت، تقلب و کلاه‌برداری - ایجاد کند».

۱۸۵۲- وَعَنْ عَاصِمِ الْأَحْوَلِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَرْجَسَ ﷺ قَالَ: قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، غَفَرَ اللَّهُ لَكَ، قَالَ: «وَلَكَ». قَالَ عَاصِمٌ: فَقُلْتُ لَهُ: أَسْتَغْفِرُكَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟

(۱) صحیح مسلم، ش: ۶۷۱.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۴۵۱.

قَالَ: نَعَمْ وَلَكَ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لِدُنْيِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: عاصم احوال می گوید: عبدالله بن سرجس رضی الله عنه گفت: به رسول الله صلی الله علیه و آله گفتم: ای رسول خدا! الله شما را بیامرزد. فرمود: «و همین طور تو را». عاصم می گوید: به عبدالله رضی الله عنه گفتم: پس رسول الله صلی الله علیه و آله برای تو درخواست آمرزش کرد. پاسخ داد: «بله، و همین طور برای تو». آن گاه این آیه را تلاوت نمود:

﴿وَأَسْتَغْفِرُ لِدُنْيِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۱۹]

و برای گناهانت و برای مردان و زنان باایمان درخواست آمرزش کن.

۱۸۵۳- وعن أبي مسعود الأنصاري رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلَامِ الثَّبُوتِ الْأُولَى: إِذَا لَمْ تَسْتَغْفِرْ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ». [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: ابومسعود انصاری رضی الله عنه می گوید: «یکی از سخنانی که مردم از پیامبران گذشته دریافته اند، این است که: اگر حیا نداری، هر عملی که می خواهی، انجام بده».

شرح

مؤلف رحمه الله حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «محبوب ترین مکان ها نزد الله، مساجد و منفورترین مکان ها در نزد الله، بازارها هستند».

مساجد، از آن الله متعال می باشند؛ از این رو الله متعال، مساجد را در کنار نام خود ذکر فرموده است؛ چنان که می فرماید:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسْجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا﴾

[البقرة: ۱۱۴]

و کیست ستم کارتر از کسی است که از بردن نام الله (و عبادتش) در مساجد الله جلوگیری می کند و در خراب کردن آن ها می کوشد؟

هم چنین می فرماید:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۳۴۶.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۳۴۸۳.

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْأَعْدُوِّ
وَالْأَصَالِ ۝ رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [النور: ۳۶، ۳۷]

(این چراغ و نورش) در خانه‌هایی (ست) که الله اجازه داده ارج داده شوند و نامش در آن‌ها، بامداد و شامگاه یاد گردد. مردانی که تجارت و داد و ستد، آنان را از یاد الله باز نمی‌دارد.

بنابراین مساجد، شرافت و احترام ویژه‌ای دارند و محل ذکر و یادِ الله ﷻ و جایگاه عبادت و پرستش او هستند و در مساجد است که به مسایل دینی و دنیوی مسلمانان رسیدگی می‌شود؛ از این‌رو هزینه کردن مال برای تعمیر و آبادانی مساجد، اهمیت و فضیلت فراوانی دارد و صدقه‌ی جاری به‌شمار می‌آید؛ لذا خرج کردن مال برای تعمیر و آبادانی مساجد، از قربانی کردن و غذا دادن به دیگران، برتر است؛ زیرا همان‌گونه که بیان شد، مرمت و آبادانی مساجد، صدقه‌ی جاری‌ست که نمازگزاران از آن استفاده می‌کنند و جایگاه مناسبی برای برگزاری کلاس‌ها و حلقه‌های علمی‌ست.

اما بازار، جولان‌گاه شیطان است؛ شیطان در بازار مستقر می‌شود و پرچمش را برمی‌افرازد و با شگردهای گوناگون، مردم را می‌فریبد و آنان را به گناه و معصیت می‌کشاند؛ زیرا بازار، محل داد و ستد می‌باشد و در آن گناهای چون تقلب، دروغ، فریب‌کاری و کلاه‌برداری و امثال آن، فراوان است؛ به همین خاطر بازارها، منفورترین مکان‌ها در نزد الله متعال هستند. از این حدیث، صفات حب و بغض برای الله ﷻ ثابت می‌شود و از اصول ما اهل سنت و جماعت است که این صفات را برای الله متعال ثابت می‌دانیم و معتقدیم که الله متعال به صفات کمال موصوف است؛ آن‌چه را که در آن خیر و صلاح باشد، دوست دارد و همه‌ی شرارت‌ها و پلیدی‌ها را ناپسند و ناخوش می‌دارد.

از این حدیث می‌آموزیم که مطابق رهنمودی که در حدیث سلمان رضی الله عنه آمده است، باید بکوشیم تا نخستین کسی نباشیم که به بازار می‌رود یا آخرین کسی نباشیم که بازار را ترک می‌کند؛ زیرا بازار، منفورترین مکان در نزد الله متعال است و در بازار، اختلاط زنان و مردان روی می‌دهد و سخنان و نگاه‌های حرام صورت می‌گیرد.

از حدیث عبدالله بن سرجس رضی الله عنه چنین برمی‌آید که در حیات رسول الله ﷺ جایز بود که از ایشان بخواهند که برای آن‌ها استغفار و درخواست آمرزش کند؛ این، از ویژگی‌های منحصر به فرد رسول الله ﷺ بوده است؛ اما اگر کسی، پس از وفات

رسول الله ﷺ از آن بزرگوار درخواست آمرزش کند، کافر و مشرک است؛ اما در حیات آن بزرگوار، هیچ ایرادی نداشت؛ زیرا الله متعال به پیامبر برگزیده اش فرمود:

﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۱۹]

و برای گناهانت و برای مردان و زنان باایمان درخواست آمرزش کن.

آمرزش یا مغفرت، به معنای بخشیدن گناهان و پوشاندن آنهاست؛ یعنی آمرزش، هم شامل بخشش گناهان می شود و هم شامل پوشاندن آنها؛ زیرا مغفرت، برگرفته از «غفر» می باشد که با واژه ی «مغفر» هم خانواده است؛ مغفر، یعنی کلاه خود یا آنچه که سر را در جنگ با آن می پوشانند تا تیر یا ضربه ی شمشیر به سر اصابت نکند.

۱۸۵۴- وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال: قال النبي ﷺ: «أَوَّلُ مَا يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الدِّمَاءِ». [متفق علیه] ^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «نخستین قضاوتی که روز قیامت در میان مردم صورت می گیرد، درباره ی خون هاست».

۱۸۵۵- وعن عائشة رضی الله عنها قالت: قال رسول الله ﷺ: «خُلِقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ، وَخُلِقَ الْجَانُّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ، وَخُلِقَ آدَمُ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ». [روایت مسلم] ^(۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «فرشتگان، از نور آفریده شده اند و جن ها، از شعله ی آتش؛ و آدم از همان چیزی خلق شده که برای شما وصف گردیده است».

۱۸۵۶- وعن عائشة رضی الله عنها قالت: كَانَ خُلُقُ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ الْقُرْآنَ. [مسلم، این را در ضمن حدیثی طولانی روایت کرده است.] ^(۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: اخلاق پیامبر الله ﷺ، قرآن بود.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۴۸۴، ۶۵۳۳)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۷۸.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۹۹۶.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۷۴۶.

۱۸۵۷- و عنها قالت: قال رسول الله ﷺ: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَكْرَاهِيَهُ الْمَوْتَ، فَكُنَّا نَكْرَهُ الْمَوْتَ؟ قَالَ: «لَيْسَ كَذَلِكَ، وَلَكِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا بُشِّرَ بِرَحْمَةِ اللَّهِ وَرِضْوَانِهِ وَجَّتِهِ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ فَأَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا بُشِّرَ بِعَذَابِ اللَّهِ وَسَخَطِهِ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ وَكَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر که دوست دار دیدارِ الله باشد، الله نیز دیدارش را دوست دارد؛ و هر که ملاقاتِ الله را دوست نداشته باشد، الله نیز ملاقاتش را دوست ندارد». گفتم: ای رسول خدا! اگر منظورتان دوست نداشتن مرگ است، همه‌ی ما مرگ را دوست نداریم؟ فرمود: «چنین نیست؛ مومن آن‌گاه که نوید رحمت، خشنودی و بهشتِ الله به او داده می‌شود، ملاقاتِ الله را دوست دارد؛ در نتیجه الله نیز ملاقاتش را دوست می‌دارد. و کافر هنگامی که خبر خفت‌بارِ عذاب و خشمِ الهی را دریافت می‌کند، دیدارِ الله را ناپسند می‌دارد و الله نیز دیدارش را دوست ندارد».

شرح

مؤلف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که عبدالله بن مسعود رحمه الله می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «نخستین قضاوتی که روز قیامت در میان مردم صورت می‌گیرد، درباره‌ی خون‌هاست». آری؛ الله ﷻ در روز قیامت در میان بندگان قضاوت می‌کند. در آن روز قضاوت و حساب‌برسی تنها با الله متعال است و حساب‌برسی او، خارج از عدالت، یا خارج از لطف و مرحمت نیست و ذره‌ای به بندگان ستم نمی‌کند؛ زیرا حساب‌برسی و محاسبه‌ای که مخلوقات انجام می‌دهند، سه حالت دارد: یا ظالمانه است، یا عادلانه و یا از روی بخشندگی و بزرگواری؛ اما قضاوت الهی، عدل و عدالت، یا فضل و رحمت است و آن روز هر کسی بدون هیچ کم و کاستی به حق خود می‌رسد. نخستین مورد از حقوق الهی که هر بنده‌ای در روز رستاخیز درباره‌ی آن محاسبه می‌شود، نمازِ اوست که اگر درست باشد، رستگار و پیروز است و اگر نمازش باطل و نادرست باشد، ناکام و زیان‌کار است؛ زیرا کسی که نمازش را تباه

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۶۸۴؛ [و نیز روایت بخاری، ش: ۶۵۰۷ به نقل از عباده بن صامت رحمه الله]. (مترجم)

کرده است، هیچ انگیزه‌ای برای انجام کارهای نیک نداشته و از هیچ بازدارنده‌ای برای دوری از کارهای زشت، برخوردار نبوده است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ [العنکبوت: ۴۵]

و نماز را برپا دار. بی‌گمان نماز، از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد.

اما نخستین قضاوتی که روز قیامت در میان مردم صورت می‌گیرد، درباره‌ی خون‌هاست؛ و سپس درباره‌ی اموال و آبروی مردم قضاوت می‌شود.

قتل در پاره‌ای از موارد- مثلاً برای قصاص،- به حق می‌باشد و در پاره‌ای از موارد نیز ناحق است؛ در این حدیث به قتلی اشاره شده است که به ناحق صورت می‌گیرد و روز قیامت نخستین مورد از حقوق انسان‌ها که به آن رسیدگی می‌شود، قتل ناحق است.

از این حدیث قضاوت و حساب‌رسی الله ﷻ در روز قیامت ثابت می‌گردد و این نکته روشن می‌شود که در آن روز هر مظلوم و ستم‌دیده‌ای به حق خویش می‌رسد؛ مثلاً آن‌که غیبت کسی را کرده یا به او تهمت زده و توبه کرده است، نزد صاحب حق می‌آید و از کرده‌ی خویش اظهار پشیمانی می‌کند و می‌گوید: مرا ببخش که در حقّ بد کرده‌ام و از الله متعال نیز درخواست آمرزش می‌کنم. اما صاحب حق نمی‌پذیرد؛ در این حالت اگر آن شخص توبه‌ی راستینی کرده باشد، الله متعال به جای او حق صاحب حق را ادا می‌فرماید. مثلاً شخصی از شما بستانکار بوده و شما طلبش را انکار کرده‌اید؛ اما پس از چندی پشیمان شده و توبه نموده‌اید؛ حال نزد صاحب حق می‌روید تا رضایتش را جلب کنید؛ اما او راضی نمی‌شود و می‌گوید: «حساب من و تو به روز قیامت». می‌گوییم: اگر واقعاً در توبه‌ی خود صادق باشید، الله ﷻ صاحب حق را راضی خواهد کرد البته شما در همین دنیا معادل بدهی خود را صدقه دهید تا بار گناهتان سبک‌تر گردد و این مسئولیت از گردن شما برداشته شود.

اما حدیث دوم بدین مضمون است که پیامبر ﷺ از آغاز آفرینش خبر داد و فرمود: «فرشتگان، از نور آفریده شده‌اند»؛ از این رو همه‌ی آن‌ها نیکوکارند و از الله ﷻ نافرمانی نمی‌کنند و از عبادتش سر نمی‌پیچند و بدون خستگی و درماندگی، همواره الله متعال را به پاکی یاد می‌نمایند. رسول الله ﷺ بیان فرمود که «جن‌ها، از شعله‌ی آتش

آفریده شده‌اند» و این، دلیلی روشن بر این است که جن‌ها از تبار ابلیس یا شیطان بزرگ هستند همان شیطانی که از فرمان الله سرپیچی نمود و برای آدم علیه السلام سجده نکرد و گفت: ﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ﴾ [ص: ۷۶] یعنی: «(ابلیس) گفت: من از آدم بهترم؛ مرا از آتش و او را از گل آفریده‌ای». آری؛ همه‌ی جن‌ها از آتش آفریده شده‌اند؛ به همین سبب نیز تا آنجا که بتوانند، در پی ضربه زدن به انسان‌ها و آسیب رساندن به آن‌ها هستند؛ لذا همواره به خواندن آیه‌الکرسی در شب‌ها پای‌بند باشید تا نگهبانی از سوی الله تعالی بر شما گماشته شود و شیطان جرأت نکند که به شما نزدیک گردد.

«و آدم از همان چیزی خلق شده که برای شما وصف گردیده است»؛ یعنی از خاکی که گل شد و سپس خشکید؛ لذا آدم از گل خشکیده خلق شد؛ از این رو الله متعال می‌فرماید:

﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾ [طه: ۵۵]

شما را از زمین آفریدیم و شما را به آن بازمی‌گردانیم و دوباره شما را از آن بیرون می‌آوریم.

و اما دومین حدیث؛ عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «اخلاق پیامبر، قرآن بود»؛ یعنی به رهنمودهای قرآنی آراسته بود؛ هرچه قرآن به آن امر می‌کرد، عمل می‌نمود و از آن‌چه که قرآن باز میداشت، دوری می‌نمود؛ چه در زمینه‌ی عبادت‌ها و چه در تعامل با بندگان الله. این سخن ام‌المؤمنین، عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها اشاره‌ای است به این که اگر می‌خواهیم به اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله آراسته شویم، باید خود را به رهنمودهای قرآنی آراسته سازیم.

سومین حدیث بدین مضمون است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که دوست‌دار دیدار الله باشد، الله نیز دیدارش را دوست دارد؛ و هر که ملاقاتِ الله را دوست نداشته باشد، الله نیز ملاقاتش را دوست ندارد». عایشه رضی الله عنها عرض کرد: ای رسول‌خدا! اگر منظورتان دوست نداشتن مرگ است، همه‌ی ما مرگ را دوست نداریم؟ فرمود: «چنین نیست؛ مومن آن‌گاه که نوید رحمت، خشنودی و بهشتِ الله به او داده می‌شود، ملاقاتِ الله را دوست دارد؛ در نتیجه الله نیز ملاقاتش را دوست می‌دارد. و کافر هنگامی که خبر

خفت بار عذاب و خشم الهی را دریافت می‌کند، دیدار الله را ناپسند می‌دارد و الله نیز دیدارش را دوست ندارد». کافر در آستانه‌ی مرگش، باخبر می‌شود که به عذاب دردناکی گرفتار خواهد شد؛ لذا روحش از این‌که پیکرش را ترک کند، امتناع می‌ورزد و دوست ندارد که از کالبدش جدا شود و چون حاضر به جان دادن نیست، فرشتگان، روح او را می‌کشند و به همین‌خاطر روح وی به‌سختی از تنش جدا می‌گردد؛ مانند پشم خیزی که آن‌را از سیخ جدا می‌کنند. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ﴾ [الأنعام: ۹۳]

و چون ستم‌کاران را در سختی‌های مرگ ببینی و فرشتگان، دستانشان را (به سوی آنان) گشوده، (می‌گویند): جان بکنید؛ امروز به سبب سخنان نادرستی که به الله می‌گفتید و بدان سبب که از تصدیق آیاتش سرکشی می‌کردید، با عذاب خوارکننده‌ای مجازات می‌شوید.

کافران هنگام مردن، جان نمی‌دهند؛ چون مژده‌ی خوبی به آن‌ها داده نمی‌شود. به آن‌ها نوید دوزخ را می‌دهند؛ از این‌رو حاضر نیستند که جان دهند؛ لذا فرشتگان مرگ به آنان می‌گویند: «جان بکنید». این عذاب خوارکننده، در زمان مرگشان و همین‌که می‌میرند، به آن‌ها می‌رسد.

خلاصه این‌که مومن دوست‌دار ملاقات پروردگار است؛ زیرا پروردگارش، الله عزوجل و اجر و ثوابش را دوست دارد و به بهشت و نعمت‌های بی‌کرانش علاقه‌مند است؛ از این‌رو می‌خواهد که هرچه زودتر به این نعمت‌ها برسد و پروردگارش را ملاقات کند؛ به‌ویژه در هنگام مرگ که به او نوید رحمت، خشنودی و بهشت الله داده می‌شود. یا الله! ما را جزو مشتاقان دیدارت قرار بده و خاتمه‌ی همه‌ی ما را نیکو بگردان؛ به‌راستی که تو بر هر کاری توانایی.

۱۸۵۸- وَعَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ صَفِيَّةَ بِنْتِ حُيَّيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ مُعْتَكِفًا، فَأَتَيْتُهُ أَرْوَرُهُ لَيْلًا، فَحَدَّثْتُهُ ثُمَّ قُمْتُ لَأَنْقَلِبَ فَقَامَ مَعِيَ لِيَقْلِبَنِي، فَمَرَّ رَجُلَانِ مِنَ الْأَنْصَارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، فَلَمَّا رَأَى النَّبِيُّ ﷺ أَسْرَعَا. فَقَالَ ﷺ: «عَلَى رِسْلِكُمَا، إِنَّهَا صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَّيٍّ» فَقَالَا: سُبْحَانَ اللَّهِ

يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِّ، وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقْذِفَ فِي قُلُوبِكُمْ شَرًّا - أَوْ قَالَ: شَيْئًا-»، [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ام‌المؤمنین، صفیه بنت حُیی می‌گوید: پیامبر ﷺ - در مسجد - معتکف بود؛ شبی به دیدنش رفتم و پس از چندی که با ایشان سخن گفتم، برخاستم تا بروم؛ آن بزرگوار برخاست تا مرا بدرقه کند - و چند قدمی با من آمد - دو مرد انصاری ﷺ از آن‌جا می‌گذشتند. وقتی پیامبر ﷺ را دیدند، بر سرعت خود افزودند. پیامبر ﷺ فرمود: «عجله نکنید؛ او صفیه بنت حُیی می‌باشد». آن دو - تعجب کردند و - گفتند: سبحان‌الله! ای رسول‌خدا! (این چه فرمایشی است؟) پیامبر ﷺ فرمود: «شیطان همانند خون در بدن انسان جریان می‌یابد و من ترسیدم که شاید شیطان در دل‌هایتان گمان بدی انداخته باشد - یا فرمود: - در دل‌هایتان چیزی آورده باشد».

۱۸۵۹- وَعَنْ أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ﷺ قَالَ: شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ، فَلَزِمْتُ أَنَا وَأَبُو سُفْيَانَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ نُفَارِقْهُ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى بَغْلَةٍ لَهُ بَيْضَاءُ، فَلَمَّا التَقَى الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ، وَلَّى الْمُسْلِمُونَ مُدْبِرِينَ، فَطَفِقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَرْكُضُ بَغْلَتَهُ قَبْلَ الْكُفَّارِ، وَأَنَا أَخِذُ بِلِجَامِ بَغْلَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَكْفُهَا إِرَادَةً أَنْ لَا تُسْرِعَ، وَأَبُو سُفْيَانَ أَخِذُ بِرِكَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَيُّ عَبَّاسٍ، نَادِ أَصْحَابَ السَّمَرَةِ». قَالَ الْعَبَّاسُ - وَكَانَ رَجُلًا صَبِيحًا - فَقُلْتُ بِأَعْلَى صَوْتِي: أَيْنَ أَصْحَابُ السَّمَرَةِ، فَوَاللَّهِ لَكَأَنَّ عَظَفَتَهُمْ حِينَ سَمِعُوا صَوْتِي عَظَفَةُ الْبَقَرِ عَلَى أَوْلَادِهَا، فَقَالُوا: يَا لَبَيْكَ يَا لَبَيْكَ، فَاقْتَتَلُوا هُمُ وَالْكَفَّارُ، وَالِدَعْوَةُ فِي الْأَنْصَارِ يَقُولُونَ: يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ، يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ، ثُمَّ قَصُرَتِ الدَّعْوَةُ عَلَى بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْحَزْرَجِ، فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَلَى بَغْلَتِهِ كَالْمُتَطَاوِلِ عَلَيْهَا إِلَى قِتَالِهِمْ، فَقَالَ: «هَذَا حِينَ حَمِيَ الْوَطِيسُ»، ثُمَّ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَصِيَّاتٍ فَرَمَى بِهِنَّ وُجُوهَ الْكُفَّارِ، ثُمَّ قَالَ: «انْهَزْمُوا وَرَبِّ مُحَمَّدٍ»، فَذَهَبْتُ أَنْظُرُ فَإِذَا الْقِتَالُ عَلَى هَيْئَتِهِ فِيمَا أَرَى، فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ رَمَاهُمْ بِحَصِيَّاتِهِ، فَمَا زِلْتُ أَرَى حَدَّهُمْ كَلِيلًا وَأَمْرَهُمْ مُدْبِرًا. [روایت مسلم]^(۲)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۰۳۵؛ صحیح مسلم، ش: ۲۱۷۵.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۷۷۵.

ترجمه: ابوالفضل، عباس بن عبدالمطلب علیه السلام می‌گوید: با رسول‌الله صلی الله علیه و آله در جنگ حنین حضور داشتم؛ من و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب همواره در کنار رسول‌الله صلی الله علیه و آله بودیم و از ایشان جدا نمی‌شدیم. رسول‌الله صلی الله علیه و آله بر استر سفید خود سوار بود. هنگامی که مسلمانان و مشرکان رویاروی هم قرار گرفتند، مسلمانان - غافل گیر شدند و - گریختند. رسول‌الله صلی الله علیه و آله قاطرش را به‌سوی کفار می‌راند و من، افسار قاطر رسول‌الله صلی الله علیه و آله را گرفته و نگه داشته بودم تا سرعت نگیرد؛ ابوسفیان نیز رکاب رسول‌الله صلی الله علیه و آله را گرفته بود.

رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عباس! اصحاب سَمُرَه را صدا بزن». عباس علیه السلام - که صدای بلندی داشت - می‌گوید: با صدای بلند فریاد برآوردم: اصحاب سَمُرَه کجایند؟ به الله سوگند هنگامی که صدایم را شنیدند، همانند گاوی که به‌سوی فرزندانش می‌شتابد، به میدان نبرد بازگشتند و گفتند: لبیک، لبیک؛ و با کافران جنگیدند. انصار علیهم السلام نیز در میان خود بانگ برآورده بودند و می‌گفتند: ای گروه انصار! ای گروه انصار! - و یک‌دیگر را به پایداری و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله فرا می‌خواندند. - آن‌گاه این دعوت به بنی‌حارث بن خزرج منحصر شد. رسول‌الله صلی الله علیه و آله سوار بر استرش، سر خویش را بالا گرفته بود و به پیکارشان نگاه می‌کرد؛ فرمود: «اینک تنور جنگ داغ شد». سپس چند سنگ‌ریزه برداشت و به سوی کافران پرتاب کرد و فرمود: «سوگند به پروردگار محمد که شکست خوردند». برای واری واری و وضعیتی جنگ رفتم و دیدم که هم‌چنان تنور جنگ داغ است؛ به الله سوگند همین که رسول‌الله صلی الله علیه و آله سنگ‌ریزه‌ها را به‌سوی کفار پرتاب کرد، دیدم که کفار توانشان را از دست دادند و رو به شکست نهادند.

شرح

مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که ام‌المؤمنین، صفیه بنت حبیب علیها السلام می‌گوید: «رسول‌الله صلی الله علیه و آله در ماه رمضان در مسجد، معتکف بود و من به دیدنش رفتم». اعتکاف فقط در ماه رمضان درست است؛ زیرا رسول‌الله صلی الله علیه و آله در ماه‌های دیگر به اعتکاف نمی‌نشست و فقط یک بار در ماه شوال، برای قضای اعتکاف رمضان، اعتکاف نمود؛ زیرا در آن سال نتوانست در دهه‌ی پایانی رمضان اعتکاف کند. از این‌رو برای امتش اعتکاف در غیررمضان را مشروع نگردانید؛ اعتکاف برای کسب شب قدر و قیام و شب‌زنده‌داری در این شب مبارک است و پیامبر صلی الله علیه و آله هر سال دهه‌ی

اخیر رمضان را در جستجوی شب قدر، به اعتکاف می‌نشست و سپس دهه‌ی میانی رمضان را اعتکاف کرد و چون به او گفته شد که شب قدر در دهه‌ی آخر رمضان است، همانند گذشته، اعتکاف در دهه‌ی پایانی رمضان را از سر گرفت و بر آن پای‌بندی نمود.

برخی برای مشروعیت اعتکاف در غیررمضان به حدیث عمر رضی الله عنه استدلال می‌کنند که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: نذر کرده‌ام که یک یا دو شب در مسجدالحرام اعتکاف کنم. رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نذر خود را ادا کن». این حدیث دلیلی بر مشروعیت اعتکاف در غیر رمضان نیست؛ بلکه درباره‌ی ادای نذر اعتکاف می‌باشد و بدین معناست که اگر کسی نذر اعتکاف کند، با ادای نذر خود گناه کار نمی‌شود؛ بلکه نذر خویش را ادا نماید. اما سنت، این است که اعتکاف در رمضان و در دهی اخیر آن باشد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در دهه‌ی پایانی رمضان اعتکاف می‌کرد.

اعتکاف به معنای خلوت گزیدن در مسجد برای تقرب و نزدیکی جستن به الله متعال می‌باشد و در دهه‌ی پایانی رمضان، مشروع شده است. گفتنی‌ست: اعتکاف در غیررمضان، مبنای شرعی ندارد و این دیدگاه برخی از علما که «انسان به‌اندازه‌ی ماندن خود در مسجد، نیت اعتکاف کند»، هیچ دلیلی ندارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله چنین اعتکافی را برای امتش مقرر نفرموده است؛ نه با گفتار خود و نه با کردار خویش؛ یعنی به مردم نفرموده است که هرگاه وارد مسجد می‌شوید، نیت اعتکاف کنید؛ هم‌چنین ثابت نیست که خود نیز چنین کرده باشد. آن بزرگوار دهه‌ی پایانی رمضان را در جستجوی شب قدر به اعتکاف می‌نشست. ام‌المؤمنین، صفیه بنت حبیب رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله - در مسجد - معتکف بود؛ شبی به دیدنش رفتم و پس از چندی که با ایشان سخن گفتم، برخاستم تا بروم؛ آن بزرگوار برخاست تا مرا بدرقه کند - و چند قدمی با من آمد - دو مرد انصاری رضی الله عنهما از آنجا می‌گذشتند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند، بر سرعت خود افزودند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عجله نکنید؛ او صفیه بنت حبیب می‌باشد». آن دو - تعجب کردند و - گفتند: سبحان الله! ای رسول خدا! (این چه فرمایشی‌ست؟) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شیطان همانند خون در بدن انسان جریان می‌یابد و من ترسیدم که شاید شیطان در دل‌هایتان گمان بدی انداخته باشد - یا فرمود: - در دل‌هایتان چیزی آورده باشد».

این حدیث، نشان‌گر چند نکته است.

در این حدیث خوش‌رفتاری رسول‌الله ﷺ با خانواده‌اش نمایان می‌باشد و این نکته هم از آن برداشت می‌شود که زن می‌تواند به دیدن شوهر خود که در اعتکاف است، برود و این، اعتکاف را باطل نمی‌کند؛ حتی اگر مرد با نگاه کردن به همسر خود، لذت بجوید؛ زیرا الله متعال از هم‌بستر شدن با همسر در حال اعتکاف نهی فرموده و از نگاه کردن منع نکرده است.

هم‌چنین شایسته است که انسان در آن هنگام که همسرش به جایی می‌رود، او را بدرقه کند و چند قدمی با او برود؛ به‌ویژه در شب یا در ساعاتی که مراقبت از آنان اهمیت بیش‌تری دارد.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، این است که باید گمان‌ها و خیال‌های بد را از دل‌ها زدود؛ یعنی هر زمان احساس کردید که کسی به هر دلیلی، به شما بدگمان شده است، باید اصل موضوع را برایش توضیح دهید و زمینه‌ی بدگمانی‌اش را مرتفع سازید.

از این حدیث چنین برمی‌آید که گفتن «سبحان‌الله» از روی تعجب یا هنگامی که انسان شگفت‌زده می‌شود، ایرادی ندارد؛ چنان‌که آن دو مرد انصاری رضی‌الله‌عنهم از روی تعجب «سبحان‌الله» گفتند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز تأییدشان فرمود.

این حدیث، نشان‌گر شفقت و دل‌سوزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نسبت به امتش می‌باشد و نشان می‌دهد که آن بزرگوار همواره می‌کوشید تا بدی‌ها را از امتش دور کند.

حدیث دوم که راوی‌اش عباس رضی‌الله‌عنہ می‌باشد درباره‌ی ماجرای حنین است.

حنین نام مکانی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آن‌جا با طایفه‌ی "نقیف" جنگید. صحابه رضی‌الله‌عنهم مکه را در رمضان سال هشتم هجری فتح کردند و با دوازده‌هزار رزمنده به سوی ثقیفیان حرکت کردند؛ گفتنی‌ست: ده‌هزار نفر از این سپاه، از مدینه و اطرافش آمده بودند و دوهزار نفر از اهالی مکه نیز به آنان پیوستند. شمار نیروهای دشمن، سه‌هزار و پانصد نفر بود؛ از این‌رو برخی از مسلمانان به کثرت و فراوانی خود مغرور شده، می‌گفتند: محال است که امروز به‌خاطر کم‌بود نیرو، شکست بخوریم؛ اما الله متعال به آن‌ها نشان داد که نصرت و پیروزی فقط از سوی اوست و ساز و برگ جنگی و فراوانی افراد، سرنوشت جنگ را رقم نمی‌زنند و مانع از تقدیر الهی نیستند؛ ثقیفیان،

شب‌هنگام وارد وادی حنین شدند و آن‌جا به کمین سپاه اسلام نشستند و تمام دره‌ها و تنگه‌های حنین را گرفتند؛ مسلمانان که از کمین دشمن بی‌خبر بودند، سپیده‌دم به حنین رسیدند و با حمله‌ی غافل‌گیرانه‌ی دشمن روبه‌رو شدند و پا به فرار گذاشتند؛ چنان‌که از آن لشکر دوازده‌هزار نفری، فقط صد نفر در کنار پیامبر ﷺ ماندند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ۝﴾

[التوبة: ۲۵]

الله، شما را در میدان‌های فراوانی و (به‌ویژه) در روز حنین یاری داده است؛ آن‌گاه که کثرت و فراوانی شما، مغرورتان کرد؛ ولی فراوانی شما سودی به شما نبخشید و زمین با آن‌همه گستردگی بر شما تنگ شد و بدین ترتیب (در میدان نبرد) پشت (به دشمن) کرده، گریختید.

اما محمد مصطفی ﷺ که شجاعتی بی‌نظیر داشت و مرد تصمیم‌گیری و اقدام در هنگامه‌های سخت بود، قاطرش را به سوی دشمن راند و می‌گفت: «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبُ، أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»^(۱) یعنی: «به راستی که من، پیامبرم و این، دروغ نیست؛ من، فرزند عبدالمطلب هستم». سپس به عباس رضی الله عنه که صدای بلندی داشت، فرمود: «ای عباس! اصحاب سمره را صدا بزن» تا برگردند. "سمره" همان درختی است که پیامبر ﷺ در حدیبیه در زیر آن از صحابه رضی الله عنهم پیمان گرفت که هرگز فرار نکنند؛ اما در حنین که غافل‌گیر شدند، پشت به دشمن کرده، گریختند؛ از این‌رو عباس رضی الله عنه آنان را با نام یاران سمره صدا زد تا پیمانی را که در حدیبیه با پیامبر ﷺ بسته بودند، به آنان یادآوری کند. الله متعال در این باره می‌فرماید:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾

[الفتح: ۱۸]

به‌یقین الله از مؤمنان که زیر درخت با تو بیعت کردند، راضی شده است؛

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۸۶۴، ۲۸۷۴، ۲۹۳۰، ۳۰۴۲، ۴۳۱۵، ۴۳۱۶)؛ و مسلم، ش: ۱۷۷۶ به‌نقل از براء بن عازب رضی الله عنه.

بدین سان الله متعال از آنها اعلام رضایت فرمود. پیامبر ﷺ نیز فرموده است: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ مِّنْ بَايَعٍ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»^(۱) یعنی: «هیچ یک از کسانی که زیر درخت بیعت کردند، وارد دوزخ نمی شود». این، نوید بزرگی ست که هیچ یک از اصحاب سمره به دوزخ نمی رود.

خلاصه این که عباس ﷺ آنان را صدا زد و همه لبیک گویان به میدان نبرد بازگشتند و با دشمن جنگیدند. پیامبر ﷺ نیز مُشتی ریگ برداشت و به روی کفار پاشید و فرمود: «سوگند به پروردگار محمد که شکست خوردند»؛ بدین ترتیب ورق برگشت و ثقیف تن به شکست سختی داد و مسلمانان غنایم فراوانی به دست آوردند. پیروزی مسلمانان در این نبرد، یکی از نشانه های الله ﷻ بود که آنان را یاری فرمود؛ البته ابتدا به آنان نشان داد که نصرت و پیروزی فقط از سوی اوست و ساز و برگ جنگی و فراوانی افراد، سرنوشت جنگ را رقم نمی زنند. الله ﷻ می فرماید:

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦﴾ ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٧﴾﴾

[التوبة: ۲۵، ۲۷]

الله، شما را در میدان های فراوانی و (به ویژه) در روز حنین یاری داده است؛ آن گاه که کثرت و فراوانی شما، مغرورتان کرد؛ ولی فراوانی شما سودی به شما نبخشید و زمین با آن همه گستردگی بر شما تنگ شد و بدین ترتیب (در میدان نبرد) پشت (به دشمن) کرده، گریختید. آن گاه الله آرامش خویش را بر فرستاده اش و بر مؤمنان نازل کرد و سپاهیان فرو فرستاد که آنها را نمی دیدید و کافران را عذاب نمود. و این، سزای کافران است. آن گاه پس از آن فرار، الله توبه ی هر که را بخواهد، می پذیرد. و الله، آمرزنده ی مهرورز است.

این حدیث، نشان گر شجاعت پیامبر ﷺ است که با گفتار و کردارش به سوی دشمن شتافت؛ بدین سان که استرش را به سوی دشمن می راند و می فرمود: «أَنَا النَّبِيُّ

(۱) سنن الترمذی، ش: ۳۸۶۰؛ و سنن أبی داود، ش: ۴۶۵۳؛ و نیز روایت نسائی در الکبری، ش:

۱۱۵۰۸. امام آل بانی رحمه الله این حدیث را صحیح دانسته است. [مترجم]

لَا كَذِبَ، أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»؛ یعنی: «به راستی که من، پیامبرم و این، دروغ نیست؛ من، فرزند عبدالمطلب هستم».

از این حدیث چنین برمی‌آید که انسان نباید به توانایی خود یا به مال و ثروت، و هوش و خرد خویش فریفته شود؛ غالباً کسانی که از حد اعتماد به نفس می‌گذرند و به خود مغرور می‌گردند، شکست‌های سختی می‌بینند؛ آن‌که به قدرت و فراوانی امکاناتش فریفته می‌شود، شکست می‌خورد؛ کسی که به علم و دانش خویش مغرور می‌شود، گمراه می‌گردد و آن‌که به عقل و ذکاوت خود فریفته می‌شود، به سرگشتگی و پریشانی می‌افتد. پس هیچ‌گاه خود مغرور مشو و همواره از الله کمک بخواه و توکل و اعتمادت بر الله ﷻ باشد؛ بلکه خویشتن را به الله واگذار کن و کارهایت را به او بسپار تا به اهدافت برسی.

این حدیث بیان‌گر جایز بودن سوار شدن بر استر یا قاطر است؛ قاطر، نتیجه‌ی جفت‌گیری الاغ نر با اسب ماده می‌باشد. گفتنی‌ست: قاطر، حرام‌گوشت است و حکم حیواناتی مانند گربه را دارد؛ یعنی ظاهرش پاک است و ادرار و مدفوش نجس می‌باشد؛ لذا دست کشیدن بر قاطر، ایرادی ندارد؛ زیرا پیامبر ﷺ بر استر سوار شد و استری که سواری دهد، عرق می‌کند یا چه‌بسا در اثر باران، خیس می‌شود؛ اما دست زدن به او ایرادی ندارد؛ زیرا ثابت نیست که پیامبر ﷺ از دست زدن به قاطر پرهیز کرده باشد و این، بیان‌گر پاک بودن آن است.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، این است که انسان برای تشویق مردم، باید از گزینه‌های مناسبی که به آنان انگیزه می‌دهد، استفاده کند؛ چنان‌که عباس رضی الله عنه نگفت: ای مومنان! ای صحابه! بلکه آنان را با عنوان اصحاب سمره صدا زد؛ زیرا این ندا بیعتی که زیر درخت سمره با پیامبر ﷺ بسته بودند، به آنان یادآوری می‌کرد.

این حدیث هم‌چنین نشان می‌دهد که چه‌بسا الله متعال گروه کم‌تر را بر گروه بیش‌تر پیروز می‌گرداند؛ اگرچه گروه کم‌تر برحق نباشند. در جنگ حنین، شمار کافران، کم‌تر از تعداد مسلمانان بود؛ البته در هر صورت، عاقبت و فرجام نیکو از آن پرهیزگاران است؛ اگرچه با وجود تعداد فراوان شکست بخورند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْعَقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (۴۹)

[هود: ۴۹]

به راستی سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است.

۱۸۶۰- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: قال رسول الله ﷺ: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا، وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا أَمَرَ بِهِ الْمُرْسَلِينَ؛ فَقَالَ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا﴾ وقال تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾ ثُمَّ ذَكَرَ الرَّجُلُ يُطِيلُ السَّفَرَ أَشْعَثَ أَغْبَرَ يَمُدُّ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ: يَا رَبِّ يَا رَبِّ، وَمَطْعَمُهُ حَرَامٌ، وَمَشْرَبُهُ حَرَامٌ، وَمَلْبَسُهُ حَرَامٌ، وَغَدَّيَ بِالْحَرَامِ، فَأَنَّى يُسْتَجَابُ لِذَلِكَ؟ [روایت مسلم] ^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «الله، پاک است و فقط پاکیزه را می پذیرد. الله متعال به مؤمنان همان دستوری را داده که به پیامبران داده است؛ چنان که می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا﴾ [المؤمنون: ۵۱]

(دستور دادیم: ای پیامبران! از نعمت های پاک که نصیبتان کرده ایم، بخورید و کارهای شایسته انجام دهید.

و می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾ [البقرة: ۱۷۲]

ای مؤمنان! از نعمت های پاکیزه ای که نصیبتان کرده ایم، بخورید.

سپس پیامبر ﷺ درباره ی شخصی سخن گفت که «سفری طولانی کرده و ژولیده موی و غبارآلود است؛ دستانش را به سوی آسمان بلند می کند و می گوید: پروردگارا! پروردگارا! در حالی که آب و غذا و لباسش، حرام می باشد و با حرام، تغذیه شده است؛ دعای چنین شخصی چگونه پذیرفته می شود؟»

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۷۷۵.

۱۸۶۱- وعنه علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ، وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: شَيْخٌ زَانٍ، وَمَلِكٌ كَذَّابٌ، وَعَائِلٌ مُسْتَكْبِرٌ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «سه نفر - یعنی سه گروه - هستند که الله روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید، آنها را پاکیزه نمی‌گرداند و به آنها نظر رحمت نمی‌کند و عذاب دردناکی در انتظار این‌هاست: پیردمرد زناکار، پادشاه و فرمانروای بسیار دروغ‌گو، و فقیر متکبر».

۱۸۶۲- وعنه علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَيَحَانُ وَجِيحَانُ وَالْفُرَاتُ وَالنَّيْلُ كُلُّ مِنْ أَنْهَارِ الْجَنَّةِ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «سیحون، جیحون، فرات و نیل، از رودهای بهشت هستند».

۱۸۶۳- وعنه علیه السلام قَالَ: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِي فَقَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ التُّرْبَةَ يَوْمَ السَّبْتِ، وَخَلَقَ فِيهَا الْجِبَالَ يَوْمَ الْأَحَدِ، وَخَلَقَ الشَّجَرَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ، وَخَلَقَ الْمَكْرُوهَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ، وَخَلَقَ الثَّوْرَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ، وَبَثَّ فِيهَا الدَّوَابَّ يَوْمَ الْخَمِيسِ، وَخَلَقَ آدَمَ ﷺ بَعْدَ الْعَصْرِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فِي آخِرِ الْخَلْقِ فِي آخِرِ سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ فِيمَا بَيْنَ الْعَصْرِ إِلَى اللَّيْلِ». [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ دستم را گرفت و فرمود: «الله زمین را در روز شنبه آفرید و کوه‌های زمین را در روز یکشنبه خلق کرد و درختان را در روز دوشنبه؛ و بدی‌ها و محنت‌ها را در روز سه‌شنبه پدید آورد و نور را در روز چهارشنبه؛ و روز پنجشنبه جانوران را در زمین پراکنده ساخت و آدم ﷺ را در روز جمعه، پس از عصر، در واپسین لحظات روز در فاصله‌ی عصر تا مغرب آفرید».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۰۷. این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۶۲۲ گذشت.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۸۳۹.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۷۸۹.

شرح

مؤلف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سه گروه هستند که الله روز قیامت با آنها سخن نمی گوید، آنها را پاکیزه نمی گرداند و به آنها نظر نمی کند و عذاب دردناکی در انتظار اینهاست: پیرمرد زناکار، پادشاه و فرمانروای بسیار دروغ گو، و فقیر متکبر». منظور، سه گروه است، نه سه نفر؛ زیرا چه بسا هزاران نفر این گونه باشند. لذا منظور از سه یا هفت و دیگر اعدادی که در برخی از احادیث به طور مطلق آمده است، سه گروه یا سه دسته می باشد. الله متعال روز قیامت با این سه دسته از روی رضایت و رحمت سخن نمی گوید؛ وقتی دوزخیان درخواست خروج از جهنم را می کنند، الله متعال پاسخشان را با خشم و غضب می دهد؛ چنان که خود می فرماید:

﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ﴾ (۱۷) قَالَ أَحْسَنُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ

[المؤمنون: ۱۰۷، ۱۰۸]



ای پروردگارمان! ما را از این جا بیرون بیاور و اگر دوباره (به سوی کفر و گناه) بازگشتیم، واقعا ستم کاریم. (پروردگار) می فرماید: در آن خوار و ساکت باشید و با من سخن نگوئید.

«و به آنها نظر رحمت و تکریم نمی کند»؛ بلکه آنان را خوار و زبون می گرداند. «و آنان را پاکیزه نمی کند»؛ بلکه آنها را به تیره روزی و شقاوتی طولانی مدت یا همیشگی گرفتار می نماید. اما این سه دسته چه کسانی هستند؟

نخست: پیرمرد زناکار یا کسی که سن و سالی از او گذشته است، اما زنا می کند؛ زیرا کسی که پا به سن می گذارد، شهوتش فروکش می کند؛ بر خلاف جوان که شهوتش قوی است و خویشتن داری در دوران جوانی، دشوارتر می باشد؛ لذا خیلی زشت تر است که یک پیرمرد زنا کند. چون انگیزه ی چنین گناهی در او کم تر و ضعیف تر شده است. اگرچه زنا هم برای جوان، بد است و هم برای پیرمرد؛ البته برای پیرمرد خیلی زشت تر می باشد.

دوم: پادشاه یا فرمانروای بسیار دروغ گو؛ زیرا پادشاه، نیازی به دروغ ندارد. سخنش، فراتر از سخن همه ی مردم است؛ پس باید راست گو باشد و بی پرده سخن بگوید. وقتی پادشاه در موقعیتی است که هر چه می خواهد، می گوید و انجام می دهد،

پس دلیلی ندارد که دروغ بگوید؛ اما به مردم وعده می‌دهد و به وعده‌اش عمل نمی‌کند؛ می‌گوید: چنین و چنان خواهم کرد، اما آنچه را که می‌گوید، به انجام نمی‌رساند؛ با مردم سخن می‌گوید و با فکر و آرمان آن‌ها بازی می‌کند و به آنان دروغ می‌گوید. روشن است که چنین حاکم یا فرمانروایی، مشمول این وعید می‌گردد؛ در نتیجه الله متعال روز قیامت با او سخن نمی‌گوید، به او نظر نمی‌کند و پاکش نمی‌سازد؛ بلکه عذاب دردناکی به او می‌رساند.

دروغ برای حاکم و مردم عادی، حرام است؛ اما برای فرمانروا، بدتر و شدیدتر است. زیرا پادشاه در موقعیتی است که نیازی به دروغ گفتن ندارد و هر کاری که بخواهد، انجام می‌دهد و فرمانش در میان مردم نافذ است؛ از این رو باید روراست باشد. البته این، بدین معنا نیست که دروغ گفتن، می‌تواند توجیه‌پذیر باشد. شاید یک فرد عادی به‌خاطر این‌که در موقعیت قدرت نیست، سعی کند دروغش را توجیه نماید و خود را نیازمند دروغ بداند، اما پادشاه که نیازی به دروغ ندارد.

دروغ، حرام است و یکی از ویژگی‌های منافقان به‌شمار می‌آید. منافق هر بار که لب به سخن می‌گشاید، دروغ می‌گوید و دروغ گفتن به‌طور مطلق برای هیچ‌کس جایز نیست. این‌که برخی از مردم، دروغ مصلحتی را جایز می‌دانند، یک پندار شیطنانی‌ست و هیچ پایه و اساسی ندارد. زیرا دروغ در هر حال، حرام است.

سوم: فقیر متکبر؛ شاهد موضوع همین بخش حدیث است. فقیر، چیزی ندارد که به‌خاطر آن در برابر مردم، سر و گردنش را بالا بگیرد و تکبر کند. فقیر، چه دلیلی برای تکبر دارد؟ شاید ثروتمند به مال و ثروت خویش فریفته شود و در برابر بندگان الله متعال تکبر نماید؛ همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ ۚ ﴿٦﴾ إِنَّ رَأْيَهُ أَسْتَفْتَىٰ ﴿٧﴾﴾ [العلق: ۶، ۷]

حقا که انسان (عجیب است و) سر به طغیان می‌نهد. هنگامی که خود را بی‌نیاز می‌بیند.

سپس مولف ﷺ حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سیحون، جیحون، فُرات و نیل، از رودهای بهشت هستند». پیامبر ﷺ این چهار رود مشهور را از رودهای بهشتی برشمرد؛ برخی از علما گفته‌اند: این رودها، به‌راستی و به صورت حقیقی جزو رودهای بهشتند؛ اما در دنیا طبیعت

رودهای دنیوی را به خود گرفتند؛ زیرا در بهشت نیز چهار رود جریان دارد؛ همان گونه که الله متعال می فرماید:

﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى﴾ [محمد: ۱۵]

مثال بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده، (چنین است که) در آن جویبارهایی ست که مزه و رنگ آبش تغییر نکرده و نیز جویبارهایی از شیر که مزه اش دگرگون نشده و جویبارهایی از می و شراب لذت بخش برای نوشندگان، در آن وجود دارد و نیز جویبارهایی از عسل ناب.

ما از کیفیت و مزه ی این نهرهای چهارگانه بی خبریم؛ هم چنان که در حدیثی قدسی آمده است که الله ﷻ می فرماید: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»^(۱) یعنی: «برای بندگان نیکم، نعمت هایی (در بهشت) فراهم کرده ام که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ انسانی، خطور نکرده است». اما با گذشت زمان، مزه و رنگ آب های جیحون، سیحون، فرات و نیل، دچار تغییر و دگرگونی می شود؛ لذا علما در این باره دو توضیح ارائه داده اند:

۱- این چهار رود، از رودهای بهشتند؛ اما پس از رسیدن به زمین، طبیعت رودهای دنیوی را به خود گرفته اند.

۲- این چهار رود، به صورت حقیقی از رودهای بهشت نیستند؛ بلکه از جهت برکت و امتیازی که دارند، پیامبر ﷺ این چهار رود را جزو رودهای بهشتی برشمرد تا به فضیلت و برکت آن ها اشاره کند و جایگاه و اهمیت شان را بیان فرماید.

سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین مفهوم آورده است که ابوهریره رحمه الله می گوید: رسول الله ﷺ دستم را گرفت و فرمود: «الله زمین را در روز شنبه آفرید و کوه های زمین را در روز یکشنبه خلق کرد و درختان را در روز دوشنبه؛ و بدی ها و محنت ها را در روز سه شنبه پدید آورد و نور را در روز چهارشنبه؛ و روز پنجشنبه جانوران را در

(۱) صحیح بخاری (۳۰۰۵، ۴۴۰۶، ۴۴۰۷، ۶۹۴۴) و صحیح مسلم (۵۰۵۰، ۵۰۵۱، ۵۰۵۲) به نقل از ابوهریره رحمه الله. [این حدیث در همین کتاب به شماره ی ۱۸۹۰ آمده است. (مترجم)]

زمین پراکنده ساخت و آدم علیه السلام را در روز جمعه، پس از عصر، در واپسین لحظات روز در فاصله‌ی عصر تا مغرب آفرید».

این حدیث را اگرچه امام مسلم رحمه الله روایت کرده است، اما علما رحمهم الله صحتش را رد کرده و گفته‌اند: حدیث صحیحی نیست؛ زیرا با قرآن، مخالفت دارد و هر روایتی که بر خلاف قرآن باشد، باطل است؛ زیرا آن‌ها که روایتش کرده‌اند، انسان‌هایی هستند که به‌رغم تمام فضلی که دارند، معصوم نیستند و گاه خطا می‌کنند؛ بر خلاف قرآن که از هرگونه خطایی مصون است. لذا نیازی به شرح و توضیح این حدیث نیست.

۱۸۶۴- وعن أبي سليمان خالد بن الوليد رضي الله عنه قال: لقد انقطعت في يدي يوم مؤتة تسعة أسياف، فما بقي في يدي إلا صفيحة يمانية. [روایت بخاری]^(۱)
ترجمه: ابوسلیمان، خالد بن ولید رضی الله عنه می‌گوید: در جنگ "مؤتة" نه شمشیر در دستم شکست و فقط یک شمشیر پهن یمانی در دستم باقی ماند.

۱۸۶۵- وعن عمرو بن العاص رضي الله عنه: أنه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «إذا حكم الحاكم فاجتهد، ثم أصاب، فله أجران، وإذا حكم واجتهد، فأخطأ، فله أجر». [متفق عليه]^(۲)
ترجمه: از عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت است که وی از رسول الله صلى الله عليه وسلم شنید که می‌فرمود: «اگر حاکم (قاضی) اجتهد کند و حکم درستی صادر نماید، دو پاداش به او می‌رسد؛ اما اگر اجتهد کند و در صدور حکم دچار اشتباه شود، یک پاداش به او می‌رسد».

۱۸۶۶- وعن عائشة رضي الله عنها أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «الحُمَى مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ فَأَبْرِدُوهَا بِالْمَاءِ». [متفق عليه]^(۳)
ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «تب، از جنس گرمای دوزخ است؛ پس آن را با آب، سرد کنید».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۲۶۵.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۷۳۵۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۷۱۶.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۳۲۶۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۱۰.

۱۸۶۷- وَعَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ صَوْمٌ، صَامَ عَنْهُ وَلِيُّهُ». [متفق علیه]^(۱)
 ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکه بمیرد و روزه ای بر عهده اش باشد، ولی او از طرف وی روزه بگیرد».

شرح

مؤلف رحمه الله روایتی بدین مضمون آورده است که خالد بن ولید رضی الله عنه می گوید: «در جنگ "مؤته" نه شمشیر در دستم شکست و فقط یک شمشیر پهن یمانی در دستم باقی ماند».

خالد بن ولید رضی الله عنه یکی از شجاع ترین مردم بود؛ وی در جنگ اُحُد در صف مشرکان قرار داشت و همو بود که به اتفاق عکرمه بن ابوجهل با تعدادی از مشرکان، از پشت کوه بر صحابه رضی الله عنهم یورش برد؛ سپس الله عز و جل بر هر دوی این ها منت نهاد و توفیقشان داد که اسلام بیاورند و از فرماندهان لشکر اسلام شوند. این، نشان می دهد که زمام همه ی امور به دست الله عز و جل می باشد و اوست که هرکه را بخواهد، گمراه می کند و هرکه را بخواهد، هدایت می بخشد. چه بسیار گمراهانی که هدایت یافته اند و چه بسیار هدایت یافتگانی که گمراه شده اند! هم چنان که ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ عَمَلًا أَهْلُ الْجَنَّةِ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، وَإِنْ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا»^(۲)
 یعنی: «شخصی از شما، اعمال بهشتیان را انجام می دهد تا این که فقط یک "ذراع" تا بهشت فاصله دارد؛ ولی تقدیر بر او پیشی می گیرد و اعمال دوزخیان را انجام می دهد؛ در نتیجه، به دوزخ می رود. و شخص دیگری از شما، اعمال دوزخیان را انجام می دهد تا این که میان او و دوزخ، فقط یک ذراع باقی می ماند؛ ولی تقدیر بر او پیشی می گیرد و اعمال بهشتیان را انجام می دهد؛ در نتیجه، به بهشت می رود».

مؤلف رحمه الله حدیثی بدین مضمون نیز ذکر کرده است که عمرو بن عاص رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر حاکم (= قاضی) اجتهاد کند و حکم درستی صادر نماید، دو

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۹۵۲؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۱۴۷.

(۲) این حدیث پیش تر به شماره ی ۴۰۱ آمده است. [مترجم]

پاداش به او می‌رسد؛ اما اگر اجتهاد کند و در صدور حکم دچار اشتباه شود، یک پاداش به او می‌رسد». منظور از حاکم در این حدیث، قاضی و همین‌طور مفتی‌ست؛ به‌یقین الله متعال، اجر و ثواب هیچ نیکوکاری را تباه نمی‌گرداند؛ لذا کسی که برای یافتن حق و حقیقت، همه توان و تلاش خویش را به‌کار گیرد و به نتیجه‌ی درستی برسد، هم ثواب تلاشش را دریافت می‌کند و هم از آن جهت که به حق و حقیقت رسیده است، پاداش می‌یابد؛ اما اگر در رسیدن به حق و حقیقت یا در نتیجه‌گیری و صدور حکم، دچار اشتباه شود، باز هم اجر و ثواب تلاشش برای او محفوظ است.

و اما سومین حدیث؛ عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که بمیرد و روزه‌ای بر عهده‌اش باشد، ولی او از طرف وی روزه بگیرد». گفتنی‌ست: فرقی نمی‌کند که روزه‌ی رمضان بر عهده‌ی میت باشد یا روزه‌ی نذر. مثلاً شخصی در ماه رمضان، مسافر بوده و روزه نگرفته است؛ پس از رمضان نیز کوتاهی کرده و قضای روزه‌اش را ادا نکرده است؛ زیرا به تأخیر انداختن قضای روزه تا شعبان، جایز می‌باشد؛ در هر حال این شخص پیش از جبران روزه‌های قضایی‌اش از دنیا می‌رود؛ در این صورت مادر، یا پسر یا دختر و یا همسرش از طرف او روزه می‌گیرد؛ البته قضای روزه‌ی میت بر ولی او واجب نیست؛ بلکه حکم استحباب را دارد و ولی او می‌تواند به جای هر روز روزه‌ی قضایی میت خود، به یک مستمند غذا بدهد. هم‌چنین هر که بمیرد و به‌رغم توانایی‌اش کفاره‌ای را که بر عهده‌ی اوست ادا نکند، ولی او از طرف وی روزه می‌گیرد. همین‌طور اگر کسی نذر کرده باشد که سه روز روزه بگیرد و پیش از ادای نذرش بمیرد، ولی او از طرف وی روزه بگیرد یا این که به ازای هر روز، به یک مستمند غذا بدهد.

مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون نیز آورده است که عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تب، از جنس گرمای دوزخ است؛ پس آن را با آب، سرد کنید». تب، بالا رفتن حرارت بدن است و انواع گوناگونی دارد که همگی به خواست و تقدیر الهی‌ست و الله تعالی خود آن را برطرف می‌سازد. برای درمان تب راه‌های گوناگونی وجود دارد که از آن جمله: پاشویه و استفاده از آب سرد برای کاهش دمای بدن می‌باشد؛ هم‌چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله بدین روش تصریح فرموده است؛ پزشکان نیز این را بهترین روش برای درمان تب دانسته‌اند.

۱۸۶۸- وعن عوف بن مالك بن الطُّفَيْلِ أَنَّ عَائِشَةَ رضي الله عنها حَدَّثَتْ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ رضي الله عنه قَالَ فِي بَيْعٍ أَوْ عَطَاءٍ أُعْطِيَتْهُ عَائِشَةُ رضي الله عنها وَاللَّهِ لَتَنْتَهَيْنَ عَائِشَةُ أَوْ لَأَحْجَرَنَّ عَلَيْهَا، قَالَتْ: أَهْوُوْ قَالَ هَذَا؟ قَالُوا: نَعَمْ. قَالَتْ: هُوَ لِلَّهِ عَلَيَّ نَذْرٌ أَنْ لَا أَكَلِّمَ ابْنَ الزُّبَيْرِ أَبَدًا، فَاسْتَشْفَعَ ابْنُ الزُّبَيْرِ إِلَيْهَا حِينَ طَالَتِ الْهَجْرَةُ. فَقَالَتْ: لَا، وَاللَّهِ لَا أَشْفَعُ فِيهِ أَبَدًا، وَلَا أَتَحَنَّنُ إِلَى نَذْرِي.

فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ عَلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ كَلَّمَ الْمِسُورَ بْنَ مَحْرَمَةَ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ الْأَسْوَدِ بْنِ عَبْدِ يَعُوثٍ وَقَالَ لَهُمَا: ائْتِدَا اللَّهَ لَمَّا أُدْخِلْتُمَانِي عَلَى عَائِشَةَ رضي الله عنها، فَإِنَّهَا لَا يَحِلُّ لَهَا أَنْ تَنْذِرَ قَطِيعِي، فَأَقْبَلَ بِهِ الْمِسُورُ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ حَتَّى اسْتَأْذَنَا عَلَى عَائِشَةَ فَقَالَا: السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، أَدْخُلْ؟ قَالَتْ عَائِشَةُ: ادْخُلُوا. قَالُوا: كُنَّا؟ قَالَتْ: نَعَمْ ادْخُلُوا كُلُّكُمْ، وَلَا تَعْلَمُ أَنَّ مَعَهُمَا ابْنَ الزُّبَيْرِ، فَلَمَّا دَخَلُوا دَخَلَ ابْنُ الزُّبَيْرِ الْحِجَابَ فَأَعْتَنَقَ عَائِشَةَ رضي الله عنها وَطَفِقَ يُنَاشِدُهَا وَيَبْكِي، وَطَفِقَ الْمِسُورُ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ يُنَاشِدَانِهَا إِلَّا كَلِمَتَهُ وَقَبِلَتْ مِنْهُ، وَيَقُولَانِ: إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم نَهَى عَمَّا قَدْ عَلِمْتَ مِنَ الْهَجْرَةِ؛ وَلَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ.

فَلَمَّا أَكْثَرُوا عَلَى عَائِشَةَ مِنَ التَّذْكِرَةِ وَالتَّحْرِيجِ، طَفِئَتْ نُذُكْرُهُمَا وَتَبْكِي، وَتَقُولُ: إِنِّي نَذَرْتُ وَالتَّذْرُ شَدِيدٌ، فَلَمْ يَزَالَا بِهَا حَتَّى كَلَّمَتِ ابْنَ الزُّبَيْرِ، وَأَعْتَنَقَتْ فِي نَذْرِهَا ذَلِكَ أَرْبَعِينَ رَقَبَةً، وَكَانَتْ تَذْكُرُ نَذْرَهَا بَعْدَ ذَلِكَ فَتَبْكِي حَتَّى تَبْلُ دُمُوعَهَا خِمَارَهَا. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: عوف بن مالک بن طفیل می گوید: به عایشه رضي الله عنها خبر رسید که عبدالله بن زبیر رضي الله عنه درباره‌ی معامله یا بخششی که عایشه رضي الله عنها کرده بود، گفته است: به الله سوگند، یا عایشه از این گونه بخشش‌ها دست می‌کشد، یا او را از چنین تصرفاتی باز می‌دارم. عایشه رضي الله عنها پرسید: واقعاً او چنین گفته است؟ گفتند: آری. عایشه رضي الله عنها فرمود: به الله سوگند یاد می‌کنم که هرگز با- خواهرزاده‌ام- ابن‌زبیر صحبت نکنم. وقتی که قهر عایشه با ابن‌زبیر رضي الله عنه طولانی شد، عبدالله بن زبیر رضي الله عنه کسی را به شفاعت- نزد خاله‌اش- عایشه رضي الله عنها فرستاد؛ اما عایشه رضي الله عنها فرمود: هرگز؛ به الله سوگند که هیچ سفارشی را درباره‌ی او نمی‌پذیرم و سوگند خود را نمی‌شکنم.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۷۵.

وقتی این قهر بر ابن‌زبیر رضی الله عنه به‌طول انجامید، با مسور بن مخرمه و عبدالرحمن بن اسود بن عبد یغوث صحبت کرد و به آن دو گفت: شما را به الله سوگند می‌دهم که مرا نزد عایشه رضی الله عنها ببرید؛ زیرا برایش روا نیست که به قهر کردن با من قَسَم بخورد. مسور و عبدالرحمن، او را با خود- به سوی خانه‌ی ام‌المؤمنین- بردند و از عایشه رضی الله عنها اجازه‌ی ورود خواستند و گفتند: السلام عليك ورحمة الله وبركاته؛ آیا وارد شویم؟ عایشه رضی الله عنها فرمود: وارد شوید. گفتند: آیا همه‌ی وارد شویم؟ عایشه رضی الله عنها که از همراه بودن عبدالله بن زبیر رضی الله عنه با آن دو بی‌خبر بود، فرمود: بله، همه‌ی شما وارد شوید. همین‌که وارد شدند، ابن‌زبیر رضی الله عنه به پشت پرده رفت و- برای عذرخواهی- خود را به آغوش خاله‌اش، عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها انداخت و می‌گریست و خاله‌اش را سوگند می‌داد که او را ببخشد و مسور و عبدالرحمن نیز ام‌المؤمنین را سوگند می‌دادند که با- خواهرزاده‌اش- ابن‌زبیر سخن بگویند و عذر او را بپذیرد؛ و می‌گفتند: همان‌گونه که خودتان می‌دانید، پیامبر صلی الله علیه و آله از قهر کردن نهی نموده است و برای هیچ مسلمانی روا نیست که بیش از سه‌شنبه روز با برادر مسلمانش قهر کند.

وقتی با اصرار فراوان، موضوع قهر کردن و عواقب آن را به عایشه رضی الله عنها یادآوری کردند، وی گریست و سوگند خود را به آنان یادآوری نمود و فرمود: من، قَسَم خورده‌ام و شکستن قَسَم، سخت است؛ اما مسور و عبدالرحمن هم‌چنان پافشاری کردند تا این‌که ام‌المؤمنین با- خواهرزاده‌اش- ابن‌زبیر رضی الله عنه سخن گفت و به کفاره‌ی سوگندش، چهل برده را آزاد کرد. از آن پس، هرگاه سوگند خویش را به‌یاد می‌آورد، آن‌قدر می‌گریست که اشک‌هایش، چادرش را خیس می‌کرد.

۱۸۶۹- وعن عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَرَجَ إِلَى قَتْلِ أُحُدٍ، فَصَلَّى عَلَيْهِمْ بَعْدَ ثَمَانِ سِنِينَ كَالْمُودِّعِ لِلْأَحْيَاءِ وَالْأَمْوَاتِ، ثُمَّ طَلَعَ إِلَى الْمِنْبَرِ، فَقَالَ: «إِنِّي بَيْنَ أَيْدِيكُمْ فَرَطٌ وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ وَإِنَّ مَوْعِدَكُمْ الْحَوْضُ، وَإِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَيْهِ مِنْ مَقَامِي هَذَا، أَلَا وَإِنِّي لَسْتُ أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا، وَلَكِنْ أَخْشَى عَلَيْكُمْ الدُّنْيَا أَنْ تَنَافَسُوهَا»؛ قَالَ: فَكَانَتْ آخِرَ نَظَرَةٍ نَظَرْتُهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

وفي رواية: «وَلَكِنِّي أَخْشَى عَلَيْكُمْ الدُّنْيَا أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا، وَتَقْتَتِلُوا فَتَهْلِكُوا كَمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ». قَالَ عُقْبَةُ: فَكَانَ آخِرَ مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى الْمِنْبَرِ.

وفي رواية قَالَ: «إِنِّي فَرَطْتُ لَكُمْ وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الْآنَ، وَإِنِّي أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الْأَرْضِ، أَوْ مَفَاتِيحَ الْأَرْضِ، وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي، وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله - به احد - رفت و پس از گذشت هشت سال بر گشته های اُحُد نماز خواند؛ مانند کسی که از زنده ها و مرده ها خدا حافظی می کند؛ سپس بر منبر رفت و فرمود: «من روز قیامت جلوتر از شما و گواهتان خواهم بود؛ وعده گاه شما، "حوض" (کوثر) است و من اینک از این جا آن را می بینم. من از آن بیم ندارم که دوباره شرک ورزید؛ بلکه از این نگرانم که بر سر دنیا به رقابت با یکدیگر بپردازید». عقبه رضی الله عنه می گوید: این آخرین باری بود که به رسول الله صلی الله علیه و آله نگاه کردم.

و در روایتی آمده است: «بلکه نگرانی ام برای شما، درباره ی دنیا است که بر سر آن با یکدیگر رقابت کنید و با هم درگیر کشمکش (و قتل و پیکار) شوید؛ در نتیجه همان گونه که امت های پیش از شما به هلاکت رسیدند، شما نیز هلاک شوید». و در روایتی آمده است: «من، جلودار و گواه شما هستم و سوگند به الله که اینک به حوض خویش می نگرم. کلیدهای خزانه های زمین - یا فرمود: کلیدهای زمین - به من داده شده است. برای شما نگران نیستم که پس از من شرک بورزید؛ بلکه نگرانی ام برای شما این است که بر سر دنیا با یکدیگر رقابت کنید». [نوی: منظور از نماز خواندن پیامبر صلی الله علیه و آله بر گشته های اُحُد، این است که برایشان دعا کرد؛ و منظور، نماز جنازه نیست].^(۲)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۳۴۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۹۶.

(۲) علامه آل بانی رحمته الله گوید: این سخن نوی، سخن نادرستی ست؛ بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنان نماز جنازه خواند؛ زیرا در روایت بخاری آمده است: «صَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلَاتَهُ عَلَى الْمَيِّتِ»؛ یعنی: «بر گشته های اُحُد، همان نمازی را خواند که بر مرده ها می خوانند»؛ به عبارت دیگر: بر آنان نماز جنازه خواند. مسلم و سایر اهل حدیث نیز این مضمون را روایت کرده اند که تخریجش را می توانید در کتب سته و همین طور در کتاب احکام الجنائز، صص: ۸۲-۸۳ ببینید.

شرح

مولف رحمه الله این دو حدیث را در کتاب نکات و احادیث پراکنده آورده است؛ حدیث نخست درباره‌ی ماجرای ست که میان ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها صدیقه و خواهرزاده‌اش، عبدالله بن زبیر رضی الله عنه گذشت. مادر مومنان، عایشه رضی الله عنها به‌عنوان برترین همسر پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مرگ آن بزرگوار، در علم و عبادت، و در خردورزی و حُسن تدبیر و همین‌طور در سخاوت و بخشندگی، زبان‌زد همه بود؛ باری آن‌قدر بذل و بخشش نمود که خواهرزاده‌اش، عبدالله بن زبیر رضی الله عنه بذل و بخشش خاله‌اش را بیش از حد تلقی کرد و گفت: اگر خاله‌ام از این کار باز نیاید، او را از چنین تصرفاتی در اموالش منع خواهم کرد. این سخن درباره‌ی ام‌المؤمنین، سخن سخت و شدیدی بود و عایشه رضی الله عنها انتظار شنیدن چنین سخنی را از خواهرزاده‌اش نداشت؛ در هر حال افراد سخن‌چینی که نخود در دهانشان نَم نمی‌کشد، این سخن ابن‌زبیر را به ام‌المؤمنین رساند؛ در صورتی که سخن‌چینی، حرام است و یکی از گناهان بزرگ به‌شمار می‌رود. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تُطْعَمُ كُلُّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ۝ هَمَّازٌ مَّشَاءٌ بَنِمِيمٍ ۝﴾ [القلم: ۱۰، ۱۱]

و از هیچ سوگندخورده‌ی فرومایه‌ای فرمان مبر؛ (و نیز) و از هیچ عیب‌جویی که به سخن‌چینی در رفت و آمد است.

چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله از کنار دو قبر عبور کرد و فرمود: «إِنَّهُمَا لَيُعَذَّبَانِ وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ لَا يَسْتَبِرُّ مِنَ الْبَوْلِ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَكَانَ يَمْشِي بِالتَّمِيمَةِ بَيْنَ النَّائِسِ»^(۱) یعنی: «این دو نفر عذاب می‌شوند، آن هم به‌خاطر گناهی که آن را بزرگ نمی‌دانستند؛ یکی از آن‌ها، از ادرار خود پرهیز نمی‌کرد و دیگری، در میان مردم سخن‌چینی می‌نمود»؛ آدم سخن‌چین، حرف این را برای آن می‌برد و حرف آن را برای این می‌آورد تا در میانشان جدایی و کینه بیندازد؛ در هر حال، سخن‌چینی گناه بزرگی است که عذاب قبر را در پی دارد؛ آدم سخن‌چین جایی در بهشت ندارد و وارد بهشت نمی‌شود.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۱۶، ۲۱۸، ۱۳۶۱، ۶۰۵۲، ۶۰۵۵)؛ و مسلم، ش: ۲۹۲.

در هر حال این سخن ابن زبیر رضی الله عنه به عایشه رضی الله عنها رسید؛ عایشه رضی الله عنها که سخت ناراحت شده بود، نذر کرد، یعنی قَسَم خورد که با ابن زبیر رضی الله عنه سخن نگوید.

ناگفته پیداست که اگر خاله‌ای چون ام‌المؤمنین با خواهرزاده‌اش قهر کند، برای خواهرزاده خیلی سخت است؛ از این رو تحمل این موضوع برای ابن زبیر رضی الله عنه مشکل بود؛ لذا سعی کرد که این ناراحتی را از دل خاله‌اش بیرون بیاورد و رضایتش را جلب کند؛ اما هرچه کوشید، فایده نداد؛ زیرا ام‌المؤمنین تصمیمش را گرفته و نذر کرده بود که با او قهر کند و بدین سادگی نذر خود را نمی‌شکست. ابن زبیر رضی الله عنه ناگزیر شد که از دو تن از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام‌های مسور بن مخرمه و عبدالرحمن بن اسود رضی الله عنهما کمک بخواهد تا به او برای رفع این مشکل کمک کنند؛ آن دو چاره‌اندیشی کردند تا خاله و خواهرزاده را با هم آشتی دهند. همان‌گونه که می‌دانید حتی دروغ گفتن نیز برای آشتی دادن دو نفر جایز است، پس چه رسد به چاره‌اندیشی؛ آن دو به خانه‌ی ام‌المؤمنین رفتند و درب زدند و سلام گفتند و اجازه‌ی ورود خواستند. ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها به آن‌ها اجازه‌ی ورود داد. پرسیدند: آیا همه‌ی وارد شویم؟ ام‌المؤمنین رضی الله عنها که از همراه بودن عبدالله بن زبیر رضی الله عنه با آن‌ها بی‌خبر بود، فرمود: بله، همه‌ی شما وارد شوید. ام‌المؤمنین رضی الله عنها در پشت پرده بود؛ زیرا حکم حجاب درباره‌ی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله با حکم حجاب درباره‌ی عموم زنان فرق می‌کند؛ برای سایر زنان همین‌که بدن و سر و صورت خود را از نامحرم بپوشند، کافی‌ست؛ اما زنان پیامبر صلی الله علیه و آله باید در پشت پرده یا حجابی دیگر قرار می‌گرفتند. خلاصه این‌که وقتی مسور بن مخرمه و عبدالرحمن بن اسود و عبدالله بن زبیر رضی الله عنهم وارد خانه‌ی عایشه رضی الله عنها شدند، عبدالله بن زبیر رضی الله عنه به پشت پرده رفت و به دست و پای خاله‌اش افتاد. آری؛ عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها خاله‌ی عبدالله بن زبیر رضی الله عنه بود؛ از این رو عبدالله بن زبیر رضی الله عنه برای عذرخواهی، خود را به آغوش خاله‌اش انداخت و با گریه و زاری، خواهش کرد که او را ببخشد؛ هم‌چنین خاله‌اش را سوگند می‌داد و او را از قطع رابطه‌ی خویشاوندی و قهر کردن برحذر می‌داشت و برایش بیان می‌کرد که قهر کردن بیش از سه شبانه‌روز، روا نیست؛ اما عایشه‌ی صدقه رضی الله عنها نیز می‌فرمود: «من نذر کرده‌ام؛ و این، خیلی سخت است»؛ یعنی من، قَسَم خورده‌ام و شکستن قَسَم، سخت است. سپس آن دو صحابی، ام‌المؤمنین را قانع کردند که از تصمیمش مبنی بر قهر کردن با

خواهرزاده‌اش منصرف شود و این حدیث را به او یادآوری نمودند که رسول‌الله ﷺ فرموده است: «لَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ»^(۱) «برای هیچ مؤمنی جایز نیست که بیش از سه شبانه‌روز با برادر مسلمانش قهر باشد». سرانجام ام‌المؤمنین، عایشه‌ی صدیقه‌ی کبریاؓ حرفشان را پذیرفت و با خواهرزاده‌اش آشتی کرد؛ اما این موضوع و نذری که کرده بود، او را نگران می‌کرد و از این بابت که شکستن نذر و قَسَم برایش سخت و شدید بود، هربار که این موضوع به یادش می‌آمد، می‌گریست. این، قانون و قاعده‌ای برای هر انسان پارسا و ترسایست که هرچه شناختش به الله متعال بیشتر باشد، خداترسی و تقوایش نیز بیشتر است؛ این بانوی پارسا و خداترس نیز هرگاه نذر خود را به‌خاطر می‌آورد، می‌گریست؛ تا آن‌جا که از این بابت چهل برده آزاد کرد. این، بیان‌گر ایمان والای مادر مومنان است و نشان می‌دهد که آن‌ها به‌شدت مشتاق رهایی از عذاب الهی بودند.

این حدیث، حاوی نکاتیست که پاره‌ای از آن‌ها را ذکر می‌کنم:

۱. برای هیچ مسلمانی روا نیست که بیش از سه شبانه‌روز با برادر مسلمانش قهر و قطع رابطه کند؛ به‌ویژه اگر خویشاوندش باشد و اگر کسی در این رابطه قَسَم خورد، بر او واجب است که سوگند خویش را بشکند و کفاره بدهد؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «وَإِذَا حَلَفْتَ عَلَى يَمِينٍ، فَرَأَيْتَ غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، فَأَتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَكَفِّرْ عَنْ يَمِينِكَ»^(۲) یعنی: «... و هرگاه بر انجام کاری سوگند خوردی و سپس خلاف آن کار را بهتر دانستی، همان کار بهتر را انجام بده و کفاره‌ی سوگندت را ادا کن». وقتی کفاره‌ی سوگند خود را ادا کنی و مطابق فرمان پیامبر ﷺ، کار بهتر را انجام دهی، امیدواری فراوانی به بخشش و آمرزش الهی وجود دارد.
۲. فضیلت آشتی دادن مردم با یک‌دیگر؛ روشن است که این کار، جزو بهترین و برترین کارهاست؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۰۷۷، ۶۲۳۷)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۶۰ به نقل از ابویوب انصاریؓ.

(۲) این حدیث پیش‌تر به شماره‌های ۶۷۹ و ۱۷۲۴ آمده است. [مترجم]

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ

النَّاسِ﴾

[النساء: ۱۱۴]

در بسیاری از جلسات و سخنان مردم خیری نیست و خیر در سخن کسی است که به صدقه و یا کار نیک یا اصلاح و آشتی در میان مردم فرا بخواند.

۳. حقه زدن به معنای چاره‌اندیشی برای حل یک موضوع، جایز است؛ البته مشروط به این‌که به کار حرامی نینجامد؛ زیرا آن دو صحابی برای این‌که عبدالله بن زبیر رضی الله عنه را با خود به خانه‌ای عایشه رضی الله عنها ببرند، به روشی که در روایت ذکر شده است، چاره‌اندیشی کردند و عبدالله رضی الله عنه را با خود به درون خانه بردند.

۴. صحابه رضی الله عنهم دل‌های نرم و نازکی داشتند و از خوف و خشیت الهی، خیلی زود به گریه می‌افتادند؛ این، بیان‌گر نرم بودن دل‌های آنان و نیز نشان‌دهنده‌ی خداترسی آن‌هاست. انسان هرچه دلش سخت‌تر باشد، دیرتر گریه می‌کند و از گریه دورتر است. از این‌رو مردم را می‌بینیم که هرچه به آخرت توجه بیش‌تری دارند، نرم‌دل‌ترند و خشوع و گریه‌ی بیش‌تری در آن‌ها مشاهده می‌شود و به اعمالی چون قیام شب، صدقه دادن و انجام سایر کارهای نیک اهمیت می‌دهند؛ اما دلی که سخت شود، پن‌دها و اندرزها همانند آب بر روی آن می‌گذرد و هیچ تأثیری بر آن نمی‌گذارد. الله خودش رحم کند.

سپس مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که عقبه بن عامر رضی الله عنه می‌گوید: «رسول الله صلی الله علیه و آله - به احد- رفت و پس از گذشتِ هشت سال بر گُشته‌های اُحُد نماز خواند؛ یعنی برایشان دعا کرد و همان‌گونه که مولف رحمه الله گفته است، منظور از این نماز، نماز جنازه نیست؛^(۱) زیرا نماز جنازه پیش از دفن مُرده خوانده می‌شود، نه پس از خاک‌سپاری‌اش؛ مگر برای کسی که پیش از دفن میت نتوانسته است در نماز جنازه‌ی وی شرکت کند یا بر مُرده‌ی هم‌عصر خود، نماز بخواند؛ در این صورت رواست که پس از دفن میت بر او نماز بگزارد؛ اما منظور از نماز خواندن پیامبر صلی الله علیه و آله بر

(۱) دیدگاه علامه آل‌بانی رحمه الله و برخی دیگر از اهل حدیث، بر خلاف دیدگاه نووی و عثیمین است و دلیلش در سطور گذشته، در پانوشت مربوط به حدیث شماره‌ی ۱۸۶۹ بیان شد. [مترجم]

شهادی اُحُد، این است که برایشان دعا کرد. این مفهوم در قرآن نیز بیان شده است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿حُذِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلَّى عَلَيْهِمْ﴾ [التوبة: ۱۰۳]

بخشی از اموالشان را به عنوان زکات بگیر تا بدین‌وسیله آنان را پاک و تزکیه‌نمایی و بر آنها درود بفرست.

یعنی: برایشان دعا کن. عقبه علیه السلام می‌افزاید: سپس رسول‌الله صلی الله علیه و آله بالای منبر و مانند کسی که از زنده‌ها و مرده‌ها خداحافظی می‌کند، سخنرانی نمود و فرمود: «من روز قیامت جلوتر از شما و گواهتان خواهم بود؛ وعده‌گاه شما، "حوضِ (کوثر)" است و من اینک از این‌جا آن را می‌بینم» و خبر داد که آبی سفیدتر از شیر، شیرین‌تر از عسل، و خوش‌بوتر از مشک به این حوض می‌ریزد و در آن، ظرف‌های سیمینی‌ست که در درخشندگی، زیبایی و فراوانی، مانند ستارگان آسمان هستند و هرکس یک جرعه از این آب بنوشد، پس از آن، هرگز تشنه نمی‌شود. مردم که از ایستادن در میدان حشر خسته و تشنه‌اند، به‌سوی این حوض می‌شتابند؛ اما فقط مومنان از این آب می‌نوشند و کافران از آن‌جا رانده می‌شوند؛ آن‌که در دنیا از شریعت گوارای الهی بنوشد و به سنت پاک نبوی عمل کند، او را مژده باد که روز قیامت از حوض پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد نوشید و هرکه در دنیا از شریعت و سنت نبوی دور باشد، در قیامت نیز از حوض کوثر و آب گوارایش محروم خواهد بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «و من اینک از این‌جا آن - حوض - را می‌بینم»؛ زیرا حوض کوثر در همین دنیا برای آن بزرگوار نمایان شد؛ همان‌گونه که در نماز کسوف، بهشت و دوزخ را دید. این‌ها، اموری غیبی‌ست که ما کیفیتش را نمی‌دانیم؛ بلکه بر ما واجب است که تصدیق کنیم و به آن ایمان داشته باشیم. در ادامه‌ی این حدیث آمده است که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من آن بیم ندارم که دوباره شرک ورزید»؛ این، بدین معنا نیست که این امت به شرک دچار نمی‌شود؛ خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله بیان فرمود که این نگرانی را ندارد و نفرمود که دچار شرک نخواهید شد؛ این دو با هم فرق می‌کند؛ بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله با توجه به این‌که دعوت توحید در زمان آن بزرگوار برپا بود و مردم خود را به توحید، ملزم می‌دانستند، اظهار داشت که نگران بروز شرک در چنین شرایطی نیست؛ لذا هنگامی که دعوت توحید کنار نهاده شد، امت به شرک و خرافه

مبتلا گردید؛ هم‌چنان‌که برخی از کسانی که ادعای مسلمانی می‌کنند، به طواف قبرها می‌روند و از صاحبان قبور مدد و حاجت می‌طلبند و برایشان قربانی می‌کنند! لذا با توجه به مفهومی که بیان شد، این حدیث با احادیثی که بیان‌گر گسترش شرک در این امت است، هیچ تعارضی ندارد؛ زیرا پیامبر ﷺ در آن برهه از تاریخ امت، مطمئن شده بود که امت دچار شرک نمی‌شود و اظهار داشت که نگرانی‌اش از این است که دنیا به روی مردم گشوده شود و آن‌گاه بر سر دنیاطلبی با یک‌دیگر رقابت و کشمکش کنند و همانند امت‌های گذشته بر سر دنیاطلبی درگیر جنگ و خون‌ریزی شوند و به هلاکت برسند. این، همان چیزی‌ست که اینک روی داده و دنیا از هر سو به روی ما گشوده شده و امکانات به‌قدری افزایش یافته است که هیچ‌کس تصورش را نمی‌کرد؛ حتی کسانی که در مسیر دنیاطلبی درگیر جنگ نشده‌اند، از این آفت مصون نمانده‌اند؛ زیرا دنیا تمام وجودشان را گرفته و دل‌هایشان را تسخیر کرده است؛ از این‌رو تمام شب و روز، در خواب و بیداری، و در همه حال همه‌ی فکر و خیالشان دنیاست و فقط به دنیا می‌اندیشند و اصلاً برایشان مهم نیست که از راه حلال، پولی به جیب بزنند یا از راه حرام! و به‌راستی پیامبر ﷺ درست و به‌جا فرموده است که: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُبَالِي الْمَرْءُ مَا أَخَذَ مِنْهُ أَمِنْ الْحَلَالِ أَمْ مِنَ الْحَرَامِ»^(۱) یعنی: «روزگاری بر مردم فرا می‌رسد که کسی اهمیت نمی‌دهد که آن‌چه به‌دست می‌آورد، از راه حلال است یا حرام». پناه بر الله! شگفتا از انسان‌ها که بر سر دنیا و زر و زورش با یک‌دیگر می‌جنگند! شگفت‌آور است که آدمی‌زاد برای دنیا آن‌قدر تلاش و دوندگی می‌کند که انگار برای دنیا آفریده شده است؛ در صورتی که دنیا برای انسان خلق شده است، نه انسان برای دنیا! انسان بیچاره همه‌ی فکر و آسایش خود و حتی لحظاتی را که باید با خانواده‌اش باشد، همه را برای دنیا می‌گذارد و ناگهان، در یک لحظه دنیا را از دست می‌دهد! از خانه‌اش بیرون می‌رود و هرگز به خانه‌اش برنمی‌گردد! یا روی رختخوابش می‌خوابد و هیچ‌گاه بیدار نمی‌شود! چه همه از این وقایع دیده‌ایم و شنیده‌ایم؛ پسر جوان با هزار امید و آرزو، دختری را به عقد خویش درمی‌آورد، اما هنوز رخت دامادی از تن درنیاورده و به حجله نرفته که لباس آخرت بر او

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۰۵۹ به نقل از ابوهریره رضی الله عنه. [مترجم]

می‌پوشانند و کفنش می‌کنند! هنوز جوهر کارت عروسی‌اش خشک نشده است که او را غسل می‌دهند! بارالها! پس کی می‌خواهیم پند بگیریم؟! واقعاً دنیایی که این همه بی‌وفاست، چه ارزشی دارد؟ آیا شایسته است که تا این حد خود را به چنین دنیایی مشغول کنیم و از زندگی حقیقی خویش غافل شویم یا حتی برای چنین دنیایی کشمکش نماییم؟ لذا طبیعی است که محمد مصطفی ﷺ به‌عنوان دل‌سوزترین فرد بشر نسبت به هم‌نوعان خود، از این بابت نگران باشد و بگوید: «از این نگرانم که دنیا به روی شما گشوده شود و بر سر دنیا به رقابت با یک‌دیگر پردازید».

ای برادر و ای خواهر مسلمانم! به‌هوش باش! مبادا فریفته‌ی دنیا شوی؛ بنگر که دنیای فریبنده، تو را نفریبد. اگر الله متعال به تو مال و ثروتی بخشیده است و تو سپاس‌گزارش هستی، خوشا به حالت که چنین دنیایی، خجسته است و اگر در تنگنای مادی قرار داری، باز هم شاکر باش که دنیا محل گذر است، نه جای ماندن؛ اما اگر همه‌ی فکر و خیالت، دنیا باشد، بدان که در ورطه‌ی هلاکت افتاده‌ای و این، زیان دنیا و آخرت است.

۱۸۷۰- عن أبي زيد عمرو بن أخطب الأنصاري رحمه الله قال: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْفَجْرَ، وَصَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَخَطَبَنَا حَتَّى حَضَرَتِ الظُّهْرُ، فَنَزَلَ فَصَلَّى، ثُمَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ حَتَّى حَضَرَتِ الْعَصْرُ، ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّى، ثُمَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمْسُ، فَأَخْبَرَنَا بِمَا كَانَ وَبِمَا هُوَ كَائِنٌ، فَأَعْلَمْنَا أَحْفَظْنَا. [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوزید، عمرو بن اخطب انصاری رحمه الله می‌گوید: رسول‌الله ﷺ نماز صبح را برای ما امامت داد، آن‌گاه بالای منبر رفت و تا وقت نماز ظهر برای ما سخنرانی کرد؛ سپس از منبر پایین آمد و نماز ظهر را به‌جای آورد و دوباره بالای منبر رفت و سخنرانی کرد تا این‌که وقت نماز عصر فرا رسید؛ لذا از منبر پایین آمد و نماز گزارد. سپس بالای منبر رفت و تا غروب خورشید، سخنرانی نمود و به ما خبر داد که در گذشته چه بوده و در آینده چه خواهد بود؛ داناترین ما کسی‌ست که نکات بیش‌تری را به‌خاطر سپرده است.

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۸۹۲.

۱۸۷۱- وعن عائشة رضی اللہ عنہا قالت: قال النبي ﷺ: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَ اللَّهَ فَلَا يَعْصِهِ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس نذر کرد که از الله اطاعت کند، پس، از او اطاعت نماید و هرکس نذر کرد که از الله نافرمانی نماید، نباید از او نافرمانی کند».^(۲)

۱۸۷۲- وَعَنْ أُمِّ شَرِيكٍ رضی اللہ عنہا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَهَا بِقَتْلِ الْأَوْزَاعِ وَقَالَ: «كَانَ يَنْفُخُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ». [متفقٌ عليه]^(۳)

ترجمه: از ام شریک رضی اللہ عنہا روایت است که رسول الله ﷺ او را به کشتن مارمولک سمی دستور داد و فرمود: «او در آتش ابراهیم (علیه السلام) می دمید».

۱۸۷۳- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ قال: قال رسول الله ﷺ: «مَنْ قَتَلَ وَرَعَةً فِي أَوَّلِ ضَرْبَةٍ فَلَهُ كَذَا وَكَذَا حَسَنَةً، وَمَنْ قَتَلَهَا فِي الضَّرْبَةِ الثَّانِيَةِ فَلَهُ كَذَا وَكَذَا حَسَنَةً دُونَ الْأُولَى، وَإِنْ قَتَلَهَا فِي الضَّرْبَةِ الثَّالِثَةِ فَلَهُ كَذَا وَكَذَا حَسَنَةً». وفي رواية: «مَنْ قَتَلَ وَرَعًا فِي أَوَّلِ ضَرْبَةٍ كُتِبَ لَهُ مِئَةُ حَسَنَةٍ، وَفِي الثَّانِيَةِ دُونَ ذَلِكَ، وَفِي الثَّالِثَةِ دُونَ ذَلِكَ». [روایت مسلم]^(۴)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکه مارمولک سمی را در اولین ضربه بکشد، چنین و چنان پاداشی به او می رسد و هرکه آن را در دومین ضربه بکشد، پاداشی برایش ثبت می شود که از پاداش نخستین ضربه کمتر است و اگر آن را به سه ضربه بکشد، از چنین و چنان پاداشی - که از دو اجر نخست کمتر است - برخوردار می گردد».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۶۹۶.

(۲) یعنی نذرش را ادا نکند؛ و بنا بر قول راجح باید کفاره بدهد. [مترجم]

(۳) صحیح بخاری، ش: (۳۳۰۷، ۳۳۵۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۳۷.

(۴) صحیح مسلم، ش: ۲۲۴۰.

و در روایتی آمده است: «هرکه مارمولک سمی را در نخستین ضربه بگشود، صد نیکی برایش ثبت می‌گردد؛ و در دومین ضربه نیکی کم‌تری برایش منظور می‌شود و در سومین ضربه، کم‌تر از این».

شرح

این‌ها احادیثی‌ست که مولف رحمه‌الله در موضوع‌های پراکنده، ذکر کرده است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که باری پیامبر از صبح تا غروب، سخنرانی کرد؛ و این، نشان می‌دهد که آن بزرگوار سخنورترین مردم بوده است؛ چنان‌که ابوزید، عمرو بن اخطب انصاری رضی‌الله‌عنهم می‌گوید: «رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نماز صبح را برای ما امامت داد، آن‌گاه بالای منبر رفت و تا وقت نماز ظهر برای ما سخنرانی کرد؛ سپس از منبر پایین آمد و نماز ظهر را به‌جای آورد و دوباره بالای منبر رفت و سخنرانی کرد تا این‌که وقت نماز عصر فرا رسید؛ لذا از منبر پایین آمد و نماز گزارد. سپس بالای منبر رفت و تا غروب خورشید، سخنرانی نمود و به ما خبر داد که در گذشته چه بوده و در آینده چه خواهد بود؛ داناترین ما کسی‌ست که نکات بیش‌تری را به‌خاطر سپرده است».

سپس مولف رحمه‌الله حدیثی بدین مضمون آورده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «هرکس نذر کرد که از الله اطاعت کند، پس، از او اطاعت نماید و هرکس نذر کرد که از الله نافرمانی نماید، نباید از او نافرمانی کند».

گفتنی‌ست: نذر در اصل، مکروه است و حتی برخی از علما، آن را حرام دانسته‌اند؛ زیرا انسان با نذر کردن، خود را به انجام کاری وادار می‌سازد که الله او را بدان مکلف نکرده است. از این‌رو پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از «نذر» منع نموده و فرموده است: «إِنَّ النَّذْرَ لَا يَأْتِي بِخَيْرٍ وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ»^(۱) یعنی: «نذر، هیچ خیری برای انسان ندارد (و تقدیر را تغییر نمی‌دهد) و تنها به‌وسیله‌ی آن، چیزی از دست بخیل، بیرون می‌آید». نذر، بر سه نوع است: یک نوع نذر، حکم سوگند را دارد؛ و نوع دوم، نذر معصیت است و نوع سوم، نذر اطاعت می‌باشد.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۶۱۱۸، ۶۱۹۸، ۶۱۹۹)؛ و مسلم، ش: (۳۰۹۳، ۳۰۹۴، ۳۰۹۵) به نقل از ابن عمر رضی‌الله‌عنهم.

اما نذری که حکم سوگند را دارد، نذری است که انسان به قصد تأکید بر یک موضوع، بیان می‌کند؛ چه برای نفی آن باشد و چه برای اثبات و یا تصدیق آن. مثلاً به شخصی می‌گویند: خبری که به ما داده بودی، دروغ بود. و او، در پاسخ می‌گوید: اگر دروغ گفته باشم، نذر می‌کنم که یک سال، روزه بگیرم. روشن است که قصدش از چنین نذری تأکید بر این است که راست گفته و خبرش، دروغ نیست و می‌خواهد مردم، حرفش را باور کنند. این، حکم سوگند را دارد. هم‌چنین اگر قصد انسان، تشویق یا برانگیختن باشد، باز هم نذرش، حکم قَسَم را دارد. مثلاً می‌گوید: اگر فلان کار را انجام ندهم، نذر روزه‌ی یک سال، بر من واجب است. این هم، حکم سوگند را دارد؛ زیرا قصدش، این است که به‌نحوی خود را به انجام کاری، مُلْزَم نماید و رسول‌الله ﷺ فرموده است: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»^(۱). یعنی: «اعمال به نیت‌ها بستگی دارند و برای هر کسی، همان چیزی است که نیت کرده است».

اما نوع دوم: نذر حرام است؛ و به نذری گفته می‌شود که ادای آن، جایز نیست. مثلاً کسی نذر کند که شراب بنوشد. این چنین نذری، حرام است و برای او روا نیست که شراب بنوشد. البته بنا بر قول راجح، کفاره‌ی سوگند بر او واجب می‌شود و برخی از علما، گفته‌اند: هیچ کفاره‌ای ندارد؛ زیرا این نذر، از اساس باطل است و منعقد نمی‌شود. اما دیدگاه صحیح، این است که کفاره دارد؛ اما عمل کردن به چنین نذری، جایز نیست. مثال دیگری ذکر می‌کنم: خانمی نذر می‌کند که در عادت ماهیانه‌اش روزه بگیرد. این هم نذر حرام است و برایش جایز نیست که در دوران حیض یا عادت ماهیانه‌اش، روزه بگیرد و بر او، کفاره‌ی سوگند، واجب می‌شود.

و سومین نوع نذر، نذر اطاعت است؛ مثلاً کسی، نذر می‌کند که «ایام بیض»، یعنی روزهای سیزده، چهارده، و پانزدهم هر ماه قمری را روزه بگیرد. ادای چنین نذری، بر انسان، واجب می‌باشد. زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعهُ»؛ یعنی: «هرکس نذر کرد که از الله اطاعت کند، پس، از او اطاعت نماید». یا

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱ و صحیح مسلم، ش: ۱۹۰۷؛ بر اساس شماره‌گذاری محمد فؤاد عبدالباقی رحمه الله.

شخصی می‌گوید: نذر می‌کنم که دو رکعت «ضحی» بخوانم؛ ادای این نذر، بر او واجب است؛ زیرا نذرش، نذر اطاعت است و به فرموده‌ی پیامبر ﷺ باید به چنین نذری عمل کرد. گفتنی‌ست: اگر کسی نذر مشروط کند، مثلاً بگوید: اگر الله بیماری‌ام را شفا دهد، یک هفته روزه می‌گیرم و سپس بهبود یابد، بر او واجب است که به نذر خود عمل نماید و یک هفته روزه بگیرد؛ وگرنه، بیم آن می‌رود که به صفت نفاق مبتلا شود؛ زیرا الله ﷻ درباره‌ی منافقان می‌فرماید:

﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ ءَاتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَتَصَّدَّقَنَّ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الصَّٰلِحِينَ ۝۷۵ فَلَمَّا ءَاتَيْنَاهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِۦ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ۝۷۶﴾
 فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِيْ قُلُوْبِهِمْ اِلَىْ يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُۥ بِمَا اٰخَلَفُوْا اللّٰهَ مَا وَعَدُوْهُ وَبِمَا كَانُوْا يَكْذِبُوْنَ ﴿۷۷﴾ [التوبة: ۷۵، ۷۷]

برخی از ایشان با الله پیمان بستند که اگر (الله) از فضل خویش به ما ببخشد، حتماً زکات می‌دهیم و از نیکوکاران می‌شویم. و هنگامی که الله از فضل خویش به آنان بخشید، در آن بخل ورزیدند و روی‌گردانی نمودند و ایشان (از خیر و نیکی) روی‌گردانند. پس بدان سبب که در پیمانشان با الله خلاف کردند و بدان سبب که دروغ می‌گفتند، (پروردگار نیز) نفاق را تا روزی که با او دیدار کنند، سرانجام ایشان قرار داد.

اما اگر نذر کسی، هم شامل نذر اطاعت باشد و هم شامل نذر معصیت، باید به بخشی از نذرش که اطاعت است، عمل نماید و بخش دیگر را ترک کند و کفاره‌ی سوگند بدهد. مثل شخصی به نام ابواسرائیل که نذر کرده بود در آفتاب بایستد و زیر سایه نرود، ساکت باشد و روزه بگیرد. پیامبر ﷺ به او دستور داد که روزه بگیرد؛ زیرا نذر اطاعت بود؛ اما او را از سکوت و ایستادن در آفتاب، منع نمود و فرمود: «به او بگویند: سخن بگویند، زیر سایه برود، و بنشیند». بسیاری از مردم، امروزه نذر می‌کنند که اگر کارشان در آینده، سر و سامان یابد یا مشکلشان حل شود، فلان کار نیک را انجام دهند. مثلاً وقتی یکی از عزیزان آن‌ها بیمار می‌شود، می‌گویند: اگر بیمارمان بهبود یافت و الله، او را شفا بخشید، چنین و چنان خواهیم کرد. از چنین نذری منع شده و این نذر، یا مکروه است و یا حرام. بدون این‌که نذر کنید، برای بیمارستان دعای بهبودی نمایید و از الله بخواهید که او را شفا دهد؛ اما همان‌گونه که بیان شد اگر کسی نذر کند و بیمارش بهبود یابد، بر او واجب است که نذر خود را ادا نماید.

در حدیث سوم به گشتن چلباسه‌های چندش‌آور یا مارمولک سمی امر شده است؛ چنان‌که عایشه رضی الله عنها سرنیزه‌ای داشت که با آن، مارمولک‌هایی را که وارد خانه‌اش می‌شدند، می‌گشت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «هرکه مارمولک سمی را در نخستین ضربه بگشود، صد نیکی برایش ثبت می‌گردد؛ و در دومین ضربه نیکی کم‌تری برایش منظور می‌شود و در سومین ضربه، کم‌تر از این». این بدین معناست که باید ضربه را مُحکم بزنیم تا مارمولک، با نخستین ضربه بمیرد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله، مارمولک را موجودی تبه‌کار نامید؛ زیرا زمانی که ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند، این موجود تبه‌کار و پلید، در آتش می‌دمید تا آن را برافروخته‌تر سازد؛ این، نشان‌گر عداوت و دشمنی بی‌حد این موجود پلید نسبت به اهل توحید و اخلاص می‌باشد؛ لذا شایسته است که در مسجد، خانه و بازار، آن را دنبال کنیم و بکشیم.

۱۸۷۴- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «قَالَ رَجُلٌ لَأَتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدِ سَارِقٍ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصَدِّقُ عَلَى سَارِقٍ! فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ لَأَتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدِ زَانِيَةٍ؛ فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصَدِّقُ اللَّيْلَةَ عَلَى زَانِيَةٍ! فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى زَانِيَةٍ! لَأَتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدِ غَنِيِّ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصَدِّقُ عَلَى غَنِيٍّ؟ فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى سَارِقٍ وَعَلَى زَانِيَةٍ وَعَلَى غَنِيٍّ! فَأُتِيَ فَقِيلَ لَهُ: أَمَّا صَدَقَتُكَ عَلَى سَارِقٍ فَلَعَلَّهُ أَنْ يَسْتَعِفَّ عَنْ سَرِقَتِهِ، وَأَمَّا الزَّانِيَةُ فَلَعَلَّهَا تَسْتَعِفَّ عَنْ زَنَاهَا، وَأَمَّا الْغَنِيُّ فَلَعَلَّهُ أَنْ يَعْتَبِرَ فَيُنْفِقَ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ». [روایت بخاری با همین الفاظ؛ و نیز روایت مسلم با الفاظی دیگر و به همین مضمون.]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «شخصی تصمیم گرفت که صدقه‌ای بدهد؛ صدقه‌اش را برداشت و بیرون رفت و آنرا (ندانسته) به دزدی داد. بامداد مردم می‌گفتند: دیشب به دزدی صدقه داده شده است. صدقه‌دهنده گفت: یا الله! تو را شکر- که توفیقم دادی تا صدقه دهم- و تصمیم گرفت که دوباره صدقه

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۴۲۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۲۲.

دهد و صدقه‌اش را برداشت و بیرون رفت و (ندانسته) آن را به زنی بدکار داد. بامداد مردم می‌گفتند: دیشب به زنی بدکار صدقه داده شده است. صدقه‌دهنده گفت: یا الله! تو را شکر که توفیقم دادی تا صدقه دهم؛ من که نمی‌دانستم که آن زن، بدکار است. و تصمیم گرفت که دوباره صدقه دهد و صدقه‌اش را برداشت و بیرون رفت و (ندانسته) آن را به ثروتمندی داد. بامداد مردم می‌گفتند: دیشب به شخصی بی‌نیاز صدقه داده شده است. صدقه‌دهنده گفت: یا الله! تو را شکر - که توفیقم دادی تا صدقه دهم؛ - ولی چه کنم که صدقه‌ام به دست یک دزد، زنی بدکار و یک بی‌نیاز رسید. کسی در خوابش آمد و به او گفت: امید است که صدقات به دزد، باعث شود که دست از دزدی بردارد؛ و امید است که صدقات به زن بدکار، او را از زنا بازدارد و امید است که صدقات به شخص بی‌نیاز، باعث شود که او از تو درس بگیرد و از آنچه که الله به او داده است، انفاق کند».

شرح

حدیث ابوهریره رضی الله عنه درباره‌ی داستان مردی است که از خانه‌اش بیرون رفت تا صدقه‌ای بدهد. معمولاً صدقه را به مستمندان و بینوایان می‌دهند؛ اما صدقه‌ی این شخص به دست یک دزد افتاد و سخنش در میان مردم پیچید که دیشب به یک دزد صدقه داده شده است! در صورتی که دزد، سزاوار مجازات است؛ نه این که به او بذل و بخشش شود و بر مال و ثروتش افزوده گردد. صدقه‌دهنده که از ماجرا باخبر شد، «الحمد لله» گفت؛ یعنی الله را حمد و سپاس گزارد که به او توفیق صدقه داده بود؛ زیرا الله متعال در همه حال، سزاوار حمد و ستایش است. روش پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این گونه بود که هرگاه امر خوشایندی به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسید، می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَاتُ»^(۱) یعنی: «حمد و ستایش، از آن الله است که به لطفش نیکی‌ها به انجام می‌رسد» و چون مصیبت یا امر ناخوشایندی به او می‌رسید، می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ»^(۲) اما متأسفانه به جای عبارت مذکور، عبارت دیگری در میان مردم رایج شده که می‌گویند: «الحمد لله الذي لا يُحمد على مكروه سواه»؛ یعنی: «حمد و ستایش از

(۱) صحیح است؛ رک: صحیح الجامع، از آل‌بانی رحمته الله، ش: ۴۶۴۰.

(۲) حمد و ستایش در همه حال، ویژه‌ی الله متعال است.

آن خداست که کسی جز او در برابر ناخوشی‌ها ستایش نمی‌شود». این، حمد و ستایش ناقصی است. زیرا بیان‌گر کم‌صبری ستایش‌گر است یا حداقل نشان می‌دهد که چنین ستایش‌گری، از کمال صبر برخوردار نیست. بنابراین هرگاه مسأله‌ی ناگواری پیش آمد، با همان الفاضلی، الله تعالی را حمد و ستایش کنید که رسول‌الله صلی الله علیه و آله ستایش کرده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ».

به ادامه‌ی حدیث ابوهریره رضی الله عنه برمی‌گردیم؛ آن مرد تصمیم گرفت که دوباره صدقه دهد و بدین منظور از خانه‌اش بیرون رفت؛ این بار صدقه‌اش در دست یک زن بدکار قرار گرفت و باز این سخن در میان مردم پیچید که دیشب به یک زن بدکار صدقه داده شده است؛ این مسأله با عقل و فطرت، هم‌خوانی نداشت که به یک زناکار، صدقه بدهند؛ اما شخص صدقه‌دهنده این بار نیز "الحمد لله" گفت و چون گمان می‌کرد که صدقه‌اش قبول نشده است، تصمیم گرفت که باری دیگر صدقه بدهد؛ ولی صدقه‌اش به دست بی‌نیازی رسید؛ یعنی به دست کسی رسید که مستحق صدقه نبود. اگرچه هدیه دادن به افراد بی‌نیاز، ایرادی ندارد. در هر حال، مردم خبر این صدقه را نیز در میان خود نقل می‌کردند. صدقه‌دهنده گفت: یا الله! تو را شکر- که توفیقم دادی تا صدقه دهم؛- ولی چه کنم که صدقه‌ام به دست یک دزد، زنی بدکار و یک بی‌نیاز رسید. کسی در خوابش آمد و به او گفت: امید است که صدقات به دزد، باعث شود که دست از دزدی بردارد؛ و امید است که صدقات به زن بدکار، او را از زنا بازدارد و امید است که صدقات به شخص بی‌نیاز، باعث شود که او از تو درس بگیرد و از آنچه که الله به او داده است، انفاق کند. آن مرد نیت خیر داشت، اما آن‌گونه که می‌خواست به‌انجام نرسید؛ پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی چنین مواردی فرموده است: «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ، ثُمَّ أَصَابَ، فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ وَاجْتَهَدَ، فَأَخْطَأَ، فَلَهُ أَجْرٌ»^(۱) یعنی: «اگر حاکم (قاضی) اجتهاد کند و به حکم درستی دست یابد، دو پاداش به او می‌رسد؛ اما اگر اجتهاد کند و دچار اشتباه شود، یک پاداش به او می‌رسد». این شخص نیز تلاش خودش را کرده بود، اما در انتخاب فردی که می‌خواست به او صدقه بدهد، دچار اشتباه شد؛ با این حال، در صدقه‌ای که به هر

(۱) این حدیث در همین کتاب به‌شماره‌ی ۱۸۶۵ آمده است. [مترجم]

یک از آن سه نفر داد، خیری بزرگ نهفته بود؛ در رابطه با سارق این امید وجود داشت که به‌خاطر آن صدقه دست از دزدی بردارد و نیز این امیدواری وجود داشت که آن زن بدکار در اثر آن صدقه به خود بیاید و دست از زنا بردارد یا از آن مرد بی‌نیاز و ثروتمند، امید آن می‌رفت که از فرد صدقه‌دهنده درس بگیرد و او نیز از اموالی که الله تعالی به او داده بود، صدقه دهد.

در هر حال، نیت پاک، ثمرات نیکی در پی دارد. از این حدیث چنین برداشت می‌شود که اگر انسان قصد خیر داشته باشد و تلاش کافی نماید، اما دچار اشتباه شود، اجر و ثواب نیت خیرش به او می‌رسد و ضرر نمی‌بیند؛ از این رو علما گفته‌اند: اگر کسی زکات اموالش را به کسی بدهد که به گمان او مستحق زکات می‌باشد و بعداً روشن شود که آن شخص، مستحق زکات نبوده است، زکات اموالش را پرداخته و این واجب شرعی را ادا کرده است؛ یعنی زکاتش درست می‌باشد و نیازی به این نیست که دوباره همان زکات را تکرار کند. مثلاً شخصی را می‌بیند که ژنده‌پوش است و لباس‌های کهنه‌ای بر تن دارد و گمان می‌کند که فقیری بینواست؛ لذا زکات اموالش را به او می‌دهد؛ اما پس از پرداخت زکاتش از زبان مردم می‌شنود که آن شخص، ثروتمند است و اموال فراوانی دارد؛ آیا زکات این شخص ادا شده است؟ آری؛ پاسخ، مثبت است.

۱۸۷۵- وعنه قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي دَعْوَةٍ فَرَفَعَ إِلَيْهِ الدَّرَاعُ، وَكَانَتْ تُعْجِبُهُ، فَنَهَسَ مِنْهَا نَهْسَةً وَقَالَ: «أَنَا سَيِّدُ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، هَلْ تَدْرُونَ مِمَّ ذَاكَ؟ يَجْمَعُ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، فَيُبْصِرُهُمُ النَّاطِرُ، وَيُسْمِعُهُمُ الدَّاعِي، وَتَدْنُو مِنْهُمْ الشَّمْسُ، فَيَبْلُغُ النَّاسُ مِنَ الْغَمِّ وَالْكَرْبِ مَا لَا يُطِيقُونَ وَلَا يَحْتَمِلُونَ، فَيَقُولُ النَّاسُ: أَلَا تَرَوْنَ إِلَى مَا أَنْتُمْ فِيهِ إِلَى مَا بَلَغَكُمْ، أَلَا تَنْظُرُونَ مَنْ يَشْفَعُ لَكُمْ إِلَى رَبِّكُمْ؟ فَيَقُولُ بَعْضُ النَّاسِ لِبَعْضٍ: أَبُوكُمْ آدَمُ، وَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُونَ: يَا آدَمُ أَنْتَ أَبُو الْبَشَرِ، خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ، وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ، وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ، وَأَسْكَنْكَ الْجَنَّةَ، أَلَا تَشْفَعُ لَنَا إِلَى رَبِّكَ؟ أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ وَمَا بَلَغَنَا؟ فَقَالَ: إِنَّ رَبِّي غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَا يَغْضَبُ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنَّهُ نَهَانِي عَنِ الشَّجَرَةِ فَعَصَيْتُ، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي،

أَذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، أَذْهَبُوا إِلَى نُوحٍ، فَيَأْتُونَ نُوحًا فَيَقُولُونَ: يَا نُوحُ، أَنْتَ أَوَّلُ الرُّسُلِ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ، وَقَدْ سَمَّاكَ اللَّهُ عَبْدًا شَكُورًا، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا بَلَّغْنَا، أَلَا تَشْفَعُ لَنَا إِلَى رَبِّكَ؟ فَيَقُولُ: إِنَّ رَبِّي غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنَّهُ قَدْ كَانَتْ لِي دَعْوَةٌ دَعَوْتُ بِهَا عَلَى قَوْمِي، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، أَذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي أَذْهَبُوا إِلَى إِبْرَاهِيمَ، فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ فَيَقُولُونَ: يَا إِبْرَاهِيمُ، أَنْتَ نَبِيُّ اللَّهِ وَخَلِيلُهُ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ لَهُمْ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنِّي كُنْتُ كَذَبْتُ ثَلَاثَ كَذَبَاتٍ؛ نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، أَذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، أَذْهَبُوا إِلَى مُوسَى، فَيَأْتُونَ مُوسَى فَيَقُولُونَ: يَا مُوسَى أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، فَضَّلَكَ اللَّهُ بِرِسَالَاتِهِ وَبِكَلَامِهِ عَلَى النَّاسِ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنِّي قَدْ قَتَلْتُ نَفْسًا لَمْ أُؤْمَرْ بِقَتْلِهَا، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، أَذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي؛ أَذْهَبُوا إِلَى عِيسَى. فَيَأْتُونَ عِيسَى فَيَقُولُونَ: يَا عِيسَى، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَكَلَّمْتُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ عِيسَى: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَلَمْ يَذْكُرْ ذَنْبًا، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، أَذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، أَذْهَبُوا إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ. فَيَأْتُونَ

وفي رواية: «فَيَأْتُونِي فَيَقُولُونَ: يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ وَخَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ، وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَأَنْطَلِقُ فَأَتِي تَحْتَ الْعَرْشِ فَأَقْعُ سَاجِدًا لِرَبِّي، ثُمَّ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ مَحَامِدِهِ، وَحُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يَفْتَحْهُ عَلَى أَحَدٍ قَبْلِي، ثُمَّ يُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ، سَلْ تُعْطَهُ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ، فَأَرْفَعُ رَأْسِي، فَأَقُولُ: أُمِّي يَا رَبِّ، أُمِّي يَا رَبِّ، فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ ادْخُلْ مِنْ أُمْتِكَ مَنْ لَا حِسَابَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْبَابِ الْأَيْمَنِ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، وَهُمْ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِيَمَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ الْأَبْوَابِ». ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّ مَا بَيْنَ الْمِصْرَاعَيْنِ مِنْ مَصَارِيعِ الْجَنَّةِ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَهَجَرَ، أَوْ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَبُصْرَى». [متفق عليه]^(١)

(١) صحيح بخارى، ش: ٣٣٤٠؛ و صحيح مسلم، ش: ١٩٤.

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: با رسول‌الله صلی الله علیه و آله در مهمانی بودیم که دست گوسفندی را آوردند و ایشان که دست گوسفند را دوست داشت، به آن، گازی زد و فرمود: «من سرور و آقای مردم در روز قیامت هستم؛ آیا علتش را می‌دانید؟ الله، اولین و آخرین انسان‌ها را در یک میدان، جمع می‌کند؛ به گونه‌ای که صدا به همه‌ی آن‌ها می‌رسد و چشم، همه‌ی آن‌ها را می‌بیند و خورشید، نزدیک می‌شود. مردم به اندازه‌ای ناراحت و غمگین می‌شوند که تاب و تحمل خود را از دست می‌دهند و می‌گویند: آیا نمی‌بینید که به چه مشقتی گرفتار شده‌اید؟ آیا کسی را نمی‌یابید که نزد پروردگارتان برای شما شفاعت کند؟ آن‌گاه برخی از آن‌ها به برخی دیگر می‌گویند: نزد پدرتان آدم بروید. پس نزد آدم می‌روند و به او می‌گویند: ای آدم! تو ابوالبشر هستی. الله تو را با دست خویش خلق کرد و از روحی که خود آفرید، در تو دمید و به فرشتگان دستور داد که تو را سجده کنند و آن‌ها نیز برای تو سجده کردند؛ آیا برای ما نزد پروردگارت شفاعت نمی‌کنی؟ آیا نمی‌بینی که چه حال و روزی داریم و به چه مشقتی، گرفتار شده‌ایم؟ آدم علیه السلام می‌گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که پیش از این، هرگز چنین خشمگین نشده است و پس از این هم، هرگز چنین خشمگین نخواهد شد. او، مرا از خوردن میوه‌ی ممنوعه باز داشت؛ اما من نافرمانی کردم- و از آن خوردم؛ لذا- من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد نوح علیه السلام بروید. پس آن‌ها نزد نوح علیه السلام می‌روند و می‌گویند: ای نوح! تو نخستین پیامبر مرسل به سوی ساکنان زمین هستی و الله، تو را بنده‌ی سپاس‌گزار نامیده است. می‌بینی که چه حالی داریم؟ نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. نوح علیه السلام می‌گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که پیش از این، هرگز چنین خشمگین نشده است و پس از این هم، هرگز چنین خشمگین نخواهد شد. من، این دعا را در سابقه‌ی خود دارم که برای نابودی قوم خویش دعا کردم و اینک به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد ابراهیم علیه السلام بروید. پس آن‌ها نزد ابراهیم علیه السلام می‌روند و می‌گویند: ای ابراهیم! تو پیامبر الله و دوست برگزیده‌اش در میان اهل زمین هستی و اینک می‌بینی که چه حال و روزی داریم؛ نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. ابراهیم می‌گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که پیش از این، هرگز چنین

خشمگین نشده و پس از این هم، هرگز چنین خشمگین نخواهد شد. من سه دروغ گفته‌ام و اینک به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد موسی بروید. پس آن‌ها نزد موسی (علیه السلام) می‌روند و می‌گویند: ای موسی! تو فرستاده‌ی الله هستی. الله، تو را با رسالت و کلام خود - یعنی با هم‌صحبتی خویش - بر سایر مردم برتری داده است. می‌بینی که چه حال و روزی داریم؛ آیا نزد پروردگارت برای ما شفاعت نمی‌کنی؟ موسی (علیه السلام) می‌گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که پیش از این، هرگز چنین خشمگین نشده و پس از این هم، هرگز چنین خشمگین نخواهد شد. من، انسانی را کشتم که دستورش را نداشتم. من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد عیسی بروید. پس آن‌ها نزد عیسی (علیه السلام) می‌روند و می‌گویند: ای عیسی! تو فرستاده‌ی الله و کلمه‌ی اوایی که به مریم القا کرد و نیز روحی از سوی الله هستی - که جبرئیل (علیه السلام) در مریم دمید - و در کودکی، آن‌گاه که در گهواره بودی، با مردم سخن گفتی. می‌بینی که چه حال و روزی داریم؛ آیا نزد پروردگارت برای ما شفاعت نمی‌کنی؟ عیسی می‌گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که پیش از این، هرگز چنین خشمگین نشده و پس از این هم، هرگز چنین خشمگین نخواهد شد. عیسی اگرچه گناهی ذکر نمی‌کند، اما می‌گوید: من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد محمد (صلی الله علیه و آله) بروید؛ پس مردم نزد محمد (صلی الله علیه و آله) می‌روند.

و در روایتی آمده است: «پس مردم نزد من می‌آیند و می‌گویند: ای محمد! تو فرستاده‌ی الله و خاتم پیامبران هستی. و الله، گناهان اول و آخرت را بخشیده است؛ نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که چه حال و روزی داریم؟ آن‌گاه من به‌راه می‌افتم و زیرعرش می‌روم و برای پروردگارم به سجده می‌افتم. سپس الله دروازه‌های حمد و ثنایش را به روی من می‌گشاید؛ به‌گونه‌ای که پیش‌تر برای هیچ‌کس نگشوده است. آن‌گاه به من گفته می‌شود: ای محمد! سرت را بلند کن و درخواست خود را مسألت نما که به تو داده می‌شود و شفاعت کن که پذیرفته می‌گردد. پس من سرم را بلند می‌کنم و می‌گویم: پروردگارا! اتمم. پروردگارا! اتمم. پروردگارا! اتمم. آن‌گاه به من گفته می‌شود: ای محمد! آن‌دسته از امت را که حساب و

کتابی ندارند، از دروازه‌ی راست درهای بهشت، به درون بهشت ببر. همچنین آن‌ها در سایر دروازه‌های بهشت با سایر مردم شریکند- و می‌توانند از سایر دروازه‌ها نیز وارد بهشت شوند-». سپس افزود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، فاصله‌ی هر دو لنگه از لنگه‌های درهای بهشتی، به اندازه‌ی فاصله‌ی میان "مکه" و "هَجَر" یا به اندازه‌ی فاصله‌ی میان "مکه" و "بُصری" است».

شرح

مولف رحمه‌الله این حدیث طولانی را در آخر کتاب ذکر کرده است؛ ابوه‌ریره رضی‌الله عنه می‌گوید: با رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله در مهمانی بودیم که دست گوسفندی را آوردند و ایشان که دست گوسفند را دوست داشت، به آن، گازی زد و فرمود: «من سرور و آقای مردم در روز قیامت هستم؛ آیا علتش را می‌دانید؟» سپس علتش را بیان نمود و فرمود: «الله، اولین و آخرین انسان‌ها را در یک میدان، جمع می‌کند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ﴿١٩﴾ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٢٠﴾﴾

[الواقعة: ۴۹، ۵۰]

بگو: بی‌گمان پیشینیان و آیندگان، همگی در وعده‌گاه روزی مشخص، جمع می‌شوند.

آن‌گاه که مردم در وعده‌گاه آن روز جمع می‌شوند، صدا به همه‌ی آن‌ها می‌رسد و چشم، همه‌ی آن‌ها را می‌بندد؛ یعنی: زمین در آن روز همانند حالا کروی نیست؛ بلکه همانند پوست یا صفحه‌ای پهن و هموار است و اگر یک نفر حرف بزند، دیگران می‌شنوند و اگر کسی سرک بکشد، همه را می‌بندد؛ زیرا در آن میدان بزرگ و هموار هیچ کوه، رودخانه، درخت و ساختمانی وجود ندارد. خورشید بالای سرشان قرار می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که فقط یک میل با آنان فاصله دارد. آن‌روز به‌اندازه‌ی پنجاه هزار سال طول می‌کشد. سبحان‌الله! الله، خودش رحم بفرماید؛ انسان بیست و چهار ساعت نمی‌تواند سر پا بایستد، تا چه رسد به این‌که روزی به طول پنجاه‌هزار سال را تحمل کند! در آن‌روز مردم به سختی‌های وصف‌ناپذیری دچار می‌شوند که آنان را بر آن می‌دارد تا در پی کسی برآیند که برایشان نزد الله صلی‌الله علیه و آله شفاعت کند. الله در دلشان می‌اندازد که نزد ابوالبشر، آدم عليه السلام بروند. طبیعی‌ست که انسان در شرایط سخت به

کسی پناه می‌برد که او را برای خود مفید می‌داند. لذا انسان‌ها در روز رستاخیز نزد پدرشان می‌روند و می‌گویند: می‌بینی که چه حال و روزی داریم؛ الله متعال تو را با دست خویش آفرید. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿قَالَ يٰٓإِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي﴾ [ص: ۷۵]

(پروردگار) فرمود: ای ابلیس! چه چیزی تو را از سجده بر آنچه با دو دستم آفریدم، بازداشت؟

روز رستاخیز که مردم نزد پدرشان آدم عليه السلام می‌روند، می‌گویند: «الله، تو را با دست خویش خلق کرد و از روحی که خود آفرید، در تو دمید و به فرشتگان دستور داد که تو را سجده کنند». در قرآن کریم همه‌ی این نکات بیان شده است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِآدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّاۤ اِبْلِيسَ اَبٰى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِيْنَ﴾

[البقرة: ۳۴]

و زمانی (را یادآوری کن) که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید؛ پس همه سجده کردند، مگر ابلیس که سر باز زد و سرکشی کرد و در زمره‌ی کافران قرار گرفت.

می‌گویند: «و نام‌های همه چیز را به تو آموزش داد»؛ هم‌چنان‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ اَلْاَسْمَآءَ كُلَّهَا﴾

[البقرة: ۳۱]

و (الله) همه‌ی نام‌ها (ی اشیا و ویژگی‌های آن‌ها) را به آدم آموزش داد.

می‌گویند: «و از روحی که خود آفرید، در تو دمید»؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَنَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِيْ﴾

[الحجر: ۲۹]

و از روح خود در او دمیدم.

همه‌ی مردم از این فضایل آدم عليه السلام باخبرند؛ به‌ویژه امت رسول الله صلی الله علیه و آله که که الله متعال به آن‌ها اطلاعاتی داده است که به سایر امت‌ها نداده است؛ اما آدم عليه السلام عذرخواهی می‌کند و می‌گوید: «الله متعال مرا از خوردن میوه‌ی ممنوعه بازداشت؛ اما من نافرمانی کردم و از آن خوردم». همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَكَلَّا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٣٥﴾﴾

[البقرة: ۳۵]

...و از نعمت‌هایش هر چه می‌خواهید، بخورید؛ اما به این درخت نزدیک نشوید که (اگر از میوه‌اش بخورید، جزو ستم‌گران خواهید شد.

مهم نیست که این میوه‌ی ممنوعه چه بوده است؛ از این‌رو ما، نمی‌دانیم که زیتون بوده یا گندم، یا انگور و یا خرما؛ زیرا اگر دانستن این مسأله مهم بود، الله ﷻ برای ما بیان می‌کرد که میوه‌ی ممنوعه چه بوده است. الله ﷻ به آدم و حوا دستور داد که از میوه‌ی ممنوعه نخورند؛ ولی شیطان، آن‌ها را وسوسه کرد و آنان را فریب داد و بدین منظور سوگند یاد کرد که من، خیرخواه شما هستم. هم‌چنان که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴿٢٠﴾ وَقَاَسَمَهُمَا إِيَّيْ لَكُمْ لَمِنَ النَّاصِحِينَ ﴿٢١﴾﴾ [الأعراف: ۲۰، ۲۱]

شیطان آن دو را وسوسه کرد تا شرمگاه‌هایشان را که از آنان پنهان بود، آشکار سازد. گفت: پروردگارتان شما را تنها بدین خاطر از این درخت بازداشت که (اگر از میوه‌اش بخورید) فرشته می‌شوید یا جاودانه می‌گردید. و برایشان سوگند یاد کرد که من خیرخواه شما هستم.

این، عادتِ شیطان است که برای فریب دادن انسان‌ها، آن‌ها را وسوسه می‌کند و به‌دروغ سوگند می‌خورد که من، خیرخواه شما هستم. بدین ترتیب شیطان، آدم و همسرش را فریفت؛ در نتیجه آدم ﷺ پیمانی را که با الله بسته بود، فراموش کرد:

﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ﴿١٦﴾﴾ [طه: ۱۲۱]

و آدم، از پروردگارش نافرمانی کرد و راه را گم نمود.

پیامد این فراموشی، این بود که آدم ﷺ از میوه‌ی ممنوعه خورد و الله متعال به مجازات این نافرمانی، به حکمتی که خود اراده کرده بود، او را از بهشت بیرون نمود و به زمین فرستاد. در هر حال آدم ﷺ در قیامت، از این بابت اظهار شرمندگی می‌کند و می‌گوید: به حال خود گرفتارم و نمی‌توانم برای شما شفاعت کنم؛ نزد کسی دیگر بروید؛ نزد نوح بروید.

نوح علیه السلام پدر دوم بشریت است؛ زیرا الله متعال همه‌ی ساکنان زمین را که به نوح علیه السلام کفر ورزیدند، غرق نمود: ﴿وَمَا أَمْنٌ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾^(۱) یعنی: «و جز اندکی، همراه او ایمان نیاوردند». لذا مردم نزد نوح علیه السلام می‌روند که نخستین پیامبر مرسل است؛ نعمت‌هایی را که الله به او داده، برایش برمی‌شمارند و از فضل و جایگاه او در نزد الله متعال سخن می‌گویند؛ او نیز عذر می‌آورد که از الله، چیزی خواسته است که نباید می‌خواست؛ زیرا او برای قومش دعای نابودی کرد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾ [نوح: ۲۶]

و نوح گفت: ای پروردگارم! هیچ‌کس از کافران را بر روی زمین باقی مگذار.

در روایتی آمده است که نوح علیه السلام دعایی را به‌یاد می‌آورد که برای پسرش خواسته بود؛ چنان‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ﴾ [هود: ۴۵]

نوح پروردگارش را ندا داد و گفت: ای پروردگار من! پسر من، از خانواده‌ی من است و بی‌گمان وعده‌ات، حق و درست می‌باشد.

زیرا الله متعال به نوح علیه السلام وعده داده بود که خانواده‌اش را از عذاب خویش می‌رهاند؛ اما پسرش که کافر بود، از عذاب الاهی نجات نیافت. حتی پدرش از او خواست که سوار کشتی شود؛ ولی پسر نوح قبول نکرد. در قرآن کریم می‌خوانیم که الله متعال در این‌باره می‌فرماید:

﴿وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَبْنِيْ أَرْكَبَ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ﴾ [هود: ۴۲]

[هود: ۴۲]

و نوح، فرزندش را که در کناری قرار داشت، صدا زد (و گفت): پسر من! با ما سوار شو و با کافران مباش.

اما ببینیم پسرش چه پاسخی می‌دهد؟ الله تعالی می‌فرماید:

﴿قَالَ سَآوِيَ إِلَىٰ جِبَلٍ يَّعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ﴾ [هود: ۴۳]

(پسر نوح) گفت: به کوهی پناه خواهم برد تا مرا از آب حفظ کند.

یعنی: با تو و پیروانت سوار کشتی نمی‌شوم.
الله متعال می‌فرماید:

﴿فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ ۝﴾
[القمر: ۱۱]
سپس درهای آسمان را با آبی سیل‌آسا گشودیم.

همه‌ی زمین به صورت چشمه‌هایی در آمده بود که از آن آب می‌جوشید؛ حتی از تنورهای پُر آتش نیز آب بیرون زد. الله متعال برای همه‌ی ساکنان زمین، جز کسانی که سوار کشتی شده بودند، چنین مقدر فرمود که هلاک شوند؛ از جمله پسر نوح که به پدرش ایمان نیاورد و سوار کشتی نشد؛ بلکه گفت:

﴿سَاوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ ۝﴾
[هود: ۴۳]
به کوهی پناه خواهم برد تا مرا از آب حفظ کند.

الله تعالی می‌فرماید:

﴿قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ ۚ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ۝﴾
[هود: ۴۳]

(نوح) گفت: امروز در برابر عذاب الله هیچ نگهدارنده‌ای نیست، مگر کسی که الله بر او رحم نماید. و موج در میانشان جدایی انداخت و بدین ترتیب (فرزند نوح) از غرق‌شدگان گردید.

نوح علی‌ه‌السلام که نمی‌خواست فرزندش غرق شود، پروردگارش را ندا داد و گفت:

﴿رَبِّ إِنِّي أَنَا فِي أَهْلِ وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكَمِينَ ۝﴾

[هود: ۴۵]

ای پروردگار من! پسر من، از خانواده‌ی من است و بی‌گمان وعده‌ات، حق و درست می‌باشد؛ و تو بهترین حکمرانی.

الله متعال می‌فرماید:

﴿قَالَ يَنْفُخُ فِيهِ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ۝﴾
[هود: ۴۶]

(الله) فرمود: ای نوح! او از خاندان تو نیست. او (دارای) عمل ناشایستی‌ست؛ پس، از من چیزی نخواه که به آن علم نداری. من به تو پند می‌دهم که مبدا از جاهلان باشی.

سبحان الله! بنگرید که الله به یکی از پیامبران و فرستادگان برگزیده‌اش چه فرمود!

خلاصه این که روز رستاخیز، مردم نزد نوح علیه السلام می آیند و به او می گویند: برای ما شفاعت کن. نوح علیه السلام نیز عذر می آورد؛ زیرا در دنیا از پروردگارش چیزی خواسته که هیچ دانشی نسبت به آن نداشته است؛ لذا شرمنده است و روی شفاعت ندارد.

آن گاه مردم نزد ابراهیم علیه السلام می روند که پدر همه ی پیامبران به شمار می آید؛ ابراهیم علیه السلام نیز که به خاطر الله تعالی سه دروغ گفته است، از شفاعت و وساطت سر باز می زند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام إِلَّا ثَلَاثَ كَذَبَاتٍ: ثِنْتَيْنِ مِنْهُنَّ فِي ذَاتِ اللَّهِ تعالی قَوْلُهُ «إِنِّي سَقِيمٌ» وَقَوْلُهُ «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» وَوَاحِدَةً فِي شَأْنِ سَارَةَ...»^(۱) یعنی: «ابراهیم علیه السلام فقط سه بار، دروغ گفت که دو بار به خاطر الله تعالی بود؛ آن جا که فرمود: «إِنِّي سَقِيمٌ» یعنی: من بیمارم. و دیگری آن جا که گفت: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» یعنی بت بزرگ، این کار را کرده است. و سومین دروغش به خاطر (نجات) همسرش ساره از پادشاه ستم گر بود؛ زیرا ابراهیم علیه السلام به آن پادشاه گفت: او، خواهر من است. ناگفته نماند که ابراهیم علیه السلام در حقیقت، دروغ نگفت؛ بلکه توریه کرد و توریه، دروغ نیست. ولی به خاطر آن که بسیار خداترس بود، این را مانع از شفاعت می داند و برای شفاعت کردن، پیش قدم نمی شود.

سپس مردم به پیشنهاد ابراهیم علیه السلام نزد موسی علیه السلام می روند و امتیازات و نعمت هایی را که الله به او داده است، برمی شمارند. اما موسی علیه السلام عذرخواهی می کند؛ زیرا مرتکب قتل شده است. موسی علیه السلام مردی قوی بود؛ این هم یکی از حکمت های الهی ست. چون بنی اسرائیل قومی بودند که باید مردی قوی و سرسخت آنان را رهبری می کرد. موسی علیه السلام روزی مشاهده کرد که دو نفر با هم درگیر شده اند. یکی از آنها، از بنی اسرائیل بود و دیگری، قبطی و از خاندان فرعون. مردی که از پیروان موسی علیه السلام بود، از او یاری خواست؛ لذا موسی علیه السلام مشتکی به آن قبطی زد و آن قبطی در دم جان داد و بدین سان موسی علیه السلام مرتکب قتلی ناخواسته شد:

﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۳۵۸، ۴۷۱۲، ۵۰۸۴)؛ و مسلم، ش: ۲۳۷۱.

مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ ﴿١٥﴾

[القصص: ۱۵]

و (موسی) هنگامی وارد شهر شد که مردم شهر، (در حال استراحت و) غافل و بی‌خبر بودند؛ آن‌جا دو مرد را دید که با هم نزاع و ستیز می‌کردند؛ یکی از آن‌ها از پیروانش بود و دیگری از دشمنانش. مردی که از پیروانش بود، در برابر دشمنش از موسی یاری خواست؛ پس موسی مشت به او زد و او را از پا درآورد. (آن‌گاه پشیمان شد و) گفت: این، از کارهای شیطان بود؛ به‌راستی او، دشمن گمراه‌کننده و آشکاری‌ست.

از این‌رو موسی علیه السلام برای شفاعت پیش‌قدم نمی‌شود و به مردم پیشنهاد می‌کند که نزد عیسی علیه السلام بروند که آخرین فرستاده‌ی الاهی، پیش از محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و میان او و پیامبر آخر زمان، هیچ نبی و رسولی وجود ندارد. عیسی علیه السلام بدون ذکر هیچ دلیل یا موضوعی، عذرخواهی می‌کند و مردم را به کسی ارجاع می‌دهد که از او برتر و کامل‌تر است؛ یعنی به محمد مصطفی صلی الله علیه و آله. آن‌گاه مردم، نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله می‌روند و ایشان، برمی‌خیزد و اجازه‌ی شفاعت می‌یابد و با شفاعت او، حساب و کتاب، آغاز می‌شود و بدین‌ترتیب مردم از سختی انتظار در روز رستاخیز و دیگر سختی‌های آن‌روز رهایی می‌یابند.

آری؛ این‌جاست که محمد رسول‌الله صلی الله علیه و آله با قرار گرفتن در مقام شفاعت، مورد ستایش قرار می‌گیرد و به‌راستی شایستگی‌اش را هم دارد؛ زیرا همه‌ی پیامبران از قبول این کار، عذرخواهی می‌کنند تا این‌که درخواست شفاعت به رسول‌الله صلی الله علیه و آله می‌رسد. بازنگاهی به جریان شرف‌یابی مردم در نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله، خود بیان‌گر فضیلت رسول‌الله صلی الله علیه و آله می‌باشد؛ زیرا اگر الله متعال می‌خواست، از همان ابتدا آنان را به شرف‌یابی در نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله رهنمون می‌شد؛ اما جریان را به‌گونه‌ای رقم می‌زند که فضل و برتری رسول‌الله صلی الله علیه و آله نمایان شود و این نوید بزرگ درباره‌ی محمد صلی الله علیه و آله تحقق یابد که الله تعالی به او فرموده است:

﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾ ﴿٧٩﴾ [الإسراء: ۷۹]

باشد که پروردگارت تو را به جایگاهی ویژه و شایسته برساند.

آری؛ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برترین فرستاده‌ی الاهی‌ست و پیامبران برترین خلق خداوند تعالی هستند؛ همان‌گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾ [النساء: ۶۹]

آنان که از الله و پیامبر اطاعت می کنند، هم نشین پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان خواهند بود که الله به آنان نعمت داده است؛ و چه رفیقان نیکی هستند!

این چهار دسته، بهترین انسان ها به شمار می آیند و در این میان، محمد مصطفی ﷺ از همه برتر است.

۱۸۷۶- وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام بِأُمِّ إِسْمَاعِيلَ وَبِابْنَيْهَا إِسْمَاعِيلَ وَهِيَ ثُرُؤْدَةُ، حَتَّى وَضَعَهَا عِنْدَ الْبَيْتِ، عِنْدَ دَوْحَةٍ فَوْقَ زَمْزَمَ فِي أَعْلَى الْمَسْجِدِ، وَلَيْسَ بِمَكَّةَ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ، وَلَيْسَ بِهَا مَاءٌ، فَوَضَعُهَا هُنَاكَ، وَوَضَعَ عِنْدَهُمَا جِرَابًا فِيهِ تَمْرٌ وَسِقَاءٌ فِيهِ مَاءٌ، ثُمَّ قَفَى إِبْرَاهِيمُ مُنْطَلِقًا، فَتَبِعَتْهُ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ فَقَالَتْ: يَا إِبْرَاهِيمُ، أَيْنَ تَذْهَبُ وَتَتْرُكُنَا بِهَذَا الْوَادِي الَّذِي لَيْسَ فِيهِ أُنْيَسٌ وَلَا شَيْءٌ؟ فَقَالَتْ لَهُ ذَلِكَ مِرَارًا، وَجَعَلَ لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهَا، قَالَتْ لَهُ: اللَّهُ أَمَرَكَ بِهَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَتْ: إِذَا لَا يُضِيعُنَا؛ ثُمَّ رَجَعَتْ، فَأَنْطَلَقَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام حَتَّى إِذَا كَانَ عِنْدَ الثَّنِيَّةِ حَيْثُ لَا يَرَوْنَهُ، اسْتَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الْبَيْتَ، ثُمَّ دَعَا بِهَوْلَاءِ الدَّعَوَاتِ، فَرَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾ حَتَّى بَلَغَ ﴿يَشْكُرُونَ﴾.

وَجَعَلَتْ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ ثُرُؤْدَةَ إِسْمَاعِيلَ وَتَشْرَبُ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ، حَتَّى إِذَا نَفِدَ مَا فِي السِّقَاءِ عَطِشَتْ، وَعَطِشَ ابْنُهَا، وَجَعَلَتْ تَنْظُرُ إِلَيْهِ يَتَلَوَّى - أَوْ قَالَ يَتَلَبَّطُ - فَأَنْطَلَقَتْ كَرَاهِيَةً أَنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِ، فَوَجَدَتِ الصَّفَا أَقْرَبَ جَبَلٍ فِي الْأَرْضِ يَلِيهَا، فَقَامَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَتْ الْوَادِي تَنْظُرُ هَلْ تَرَى أَحَدًا؟ فَلَمْ تَرَ أَحَدًا. فَهَبِطَتْ مِنَ الصَّفَا حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ الْوَادِي، رَفَعَتْ طَرَفَ دِرْعِهَا، ثُمَّ سَعَتْ سَعَى الْإِنْسَانِ الْمَجْهُودِ حَتَّى جَاوَزَتْ الْوَادِي، ثُمَّ أَتَتْ الْمَرْوَةَ فَقَامَتْ عَلَيْهَا، فَتَنَظَّرَتْ هَلْ تَرَى أَحَدًا؟ فَلَمْ تَرَ أَحَدًا، فَفَعَلَتْ ذَلِكَ سَبْعَ مَرَّاتٍ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَلَذَلِكَ سَعَى النَّاسِ بَيْنَهُمَا».

فَلَمَّا أَشْرَفَتْ عَلَى الْمَرْوَةِ سَمِعَتْ صَوْتًا، فَقَالَتْ: صَهْ - تُرِيدُ نَفْسَهَا - ثُمَّ تَسَمَعَتْ، فَسَمِعَتْ أَيْضًا، فَقَالَتْ: قَدْ أَسْمَعْتُ إِنْ كَانَ عِنْدَكَ غَوَاثُ، فَأَغِثْ.

فَإِذَا هِيَ بِالْمَلِكِ عِنْدَ مَوْضِعِ زَمْزَمَ، فَبَحَثَ بِعَقِيهِ - أَوْ قَالَ بِجَنَاحِهِ - حَتَّى ظَهَرَ الْمَاءُ، فَجَعَلَتْ تُخَوِّضُهُ وَتَقُولُ بِيَدِهَا هَكَذَا، وَجَعَلَتْ تَغْرِفُ مِنَ الْمَاءِ فِي سِقَائِهَا وَهُوَ يَقُورُ بَعْدَ مَا تَغْرِفُ. - وفي رواية: بِقَدْرِ مَا تَغْرِفُ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «رَحِمَ اللَّهُ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ لَوْ تَرَكَتْ زَمْزَمَ - أَوْ قَالَ لَوْ لَمْ تَغْرِفْ مِنَ الْمَاءِ - لَكَانَتْ زَمْزَمُ عَيْنًا مَعِينًا». قَالَ: فَشَرِبْتُ وَأَرْضَعْتُ وَلَدَهَا، فَقَالَ لَهَا الْمَلِكُ: لَا تَخَافُوا الضَّبْعَةَ فَإِنَّ هَا هُنَا بَيْتًا لِلَّهِ يَبْنِيهِ هَذَا الْغُلَامُ وَأَبُوهُ، وَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَهْلَهُ، وَكَانَ الْبَيْتُ مُرْتَفِعًا مِنَ الْأَرْضِ كَالرَّايَةِ، تَأْتِيهِ السُّيُوفُ، فَتَأْخُذُ عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ.

فَكَانَتْ كَذَلِكَ حَتَّى مَرَّتْ بِهِمْ رُفْقَةٌ مِنْ جُرْهُمِ، أَوْ أَهْلُ بَيْتٍ مِنْ جُرْهُمِ مُقْبِلِينَ مِنْ طَرِيقِ كَدَاءَ، فَتَنَزَّلُوا فِي أَسْفَلِ مَكَّةَ؛ فَرَأَوْا طَائِرًا عَائِفًا، فَقَالُوا: إِنَّ هَذَا الطَّائِرَ لَيَدُورُ عَلَى مَاءٍ، لَعَهْدَنَا بِهَذَا الْوَادِي وَمَا فِيهِ مَاءٌ. فَأَرْسَلُوا جَرِيًّا أَوْ جَرِيَّتَيْنِ، فَإِذَا هُم بِالْمَاءِ. فَارْجَعُوا فَأَخْبَرُوهُمْ؛ فَأَقْبَلُوا وَأُمُّ إِسْمَاعِيلَ عِنْدَ الْمَاءِ، فَقَالُوا: أَتَأْذِنِينَ لَنَا أَنْ نَنْزِلَ عِنْدَكَ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، وَلَكِنْ لَا حَقَّ لَكُمْ فِي الْمَاءِ، قَالُوا: نَعَمْ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «قَالَتِ ذَلِكَ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ، وَهِيَ تُحِبُّ الْأُنْثَى». فَتَنَزَّلُوا، فَأَرْسَلُوا إِلَى أَهْلِهِمْ فَتَنَزَّلُوا مَعَهُمْ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِهَا أَهْلُ أُبْيَاتٍ وَشَبَّ الْغُلَامُ وَتَعَلَّمَ الْعَرَبِيَّةَ مِنْهُمْ، وَأَنْفَسَهُمْ وَأَعْجَبَهُمْ حِينَ شَبَّ، فَلَمَّا أَدْرَكَ زَوْجَهُ امْرَأَةً مِنْهُمْ: وَمَاتَتْ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ، فَجَاءَ إِبْرَاهِيمُ بَعْدَ مَا تَزَوَّجَ إِسْمَاعِيلُ يُطَالِعُ تَرْكَتَهُ، فَلَمْ يَجِدْ إِسْمَاعِيلَ؛ فَسَأَلَ امْرَأَتَهُ عَنْهُ فَقَالَتْ: خَرَجَ يَبْتَغِي لَنَا - وفي رواية: يَصِيدُ لَنَا - ثُمَّ سَأَلَهَا عَنْ عَيْشِهِمْ وَهَيْئَتِهِمْ، فَقَالَتْ: نَحْنُ بِشَرٍّ، نَحْنُ فِي ضَيْقٍ وَشِدَّةٍ؛ وَشَكْتُ إِلَيْهِ، قَالَ: فَإِذَا جَاءَ زَوْجُكَ أَقْرِي عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَقُولِي لَهُ يُغَيِّرُ عَتَبَةَ بَابِهِ.

فَلَمَّا جَاءَ إِسْمَاعِيلُ كَأَنَّهُ أَنْثَى شَيْئًا، فَقَالَ: هَلْ جَاءَكُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، جَاءَنَا شَيْخٌ كَذَا وَكَذَا، فَسَأَلْنَا عَنْكَ فَأَخْبَرْتُهُ، فَسَأَلَنِي: كَيْفَ عَيْشُنَا، فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّا فِي جَهْدٍ وَشِدَّةٍ. قَالَ: فَهَلْ أَوْصَاكَ بِشَيْءٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ السَّلَامَ، وَيَقُولُ: غَيْرَ عَتَبَةَ بَابِكَ، قَالَ: ذَاكَ أَبِي وَقَدْ أَمَرَنِي أَنْ أَفَارِقَكَ! الْحَقِّي بِأَهْلِكَ. فَطَلَّقَهَا وَتَزَوَّجَ مِنْهُمْ أُخْرَى.

فَلَبِثَ عَنْهُمْ إِبْرَاهِيمُ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أَتَاهُمْ بَعْدُ، فَلَمْ يَجِدْهُ، فَدَخَلَ عَلَى امْرَأَتِهِ فَسَأَلَ عَنْهُ. قَالَتْ: خَرَجَ يَبْتَغِي لَنَا؛ قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ؟ وَسَأَلَهَا عَنْ عَيْشِهِمْ وَهَيْئَتِهِمْ، فَقَالَتْ: نَحْنُ

بِخَيْرٍ وَسَعَةٍ، وَأُتِنْتُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى. فَقَالَ: مَا طَعَامُكُمْ؟ قَالَتْ: اللَّحْمُ، قَالَ: فَمَا شَرَابُكُمْ؟ قَالَتْ: الْمَاءُ، قَالَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي اللَّحْمِ وَالْمَاءِ. قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ يَوْمَئِذٍ حُبٌّ وَلَوْ كَانَ لَهُمْ دَعَا لَهُمْ فِيهِ»، قَالَ: فَهَمَا لَا يَخْلُو عَلَيْهِمَا أَحَدٌ بِغَيْرِ مَكَّةَ إِلَّا لَمْ يُوَافِقَاهُ.

وَفِي رَوَايَةٍ: فَجَاءَ فَقَالَ: أَيُّنَ إِسْمَاعِيلُ؟ فَقَالَتْ امْرَأَتُهُ: ذَهَبَ يَصِيدُ؛ فَقَالَتْ امْرَأَتُهُ: أَلَا تَنْزِلُ، فَتَطْعَمَ وَتَشْرَبَ؟ قَالَ: وَمَا طَعَامُكُمْ وَمَا شَرَابُكُمْ؟ قَالَتْ: طَعَامُنَا اللَّحْمُ وَشَرَابُنَا الْمَاءُ، قَالَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي طَعَامِهِمْ وَشَرَابِهِمْ. قَالَ: فَقَالَ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ: «بَرَكَتُ دَعْوَةِ إِبْرَاهِيمَ ﷺ». قَالَ: فَإِذَا جَاءَ زَوْجُكَ فَاقْرِئِي عَلَيْهِ السَّلَامَ وَمُرِّيهِ يُثَبِّتْ عَتَبَةَ بَابِهِ.

فَلَمَّا جَاءَ إِسْمَاعِيلُ قَالَ: هَلْ أَتَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، أَتَانَا شَيْخٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ، وَأُتِنْتُ عَلَيْهِ، فَسَأَلَنِي عَنْكَ فَأَخْبَرْتُهُ، فَسَأَلَنِي كَيْفَ عَيْشُنَا فَأَخْبَرْتُهُ أَنَا بِخَيْرٍ. قَالَ: فَأَوْصَاكِ بِشَيْءٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَأْمُرُكَ أَنْ تُثَبِّتَ عَتَبَةَ بَابِكَ. قَالَ: ذَاكَ أَيْ، وَأَنْتِ الْعَتَبَةُ، أَمَرَنِي أَنْ أُمْسِكَ.

ثُمَّ لَبِثَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ جَاءَ بَعْدَ ذَلِكَ وَإِسْمَاعِيلُ يَبْرِي نَبْلًا لَهُ تَحْتِ دَوْحَةٍ قَرِيبًا مِنْ زَمْزَمَ، فَلَمَّا رَأَاهُ قَامَ إِلَيْهِ، فَصَنَعَ كَمَا يَصْنَعُ الْوَالِدُ بِالْوَلَدِ وَالْوَلَدُ بِالْوَالِدِ. قَالَ: يَا إِسْمَاعِيلُ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِأَمْرٍ، قَالَ: فَاصْنَعْ مَا أَمَرَكَ رَبُّكَ؟ قَالَ: وَتُعِينُنِي، قَالَ: وَأُعِينُكَ، قَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ بَيْنَهُمَا هُتًا، وَأُشَارَ إِلَى أَكْمَةِ مُرْتَفَعَةٍ عَلَى مَا حَوْلَهَا، فَعِنْدَ ذَلِكَ رَفَعَ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ، فَجَعَلَ إِسْمَاعِيلُ يَأْتِي بِالْحِجَارَةِ وَإِبْرَاهِيمُ يَبْنِي حَتَّى إِذَا ارْتَفَعَ الْبِنَاءُ، جَاءَ بِهَذَا الْحَجَرِ فَوَضَعَهُ لَهُ فَقَامَ عَلَيْهِ، وَهُوَ يَبْنِي وَإِسْمَاعِيلُ يُنَاوِلُهُ الْحِجَارَةَ وَهُمَا يَقُولَانِ: ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.

وَفِي رَوَايَةٍ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ خَرَجَ بِإِسْمَاعِيلَ وَأُمَّ إِسْمَاعِيلَ، مَعَهُمْ شَنَّةٌ فِيهَا مَاءٌ، فَجَعَلَتْ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ تَشْرَبُ مِنَ الشَّنَّةِ فَيَدِرُّ لَبَنُهَا عَلَى صَبِيَّهَا، حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ، فَوَضَعَهَا تَحْتِ دَوْحَةٍ، ثُمَّ رَجَعَ إِبْرَاهِيمُ إِلَى أَهْلِهِ، فَاتَّبَعَتْهُ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ حَتَّى لَمَّا بَلَغُوا كَدَاءَ نَادَتْهُ مِنْ وَرَائِهِ: يَا إِبْرَاهِيمُ إِلَى مَنْ تَتْرُكُنَا؟ قَالَ: إِلَى اللَّهِ، قَالَتْ: رَضِيتُ بِاللَّهِ، فَارْجِعَتْ وَجَعَلَتْ تَشْرَبُ مِنَ الشَّنَّةِ وَيَدِرُّ لَبَنُهَا عَلَى صَبِيَّهَا، حَتَّى لَمَّا فَنِيَ الْمَاءُ قَالَتْ: لَوْ ذَهَبْتُ فَنَظَرْتُ لَعَلِّي أَحْسُ أَحَدًا. قَالَ: فَذَهَبَتْ فَصَعِدَتِ الصَّفَا، فَتَنَظَرَتْ وَنَظَرَتْ هَلْ مُحْسٌ أَحَدًا، فَلَمْ مُحْسَ أَحَدًا، فَلَمَّا بَلَغَتِ الْوَادِي سَعَتْ، وَأَتَتِ الْمَرْوَةَ، وَفَعَلَتْ ذَلِكَ أَشْوَاطًا، ثُمَّ قَالَتْ: لَوْ ذَهَبْتُ فَنَظَرْتُ مَا فَعَلَ الصَّبِيُّ، فَذَهَبَتْ فَتَنَظَرَتْ فَإِذَا هُوَ عَلَى حَالِهِ، كَأَنَّهُ يَنْشَغُ لِلْمَوْتِ، فَلَمْ تُفَرِّهَا نَفْسُهَا فَقَالَتْ: لَوْ ذَهَبْتُ فَنَظَرْتُ

لَعَلِّي أَحْسُ أَحَدًا، فَذَهَبْتُ فَصَعِدَتِ الصَّفا، فَنَظَرْتُ وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَحْسُ أَحَدًا، حَتَّى أَتَمْتُ سَبْعًا، ثُمَّ قَالَتْ: لَوْ ذَهَبْتُ فَتَنَظَرْتُ مَا فَعَلْتُ، فَإِذَا هِيَ بِصَوْتٍ، فَقَالَتْ: أَغِثْ إِنْ كَانَ عِنْدَكَ خَيْرٌ، فَإِذَا جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ بِعَقِبِهِ هَكَذَا، وَغَمَزَ بِعَقِبِهِ عَلَى الْأَرْضِ، فَأَنْبَثَقَ الْمَاءُ فَدَهَشْتُ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ، فَجَعَلَتْ تَخْفِنُ... وَذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوِيلِهِ. [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: ابراهیم علیه السلام، مادر اسماعیل و پسرش اسماعیل را که کودکی شیرخوار بود، با خود آورد و در نزدیکی بیت‌الله، زیر درختی بزرگ، بالاتر از زمزم در قسمت بالای مسجدالحرام رها کرد. در آن زمان هیچ‌کس در مکه نبود و آبی وجود نداشت. ابراهیم علیه السلام نزد آن دو یک کیسه خرما و یک مشک آب گذاشت و سپس برگشت و به‌راه افتاد. مادر اسماعیل، به‌دنبال او رفت و گفت: ای ابراهیم! کجا می‌روی و ما را در این بیابان که هیچ مونس و هیچ چیزی نیست، رها می‌کنی؟ و این جمله را چند بار، تکرار نمود؛ اما ابراهیم علیه السلام به او توجه نمی‌کرد. آن‌گاه مادر اسماعیل پرسید: آیا الله به تو چنین دستوری داده است؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: آری. مادر اسماعیل گفت: در این صورت، الله ما را ضایع نمی‌کند. و سپس برگشت. ابراهیم علیه السلام به راهش ادامه داد تا این‌که به گردنه‌ی کوه، جایی که دیگر آن‌ها او را نمی‌دیدند، رسید. آن‌جا رو به‌سوی بیت‌الله کرد و برای گرفتن این دعاها دستانش را بلند نمود و گفت:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ﴿٣٧﴾﴾ [ابراهیم: ۳۷]

پروردگارا! من برخی از فرزندانم را در سرزمینی خشک نزدیک بیت‌الحرام سکونت دادم تا نماز را برپا دارند؛ پس دل‌های برخی از مردم را به‌سوی آنان مایل (و مشتاق) بگردان و آنان را از میوه‌ها بهره‌مند بفرما تا سپاس‌گزاری کنند.

مادر اسماعیل مشغول شیر دادن اسماعیل شد و از آب موجود در مشک می‌نوشید تا این‌که آب مشک تمام شد و او و فرزندش تشنه شدند. وی فرزندش را می‌دید که از شدت تشنگی به خود می‌پیچید- یا پاهایش را به زمین می‌زد-. مادر

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۳۶۴.

اسماعیل که توانایی دیدن این صحنه را نداشت، به راه افتاد و بالای کوه صفا که آن را نزدیک تر یافت، رفت و آنجا ایستاد و به وادی- بستر رودخانه- نگاه کرد که آیا کسی را می بیند؟ ولی کسی را ندید. سپس از کوه صفا پایین آمد تا به بستر رودخانه رسید. آن گاه گوشه ی پیراهنش را بالا کشید و مانند کسی که دچار مشکل شده باشد، با شتاب حرکت کرد تا این که از بستر رودخانه گذشت. سپس بالای کوه مروه رفت و آنجا ایستاد و نگریست که آیا کسی را می بیند؟ ولی کسی را ندید. و هفت بار، این عمل را تکرار نمود.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سعی - یا حرکت پُرشتاب - مردم در میان صفا و مروه، از همین جاست».

و چون- برای آخرین بار- به بالای مروه رسید، صدایی شنید. به خود گفت: ساکت باش! آن گاه خوب گوش داد. دوباره همان صدا را شنید. سپس گفت: صدایت را به گوشم رساندی؛ اگر می توانی به من کمک کن. در آن هنگام فرشته ای را کنار جایگاه زمزم دید که با پا و یا بالش به زمین می زد تا این که آب بیرون آمد. سپس مادر اسماعیل شروع به جمع کردن آب کرد و با دست خود، جلوی آن را می گرفت و در مشک می ریخت. و هربار که آب برمی داشت، آب هم چنان فوران می کرد.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الله، مادر اسماعیل را رحمت کند! اگر او کاری به زمزم نمی گرفت» یا فرمود: «اگر او از آن آب بر نمی داشت، زمزم، چشمه ای روان می شد». ابن عباس رضی الله عنهما می افزاید: او آب نوشید و فرزندش را شیر داد.

فرشته به او گفت: از هلاکت و نابودی نترسید؛ زیرا این جا خانه ی خداست که این پسر و پدرش، آن را خواهند ساخت. و الله، دوستانش را ضایع تباه نمی گرداند. گفتنی ست: جای خانه ی کعبه، زمینی مرتفع و تپه مانند بود که سیل، از چپ و راست آن می گذشت.

مادر- با پسرش- در همین وضع بود تا این که عده ای از قبیله ی "جُرْهُم" که از راه "کَداء" می آمدند، در قسمت پایین مکه توقف کردند. و پرنده ای را که غالباً پیرامون آب می گردد، در آنجا دیدند و گفتند: این پرنده، اطراف آب دَوْر می زند و از زمانی که ما این وادی را می شناسیم، آبی در آن وجود نداشته است. سپس یک یا دو نفر را- برای بررسی- فرستادند. آنان آب دیدند و برگشتند و خبرش را برای

همراهان خویش آوردند. آن گروه به‌سوی آب رفتند و در کنار آب، مادر اسماعیل را دیدند. به او گفتند: آیا به ما اجازه می‌دهی که نزدت بمانیم؟ گفت: آری؛ اما شما هیچگونه حقی در مالکیت آب ندارید. گفتند: باشد.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مادر اسماعیل که انس گرفتن با مردم را دوست داشت، پیشنهاد آنان را پذیرفت».

آنها نیز آن‌جا ماندند و کسانی را برای آوردن خانواده‌هایشان فرستادند. آنان نیز آمدند و در آن‌جا سکونت گزیدند؛ به‌گونه‌ای که چند خانواده از قبیله‌ی جرهم در آن‌جا جمع شدند. پسر بچه - یعنی اسماعیل علیه السلام - نوجوانی رشید شد و عربی را از آنان فرا گرفت و چون جوانی بالغ گردید، شایستگی‌اش را پسندیدند و او را جوانی ممتاز و سرآمد یافتند؛ لذا هنگامی که به سن ازدواج رسید، یکی از دخترانشان را به ازدواج او درآوردند. پس از مدتی مادر اسماعیل فوت کرد.

پس از چندی که اسماعیل علیه السلام ازدواج کرده بود، ابراهیم علیه السلام برای سر زدن به خانواده‌اش - به مکه - آمد؛ اما اسماعیل را - در خانه - نیافت. لذا سراغ او را از همسرش گرفت. همسرش پاسخ داد: برای کسب روزی، بیرون رفته است. - و در روایتی آمده است که همسر اسماعیل گفت: رفته است تا چیزی برای ما شکار کند. - سپس ابراهیم علیه السلام از همسر پسرش درباره‌ی وضعیت زندگی و حال و روزشان پرسید. آن زن گفت: وضع ما خیلی بد است و در تنگنا و سختی به‌سر می‌بریم. و نزد ابراهیم علیه السلام زبان شکوه گشود. ابراهیم علیه السلام فرمود: هنگامی که شوهرت آمد، به او سلام برسان و بگو که آستانه‌ی درب خانه‌اش را تعویض کند. هنگامی که اسماعیل علیه السلام آمد، بوی آشنایی احساس کرد؛ از این‌رو پرسید: آیا کسی نزد شما آمد؟ همسرش پاسخ داد: آری؛ پیرمردی که چنین و چنان بود، نزدمان آمد و سراغ تو را گرفت. من هم جوابش را دادم. هم‌چنین درباره‌ی وضع زندگی ما پرسید. به او گفتم که در سختی و تنگنا به‌سر می‌بریم. اسماعیل علیه السلام پرسید: آیا به تو سفارشی هم کرد؟ گفت: بلی، از من خواست که سلامش را به تو برسانم و به تو بگویم: آستانه‌ی درب خانه‌ات را عوض کن. اسماعیل علیه السلام فرمود: او پدر من بوده و دستور داده است که از تو جدا شوم؛ پس نزد خانواده‌ات برو. و بدین‌سان او را طلاق داد و با زنی دیگر از قبیله‌ی جرهم، ازدواج کرد.

ابراهیم علیه السلام در مدتی که الله می‌خواست، نزدشان نیامد و پس از چندی به دیدارشان آمد؛ اما اسماعیل را- در خانه- نیافت؛ از این‌رو نزد همسر اسماعیل رفت و سراغ او را گرفت. گفت: در طلب روزی، بیرون رفته است. پرسید: حال شما چه‌طور است؟ و درباره‌ی وضعیت زندگی و حال و روزشان پرسید. گفت: ما در رفاه و آسایشیم و الله متعال را ستایش نمود. ابراهیم علیه السلام پرسید: غذای شما چیست؟ گفت: گوشت. پرسید: آشامیدنی شما چیست؟ گفت: آب. ابراهیم علیه السلام دعا کرد و گفت: یا الله! برای آنان در گوشت و آب، برکت عنایت فرما. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آن زمان آنان حبوبات نداشتند؛ و اگر می‌داشتند، برای برکت حبوباتشان نیز دعا می‌نمود». ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: از این‌رو هرکه در غیر مکه تنها به خوردن گوشت و آب اکتفا کند، برایش ناسازگار خواهد بود.

و در روایتی آمده است: ابراهیم علیه السلام آمد و پرسید: اسماعیل کجاست؟ همسر اسماعیل پاسخ داد: به شکار رفته است؛ و گفت: آیا نمی‌نشینی تا آب و غذایی بخوری؟ ابراهیم علیه السلام فرمود: آب و غذای شما چیست؟ زن پاسخ داد: غذای ما، گوشت و نوشیدنی ما، آب است. ابراهیم علیه السلام دعا کرد: یا الله! در آب و غذایشان برکت ده. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: ابوالقاسم علیه السلام فرمود: «برکت دعای ابراهیم است (که در مکه می‌توانستند به گوشت و آب اکتفا کنند)». ابراهیم علیه السلام- به همسر اسماعیل- فرمود: هرگاه شوهرت آمد، به او سلام برسان و بگو که آستانه‌ی دربش را محکم نگه دارد.

هنگامی که اسماعیل علیه السلام- به خانه- آمد، پرسید: آیا کسی نزدتان آمد؟ همسرش پاسخ داد: آری؛ پیرمردی خوش‌قیافه نزدمان آمد- و از وی تعریف کرد- و سراغ تو را گرفت و من جوابش را دادم. سپس از وضع زندگی ما پرسید. به او گفتم که ما در آسایشیم. اسماعیل علیه السلام پرسید: آیا به تو سفارشی هم کرد؟ گفت: بله، به تو سلام رساند و دستور داد که آستانه‌ی درب خانه‌ات را محکم نگه داری. اسماعیل علیه السلام فرمود: او پدرم بوده است و منظور از آستانه‌ی در، تویی. به من دستور داده است که تو را نگه دارم.

ابراهیم علیه السلام در مدتی که الله می‌خواست، نزدشان نیامد و پس از چندی به دیدارشان آمد؛ در آن هنگام اسماعیل علیه السلام نزدیک زمزم و زیر درختی بزرگ، مشغول تراشیدن و ساختن تیری بود. هنگامی که پدرش را دید، برخاست و به استقبالش رفت. آن دو

رفتاری را که شایسته‌ی پدر نسبت به فرزند، و فرزند نسبت به پدر است، انجام دادند. ابراهیم علیه السلام فرمود: ای اسماعیل! الله مرا به انجام کاری امر نموده است. اسماعیل گفت: فرمان پروردگارت را انجام بده. ابراهیم علیه السلام پرسید: آیا به من کمک می‌کنی؟ اسماعیل علیه السلام پاسخ داد: بله، کمکت می‌کنم. فرمود: الله به من دستور داده است که این‌جا خانه‌ای بسازم. و به تپه‌ای مرتفع در آن اطراف، اشاره کرد و همان‌جا پایه‌های خانه را بنا نهادند. اسماعیل علیه السلام سنگ می‌آورد و ابراهیم علیه السلام دیوارها را بالا می‌آورد. آن‌گاه که دیوارها بالا آمد، اسماعیل این سنگ را - که به مقام ابراهیم مشهور است - آورد و برای پدرش روی زمین گذاشت؛ ابراهیم علیه السلام روی آن ایستاد و بنایی می‌کرد و اسماعیل علیه السلام به او سنگ می‌داد. و هر دو می‌گفتند: ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ یعنی: «ای پروردگارمان! از ما بپذیر؛ همانا تو شنوا و دانایی».

در روایتی آمده است: ابراهیم علیه السلام، اسماعیل و مادر اسماعیل را با خود - به سوی مکه - آورد و مشکی آب با خود داشتند؛ مادر اسماعیل از آب موجود در مشک می‌نوشید و بچه‌اش را شیر می‌داد تا به مکه رسیدند؛ ابراهیم علیه السلام زن - و فرزند - خود را زیر درختی تنها گذاشت و به قصد بازگشت به نزد همسرش - ساره - به راه افتاد. مادر اسماعیل به دنبال وی رفت تا این‌که به "کداء" رسیدند. آن‌جا ابراهیم را از پشت سر صدا زد و گفت: ای ابراهیم! ما را به که می‌سپاری و با چه کسی تنهایمان می‌گذاری؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: شما را به الله می‌سپارم. مادر اسماعیل گفت: به الله راضی‌ام؛ و سپس بازگشت و هم‌چنان از مشک موجود در آب می‌نوشید و به پسرش شیر می‌داد تا این‌که آب، تمام شد. با خود گفت: کاش بروم و نگاه کنم؛ شاید کسی را بیابم. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: مادر اسماعیل بالای کوه صفا رفت و چندین بار - به اطراف - نگاه کرد که شاید کسی را ببیند؛ اما ندید. - از صفا پایین آمد - و چون به پایین وادی رسید، با شتاب حرکت کرد و بالای مروه رفت و رفتن به بالای صفا و مروه را چند بار تکرار نمود. سپس با خود گفت: کاش بروم و ببینم که بچه در چه حال است؟ رفت و دید که بچه بی‌تاب می‌باشد و مانند کودکی که در آستانه‌ی مرگ است، نفَسک می‌زند؛ لذا طاقت نیاورد و با خود گفت: باید بروم و نگاه کنم؛ شاید کسی را بیابم. بدین ترتیب جابه‌جایی در میان صفا و مروه را هفت بار تکرار کرد؛ سپس با خود گفت: بروم و ببینم که بچه در چه حالی‌ست. ناگهان صدایی شنید.

گفت: اگر خیری در توست، کمکم کن. جبرئیل علیه السلام بود که با پاشنه‌ی پایش به زمین می‌زد و از زمین، آب جوشید. مادر اسماعیل مبهوت ماند و با کف دستش آب برمی‌داشت. - و ادامه‌ی حدیث را ذکر کرد. -

۱۸۷۷- وعن سعید بن زید رضی الله عنه قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْكَمَاءُ مِنَ الْمَنِّ، وَمَاؤُهَا شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ». [متفق علیه]^(۱)

ترجمه: سعید بن زید رضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «قارچ، نوعی ترنجبین و از منت‌های الاهی ست»^(۲) و آبش برای چشم، شفاست».

شرح

مؤلف رحمه الله حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که سعید بن زید رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «قارچ، نوعی ترنجبین است و آبش برای چشم، شفاست».

قارچ یا سماروغ، ماده‌ی غذایی ارزشمندی است که پس از باران، به‌ویژه پس از باران‌های موسمی می‌روید و بسیار لذیذ است و وقتی بزرگ شود، در روی زمین نمایان می‌گردد و مردم، به‌سادگی و بدون هیچ مشقتی آن را برمی‌دارند؛ از این رو رسول‌الله ﷺ آن را از منت‌های الله ﷻ برشمرد و فرمود: «آبش برای چشم، شفاست»؛ یعنی آبی که از آن بیرون می‌آید یا گرفته می‌شود، به اذن الله ﷻ شفابخش می‌باشد و چرک و آبِ چشم را خشک می‌کند؛ لذا برای همه‌ی بیماری‌های چشمی، مفید نیست؛ بلکه برای چشمی که آب می‌دهد یا چرک می‌کند، مفید است. برای این‌که آب قارچ را بگیرند، آن را اندکی تفت می‌دهند تا نرم شود و سپس آن را فشرده، آبش را می‌گیرند؛ هم‌چنین می‌توان آن را تکه‌تکه کرد و سپس با فشردن، آبش را گرفت؛ اگرچه به این روش، آب بسیار کمی به‌دست می‌آید.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۴۷۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۰۴۹.

(۲) یعنی قارچ از آن جهت که خودرو می‌باشد، منتی الاهی و از نوع همان ترنجبینی است که الله متعال بر بنی‌اسرائیل فرو فرستاد. [مترجم]

۱۹- کتاب: استغفار (طلب آمرزش)

۳۷۱- باب: امر به استغفار و فضیلت آن

الله متعال می فرماید:

﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَذَنبِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۱۹]

و برای گناهانت و برای مردان و زنان باایمان درخواست آمرزش کن.

و می فرماید:

﴿وَأَسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [النساء: ۱۰۶]

و از الله آمرزش بخواه؛ همانا الله آمرزنده‌ی مهرورز است.

و می فرماید:

﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَأَسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾ [النصر: ۳]

پس پروردگارت را با حمد و ستایش به پاکی یاد کن و از او آمرزش بخواه. بی گمان او، توبه پذیر است.

و می فرماید:

﴿لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي﴾ [آل عمران: ۱۵]

برای کسانی که تقوا پیشه کنند، نزد پروردگارشان باغ‌هایی است...

تا آن جا که می فرماید:

﴿وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾ [آل عمران: ۱۷]

... و آنان که در سحرگاهان استغفار می کنند.

و می فرماید:

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [النساء: ۱۱۰]

[النساء: ۱۱۰]

و هر کس کار بدی انجام دهد یا به خویشتن ستم کند و سپس از الله آمرزش بخواهد، الله را آمرزنده‌ی مهرورز می یابد.

و می فرماید:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ (۳۳)

[الأنفال: ۳۳]

تا در میانشان هستی، الله بر آن نیست که آنان را عذاب نماید؛ و تا آمرزش می خواهند، الله مجازاتشان نمی کند.

و می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ فَعَسَىٰ أَلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (۱۳۵)

و آنان که چون کار زشتی انجام دهند یا بر خویشتن ستم کنند، الله را یاد می نمایند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند. - و چه کسی جز الله، گناهان را می بخشد؟ - و آگاهانه به گناه کردن ادامه نمی دهند.

آیات فراوان و معلومی در این باره وجود دارد.

شرح

مولف رحمه الله کتابش را با بخشی درباره ی استغفار و توبه به پایان رسانده است؛ زیرا الله متعال به پیامبرش ﷺ در واپسین روزهای حیات آن بزرگوار دستور داد که از الله ﷻ درخواست آمرزش نماید؛ همان گونه که الله ﷻ می فرماید:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۚ

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾ (النصر: ۱، ۴)

هنگامی که یاری الله و پیروزی (فتح مکه) فرا رسد و مردم را ببینی که گروه گروه وارد دین الله می شوند (بدان که زمان مرگت نزدیک شده است). پس پروردگارت را با حمد و ستایش به پاکی یاد کن و از او آمرزش بخواه. بی گمان او، توبه پذیر است.

مولف رحمه الله نیز بخش پایانی این کتاب مفید و سودمند را که بسیاری از مسلمانان اعم از علما و توده ی مردم از آن بهره برده اند، به موضوع استغفار و طلب آمرزش اختصاص داده است.

کتاب ریاض الصالحین، یکی از خجسته ترین و مفیدترین کتاب هایی است که تا کنون تألیف شده است و این، بیان گر حسن نیت مولفش می باشد.

استغفار، یعنی طلب آمرزش؛ هر انسانی، مرتکب گناه و خطا می‌شود؛ همان‌گونه که پیامبر ﷺ فرموده است: «كُلُّ بَنِي آدَمَ خَطَّاءٌ، وَخَيْرُ الْخَطَّائِينَ التَّوَّابُونَ»^(۱) یعنی: «همه‌ی انسان‌ها خطاکارند و بهترین خطاکاران، کسانی هستند که توبه می‌کنند».

خطایی که از انسان سر می‌زند، یا کوتاهی در انجام واجبات است، و یا ارتکاب عمل حرام. هیچ انسانی از گناه و خطا، تهی نیست؛ اما دوی همه‌ی گناهان، توبه و استغفار می‌باشد. در اثر آمده است که «شیطان می‌گوید: مردم را به وسیله‌ی خطاها و گناهان به هلاکت رساندم و آنان مرا با استغفار و گفتن لا اله الا الله هلاک کرده‌اند».

استغفار یا طلب آمرزش، سبب مغفرت می‌باشد؛ از این رو الله متعال در آیات فراوانی از قرآن کریم به استغفار و طلب آمرزش دستور داده که مولف رحمه الله پاره‌ای از این آیات را ذکر کرده است؛ از آن جمله این که الله متعال به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿وَأَسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۱۹]

و برای گناهانت و برای مردان و زنان باایمان درخواست آمرزش کن.

بدین‌سان الله متعال به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که برای گناهان خویش و همین‌طور برای مردان و زنان باایمان، درخواست آمرزش کند؛ این، در حالی‌ست که الله متعال، گناهان اول و آخر پیامبرش را بخشیده است. هم‌چنین الله متعال در بسیاری از آیات قرآن، کسانی را که استغفار می‌کنند، ستوده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾ [آل عمران: ۱۷]

... و آنان که در سحرگاهان استغفار می‌کنند.

علما گفته‌اند: این‌ها کسانی هستند که شب را در عبادت می‌گذرانند، اما چون احساس تقصیر می‌کنند، از الله عزوجل آمرزش می‌خواهند؛ لذا شایسته است که انسان به کثرت استغفار و درخواست آمرزش کند.

(۱) تخریج این حدیث پیش‌تر گذشت. [ر.ک: شرح حدیث شماره‌ی ۸۷. (مترجم)]

۱۸۷۸- وَعَنِ الْأَعْرَ الْمُرِّيِّ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّهُ لَيَغَانُ عَلَى قَلْبِي، وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ مِئَةَ مَرَّةٍ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: اَعْرَ مُرْنی رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «گاه بر دلم - لحظه ای - سایه ی غم و غفلت قرار می گیرد؛ و روزانه صد بار از الله آمرزش می خواهم».

۱۸۷۹- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً». [روایت بخاری]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «سوگند به الله که من، روزانه بیش از هفتاد بار از الله آمرزش می خواهم و به سوی او توبه می کنم».

۱۸۸۰- وَعَنْهُ رضی الله عنه - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَمْ تُذْنِبُوا، لَذَهَبَ اللَّهُ تَعَالَى بِكُمْ، وَلَجَاءَ بِقَوْمٍ يُذْنِبُونَ، فَيَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ تَعَالَى، فَيَغْفِرُ لَهُمْ». [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر شما گناه نمی کردید، الله متعال شما را از میان برمی داشت و مردمان دیگری می آورد که گناه کنند و آمرزش بخواهند تا آنها را بیمارزد».

۱۸۸۱- وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا نَعُدُّ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي الْمَجْلِسِ الْوَاحِدِ مِئَةَ مَرَّةٍ: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ». [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است]^(۴)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنه می گوید: در یک مجلس از رسول الله صلی الله علیه و آله می شنیدیم و می شمردیم که صد بار می گفت: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»^(۵)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۷۰۲.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۳۰۷. این حدیث پیش تر به شماره ی ۱۴ گذشت. [مترجم]

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۷۴۹.

(۴) صحیح الجامع، ش: ۳۴۸۶؛ و السلسلة الصحيحة، از آلبنی رحمته الله، ش: ۵۵۶؛ و صحیح أبی داود، ش: ۱۳۴۲.

(۵) ترجمه ی دعا: «پروردگارا! مرا بیمارز و توبه ام را بپذیر که به راستی تو، توبه پذیر و مهرورزی».

۱۸۸۲- وعن ابن عباس رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ لَزِمَ الْاسْتِغْفَارَ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْ كُلِّ ضِيقٍ مَخْرَجًا، وَمِنْ كُلِّ هَمٍّ فَرَجًا، وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ». [روایت ابوداود]^(۱)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود: «هر که استغفار را بر خود لازم بگیرد و بر آن پای بند باشد، الله برای او از هر تنگنایی، برون رفتی و از هر غمی، گشایشی قرار می دهد و از جایی که آن بنده گمان نمی برد، به او روزی عطا می کند».

۱۸۸۳- وعن ابن مسعود رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ قَالَ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ، غُفِرَتْ ذُنُوبُهُ، وَإِنْ كَانَ قَدْ فَرَّ مِنَ الرَّحْفِ». [روایت ابوداود، ترمذی و حاکم؛ حاکم گفته است: حدیثی صحیح بنا بر شرط بخاری و مسلم می باشد.]^(۲)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر که بگوید: اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ، گناهانش آمرزیده می شود؛ اگرچه از میدان نبرد فرار کرده باشد».

شرح

مولف رحمه الله پیش تر آیاتی ذکر کرده بود که در آنها به استغفار و طلب آمرزش تشویق شده است و اهل استغفار، یعنی کسانی که درخواست آمرزش می کنند، مورد ستایش قرار گرفته اند؛ سپس مولف رحمه الله به ذکر احادیثی در این باره پرداخته است؛ از

(۱) ضعیف است؛ ضعیف الجامع، ش: ۵۸۲۹؛ و السلسلة الضعيفة، ش: ۷۰۵؛ و ضعیف أبی داود، از آلبنی رحمه الله، ش: ۳۲۷.

(۲) آلبنی رحمه الله، گوید: از سخن نووی رحمه الله چنین تصور می شود که ابوداود و ترمذی نیز این حدیث را از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده اند؛ در صورتی که این گونه نیست؛ بلکه فقط حاکم رحمه الله، این حدیث را از ابن مسعود رضی الله عنه با اسناد قوی روایت کرده است و روایت ابوداود و ترمذی، از زید رضی الله عنه، غلام آزادشده ی پیامبر ﷺ است؛ نه از ابن مسعود رضی الله عنه؛ گفتنی ست: اگرچه به رغم جهالتی که در اسناد این روایت است، اشکالی بر آن وارد نمی شود؛ زیرا این روایت، شواهد دیگری هم دارد که در «التعليق الرغيب» (۲۶۹/۲) به آن اشاره کرده ام.

آن جمله حدیثی بدین مضمون که اَعْرَبُ بن یسار مُزَنی رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «گاه بر دلم - لحظه‌ای - سایه‌ی غم و غفلت قرار می گیرد؛ و روزانه صد بار از الله آمرزش می خواهم». این، در حالی ست که الله متعال، گناهان اول و آخر پیامبرش صلی الله علیه و آله را بخشیده است؛ پس ما که بندگان گنه کاری هستیم، چه باید بکنیم؟ در صورتی که غبار غفلت و گناه بر دل هایمان می نشیند و کم تر کسی توجه دارد که چه می کند و چه کاری انجام می دهد؟ و به همین خاطر نیز انسان به اهمیت و ارزش استغفار کم تر توجه می کند یا کم تر درخواست آمرزش می نماید! شایسته است که هر یک از ما رسول الله صلی الله علیه و آله را الگوی خویش قرار دهد و به کثرت آمرزش بخواند؛ چنان که ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: در یک مجلس از رسول الله صلی الله علیه و آله می شنیدیم و می شمردیم که صد بار می گفت: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ».

هم چنین پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده است که یکی از نعمت های الله متعال بر بندگان، این است که آنان را به گناه دچار می گرداند و چون درخواست آمرزش می کنند، آنان را می آمرزد؛ همان گونه که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر شما گناه نمی کردید، الله متعال شما را از میان برمی داشت و مردمان دیگری می آورد که گناه کنند و آمرزش بخواهند تا آنها را بیامرزد». این، انسان را به استغفار و طلب آمرزش تشویق می کند؛ زیرا انسان بدین وسیله به درجه‌ی کسانی که از الله تعالی آمرزش می خواهند، می رسد؛ هم چنین در حدیثی که ابوداود رحمه الله روایت کرده، آمده است: «هر که استغفار را بر خود لازم بگیرد و بر آن پای بند باشد، الله برای او از هر تنگنایی، برون رفتی و از هر غمی، گشایشی قرار می دهد و از جایی که آن بنده گمان نمی برد، به او روزی عطا می کند».

احادیث فراوانی در فضیلت استغفار و نیز در فضیلت کسانی که استغفار می کنند، وجود دارد؛ از این رو شایسته است که عباراتی از قبیل: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي»، «اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي» و «استغفر الله وأتوب إليه» را به کثرت بگویید؛ چه بسا درخواست و دعای شما مصادف با لحظه‌ی اجابت دعا باشد و بدین سان الله تعالی شما را بیامرزد.

۱۸۸۴- وعن شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «سَيِّدُ الْاِسْتِغْفَارِ أَنْ يَقُولَ الْعَبْدُ: اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوءُ بِذَنْبِي، فَاغْفِرْ لِي، فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ. وَمَنْ قَالَهَا مِنَ النَّهَارِ مُوقِنًا بِهَا، فَمَاتَ مِنْ يَوْمِهِ قَبْلَ أَنْ يُمِيسِيَ، فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ قَالَهَا مِنَ اللَّيْلِ، وَهُوَ مُوقِنٌ بِهَا، فَمَاتَ قَبْلَ أَنْ يُصْبِحَ، فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ».

[روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: شداد بن اوس رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین استغفار، این است که بنده بگوید: "اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوءُ بِذَنْبِي، فَاغْفِرْ لِي، فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ."»^(۲) هر که در روز آن را با یقین بگوید و همان روز پیش از فرا رسیدن شب بمیرد، از بهشتیان می باشد و هر که در شب آن را با یقین بگوید و همان شب پیش از فرا رسیدن روز بمیرد، از اهل بهشت است.

۱۸۸۵- وعن ثوبان رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا انْصَرَفَ مِنْ صَلَاتِهِ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ ثَلَاثًا، وَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَمِنْكَ السَّلَامُ، تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ». قِيلَ لِلْأَوْزَاعِيِّ- وَهُوَ أَحَدُ رَوَاةِ الْحَدِيثِ-: كَيْفَ الْاِسْتِغْفَارُ؟ قَالَ: تَقُولُ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ. [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: ثوبان رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله پس از پایان نماز که سلام می داد، سه بار استغفار می کرد و می گفت: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَمِنْكَ السَّلَامُ، تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ». به اوزاعی که از راویان حدیث است، گفته شد: استغفار چگونه است؟ پاسخ داد: بدین سان که بگویی: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۳۰۶.

(۲) ترجمه‌ی دعا: «یا الله! تو پروردگار من هستی؛ هیچ معبود برحقى بز تو جود ندارد؛ تو، مرا آفریده‌ای و من، بنده‌ی توام و در حد توانم بر عهد و پیمانی که با تو بسته‌ام، پای‌بندم و به نویدی که داده‌ای، یقین دارم. از شرّ اعمال خویش به تو پناه می‌آورم و به نعمت‌هایی که به من داده‌ای، اعتراف می‌کنم و به گناهان خویش اقرار دارم؛ پس مرا بیامرز که کسی جز تو گناهان را نمی‌آمرزد».

(۳) صحیح مسلم، ش: ۵۹۱. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۱۴۲۳ گذشت. (مترجم)]

۱۸۸۶- وعن عائشة رضی اللہ عنہا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُكْثِرُ أَنْ يَقُولَ قَبْلَ مَوْتِهِ: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: رسول الله ﷺ پیش از وفاتش، این دعا را زیاد تکرار می کرد که: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ».^(۲)

شرح

نووی رحمہ اللہ در این بخش از کتابش احادیثی درباره ی استغفار و طلب آمرزش ذکر کرده است؛ از آن جمله حدیثی بدین مضمون که شداد بن اوس رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «بهترین استغفار، این است که بنده بگوید: "اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوءُ بِذَنْبِي، فَاغْفِرْ لِي، فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ". هر که در روز آن را با یقین بگوید و همان روز پیش از فرا رسیدن شب بمیرد، از بهشتیان می باشد و هر که در شب آن را با یقین بگوید و همان شب پیش از فرا رسیدن روز بمیرد، از اهل بهشت است».

«اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ»؛ با گفتن این عبارت، با قلب و زبان خود اعتراف می کنی که الله ﷻ پروردگار و مالکِ توست و هموست که امور تو را تدبیر می نماید و به تو رسیدگی می فرماید؛ یعنی اذعان می کنی که به صورت تکوینی و تشریعی، بنده ی اوئی. از لحاظ تکوینی بنده اش هستی؛ یعنی هر چه بخواهد، درباره ات به انجام می رساند: اگر بخواهد، تو را بیمار می گرداند و اگر بخواهد، به تو تن درستی می دهد؛ اگر بخواهد، تو را بی نیاز و ثروتمند می سازد و اگر بخواهد، تو را فقیر و نیازمند می کند؛ اگر بخواهد، گمراهت می گرداند و اگر بخواهد، تو را هدایت می بخشد و همه به حکمت اوست؛ یعنی هر چه اقتضای حکمتش باشد، درباره ی تو انجام می دهد. هم چنین اذعان می کنی که بنده ی تشریعی او هستی؛ بدین

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۹۶۸؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۸۴. [این حدیث پیش تر به شماره ی ۱۱۶ گذشت. (مترجم)]

(۲) ترجمه ی دعا: «یا الله! تو پاک و منزهی و به حمد و ستایش تو می پردازم و از تو آمرزش می خواهم و به سوی تو، توبه می کنم».

معنا که با انجام اوامر و فرمان‌هایش او را می‌پرستی؛ بدین‌سان که دستوراتش را انجام می‌دهی و از آن‌چه که نهی کرده است، دوری می‌کنی. «اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ»؛ با گفتن این عبارت، اقرار می‌نمایی که الله تعالی تو را آفریده و همو تو را از عدم، پدید آورده است و در حدّ توانت، بر پیمان و نوید الهی پای‌بند خواهی بود؛ زیرا هر انسانی با الله متعال پیمان بسته است که به آن‌چه می‌داند، عمل کند:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ﴾

[آل عمران: ۱۸۷]

(یادآوری کن) زمانی (را) که الله از اهل کتاب پیمان گرفت که باید کتاب را برای مردم بیان نمایند و آن را پنهان نکنند

لذا هر علم و دانشی که الله تعالی به تو داده، از تو پیمان گرفته است که آن عمل کنی. «وَأَنَا عَلَى وَعْدِكَ» یعنی: به نویدی که داده‌ای یقین دارم؛ مفهومش، این است که هر نوید نیکی به نیکوکاران، و همین‌طور هر هشدار به بدکاران داده‌ای، تحقق می‌یابد؛ اما در حدّ توانم در مسیر خیر و نیکی خواهم بود تا به وعده‌ای که به نیکوکاران داده‌ای، دست یابم. در حقیقت، با گفتن این کلمات به الله تعالی نزدیکی می‌جوید.

«أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ»؛ با گفتن این عبارت، از کردار بد خویش به الله پناه می‌بری؛ زیرا انسان در قبال کار نیک، پاداش می‌گیرد و با انجام کار بد، مجازات می‌شود و چون عمل بدی انجام می‌دهد، به گمراهی و انحراف کشیده می‌شود؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَأَعْلَمَ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ﴾ [المائدة: ۴۹]

پس اگر (از دوری تو) روی بگردانند، بدان که الله می‌خواهد آنان را به سبب پاره‌ای از گناهانشان مجازات کند.

«أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ»؛ یعنی به نعمت‌های بزرگ و بی‌شماری که به من ارزانی داشته‌ای، اعتراف می‌کنم «وَأَبُوءُ بِذَنْبِي»، و به گناهانم نیز اعتراف دارم. «فَاغْفِرْ لِي، فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ»؛ پس گناهانم را ببامرز که کسی جز تو گناهان را نمی‌آمرزد.

مشتاقانه این دعا را حفظ کن و هر صبح و شام، بر آن پایبندی نما؛ اگر در آن روز بمیری، بهشتی هستی؛ هم‌چنین اگر در شبی که این دعا را گفته‌ای، از دنیا بروی، اهل بهشت خواهی بود.

سپس مولف رحمته حدیثی بدین مضمون آورده است که ثوبان رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله پس از پایان نماز که سلام می‌داد، می‌گفت: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ؛ اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَمِنْكَ السَّلَامُ، تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ». انسان پس از پایان نمازش استغفار می‌کند تا اگر نقصی در نمازش بوده است، آمرزیده شود؛ زیرا طاعت و عبادت‌مان، عاری از نقص نیست؛ درست مانند شب‌زنده‌دارانی که وقتی از نماز و عبادت شبانه‌ی خویش فارغ می‌شوند، استغفار می‌کنند؛ همان‌گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾ (۱۷)

[آل عمران: ۱۷]

... و آنان که در سحرگاهان استغفار می‌کنند.

هم‌چنین پس از پایان نماز می‌گوییم: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَمِنْكَ السَّلَامُ، تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» و بدین‌سان با توسل به این نام والا و نیکوی الهی از الله تعالی که از هر عیب و نقصی پاک و سالم است، می‌خواهیم که نمازمان را نماز سالم و کاملی قرار دهد تا کفاره‌ی گناهان و مایه‌ی رفع درجاتش باشد.

«اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَمِنْكَ السَّلَامُ»، یعنی یا الله! تو از هر عیب و نقصی پاک و سالمی؛ و سلامت از نزد توست؛ لذا اگر الله تعالی نبود، به وجود نمی‌آمدیم، چه رسد به این‌که سالم باشیم یا کار و تلاش کنیم و به فعالیت و تلاش و جهاد بپردازیم! «تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»؛ در این حدیث لفظ «وَتَعَالَيْتَ» نیامده است. «تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»؛ یعنی: خیر و برکت و نعمت‌هایی که به بندگان ارزانی داشته‌ای، فراوان و بی‌شمار می‌باشد. شایسته است که پس از هر نمازی، به این دعا پای‌بند باشیم.

۱۸۸۷- وعن أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ مَا دَعَوْتَنِي وَرَجَوْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ عَلَى مَا كَانَ مِنْكَ وَلَا أُبَالِي، يَا ابْنَ آدَمَ، لَوْ بَلَغَتْ ذُنُوبُكَ

عَنَانَ السَّمَاءِ، ثُمَّ اسْتَغْفَرْتَنِي غَفْرَتُ لَكَ، يَا ابْنَ آدَمَ، إِنَّكَ لَوِ اتَّيْتَنِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ خطايا، ثُمَّ لَقِيتَنِي لَا تُشْرِكُ بِي شَيْئًا، لَا تَيْتُكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً». [ترمذی، روایت کرده و آن را حسن دانسته است.]^(۱)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «الله متعال می فرماید: ای فرزند آدم! تا وقتی که مرا بخوانی و به من امیدوار باشی، همه ی گناهانی را که از تو صادر شده است، می بخشم و (به گناهانت) اهمیت نمی دهم. ای آدمی! اگر گناهانت به اندازه ای بزرگ و زیاد باشد که به ابرهای آسمان برسد و سپس از من آمرزش بخواهی، تو را می بخشم و (به گناهانت) توجه نمی کنم. ای فرزند آدم! اگر در حالی به سوی من بیایی و با من ملاقات کنی که به پُری زمین، گناه کرده ای، ولی هیچ چیز و هیچ کس را شریکم نساخته باشی، من با همین اندازه مغفرت و آمرزش، نزدت خواهم آمد».

۱۸۸۸- وعن ابن عمر رضی الله عنهما أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ، وَأَكْثِرْنَ مِنَ الْاسْتِغْفَارِ؛ فَإِنِّي رَأَيْتُكُنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ»؛ قَالَتِ امْرَأَةٌ مِنْهُنَّ: مَا لَنَا أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ؟ قَالَ: «تُكْثِرْنَ اللَّعْنَ، وَتُكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلٍ وَدِينٍ أُغْلِبَ لِدِي لُبٌّ مِنْكُنَّ» قَالَتْ: مَا نُقْصَانُ الْعَقْلِ وَالْدِينِ؟ قَالَ: «شَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ بِشَهَادَةِ رَجُلٍ، وَتَمْكُثُ الْأَيَّامَ لَا تُصَلِّيَ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای گروه زنان! صدقه دهید و زیاد استغفار کنید؛ زیرا شما را بیشترین اهل دوزخ دیده ام». زنی پرسید: «چرا ما بیشترین اهل دوزخ هستیم؟» فرمود: «بدین خاطر که شما فراوان نفرین می کنید و از شوهرانتان ناسپاسی نموده، خوبی هایشان را از یاد می برید؛ هیچ ناقص عقل و دینی نمی تواند به اندازه ی شما بر مردان عاقل، چیره شود- و فریشتان دهد-». آن زن عرض کرد: نقصان عقل و دین ما چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «گواهی دو زن در برابر گواهی یک

(۱) صحیح الجامع، ش: ۴۳۳۸؛ و صحیح الترمذی، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۲۸۰۵. این حدیث پیشتر به شماره ی ۴۴۷ گذشت.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۷۹.

مرد [نقصان عقل می باشد] و [نقصان دین، این است که] چند روز می گذرد و زن -
به خاطر عواملی از قبیل عادت ماهانه و نفاس - نماز نمی خواند».

۳۷۲- باب: آن چه الله در بهشت برای مومنان آماده کرده است

الله متعال می فرماید:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٤٥﴾ أَدْخُلُوها بِسَلَامٍ ءَامِنِينَ ﴿٤٦﴾ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ ﴿٤٧﴾ لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ ﴿٤٨﴾﴾ [الحجر: ٤٥، ٤٨]

بی گمان پرهیزگاران در باغ ها و (کنار) چشمه ساران خواهند بود. (به آن ها گفته می شود): در سلامت و امنیت وارد بهشت شوید؛ و کینه ای را که در سینه هایشان هست، بیرون می کشیم و برادروار بر تخت هایی روبروی یکدیگر قرار دارند. آن جا خستگی و رنجی به آنان نمی رسد و هیچ گاه از آن جا بیرون نمی شوند.

و می فرماید:

﴿يَعْبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٦٨﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿٦٩﴾ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ﴿٧٠﴾ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِّنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٧١﴾ وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٧٢﴾ لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٣﴾﴾ [الزخرف: ٦٨، ٧٣]

ای بندگان من! امروز نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می شوید. همان کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و مسلمان بودند. شما و همسرانتان (یا امثال شما) در نهایت شادمانی وارد بهشت شوید. پیرامونشان کاسه ها و جام های زرین می گردانند و آن جا هر چه دلشان بخواهد و هر چه برای دیدگان، لذت بخش باشد، فراهم است و شما در آن جاودانه خواهید بود. و این، بهشت است که به پاس کردارتان وارثش شدید. برای شما در بهشت میوه های فراوانی ست که از آن می خورید.

و می فرماید:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ ﴿٥١﴾ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٥٢﴾ يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُّتَقَابِلِينَ ﴿٥٣﴾ كَذَٰلِكَ وَرَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ﴿٥٤﴾ يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ

فَلِكِهِمْ عَمِينَ ﴿٥٥﴾ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَّاهُمْ عَذَابَ
الْجَحِيمِ ﴿٥٦﴾ فَضَلًا مِّن رَّبِّكَ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٥٧﴾ [الدخان: ۵۱، ۵۷]

بی گمان پرهیزگاران در جایگاه امنی خواهند بود؛ در باغها و چشمه سارها. لباسهایی از حریر نازک و ضخیم می پوشند و روبه روی یکدیگر می نشینند. (فرجام پرهیزگاران) این چنین است؛ و زنان زیباچشم بهشتی را به ازدواج ایشان در می آوریم. بی دغدغه و آسوده خاطر هر میوه ای که بخواهند، طلب می کنند. جز همان مرگ نخستین (که در دنیا چشیدند)، در بهشت طعم مرگ را نمی چشند؛ و (پروردگار) آنان را از عذاب دوزخ حفظ می کند. (این) فضل و بخششی از سوی پروردگار توست. این، همان رستگاری بزرگ است.

و می فرماید:

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿٢٢﴾ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ﴿٢٣﴾ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ
النَّعِيمِ ﴿٢٤﴾ يُسْقَوْنَ مِنْ رَّحِيقٍ مَّحْتُمٍ ﴿٢٥﴾ خِتْمُهُ مِسْكَ ﴿٢٦﴾ وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ
الْمُتَنَفِّسُونَ ﴿٢٧﴾ وَمِزَاجُهُ مِنَ التَّسْنِيمِ ﴿٢٨﴾ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ﴿٢٩﴾﴾

[المطففين: ۲۲، ۲۸]

بی شک نیکان در نعمت خواهند بود؛ بر تختها تکیه می زنند و به هر سو می نگرند. در چهره هایشان شادابی و تازگی نعمت را می یابی. از شرابی ناب و مهرشده (و دست نخورده) به آنان می نوشانند. مهرش، از مشک است. مشتاقان چنین نعمتهایی باید در طلبش بر یکدیگر پیشی بگیرند. شرابی ناب که آمیخته با آب «تسنیم» است؛ همان چشمه ای که مقربان از آن می نوشند.

شرح

نووی رحمه الله چندین حدیث درباره ی استغفار و تشویق به آن ذکر کرده است؛ از آن جمله حدیثی بدین مضمون که انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال می فرماید: ای فرزند آدم! تا وقتی که مرا بخوانی و به من امیدوار باشی، همه ی گناهانی را که از تو صادر شده است، می بخشم و (به گناهانت) اهمیت نمی دهم»؛ زیرا الله متعال، مطابق گمانی که بنده به پروردگارش دارد، با او رفتار می کند؛ همان گونه که در حدیثی الهی آمده است که الله متعال می فرماید: «أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي يَ، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي، فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ، ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأَ ذَكَرْتُهُ فِي

مَلَأْ خَيْرٍ مِنْهُمْ»^(۱) یعنی: «من نزد گمان بندهام هستم - و با او مطابق گمانی که نسبت به من دارد، رفتار می‌کنم - و هرگاه مرا یاد کند، با او خواهم بود؛ اگر مرا در تنهایی یاد کند، من نیز او را پیش خود یاد می‌کنم و اگر مرا در جمعی یاد نماید، او را در جمعی بهتر از آنان یاد می‌کنم».

در ادامه‌ی حدیث انس رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال می‌فرماید: ای آدمی! اگر گناهانت به اندازه‌ای بزرگ و زیاد باشد که به ابرهای آسمان برسد و سپس از من آمرزش بخواهی، تو را می‌بخشم و (به گناهانت) توجه نمی‌کنم. ای فرزند آدم! اگر در حالی به سوی من بیایی و با من ملاقات کنی که به پُری زمین، گناه کرده‌ای، ولی هیچ چیز و هیچ‌کس را شریکم نساخته باشی، من با همین اندازه مغفرت و آمرزش، نزدت خواهم آمد». این حدیث، نشان می‌دهد که انسان هرچه گناه کرده باشد، همین‌که به سوی الله صلی الله علیه و آله بازگردد و از او آمرزش بخواهد، الله صلی الله علیه و آله گناهانش را می‌آمرزد.

در حدیث دیگری که مولف رحمه الله ذکر کرده، آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به زنان فرمود: «شما را بیش‌ترین اهل دوزخ دیده‌ام»؛ از این‌رو به آنان دستور داد که زیاد استغفار کنند. این، نشان می‌دهد که استغفار و طلب آمرزش، یکی از موانع ورود به دوزخ است. پس شایسته است که عباراتی از قبیل: «اللهم اغفر لی»، «اللهم ارحمنی» و «استغفر الله وأتوب إلیه» را به کثرت بگویید؛ این‌ها، عبارت‌های سودمند و آسانی‌ست که گفتنشان هیچ زحمتی ندارد.

سپس مولف رحمه الله آخرین باب این کتاب را به بیان نعمت‌هایی اختصاص داده که الله متعال در بهشت برای مومنان آماده کرده است. لذا این را به فال نیک می‌گیریم و امیدواریم که الله متعال، همه‌ی ما را وارد بهشت برینش بگرداند و ما را از نعمت‌های جاویدانش بهره‌مند سازد و مولف [، شارح، محقق، مترجم و ناشر این کتاب] را بیامرزد و در جرگه‌ی بندگان نیکوکار و بهشتی‌خویش قرار دهد که از دنیا را با ره‌توشه‌ای به سوی بهشت برمی‌گیرند.

(۱) این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی ۱۴۴۳ گذشت. [مترجم]

مؤلف رحمه الله در این باب، آیات فراوانی از قرآن کریم را ذکر کرده است. یکی از جامع‌ترین آیات درباره‌ی نعمت‌های بهشتی، این است که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ ﴿٣١﴾ نُزُلًا مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ ﴿٣٢﴾﴾

[فصلت: ۳۱، ۳۲]

و آن‌جا هر چه دلتان بخواهد، دارید و هر چه درخواست کنید، برایتان فراهم است. (این‌ها) پذیرایی و پیش‌کشی از سوی پروردگار آمرزنده و مهرورز (است).

در بهشت، هر نعمتی که انسان بخواهد، وجود دارد و هر چه درخواست کند و بلکه بیش از آن، فراهم است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴿٣٥﴾﴾

[ق: ۳۵]

آن‌جا هر چه بخواهند، برای آنان فراهم می‌باشد و نعمت‌های بیش‌تری، نزد ماست.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾﴾

[السجدة: ۱۷]

هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداش‌های ارزشمندی که روشنی‌بخش چشم‌ها (و مایه‌ی شادمانی) است، برای آنان به پاس کردارشان، نهفته شده است.

یعنی امکان ندارد که انسان حقیقت نعمت‌هایی را که الله تعالی برای بهشتیان آماده کرده است، دریابد؛ زیرا نعمت‌های بهشتی، فراتر از تصور انسان است. هر نعمتی که در دنیا دیده می‌شود، فقط نمونه‌ای از نعمت‌های آخرت است؛ اما الله متعال اندکی از نعمت‌ها و نیز مجازات‌هایش را به بندگانش نشان می‌دهد تا به آن به دیده‌ی عبرت بنگرند و از آن درس بگیرند؛ و گرنه، فرق نعمت دنیا و نعمت آخرت، در حدیست که فراتر از درک و تصور انسان می‌باشد.

بهشت، سرای ماندگاریست که الله متعال برای دوستان پرهیزگار خود آماده کرده است؛ مؤلف رحمه الله ابتدا این آیه را آورده که الله تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٤٥﴾ أَدْخُلُوها بِسَلَامٍ ءَامِنِينَ ﴿٤٦﴾ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ ﴿٤٧﴾ لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ ﴿٤٨﴾﴾

[الحجر: ۴۵، ۴۸]

بی‌گمان پرهیزگاران در باغ‌ها و (کنار) چشمه‌ساران خواهند بود. (به آن‌ها گفته می‌شود): در سلامت و امنیت وارد بهشت شوید؛ و کینه‌ای را که در سینه‌هایشان هست، بیرون می‌کشیم و برادروار بر تخت‌هایی روبه‌روی یک‌دیگر قرار دارند. آن‌جا خستگی و رنجی به آنان نمی‌رسد و هیچ‌گاه از آن‌جا بیرون نمی‌شوند.

آری؛ بهشتیان در سلامت کامل‌اند و از هرگونه بیماری و آفتی و همین‌طور از پیری و مرگ، درامان هستند؛ به همین خاطر به آن‌ها گفته می‌شود: در سلامت و امنیت وارد بهشت شوید. ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ﴾، یعنی هنگامی که بهشتیان وارد بهشت می‌شوند، الله متعال هرگونه کینه‌ای را از دل‌هایشان بیرون می‌کشد؛ زیرا آنان را پیش از ورود به بهشت بر روی پُلی در میان دوزخ و بهشت نگه می‌دارند و قصاصشان را از یک‌دیگر می‌گیرند و آن‌گاه که پاک و بی‌آلایش شدند و دل‌هایشان پاک گردید و هیچ ناراستی و کینه‌ای در آن نماند، به درون بهشت هدایت می‌شوند.

﴿سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾؛ یعنی بهشتیان بر تخت‌هایی، روبه‌روی یک‌دیگر قرار دارند و این، به‌خاطر ادبشان در نشستن با یک‌دیگر است که پُشت به هم نمی‌نشینند؛ برخی از علما گفته‌اند: بهشتیان در حلقه‌ای بزرگ می‌نشینند و بدین‌سان پُشت به یک‌دیگر قرار نمی‌گیرند. ﴿لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ﴾؛ یعنی: «آن‌جا خستگی و رنجی به آنان نمی‌رسد و هیچ‌گاه از آن‌جا بیرون نمی‌شوند»؛ بلکه برای همیشه در بهشت می‌مانند.

آیه‌ی دوم:

هنگامی که مومنان در روز قیامت وارد بهشت می‌شوند، الله متعال، ندایشان می‌دهد: ﴿يَعْبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾؛ یعنی: «ای بندگان من! امروز نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید». ترس و بیم یا نگرانی، از بابت آینده است و غم و اندوه، به گذشته مربوط می‌شود؛ لذا بهشتیان که به نعمتی پایدار و کامل دست یافته‌اند، نه از آینده‌ی خود نگران هستند و نه به‌خاطر گذشته‌ی خویش، غمگین. به‌راستی این‌ها چه کسانی هستند؟ الله متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا بِآيَاتِنَا

وَكَاثُوا مُسْلِمِينَ»؛ یعنی: آنان که با دل‌هایشان به آیات الهی ایمان می‌آورند و با اندام و اعضای خویش، مسلمانند و از الله ﷻ فرمان می‌برند و با ارتکاب معصیت یا ترک واجب، از الله ﷻ نافرمانی نمی‌کنند. «أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ»؛ یعنی به بهشتیان گفته می‌شود که شما و همسران بهشتی و نیز همسران دنیوی شما در نهایت شادمانی وارد بهشت شوید و از نعمت‌های پایدارش بهره ببرید؛ لذا در بهشت، خانواده‌ی بهشتیان به آنان می‌پیوندند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِّنْ عَمَلِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ ۝۲۰﴾ [الطور: ۲۰]

و آنان که ایمان آوردند و فرزندان‌شان (نیز) در ایمان از آنان پیروی کردند، فرزندان‌شان را به آن‌ها ملحق می‌کنیم و چیزی از عمل‌شان نمی‌کاهیم. و هر کس در گرو اعمال خویش است.

﴿يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِّنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾؛ یعنی: «پیرامون اهل بهشت، کاسه‌ها و جام‌های زرین می‌گردانند و آن‌جا هرچه دل‌شان بخواهد و هرچه برای دیدگان، لذت‌بخش باشد، فراهم است و شما در آن جاودانه خواهید بود». الله متعال در این آیه بیان فرموده است که این کاسه‌ها و جام‌های زرین را چه کسی در اطراف بهشتیان می‌گرداند؟ اما در آیات دیگر فرموده است:

﴿يُطَوَّفُ عَلَيْهِمْ وَلَدُنُّ مُخَلَّدُونَ ۝۱۷ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ ۝۱۸ لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ ۝۱۹﴾ [الواقعة: ۱۷، ۱۸، ۱۹]

خدمت‌گزاران همیشه نوجوان، پیرامون‌شان می‌گردند؛ با جام‌ها و پارچه‌ها و پیاله‌های (سرشار) از شراب ناب و گوارایی که از نوشیدنش سردرد نمی‌گیرند و از خود بی‌خود نمی‌شوند.

آیه‌ی سوم:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ ۝۵۱ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ۝۵۲ يَلْبَسُونَ مِن سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُّتَقَابِلِينَ ۝۵۳﴾ [الدخان: ۵۱، ۵۲، ۵۳]

بی‌گمان پرهیزگاران در جایگاه امنی خواهند بود؛ در باغ‌ها و چشمه‌سارها. لباس‌هایی از حریر نازک و ضخیم می‌پوشند.

همان گونه که پیش تر بیان شد، بهشتیان در سلامت کامل اند و از هرگونه بیماری و آفتی و همین طور از پیری و مرگ، درمان هستند. هم چنین لباسشان، از مرغوب ترین و بهترین انواع حریر خواهد بود.

الله متعال می فرماید:

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿٢٢﴾ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ﴿٢٣﴾ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ﴿٢٤﴾ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ ﴿٢٥﴾ خِتْمُهُ مِسْكٌَ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسُونَ ﴿٢٦﴾ وَمِزَاجُهُ مِنَ تَسْنِيمٍ ﴿٢٧﴾ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ﴿٢٨﴾﴾

[المطففين: ۲۲، ۲۸]

بی شک نیکان در نعمت خواهند بود؛ بر تخت ها تکیه می زنند و به هر سو می نگرند. در چهره هایشان شادابی و تازگی نعمت را می یابی. از شرابی ناب و مهرشده (و دست نخورده) به آنان می نوشانند. مهرش، از مشک است. مشتاقان چنین نعمت هایی باید در طلبش بر یک دیگر پیشی بگیرند. شرابی ناب که آمیخته با آب «تسنیم» است؛ همان چشمه ای که مقربان از آن می نوشند.

ابرار یا نیکان، کسانی هستند که کارهای نیک انجام می دهند و از کارهای حرام می پرهیزند؛ واژه ی «ابرار» هم خانواده ی واژه ی «بر» می باشد که به معنای نیکی و اطاعت و فرمان برداری از الله ﷻ می باشد: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴾؛ یعنی: نیکان در نعمت خواهند بود؛ هم در آرامش روحی و روانی و هم در آسایش جسمی؛ لذا در بهترین وضعیت قرار می گیرند. ﴿عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ﴾؛ یعنی بر تخت ها تکیه می زنند و به هر سو می نگرند. «أَرَائِكِ» جمع واژه ی «اریکه» و به معنای تخت آراسته می باشد؛ لذا بهشتیان از روی تخت های آراسته، به نعمت هایی که الله در بهشت برایشان فراهم کرده است، می نگرند و به چهره ی زیبای الله ﷻ نگاه می کنند. ﴿تَعْرِفُ فِي وُجُوهِِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ﴾؛ یعنی: «در چهره هایشان شادابی و تازگی نعمت را می یابی»؛ به عبارت دیگر: همین که آنان را می بینی، درمی یابی که در ناز و نعمت به سر می برند؛ زیرا چهره های شادابی دارند. در ادامه ی این آیات آمده است:

﴿يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ ۝ خِتَمُهُ مِسْكَ ۚ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسُونَ﴾

﴿وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ ۝ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ﴾ [المطففين: ۲۵، ۲۸]

از شرابی ناب و مهرشده (و دست نخورده) به بهشتیان می نوشانند. مهرش، از مشک است. مشتاقان چنین نعمت‌هایی باید در طلبش بر یک‌دیگر پیشی بگیرند. شرابی ناب که آمیخته با آب «تسنیم» است؛ همان چشمه‌ای که مقربان از آن می نوشند.

۱۸۸۹- وعن جابرٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَأْكُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِيهَا وَيَشْرَبُونَ، وَلَا يَتَغَوَّطُونَ، وَلَا يَمْتَخِطُونَ، وَلَا يَبُولُونَ، وَلَكِنْ طَعَامُهُمْ ذَلِكَ جُشَاءً كَرَشَجِ الْمِسْكِ، يُلْهَمُونَ التَّسْبِيحَ وَالتَّكْبِيرَ، كَمَا يُلْهَمُونَ النَّفْسَ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بهشتیان در بهشت می خورند و می نوشند؛ اما ادرار و مدفوع و آب بینی ندارند؛ البته پس از غذا خوردن آروغ می زنند که بویی مانند بوی مشک دارد و هم چنان که - بی اختیار - نفس می کشند، تسبیح و تحمید نیز به آنان الهام می شود (و سبحان الله و الحمد لله بر زبانشان جاری ست)».

۱۸۹۰- وعن أبي هريرة رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، وَأَقْرَأُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾». [متفق علیه]^(۲)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: الله متعال می فرماید: برای بندگان نیکم، نعمت‌هایی (در بهشت) فراهم کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ انسانی، خطور نکرده است؛ اگر می خواهید، این آیه را بخوانید که:

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۸۳۵.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۳۲۴۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۲۴.

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (۷)

[السجدة: ۱۷]

هیچ کس نمی‌داند چه پاداش‌های ارزشمندی که روشنی‌بخش چشم‌ها (و مایه‌ی شادمانی) است، برای آنان به پاس کردارشان، نهفته شده است.

۱۸۹۱- وعنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَوَّلُ زُمْرَةٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ عَلَى أَشَدِّ كَوَكَبٍ دُرِّيٍّ فِي السَّمَاءِ إِضَاءَةً، لَا يُبُولُونَ، وَلَا يَتَغَوَّطُونَ، وَلَا يَتَفَلَّوْنَ، وَلَا يَمْتَخِطُونَ. أَمْشَاطُهُمُ الذَّهَبُ، وَرَشْحُهُمُ الْمِسْكُ، وَمَجَامِرُهُمُ الْأُلُوءَةُ- عُودُ الطَّيِّبِ- أَزْوَاجُهُمُ الْخُورُ الْعَيْنُ، عَلَى خُلُقٍ رَجُلٍ وَاحِدٍ، عَلَى صُورَةِ أَبِيهِمْ آدَمَ سِتُونَ ذِرَاعًا فِي السَّمَاءِ». [متفق عليه] (۱)

وَفِي رَوَايَةٍ لِلْبَخَارِيِّ وَمُسْلِمٍ: «أَيَّنْتُهُمْ فِيهَا الذَّهَبُ، وَرَشْحُهُمُ الْمِسْكُ؛ وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ يُرَى مَخُّ سَوْقِهِمَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ مِنَ الْحُسْنِ، لَا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ، وَلَا تَبَاغُضَ، قُلُوبُهُمْ قَلْبٌ وَاحِدٌ، يُسَبِّحُونَ اللَّهَ بُكْرَةً وَعَشِيًّا».

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نخستین گروهی که وارد بهشت می‌شوند، چهره‌هایشان مانند ماه شب چهارده می‌باشد و آنان که پس از ایشان وارد بهشت می‌گردند، همانند روشن‌ترین ستاره‌ی آسمان، نورانی هستند. ادرار، مدفوع، و آب دهان و بینی ندارند. شانه‌هایشان، از طلاست و عرقشان، بوی مشک می‌دهد و آتش‌دان‌هایشان از عود خوش‌بوست و همسرانشان، حورالعین و زنان زیباچشم بهشتی‌اند. خُلق و خوی همه‌ی آن‌ها یکی‌ست (و هیچ کینه‌ای در میانشان وجود ندارد) و قامت و اندازه‌ی آنان همانند قامت و اندازه‌ی پدرشان، آدم علیه السلام، شصت ذراع است».

و در روایتی دیگر از بخاری و مسلم آمده است: «ظروف بهشتیان، طلا و عرقشان، مشک است؛ هر بهشتی، دو زن زیبا دارد (۲) که از زیبایی، مغز استخوان پای آن‌ها از پشت گوشت دیده می‌شود؛ هیچ‌گونه اختلاف و کینه‌ای در میانشان نیست و

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۲۴۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۳۴.

(۲) این دو زن، غیر از حورالعین می‌باشند و از زنان دنیا، یعنی از فرزندان آدم علیه السلام هستند. [مترجم]

دل‌هایشان همانندِ قلبِ یک نفر است (و یک‌دل‌اند) و صبح و شام الله را به پاکی یاد می‌کنند».

۱۸۹۲- وعن المغيرة بن شعبة رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «سَأَلَ مُوسَى عليه السلام رَبَّهُ: مَا أُدْنَى أَهْلِ الْجَنَّةِ مَنْزِلَةً؟ قَالَ: هُوَ رَجُلٌ يَجِيءُ بَعْدَ مَا أُدْخِلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، فَيُقَالُ لَهُ: ادْخُلِ الْجَنَّةَ. فَيَقُولُ: أَيُّ رَبِّ، كَيْفَ وَقَدْ نَزَلَ النَّاسُ مَنَازِلَهُمْ، وَأَخَذُوا أَخْدَاتِهِمْ؟ فَيُقَالُ لَهُ: أَتَرْضَى أَنْ يَكُونَ لَكَ مِثْلُ مُلْكٍ مُلْكٍ مِنْ مُلُوكِ الدُّنْيَا؟ فَيَقُولُ: رَضِيتُ رَبِّ، فَيَقُولُ: لَكَ ذَلِكَ وَمِثْلُهُ وَمِثْلُهُ وَمِثْلُهُ وَمِثْلُهُ، فَيَقُولُ فِي الْخَامِسَةِ: رَضِيتُ رَبِّ، فَيَقُولُ: هَذَا لَكَ وَعَشْرَةُ أَمْثَالِهِ، وَلَكَ مَا اشْتَهَتْ نَفْسُكَ وَلَدَّتْ عَيْنُكَ. فَيَقُولُ: رَضِيتُ رَبِّ. قَالَ: رَبِّ فَأَعْلَاهُمْ مَنْزِلَةً؟ قَالَ: أُولَئِكَ الَّذِينَ أَرَدْتُ؛ غَرَسْتُ كَرَامَتَهُمْ بِيَدِي، وَخَتَمْتُ عَلَيْهَا، فَلَمْ تَرَ عَيْنٌ، وَلَمْ تَسْمَعْ أُذُنٌ، وَلَمْ يَخْطُرْ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٌ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: مغیره بن شعبه رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «موسی عليه السلام از پروردگارش پرسید: پایین‌ترین فرد بهشتی از نظر جایگاه کیست؟ فرمود: مردی است که پس از ورود بهشتیان به بهشت می‌آید و به او گفته می‌شود: وارد بهشت شو؛ می‌گوید: پروردگارا! چگونه- و به کدام قسمت- وارد شوم؛ در حالی که مردم در جایگاه خود منزل گزیده و سهم و جایگاه خود را گرفته‌اند؛ به او گفته می‌شود: آیا راضی می‌شوی که مُلکی مانند مُلک یکی از پادشاهان دنیا داشته باشی؟ پاسخ می‌دهد: پروردگارا! راضی‌ام. می‌فرماید: چنین مُلکی و مثلِ آن و مثلِ آن و مثلِ آن و مثلِ آن، از آن تو باد! و او در بارِ پنجم می‌گوید: پروردگارا! راضی شدم. پروردگار متعال می‌فرماید: این و ده برابرش مالِ تو باشد؛ این جا هرچه دلت بخواهد و هرچه برای دیدگانت، لذت‌بخش باشد، فراهم است. می‌گوید: پروردگارا! راضی شدم. موسی عليه السلام پرسید: والاترین بهشتیان در مقام و منزلت چه کسانی هستند؟ پروردگار متعال فرمود: آنان کسانی هستند که آن‌ها را برگزیده‌ام و درخت کرامتشان را به دست خویش کاشته و بر آن، مُهرِ بقا زده‌ام؛ کرامتی که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ انسانی، خطور نکرده است».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۸۹.

۱۸۹۳- وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «إِنِّي لَأَعْلَمُ آخِرَ أَهْلِ النَّارِ خُرُوجًا مِنْهَا، وَآخِرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ دُخُولًا الْجَنَّةَ. رَجُلٌ يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ حَبَوًّا، فَيَقُولُ اللَّهُ ﻋَﻠَﻴْهِ السَّلَامُ: اذْهَبْ فَادْخُلِ الْجَنَّةَ، فَيَأْتِيهَا، فَيُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهَا مَلَأَى، فَيَرْجِعُ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ وَجَدْتُهَا مَلَأًا! فَيَقُولُ اللَّهُ ﻋَﻠَﻴْهِ السَّلَامُ: اذْهَبْ فَادْخُلِ الْجَنَّةَ، فَيَأْتِيهَا، فَيُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهَا مَلَأَى، فَيَرْجِعُ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ وَجَدْتُهَا مَلَأَى، فَيَقُولُ اللَّهُ ﻋَﻠَﻴْهِ السَّلَامُ: اذْهَبْ فَادْخُلِ الْجَنَّةَ؛ فَإِنَّ لَكَ مِثْلَ الدُّنْيَا وَعَشْرَةَ أَمْثَالِهَا؛ أَوْ إِنَّ لَكَ مِثْلَ عَشْرَةِ أَمْثَالِ الدُّنْيَا، فَيَقُولُ: أَتَسْخَرُ مِنِّي، أَوْ تَضْحَكُ بِي وَأَنْتَ الْمَلِكُ؟! قَالَ: فَلَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ضَحِكَ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ فَكَانَ يَقُولُ: «ذَلِكَ أَذْنَى أَهْلِ الْجَنَّةِ مَنْزِلَةً». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «من، آخرین فرد دوزخی را که از دوزخ بیرون می آید و آخرین فردی بهشتی را که وارد بهشت می شود، می شناسم؛ مردی است که بر روی زمین می خزد و از دوزخ بیرون می آید. الله ﻋَﻠَﻴْهِ السَّلَامُ به او می فرماید: برو و وارد بهشت شو. او به سوی بهشت می رود و تصور می کند که بهشت، پُر است. پس باز می گردد و می گوید: پروردگارا! بهشت را پُر یافتم. الله ﻋَﻠَﻴْهِ السَّلَامُ به او می فرماید: برو و وارد بهشت شو. او به سوی بهشت می رود و باز تصور می کند که بهشت، پُر است. پس باز می گردد و می گوید: پروردگارا! بهشت را پُر یافتم. الله ﻋَﻠَﻴْهِ السَّلَامُ به او می فرماید: برو و وارد بهشت شو که مثل دنیا و ده برابر آن از آن توست - یا ده برابر دنیا مال توست - می گوید: پروردگارا! تو که فرمانروای مطلق هستی، آیا مرا مسخره می کنی و بر من می خندی؟ - ابن مسعود رضی الله عنه - می گوید: دیدم که رسول الله ﷺ خندید تا این که دندان های آسیاب آن بزرگوار، نمایان شد و می فرمود: «این، پایین ترین بهشتی از لحاظ مقام و منزلت است».

شرح

این ها، احادیثی است که مولف رحمه الله در باره ی نعمت های بزرگ و بی شمار بهشت، ذکر کرده است؛ از آن جمله حدیثی بدین مضمون که رسول الله ﷺ فرمود: «نخستین گروهی که وارد بهشت می شوند، چهره هایشان مانند ماه شب چهارده می باشد». از پیامبر ﷺ ثابت است که امتش نخستین امتی هستند که وارد بهشت می شوند. در

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۵۷۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۸۶.

ادامه‌ی این حدیث آمده است: «و آنان که پس از ایشان وارد بهشت می‌گردند، همانند درخشان‌ترین ستاره‌ی آسمان، نورانی هستند» و همین‌طور بهشتیان به ترتیب مقام و جایگاهشان وارد بهشت می‌شوند و «ادرار، مدفوع، و آب دهان و بینی ندارند»؛ زیرا مواد زاید بدنشان مانند مواد زاید مردم دنیا نیست؛ بلکه مواد زاید بدنشان به صورت عرقی خوش‌بوتر از مشک، از بدنشان دفع می‌گردد؛ چراکه آن‌ها در سرایی ماندگار و نعمتی پایدار به‌سر می‌برند.

سپس مولف رحمه‌الله حدیثی آورده که بیان‌گر جایگاه و مقام و منزلت پایین‌ترین و والاترین فردی بهشتی‌ست؛ این احادیث، نشان‌گر بزرگی نعمت‌های بهشت است. از الله متعال می‌خواهیم که ما را در شمار بندگان بهشتی‌اش قرار دهد.

اما دوزخیان، در وضعیت بسیار بدی به‌سر می‌برند. چشمی که امید بهشت دارد، سزاوار است که ن خوابد و چشمی که از دوزخ می‌ترسد، سزاوار است که پلک بر هم نگذارد؛ زیرا کالا و بهره‌ی دنیا، اندک و فانی‌ست و آخرت برای پرهیزگاران، بهتر است. دنیا، سرای آزمون و ابتلاست بسیاری مردم به‌قدری به دنیا مشغول شده‌اند که گویا فقط به همین منظور آفریده شده‌اند، در حالی که دنیا برای آنان خلق شده است! انسان برای آخرت که سرای باقی‌ست و هیچ‌گاه پایان نمی‌یابد، آفریده شده است؛ فرجام انسان به سوی دوزخی سوزان و همیشگی یا به سوی بهشتی برین و پایدار می‌باشد. از الله متعال درخواست می‌کنیم که ما را در جرگه‌ی بندگان نیکش قرار دهد که برایشان در بهشت نعمت‌هایی فراهم کرده که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ انسانی، خطور نکرده است».

۱۸۹۴- وعن أبي موسى رضي الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ لِلْمُؤْمِنِ فِي الْجَنَّةِ حَیْمَةً مِنْ لُؤْلُؤَةٍ وَاحِدَةٍ مُجَوَّفَةٍ طُولُهَا فِي السَّمَاءِ سِتُّونَ مِیْلًا. لِلْمُؤْمِنِ فِيهَا أَهْلُونَ يَطُوفُ عَلَيْهِمُ الْمُؤْمِنُ فَلَا يَرَى بَعْضُهُمْ بَعْضًا». [متفق علیه]^(۱)

ترجمه: ابوموسی رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «مومن در بهشت خیمه‌ای از یک مرواید میان‌تهی دارد که طولش در آسمان، شصت میل است و مومن در آن،

(۱) صحیح بخاری، ش: (۳۲۴۳، ۴۸۷۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۳۸.

همسرانی دارد که نزد همه‌ی آنها می‌رود و- به سبب بزرگی محلی که در اختیار مومن می‌باشد- آن زنان، یک‌دیگر را نمی‌بینند.

[نووی: یک میل، شش هزار ذراع است.]

۱۸۹۵- وعن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةً يَسِيرُ الرَّكَبُ الْجَوَادَ الْمُضْمَرَّ السَّرِيعَ مِئَةَ سَنَةٍ مَا يَقْطَعُهَا». [متفق عليه]^(۱)
وَرَوَاهُ فِي الصَّحِيحَيْنِ أَيْضاً مِنْ رِوَايَةِ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: «يَسِيرُ الرَّكَبُ فِي ظِلِّهَا مِئَةَ سَنَةٍ مَا يَقْطَعُهَا».

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «در بهشت، درختی ست که یک سوارکار، سوار بر اسبی نجیب، پرورش‌یافته و تندرو، صد سال در زیر آن می‌تازد؛ اما نمی‌تواند این مسافت را به پایان برساند».

بخاری و مسلم در صحیحین، این حدیث را از ابوهریره رضي الله عنه روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «سوارکار در سایه‌ی این درخت، صد سال به سرعت حرکت می‌کند؛ اما نمی‌تواند این مسافت را به پایان برساند».

۱۸۹۶- وَعَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَيَتَرَاءَوْنَ أَهْلَ الْغُرَفِ مِنْ فَوْقِهِمْ كَمَا تَتَرَاءَوْنَ الْكُوكَبَ الدُّرِّيَّ الْغَابِرَ فِي الْأُفُقِ مِنَ الْمَشْرِقِ أَوِ الْمَغْرِبِ لِتَفَاضُلِ مَا بَيْنَهُمْ»؛ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تِلْكَ مَنَازِلُ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَبْلُغُهَا غَيْرُهُمْ؟ قَالَ: «بَلَى وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، رِجَالٌ آمَنُوا بِاللَّهِ وَصَدَّقُوا الْمُرْسَلِينَ». [متفق عليه]^(۲)

ترجمه: ابوسعید خدری رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «بهشتیان، صاحبان غرفه‌هایی را که بالاتر از آنان قرار دارند، مانند ستاره‌ای درخشان می‌بینند که در دوردست، در کرانه‌ای از شرق یا غرب آسمان سوسو می‌زند و این، به خاطر تفاضلی است که در میان آنها وجود دارد». عرض کردند: ای رسول‌خدا! آیا این، منزلگاه پیامبران است که دیگران به آن نمی‌رسند؟ فرمود: «آری؛ اما سوگند به ذاتی

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۵۵۳؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۲۸.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۳۲۵۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۳۱.

که جانم در دست اوست، کسانی که به الله ایمان بیاورند و فرستادگان الهی را تصدیق کنند، به چنین منازلی دست می‌یابند».

۱۸۹۷- وعن أبي هريرة رضی اللہ عنہ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَقَابُ قَوْسٍ أَحَدِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِمَّا تَطْلُعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَتَغْرُبُ». [متفق عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «جای یک سر کمان از بهشت، از آن‌چه که خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند، بهتر است».

۱۸۹۸- وعن أنس رضی اللہ عنہ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ سُوقًا يَأْتُونَهَا كُلُّ جُمُعَةٍ. فَتَهْبُ رِيحُ الشَّمَالِ، فَتَحْثُو فِي وُجُوهِهِمْ وَثِيَابِهِمْ، فَيَزِدُّونَ حُسْنًا وَجَمَالًا فَيَرْجِعُونَ إِلَى أَهْلِهِمْ، وَقَدْ أَزْدَادُوا حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَقُولُ لَهُمْ أَهْلُهُمْ: وَاللَّهِ لَقَدْ أَزْدَدْتُمْ حُسْنًا وَجَمَالًا! فَيَقُولُونَ: وَأَنْتُمْ وَاللَّهِ لَقَدْ أَزْدَدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالًا». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: انس رضی اللہ عنہ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «در بهشت، بازار- یا محلی برای گردهمایی بهشتیان- است که هر جمعه در آن جمع می‌شوند و باد شمال می‌وزد و صورت و لباس‌هایشان را می‌نوازد و بدین ترتیب بر زیبایی و جمال بهشتیان افزوده می‌شود و در حالی نزد همسرانشان باز می‌گردند که بر زیبایی و جمالشان افزوده شده است. همسرانشان به آن‌ها می‌گویند: به الله سوگند که جمال و زیبایی شما افزایش یافته است. و آن‌ها جواب می‌دهند: به الله سوگند که در غیاب ما، جمال و زیبایی شما نیز بیش‌تر شده است».

۱۸۹۹- وعن سهل بن سعد رضی اللہ عنہ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَيَتَرَاءَوْنَ الْغُرَفَ فِي الْجَنَّةِ كَمَا تَتَرَاءَوْنَ الْكَوْكَبَ فِي السَّمَاءِ». [متفق عليه]^(۳)

ترجمه: سهل بن سعد رضی اللہ عنہ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «بهشتیان، غرفه‌های- سایر بهشتیان- را در بهشت، آن‌گونه می‌بینند که شما ستارگان را در آسمان مشاهده می‌کنید».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۷۹۳.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۸۳۳.

(۳) صحیح بخاری، ش: (۳۲۵۶، ۶۵۵۵)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۳۰.

۱۹۰۰- وَعَنْهُ قَالَ: شَهِدْتُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ مَجْلِسًا وَصَفَ فِيهِ الْجَنَّةَ حَتَّى انْتَهَى، ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِ حَدِيثِهِ: «فِيهَا مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»؛ ثُمَّ قَرَأَ: ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ﴾ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: در یکی از مجالس پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشتم که بهشت را توصیف می کرد تا این که در پایان سخنش فرمود: «در بهشت نعمت هایی ست هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ انسانی، خطور نکرده است». سپس این آیات را تلاوت نمود که الله متعال می فرماید:

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾
﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^(۷)

[السجدة: ۱۶، ۱۷]

(شبانگاهان) پهلوهایشان از بسترها دور می ماند و با بیم و امید، پروردگارشان را می خوانند و از آن چه نصیبشان کرده ایم، انفاق می کنند. هیچ کس نمی داند چه پاداش های ارزشمندی که روشنی بخش چشم ها (و مایه ی شادمانی) است، برای آنان به پاس کردارشان، نهفته شده است.

۱۹۰۱- وعن أبي سعيد وأبي هريرة رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ يَنَادِي مُنَادٍ: إِنَّ لَكُمْ أَنْ تَحْيَوْا، فَلَا تَمُوتُوا أَبَدًا، إِنَّ لَكُمْ أَنْ تَصِحُّوا، فَلَا تَسْقُمُوا أَبَدًا، وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَشَبُّوا فَلَا تَهَرُمُوا أَبَدًا، وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَنَعَمُوا، فَلَا تَبْأَسُوا أَبَدًا». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: از ابوسعید و ابوهریره رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آن گاه که بهشتیان وارد بهشت می شوند، ندا دهنده ای ندا می دهد: حق شماس است که همیشه زنده باشید و هرگز نمیرید؛ حق شماس است که همیشه تن درست باشید و هرگز بیمار نشوید؛ و حق شماس است که همیشه جوان باشید و هرگز پیر نشوید و حق شماس است که همیشه در نعمت و آسایش باشید و هرگز مستمند و درمانده نشوید».

(۱) امام مسلم رحمته الله این حدیث را با این الفاظ به شماره ی ۲۸۲۵ روایت کرده است؛ نه امام بخاری رحمته الله.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۸۳۷.

شرح

این احادیث، بیان‌گر نعمت‌هایی‌ست که بهشتیان از آن بهره‌مند می‌شوند؛ از آن جمله حدیثی بدین مضمون که رسول‌الله ﷺ فرمود: «مومن در بهشت خیمه‌ای از یک مرواید میان‌تهی دارد که طولش در آسمان، شصت میل است و مومن در آن، همسرانی دارد که نزد همه‌ی آن‌ها می‌رود و- به سبب بزرگی محلی که در اختیار مومن می‌باشد- آن زنان، یک‌دیگر را نمی‌بینند».

هم‌چنین در یکی از این احادیث آمده است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «آن‌گاه که بهشتیان وارد بهشت می‌شوند، نداده‌نده‌ای ندا می‌دهد: حقّ شماس‌ت که همیشه زنده باشید و هرگز نمیرید؛ حقّ شماس‌ت که همیشه تن‌درست باشید و هرگز بیمار نشوید؛ و حقّ شماس‌ت که همیشه جوان باشید و هرگز پیر نشوید و حقّ شماس‌ت که همیشه در نعمت و آسایش باشید و هرگز مستمند و درمانده نشوید».

لذا بهشتیان از نعمت‌هایی جاویدان برخوردارند و از مرگ و بیماری یا از تمام شدن نعمت‌هایی که از آن برخوردارند، نمی‌ترسند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَكُمْ فِيهَا كَثِيرَةٌ مِّمَّا تَمَنَوْنَ وَلَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ﴾ [الواقعة: ۳۲، ۳۳]

و (برخوردار از) میوه‌های فراوان که نه تمام می‌شود و نه ممنوع.

مولف رحمه الله حدیثی بدین مضمون آورده است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «در بهشت، محلی برای گردهمایی بهشتیان است که هر جمعه در آن جمع می‌شوند و باد شمال می‌وزد و صورت و لباس‌هایشان را می‌نوازد و بدین ترتیب بر زیبایی و جمال بهشتیان افزوده می‌شود». احادیثی که درباره‌ی نعمت‌های بهشتی‌ست، انگیزه‌ی انسان را برای دستیابی به بهشت، تقویت می‌کند؛ از این‌رو بر انسان واجب است که با مطالعه یا شنیدن این احادیث، بر تلاش و کوشش خود برای انجام کارهای شایسته بیفزاید؛ زیرا راه رسیدن به این نعمت‌ها، ایمان و عمل صالح است؛ ناگفته نماند که بزرگ‌ترین نعمت بهشت، دیدار الله متعال به صورت حقیقی‌ست؛ یعنی بهشتیان الله ﷻ را به‌طور حقیقی ملاقات می‌کنند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ۖ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ [القیامة: ۲۲، ۲۳]

برخی چهره‌ها در آن روز شادابند و به پروردگارشان نگاه می‌کنند.

و می فرماید:

﴿عَلَى الْأَرْيَافِكِ يَنْظُرُونَ﴾ [المطففين: ۲۳]

بهشتیان بر تخت‌ها تکیه می‌زنند و به هر سو - یعنی به نعمت‌های بهشتی و چهره‌ی زیبای پروردگار - می‌نگرند.

هم‌چنین می فرماید:

﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ﴾ [یونس: ۲۶]

برای نیکوکاران بهترین پاداش (= بهشت) و پاداشی افزون بر آن (= دیدار الله متعال) است.

پیامبر ﷺ ﴿وَزِيَادَةٌ﴾ را به دیدار الله متعال تفسیر نموده است. از الله متعال عاجزانه می‌خواهم که ما را جزو اهل بهشت قرار دهد.

۱۹۰۲- وعن أبي هريرة رضی الله عنه أن رسول الله ﷺ قال: «إِنَّ أَدْنَىٰ مَقْعَدٍ أَحَدِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ أَنْ يَقُولَ لَهُ: تَمَنَّ، فَيَتَمَنَّى وَيَتَمَنَّى فَيَقُولَ لَهُ: هَلْ تَمَنَّيْتُ؟ فيقول: نَعَمْ، فيقول له: فَإِنَّ لَكَ مَا تَمَنَّيْتَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کم‌ترین جایگاه یکی از شما در بهشت، چنان است که - پروردگار - به او می‌فرماید: آرزو کن و او آرزوها می‌کند؛ می‌فرماید: آیا آرزو کردی؟ و او پاسخ می‌دهد: بله. - پروردگار - به او می‌فرماید: هرچه تمنا کردی و همانند آن، به تو داده می‌شود».

۱۹۰۳- وعن أبي سعيد الخدري رضی الله عنه أن رسول الله ﷺ قال: «إِنَّ اللَّهَ ﻻ يَقُولُ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ، فَيَقُولُ: هَلْ رَضِيتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: وَمَا لَنَا لَا نَرْضَىٰ يَا رَبَّنَا وَقَدْ أُعْطِينَا مَا لَمْ نَعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: أَلَا أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُونَ: وَأَيُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: أُحِلَّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي فَلَا أُسْحَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا». [متفق عليه]^(۲)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۸۲.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۶۵۴۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸۲۹.

ترجمه: ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله تعالی به بهشتیان می فرماید: ای اهل بهشت! و آن ها پاسخ می دهند: پروردگارا! با رضایت کامل، گوش به فرمانیم و خیر و نیکی در دستان توست. می فرماید: آیا راضی شدید؟ می گویند: پروردگارا! چرا راضی نباشیم، در حالی که به ما نعمت هایی ارزانی داشته ای که به هیچ یک از بندگان نداده ای؟ می فرماید: آیا بهتر از این را به شما بدهم؟ می گویند: چه چیزی از این، بهتر است؟ می فرماید: شما را از رضایت خویش بهره مند می سازم و هرگز بر شما خشم نمی گیرم».

۱۹۰۴- وعن جریر بن عبد الله رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَتَنَظَرَ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، وَقَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَرُونَ رَبَّكُمْ عَيْنًا كَمَا تَرُونَ هَذَا الْقَمَرَ، لَا تُضَامُونَ فِي رُؤْيِيهِ». [متفق علیه]^(۱)

ترجمه: جریر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم؛ نگاهی به ماه شب چهارده کرد و فرمود: «شما همان گونه که این ماه را بدون هیچ مزاحمتی می بینید، پروردگارتان را نیز آشکارا خواهید دید».

۱۹۰۵- وعن صُهَيْبٍ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: تُرِيدُونَ شَيْئًا أَزِيدُكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: أَلَمْ تُبَيِّضْ وُجُوهَنَا؟ أَلَمْ تُدْخِلْنَا الْجَنَّةَ وَتُنَجِّنَا مِنَ النَّارِ؟ فَيَكْشِفُ الْحِجَابَ، فَمَا أُعْطُوا شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنَ النَّظَرِ إِلَى رَبِّهِمْ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: صهیب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آن گاه که بهشتیان وارد بهشت می شوند، الله تبارک و تعالی می فرماید: آیا چیزی افزون بر این می خواهید که به شما بدهم؟ می گویند: مگر ما را روسفید نکرده ای؟ مگر ما را وارد بهشت نگردانده ای؟ مگر ما را از آتش دوزخ نجات نداده ای؟ آن گاه حجاب را کنار می زند و بدین ترتیب محبوب ترین چیزی که به بهشتیان داده می شود، نگریستن به پروردگارشان می باشد».

(۱) صحیح بخاری، ش: (۵۵۴، ۷۴۳۵)؛ و صحیح مسلم، ش: ۶۳۳.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۱۸۱.

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۝ دَعْوُهُمْ فِيهَا سُبْحَنَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ۝ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝﴾ [يونس: ۹، ۱۰]

بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، پروردگارشان آنان را به سبب ایمانشان به باغ‌ها و بهشت‌های پر نعمتی راهنمایی می‌کند که فرودستان جویبارها روان است. دعایشان در آن‌جا این است: «یا الله! تو پاک و منزهی»؛ و درود و تحیتشان در آن‌جا سلام است و پایان دعایشان این‌که: «همه‌ی حمد و ستایش ویژه‌ی الله، پروردگار جهانیان است».

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

مؤلف رحمه الله کتاب، یحیی نووی غفرالله له گوید: در روز دوشنبه، چهاردهم رمضان ۶۷۰ هجری از تألیف این کتاب، فراغت یافت.^(۱)

شرح

مؤلف رحمه الله در آخرین باب کتابش «ریاض‌الصالحین» که در ذکر نعمت‌های بهشتی‌ست، چند حدیث دیگر در این باره ذکر کرده است؛ این را به فال نیک می‌گیریم و از الله متعال می‌خواهیم که ما را در جرگه‌ی اهل بهشت قرار دهد و مؤلف رحمه الله بزرگوار و ما را وارد بهشت برین بگرداند. وی در این باب، دو حدیث درباره‌ی ملاقات مؤمنان با پروردگارشان ذکر کرده است؛ یعنی مؤمنان در بهشت، الله تعالی را می‌بینند. دیدن الله متعال با کتاب‌الله و سنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و نیز با اجماع صحابه و پیشوایان امت رضی الله عنهم ثابت می‌باشد و فقط افراد کوردل، دیدار الله متعال را

(۱) بنده‌ی نیازمند الله، مترجم این کتاب ارزشمند و محتاج رحمت و غفران پروردگار، محمد ابراهیم کیانی درمیان، ترجمه‌ی این کتاب گرانمایه را در روز دوشنبه، سوم شعبان ۱۴۳۳ هجری به پایان رساند. حمد و ستایش در دنیا و آخرت، از آن الله می‌باشد و فرمان‌روایی مطلق ویژه‌ی اوست و به سوی او بازمی‌گردیم.

انکار کرده‌اند؛ در صورتی که احادیث وارد شده در این باره، به حد تواتر رسیده است. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾﴾

[القيامة: ۲۲، ۲۳]

برخی چهره‌ها در آن روز شادابند و به پروردگارشان نگاه می‌کنند.

و می‌فرماید:

﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ﴾

[یونس: ۲۶]

برای نیکوکاران بهترین پاداش (= بهشت) و پاداشی افزون بر آن (= دیدارِ الله متعال) است.

پیامبر ﷺ ﴿وَزِيَادَةٌ﴾ را به دیدارِ الله متعال تفسیر نموده است. هم‌چنین الله متعال

می‌فرماید:

﴿عَلَى الْأَرْيَافِ يَنْظُرُونَ ﴿٢٣﴾﴾

[المطففين: ۲۳]

بهشتیان بر تخت‌ها تکیه می‌زنند و به هر سو - یعنی به نعمت‌های بهشتی و چهره‌ی زیبای پروردگار - می‌نگرند.

و نیز می‌فرماید:

﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴿٣٥﴾﴾

[ق: ۳۵]

آن‌جا هر چه بخواهند، برای آنان فراهم می‌باشد و نعمت‌های بیش‌تری، نزد ماست.

منظور از این نعمت‌های افزون، دیدارِ الله ﷻ می‌باشد؛ همان‌گونه که پیش‌تر

گذشت، پیامبر ﷺ ﴿وَزِيَادَةٌ﴾، یعنی پاداش افزونی را که در آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی یونس

آمده است، به دیدارِ الله متعال تفسیر نمود. الله متعال می‌فرماید:

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾

[الأنعام: ۱۰۳]

هیچ چشمی او را در نمی‌یابد (و هیچ‌کس حقیقت ذاتش را درک نمی‌کند) و او، همه را در می‌یابد.

منظور از این‌که هیچ چشمی او را در نمی‌یابد، این است که چشم‌ها او را

می‌بینند، اما هیچ‌کس حقیقت ذاتش را درک نمی‌کند و شأنِ الله متعال، فراتر از درک

ماست.

این پنج آیه، به روشنی نشان می‌دهند که مومنان در آخرت پروردگارشان را می‌بینند و فقط افراد کوردل، این حقیقت مسلم را انکار می‌کنند. از الله متعال می‌خواهیم که آنان را به سوی حق و حقیقت هدایت بفرماید یا این‌که آن‌ها را از لذت نگرستن به چهره‌ی خود محروم بگرداند؛ زیرا فقط افراد لج‌باز و سرکش، این حقیقت مسلم را انکار می‌کنند. آیات قرآن در این‌باره واضح و روشن می‌باشد و احادیث نبوی نیز به حد تواتر رسیده است. شاعری در سروده‌ی خود، به برخی از احادیث متواتر اشاره کرده و گفته است:

مما تواتر حدیث من کذب ومن بنی لله بیتاً واحتسب
ورؤیةً وشفاعةً والحوض ومسح خفین وهذه بعض

شاعر در این سروده، حدیث رؤیتِ الله متعال را جزو احادیث متواتر برشمرده است. منظور از رؤیت، این است که مومنان در روز قیامت پروردگارشان را می‌بینند؛ از آن جمله می‌توان به این حدیث اشاره کرد که پیامبر ﷺ فرموده است: «إِنَّكُمْ سَتَرُونَ رَبَّكُمْ عَيَانًا كَمَا تَرُونَ هَذَا الْقَمَرَ، لَا تُضَامُونَ فِي رُؤْيَيْهِ»؛ یعنی: «شما همان‌گونه که ماه شب چهارده را بدون هیچ مزاحمتی می‌بینید، پروردگارتان را نیز آشکارا خواهید دید». هم‌چنین پیامبر ﷺ بدین نکته تصریح نموده است که شما، همان‌گونه که خورشید وسط آسمان را در هوای صاف مشاهده می‌کنید، در روز قیامت نیز پروردگارتان را بدون هیچ مزاحمتی خواهید دید. گفتنی‌ست: احادیث فراوانی در این‌باره وجود دارد و هرکه خواستار مطالعه در این‌باره می‌باشد، به کتاب «حادی الأرواح إلى بلاد الأفراح»، از ابن‌القیم رحمه الله مراجعه کند.

از الله متعال عاجزانه می‌خواهیم که به ما لذت نگرستن به چهره‌ی گرامی‌اش را در بهشت برین عنایت بفرماید. همانا او بر هر کاری تواناست.

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

آدرس ایمیل: book@aqeedeh.com

مجله عقاید
فصلنامه علمی